۹۸

پاییز

۱۳۸۸

فصلنامهٔ علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

ای بی نشان محض نشان از که جویمت

گم گشت در تو هر دو جهان از که جویمت

ای بس عیان عین عیان از که جویمت

گنجینهٔ دانش

شعر «مبارک باد» به خط آقای فرادی، خوشنویس ممتاز معاصر ایران و تذهیب محمد طریقتی

گنجینهٔ دانش
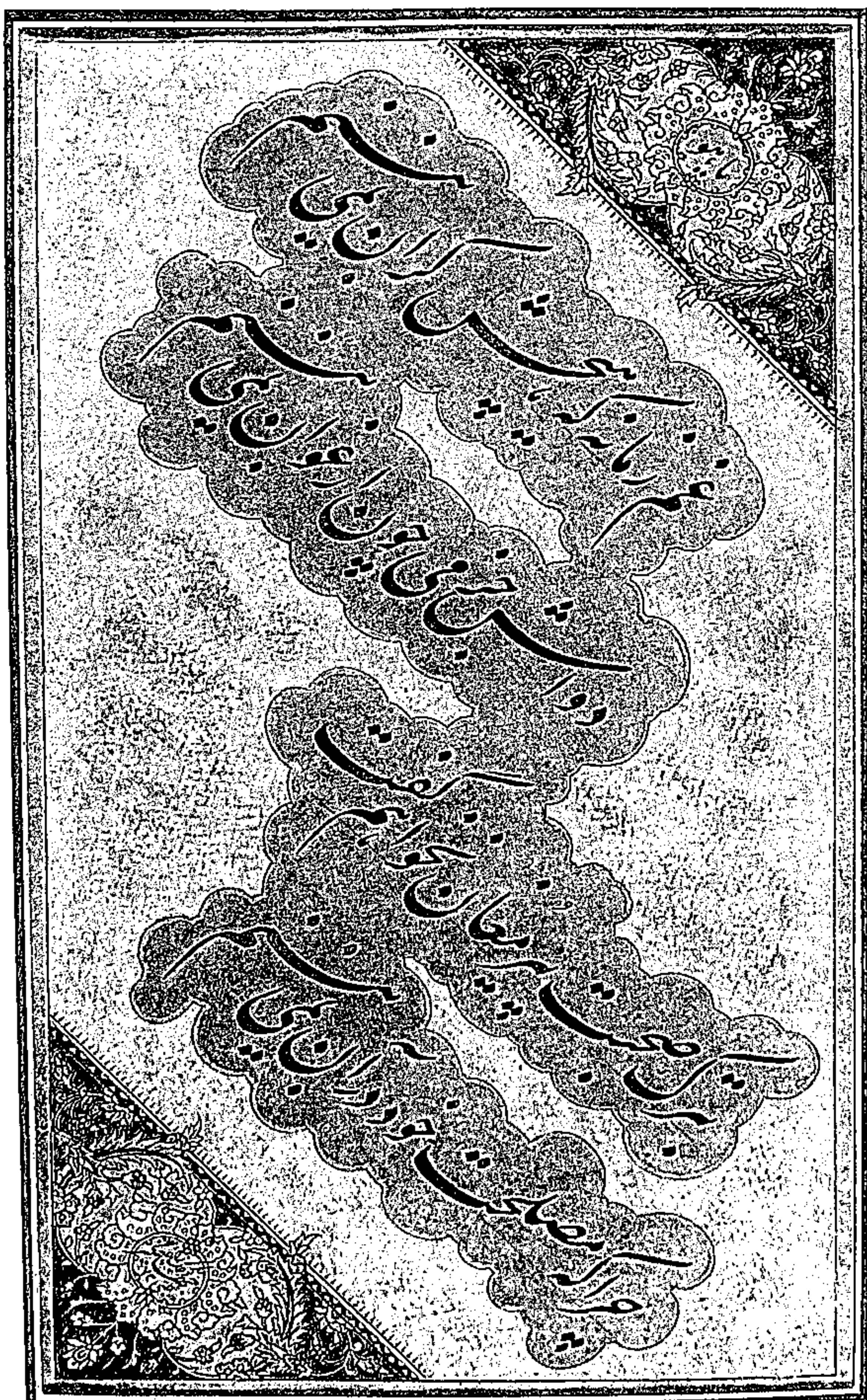
از غزلِ حافظ به خط آقای جهانگیر کوچک زادهٔ طبّی
خوشنویس برجسته

۹۷

تابستان

۱۳۸۸

فصلنامهٔ علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان – اسلام آباد

مدیر مسؤول وسردبیر: سید مرتضی صاحب فصول

مدیر : سید مرتضی موسوی

حروف چین: محمدعباس بلتستانی

چاپخانه: آرمی پریس(اسلام آباد)

۹۸
پاییز
۱۳۸۸

فصلنامهٔ علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان – اسلام آباد

مدیر مسؤول وسردبیر: سید مرتضی صاحب فصول
مدیر: سید مرتضی موسوی
حروف چین: محمدعباس بلتستانی
چاپخانه: آرمی پریس(اسلام آباد)

روی جلد : حاصل کارگه کون ومکان این همه نیست
باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست
پنج روزی که در این مرحله فرصت داری
خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست
« شعر حافظ »

پدید آورنده : سید محمد احصایی

یادآوری

* فصلنامهٔ *دانش* ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی، مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.

* *دانش* کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.

* *دانش* در ویرایش مقاله ها آزاد است.

* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.

* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی ، شایسته است :

- ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
- دارای چکیدهٔ مقاله به فارسی و انگلیسی و «پانوشته » و «کتابنامه» باشند.
- ترجیحاً همراه یک قطعهٔ عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.

*آثار و مقالات پس از تأیید شورای *دانش* در نوبت چاپ قرار می گیرند.

* مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان است.

* چاپ و انتشار مطالب *دانش* با آوردن نام مأخذ،آزاد است.

فصلنامهٔ دانش توسط کمیسیون آموزش عالی پاکستان

به عنوان مجلّهٔ علمی پژوهشی شناخته می شود.

* ***نشانی دانش :***

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
خانهٔ ۴ ، کوچه ۴۷ ، ایف ۸ / ۱ ، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ — پاکستان
تلفن : ۲۸۱۶۰۷۴ — ۲۸۱۶۰۷۶ دورنویس : ۲۸۱۶۰۷۵
http://ipips.ir Email : daneshper@yahoo.com

بهای هرشماره ۳۰۰ روپیه

روی جلد : ای بی نشان محض نشان از که جویمت
گم گشت در تو هر دو جهان از که جویمت
عطار اگرچه یافت به عین یقین تو را
ای بس عیان به عین عیان از که جویمت
« عطار نیشابوری »

پدید آورنده : علی رضا باشکندی

یادآوری

* فصلنامهٔ *دانش* ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی، مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.

* *دانش* کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.

* *دانش* در ویرایش مقاله ها آزاد است.

* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.

* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی ، شایسته است :

- ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.

- دارای چکیدهٔ مقاله به فارسی و انگلیسی و «پانوشته » و «کتابنامه» باشند.

- ترجیحاً همراه یک قطعهٔ عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.

*آثار و مقالات پس از تأیید شورای *دانش* در نوبت چاپ قرار می گیرند.

* مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان است.

* چاپ و انتشار مطالب *دانش* با آوردن نام مأخذ،آزاد است.

فصلنامهٔ دانش توسط کمیسیون آموزش عالی پاکستان

به عنوان مجلهٔ علمی پژوهشی شناخته می شود.

* ***نشانی دانش :***

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
خانهٔ ۴ ، کوچه ۴۷ ، ایف ۸ / ۱ ، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ — پاکستان
تلفن : ۲۸۱۶۰۷۴ — ۲۸۱۶۰۷۶ دورنویس : ۲۸۱۶۰۷۵
Email : daneshper@yahoo.com http://ipips.ir

بهای هرشماره ۳۰۰ روپیه

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

ادب امروز ایران

فارسی شبه قاره

شعر فارسی امروز شبه قاره

گزارش و پژوهش

نامه ها

ادب امروز ایران

فارسی شبه قاره

شعر فارسی امروز شبه قاره

گزارش و پژوهش

نامه ها

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن دانش

شمارهٔ ۹۷ دانش در آستانهٔ بیست و پنجمین سالگی آن به‌دست خوانندگان عزیز می‌رسد. در طول این مدت فرازها ونشیب‌های فراوانی پشت سر نهاده شده است. گاه سختی‌ها چنان گلو را فشرده است که نفس‌های مجله را به شماره انداخته و گاه نیز گردون زمان بر وفق مراد چرخیده است. بهرحال خداوند را سپاسگزاریم که به‌رغم تمام تلخ‌کامی‌ها، دانش همچنان پابرجاست و رشتهٔ پیوند فارسی‌دوستان باقی مانده است.

مقالاتی که در مجموعهٔ ۹٦ جلدی گذشتهٔ فصل‌نامهٔ دانش به ثبت رسید از این دوره دائرةالمعارفی آراسته است که در زمینهٔ **میراث فرهنگ فارسی در منطقه** موضوعی را فرو ننهاده مگر آن‌که بارها بدان پرداخته و هربار از منظری جدید به آن نگریسته و جوینده را سیراب ساخته است. حتی اگر در گوشه‌وکنار بتوان سوژهٔ جدید متروک مانده‌ای یافت حداقل سرنخ‌هائی برای کاوش و پژوهش بیشتر در مقاله‌ای از مقالات آن یافت می‌شود.

و این نیست جز به همت والای فرهیختگانی که به این آرمان ایمان داشته و حاضر بوده‌اند بر سر آن جان بگذارند. استادانی که ـ با افسوس ـ برخی از آنان اینک از میان ما به سرای باقی کوچ کرده و فقط سیاهی‌هائی از قلم آنان بر سفیدی کاغذ باقی مانده است. تراوش‌های علمی ماندگاری که برای همیشه به گنجینهٔ فرهنگ بشری سپرده شده و پناه تشنه‌کامان و شیفتگان ادب جاودانهٔ فارسی گردیده است. تا کی باشد که باز مادر زمان چون آنانی بر دامان خویش پرورش دهد!

جا دارد در همین مجال از کاروان دانشیانی که راهی ابدیت شده‌اند یادی کرده و بر نوشتارهای آنان ارج گذاریم. نام‌های پرافتخاری که هریک از گوشه‌ای از این سرزمین پهناور برخاسته و بر سراسر آن نور افشاندند. شخصیت‌هائی همچون شادروانان: *دکتر محمد ریاض (متوفای ۱۹۹۴)، دکتر کلثوم فاطمه سید (متوفای ۲۰۰۱)، دکتر محمد ظفرخان (متوفای ۲۰۰۵)، دکتر آقایمین خان (متوفای ۲۰۰۸) و دکتر گل‌حسن لغاری (متوفای ۲۰۰۸)* که همه فرزندان پاکستان بودند و همچنین

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن دانش

خداوند را سپاسگزاریم که با فراخوانی که در سرمقالهٔ شمارهٔ پیشین دانش به حضور خوانندگان تقدیم داشتیم موج جدیدی از عواطف آنان بسوی ما معطوف گردید. در آن جا گفته بودیم که در آستانهٔ انتشار یک‌صدمین شماره مجله، به یک رسم دیرین، هوای آن داریم که به صورت ویژه به موضوعاتی پرداخته و جشنواره‌ای نقره‌گون از مطالب دوست داشتنی بر صفحات خود به‌پا کنیم. و در آن فراخوان یادی کرده بودیم از نویسندگان پیش کسوت که سال ها نامشان بر فراز مقالاتی که از آنان چاپ کرده‌ایم درخشیده است ولی – با افسوس و فغان – اکنون آنان از بر ما به آسمان پرکشیده و به دیار باقی شتافته‌اند. و اینک وظیفهٔ قدرشناسی اقتضای مروری بر دستاورد گران آنان دارد. متعاقب آن دعوت، پیوسته بازخوردی از این پیام بر ما وزیده و نوشته‌ها و گفته‌هائی تشویق‌آمیز بر ما باریده است.

این استقبال مجله را بر آن داشت که آغوش خود را به‌سوی همهٔ این عواطف گشوده و علاوه بر یادکرد از آن شخصیت‌ها، هر آن چیز دیگری که بیست و پنجمین سالگی دانش را بیاراید، به موضوعات بیفزاید.

به صورت مشخص می توان از این فضای افزوده به موارد زیر اشاره داشت:

۱. معرفی « اواین» های زبان فارسی در شبه قاره، از قبیل: اولین تذکرةالشعراء فارسی، اولین فرهنگنامهٔ فارسی، اولین تاریخ فارسی و...
۲. بررسی مشترکات فرهنگی کشورهای حوزهٔ فارسی در زمینه‌های : ادب، هنر، رسوم، میراث و ...

امید آنست با این روش، بتوان زمینهٔ حضور همهٔ آن گرامیانی را که به‌خاطر عدم آشنائی کافی با شخصیت های پیش‌گفته نمی‌توانستند وارد این بزم علمی و فرهنگی شوند، فراهم آورده و موضوعاتی جدید – که از شمار افزون است – پیش پای آنان نهاده باشد.

البته پروندهٔ مقالات پیرامون دانشمندان زیر همچنان مفتوح نگاه‌داشته می‌شود، چه‌آن‌که هنوز نوشتارهای دریافتی در خور عظمت خدمات آنان نشده و هویداست که دوستدارانشان – به ویژه شاگردان و وارثان گنجینه های آنان – کماکان عرصهٔ قدرشناسی را خواهند داشت. این نام‌آوران ناشناس مانده از این قرارند:

شادروانان: *دکتر کلیم سهسرامی (متوفای ۲۰۰۱ از بنگلادش)، دکتر سید جعفر شهیدی (متوفای ۲۰۰۷ از ایران)، پروفسور دکتر نذیر احمد (متوفای ۲۰۰۸ از هند)، و دکتر شمس‌الدین احمد (متوفای ۲۰۰۸ از کشمیر)*. و بسیاری دیگر از نام‌آوران که ذکر اسامیشان سرمقاله را طولانی خواهد ساخت.

گو آن‌که بسیاری از مردمان هنوز از این گنج سرشار، که در دانش نهفته است، خبر ندارند ولی اطمینان داریم که سیر زمان بر علاقه‌مندان آن خواهد افزود و آنان را با دست‌رنج کسانی که به استخراج بقایای تمدن و فرهنگ هشت‌صد سالهٔ فارسی در شبه قاره پرداخته و عصارهٔ ساعت‌ها و روزها و ماه‌های عمر گران‌مایه را در برگ برگ دانش اندوخته و در دسترس نسل نو گذارده‌اند آشنا خواهد ساخت.

بهرحال شورای علمی دانش برآن شد که به یک رسم دیرینه یک‌صدمین شمارهٔ خود را به نکوداشت نسل حاضر از گذشتگانی که بیشترین آثار علمی نشریه دستاورد آنان بوده است اختصاص دهد. برای این منظور از همهٔ خوانندگان دعوت نموده است که ظرف مدتی کوتاه از دریافت مجله‌ای که در دست دارید، آنچه شایستهٔ یکی از آن‌هاست را به رشتهٔ تحریر آورده و برای درج در آن ویژه‌نامه به دفتر مجله ارسال نمایند. البته بهتر آن خواهد بود که جهت جلوگیری از تکرارها در گام نخست سردبیر را از شخصیت مورد نظر خود آگاه سازند تا او بتواند توازنی بایسته در بزرگداشت مردم قدرشناس از هریک از آنان به‌وجود آورد.

شما می‌توانید از طریق نمابر یا پست الکترونیکی ارتباطات را تسریع و بر فرصت‌ها بیفزائید.

مقالات علمی، خاطرات، تکمله‌ها، تجلیل‌ها و ... می‌تواند قالب‌هائی برای ابراز دیدگاه‌ها باشد.

پس این شما و آن ویژه‌نامهٔ بیست و پنج سالگی دانش ... . در انتظار تماس‌ها و مقالات شما خواهیم ماند.

سردبیر

۱. دکتر محمد ریاض
۲. دکتر کلثوم فاطمه سید
۳. دکتر محمد ظفر خان
٤. دکتر آقا یمین خان
۵. دکتر گل حسن لغاری
٦. پروفسور دکتر نذیر احمد

از خوانندگان گرامی درخواست آن است که به‌جز نامبردگان بالا، در باب سایر آن بزرگان زحمت برخویش هموار ننمایند زیرا به اندازه‌ای که گسترهٔ محدود مجله مجال داشته مقالات واصله به‌آن دیگران پرداخته است.

توضیح دیگر آن که بحمدالله ادبیات شبه قاره آثار قلمی فارسی بی‌شماری را در درون انباشته است که معرفی هر یک برای خوانندگانی که در سایر کشورها زیست می کنند پُرجاذبه است. معرفی «اولین» های هر علم و فن می تواند از حجم خدمات این زبان به زمانهٔ خود پرده بردارد. به ویژه آنکه – مع الاسف – سالهاست گرد غربت و مهجوری بر چهرهٔ بسیاری از آنان (همانطور که بر قفسه‌های خاموش و راکد مخازن کتب خطی و چاپی غنوده‌اند) نشسته است.

در پایان آن‌که مشترکات فرهنگی در وادی هنر و اندیشه و نیاکان به قدری فراوانی دارد که اشاره به هر یک «*مثنوی هفتاد من کاغذ*» خواهد ساخت. باعث خوشوقتی است که امسال *سازمان علمی- فرهنگی ملل متحد* (یونسکو) جشن نوروز را که یکی از آن‌هاست به عنوان میراث مشترک فرهنگی بشر به ثبت رساند و آن را که نمونهٔ حسن انتخاب فرهنگ فارسی برای آغاز روز نو و سال نو می باشد، ارج نهاد. بر اساس این ثبت جهانی از این پس روز اول فروردین در تقویم جهانی به عنوان *پیوندی مشترک*، همانطور که زمانی به درازی حداقل بیست و پنج قرن را در نوردیده است زمین سراسر جهان را نیز به روی مفاهیم سازندهٔ خود خواهد گشود.

با به‌فال نیک گرفتن این تصمیم، از همین جا از صاحبان علم و تحقیق دعوت می شود در این روز نو، مشترکات فرهنگی حوزهٔ فارسی را دست‌مایه قرار داده و به استخراج ذخائر آن همت گمارند از جمله نوروز را ...

هر روزتان نوروز باد.

سردبیر

معرفی
نسخه های خطی

معرفی
نسخه های خطی

علی رضا علاء الدینی *

رساله‌های فارسی در فن آشپزی در شبه‌قاره

اشاره:

مهاجرت ایرانیان به شبه‌قاره و حضور آنان در دربار مغولان هند سبب بکارگیری آنان در سطوح مختلف شد. از آن جمله آشپزان ایرانی در آشپزخانه‌های دربار بودند. سبک و مکتب آشپزی ایرانی سبب شد در میان مردم عامی جامعه طرفدارانی پیدا کند (امروزه به غذاهای ایرانی که از قدیم در بین مردم طرفدار دارد خورش ایرانی گفته می‌شود). همچنین ارتباط تجاری که از طریق دریا بین ایران و شبه‌قاره بود سبب شد تا غذاهای هندی نیز بین مردم جنوب ایران طرفدار پیدا کند. در این نوشتار چند رساله‌ی فارسی در این موضوع معرفی می شود.

***

باگسترش رفت و آمد بین ایران وهند شیوهٔ پخت غذا و به‌کارگیری ترکیبات ایرانی در غذاها، آمیختگی با اعتقادات مردم شبه‌قاره پیدا کرد. نخوردن گوشت یا تخم‌مرغ، سیر و پیاز که برگرفته از اعتقادات دیرین مردم شبه‌قاره است سبب به‌وجود آمدن نوع خاصی از غذاهای ایرانی به‌همراه مربا و شیرینی‌ها در میان مردم شد. همچنین غذاهایی که خاص طبقه خاص جامعه (دربار) بود، گسترش یافت[1]. استادان این فن تجربیات خود را نگاشتند و رساله‌ها و کتابهای برجای مانده در کتابخانه‌ها نشان از اهمیت این فن دارد. ولی مولفین این رساله‌ها اکثراً مشخص نیستند و اکثر این آثار با عناوین *خوان نعمت*، *الوان نعمت*، *لذت طعام*، *منتخب الطعام و ماکول و مشروب*، آورده شده است[2].

تألیف رساله‌های آشپزی به دورهٔ شاه‌جهان (۱۰۳۷ـ۱۰۶۷ق/ ۱۶۲۷ـ۱۶۵٤م) باز می‌گردد. معروف‌ترین نسخهٔ برجای مانده در این دوره، نسخهٔ «مطبخ شاه‌جهان» به فارسی مشهور به «نان و نمک» است. در این اثر طرز پخت غذاهایی مانند نان، آش، دو پیازه، انواع کبابها، شوله‌ها و غذاهای

* - معاون دانشنامهٔ شبه قاره ، فرهنگستان زبان و ادب فارسی

دکتر عارف نوشاهی *

تابش آفتاب فارسی در نزدیکی قطب شمال
(معرفی ۳۶ متن فارسی و تازی منتشر شده در سوئد)

اشاره:

مسئول بخش نسخ خطی یکی از دانشگاههای سوئد، تعدادی از این نسخه ها که به زبان فارسی بوده است را شناسائی و تحقیق نموده و در قالب ۳ مجموعه توسط آن دانشگاه منتشر ساخته است.

داستان آشنا شدن نویسندهٔ مقاله، که خود سالیانی است به نسخه شناسی و پژوهش در زبان و ادبیات فارسی شب و روز می گذراند، با این سه کتاب دلنشین بوده و با سبک بی تکلف گزارش گری او دلنشین تر گردیده است.

کتب و رساله های موضوع مقاله که تعدادشان به ۳۶ عنوان بالغ گردیده و در ۳ مجلد جداگانه به چاپ سپرده شده است همه توسط آقای علی محدث، همان مسئول دلسوختهٔ بخش نسخ خطی با نسخه های خطی دیگر مقایسه و با تحقیقات لازم در دسترس پژوهشگران قرار گرفته است. از آنجا که برخی از آن آثار در سال های اخیر مورد توجه کتاب شناسان دیگر نیز واقع شده ، اطلاع رسانی از اثر مورد اشاره می تواند بر غنای مباحث بیفزاید.

***

در مرداد ۱۳۸۷ / اُوت ۲۰۰۸ فرزندم فروغ حسن برای ثبت نام در دانشگاه اوپسالا، عازم کشور سوئد شد. او که رشتهٔ تحصیلاتش مهندسی کامپیوتر است ، جامه‌دانش پُر از انواع وسائل کامپیوتری و کتابهایی درین رشته بود و سر سوزن جا اضافی نبود. من هم یواشکی یک کتاب فارسی از تألیفات خودم در کیف دستی او چپاندم و به او گفتم که سر فرصت به کتابخانهٔ دانشگاه اوپسالا برود و این کتاب را بدانجا هدیه کند. زیرا می دانستم کتابخانهٔ دانشگاه اوپسالا یکی از معروفترین خزانه های نسخ خطی در اروپا است و کتابی که من اهداء کرده بودم نیز از نوع فهارس نسخه های خطی بود و

* - دانشیار زبان فارسی ، دانشکدهٔ گوردن ، راولپندی

خاص شبه‌قاره مانند کهچری، سموسه آورده شده است. مؤلف این اثر مشخص نیست و در تاریخ ۱۲۶۲ق/ ۱۸۴۵م تألیف آن به اتمام رسیده است[۳].

از این اثر برگزیده‌ایی به کوشش سیدمحمد افضل‌الله و سیدحمزه حسینی عمری تهیه و در ۱۹۵۶م در مدراس به‌چاپ رسید. دو نسخه خطی از این اثر در دانشگاه تهران به شماره‌های ۲۰۱۷ـ۲۰۱۸/۲ نگهداری می شود. در نسخه اول در بیان اوزان هندی از اوزان ایرانی استفاده شده است[۴]. از مطبخ شاه‌جهانی، نسخه‌ای نیز در کتابخانه انجمن ترقی اردو به شماره ٤ ق ف ۱۰۲ موجود است.

نسخهٔ دیگری از این اثر در همان کتابخانه به شماره ٤ ق ف ۱۰۳ از محمد قاسم صدیقی، تحریر ۱۳ق/ ۲۰م نیز در دست است[۵].

از آثار دیگر این دوره، «*نعمت نامه*» است. این اثر شامل اطلاعاتی دربارهٔ پخت نان، آش، قلیه، پلو، کباب، حلوا و دیگر غذاها است، مؤلف این کتاب ناشناخته مانده و نسخهٔ خطی‌ای از آن در انجمن ترقی اردو به شمارهٔ ٤ ق ف ۱۰۳ نگهداری می‌شود[٦]. نسخهٔدیگری به شماره ٤ ق ف ۱۰٤ از غلام محمدباقر بن غلام حسن‌خان به تحریر ۱۲٤۷ق نیز در خانهٔ راجه امولک رام، ایتوار چوک حیدرآباد موجود است[۷].

از دیگر عناوینی که به فن آشپزی پرداخته است، «*خوان نعمت*» است. با این عنوان آثار متعددی در کتابخانه‌ها نگهداری می‌شود. اطلاعات ارائه شده در این عنوان مشابه بوده است به شرحی که در نسخه شماره N.M. ۱۹۵۸ـ۳٤۹ موزهٔ کراچی دیده می‌شود. این کتاب شامل باب‌های گوناگونی در تهیه غذا، پخت نان، انواع قلیه‌ها، پخت سبزی‌ها و انواع برنج است[۸]. با این عنوان نسخه ای به شماره ۸۱۹٦ در کتابخانهٔ گنج‌بخش تألیف سدهٔ ۱۲ق/ ۱۹م موجود است. در این نسخه علاوه بر فصول نسخهٔقبل، بخشی از آن به انواع پختنی‌ها، حلواها، فرنی‌ها و شربت‌ها اختصاص دارد[۹].

از این عنوان نسخهٔ دیگری به قلم حکیم حامد علی ساکن کالی تألیف ۱۳۰۰ق/ ۱۸۸۲م در دست است. این اثر معاصر امیرنواب قاسم علی خان بهادر است. نویسنده اثر خود را به فرزندانش، حسن، محمد (صاحب *عین‌الشفاء*)، سقاءالله، ضیاءالله، امرالله و رحیم‌الله که ساکن بهاکیان بودند تقدیم کرده است. غذاهای آورده شده در این کتاب در آشپزخانه امیراعظام طبخ می‌شد[۱۰].

۱۰

بگمانم برای بخش نسخه های خطی آنجا بدک نبود. پنج شش ماه طول کشید تا فرزندم در آن شهر سروسامان یافت و یک روز سر فرصت، در آستانهٔ نوروز ۱۳۸۸ ش ، کتاب را به کتابخانهٔ دانشگاه برد و به مسئول بخش نسخه های خطی تحویل داد. در آنجا با مسئولی برخورد که ایرانی‌الاصل بود. از فرزندم کتاب تحویل گرفت. وقتی روی جلد کتاب اسم بنده و امضای تهدیه را دید، از او پرسید: چطور شد که تو این کتاب را آوردی؟ او جریان را گفت که پسر فلانی است و کتاب را بابا برای اینجا داده بود. مسئول خوش برخورد ایرانی از کشوی میز خود کتابی در آورد و به پسرم داد و گفت که این را به عنوان هدیهٔ نوروزی از طرف من برای بابات بفرست! . بعد از چند روز از طریق پست کتابی فارسی به دستم رسید که در دیباچهٔ آن خبر انتشار دو کتاب دیگر فارسی نیز از همان مصحح درج شده بود. اشتیاقم دوچندان شد و در ضمن اعلام وصول کتاب به مصحح ، آن دو کتاب را نیز ازیشان خواستم. در عرض چند روز آن دو کتاب نیز به دستم رسید. با دیدن این سه کتاب ، در برابر گردآورنده و مصحح این سه کتاب ، که بنده شخصاً ایشان را نمی شناسد، احساس دَینی می‌کنم و این گفتار ناچیز کوششی خالصانه در ادای دَین آن دوست نادیده است.

مصحح و گردآورندهٔ این سه کتاب ، آقای علی محدث است که از لابلای پیشگفتارها متوجه شدم که ایشان فرزند جلال الدین محدث اُرموی ، مسئول سابق بخش نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ایران هستند. هم اکنون مأموریت معرفی و فهرست نویسی نسخه های خطی و میکروفیلمهای کتابخانهٔ دانشگاه اوپسالا را به عهده دارند که یکی از کهن ترین کتابخانه های اروپا است . تألیف فهرست یاد شده مدتهاست به انجام رسیده ، ولی هنوز چاپ و نشر نشده است و بزودی چاپ خواهد شد. آقای محدث در تصحیح و چاپ برخی آثار ارزشمند خطی فارسی و عربی موفق بوده اند و تاکنون به تصحیح ایشان مجموعهٔ سه کتاب – و در واقع ۳۶ اثر – به شرح زیر در سلسلهٔ انتشارات ACTA BIBLIOTHECAE R. UNIVERSITATIS UPSALIENNSIS از طرف دانشگاه اوپسالا منتشر شده است:

۱ – *گل و نوروز* سرودهٔ جلال طبیب شیرازی ، ۲۰۰۱م.

۲ – *پانزده منظومهٔ ادبی – عرفانی به فارسی و عربی* سرودهٔ پانزده شاعر پارسی ، هندی ، رومی و تازی ، ۲۰۰٤م

از دیگر آثاری که به فن آشپزی پرداخته است کتاب «الماکول و المشروب» به فارسی است. نسخه‌ای از این کتاب، که مؤلفش ناشناس مانده به تحریر ۱۲۹۶ق/ ۱۸۷۹م در لاهور به چاپ رسیده است[۱۱]. از نسخهٔدیگر با عنوان، *«خلاصهٔ الماکول و المشروب»* از مؤلفی هندی‌الاصل و فارسی زبان در دست است. این کتاب در ۴۰ باب تنظیم شده است و در آن برخی از غذاها به شهرها نسبت داده شده است از این روی واژه‌هایی مانند شامی، رومی، مشهدی، شیرازی، گیلانی، یزدی دیده می‌شود. از عناوین شاخص این کتاب اقسام شش رنگه، ساگ، بهرته، اقسام دال، اقسام خشکه و اقسام طاهری و فالوده است. از این کتاب نسخه‌ای به‌شماره ۴۶۱۷ در دانشگاه تهران نگهداری می‌شود[۱۲]. این اثر در ۱۳۳۱ق/ ۱۹۱۲م به‌چاپ رسیده است[۱۳].

با این عنوان کتابی به قلم یوسف‌بن هروی یوسفی لاهوری در ۱۹۲۴م به همراه ٦ رسالهٔ دیگر در قطع وزیری به چاپ سنگی رسیده است[۱۴].

از آثار دیگری با این عنوان، رساله‌ای مربوط به زمان تیپو سلطان، تحریر ۱۲۰٤ق/ ۱۷۸۹م است. نسخه‌ای از این کتاب به شماره ۲۳٦٦ در کتابخانه ایندیا آفیس موجود است[۱۵]. از دیگر نوشته‌های مربوط به آشپزی، نسخه‌ای از مؤلف ناشناس است. این کتاب به تقاضای کاپیتان ماکس انگلیسی دربارهٔ پخت غذاهای شبه‌قاره است. از عناوین خاص این کتاب، پخت مرغ محمدشاهی ، کهچری مونگ (برنج و عدس)، قورمه، کچوری گوشت، حلوای بادام و زردک و تهیه مربا و شیرینی‌ها است[۱٦]. از این کتاب کیاپرشادبن گنگاپرشاد در تألیف اثرش (تألیف، ۱۸۲٤م)، استفاده کرده است[۱۷].

منابع و پانوشته ها

۱ـ دریابندری، نجف، کتاب مستطاب آشپزی از سیر تا پیاز، تهران ۱۳۷۹ش، ص ۱۰۳؛

۲ـ محمدبشیر حسین، «دیگر علوم و فنون لغات...»، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، لاهور ۱۹۷۲م، ج ۳، ص ۳۷۵ـ۳۷٦؛

۳ـ مرتضی حسین فاضل، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، لاهور، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۸۸۲ـ۸۸۳

٤ـ دانش‌پژوه، محمدتقی، *فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران*، تهران ۱۳۳۹ش، ج ۸ ص ٦۳٤ـ٦۳۵؛

۳ – *بیست متن فلسفی – عرفانی به پارسی و تازی* ، ۲۰۰۸م.

آثاری که درین سه کتاب گرد آمده است ، مربوط به موضوعاتی است که محققان ایرانی در سالهای اخیر پیرامون آنها داد تحقیق داده اند و کتابهایی تألیف کرده اند(۱)، ولی هیچکدام از کارهای آقای محدث ، خبر نداشته است. باشد که بدین وسیله از رسائلی که درین مجموعه ها به چاپ رسیده است، به اطلاع پژوهشگرانی برسد که در موضوعات فتوت، قلندری ، زبان حال (مناظرات) ، نقطویه وحروفیه ، مشایخ هندوستان و ... کار کرده اند و می کنند.

گل و نوروز ، سرودهٔ جلال طبیب شیرازی ، در سال ۷۳٤ هـ ، با تصحیح و توضیح و مقدمهٔ تحلیلی علی محدث، ACTA UNIVERSITATIS UPSALIENNSIS ، ۲۰۰۱م ۲۳ + ۷۱ +40 ص ، شامل مقدمهٔ تحلیلی مصحح به فارسی و انگلیسی ، متن مثنوی ، اختلاف نسخ و توضیحات.

بنابر توضیح مصحح محترم ، مولانا جلال الدین احمد بن یوسف بن الیاس طبیب خوافی شیرازی ، دانشمند پزشک ، نویسنده و شاعری معروف در سدهٔ هفتم هجری در فارس ، خاصه در دربار شاه شجاع مظفری (۷٦۰ – ۷۸٦ هـ) بوده است. مثنوی *گل و نوروز* را در ۷۳٤ هـ سروده و به امیر غیاث الدین کیخسرو اینجو حاکم و شاه شیراز اهداء کرده است . اگرچه مضمون اصل داستان وسرگذشت گل و نوروز است ولی شاعر صریحاً اظهار داشته که این منظومه رمزی از زندگی خود او و ساختهٔ اندیشه اوست . مصحح این را بر اساس چهار نسخه تنظیم کرده است:

۱ – ایاصوفیه ، استانبول ، ش ۳۸۵۷ ، در مجموعه مورخ ۸۱٦ هـ

۲ – موزهٔ بریتانیا ، لندن ، ش Add.27259 ، مورخ ۸۲۱ هـ

۳ – دانشگاه اوپسالا ، ش O Nov 14 ، مورخ ۸۳۱ هـ

٤ – موزهٔ بریتانیا در لندن ، ش Or.11330 ، سدهٔ دهم.

پانزده منظومهٔ ادبی – عرفانی به فارسی و عربی سرودهٔ *پانزده شاعر پارسی ، هندی ، رومی و تازی* ، تدوین ، تصحیح و توضیح علی محدث ، ACTA UNIVERSITATIS UPSALIENNSIS ، ۲۰۰٤م ، ۲۹٤ + 17 ص، صفحهٔ عنوان انگلیسی :

منزوی، احمد، *فهرست نسخه‌های خطی فارسی*، تهران ۱۳۴۸-۱۳۵۳ش، ج ۱، ص ۴۵۸؛

۵- نوشاهی، سیدعارف، *فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی*، راولپندی ۱۳۶۲ش، ص ۲۵؛

۶- نوشاهی، همانجا؛

۷- نوشاهی، همانجا؛

۸- نوشاهی، ص ۲۵؛

۹- منزوی، احمد، *فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان*، اسلام‌آباد ۱۳۶۲-۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۳۱؛

۱۰- منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران ۱۳۴۸-۱۳۵۰ش، ج ۴، ص ۲۵۳۴؛

۱۱- منزوی، فهرست مشترک، ج ۲، ص۱۱۶۵؛

۱۲- دانش‌پژوه، ج ۱۴، ص۳۵۴۹؛ منزوی، فهرست نسخه‌ها، ج ۲، ص ۴۱۸؛

۱۳- مشار، خانبابا، فهرست کتاب‌های چاپ فارسی، تهران ۱۳۵۰-۱۳۵۵، ج ۲، ص ۲۵۹۷؛

۱۴- مشار، همانجا؛

15- Ethe, Herman, Catalogue of the Persian Manuscripts in The Library of the India office, Oxford, 1903-1931, vol.II, p 1230.

16- Ethe, vol.II, p 2366.

۱۷- نوشاهی، ص ۲۴.

*****

Fifteen Literary Mystical Poems in Persian and Arabic Written by Fifteen Persian , Indian, Turkish and Arab Poets

شامل ۱۵ متن کامل یا به صورت برگزیده به شرح زیر :

۱ – ***محبت نامه*** سرودهٔ خواجه فضل الله بن نصوح شیرازی ، شاعر نامدار قرن هشتم هجری ، که در شعر « ابن نصوح » تخلّص می کرد. *محبت نامه* را در شوال ۷۸۸هـ سرود. در تصحیح این مثنوی از نسخهٔ نور عثمانیه ، ترکیه ، ش ۳۷۸۳ مورخ ۸۳۵ هـ استفاده شده که میکروفیلم آن در اوپسالا ، ش 15.3608A.H نگهداری می‌شود. اگرچه این منظومه عاشقانه به هیأت مثنوی سروده شده است اما گاهی در آن غزلیات شاعر نیز آمده است. *محبت نامهٔ* حاضر مشتمل بر یک هزار و سه صد و نود و دو (۱۳۹۲) بیت شعر است. (ص ۸٦ – ۷)

۲ –***قلندر نامه*** سرودهٔ امیر رکن الدین فخر السّادات حسین بن عالم حسینی هروی معروف به امیر حسینی (م :۷۱۸ هـ) ، شاعر و عارف معروف هرات. منظومهٔ حاضر بر اساس دو نسخه تصحیح شده و هر دو نسخه در کتابخانهٔ ایاصوفیه در استانبول نگهداری می شود با شماره های ۲۰۳۲ ، مورخ ۸٦۱ هـ (فیلم در اوپسالا، ش 15/3191) و ۳۹۷۷ ، بی تاریخ (فیلم در اوپسالا ، ش 15.508 C)، تعداد ابیات *قلندرنامهٔ* حاضر شصت و سه (٦۳) بیت است . (ص ۹۱ – ۸۸)

۳ –***قلندر نامه*** سرودهٔ مولانا محمد صوفی آملی (مازندرانی) پسیخانی ، از معاریف شعرای ایران که بیشتر دوران شاعری خود را در هند گذراند و همانجا در ۱۰۳۵ هـ درگذشت . مستند چاپ نسخه ایست محفوظ در ایاصوفیه ، استانبول ، ش ۲۸۷۳ ، خط قرن یازده هجری ، که فیلم آن در اوپسالا ش15.2509 نگهداری می‌شود. مصحح پیشگفتاری نسبتهً مفصلی دارد در شناسایی عقاید نقطویان وآثاری دربارهٔ آنان و شرح حال صوفی آملی . قبل از *قلندرنامه* ، دو غزل صوفی نیز چاپ شده است . (ص ۱۲٤ – ۹۳)
مطلع قلندرنامه اینست :

اندیشه و اندیشمندان (۱)

ویژهٔ قیصرامین پور

... ما گوهر بحر لا یزالیم مرآت جمال ذوالجلالیم

و ترجیع بند آن:

مرآت حقیم و نور اقدس از ما شده آدمی مقدس

٤ - ***گزیده ای از دیوان حیدر هروی*** (م: ٩٥٩ هـ)، از شاعران معروف که در بازار ملک هرات پیشهٔ کلوچه‌پزی داشت و گاه برای تجارت به هندوستان می رفت. گزیدهٔ حاضر از روی نسخهٔ اوپسالا، مورخ سدهٔ ١٣ هـ.ش O Nov-389 فراهم آمده است و حاوی٤٠ غزل و یک قطعه است، جمعاً ٢٤٠ بیت دارد. (ص ١٤٢ - ١٢٥)

٥ - ***هدیهٔ راز***، سرودهٔ شاعری صوفی از قصبهٔ «نوساری» هند، در وصف مشایخ تصوف در هند و معابد و مراقد ایشان، در سالهای ٣٥ - ١١٣٢ هـ، بر اساس یگانه نسخهٔ خطی اوپسالا، به خط سراینده، ش O Nov- 523، چون نسخه از آغاز افتادگی دارد، نام سراینده به دست نیامد. بیشتر توصیفها از مشایخ احمد آباد (گجرات) است با نام های محبوب عالم پیره شاه عالم، سلطان احمد عالم نواز، باباحمد، سلطان گنج احمد، احمد کوچه رو، سلطان شاه داود، برادر سلطان شاه داود، مخدوم نصیر الدین، شیخ فتح الله بن مخدوم نصیر الدین، شیخ جمیل الله عرف شیخ صاحب جیو، ملک عبدالصمد عرف میان صاحب، ملک محمدی، محمد پیر شتاب، شیخ ظهیر الدین شیرازی و فرزندان او، پیر جام وغیره، در این منظومه مدح استادش فقیر الله بن فیض الله متخلّص به غریب نیز بوده که مصحح آن را حذف کرده است. مرگ پدر شاعر در ١١٢٧ هـ و مرگ عمّ او عزیز الله جمال در ١١٢٨ هـ اتفاق افتاد. تعداد ابیات نسخهٔ حاضر (چاپ) ١٠٢٦ بیت است ولی اصل نسخه که افتادگیها دارد، قطعاً حجم ابیاتش بیشتر ازین بوده است. (ص ١٩٤ - ١٤٣). با همه نشانی هایی که در نسخه آمده است، بنده هیچ نام و نشانی ازین مثنوی و مؤلفش را در فهارس هند و پاکستان پیدا نکرد و ظاهراً نسخهٔ اوپسالا منحصر به فرد است.

۶ – ***مخمّس*** ، سرودهٔ پیر محمد بن لطف الله نوشهری ، از مریدان سلسلهٔ میر علی همدانی ، بر اساس نسخهٔ ایاصوفیه ، ش ۴۷۹۲ ، فیلم در اوپسالا ، ش **MF. 15, 1095** ، فقط ۱۲ بند ، با مطلع :

یار از پی اظهار قدم تاخت یگانه — جام می و جانانه طلب بزم شهانه

درد سر ما بیش مده شیخ زمانه — ما جنگ نداریم چو زاهد ز چغانه

ساقی به من امروز بده رطل گرانه

(ص ۱۹۹ – ۱۹۵)

۷ – ***ساقی نامه*** ، از سرایندهٔ « *نظم العقاید* » در سال ۱۱۸۸ هـ . نظم العقاید، شرحی منظوم بر عقاید نسفی است. به گمان مصحح شارح از حدود بخارا است ، ولی چون نسخه در دست از آغاز افتادگی دارد، بنابر این نام ناظم معلوم نشد. در ابیات آغازین این منظومه (*نظم العقاید*) ساقی نامه ای – و به تعبیر دقیق تر سوگند نامه ای – در ۱۸ بیت نیز مندرج است . بر اساس نسخهٔ اوپسالا ، مورخ ۱۲۳۸ هـ .ش O Nov 437 (ص ۲۰۴ – ۲۰۱)

۸ – ***پند افلاطون به ارسطو*** سرودهٔ مجد خوافی ، که *روضهٔ خلد* را در ۷۳۷ هـ . تألیف کرده بود . این پند نامه در ۲۳ بیت است ، بر اساس نسخهٔ عاطف افندی ، استانبول ، سدهٔ ۱۱ هـ . ش ۲۲۵۷ که فیلم آن در اوپسالا ، ش **15.483** محفوظ است . (ص ۲۱۰ – ۲۰۵)

۹ – ***پند نامهٔ انوشیروان***، از سرایندهای ناشناخته، بر اساس نسخهٔ ایاصوفیه، ش ۳۷۸۰ (فیلم در اوپسالا ، ش **15.2808**) مشتمل بر ۱۰۱ پند به نثر و ۱۰۸ بیت شعر. (ص ۲۲۱ – ۲۱۱) . نمونه :

« همیشه بر مهتران جای جوئید:

چو باشد نشست تو با مهتران — منه پای بر پایهٔ دیگران

۱۰ – ***پند نامه*** ، سرودهٔ الله یارصوفی سمرقندی نقشبندی،(م: ۱۱۳۳ هـ) مؤلف *مسلک المتقین* . برگزیدهٔ ۶۱ بیت از میان حدود ۶۰۰ بیت ، بر اساس نسخهٔ اوپسالا ، ش **O Nov – 395** با مطلع :

دکتر نعمت الله ایران زاده *
افسانه رحیمیان **

درونمایه های مرگ و شهادت در شعر قیصر امین‌پور

چکیده:

یکی از چهره‌های برجسته و شاخص ادب امروز ایران قیصر امین‌پور است.[1] وی به یاری ذهن خلاق و ذوق سلیم و روح متعالی خود، در شکوفایی شعر مقاومت و ژرفا بخشیدن به تصاویر شاعرانه در توصیف جنگ و ستیز با دشمن، بسیار موثر بوده است. امین‌پور شاعری مذهبی، اجتماعی و انقلابی است و در آثارش مسائل اجتماعی و مذهبی نمود فراوانی دارد. از جملهٔ مضامین عمده‌ای که امین پور به آن‌ها توجه ویژه‌ای داشته، مسئلهٔ رازناک مرگ و شهادت بوده است.

در این جستار، شمّه‌ای از جوهرهٔ اندیشهٔ امین‌پور نموده می شود که متأثر از زمینه‌های اجتماعی فرهنگ دفاع مقدس، عشق به حقیقت و معنویت و احساس مسئولیت در قبال انسانهای آزاده حق طلب است. برای دستیابی به این هدف، ابتدا نگرش شاعر به مفهوم و حقیقت رازناک مرگ، در دوران جنگ و پس از آن و نیز شهید و شهادت به منزلهٔ درون‌مایه و مضمون غالب در اشعار او بررسی می‌شود. می‌توان گفت اشعار امین‌پور به خصوص اشعار سروده شده با موضوع ادب مقاومت، سرشار از مضامین آیینی است و شاعر با بیان برجسته و خیال‌انگیز و در عین حال استوار در توصیف مرگ و شهادت، ذهن خواننده را با این مفاهیم آیینی به چالش و تأمل می‌کشاند.

کلیدواژه‌ها: قیصر امین‌پور، ادب مقاومت، درون مایه، شعر معاصر فارسی، شهادت، مرگ، تعهد.

***

* - عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی.

** - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

الهی نور مقصودم ز درگاه بکن تابنده تا بنده رود راه
(ص ۲۳۰ – ۲۲۳).

۱۱ تا ۱۳ – **سه منظومه از فرقهٔ حروفیه** (ص ۲۵۵ – ۲۳۱):

۱ – ***مخزن رموز*** از نصر الله بن حسن نافجی ، در ۸۲۵ هـ

۲ – ***کنز نامه*** تألیف بایزید گیلانی حروفی زنده در ۹۹۴ هـ ، به انتخاب و نظم جلال سافر شاه ؛

۳ – ***القصیدهٔ التائیهٔ فی تبیین اعتقادات الحروفیهٔ*** ، از شاعر حروفی مذهب که اسمش معلوم نیست . بر اساس نسخهٔ موزهٔ مولانا ، قونیه ، ش ۱٦٤٤ مورخ ۹۹۳ هـ .

١٤ – ***تخمیس الخمریهٔ لشرف الدین عمر بن الفارض المصری*** ، خمسها شمس الدین احمد بن سلیمان بن کمال پاشا الرومی (م : ۹٤۰ هـ) بر اساس نسخهٔ حالت افندی ، سلیمانیه ، استانبول، ش ۳۳۹ ، بدون تاریخ. (ص ۲٦۹ – ۲۵۷).

۱۵ - ***قلادهٔ الدّر المنثور فی ذکر البعث و النشور*** ، نظمها عبدالعزیز بن احمد بن سعید الدیرینی المصری (م: ٦۹٤ هـ)، بر اساس دو نسخهٔ اوپسالا ، ش O Nov – 606 بی تاریخ و دیگری در ضمن *خریدة العجائب و فریدة الغرائب* ابن الوردی، ش Osp-18 سدهٔ ۱۰ هـ . (ص ۲۸۰ – ۲۷۱)

در پایان کل مجموعه، فهرست های گوناگون دارد از نوع : لغات و ترکیبات ، امثال و اصطلاحات ، آیات قرآن ، احادیث، کلمات و شطحیات صوفیان ، فهرست منابع.

بیست متن فلسفی – عرفانی به پارسی و تازی ، تدوین ، تصحیح و توضیح علی محدث ACTA UNIVERSITATIS UPSALIENNSIS ، ۲۰۰۸م ، ۳٦۰ + 22 ص . صفحهٔ عنوان انگلیسی :

Twenty Philosophical Mystical Texts in Persian and Arabic

مقدمه :

از راه‌های بررسی آثار ادبی بر بنیاد دانش سبک‌شناسی، کشف و بررسی مضــامینی است که در یک اثر از بسامد بیشتری برخوردار است. با به دست آوردن بسامد یک مضمون خاص در آثار یک نویسنده یا شاعر و یا یک دوره تا حدودی می‌توان به دنیای ذهنی شاعر یا نویسنده و به عنصر یا عناصر غالب در آثار یک دورهٔ خاص پی برد.

درون‌مایه، به عنوان «فکر اصلی و مسلط در هر اثر ادبی»(۲) امکان آشنایی و شناخت خط مشی فکری خالق اثر را تا حدود زیادی فراهم می‌کند. درون‌مایهٔ هر اثری، «جهت فکری و ادراکی نویسنده‌اش را نشان می‌دهد.»(۳) بن‌مایه یا درون‌مایه، شخصیت یا الگوی معینی است که به صور گوناگون در ادبیات و هنر تکرار می‌شود. بن‌مایه همچنین به عنصرمتکرر در یک اثر ادبی گفته می‌شود.(٤)

درون‌مایه، ایده و مفهوم مکرر و گستردهٔ اثر ادبی است. می‌توان گفت: تم، گسترده و معمولاً ناخودآگاه و عمیق است، حال آنکه موضوع را می‌شود آگاهانه پروراند. موضوع در ادبیات به صورت مضمون ارائه می‌شود. هر موضوع را می‌توان به صورت ده‌ها مضمون درآورد.(۵)

از جمله درون‌مایه‌های عمده در شعر دفاع مقدس، توجه ویژه به مسئلهٔ رویارویی رزمندگان با مرگ و تحقیر آن و استقبال از مرگ سرخ یا شهادت است. شعر دفاع مقدس از این منظر از شعرهای ادوار پیشین متمایز است.

قیصر امین‌پور از شاعران اندیشمند و نام آور، جریان‌ساز و صاحب‌-سبک عرصهٔ شعر معاصر است. شعر او ملهم از فضای اجتماعی و فرهنگی انقلاب اسلامی ،بویژه جنگ و دفاع مقدس و در آنها نگاه ویژه ،ظریف و هنری و متفکرانه شاعر بخوبی نمود یافته است.

امین‌پور شاعری است انقلابی که با بهره‌گیری از عناصر مذهبی، به وصف صحنه‌های جنگ و نبرد پرداخت .تعهدات اجتماعی، انسانی، اعتقادی و اخلاقی قیصر را می‌توان با بررسی تک تک ابیات سروده‌هایش مشاهده نمود. «او شاعری آرمان‌گراست و در عین حال در پی ساختن یک آرمان‌شهر خیالی نیست.»(٦) دید او به وقایع پیرامونش، واقع‌بینانه و در عین حال امیدوارکننده است.

«دردمندی و درد در شعر او حضوری مستمر دارد، اما درد او نه کاملاً شخصی و حدیث نفس است و نه کلی و غیرقابل بیان.»(۷) وی در تبیین

۱ – ***فتوت نامه*** ، املاء و تقریر خواجه عبدالله انصاری هروی (م : ٤٨١ هـ). در صحت انتساب این فتوت نامه به خواجه انصاری ، مصحح مقایسه ای بین *منازل السایرین* و *طبقات الصوفیه* خواجه انجام داده و همگونی های سبک نگارشی در بین آنها دیده است. چاپ حاضر بر اساس یگانه نسخهٔ آن موجود در مجموعهٔ رسائل در ایاصوفیه ، ش ٢٠٤٩ (میکروفیلم در اوپسالا، ش MF 15: 587-588) است . (ص ۳۳ – ۷) . مصحح در دیباچهٔ خود خواجه انصاری را یکی از بزرگترین دشمنان خرد و اندیشیدن در طول تاریخ تمدن ایران قلمداد کرده است ! (ص ۱۰) وشواهد آن را از مقدمهٔ دکتر محمد سرور مولائی بر *طبقات الصوفیه* (تهران ، توس ، ١٣٦٢ ش) آورده است.

۲ – ***دیوان حسن شمشیری*** ، مولانا حسن شمشیری از مشاهیر صوفیه بوده است وتنها منبع برای شرح حال او کتاب *بلاغة المراد* تألیف یکی از شاگردان او عید عاشق خوشانی در ۷۱۹ هـ در شهر نهاوند است و در آن سال استادش (حسن شمشیری) هنوز در قید حیات بوده است . از اشعار اومستفاد می‌گردد که به وحدت وجود معتقد و طرفدار سماع بوده است . این اشعار از اوست:

ما گم شدگان وصل اوییم — آسوده ز هجر و جستجوییم
از هفت جحیم می نترسیم — وان هشت بهشت می نپوییم
چو نیست شدیم ، خود بدیدیم — کو هست چو ما، و ما چو اوییم
هم غرق شدیم در انا الحق — هم مست چو بایزید خوییم
از عشق رخش عجب مدارید — گر لاف زنیم که ما ازوییم

در کتابخانهٔ سلیمانیه ، استانبول، مجموعه ایست بشمارهٔ Husnu 665 مشتمل بر *دیوان حسن شمشیری* ، *دیوان عید عاشق خوشانی* (نک : پس از این) و بلاغة المراد که در ۷۳۸ هـ به قلم خواهر زاده خوشانی کتابت شده است. در مجموعهٔ بیست متن، این دیوان در صفحات ٤٤ – ۳۵ قرار دارد.

مسئلهٔ درد و خاستگاه آن، با توجه به رویکرد پدیدارشناسانه به عوامل متعدد و ضمن یادکرد برخی از موارد آن، مهمترین علل درد و رنج را در تعارض تصورات برساختهٔ انسان با جهان خارج می‌داند؛ همچنین با توجه به عنصر زمان، مهمترین عامل درد را بیشتر با نگاه انسان امروزی، تفسیر و تبیین می‌کند و از میان موارد حاضر نیز، دو عامل نابسامانی روانی و اینجایی و اکنونی نزیستن را به عنوان مهمترین علل درد و رنج برمی‌شمارد. او به عنوان یک شاعر متفکر، ضمن توجه به اصل مسئلهٔ درد و رنج و خاستگاه‌های آن و بیان حقایق کلی نظام عالم (تقریر حقیقت) به راه‌های رهایی از آن نیز توجه دارد.(۸) دردهای قیصر شخصی نیست. او خود، دردهایش را بر خلاف دردهای دیگران که در بند نام و نانند، منحصر به فرد می‌داند.(۹)

شعر امین‌پور را می‌توان نمایندهٔ کامل شعر دورهٔ معاصر، به‌ویژه دورهٔ جنگ تحمیلی دانست. با یک نگاه کلی به آثار وی چه در دوران هشت سال جنگ تحمیلی ـ که مقارن با اوایل شاعری قیصر بوده ـ و چه در بعد از جنگ، می‌توان ویژگی‌های عمدهٔ شعر او را چنین برشمرد:

۱- زبان شعری ساده و فضای شفاف شعری و تصاویر گویا، حالتی صمیمی و خودمانی به شعر او بخشیده است و این به معنای سطحی بودن شعر او نیست؛ چراکه در پشت این زبان ساده و بیان صمیمی، دنیایی از مفاهیم عالی و والا نهفته است؛

۲- پرهیز از به کارگیری آرایش‌های کلامی و شگردهای بدیع لفظی و معنوی پیچیده، شعر او را زودیاب کرده است؛

۳- استفاده از اصطلاحات زبان محاوره نه تنها از فخامت زبان شعر او نکاسته بلکه به تأثیرگذاری هر چه بیشتر شعر او مدد رسانده است؛

۴- جنبهٔ روایی شعر او حالت یکنواختی و کسالت‌آوری به سروده‌هایش نمی‌دهد؛

۵- او یکی از سرآمدان شعر آیینی است که در شعرش مفاهیم ژرف و والای عشق، عرفان و حماسه را برابر و دوشادوش هم می‌نشاند و از امتزاج آن‌ها، اشعار والای عرفانی می‌آفریند؛(۱۰)

۶- مرگ در شعر او جامه‌ای نو می‌پوشد و در این جامه بسی خواستنی و پذیرفتنی می‌نماید؛

۳ - ***دیوان عبید عاشق خوشانی*** متخلص به « جشنی» مؤلف *بلاغة المراد* که ذکرش گذشت و در آن کتاب نیز اشعار مولف آمده است . مؤلف در آخر *بلاغة المراد* اشاره به تألیفات فراوان خود کرده است که مصحح فقط یکی از آنها - *کفایة السالکین* - را نام برده است. مؤلف دیوان جداگانه نیز دارد مشتمل بر ۱۸۹ بیت که درین مجموعه ، در صفحات ٦۹ - ٤٥ چاپ شده است. او نیز مانند مراد خود - حسن شمشیری - در اشعار خود قائل به وحدت وجود و سماع است ، چنانکه می گوید:

من آن ظلّ خداوندم که باکس نیست پیوندم   درخت هست برکندم، هم آفتاب و ظلالستم

٤ - ***منتخب آداب سماع*** ، از ابوالمفاخر یحیی باخرزی (م : ۷۳٦ هـ) مؤلف *اوراد الاحباب وفصوص الاداب* ، رساله حاضر گزیده ای از فصّ آداب السماع از کتاب *اوراد الاحباب* اوست به همت ادیبی دیگر نزدیک به زمان مؤلف . بقول مصحح رسالهٔ حاضر بسیاری از اغلاط یا مبهمات یا وجوه مغلق نسخهٔ چاپی *اوراد الاحباب* (۲) را تصحیح می کند. این چاپ براساس نسخهٔ ایاصوفیه ، استانبول ، ش ٤۷۹۲ (فیلم در اوپسالا، ش *MF 15.1097*) انجام گرفته است : (ص ۱۰۰ - ۷۱)

۵ - ***آداب درویشی*** ، از کمال الدین حاجی محمد خبوشانی معروف به مخدوم اعظم (د: ۹۳۸ هـ). یکی از خلفای او شیخ عماد الدین فضل الله بُرزش آبادی بوده است (۳) رسالهٔ حاضر در آداب صوفیانه است از نوع خدمت ، صحبت با شیخ ، خلوت ، حرمت داشتن درویشان دیگر را . در آن گفته است:

« اگر کسی از قضا به خانقاه آمده سکون اختیار کند ، تا سه روز اکرام و حرمت او به طریق مهمان به جای آرند. بعد از آن خادم احوال او را تفتیش کند ، اگر ذوق و داعیهٔ درویشی در باطن او مخمّر گشته است او را به حکایات دلکش جان فریب و موعظت های ناشکیب از احوال مشایخ امیدوار و دلگرم سازند و به خدمتی که مناسب حال اوباشد وی را مشغول

۷- او برای شهید و شهادت احترام و تقدس خاصی قائل است و عشق‌ورزی او را به شهیدان از خلال اشعارش می‌توان بیرون کشید؛
۸- با توجه به روحیهٔ حساس و لطیف شاعر و انس وی با لحظات عرفانی جنگ، نگاه او به جنگ به دور از خشونت و غیر متعارف است؛
۹- او به رغم توجه به زبان و معماری کلام، قدرتی فوق‌العاده در بیان واقعه و توانمندی تام در انشای مضامین حکمی و تغزلی توأمان دارد؛(۱۱)
۱۰- او قالب سنتی غزل را از حالت کلیشه‌ای آن خارج ساخت و به طرز نوی آن را احیا کرد و با وجود گنجاندن عبارات و ترکیبات جنگی در این قالب لطیف به ساختمان آن خدشه‌ای وارد نکرد؛
۱۱- وی از یک دریچهٔ جدید به رباعی نظر انداخت و تحولی عمیق در آن ایجاد کرد. رباعی‌های او در وصف شهیدان و تحقیر مرگ بسیار جالب توجه و در خور تأمل است.

این ویژگی‌ها و چندین مشخصهٔ دیگر، شعر او را نسبت به اقرانش برتری داده و او را از چهره‌های ماندگار و بی بدیل عرصهٔ دفاع مقدس ساخته است.

از ادوار مهم شعر فارسی در دورهٔ معاصر، دوران جنگ تحمیلی و هشت سال دفاع مقدس است. امین‌پور از قله‌های بلند و استوار شعر این حوزه از ادبیات است و می‌توان بهترین نمونه‌های شعری او را در این دوره سراغ گرفت. از مسائل قابل اعتنا در بررسی آثار قیصر، نوع نگرش شاعر به مفهوم و شهادت در دو دورهٔ متفاوت زندگی شاعر است. با توجه به اهمیت مسئلهٔ مرگ در میان ادیان و فرهنگ‌های مختلف، ضروری به نظر می‌رسد که ابتدا مفهوم مرگ را از دید آیات قرآنی و روایات اسلامی و سپس عرفا و اندیشمندان و فلاسفه بررسی کنیم و سپس به تبیین این مسئله در ادبیات پرسابقهٔ شعر فارسی بپردازیم؛ سپس هنرنمایی‌ها و تصویرسازی‌های امین‌پور را در ترسیم این حقیقت مسلم و گریزناپذیر به نظاره می‌نشینیم.

۱- مرگ: مسئلهٔ مرگ و زندگی یکی از مهمترین دغدغه‌های ذهنی انسان در ادوار مختلف بوده است. یکی از مهمترین سؤالات ذهنی انسان نخستین این بود که: حال که ما نعمت هستی را یافته‌ایم، آیا بعد از سپری شدن و درگذشتن از این دنیا، بازگشتی به حیات برایمان قابل تصور خواهد بود یا نه؟ مولوی در پاسخ به این سؤال، بیانی نغز دارد. او معتقد است که نگرانی آدمی از مرگ به صورتی شگفت، دلیلی بر هستی جاودانی وی دارد.

گردانند و الاّ رخصتش دهند و خانقاه را فرمایند بدن غلوز خانه [کذا] و لوند خانه نسازند.»(ص ۱۲۰)

چاپ این اثر مبتنی است بر یگانه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ لالا اسماعیل، استانبول، ش ۱۳۹ ، مورخ ۱۰۲٤ هـ که میکروفیلم آن در اوپسالا، ش MF. 15: 2917 موجود است .

٦ – **مکتوب امین الدین محمد کازرونی** (د : ۷٤٥هـ) **به درویش علی بن حاجی ارشد** ، بر اساس نسخهٔ ایاصوفیه ، ش ٤۷۹۲ (میکروفیلم در اوپسالا ، ش MF 15: 1093, 1100) مورخ ۸۱٦ هـ . نویسندهٔ نامه از عرفای معروف فارس بوَد و منصب شیخ الاسلامی فارس به عهده داشت ، ولی هویت دریافت کنندهٔ نامه معلوم نیست. (ص ۱۲٤ – ۱۲۱)

۷ – ***اندرزنامهٔ*** **محمود بن فضل** ، دربارهٔ نویسنده چیزی معلوم نیست .مصحح احتمال داده است که وی از عارفان قرن هشتم هجری است. اندرز نامهٔ او یکی از نمونه های خوب نثر فارسی و یاد آور گفتار های خواجه عبدالله انصاری است، بلکه به گفتهٔ مصحح : « از نوشته های خواجه عبدالله بلیغ تر است و هم عمیق تر . نویسندهٔ آن عارفی خوش فکر و ادیبی خوش بیان بوده است . » (ص ۱۲٦)

« خلق دو چیز با دو چیز غلاط [کذا : خلط] کرده اند ، گفت و شنید با علم و عمل. چون بشنیدند پنداشتند که بدانستند، و چون باز گفتند ، پنداشتند که به عمل آوردند.»(ص ۱۲۷)

اساس چاپ بر نسخهٔ خطی ایست در ایاصوفیه ، ش ٤۷۹۲ مورخ ۸۱٦ هـ (میکروفیلم در اوپسالا ، ش MF. 15:1094) (ص ۱۳۱ – ۱۲۵)

۸ – **مُعتَقَدِ ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی** (م ۳۷۱هـ)، یکی از شاگردان او ابوالحسن علی بن محمد دیلمی سیرت *ابن خفیف شیرازی* را به زبان عربی نوشته بود ، همین ابوالحسن دیلمی مُعتَقَد استاد خود را تألیف به املاء کرده است و زین الدین نایینی از ادبای احتمالاً سدهٔ هشتم هجری به فارسی ترجمه کرده است که دربارهٔ این مترجم اطلاعی در دست نیست. این

از دید وی، نگرانی از مرگ زاییدهٔ میل به خلود است و از آنجا که در نظام هستی، هیچ میلی گزاف و بیهوده نیست، نتیجه می‌گیرد که می‌توان این میل را دلیلی محکم برای بقای بشر پس از مرگ دانست.(۱۲) اینگونه تصورات و اندیشه‌ها و آرزوها، نشان دهندهٔ حقیقتی است که حکما و عرفا آن را غربت یا عدم تجانس انسان در جهان خاکی خوانده‌اند.(۱۳)

۱-۱ مرگ از دید آیات قرآنی و روایات اسلامی:

مرگ حقیقتی شامل و فراگیر و در عین حال گریزناپذیر است که روزی به سراغ همه خواهد آمد و هیچ کس را یارای گریز از آن نیست. آیات قرآنی و روایات اسلامی بر محتوم و مختوم بودن این حقیقت تأکید دارند؛ از جمله:

«کُلُّ نفسٍ ذائقةُ الموت»(۱٤) ، «کل شیء هالک الّا وجهَه له الحکم و إلیه تُرجَعون»(۱٥) و «کلُّ من علیها فانٍ و یبقَی وجه ربِّکَ ذُوالجلالِ و الإکرام»(۱٦).

امام محمد بن علی (ع) می‌فرمایند: «مرگ همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می‌آید، جز اینکه مدتش طولانی است و انسان از آن بیدار نمی‌شود تا روز قیامت.» (۱۷) امام حسین (ع) می‌فرمایند: «مرگ تنها پلی است که شما را از ناراحتی و رنج‌ها به باغ‌های وسیع بهشت و نعمت‌های جاویدان منتقل‌می‌کند، کدامیک از شما از انتقال یافتن از زندان به قصر ناراحتید؟» و پیامبر (ص) می‌فرمایند: «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل آن‌ها به باغ‌های بهشت و پل کافران به جهنم است.»(۱۸)

۱-۲ مرگ از دید علما و فلاسفه:

مرگ انتقال از نشئه‌ای به نشئهٔ دیگر است و امری وجودی است و عامل می‌طلبد. انسان وقتی از نشئهٔ دنیا رخت برمی‌بندد و به جهان دیگر سفر می‌کند، چون در دنیا نیست، دیگران که او را نمی‌بینند، مرگ او را زوال می‌پندارند؛ در حالی که چهرهٔ دیگر مرگ میلاد است.(۱۹) انسان با مرگ، تحولی کلی یافته و به همین دلیل، لیاقت ورود به نظام برزخی را پیدا می‌کند، با ورود به نظام برزخی این حرکت ادامه داشته تا قابلیت و خصوصیت جدیدی را کسب و نقایص و کمبودهایی را رها کند و در نتیجه لیاقت ورود به عالم

مُعتَقَد در چهار فصل است : شناخت خدای تعالی ، پیامبری ، ایمان و اعتقاداتی چند ، اعتقادات صوفیه . تصحیح بر اساس نسخهٔ ایاصوفیه ، ش ٤٩٧٢ ، مورخ ٨١٦ هـ (میکروفیلم در اپسالا ش MF 15: 1094) است. (ص ١٤٩ – ١٣٣).

٩ – **مُعتَقَد ابواسحاق رکن الدین ابراهیم بن محمد اسفراینی** (م ٤١٨ هـ) ، از متکلّمان شافعی مذهب اشعری العقیده . ترجمهٔ فارسی از مترجمی ناشناخته . در چند فصل : توحید ، صفات خدای تعالی ، اصول هواها وعقاید باطله ، نکات متفرقه . بر اساس نسخهٔ کتابخانهٔ شهید علی در استانبول ، ش ٢٧٠٣ ، مورخ ٧٨٩ هـ (میکروفیلم در اوپسالا ، ش MF 15: 646) تصحیح شده است . (ص ١٦٣ – ١٥١).

١٠ – **مُعتَقَد شاه نعمت الله ولی کرمانی** (م ٨٣٤ هـ) . بر اساس اعتقاد نامهٔ حاضر نعمت الله ولی آشکارا سنّی است، بر خلاف آنچه شیعه بودن او در *ریحانة الادب* (ج ٦ ، ص ٣٤٢ – ٣٣٩) و *تاریخ ادبیات ایران* تألیف دکتر صفا (ج ٤ ، ص ٢٣٢ – ٢٢٩) آمده است . مصحح در پیشگفتار خود راز بقای فرقهٔ نعمت اللهیّه را در مقایسه با سائر فرق تصوف ایرانی که برافتاده اند، شرط امر به معروف و مؤدی نشدن به فتنه برشمرده است یعنی پیروان نعمت الله اجازه ندارند بر ضد ظَلَمه و حکومتها و دولتها هر چند ظالم باشند ، مخالفت کنند. (ص ١٦٩). نسخهٔ اساس در ایاصوفیه ، استانبول ،ش ٤٧٩٢ ، مورخ ٨١٦ هـ (میکروفیلم در اوپسالا ، ش MF 15: 1094) بوده است . (ص ١٧٨ – ١٧١).

١١ – *فرقه های متصوّفه* ، از نجم الدین عمر بن عمر محمد نسفی (م : ٥٣٧ هـ) . نسفی در رسالهٔ حاضر فقط مثالب صوفیه را یاد کرده است . در دیباچه می گوید:

«بدان که اهل تصَوف ... در زمان ما ... دوازده فریق گشته اند. یازده فریق که در راه بدعت و ضلالت می روند» (ص ١٨٣). و سپس مذهب هر یکی را بیان کرده است و در آخر، مذهب آن یکی گروه را که بر حق است ،

حشر را به دست آورد و احکامی متناسب با احکام نظام حشری را دارا شود.(۲۰)

انسان از ابتدای خلقتش در روی زمین به سوی خداوند در حرکت است. با مرگ سرفصل خاصی از این سیر را به سوی خداوند شروع می‌کند؛ بنابراین، تفریق و جدایی میان روح مجرد و بدن خاکی افتاده و با مرگ، روح به منزلی از منزل‌هایی که در مسیر حرکتش به سوی موطن اصلی و اولی خود دارد، گام برمی‌دارد.(۲۱)

از نظر فلسفی، مرگ به خودی خود نشانه‌ای در پایان تجربهٔ ما نیست و نه حتی واقعه‌ای که ما بتوانیم خود را برای آن آماده کنیم، بلکه ساختاری وجودی و درونی است که قوام‌بخش وجود ماست.(۲۲) از دید هایدگر، نیست شدن حادثه‌ای اتفاقی نیست؛ بلکه در مقام حرکتی پس زننده نسبت به کل عقب نشینندهٔ هست‌هاست و این هست‌ها را در بیگانگی کامل و لیکن تاکنون مستور آن‌ها به منزلهٔ آنچه اساساً دیگر است ـ با توجه به آنچه نیست ـ آشکار می‌کند.(۲۳)

آدمی همواره دل نگران این مسئله است که هرگز نباید از هنجارهای اجتماعی فاصله بگیرد. این امر را می‌توان صرفاً واقعیتی عریان شمرد؛ چراکه ما در مقام موجودات اجتماعی فقط پیرو هنجارها هستیم؛ اما هایدگر دید تازه‌ای به این مسائل دارد. او معتقد است که چون آدمی به زندگی تن داده، باید پیامدها و عواقب و به قول خودش سنگینی‌های آن را نیز بپذیرد. او این سنگینی را مرگ می‌نامد و میرندگی را حقیقت محتوم زندگی هر فردی می‌داند و از این بحث نتیجه می‌گیرد که زندگانی غیر اصیل در بنیادی‌ترین توصیفش، گریز از مرگ است.(۲٤)

ترس از مرگ امری طبیعی است. آنچه که در میان فلاسفه و اندیشمندان شایسته و پسندیده محسوب می‌شود، نهراسیدن از مرگ است، با این رهنمود که «فیلسوفان راستین در کار چگونه مردن‌اند» و تلاش می‌کنند «تا روح را از زندان تن رها سازند.» برای نمونه، اپیکور برای دوری از این ترس چاره‌ای می‌اندیشد. او می‌گوید: «خو کن به این باور که مرگ برای ما هیچ است ....؛ زیرا زمانی که ما هستیم، مرگ با ما نیست، و آنگاه که مرگ می‌آید، ما نیستیم.»(۲۵)

گفته است (ص ۱۸۷ – ۱۷۹) . همان رساله ایست که گاهی به ملا احمد اردبیلی و شیخ بهایی نیز نسبت داده شده است. بر اساس دو نسخهٔ خطی تصحیح شده است ، یکی به فارسی در کتابخانهٔ دانشگاه اوپسالا ، ش O Nov. 404 بدون تاریخ ولی جدید ، و دیگری به عربی در کتابخانهٔ شهرداری اسکندریه در مصر ، ش ۳۹۲۵ ، مورخ ۱۰۸٦هـ . ازین به بعد درین مجموعه نصوص عربی است :

۱۲ – *فرق المتصوّفه* ، نجم الدین عمر بن محمد النسفی (م ۵۳۷ هـ). مصحح معتقد است که اصل این رساله را نسفی به فارسی نوشته بود و مترجمی ناشناخته آن را به تازی ترجمه کرده است. و نصّ فارسی این رساله در صفحات ۱۸۷ – ۱۷۹ چاپ شده است چنان که گذشت . بر اساس نسخهٔ کتابخانهٔ شهرداری اسکندریه در مصر ، ش ۳۹۲۵ ، مورخ ۱۰۸٦ هـ (ص ۱۸۹ – ۱۹٤).

۱۳ – *تفسیر آیة النور* ، شیخ الرئیس ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا(م ٤۲۸هـ) تصحیح بر اساس مجموعهٔ خطی در دانشگاه استانبول ، ش ۱٤۵۸ ، مورخ ٤۰ – ۱۲۳٦هـ (میکروفیلم در اوپسالا ، ش MF 15: 3254, 3457) است . (ص ۲۰۲ – ۱۹۵).

۱٤ – *شرح القصیدة الروحانیة*، لشمس الدین محمد بن اشرف الحسینی السمرقندی (م ۷۲۲ هـ) شرح از دانشمندی ناشناخته . مصحح در پیشگفتار خود به کمک بروکلمان ، *کشف الظنون* ، *ایضاح المکنون* و *هدیة العارفین* ۱۲ اثر سمرقندی را معرفی کرده است که همه به عربی است. سمرقندی قصیدهٔ قافیهٔ خود را در ۲۰ بیت به اقتفا از قصیدهٔ عینیهٔ ابن سینا سروده است . شارح که نامش معلوم نیست ، از معاصران مؤلف است . وی مردی دانشمند بوده و تألیفاتی دیگر نیز داشت. چاپ حاضر بر اساس نسخه ای کهن ایاصوفیه ، ش ٤۰۷۲ (میکروفیلم در اوپسالا ، ش MF 15: 3111) مستند است . (ص ۲۲٦ – ۲۰۳).

۱-۳ مرگ در شعر فارسی:

مسئلهٔ مرگ در شعر فارسی تاریخچه‌ای به درازای تاریخ شعر در ایران دارد. این پدیده در هر دوره‌ای بر اساس تفکرات حاکم بر آن دوره در شعر شاعران بازتاب یافته است. برای نمونه، مرگ در شاهنامه، مرگی پهلوانانه و قهرمانانه در حفظ ارزش‌های ملی و میهنی است. در نگاه خیام، مرگ پایان زندگی است و انسان بعد از مرگ نیست و نابود می‌شود و حساب و کتابی در کار نیست؛ پس باید در این دنیا، دم را غنیمت شمرد. در اشعار قبل از دورهٔ مشروطه، آرزوی مرگ کردن نه در راستای دستیابی به اهداف والای معنوی، بلکه از روی ناچاری و یأس و ناامیدی و اندوه و پوچ‌گرایی است؛ نفرت و دشمنی با نهادها و اصول سنتی اخلاقی حاکم بر جامعه ـ خواه در شکل دینی و خواه در شکل عرف اخلاقی حاکم بر جامعه ـ از تم‌های اصلی این دورهٔ ستیز بین امید و نومیدی و مرگ و زندگی است. در شعر دورهٔ مشروطه، مرگ در راه وطن، آزادی و دفاع از اندیشه است؛ البته این نوع مرگ‌طلبی مبتنی بر آرمان دینی نیست یا دست کم، کمتر می‌توان رنگ و بوی مذهبی به آن داد.(۲۶)

۱-۴ مرگ در دوران دفاع مقدس:

در دورهٔ انقلاب اسلامی و بعد از آن، به ویژه در طول هشت سال دفاع مقدس تفاوت محسوسی در رویکرد شاعران به مرگ مشاهده می‌شود. مرگ در این دوره مفهومی کاملاً آسمانی و الهی می‌یابد. آنچه که در طول این هشت سال پرالتهاب و حرکت‌های خداجویانه و حق‌طلبانهٔ مردم بیشتر نمایان می‌شود، بی‌پروایی از مرگ است. این بی‌پروایی و رستاخیز عارفانه و عاشورایی، نسلی را می‌پرورد که با شهامت و شجاعت، خود را در معرض بارش آتش و گلوله قرار می‌دهند و عاشقانه و عارفانه مرگ را می‌نگرند. مردم در این دوره به چشم خود دو نوع مرگ را در جبهه‌های جنگ مشاهده‌گر هستند: مرگ ارادی یا مردن از خود پیش از مردن و مرگ حتمی. حال به درون‌مایه‌های برجسته در پیوند با مرگ در شعرهای امین‌پور می‌پردازیم.

۱۵ - رسالة **فی الفتوة از کمال الدین عبدالرزاق الکاشانی** (م ۷۳۰ یا ۷۳۶ هـ) از مشایخ سهروردیه و خلیفهٔ نور الدین عبدالصمد بن علی اصفهانی. وی *تحفة الاخوان فی خصائص الفتیان* را نخست به تازی نوشته و سپس خود به فارسی تحریر کرده است .(٤) وی *فتوت نامه* بزبان فارسی نیز دارد. رسالهٔ حاضر دو صفحه بیشتر نیست . بر اساس نسخهٔ ایاصوفیه، ش ٤٨٧٥ ، مورخ ۷٥٤ هـ (میکروفیلم در اوپسالا ، ش **MF 15: 3085**) تصحیح گردیده است . (ص ۲۳٤ - ۲۲۷).

۱٦ - **الاربعون حدیثاً فی طلب العلم** ، از محمد بن محمد منتسب به دهقان غازی سمرقندی (زنده در ۹۱۳ هـ). بر اساس نسخهٔ خطی دانشگاه اوپسالا ، ش O Nov. 196 مورخ ۹۱۳ هـ (ص ۲٥۰ - ۲۳٥).

۱۷ - **فضل القیام** بالسلطنة ، از جلال الدین عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی (م ۹۱۱هـ)، مجموعهٔ ۲۲ حدیث در مُلک داری. بر اساس نسخهٔ خطی دانشگاه اوپسالا ، ش O St. 99 ، مورخ حدود ۹۹۲ هـ (ص ۲٦۱ - ۲٥۱).

۱۸ - ***افادة الخبر بنصّه فی زیادة العمر و نقصه*** ، تألیف سیوطی . مجموعهٔ احادیث در طول عمر . بر اساس نسخهٔ خطی دانشگاه اوپسالا ، ش **O St.99** مورخ ۹۹۳ هـ . (ص ۲٦۹ - ۲٦۳).

۱۹ - *الباحة فی السباحة* ، تألیف سیوطی. مجموعهٔ احادیث در شناگری ، بر اساس نسخهٔ خطی دانشگاه اوپسالا ، ش **O St.99** مورخ حدود ۹۹۲ هـ (ص ۲۸۲ - ۲۷۱) .

در پایان سه رسالهٔ سیوطی مصحح مطلبی به عنوان « چند کلمه دربارهٔ سیوطی» آورده و گفته : « او همان قدر که در ادبیات وعلوم نقلی توانا... است در اندیشیدن مردی ناتوان است . کتب حدیث او که سلطهٔ او را بر متون حدیث نشان می دهد ، در عین حال آینه ای است از انحطاط فکری جامعهٔ اسلامی و انحرافات و دروغ ها که به نام حدیث بر پیامبر بسته اند. »

تعابیر شاعرانه امین پور در توصیف درونمایه مرگ:

۱-۲. مرگ/ برنامه‌ای نیازمند حوصله: شاعر معتقد است که آدمی برای مرگ نیز چون دیگر برنامه‌های زندگی‌اش باید وقت صرف کرده و بر روی آن تأمل کند؛ اندکی تأمل روی این حقیقت غیرمترقبه آن را بسی پذیرفتنی می‌نماید؛ تا جایی که می‌توان آن را پناهگاه امنی برای رهایی از دغدغه‌های روزمرهٔ زندگی یافت.

آه .../ مردن چقدر حوصله می‌خواهد/ بی آنکه در سراسر عمرت/ یک روز، یک نفس/

بی حس مرگ، زیسته باشی!/ انگار این سال‌ها که می‌گذرد/ چندان که لازم است/ دیوانه نیستم/ احساس می‌کنم که پس از مرگ/ عاقبت/ یک روز دیوانه می‌شوم! (آینه‌های ناگهان، ص ۲۸)

۲-۲. مرگ/ حکایت همیشگی: مرگ حکایتی است که در طول زندگی موجودات نمونهٔ عینی و عملی می‌یابد. این حکایت همیشگی پیش از آنکه آدمی خود را برای شنیدن آن آماده کند، او را فرامی‌گیرد.

حرف‌های ما هنوز ناتمام .../ تا نگاه می‌کنی:/ وقت رفتن است/ باز هم همان حکایت همیشگی!/ پیش از آنکه باخبر شوی/ لحظهٔ عزیمت تو ناگزیر می‌شود/

آی.../ ای دریغ و حسرت همیشگی!/ ناگهان/ چقدر زود دیر می‌شود! (همان، صص ٤٦ و ٤٧)

۳-۲. مرگ/ قطار ابدی/ رفتن: این جهان بسان مهمان‌سرایی است که همهٔ موجودات در آن مسافرند و در ایستگاه زندگی منتظر قطاری ابدی هستند: قطاری که برای مسافران آن، بازگشتی متصور نیست.

این باد بی قراری/ وقتی که می‌وزد/ دل‌های سرنهادهٔ ما/ بوی بهانه‌های قدیمی/ می‌گیرد/ و زخم‌های کهنهٔ ما باز/ در انتظار حادثه‌ای تازه/ خمیازه می‌کشند/ انگار بوی رفتن/ می‌آید. (همان، صص ۱۲۸ و ۱۲۹)

قطار می‌رود/ تو می‌روی/ تمام ایستگاه می‌رود/ و من چقدر ساده‌ام/ که سال‌های سال در انتظار تو/ کنار این قطار رفته ایستاده‌ام/ و همچنان/ به نرده‌های ایستگاه رفته/ تکیه داده‌ام! (دستور زبان عشق، ص ۹)

(ص ۲۸۰) . سپس مصحح بین سیوطی و ملا محمد باقر مجلسی (م : ۱۱۱۱هـ) مقایسه ای جالب کرده وگفته که مجلسی وابسته به دربار صفوی بوده است و مأموریت او تعمیق مرزبندی بین شیعه و سنّی بوده است . مجلسی در مقایسه با سیوطی ذوق ادبی ندارد و از عالم شعر فاصله دارد و محدثی متوغّل در حدیث است و حدیث را به نفع سلاطین صفویه توجیه و تفسیر می کند. مصحح این مقایسه را باین نتیجه گیری پایان داده است:« آن هر دو (سیوطی و مجلسی) از جمله آنان اند که پرچم انحطاط جامعهٔ اسلامی را به اهتزاز در آوردند، تا چند قرن بعد با سقوط قاجاریه در ایران و عثمانیان در ترکیه ، کشور اسلامی به نقطه ای برسد که عبرت آور است .» (ص ۲۸۲)

۲۰ – ***نسیم السّحر فی مدح من بشّر و أنذر*** ، تخمیسی است بر دیوان *الوتریّات فی مدح افضل المخلوقات* ، به سبک صوفیانه ، سرودهٔ مجد الدین محمد بن ابی بکر بن رشید بغدادی مشهور به وتریّ (م: ٦٦٢ هـ). عنوان « *نسیم السّحر...*» از سوی مصحّح است. نسخهٔ خطی این کتاب در دانشگاه اوپسالا ، ش O Nov. 743 موجود است ، چون نسخه زیبا و هنری و قدیمی است ، به جای چاپ حروفی ، مصحّح به چاپ فاکسیملهٔ آن ترجیح داده است و ۸ صفحهٔ آن بسیار با کیفیت عالی و رنگی چاپ شده است.

به دنبال آن پیوستی است در معرفی نسخهٔ خطی **مثنوی *جلال و جمال*** (۵) سرودهٔ امین الدین محمد نزل آبادی بیهقی سبزواری (م: حدود ۸۵۵ هـ) که در دانشگاه اوپسالا (ش O Nov.2) نگهداری می‌شود. این نسخه از نظر هنری بسیار نفیس و با ۳٤ مینیاتور شاهکار ممتاز است ، بخط نستعلیق عالی سلطان علی (قاینی) در هرات به سال ۹۰۸ هـ و « به گفتهٔ نسخه شناسان بین المللی یکی از ده نفیس ترین نسخهٔ خطی موجود در جهان است . » چندی پیش در ۲۰۰۲م دانشگاه اوپسالا این نسخه را به طورکامل و به صورت تصویری روی لوح فشرده (سی دی) منتشر کرده است . آقای محدث بر این نشر تصویری نیز مقدمه ای نوشته است که اکنون با تجدید نظر در کتاب حاضر قرار گرفته و از کل ۳٤ مجلس تصویر فقط ۸ مینیاتور آن با کیفیت بسیار بالا چاپ شده است. مصحح در گفتار خود معرفی منظومه ، شرح حال

۴-۲. مرگ/ مسلخ تقدیری: همهٔ موجودات در روزی مقدر طعم مرگ را خواهند چشید. شاعر اذعان می‌دارد که آدمی خود با پای خویش قدم در این مسلخ می‌گذارد.وقتی که بره‌ای/ آرام.و سر به زیر/ با پای خود به مسلخ تقدیر ناگزیر می‌شود/ زنگوله‌اش چه آهنگی دارد؟ (همان، ص ۲۳)

بیچارهٔ دچار تو را چاره جز تو چیست؟ چون مرگ ناگزیری و تدبیر تو محال

(گل‌ها همه آفتابگردانند، ص ۱۱۹)

۵-۲. مرگ/ اتفاق سرد و خاموش زندگی:

افتاد/ آنسان که برگ/ ـ آن اتفاق زرد ـ/ می‌افتد/ افتاد/ آنسان که مرگ/ ـ آن اتفاق سرد ـ/ می‌افتد. (تنفس صبح، صص ۱۳ و ۱٤)

۶-۲. مرگ/ عفریتی خون‌آشام:

شب موقع بدی است/ هر شب تمام ما/ با چشم‌های زل زده می‌بینیم/ عفریت مرگ را/ کابوس آشنای شب کودکان شهر/ هر شب لباس واقعه می‌پوشد.../ اینجا سپور هر صبح/ خاکستر عزیز کسی را همراه می‌برد. (همان، ص ۳۲)

۷-۲. مرگ/ ایستایی و تکاپو نداشتن:

هرگز/ دلم نخواست بگویم:/ هرگز/ مرگ از طنین هرگز/ می‌زاید/ اما همیشه/ از ریشهٔ همیشه می‌آید/ رفتن/ همیشه رفتن/ حتی همیشه در نرسیدن/ رفتن! (گل‌ها همه آفتابگردانند، ص ۵۵)

۸-۲. مرگ/ حقیقتی دریابنده و فراگیر:

ما در تمام عمر تو را در نمی‌یابیم/ اما/ تو/ ناگهان همه را در می‌یابی! (همان، ص ۵۸)

دور از تبارم/ روزی روی دست‌های مرگ/ می‌بارم/ و چراغی/ سوختن را/ فراموش می‌کند/ و صدایی/ دود می‌زند/ و خیابانی/ پر از سیاهی حسرت می‌شود! (همان، ص ۱۰۲)

سراینده و شرح حال ممدوح اوست ، بخش دوم مقاله که ترجمه ای از مقالهٔ آقای Lamm به فارسی است ، تفسیر مجالس نقاشی این نسخه است البته با تجدید نظر مترجم.

خواندن نسخه های خطی به قلم های گوناگون و شیوه های مختلف، و یا از روی میکروفیلم های کمرنگ کاری آسان نیست و هر کسی به تصحیح متون خطّی سروکار دارد، از دشواری این راه آگاه است. ولی آقای علی محدث با آن سابقهٔ ممتد حشر و نشر با مخطوطات و طبعاً آموزش چنین کارها در کنار والد مرحوم خود ، از عهدهٔ این کار خوب بر آمده است. ایشان برای هر رساله درین دو مجموعه ، پیشگفتار های جداگانه نوشته و در آن به اجمال به شرح حال مؤلف و موضوع و معرفی نسخه یا نسخه های خطی آن اثر پرداخته است. برای تحقیق در چنین موضوعات گسترده که گاهی از عرب و عجم و گاهی از عثمانی و هند و ماوراء النهر سر بر می‌آورده ، منابع کمی شایسته و بایسته در کتابخانه های سوئد در دسترس نداشتند و فقط از منابع معروف همگانی که در آنجا پیدا می شوند، استفاده کرده اند و دست ایشان از کتابهای جدید که درین موضوعات در قلمرو فارسی به طبع رسیده اند ، کوتاه بوده است . با این همه باید به ایشان دست مریزاد گفت .

مصحح اگرچه توضیحی نداده که این متون به چه ترتیب و نظمی گرد آمده است ، اما خواننده یک گونه نظم موضوعی را در آن حسّ می کند و رساله هایی که در یک موضوع است ،کنار هم قرار گرفته است.

کیفیت چاپ هر سه کتاب مطلوب است ، ولی نباید از نظر دور بداشت که این مجموعه در کشور سوئد توسط کسی حروف چینی و صفحه آرایی شده است که حرفه ای نبوده است . مصحح به این مشکل کامپیوتری را در ابتدا اشاره کرده است و عذر ایشان موجّه است.

پانوشته ها:

۱ — ازین گونه کتابها است :

افشاریان ، مهران : فتوت نامه ها و رسائل خاکساریه (سی رساله) انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، تهران ، ۱۳۸۲ ش.

۹-۲. مرگ/ زندگی در گرو پذیرش مرگ:

از دید امین‌پور، داشتن یک زندگی آرام در گرو، تن دادن به مرگ اختیاری و ترک تعلقات است. چنین مرگی سعادتی است که نصیب همگان نمی‌شود.

من/ سال‌های سال مردم/ تا اینکه یک دم زندگی کردم/ تو می‌توانی/ یک ذره/ یک مثقال/ مثل من بمیری؟ (دستور زبان عشق، ص ۳۰)

با شواهدی که ارائه شد، می‌توان گفت مسئلهٔ مرگ در اشعار دوران جنگ ، صبغه ای مذهبی یافته است، ولی در اشعار دوران بعد از جنگ او گویی شاعر بیشتر درون‌گرا شده و هر جا که از مرگ سخن رانده آن را امری غیرمترقبه و ناگهانی می‌داند که فرصت زندگی را از وی سلب می‌کند؛ در واقع، مرگ در این دسته از آثار شاعر جنبهٔ شخصی و فردی به خود می‌گیرد که نشانی از تحولات فکری و دلیلی بر اقتضائات روحی شاعر بعد از جنگ تحمیلی تواند بود.

همان‌طور که گفته شد، شعر قیصر یکی از زیباترین نمونه‌های تلاش شاعران جوان انقلاب در ترسیم زخم و درد، ستیز و نبرد، حماسه‌آفرینی رزمندگان جوان و پرشور انقلاب در جبهه‌های جنگ، لحظات زیبای رویارویی شهیدان با مرگ و در آغوش کشیدن آن و صحنهٔ ناب وصال روح پاک و مقدس شهیدان به پیشگاه حق و حقیقت است. آنچه که بیش از همه در اشعار دوران جنگ او مشهود و حائز اهمیت است، رابطهٔ عاشقانهٔ وی با شهیدان است.

قبل از پرداختن به درون‌مایهٔ شهادت در شعر او، ابتدا به جایگاه شهیدان در دنیا و آخرت از دید آیات قرآنـــی و روایات اسلامـــی و نیز به چگونگی ارتباط یافتن آن با مفهوم «لقاء الله» و اهمیت این مسئله در عرفان اسلامی می‌پردازیم.

۳- شهادت، هجرتی سرخ:

واژهٔ «شهادت» در زبان عربی از ثلاثی مجرد شَهِدَ برگرفته شده است. احمدبن‌فارس در معجم مقاییس اللغهٔ ذیل مادهٔ شَهِدَ می‌گوید: مادهٔ شین و هاء و دال اصلی است که دلالت می‌کند بر حضورَ علم و اعلام و آگاهي دادن و تمامی صیغه‌ها و متفرعات و مشتقات آن، همگی به گونه‌ای این معانی را دربردارد. کلمهٔ شهید که از مشتقات شهادت است، به معنـــای کشته

افشاریان ، مهران و مهدی مداینی : چهارده رساله در باب فتوت واضناف ، نشر چشمه ، تهران ، ۱۳۸۱ ش.
پور جوادی، نصر الله: زبان حال در عرفان و ادبیات پارسی ، انتشارات هرمس ، تهران ، ۱۳۸۵ ش.
شفیعی کدکنی، محمد رضا : *قلندریه در تاریخ : دگردیسیهای یک ایدئولوژی* ، انتشارات سخن ، تهران ، ۱۳۸۶ ش.

۲ – یعنی *اوراد الاحباب* به تصحیح ایرج افشار ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳٤۵ش.

۳ – خبوشانی برای برزش آبادی « *ارشاد نامه* » ای نوشته بود که نسخه ای ازین در کتابخانهٔ گنج بخش ، اسلام آباد ، بشمارهٔ ۵۳۵۰ موجود است و بر اساس همان آقای داود ملک تیموری همراه با ارشاد نامهٔ شیخ کمال الدین شکر الله اسفراینی چاپ کرده است. نک : « دو ارشاد نامه» در مجلهٔ *دانش* ، اسلام آباد ، شمارهٔ ١٤ ، تابستان ۱۳٦۷ ش ، ص ۸٤ – ۷۱. ناگفته نماند که شرح حال و افکار خبوشانی در دو منبع به تفصیل آمده که هر دو تاکنون چاپ نشده است؛ یکی *جامع السلاسل* از مجد الدین علی بدخشانی و دیگری *جادة العاشقین* از شرف الدین حسین خوارزمی.

٤ – *تحفة الاخوان* کاشانی همراه با متن فارسی آن به کوشش سید محمد دامادی به توسط شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ،تهران چاپ شده است.

۵ – *جلال و جمال* از سوی مرکز نشر دانشگاهی ،تهران چاپ شده است. دکتر نصر الله پور جوادی در کتاب *زبان حال در عرفان وادبیات پارسی* نیز ازین مثنوی یادی کرده است.

*****

شده در راه خداوند می‌باشد. واژهٔ شهید صفت مشبهه از ریشهٔ شهد و مصدر شهادت است و بر دوام و ثبات دلالت دارد، خلاف کلمهٔ شاهد که حدوث آن را می‌رساند.

۱-۳. منزلت شهیدان در آیات قرآنی و روایات اسلامی:

شهید از اسماء خداوند متعال است و در قرآن کریم هفده بار به این معنی آمده است.(۲۷) کلمهٔ شهادت و مشتقات آن در قرآن کریم در این آیات آمده است:

«الشهادت (الاضطهاد): بقره: ۱۵۵و ۱۵۷ و ۱۵۸. توبه: ۱۱۱. بروج: ۱ تا ۱۰. الشهید: آل عمران: ۹۸. نساء: ۳۳، ۷۹ و ۱۶۶. مائده: ۱۱۷. انعام: ۱۹. یونس: ۲۹ و ٤٦. رعد: ۲۹. مجادله: ٦. بروج: ۹. عادیات: ٦. و الشهداء: بقره: ۱۵۵. آل عمران: ۱۶۹ تا ۱۷٤. نساء: ٦۹، ۷۲ و ۷٤. حج: ۵۸. محمد: ٤ تا ٦. حدید: ۱۹.»(۲۸)

شهید کسی را در اسلام گویند که در معرکهٔ قتال و جهادی که به امر نبی یا نائب خاص او باشد، کشته شود و بر غریق و مبطون و ... نیز اطلاق شده است. شهید در اصل از شهود است؛ یعنی حضور یا از شهادت است به بصر و از جمله کسانی که در راه خدا کشته شوند شهید گویند یا از جهت آنکه ملائکه نزد آن‌ها حاضر شوند یا از جهت حضور روح آن‌ها نزد حق.(۲۹)

تصویری که قرآن کریم از شهیدان ارائه می‌دهد، آن‌ها را دارای ویژگی‌های زیر می‌داند: ۱- زنده بودن شهیدان نزد خداوند متعال؛ ۲- شهیدان روزی می‌یابند (آل عمران، ۱۶۹)؛ ۳- شهیدان مورد مغفرت و رحمت قرار می‌گیرند (آل عمران، ۱۵۷)؛ ٤- شهادت کفارهٔ گناهان است و ضمانت بهشت (آل عمران، ۱۹۵)؛ ۵- منزلت شهیدان: شهیدان از چنان منزلتی برخوردارند که خداوند متعال به فرمان‌پذیران محض خدا و رسول وعده می‌دهد که اگر در عهد خویش راستین باشند، با شهیدان خواهند بود (نساء، ٦۹)؛(۳۰) ٦- شهیدان پاداشی بزرگ دارند.(نساء، ۷٤)؛ ۷- شهیدان در آخرت به جایگاه مورد پسند خویش در می‌آیند. (حج، ۵۹)؛ ۸- اعمال شهیدان هرگز تباه نخواهد شد.(محمد، ٤ تا ٦).

اینک به چند آیه از قرآن دربارهٔ شأن و منزلت شهیدان در جهان آخرت اشاره می‌شود: ۱- وَ لا تَقولوا لِمَن یُقتَلُ فی سَبیلِ الله امواتٌ بل احیاءٌ

اندیشه و اندیشمندان (۱)

ویژهٔ سفرنامه و تاریخ

و لکن لا تشعرون.(۳۱) ۲ - وَ لَئن قُتلتُم فی سبیل الله او مُتُّم لمَغفرَةٌ من الله و رَحمَـةٌ خیرٌ مما یجمعون.(۳۲) ۳- وَ لَئن مُتُّم أوقُتلتُم لإلی الله تُحشَرون؛(۳۳) ٤ - ولا تَحسَبَنَّ الذین قُتلوا فی سبیل الله اَمواتاً بل اَحیاءٌ عَندَ ربِّهم یُرزَقون.(۳٤) ٥- والذین قُتلوا فی سَبیل الله فَلَن یُضلَّ اعمالَهُم سیهدیهم و یُصلحُ بالَهم و یُدخلُهُمُ الجنةَ عَرَّفها لهم.(۳٥) ٦- إنَّ اللهَ اشتَری منَ المؤمنینَ انفُسهم و اموالهم بأنَّ لَهُم الجنةَ یقاتلون فی سبیل الله فیَقتلون وَ یُقتلون وعداً علیه حقاً فی التَّوریه و الانجیل وَ القرآن و مَن اوفَی بعهده منَ الله فاستبشروا ببَیعکُم الذی بایعتمَ به و ذلک هو الفوزَ العظیم.(۳٦) ۷- وَ مَن یُقاتَل فی سَبیل الله فَیُقتل أو یَغلب فَسَوف نؤتیه اجراً عظیماً.(۳۷) ۸- وَالَذینَ هاجَروا فی سبیلِ الله ثُمَّ قُتلوا أوَ ماتوا لَیَرزُقَنَّهمُ اللهُ رزقا حَسَنا وَ إنَّ اللهَ لَهُوَ خَیرُ الرّازقین.(۳۸)

در روایات اسلامی نیز دربارهٔ شهید و شهادت و فضیلت‌های این حرکت مقدس، احادیث متعددی روایت شده است که به چند مورد اشاره می‌شود: پیامبر (ص) فرمودند: شرافتمندانه‌ترین مرگ، کشته شدن در راه خداوند است؛ در برابر هر نیکی، نیکی بهتری وجود دارد تا به شهادت در راه خدا رسد که برتر از آن چیزی متصور نیست.(۳۹) امام علی (ع) می‌فرمایند: آن زندگی که در آن دیگری بر انسان چیره است، مرگ است و مرگی که انسان با قدرت خود انتخاب می کند، زندگی راستین است.(٤۰) امام باقر (ع) فرمودند: هیچ قطره‌ای محبوب‌تر از قطرهٔ خونی که در پیشگاه خدا، در راه او ریخته شود، نیست و هیچ گامی محبوب‌تر در پیشگاه خدا از گامی که پیکار در راه خدا با آن تکمیل می‌گردد، نمی‌باشد.(٤۱) امام رضا (ع) فرمودند: نخستین کسی که داخل بهشت می‌شود، شهید است.(٤۲) امام خمینی(ره) دربارهٔ شهیدان فرمودند: از شهیدان ارجمندی که خداوند متعال در شأن آنان کلمهٔ بزرگ «احیاءٌ عند ربِّهم یرزقون» را فرموده است، بشری قاصر مثل من چه تواند گفت؟ آیا بار یافتن نزد خداوند و ضیافت مقام ربوبی از آنان را، می‌توان با قلم و بیان و گفت و شنود توضیح داد .... بارالها! این چه سعادت عظیمی است که نصیب بزرگان خاص خود فرموده‌ای که ما از آن محرومیم.»(٤۳)

می‌توان گفت شهادت در فرهنگ و مذهب ما، یک «حـادثهٔ خونین و ناگـوار» محسوب نمی‌شود. این مفهوم در بینش اسلامی شیعه، بر خلاف تاریخ‌ها و فرهنگ‌های دیگر که آن را یک حادثه و مرگ تحمیل شده بر قهرمان و نوعی تراژدی می‌دانند، یک «هدف قطعی و ایده‌آل» است؛ وسیله

نیست، بلکه خود، هدف است و اصالت. در یک کلام، شهادت مرگی نیست که دشمن بر مجاهد تحمیل کند؛ بلکه مرگ دلخواهی است که مجاهد با همهٔ آگاهی و همهٔ منطق و شعور و بینایی خویش انتخاب می‌کند. دکتر علی شریعتی معتقد است: «شهید کسی است که همهٔ وجود خویش را یک‌جا در راه آن ایده‌آل مقدسی نفی می‌کند که سرچشمهٔ تقدسی است که همه بدان معتقدیم.»(۴۴)

۲-۳. مسئلهٔ شهادت در هشت سال جنگ تحمیلی و ارتباط یافتن آن با مسئلهٔ لقاءالله:

هشت سال دفاع مقدس فرصت مناسبی را فراهم کرد تا انسان‌های آگاه و بیدار اندیش خود را در این عرصه بیازمایند و ایمان خود را در معرض آزمایش قرار دهند. انسان‌های وارسته‌ای که ارزش‌های انسانی را بر منافع شخصی خود ترجیح دادند و با عزت نفس و منشی بلند، قدم در راهی نهادند که پایانی جز حیات ابدی و زندگی جاویدان برای آن‌ها دربرنداشت. لحظه‌های خونین جنگ و نبرد در دفاع مقدس، لحظهٔ زیبای تماشایی عروج جان‌های پاک به عرش الهی و آرام گرفتن در آن حرم امن الهی بود. لحظهٔ عاشقانهٔ پرواز مرغ جان‌ها از دنیای خاکی و پردغدغه به سوی آسمان معنویت بود.

می‌توان گفت یکی از علل مهم گزینش شهادت، رسیدن به مرتبهٔ لقاء الله است. وصول به لقای الهی، نهایت کمال یک انسان مؤمن است و این کمال هنگامی حاصل می‌شود که انسان عاشق صادق و راستین به قرب ربوبی دست یافته باشد و ترسیم‌کنندهٔ تعبیر اتصال قطره به دریا و انقطاع از ماسوی الله باشد. در روایات مختلف آمده است که شهید به وجه الله می‌نگرد و آرامش و آسایش می‌یابد. عظمت و اهمیت کشته شدن در راه خدا نیز به جهت حضور در پیشگاه باقیهٔ الهی است و این بزرگترین نعمتی است که شهید و یا هر سالک و عارف الهی به آن نایل می‌شود. شهید به چنان درجه‌ای می‌رسد که میان او و محبوب پرده و حجابی نمی‌ماند. کدام مؤمن راستین می‌تواند خود را از چنین سعادت و نعمتی عظیم محروم و بی‌بهره گرداند. حال به اهمیت مسئله لقاء الله در فرهنگ شیعه می‌پردازیم.

دکتر لقمان بایمت اف *

«مسائل جغرافیایی تاریخی خراسان در «سفرنامهٔ ناصر خسرو»

چکیده:

سفرنامهٔ ناصر خسرو دارای مطالبی است که بطور مستقیم و غیر مستقیم به خراسان ارتباط دارد. به همین سبب حایز اطلاعات جغرافیایی تاریخی، دربارهٔ مرو، مروالرود، جزجان، شورغان، سمنگان، طالقان، نیشابور، سرخس و... می باشد. قسمت پایانی آن تصویری از خراسان قرن پنجم را وا می نماید. ناصر خسرو در یادداشت های خود مطالب ناگفته ای همچون نکات ریزی در مورد حاکمان و مسافت میان شهرهای بزرگ آن دوره را دقیقاً متذکّر شده و به عدالت و ستمگری حاکمان و وضع امن و ناامنی مناطق مختلف اشارتهایی روشن کرده است. باید توجه داشت که ناصر خسرو سیاحی است صداقت شعار نه مورخ کامل عیار!

واژه های کلیدی: سفرنامهٔ ناصر خسرو، مسائل جغرافیایی تاریخی، خراسان ، فرسنگ.

***

معلوم است، سفرنامه که منسوب به ناصر خسرو است، مجموعاً تصویرها و برداشتهای مؤلف از سفرهایی که در طول هفت سال داشته است، می باشد. این اثر از لحاظ حجم در مقایسه با آثار دیگر ناصر خسرو کوچکتر است. جایگاه و اهمیت سفرنامه به عنوان یک شاهکار ادبی در تاریخ ادب فارسی به طور کافی نشان داده شده است.(۱)

طبق نظر اغلب محققین و پژوهشگران «سفرنامهٔ» ناصر خسرو به دلیل تصویرهای مشخّص و مستندش بدون شک یکی از منابع و مأخذ ارزندهٔ تاریخی زمان سلجوقیان به شمار می آید. این دسته از محققین تأکید بر آن دارند که اطلاعات ناصر خسرو چه از نگاه تاریخی، چه از دید جغرافیایی درست و مستند اند.(۲)

* - انستیتو اقتصاد، اکادمی علوم تاجیکستان – دوشنبه

۳-۳. لقاءالله در سخن معصومان و عرفا:

سخنان معصومان در رابطه با مسئلهٔ لقاءالله، ناظر به رؤیت و دیدار با چشم دل و ادراک قلوب است. در نهج‌البلاغهٔ امیرالمؤمنین علی(ع) دربارهٔ لقاءالله می‌خوانیم: «چشمان ظاهری خدای را نبینند، بلکه دل‌ها او را با حقیقت ایمان درک می‌کنند.» مرحوم علامه طباطبایی می‌گوید: «دیدن با چشم دل همان بصیرت است که آن‌ها از آثار یقین هستند.»(۴۵)

می‌توان گفت تمنی و آرزوی مرگ بر دو قسم است: تمنی مذموم و آن مربوط به کسی است که مرگ را نابودی پنداشته، بر اثر ناراحتی و سختی دنیوی تقاضای مرگ می‌کند؛ تمنی ممدوح: مؤمنانی که حقیقتاً به مرگ علاقه دارند و مقدمات چشیدن آن را نیز فراهم می‌کنند. مؤمن حبیب و ولی خداست و چون هر حبیبی مشتاق دیدار است، او نیز مشتاق لقاءالله است و هیچ لذتی برای او به اندازهٔ لذت مردن نیست.(۴۶)

مسئلهٔ لقاء الله ارتباط تنگاتنگی با شهادت دارد. شهیدان مصداق واقعی، مؤمنانی هستند که مشتاق دیدار حق‌اند و مرگ را امری لذت‌بخش و وصال بعد از آن را لذت‌بخش‌تر می‌یابند؛ در واقع، از جمله اهداف والای شهیدان، به ویژه در دوران دفاع مقدس برای حضور در جبهه‌های جنگ و نبرد، آزادی و رهایی از بند تعلقات و به عبارتی ماسوی الله و پیوستن به قرب الهی بود. جبهه‌های جنگ در طول هشت سال جنگ تحمیلی صحنهٔ زیبای جانبازی شهیدان و پرواز دادن مرغ جان‌ها برای رسیدن به دیدار حق بود. حضور شاعرانی چون قیصر امین‌پور در جبهه‌های جنگ و نبرد و توصیف اعمال قهرمانانه و جان بر کفانهٔ رزمندگان یکی از عوامل عمدهٔ ثبت و ضبط لحظات به یاد ماندنی جنگ است. حال به بررسی درون‌مایه‌های عمدهٔ شهید و شهادت در شعر قیصر امین‌پور می‌پردازیم.

۴- تعابیر شاعرانه امین پور در توصیف درونمایه شهادت:

۱-۴.شهادت/ وصول به لقای الهی: از جمله مفاهیم والایی که در عرصهٔ دفاع مقدس بیشتر مشهود است، لحظات عرفانی راز و نیاز شهیدان برای تقرب به درگاه حق بود. شهیدان پرشورترین احساسات درونی و عمیق‌ترین اعتقادات دینی خود را به‌کارگرفته بودند و تنها چیزی که در آن دوران پرخطرو وحشت‌زا، آن‌ها را با وجود تعداد نفرات اندک و کمی

این ارزیابی شاید برای بخشهای سفرنامه که مربوط به جهانِ عرب است، صدق داشته باشد، ولی برای بخشهایی که در رابطه با خراسان نوشته شده اند، جای تأمل دارد.

در واقع "سفرنامه" دارای مطالبی نیز می باشد که مستقیم و غیر مستقیم مربوط به خراسان است. اطلاعات سفرنامه دربارهٔ مزیت شهرهای نواحی خراسان و وضع اجتماعی آنها قابل توجه است، ناصرخسرو نسبت به شگردهای خاصه کشور داری خراسانیان از قبیل حاکم، امیر، متصرف رئیس شهر ، و ... توجه ویژه ای دارد . (ر . ک به صص : ۱، ۱۰۸، ۱۰۹ مقایسه سلاطین مصر و خراسان صص ٦٣ – ٦٤)

ناصر خسرو به عنوان سیاح آگاه زمینه، مشاهده های خویش سعی کرده است. تأکید به واقعیت و درستی گزارشهایش نماید. به این منظور وی بارها مراجعه به جلوس و عهد امارات امرا و حکما کرده است که برخی از این نوشته هایش مستقیم و غیر مستقیم با تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان مربوط می گردد. چنانچه، ناصر خسرو در آغاز کتاب سفرنامه نوشته است :

« در ربیع الاخر سنه سبع و ثلاثین و اربعماءئه که امیر خراسان ابو سلیمان جغری بیک داوود میکال بن سلجوق بود ، از مرو رفتم، به شغل دیوانی، و به پنج دیه مروالرود آمدم که در آن روز قرآن رأس و مشتری بود » (ص ۱) .

اطلاعات سفرنامهٔ ناصرخسرو همچنین برای تحقیق برخی از مسائل جغرافیایی تاریخی خراسان مفید است. یادداشت و نوشته های وی درباره مرو، مروالرود، جزجان ، شبورغان، سمنگان، طالقان، نیشابور، سرخس، کوان، بلخ، طبس، تون، گناباد، قاین و ... در مجموع می تواند برای بررسی مسائل کلی جغرافیای تاریخی خراسان سودمند باشد.

مهمترین بخش سفرنامه که به طور مستقیم مربوط به مسائل خراسان قرن پنجم است قسمت پایانی آن می باشد. در واقع این بخش از سفرنامه را می توان باب « در وصف خراسان » نامید. این بخش در مقایسه با بخشهای دیگر سفرنامه کمتر مورد توجه محققین قرار گرفته است.

این بخش از سفرنامه در مقایسه با بخشهای دیگر آن بسیار مختصر است. برای بررسی و ارزیابی این بخش از دیدگاه علم تاریخ و جغرافیای تاریخی اقتباس کامل آن در این صفحه خالی از فائده نخواهد بود. مؤلف سفرنامه در بارهٔ شهرها و نواحی خراسان نوشته است:

سلاح‌های نظامی به ادامهٔ جنگ و مقاومت وامی‌داشت، همین عقیدهٔ راسخ دینی ـ افتخار دیدار حق را در آخرت یافتن ـ بود. همهٔ ذکرها و دعاهای شهیدان حاکی از بیان یک مطلب بود: تقرب به خدا و دیدار او.

یک نفس با دوست بودن همنفس / آرزوی عاشقان این است و بس
(آینه‌های ناگهان، ص ۹۱)

موجیم و وصل ما، از خود بریدن است / ساحل بهانه‌ای است، رفتن رسیدن است
(همان، ص ۱۴۹)

از عمر دو روزی گذران ما را بس / یک لحظهٔ وصل عاشقان ما را بس
هر چند دعـای ما اجابت نشود / همصحبتی تو در جهـان ما را بس
(در کوچهٔ آفتاب، ص ۱۲)

خود را چو ز نسل نور می‌نامیدند / رفتند و به کوی دوست آرامیدند
سیراب شدند زانکه در اوج عطش / آن حـادثه را به شوق آشامیدند
(همان، ص ۶۵)

شهادت لاله‌ها را چیدنی کرد / به چشم دل خدا را دیدنی کرد
(همان، ص ۹۹)

فصل کشت و موسم برزیگری است / عاشقان این فصل، فصل دیگری است
فصل دیگـرگونه، دیگـرگونه فصل / فصل پایـان جـدایی، فصل وصل
(تنفس صبح، ص ۷۸)

در دل عطش عشق خدایی ما راست / دیوانهٔ وصلیم و جـدایی ما راست
هر چند در این جهـان غریبیم همـه / خود از سر غربت آشنایی ما راست
(همان، ص ۱۰۶)

۲ـ۴.شهادت / اکسیر زندگانی ابدی: آدمی از همان دوره‌های نخستین خلقت هستی تا کنون، در اندیشهٔ دست یافتن به زندگانی جاودان و یا حداقل عمر طولانی بوده و هست. این امر حکایت از شدت علاقهٔ انسان به زندگی دارد. دستیابی به حیات ابدی و عمر طولانی در گرو تحمل شرایط خاص و دشواری‌های طاقت‌فرسا حاصل می‌شود. مثلاً داستان آب حیات(۴۷) و قرار داشتن آن در ظلمات و رفتن خضر (ع) و اسکندر در پی آن و توفیق یافتن خضر (ع) در نوشیدن از آن آب و حیـات ابدی یافتن

«و به سبب آنکه کاروان دیرتر به راه می افتاد بیست روز در اصفهان بماندم. و بیست و هشتم صفر بیرون آمدیم. بدیهی رسیدیم که آن را هیثماباد گویند. و از آنجا به راه صحرا و کوه مسکنان به قصبه نایین آمدیم. و از سپاهان تا آنجا سی فرسنگ بود. و از نایین چهل و سه فرسنگ برفتیم و به دیه گرمه از ناحیه بیابان ـ که این ناحیه ده دوازده پاره دیه باشد رسیدیم. آن موشعی گرم است. و درختهای خرما بود. و این ناحیه کوفجان داشته بودند، در قدیم و در این تاریخ که ما رسیدیم امیر گیلکی ،این ناحیه از ایشان بستده ، و نایبی از آن خود به دیهی که حصارکی دارد و آن را پیاده می گویند ـ بنشانده، و آن ولایت را ضبط می کند، و راهها ایمن می دارد، و اگر کوفجان به راه زدن روند سرهنگان امیر گیلکی به راه ایشان می فرستد و ایشان را بگیرند و مال بستانند و بکشند. و از محافظت آن بزرگ این راه ایمن بود و خلق آسوده و خدای، تبارک و تعالی، همه پادشاهان عادل را حافظ و ناصر و معین باد و بر روانهای گذشتگان رحمت کند. و در این را ه بیابان به هر دو فرسنگ گنبدکها ساخته اند و مصانع، که آب باران در آنجا جمع شود. به مواضعی که شورستان نباشد ساخته اند. و این گنبدکها به سبب آن است تا مردم راه گم نکنند، و نیز به گرما و سرما لحظه ای در آنجا آسایشی کنند. و در راه ریگ روان دیدیم عظیم، که هر که از نشان بگردد، از میان آن ریگ بیرون نتواند آمدن و هلاک شود. و از آن بگذشتیم، زمین شوره بدید آمدبرجوشیده، که شش فرسنگ چنین بود، که اگر از راه کسی یک سو شدی فرو رفتی. و از آنجا به راه رباط زبیده که آن را رباط مرا می گویند برفتیم. و آن رباط را پنج چاه آب است که اگر آن رباط و آب نبودی کس از بیابان گذر نکردی. و از آنجا به چهار دیه طبس آمدیم ، به دیهی که آن را رستاباد می کفتند. و نهم ربیع الاول به طبس رسیدیم. و از سپاهیان تا طبس صد و ده فرسنگ می گفتند.

طبس شهری انبوه است. اگر چه روستا نماید. و آب اندک باشد و زراعت کمتر کنند. خرماستانها باشد و بساتین. و چون از آنجا سوی شمال روند، نیشابور به چهل فرسنگ باشد. و چون سوی جنوب به خبیص روند ـ به راه بیابان ـ چهل فرسنگ باشد. و سوی مشرق کوهی محکم است، و در آن وقت امیر آن شهر گیلکی بن محمد بود، و به شمشیر گرفته بود. و عظیم ایمن و آسوده بودند مردم آنجا، چنانکه به شب در سرایها نبستندی. و ستور

ایشان و بی نصیب ماندن اسکندر از آن، نمونه‌ای از تلاش انسان‌ها برای رسیدن به حیات ابدی است. در قرآن کریم نیز سخن از پاداشی به شهیدان است که در آن نوید حیات ابدی به آن‌ها داده شده است؛ چه پاداشی بزرگ‌تر و باشکوه‌تر از این!

امین‌پور نیز با تکیه بر آیات قرآنی و روایات اسلامی، جاودانه‌ترین طرز بودن را مرگ سرخ یا همان شهادت می‌داند.

ماندند به عهد خویش و رفتند — رفتند ولی همیشه ماندند
(تنفس صبح، ص ٤١)

کو عمر خضر، رو طلب مرگ سرخ کن — کاین شیوه جاودانه‌ترین طرز بودن است
(همان، ص ٤٨)

ای خوشا خروشیدن، جاودانه جوشیدن — همچو رود ناآرام، زین کرانه کوچیدن
(همان، ص ٦٧)

نام تو نور/ نام تو سوگند/ نام تو شور/ نام تو لبخند/ لبخند در تلفظ نامت/ ضرورتی است!/ نامی برای مردن/ نامی برای تا به ابد زیستن/ نامی برای بی که بدانی چرا/ گاهی گریستن/ تاریخ عاشقان/ فهرست کوچکی از بی شمار نام شهیدان توست.(آینه‌های ناگهان، صص ٤٤ و ٤٥)

تو همچون غنچه‌های چیده بودی — که در پرپر شدن خندیده بودی
مگر راز حیات جاودان را — تو از «فهمیده»ها فهمیده بودی؟
(در کوچهٔ آفتاب، ص ۹۳)

کس راز حیات او نداند گفتن — بایست زبان به کام خود بنهفتن
هر چند میان خون خود خفت ولی — سوگند که خون او نخواهد خفتن
(همان، ص ٤٢)

۳-۴.شهادت/ تحقیر مرگ: شاعر توصیف‌گر مرگی است که بسی پست و حقیر شده و در عین حال متعجب از استقبال شهیدان از وی است. شگفت‌تر آنکه شهیدان نه تنها از رویارویی با مرگ ترس و وحشتی ندارند، بلکه با لبخندی عمیق بر لبانشان او را به آغوش می‌کشند.

در کویها باشد ، با آنکه شهر را دیوار نباشد. و هیچ زن را زهره نباشد که با مرد بیگانه سخن گوید، و اگر گفتی هر دو را بکشتندی. و همچنین دزد و خونی نبود از پاس و عدل او. و از آنچه من در عرب و عجم دیدم، از عدل و امن، به چهار موضع دیدم : یکی به ناحیت دشت، در ایام لشکرخان؛ دویم به دیلمستان، در زمان امیر امیران جستان بن ابراهیم؛ سیوم به مصر در ایام المستنصر بالله امیر المومنین؛ چهارم به طبس، در ایام امیر ابوالحسن گیلکی بن محمد. و چندانکه بگشتم به ایمنی این چهار موضع ندیدم و نشنیدم. و ما را هفده زوز به طبس نگاهداشت و ضیافتها کرد و به وقت رفتن صلت فرمود و عذرها خواست ـ ایزد، سبحانه و تعالی، از او خشنود باد ـ و رکابداری از آن خود با من بفرستاد تا زوزن، که هفتاد و دو فرسنگ باشد.

چون از طبس دوازده فرسنگ بیامدیم قصبه ای بود که آن را رقه می گویند، آبهای روان داشت و زرع و باغ و درخت و بارو و مسجد آدینه و دیهها و مزارع تمام دارد. نهم ربیع الاول از رقه برفتیم و دوازدهم ماه به شهر تون رسیدیم. میان رقه و تون بیست فرسنگ است. شهر تون شهری بزرگ بوده است، اما در آن وقت که من دیدم اغلب خراب بود. و بر صحرایی نهاده است و آب روان و کاریز دارد. و بر جانب شرقی باغهای بسیار بود و حصاری محکم داشت. گفتند در این شهر چهارصد کارگاه بوده است، که زیلو بافتندی. و در شهر درخت پسته بسیار بود و در سرایها. و مردم بلخ و تخارستان پندارند که پسته جز بر کوه نروید و نباشد.

و چون از شهر تون برفتیم آن مرد گیلکی مرا حکایت کرد که وقتی ما از تون به گناباد می‌رفتیم، دزدان بیرون آمدند و بر ما غلبه کردند، چند نفر از بیم خود را درچاه کاریز افکندند بعد از آن، از آن جماعت یکی را پدری مشفق بود، بیامد و یکی را به مزد گرفت و در آن چاه گذاشت تا پسر او را بیرون آورد. چندان ریسمان و رسن که آن جماعت داشتند حاضر کردند و مردم بسیار بیامدند. هفتصد گز رسن فرو رفت تا آن مرد به بن چاه رسید رسن در آن پسر بست و او را مرده برکشیدند. و آن مرد چون بیرون آمد گفت که آبی عظیم در این کاریز روان است و آن کاریز چهار فرسنگ می رود و آن را گفتند کیخسرو فرموده است کردن.

و بیست و سوم شهر رُبیع الاخر به شهر قاین رسیدیم و از تون تا آنجا هجده فرسنگ می دارند، اما کاروان به چهار روز تواند شدن که فرسنگهای گران است. قاین شهری بزرگ و حصین است و گرد شهرستان

خیال دار تو را خصم از چه می‌بافد؟ گلوی شوق که باشد، طناب لازم نیست

(تنفس صبح، ص ۳۸)

دگر به منطق منسوخ مرگ می‌خندم مگر به شیوهٔ دیگر مرا مجاب کنید

(همان، ص ٤٦)

آهنگ وداع و ترک یاری دارد گویی که سر شگفت کاری دارد

بر دوش گرفته جان چو باری سنگین بی تاب که با مرگ قراری دارد

(در کوچهٔ آفتاب، ص ۳۵)

آنسان که نسیم برگ را می‌بوسد یا حادثه زین و برگ را می‌بوسد

وقتی لب پلک خسته‌اش را می‌بست گفتی که لبان مرگ را می‌بوسد

(همان)

پیراهنی از شتاب خواهم پوشید دیدار تو را به شوق خواهم کوشید

گر آتش صد هزار دوزخ باشی ای مرگ تو را چو آب خواهم نوشید

(همان، ص ۳۷)

گفتم که چرا دشمنت افکند به مرگ گفتا که چو دوست بود خرسند به مرگ

گفتم که وصیتی نداری، خندید یعنی که همین بس است، لبخند به مرگ

(همان، ص ۵۲)

چون برگ ز روی شاخه افتاد و گذشت یک فصل در این زمانه استاد و گذشت

گویی به زبان مرگ دیگرگونش مفهوم دگر به زندگی داد و گذشت

(همان، ص ۵۳)

ما دشمن آه و آوخ و افسوسیم با شوق لبان مرگ را می‌بوسیم

دریا دریا، اگر ز ما برگیرند کم می‌نشویم از آنکه اقیانوسیم

(همان، ص ۷۰)

نعره زدم: عاشقان گرسنهٔ مرگند درد مرا قوت لایموت گرفتند

(آینه‌های ناگهان، ص ۷۸)

/ مرد ماهیگیر/ طعمه‌هایش را به دریا ریخت/ شادمان برگشت/ در میان تور خالی/ مرگ/ تنها دست و پا می‌زد. (دستور زبان عشق، ص ۳۱)

۴-۴. شهادت/ تحقیر سوگ و ماتم:

طوریم که در پی خطاب آمده‌ایم نوریم ولیک در حجاب آمده‌ایم

خندقی دارد و مسجدی آدینه به شهرستان اندر است. آنجا که مقصوره است طاقی عظیم بزرگ است چنانکه در خراسان از آن بزرگتر ندیدم، و آن طاق نه در خور آن مسجد است. و عمارت عمه شهر به گنبد است و از قاین چون به جانب مشرق شمال بروند به هجده فرسنگی زوزن است. و جنوبی تا هرات سی فرسنگ است. به قاین مردی دیدم که او را ابومنصور محمدبن دوست می گفتند، از هر علمی با خبر بود، از طب و نجوم و منطق چیزی . از من پرسید که : « چه گویی، بیرون این افلاک و انجم چیست ؟ ». گفتم : «نام چیز بر آن افتد که داخل این افلاک است و بر دیگر نه ». گفت : « چه گویی ، بیرون از این گنبدها معنی هست یا نه ؟ گفتم : چاره نیست که عالم محدود است و حد او فلک الافلاک و حد آن را گویند که از جز او جدا باشد، و چون این حال دانسته شد واجب کند که بیرون افلاک نه چون اندرون باشد » . گفت : « پس آن معنی را که عقل اثبات می کند نهایت هست از آن جانب ، اگر نه ؟ اگر نهایتش هست تا کجاست، و اگر نهایتش نیست نامتناهی چگونه فنا پذیرد ؟ » و از این شیوه سخنی چند می رفت و گفت که : « بسیار تحیّر در این خورده ام » . گفتم : « که نخورده است ؟ » فی‌الجمله به سبب تشویشی که در زوزن بود از جهت عبید نیشابوری و تمرد رئیس زوزن. یک ماه به قاین بماندم و رکابدار امیر گیلکی را از آنجا باز گردانیدم. و از قاین به عزم سرخس بیرون آمدیم.

دویم جمادی الاخره به شهر سرخس رسیدیم. و از بصره تا سرخس سیصد و نود فرسنگ خساب کردیم. از سرخس به راه رباط جعفری و رباط عمروی و رباط نعمتی – که آن هر سه رباط نزدیک هم بر راه است – بیامدیم.

دوازدهم جمادی الاخره به شهر مروالرود رسیدیم، و بعد از دو روز بیرون شدیم، به راه آب گرم. نوزدهم ماه به باریاب رسیدیم، سی و شش فرسنگ بود. و امیر خراسان، جغری بیک ابو سلیمان داود بْن میکال بن سلجوق بود. و وی به شبورغان بود، و سوی مرو خواست رفتن، که دارالملک وی بود . و ما به سبب نا ایمنی راه سوی سمنگان رفتیم. از آنجا به راه سه دره سوی بلخ آمدیم و چون به رباط سه دره رسیدیم شنیدیم که برادرم خواجه ابوالفتح عبدالجلیل، در طایفه وزیر امیر خراسان است، که او را ابونصر می گفتند. و هفت سال بود که من از خراسان رفته بودم. چون به

در مجلس سوگ تو، تو را کی ببینیم کوزیم و به جشن آفتاب آمده‌ایم
(در کوچهٔ آفتاب، ص ٤٣)

۵-۴.شهید/ لاله/ احتیاط:

شاعر بر این اعتقاد است که آنجا که باران داغ و آتشین توپ و تانک و گلولهٔ دشمن می‌بارد، هر آن گلی که شکوفا نشود، کمتر از خار است.

شنیدن خبر مرگ باغ دشوار است ز باغ لاله خبرهای داغ بسیار است
در این کرانه که بران داغ می‌بارد به چشم ما گل بی داغ کمتر از خار است
(آینه‌های ناگهان، ص ۱۳۷)

برخیز و بخوان سرود پیروزی خون هنگام بهار و فصل نوروزی خون
با رویش لاله‌های خونین بنگر بر دامن سبز دشت گلدوزی خون
(در کوچهٔ آفتاب، ص ٦٢)

ز خون هر شهیدی لاله‌ای رست مبادا روی لاله پا گذاریم
(همان، ص ٧٤)

امروز ز هر گلی که در باغ شکفت آیات کتاب سرخ ابلاغ شکفت
با داغ شکفت هر گلی در این فصل غیر از گل کاغذی که بی‌داغ شکفت
(همان، ص ۸۳)

چو گل بشکفت خون این شهیدان به گرمی گفت خون این شهیدان
که: تا چشم زمان بیدار باشد نخواهد خفت خون این شهیدان
(همان، ص ٩٦)

به هر جا چمن در چمن، گل به گل همان مهر داغ تو را دیده‌ام
کدامین چمن را گل از گل شکفت کز آن بوی نام تو نشنیده‌ام؟
به بوی تو، تنها به بوی تو بود که هر جا گلی دیده‌ام، چیده‌ام
(گل‌ها همه آفتابگرداناند، ص ۹۳)

در این چمن که ز گل‌های برگزیده پر است برای چیدن گل انتخاب لازم نیست
(تنفس صبح، ص ۲۷)

گفتم:/ در شهر ما/ دیوارها دوباره پر از عکس لاله‌هاست/ اینجا وضعیت خطر گذرا نیست.(همان، ص ۳۱)

دستگرد رسیدیم ثقل و بنه دیدم که سوی شبورغان می رفت. برادرم، که با من بود، پرسید که : « این از آن کیست ؟ »گفتند: « از آن وزیر است ».گفت: « شما ابوالفتح عبدالجلیل را شناسید ؟ » گفتند : « کس او با ماست » . در حال شخصی نزدیک ما آمد و گفت : « از کجا می آیید ؟ » گفتیم:« از حج». گفت : « خواجه من ، ابوالفتح عبد الجلیل ، را دو برادر بودند از چندین سال به حج رفته. و او پیوسته در اشتیاق ایشان است و از هر که خبر ایشان می پرسد نشان نمی دهند » . برادرم گفت : « ما نامهٔ ناصر آورده ایم، چون خواجه تو برسد بدو دهیم ». چون لحظه ای برآمد کاروان به راه ایستاد و ما هم به راه ایستادیم. و آن کهتر گفت: « اکنون خواجهٔ من برسد و اگر شما را نیابد دلتنگ شود. اگر آن نامه مرا دهید تا بدو دهم دلخوش شود ». برادرم گفت: «تو نامهٔ ناصر می خواهی یا خود ناصر را ؟ اینک ناصر !.»، آن کهتر که شادی چنان شد که ندانست چه کند. و ما سوی شهر بلخ برفتیم، به راه میان روستا، و برادرم خواجه ابوالفتح به راه دشت به دستگرد آمد و درخدمت وزیر به سوی امیر خراسان می رفت. چون احوال ما بشنید، از دستگرد باز گشت، و بر سر پل جمودکیان بنشست تا آنکه ما برسیدیم. آن روز (سه) شنبه بیست و ششم ماه جمادی الاخره سنه اربع و اربعین و اربعمائه بود . و بعد از آنکه هیچ امیدی نداشتیم و به دفعات در وقایع مهلکه افتاده بودیم و از جان نا امید گشته به همدیگر رسیدیم، و به دیدار یکدیگر شاد شدیم و خدای، سبحانه و تعالی، را بدان شکرها گزاردیم. و بدین تاریخ به شهر بلخ رسیدیم و حسب حال این سه بیت گفتم :

رنج و عنای جهان اگر چه دراز است	با بد و با نیک بی گمان به سر آید
چرخ مسافر ز بهر ماست شب و روز	هر چه یکی رفت بر اثر دگر آید
ما سفرِ بر گذشتنی گذرانیم	تا سفر ناگذشتنی به در آید

و مسافت راه که از بلخ به مصر شدیم و از آنجا به مکّه و به راه بصره به پارس رسیدیم و به بلخ آمدیم – غیر آن که به اطراف به زیارتها وغیره رفته بودیم – دو هزار و دویست و بیست فرسنگ بود.

و این سرگذشت آنچه دیده بودم، به راستی شرح دادم و بعضی که به روایتها شنیدم، اگر در آنجا خلافی باشد، خوانندگان از این ضعیف ندانند،

بیا و راست بگو، چیست مذهبت ای عشق / که خون لاله به چشمت حلال می‌آید
به لحظه لحظهٔ این روزهــــای سرخ قسم / که بوی سبــزترین فصل سال می‌آید
(همان، ص ۳۳)

دلی که معرفت کسب درد را گم کرد / شناسنامهٔ گل‌های باغ را گم کرد
(همان، ص ۳۷)

ز بس فرشته به تشییع لاله آمد و رفت / صدای مبهم برخورد بال می‌آید
(همان، ص ۵۰)

شاعر با زبانی طنزآلود به منکران کوچ لاله هشدار می‌دهد که شما با پرسیدن از علت کوچ شهیدان خود را در ورطهٔ کافری قرار می‌دهید!

مپرس از دل خود «لاله‌ها چرا رفتند؟» / که بوی کافری از این سؤال می‌آید
(همان)

۶-۴. شهادت/ شکوفا شدن و خندیدن غنچه:

معنی شکوفایی است، ترجمان والایی است / مثل غنچه خندیدن، چون جوانه روییدن
(همان، ص ۶۸)

۷-۴. شهید/ غنچهٔ نشکفته:

در خاک شد صد غنچه در فصل شکفتن / ما نیز جز خاکستری بر سر نکردیم
(همان، ص ۴۱)

۸-۴. شهید/ سرو سبز راست قامت:

خوشا چون سروها استادنی سبز / خوشا چون برگ‌ها افتادنی سبز
(آینه‌های ناگهان، ص ۱۵۸)

چون برگ ز روی شاخه افتاد و گذشت / یک فصل در این زمانه استاد و گذشت
گویــی به زبــان مرگ دیگــرگونش / مفهوم دگــر به زندگــی داد و گذشت
(در کوچهٔ آفتاب، ص ۵۳)

این سبز سرخ کیست؟/ این سبز سرخ چیست که می‌کارید؟/ ... او را چنان که خواست/ با آن لباس سبز بکارید/ تا چون همیشه سبز بماند/ تا چون همیشه سبز بخواند/ او را وقتی که کاشتند/ هم سبز بود، هم سرخ/

و مؤاخذت و نکوهش نکنند. و اگر ایزد، سبحانه و تعالی، توفیق دهد چون سفر طرف مشرق کرده شود، آنچه مشاهده افتد با این ضم کرده شود. ان شاءَ تعالی وحدهُ العزیز. و الحَمدُ لله ربِ العالَمین و الصلوه علی محمد وَ آله وِ اَصحابه اَجمَعین. » (ص ۱۰۹ – ۱۱۴آ)

چنانکه دیده می شود ناصرخسرو ضمن گزارش خویش به مسائل جغرافیایی طبیعی، انسانی، نباتات ، حیوانات ، وضع شهرها قصبات، روستاها، فاصله شهرها، ولایات، شخصیتهای معروف برخی از شهرهای خراسان توجه ویژه ای دارد. آشکار است ، توضیحها و مشاهدات مولف با زبان بسیار ساده و متین تاجیکی ـ فارسی بیان شده اند و نسبت به زبان این اثر ایرادی نمی توان گرفت. اما ایرادانی که محققین و پژوهشگران از سفرنامه گرفته اند، اساساً مربوط به اطلاعات آن است. قسمت سفرنامه که مربوط به خراسان است ، آری از نواقص نیست و برخی از محققین نسبت به درستی اطلاعات « سفرنامه » ناصر خسرو شک کرده اند. چنانچه ، مؤلف کتاب «نگاهی نو به سفرنامهٔ ناصر خسرو » آقای فیروز منصوری ضمن ایراداتش نسبت به گزارش « سفرنامه » در مورد طبس و مسائل مربوط به آن ، نوشته است :

« مسیری که سفرنامه نویس ما پیموده (نایین – گرمه – پیاده – چهار دیه) به طَبَس مسینان می رسد نه طبس گیلکی. طبس گیلکی در حومه و قلمرو سبزوار واقع بوده، و در قرن پنجم هجری اسماعیلیان در آن شهر به فرمانروایی ایران ستمگر گلیلکی بر جان و مال مردم حاکم بودند و ساکنان آن ناحیه از جور و ستم آنان امنیت و آسایش نداشتند . »(۳)

برای انکار نوشته های مؤلف « سفرنامه » و تایید فکر خویش، آقای فیروز منصوری از آثار و تألیفات مورخین و جغرافیدانان گذشته اطلاعات مفیدی را ارائه کرده است. (٤)

آقای فیروز منصوری همچنین از نوشته های مؤلف « سفرنامه » در مورد قصبه رقله و شهر تون نیز شدیداً انتقاد کرده و گفته است که « از شهرهای جنوب خراسان ، که مجموع آنها را قهستان می نامیدند، هیچ یک در قدیم آب روان نداشته و فعلاً هم ندارد آب این شهرها منحصر به چاه و کاریز است. » (۵)

در مورد کاریز گناباد نیز گفته است :

آنگاه آن یار بی قرار/ آرام در حضور خدا آسود/ هر چند سرخ سرخ به خاک افتاد/ اما/ این ابتدای سبزی او بود ... .(تنفس صبح، صص ۲۵ تا ۲۷)

۹-۴. شهید/ گل/ باد/ پرپر شدن: شاعر از گل‌هایی می‌سراید که هر چند وزش باد شلیک دشمن آن‌ها را پرپر کرده ولی همین پرپر شدن اوج زیبایی و طراوت آن‌هاست و بسی بر خود می‌بالد که کشورش از این دست گل‌ها فراوان دارد.

گرچه گل دسته دسته پرپر شد — باز از این دست گل فراوانند
(در کوچهٔ آفتاب، ص ٦٤)

تو همچون غنچه‌های چیده بودی — که در پرپر شدن خندیده بودی
(همان، ص ۹۳)

بیا ای دل از اینجا پر بگیریم — ره کاشـانهٔ دیگر بگیریم
بیـا گم کردهٔ دیرین خود را — سـراغ از لالهٔ پرپر بگیریم
(همان، ص ۱۰۳)

۱۰-۴. شهید/ بیدار دوران‌ها/ خون جوشان:

هرچند میان خون خود خفت .ولی — سوگند که خون او نخواهد خفتن
(در کوچهٔ آفتاب، ص ٤٢)

چون گل بشکفت خون این شهیدان — به گرمی گفت خون این شهیدان
که: تا چشم زمـان بیـــدار باشد — نخواهـد خفت خون این شهیدان
(همان، ص ٩٦)

۱۱-۴. شهادت/ عشق‌ورزی:

شـاعر حرکت عظیم و با شکـوه رزمندگان جان بر کف را تفصیـر عشق می‌داند و معتقد است که فقط و فقط محرک پرقدرت و تأثیرگذاری چون عشق است که آدمی را به کارهای سخت وامی‌دارد و بسی این سختی‌ها را بر او شیرین و گوارا می‌سازد.

ما که اینهمه برای عشق/ آه و نالهٔ دروغ می‌کنیم/ راستی چرا در رثای بی شمار عاشقان/ ـ که بی دریغ ـ/ خون خویش را نثار می‌کنند/ از نثار یک دریغ هم/ دریغ می‌کنیم؟ (گل‌ها همه آفتابگردانند، ص ۳۸)

« نتیجه اینکه چاههای کاریز گناباد هیچگاه سرباز نبوده اند تا کسی خود را در آن فرو افکند و هر چند گاهی مردم از چاهها مرده در آوردند و اگر اطلاع نداشته باشند لاشه انسان و حیوان در چاه بگندد و آب را آلوده سازد. با این تفصیلات ، ادعای سفرنامه نویس ، دایر بر این که دزدها حمله کردند و چند نفر از بیم جان خود را در چاه کاریز افکندند ، بی اساس است. » (٦)

باید در نظر داشت که ناصر خسروی جغرافیدان و یا مورخ نیست و نباید از گزارشهای وی تصویر ها و مشاهدات کاملاً علمی توقع داشته باشیم . وی آنگونه که خود تاکید می کند سیاح است و آنچه که درنظر سیاح روزگارش مهم است به تصویرکشیده است بی سبب نیست که نوشته است :

« و این سرگذشت آنچه دیده بودم، به راستی شرح دادم و بعضی که به روایتها شنیدم، اگر در آنجا خلافی باشد، خوانندگان از این ضعیف ندانند و مؤاخذات و نکوهش نکنند ».(ص ١١٤).

اما از سوی دیگر اطلاعات مؤلف سفرنامه دربارهٔ جغرافیایی تاریخی از نظر یک متخصص تاریخ ادبیات فارسی شاید درست باشد ولی از دید مورخ و جغرافی شناسی نوشته های او را مورد جغرافیایی تاریخی نمی توان مطالب پر ارزش علمی برای شناخت مرزو بوم و حدودخراسان خواند. ارزش این بخش سفرنامه از دیدگاه علوم تاریخ و جغرافیایی تاریخی برابر با ارزشهای آثار جغرافیایی و تاریخی مربوط به خراسان نیست. بدین علت در ارزیابی علمی این بخش از سفرنامه نباید تکرار نظر ادبیات شناسان کرد، چرا که معیار ارزش و ارزیابی ادبی دیگر است و معیار ارزیابی تاریخی و جغرافیایی دیگر. این دو عنصر علم را نباید با هم آمیخته کرد.

پیداست که گزارش مؤلف سفرنامه درباره شهرها و قصبات خراسان در مقایسه با شهرها و ولایات جهان عرب بسیار اندک و حتی پیچیده و متناقص است. چنین به نظر می رسد که ناصر خسرو قبادیانی قصد توصیف مفصل از نواحی خراسان را نداشته است. اگر چه وی در سفر خویش بارها با حوادث تاریخی و اجتماعی مربوط به خراسان رو به رو شده و گاهی هم در زمینه مشارکت و مشاهدات آن کوشیده است تا محل مسافرت خود را از دید تاریخ و جغرافیا تعیین و مشخص نماید. ولی با وجود این اطلاعات و گزارشهای وی بیشتر موارد فقط از لحاظ سبک نگارش و زبان جایگاه پیدا

خوشه سرمست رسیدن شد و از شاخه فروریخت تا که در خاک، رگ و ریشهٔ این تاک بماند جز صدای سخن عشق صدایـــی نشنیدم که در ایـن همهمهٔ گنبد افلاک بماند(٤٨)(همان، ص ۸۷)

صدایی به رنگ صدای تو نیست　　به جز عشق نامی برای تو نیست
(آینه‌های ناگهان، ص ۱۳۹)

خوشا زان عشقبازان یاد کردن　　زبـان را زخمـهٔ فریاد کردن
(همان، ص ١٦٢)

ز دست عشق در عالم هیاهوست　　تمام فتنه‌ها زیر سر اوست
(همان، ص ١٦٥)

موج را آیا توان فرمود: ایست!/ باد را فرمود: باید ایستاد؟/ آنکه دستور زبان عشق را/ بی گزاره در نهاد ما نهاد/ خوب می‌دانست تیغ تیز را/ در کف مستی نمی‌بایست داد. (دستور زبان عشق، ص ۳۵)

در وصف تـو واژه واژگـون می‌باید　　در عشق تو عقل کو؟ جنون می‌باید
بس خامه شکست و بس مرکب خشکید　　توصیف تـرا خامه ز خون می‌باید
(در کوچهٔ آفتاب، ص ٣٦)

آن مرغ که پر زند به بام و در دوست　　خواهد که «دهد سر به دم خنجر دوست
«این نکتـه نوشتـه‌اند بر دفتـر عشق　　سر دوست ندارد آنکه دارد سر دوست»(۴۹)
(همان، ص ۳۹)

در آتش شـوق سوخت دیـوانهٔ عشق　　کامروز حقیقت است افسانهٔ عشق
بال و پر و جان و سر او جمله بسوخت　　پروا نه ز شعله کرد پروانهٔ عشق
(همان)

از آتش دل گدازه می‌گیرد عشق　　وز حادثه رنگ تازه می‌گیرد عشق
این مستی و تردستی و گستاخی را　　گویا ز شما اجازه می‌گیرد عشق
(همان، ص ٤٥)

در ذهن، فرا یادتر از هر یادی　　در عشق، تو فرهادتر از فرهادی
(همان، ص ٤٧)

کرده است. بررسی های ناصر خسرو در زمینهٔ تاریخ و فرهنگ خراسان و مسائل جغرافیایی تاریخی آن از اهمیت شایانی برخوردار نیستند. اگر قرار بر این باشد که هر یک از گزارشهای مؤلف سفرنامه دربارهٔ خراسان جزء به جزء و نکته به نکته بررسی شود، مطمئناً برای همه اطلاعات و مشاهدات ناصرخسرو را درباره می توان ایراد گرفت. اگر چه محققین و پژوهشگران (عمدتاً ادبیات شناسان) نوشته های ناصر خسرو را دربارهٔ خراسان و جغرافیایی آن اسناد و مدارک دقیق می شمارند، ولی متأسفانه این فکر برای علم تاریخ و جغرافیای تاریخی قابل پذیرش نیست. وسعت بینش و تفکّر تاریخی صاحب سفرنامه به این حد نیست که آنرا گزارشهای کاملا علمی و مستند تاریخی و جغرافیایی بنامیم.

همانگونه که مشاهده می‌شود ارزش تصویرها و اطلاعات ناصرخسرو از وضع شهر و ولایات خراسان که خود بوده است، یکسان نیست. این فکر که گویا سفرنامهٔ ناصرخسرو در تاریخ ادب فارسی یک اثر جامع فراگیر و نوعی از قاموس مختصر جهان اسلامی قرون وسطا است، کاملا اشتباه است. این دید در و اقع خالی از اغراق نیست البته زبان اثر به تفصیل سادگی و اصالت تاجیکی ـ فارسی درمیان آثار نثر قرن پنجم هجری بی نظیر است ولی ارزش علمی آنرا از نظر علوم تاریخ و جغرافیا نباید در یک ردیف با ارزشهای ادبی‌اش گذاشت. مهمترین ایرادی که نسبت به این بخش سفرنامه ناصرخسرو از نظر تاریخ و جغرافیا می توان گرفت این است که خواننده هنگام مطالعه این اثر نشانی از تفکر فلسفی، حکمت و عرفان، معرفت و دانش عمیق حکیم ناصرخسرو نمی تواند پیدا کند. این در حالی است که در سفرنامه های دیگر اندیشهٔ مؤلف و شخصیت علمی وی از گزارش ها و تصویرهایش به طور واضح آشکار می گردد.

یادداشت ها و کتابنامه

۱- به اطلاع خوانندگان می رسانیم که کاملترین کتاب شناسی آثار ناصرخسرو توسط محقق شناخته تاجیک پرفسور رحیم مسلمانیان به همین زودی به زبان فارسی به چاپ خواهد رسید. ازاین رو از ارجاعات منابع و مأخذ در این زمینه خود داری شد. اما آنچه باید گفته شود این است که تقریبا همه محققین و پژوهشگران ناصرخسرودررابطه با سفرنامهٔ وی نیز بخشی را اختصاص داده اند. بررسی جایگاه

ای عقل که واماندهٔ صدها رازی — تا چند به چون و چند می‌پردازی؟
یاران سفر عشق به پایان بردند — تـو مـرد نه‌ای، هنوز در آغازی
(همان، ص ۵۰)

در راه دل این پارهٔ گل باید داد — سر در ره عشق مشتعل باید ذاد
عشق است دلیل راه مردان خطر — سررشتهٔ کار دست دل باید داد
(همان، ص ۵۲)

ز خون عاشق رنگین شد آفاق — درخشان شد رَواق قیرگون طاق
(همان، ص ۱۰۱)

جـایی دگـر برای عبادت نیافت عشق — آمد به گـرد طایفـهٔ ما طواف کرد
اشراق هر چه گشت ضریحی دگر نیافت — در گوشه‌ای ز مسجد دل اعتکاف کرد
تقصیر عشق بود که خون کرد بی شمار — بایـد به بی گنـاهی دل اعتراف کرد
(تنفس صبح، ص ۲۸)

بیا و راست بگو، چیست مذهبت ای عشق — که خون لاله به چشمت حلال می‌آید
(همان، ص ۳۵)

چه کردی، چه کردی، تو ای عشق با او — تو ای عشق با او چه کردی، چه کردی!
(همان، ص ٥٤)

۱۲–۴. شهادت / قداست و پاکی / فرازمینی شدن:

رفت تـا دامنش از گـرد زمین پاک نماند — آسمانی‌تر از آن بود که در خاک بماند
از دل برکه شب سرزد و تابید به خورشید — تا دل روشن نیلوفـری‌اش پاک بماند
(گل‌ها همه آفتابگردانند، ص ۸۷)

تو از این کوچهٔ بن‌بست رفتی — ازین کهنه‌سـرای پست رفتی
چنان مادر که دست طفل گیرد — گرفتی دست دل در دست رفتی
(در کوچهٔ آفتاب، ص ۱۰۲)

تو تنهایی، تو از تن‌ها جدائی — غریبی، بی‌کسی، بی‌آشنایی
دلا گویی ترا من می‌شناسم — تو از اینجا نه‌ای، اهل کجایی؟
(همان، ص ۱۰۳)

شهیدان را به نوری ناب شوییم — درون چشمهٔ مهتاب شوییم
شهیدان همچو آب چشمه پاکند — شگفتا آب را با آب شوییم
(تنفس صبح، ص ۱۲٦)

سفرنامهٔ ناصرخسرو در همهٔ کتب تاریخ ادب فارسی آمده است. متذکر باید شد که سفرنامهٔ ناصرخسرو در ایران و تاجیکستان و اروپا بارها به طبع رسیده است. تحقیق تاریخ چاپ سفرنامه ناصرخسرو خود نیز موضوع جداگانه ای است.

۲- در این خصوص تقریباً در پیشگفتار همهٔ چاپهای سفرنامه سخن به میان آمده است. چنانچه ، ر . ک. به : ره آورد سفر. گزیدهٔ سفرنامهٔ ناصرخسرو. تصحیح و توضیح دکتر سید محمد سیاقی. انتشارات سخن تهران، ۱۳۷۰ ، صص بیست و سه و بیست و چهار . (از بخش « سرآغاز ») . از این به بعد ارجاعات به متن سفرنامهٔ همین کتاب داده می شود .

۳- منصوری، فیروز . نگاهی نو به سفرنامهٔ ناصرخسرو. شرکت انتشارات چاپش. تهران، ۱۳۷۲ ص . ۱۵

٤- همان منبع ، ص ۱۵۱-۱۵٤

٥- همان منبع ، ص ۱۵۵

٦- همان منبع ، ص ۱٦۰ متذکر باید شد.

برخی از ایراداتی که آقای فیروز منصوری نسبت به اطلاعات مؤلف سفرنامه گرفته است، برای عده ای از محققین و پژوهشگران معلوم بود. عباس اقبال، دکتر یزدانی، دکتر سید منصور سید سجادی و دیگران راجع به تناقص متن سفرنامه تأکید مخصوص داشتند. چنانچه : عباس اقبال. امیر دادحبشی بن آلتون تاق و امیر اسماعیل گیلکی ـ یادگار، سال سوم، شماره نهم، ص ۵۰؛ همچنین ر. ک. به : سیاقی، دبیر.« تعلیقات و توضیحات» در کتاب ـ ره آورد سفر. گزیده سفرنامهٔ ناصرخسرو ، ص ۱۲۸-۱۲۹ .

******

مزار تو بی مرز و بی انتهاست   تو پاکی این خاک جای تو نیست
(آینه‌های ناگهان، ص ۱۴۷)

۱۳–۴. شهادت/ شکستن تندیس «من»:

شهادت یعنی خط بطلان کشیدن بر خواسته‌ها و تعلقات فردی و دنیوی و نادیده گرفتن منافع شخصی خود. آدمی در گرو پذیرفتن موارد گفته شده می‌تواند به سعادتی ابدی دست یابد؛ در غیر این صورت، تا زمانی که در بند خویش و دنیای محقر و تنگ و تاریک است، از چنین فیض و منزلتی بی نصیب می‌ماند.

خوشا رقص مردانی از آینه   سواران میدانی از آینه
خوشا رفتن از خود، رسیدن به خویش   سفر در خیابانی از آینه
(آینه‌های ناگهان، ص ۱۴۷)

شاعر در بیتی تمثیلی می‌گوید که امواج خروشان دریا برای اینکه بتوانند در ساحل نجات به آرامش برسند، باید خود را بشکنند. شکستن همان و دست یافتن به هدفی والاتر از آن همان!

موجیم و وصل ما از خود بریدن است   ساحل بهانه‌ای است، رفتن رسیدن است
(همان، ص ۱۴۹)

ما هیچ نیستیم، جز سایه‌ای ز خویش   آیین آینه، خود را ندیدن است
(همان، ص ۱۵۰)

گذشتن ز سر، سرگذشتی است خونین   دلا تا کی تو این ره به زردی نوردی؟
(تنفس صبح، ص ۳۵)

ای خوشا ز خود رفتن مست خلسه‌ای خونین   سرخوش از سماعی سرخ، عارفانه رقصیدن
(همان، ص ۴۲)

«لا» بود که کشتهٔ ولا بود شهید   «لا» بود و «الست» را «بلی» بود شهید
با قامت واژگونه در خونش نیز   تصویر و تجسمی ز «لا» بود شهید
(در کوچهٔ آفتاب، ص ۴۹)

دکتر نرگس محمدی بدر*
اعظم قربانی**

« عناصر فرهنگی و اجتماعی
در سفرنامه های اروپایی ناصرالدین شاه قاجار»

چکیده :

پژوهش در دست، با عنوان « **عناصر فرهنگی و اجتماعی در سفرنامه های اروپایی ناصرالدین شاه قاجار** » نخست با هدف آشنایی هر چه افزون تر با بخش شایان توجهی از ادبیات ایران دوران قاجار، پس آنگه، بازشناسی رخدادهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، هنری، علمی و ... دوران قاجار پس از رویارویی با گونه های متفاوت فرهنگ اروپایی، صورت پذیرفته است.
سفرنامه های اروپایی ناصرالدین شاه قاجـــار، در شمار ادبیات نگارش یافته و اسناد ارزشمندی است که از دوران قاجار به جا مانده و با پژوهش در داده های آن می توان، بنیان و حقیقت رویدادها را شناسایی و مسیر دگرگشت های فرهنگی و پدیده های اجتماعی را ردیابی کرده و زیرساخت و پایه های فرهنگ کنونی جامعه ی ایرانی را ریشه یابی نمود . همچنین می توان دریافت که چه سان، از کدام گذر و از چه زمانی فرهنگ اروپایی در نمایه ها و چهره های گوناگون، خیزش خود را در جهت ره یابی به جامعه ی ایرانی آغازید.
در این راستا، پس از مطالعه ی اولیه ی کتاب‌های سفر اول و سفر سوم فرنگستان در مجموع؛ چهار مجلد و به دست آوردن مؤلفه های گوناگون، نسبت به گزینش هفت گفتار کلی «**فرهنگ و اجتماع**»، «**زبان**»، «**فناوری**»، «**هنر**»، «**زنان**»، «**اقتصاد**»، «**سیاست**» اقدام گردید. شیوه‌ی تحقیق بر اساس روش تحلیل محتوا و نخست، انجام پیش آزمون « پایلوت استادی» برای استخراج کلی ترین مؤلفه ها و بررسی میزان فراوانی این عناصر می باشد. پس آنگه، گردآوری داده‌ها، رده بندی عناصر همخوان، اندازه گیری طول نگارش موضوعـــی داده ها در مقیاس سانتی متر و در پایان، ارائه جدول های

---

* - استادیار دانشگاه پیام نور - تهران
** - کارشناس ارشد ادبیات فارسی

در بند خویش بودن، معنای عشق نیست — چونانکه زنده بودن، معنای زندگی

(دستور زبان عشق، ص ٤٧)

۴-۱۴. شهادت/ پرواز خونین مرغ روح از قفس تنگ تن:

صبح خون می‌ریخت از پرهای بالش چون که شب — آخرین تصویر پرواز تو را دیدم به خواب

(گل‌ها همه آفتابگردانند، ص ۸۰)

زخم تو نکته‌ای است که باید خواند/ در امتداد پرواز/ زخم تو مثل نقطهٔ آغاز است. (آینه‌های ناگهان، ص ۱۱۰)

ما مرغ بـــی پریم، از فوج دیگریم — پـــرواز بال ما، در خون تپیدن است

پر می‌کشیم و بال، بر پردهٔ خیـــال — اعجـاز ذوق ما، در پر کشیدن است

(همان، ص ۱۵۰)

ببین بـــی بال تابوتش به پرواز — زمان دنبال تابوتش به پرواز

ز اوج آسمان خورشید می‌رفت — به استقبال تابوتش به پرواز

(همان، ص ۹۸)

آن روز/ بگشوده بال و پر/ با سر به سوی وادی خون رفتی/ گفتی: «دیگر به خانه بازنمی‌گردم/ امروز من به پای خودم رفتم/ فردا شاید مرا به شهر بیاورند/ - بر روی دست‌ها-».(تنفس صبح، صص ۷ و ۸)

تمام حجم قفس را شناختیم، بس است — بیا به تجربه در آسمان پری بزنیم

(همان، ص ۷۰)

اسطورهٔ بی بال پریدن ماییم — پروانهٔ بی پریم و بی پرواییم

(همان، ص ۱۱۸)

از رفتنت دهان همه باز ..../ انگار گفته بودند:/ پرواز!/ پرواز!

(دستور زبان عشق، ص ۲۹)

از آن کبوترهای بی پروا که رفتند — یک مشت پر جامانده بر بام رسیدن

(همان، ص ٧٤)

۴-۱۵. شهید/ قومی از نسل خون: کشورهای اسلامی به جهت برخورداری از اعتقادات راسخ دینی و به پشتوانهٔ آن، مقاومت‌های جان-

آماری و نمودار ترسیمی به تفکیک کلیه ی عناصر مورد پژوهش صورت پذیرفته است.

بنابر دستامد مبتنی بر داده ها و برابر با نمودار کلی ترسیمی، بیش ترین بسامد متعلق به گفتار فرهنگ و اجتماع با طول نگارشی برابر با بیست و هفت هزار و هشتصد و هجده سانتی متر و کم ترین بسامد، متعلق به گفتار سیاست با طول نگارشی برابر با سه هزار و صد و سی سانتی متر.می باشد. در این نوشتار، تلاش برین بوده تا همسو با معرفی بیش ترین عناصر فرهنگی و اجتماعی جامعه ی اروپایی که مورد توجه ناصـرالدین شـاه بوده، شواهد مستندی از تأثیرپذیری ایرانیان در رویارویی با فرهنگ غربی و دگرگونی جامعه ی ایرانی از سده های سیزده و چهارده هجری به دست دیگر پویندگان علاقه مند داده شود. شاید در این رهگذر و با بهـره گیری از این دست مایه، زمینه ی علاقه مندی دیگر دانشجویان نیز فراهم آید و پژوهش هایی در خور، در ادبیات نوشتاری زبان فارسی و به ویژه، سفرنامه ها و خاطره نگاشت ها صورت پذیرد.

کلید واژه :« فرهنگ، اجتماع، سفرنامه، ناصرالدین شاه قاجار »

***

مقدمه:

سفـرنامه ها از جمله ادبیات نگارشی ارزش مند و زبان سخنگوی تاریخ زندگانی مردم هر عصری می باشند که می توان در باره ی بیش ترین مسایل فرهنگی و اجتماعی، از گونه ی؛ پوشاک، خوراک، ازدواج و ... تا مسایل ریز مذهبی، سیاسی، اقتصادی و دیگر امور، آگاهی های بسیار سودمندی از آنان به دست آورد.

از سده های اولیه ی اسلامی، نگارش دیده ها و رخدادهای سفر، به صورت پراکنده، در جمع برخی از ایرانیان گردشگر متداول بود که در عصر صفویه رونق بیشتری یافت و روز به روز بر اهمیت آن و جمع آورد خاطرات سفر، افزون گشت تا این که به روزگار قاجاریه رسید و نمونه هایی از آن متعلق به زمان ناصرالدین شاه قاجار است که شیفتگی بسیاری به یادداشت رویدادهای روزانه زندگی خویش داشت. از جمله آثار به جا مانده از این دوران، سه سفرنامه ی اروپایی (فرنگستان) ناصرالدین شاه می باشد

فشانانه و قهرمانانه، همواره مورد هجوم و تجاوز اقوام باطل و سست‌عنصر بوده‌اند و می‌توان گفت که این گروه‌ها مسلمانان را خطری جدی علیه پیشبرد برنامه‌های خود احساس می‌کنند. آنچه که این ملت‌ها را به جنگ و شورش وامی‌داشت، این بود که: چگونه مردم یک کشور با وجود کمی تعداد نفرات و تجهیزات جنگی اینگونه می‌تواند مقاوم باشد و تن به شکست و عقب‌نشینی ندهد؟ چگونه ممکن است که مردمی با وجود از دست دادن یاران و سربازانش، بیش از پیش مقاوم و ثابت‌قدم‌تر شود؟ و ... . پاسخگویی به این سؤالات بسیار روشن و بدیهی است. مردم کشورهای اسلامی برای حفظ کیان ملی و حراست از مرزهای کشورشان، مرگ با عزت را بر زندگی ننگین ترجیح می‌دهند و هرگز حاضر به سر تعظیم فرود آوردن در برابر متجاوزان و زورگویان نمی‌شوند.

قومی از زخم و خون، نسل در نسل　　　از تبار جنون پشت در پشت

(آینه‌های ناگهان، ص ۱۵۲)

۱۶ – ۴ شهادت/ مفهوم تازه‌ای به زندگی بخشیدن:

چون برگ ز روی شاخه افتاد و گذشت　　　یک فصل در این زمانه استاد و گذشت

گویی به زبان دیگرگونش　　　مفهوم دگر به زندگی داد و گذشت

(در کوچهٔ آفتاب، ص ۵۳)

۱۷– ۴. شهید/ نور و روشنی:

امین‌پور به مصداق «آنچه را که عیان است/ چه حاجت به بیان است» معتقد است که پرسش از جایگاه و منزلت شهیدان خطاست. تنها میان ساکت شب‌ها/ بر خواب ناتمام جسدها/ خفاش‌های وحشی دشمن/ حتی ز نور روزنه بیزارند. (تنفس صبح، ص ۲۱)

شب عبور شما را شهاب لازم نیست　　　که با حضور شما آفتاب لازم نیست

(همان، ص ۲۷)

کجاست جای تو؟ – از آفتاب می‌پرسم –/ سؤال روشن ما را جواب لازم نیست. (همان، ص ۳۸)

که وی رویدادهای هر سه سفر را در ، سادگی، بی پروایی و با دقت نظر به نگارش در آورده است و برای پژوهش های غرب شناسی ایرانیان، از منابع اساسی در ادب فارسی به شمار می آید. این سفرنامه ها از این دیدگاه که شامل بسیاری از عناصر فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ی اروپایی است که تا آن زمان برای ایرانیان ناشناخته بود، از اهمیت به سزایی برخوردار است.

عصر قاجار و به ویژه دوره ی ناصری، خیزابی از سفر و آمد و شد سفیران، امیران، گردشگران، دانشجویان، تبلیغ گران مذهبی، بازرگانان و ... به پا خاست. مسافرت هایی که ره آورد آن، رویایی دو فرهنگ بود. در این میانه، سفرنامه های اروپایی ناصرالدین شاه، در حقیقت نمایانگر کنش و واکنش دو فرهنگ اروپایی و ایرانی در این رویارویی است.

ناصرالدین شاه شیفتگی و پایبندی بسیاری به نگارش روزانه ی خاطرات خویش داشت و با هر شرایطی، در انجام آن کوشا بود به طوری که می نویسد: « امروز، صبح شنبه، دادم فخرالدوله نصفه کاره نوشت. باقی را گفتم خانم باشد، شب بنویس. شب که شد، گفتند رفته است خانه اش... بقیه ی روزنامه را با شدت درد دست راست، که کف دستم دنبل بسیار بدی در آورده و چنان درد می کند مثل این که توی کوره ی آتش گذاشته اند، نوشتم » (۱).

سفرنامه های فرنگستان شاه قاجار، ادبیات نگارش یافته ی ارزش مندی است که با پژوهش در داده های آن، می توان، بنیان و حقیقت رویدادها را شناسایی و مسیر دگرگشت های فرهنگی و پدیده های اجتماعی را رد یابی کرده و زیرساخت و پایه های فرهنگ جامعه ی کنونی ایران را ریشه یابی نمود. هم چنین می توان دریافت که چه سان، از کدام گذر و از چه زمانی، فرهنگ اروپایی در نمایه ها و چهره های گوناگون، حرکت خود را در جهت ره یابی به جامعه ی ایرانی آغازید. رویارویی ایرانیان با مردم جوامع غربی، در دوران قاجاریه در پی افزونی آمد و شدها و چهره به چهره شدن فرهنگ جامعه ی سنتی ایران با فرهنگ غربی، وسعت یافت. پیامد این سفرها و به ویژه سفرهای ناصرالدین شاه قاجار به اروپا، آشنایی های گسترده ای با علوم و فنون و فرهنگ جوامع اروپایی پیش آمد و در این راستا به میزان بسیاری، اشاعه و ره یافت فرهنگ اروپایی صورت گرفت. عناصر فرهنگی و اجتماعی اروپایی با شمار بسیار، در ژرفای واژگان کاربردی شاه قاجار روی نهفته است. اما تنها عاملی که استفاده بهینه از این سفرنامه ها را با کندی همراه

ما رو به آفتاب سفر می‌کنیم و بس — زین روی در قفاست همه سایه‌های ما
(همان، ص ٦٢)

در نگاهت نقطهٔ ابهام گنگی بود خاک — ذره‌بین کوچکی در دست‌هایت آفتاب
(گل‌ها همه آفتابگرداند، ص ۸۰)

از دل برکهٔ شب سرزد و تابید به خورشید — تا دل روشن نیلوفــری‌اش پاک بماند
(همان، ص ۸۷)

نام تو نور/ نام تو سوگند/ نام تو لبخند/ لبخند/ در تلفظ نامت/ ضرورتی است!/ نامی برای مردن/ نامی برای تا ابد زیستن ... . (آینه‌های ناگهان، ص ٤٤)

ای ناب‌ترین معنی این واژهٔ خوب! — ای جوشش خون گرمتان شهرآشوب!
کس در سفــر کدام منظومه بدید — یک روز کند هزار خورشید غروب؟
(در کوچهٔ آفتاب، ص ۳۱)

نوشیدن نور ناب، کاری است شگفت — این پرسش را جواب، کاری است شگفت
تو گونــهٔ یک شهیـــد را بوسیدی؟ — بوسیدن آفتــاب، کــاری است شگفت
(همان، ص ٤۱)

در مجلس سوگ تو، تو را کی بینم؟ — کوریم و به جشن آفتاب آمده‌ایم
(همان، ص ٤۲)

خفاش مگر خون تو بیند در خواب — هر قطرهٔ خونت، آفتابی است شگفت
(همان، ص ٤۳)

جان تو دوباره جامه‌ای تازه گرفت — از خون تو این کتاب شیرازه گرفت
پیـــــراهن تـــازهٔ تو را می‌باید — با قــامت آفتـــاب اندازه گرفت
(همان، ص ٥۸)

بیا بنگـــــر عروج بال ما را — دل از عشق مالامال ما را
خیال خام دشمن کی رسد باز — که چیند آفتاب کال ما را؟
(همان، ص ۹٤)

ببین بی بال، تابوتش به پرواز — زمان دنبال تابوتش به پرواز
ز اوج آسمان خورشید می‌رفت — به استقبال تابوتش به پرواز
(همان، ص ۹۸)

ز خون گسترده در پایت بساطی است — ترا از زخم گویـــی انبساطی است
چنــان از شــرق می‌خندی که گویا — ترا با هر چه خورشید ارتباطی است

ساخته، پراکندگی داده های گوناگون در آنان است. در نتیجه،در این پژوهش با جمع آورد و رده بندی موضوعی و برآورد آماری از بسآمد عناصر فرهنگی و اجتماعی کاربردی ناصرالدین شاه دز سفرنامه های فرنگستان، سختی راه را در حد توان، بر دیگر پویندگان، هموار گردید. پژوهش در دست، جهت شناساندن هر چه بیشتر این بخش از ادبیات پرمایه ی بازمانده از دوران قاجاریه می باشد. در این راستا، به یاری ابزارهای تحلیل محتوا، هفت گفتار کلی پس از مطالعه ی اولیه ی جامعه ی آماری و استخراج کلی ترین مؤلفه ها با عنوان های زیر برگزیده شد:

- فرهنگ و اجتماع (شامل عناصر آیینی فرهنگ و عناصر رفاهی اجتماع)
- فناوری (شامل صنایع ، نوآوری ها، علوم)
- زبان (شامل واژگان بیگانه ای که به همراه ورود عناصر مورد پژوهش به جامعه ی ایرانی، در زبان فارسی راه یافت)
- هنر (شامل تیاتر، نقاشی، مجسمه سازی، عکاسی، نمونه سازی، موسیقی، خاتم سازی، رقص، گوبلن بافی، زیباسازی)
- زنان (شامل حضور در مجامع عمومی، هنر، اشتغال، آداب معاشرت، پوشش، حرمت اجتماعی، سیاست)
- اقتصاد (نمایشگاه، گردشگری، بانک، سهام عمومی، بها بازار، قیمت گذاری کالا)
- سیاست (جمهوری، مجلس، وکیل مجلس، حزب، پلتیک، آزادی، دیپلمات، کابینه، انتخابات،).

سفرهای اروپایی ناصرالدین شاه :

سفرهای اروپایی ناصرالدین شاه با پیشکاری مشیرالدوله- صدر اعظم- برای اولین بار در سال ۱۲۹۰ ه.ق. آغاز شد. پس از آن که مقدمات سفر شاه فراهم گردید، به اتفاق جمعی دیگراز درباریان، راهی سفر گردید. شاه قاجار پس از خروج از ایران، غازم روسیه، آلمان، بلژیک، انگلستان، فرانسه، سوییس، ایتالیا، اتریش، عثمانی، روسیه و سرانجام به ایران بازگشت. مسافرت وی نزدیک به شش ماه به طول انجامید. در سال ۱۲۹۵ ه.ق. برای بار دوم، به اروپا رفت در این سفر چهار ماه و چند روزه از سرزمین های قفقاز، روسیه، لهستان، اتریش، آلمان و فرانسه دیدار کرد و مجدداً، در سال

به خون عـاشقـان رنگین شد آفاق   درخشـان شد رواق قیـرگون‌طاق
(همان، ص ۱۰۱)

پیشانی تو/ تفسیر لوح محفوظ/ پیشانی تو سورهٔ نور است/ این راز سر به مهر قدیمی/ از دستبرد حادثه دور است. (آینه‌های ناگهان، ص ۱۱۰)

۱۸–۴. شهادت سماعی سرخ با تن بی سر:

بی دست و پاتر از دل خود کس ندیدم   زان رو که رقصـی با تن بی سر نکردیم
(تنفس صبح، ص ۲۹)

سرخوشانی که در سماعی سرخ   پای کوبـان و دست افشانند
گر نسیمی ز سوی دوست رسد   باغـی از بـرگ‌های لرزانند
(همان، ص ۴۰)

ای خوشا ز خود رفتن، مستِ خلسه‌ای خونین   سرخوش از سماعی سرخ ، عارفانه رقصیدن
(همان، ص ٤٢)

خـوشـا رقص مـردانـی از آینـه   سـواران میـدانـی از آینـه
خوشا رفتن از خود، رسیدن به خویش   سفـر در خیـابـانـی از آینـه
(آینه‌های ناگهان، ص ١٤٧)

۱۹–۴. شهادت/ حماسه‌ای بی انتها:

آغاز شد حماسهٔ بی‌انتهای ما   پیچید در زمانه طنین صدای ما
(تنفس صبح، ص٦١)

۲۰–۴. شهادت/ سرگذشتی خونین:

گذشتن ز سر، سرگذشتی است خونین   دلا تا کی تو این ره به زردی نوردی؟
(همان، ص٥٤)

۲۱–۴. شهید/ «بلی»گوی ندای «الست» الهی:

از دید شاعر، شهیدان با پشت پا زدن به دنیا و ماسوی الله به عهد خویش وفا کردند و بله گفتن به ندای الست الهی(۵۰) را بر زندگی موقت و ناپایدار دنیا ترجیح دادند.

ماندند به عهد خویش و رفتند   رفتند ولی همیشه ماندند
(همان، ص٦٦)

۱۳۰٦ ه.ق برای بار سوم، در زمان صدارت امین السلطان، عازم اروپا شد و از روسیه، لهستان، آلمان، هلند، بلژیک و انگلستان دیدار کرد.

فرهنگ و اجتماع:

در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه، تحولات بنیادین در اروپای غربی رخ داده بود. اروپاییان قرن نوزده در مقایسه با قرون وسطی، از نظر فکری و اجتماعی و علمی بسیار متفاوت بودند. اروپای عصر روشنفکری، پیدا و ناپیدا، قصد چیرگی بر طبیعت و جهان پیرامون خود و به ویژه سایر تمدن های موجود را داشت. جهان گشایی اروپاییان که با توسل به علم و فناوری جدید صورت گرفت، نه تنها موجب سیطره نظامی و سیاسی آن ها بر سایر ممالک گردید، بلکه هنجارها و شیوه های اجتماعی و فرهنگی کشورهای مغلوب را نیز دگرگون ساخت و در بسیاری از زمینه ها الگوهای متجددانه اروپایی، جایگزین الگوهای سنتی در جوامع غیر اروپایی شد. جامعه ی ما نیز از این امر مستثنی نبود. عناصرفرهنگی اروپایی با حرکت خزنده خویش، اندک اندک، در جامعه ی ایران، ره یافت. جامعه ای که شکل لباس، ساختمان ها، نوع غذا، زبان، سیاست، حکومت، هنر، ادبیات، شیوه ی زیست و به طور کلی، رفتارها و نهادهای اجتماعی و نحوه زندگی آن، متفاوت از زندگی غربیان بود. تاثیرپذیری از فرهنگ غربی، در دوره ناصری، جلوه ای بارزتر و ملموس تر یافت. این گرایش در پایتخت کشور، ابتدا در رأس هرم قدرت و تفکر، یعنی صاحب منصبان حکومتی و روشنفکران آغاز گردید. در این دوره، هنجارهای اجتماعی زندگی آنان، التقاطی از سنت و تجدد شد و بنابر این، آداب غذا خوردن، لباس پوشیدن، تحصیل، معاشرت، به صورت آدابی تلفیقی در آمد. از این دوران، به تدریج متاسفانه پوشش درباریان دگرگون شده و اندک اندک، برای مردان، کت و شلوار رایج شد. کفش های چرمی، جای گیوه را گرفت. در خصوص خانم ها نیز لباس داخل منزل، به پیروی از لباس کوتاه چین دار برخی از گروه های هنری اروپایی، تبدیل به دامن شلیته کوتاه شد. رفته رفته میز و صندلی اروپایی جایگاه خود را در قلب عادت های غذایی ایرانیان اروپا دیده، تسخیر کرد. استقبال و پذیرایی با گل و موسیقی و عبور از میان سربازان تشریفات، استفاده از پرچم های رنگین برای ادای احترام و آواز خوشامد با آوای شلیک توپ، کاشتن درخت یادگاری که در

«لا» بود که کشتهٔ ولا بود شهید «لا» بود و «الست» را «بلی» بود شهید
(در کوچهٔ آفتاب، ص ٤٩)

«لا» گوی خدایان و «بلی» گوی خدا مابیم که در حجم زمان تنهاییم
(همان، ص۷۹)

ز تقدیـــر خدا جستن نشاید که عهد خویش بشکستن نشاید
(همان، ص۷۹)

۲۲–۴. شهادت/ آستین برافشاندن از دنیا:

راز هرچه پرواز است، آستین برافشاندن رمز هرچه اعجاز است، آستانه بوسیدن
(تنفس صبح، ص۶۸)

۲۳–۴. شهادت/ نقاشی و رنگ آمیزی کردن زمین:

به اشک خویش بشوییم آسمان‌ها را ز خون به روی زمین رنگ دیگری بزنیم
(همان، ص ۷۰)

۲۴–۴. شهادت/ بهترین تصمیم زندگی:

اگرچه نیت خوبی است زیستن اما خوشا که دست به تصمیم بهتری بزنیم
(همان)

۲۵–۴. شهادت/ هجرت سرخ:

من همسفر شـراب از زرد به سـرخ من همراه اضطراب از زرد به سرخ
یک روز به شوق هجرتی خواهم کرد چون هجرت آفتاب از زرد به سرخ
(همان، ص۹۹)

۲۶–۴. شهید/ سواری بر هودجی سرخ:

وقتی که تو را به کوی ما آوردند گفتی که حضوری از خدا آوردند
با هودجی از سبز سخاوت رفتی در هودجـــی از سرخ، ترا آوردند
(در کوچهٔ آفتاب، ص ٤٣)

۲۷–۴. شهادت/ وصول به ساحلی آرام/ طعنه‌زدن به طوفان:

حسن تو کنایه‌ای به کنعان می‌زد درنای تو نبض عید قربان می‌زد
دریای دلت ساحل اطمینان بود آرامش تو طعنه به طوفان می‌زد
(تنفس صبح، ص۱۰۳)

۲۸–۴. شهادت/ سوختن در عشق یار:

آهنگ و سرود لبتان سوختن است اندیشه، روز و شبستان سوختن است
این چیست میان تو پروانه و شمع کز روز ازل مذهبتـان سوختن است
(همان، ص ۱۰۹)

فرهنگ اروپایی، بیانگر بزرگی و بزرگ منشی صاحب چنین کنشی است، چراغانی و نورافشانی، به پاخاستن به هنگام نواختن سرود ملی نیز، از دیگر آیین هایی بود که برای شاه قاجار و همراهان تازگی داشت: « موزیک در غرفه، به آواز ایرانی، شروع شد. تا این آواز ما را به موزیک زدند، همه ایستاده بودند. وقتی تمام شد نشستیم...»(۲). اگر چه با تجسس در گذشته ایران زمین باید بتوانیم نمودهای مشابه ای از این امور را در ایران قدیم بیابیم.

ناصرالدین شاه با بسامد بالایی از میزهای مجلل غذا و گل آرایی های زیبای آن سخن می گوید: «...اتاق شام هم، میز بسیار عالی چیده بودند. پر از گل، به قدر سی نفر سر میز بودند »(۳).

شناخت حقوق انسانی پیرامونیان، در قاموس حکومت استبدادی شاهان قاجار نبود. اطرافیان، از وزراء و سفرا گرفته تا دیگر اجزاء حکومتی، همگان، موسوم به خدمه و نوکر بودند و نام و هویتی دیگر بر آنان متصور نبود، فرهنگ اروپایی بزرگداشت و آیین معرفی همراهان و درباریان توسط تزار، ملکه، امپراطور و رییس جمهور، پدیده ی دیگری بود که ناصرالدین شاه را وادار به احترام به همراهان خود و واکنشی متقابل، می نمود: « امپراطور، ارکان و اعاظم دولت خودش را با شاهزاده گان و غیره به ما معرفی کرد. ما هم صدراعظم و سایر شاهزادگان و ... را معرفی کردیم »(٤).

از دیگر عناصر فرهنگی اروپاییان، شیوه ی گرامیداشت یاد و خاطره درگذشتگان و پاسداشت یادگارهای آنان است. بزرگداشت درگذشتگان، با پیشکش تاج گل و دسته گل نیز از جمله فرهنگ های اروپایی است. یادکرد ناصرالدین شاه، چنین است: « رفتیم برای قبر امپراطور گیوم ... تاج گل هم آن جا گذارده، بیرون آمدیم » (٥).

شاه قاجار در خاطرات نگارش یافته، ضمن برشمردن دیده های خویش، نمونه های بسیاری از رفاه زندگی شهروندان جامعه ی اروپایی که برخاسته از شناخت مردم از حقوق اجتماعی خود و همچنین نوع نگرش برنامه ریزان و مدیران حکومتی است، به دست می دهد. آگاهی روزمره ی مردم از رخدادهای نیک و بد پیرامون خویش که با انتشار روزنامه ها میسر گشته بود، افزایش امکانات وسیع تحصیلی، ایجاد سازمان های آموزشی، رفاهی و امنیتی همانند مدرسه هایی با شیوه ی نوین آموزشی (از امکانات موجود برای کودکان کر و لال گرفته تا تسهیلاتی که برای سایرین فراهم بود) پست و آتش نشانی از نمونه های آن می باشد: « رفتیم برای مدرسه دخترها و

۴-۲۹. شهادت/ رازی شگفت:

توصیف تو را همـاره عذر آوردم / بی‌واژه اگر وصف تو کردم، مردم
تو چیستی ای شهادت، ای راز شگفت؟ / ای کاش تو را تجربتـی می‌کردم
(در کوچهٔ آفتاب، ص۳۷)

۴-۳۰. شهادت/ سکوتی رساتر از فریاد:

می‌رفت و سکوت بر لبش بود ولی / چشمش دو هزار گفتگو با من داشت
(همان، ص ٤٦)

با هرچه دهان زخم در تن می‌گفت / از راز عروج خویش با من می‌گفت
آن روز لبـان بستـهٔ چشمـانش / با من سخن از چگونه رفتن می‌گفت
(همان)

در ذهن، فـرایادتـر از هـر یادی / در عشق، تو فرهاد تر از فرهادی
خاموشی اگر چه، لیک در گوش زمان / فـریادی و فـریادتر از فـریادی
(همان، ص ٤٧)

۴-۳۱. شهادت/ براق سرخ معراج:

با هرچه دهان زخم در تن می‌گفت / از راز عروج خود خویش با من می‌گفت
(همان، ص٤٦)

بیا بنگر عروج بال ما را / دل از عشق مالامال ما را
(همان، ص٩٤)

بر بامی از بلند شهادت/ تندیسی از عروج/ آب از وضوی دست شهیدان بیاورید/ از چشم هز شهید/ یک قطره اشک شوق بگیرید.(تنفس صبح، ص۱۵)

۴-۳۲. شهادت/ پیروی از مذهب آب/ پویایی:

روان و پاک و بی‌تابیم، بی‌تاب / اگر ماندیم مردابیم، مرداب
تو گویـی واژهٔ «ماندن» ندارد / کتـاب پیروان مذهب آب
(در کوچهٔ آفتاب، ص٩٤)

۴-۳۳. شهادت/ زخم/ انبساط خاطر:

ز خون گسترده در پایت بساطی است / ترا زخم گویـی انبسـاطی است
(همان، ص۱۰۱)

۴-۳۴. شهادت/ زخم/ مرهم دل شهید:

به آن زخم‌هـای مقدس قسم / که جز زخم، مرهم برای تو نیست
(آینه‌های ناگهانی، ص۱٤۰)

پسرهای کور و لال که درس می دهند و تربیت می کنند ... به قدر صد نفر کور و کر این جا تحصیل می کنند. مخارج این ها را هم، قدری دولت می دهد و قدری هم، اهل شهر و پدر و مادرهاشان... . یک طوری با آن ها حرف می زنند که جواب او را می دهند و می فهمند. »(٦).

باغ وحش، سرگرمی علمی و گردشی برای ناصرالدین شاه قاجار بود. آتش بازی، یکی از مهیج ترین دیدنی ها و از جمله ی تندسیزترین عناصر فرهنگی اروپایی بود که به آیین شادمانی ایرانیان پیوست و بر تدارک سفره ی جشن ها افزوده شد: « اختراعات تازه، چیزهای تازه، دیدیم. از جمله، بعضی آتش بازی ها بود به هوا می رفت، بسیار بلند، در آسمان مثل خمپاره می ترکید و صدای توپ می داد. بعضی موشک ها بود که به هوا می رفت و در بالا موشک های زیاد از سر یک موشک بیرون می آمد. عالمی داشت ... رنگ ها و الوان خوب دیدیم ... .»(٧) .

سفره ی ایرانی که همواره مظهر برکت، شایان حرمت، وسعت روزی و نمودی از گشاده دستی صاحب سفره محسوب می شد و در حریم آن، همه چیز پاک و به دور از هر گونه پلشتی بود، هماوردی به نام میز غذا و قاشق و کارد و چنگال فراروی خویش دید(٨).

از آغازین ره یافت های آن چنین یاد می کند: « فرستـــادم از دکان آشپزی که سر میدان تازه باز شده و می گویند به سبک فرنگی ها میز و صندلی دارد، ناهار آوردند ». و این گونه بود که پذیرش فرهنگ میز نشینی و بهره گیری از قاشق و چنگال، استفاده از دستمال سفره، آغازی بر دگرگشت شیوه ی سنتی صرف غذا در ایران شد.

فنآوری:

فنآوری، از جمله مهم ترین عوامل موثر بر تغییرات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ...جوامع بشری است که پس از انقلاب صنعتی در اروپا ظهور کرده و کلیه ی شؤون زندگی انسان ها را در جوامع گوناگون تحت تأثیر قرارداد. انقلاب صنعتی، چیرگی انسان بر طبیعت سرکش پیرامون او بود و پس از این دگرگشت، فناوری برخاسته از علوم نوین نیز به کلیه ی ارکان اجتماع، تسلط یافت که بنابر تعریف؛ استفاده از علم در کارهای عملی، صنعت، کشاورزی، پزشکی، بازرگانی و مانند آن هاست(٩).

درون‌مایه‌های استخراج شده تنها اندکی از عشق و ارادت شاعر به شهیدان است. از دیدگاه شاعر شهیدان برای این به ترک خود گفتند که هم‌میهنانشان در صلح و آرامش باشند. آن‌ها پیروزی واقعی را تنها شکست دشمن متجاوز نمی‌دانستند، بلکه بر این اعتقاد بودند که پیروزی واقعی، وقتی حاصل می‌شود که دیگر هیچ جنگی نباشد. امین‌پور دغدغهٔ اصلی شهیدان را دست یافتن به صلحی واقعی معرفی می‌کند.

شهیدی که بر خاک می‌خفت/ چنین در دلش گفت:/ اگر فتح این است/ که دشمن شکست/«چرا همچنان دشمنی هست؟»(دستور زبان عشق، ص۱۷)

شهیدی که بر خاک می‌خفت/ سرانگشت در خون خود می‌زد و می‌نوشت/ دو سه حرف بر سنگ:/ «به امید پیروزی واقعی/ نه در جنگ،/ که بر جنگ!» (همان، ص۱۸)

نتیجه:

با بررسی‌هایی که انجام شد، می‌توان گفت امین‌پور از شاعران سرآمد ادب معاصر ایران، به ویژه دوران پرالتهاب جنگ تحمیلی است. او به عنوان شاعری معتقد و متعهد به ارزش‌های دفاع مقدس، لحظات با شکوه و وصف‌ناشدنی جنگ را در سروده‌هایش ثبت نموده، مفاهیمی والا را در عباراتی ساده و بی‌آلایش گنجانده و از انسان‌هایی سروده است که خود را نادیده گرفتند و به پاداش آن، به مقام فنای فی الله دست یافتند.

از بررسی تعابیر شاعرانه در توصیف مرگ و شهادت در اشعار زنده یاد قیصر امین پور، دریافتیم که شهید و شهادت و مرگ در انگاره ذهنی مثبت ، تشخص و بسامد یافته و آن را به موتیو و موضوع متکرر و بسگفته بدل ساخته وتعداد مضامین شاعرانه در پیوند با شهادت بیش از مرگ بوده است.

از جملهٔ مضامینی که در شعر او بیشتر به چشم می‌خورد، صحنه‌ای است که در آن شهیدان مرگ را در آغوش می‌کشند و لبخند شکفته بر لبان آن‌ها از گزینش مرگ برای رسیدن به پیشگاه معبود ازلی و ابدی حکایت می‌کند. همین امر، مرگ را برای آن‌ها بسی شیرین و گوارا می‌سازد. «هجرت سرخ» نامیدن کوچ شهیدان از این دنیای خاکی از مضامین بدیع و در خور توجه شعر اوست. عاشقانه خواندن حرکت شهیدان، به ترک سرگفتن در راه دوست، پرواز دادن مرغ روح از قفس تنگ و تاریک تن و در پرتو آن

انقلاب صنعتی اروپا موجب دگرگشت هایی بنیادین در علوم گوناگون همانند: نظامی، اقتصادی، سیاسی، کشاورزی، پزشکی، شهرسازی و معماری، هنری و...گردید. کارخانه های بی شمار تسلیحات نظامی ایجاد و در آن به تولید انبوه آخرین دستاوردهای اکتشافی و اختراعی خود پرداختند و قدرت حاصله و برتری نظامی، دریچه ی دیگری از حکومت بر جهانیان، گشود و استعمار نوین شکل گیری شد. جنگ های تن به تن و شمشیر و آمادگی جسمانی، جای خویش را به موشک های دورزن و بمب افکنی از فراز آسمان ها سپرد. کارخانه های گوناگونی در پهنه ی صنعت، پی ریزی شد. اختراع ماشین بخـــار و توانمندی جدیدی که این نوآوری به آنان هدیه کرد، افزایش تولید را به همراه داشت. امکان ذوب آهن و تهیه ی فولاد که شالوده ی بیش ترین صنایع برآن استوار است، گستره ی دیگری فراروی آنان قرار داد. با ساخت راه آهن و تجهیزات وابسته و مورد نیاز، راه ها را کوتاه نمودند و حضور خود را در تمامی نقاط مستعمره نشین، در کم ترین فرصت و آسان تر از پیش، پررنگ تر، به اثبات رساندند. کارگاه های کوچک مبدل به کارخانه های بزرگ تولید پوشاک شد که توسط ماشین های جدید نخ ریسی، برش و دوخت، بر سرعت و توانمندی کارگران افزود.

در نهایت، این دگرگشت های وسیع و سریع، در شکل گیری تمدنی جدید در اروپا نقشی اساسی ایفاء نمود به آنان قدرت و میل انتقال فرهنگ نوین خود را ارزانی داشت. آمد و شدهایی که در این روزگار در کشور های غربی و شرقی به واسطه ی جهانگردان و جهانگیران و بازرگانان صورت پذیرفت، آیینه ای از این تمدن را فرا روی دنیای مشرق زمین قرار داد و سفرهای ایرانیان به ویژه اشراف و توان مندان، علاقه دیدار از این سرزمین ها را افزون بخشید و ناصرالدین شاه قاجار، از جمله شاهانی است که نه برای جنگ، بلکه برای دیدار از این نادیده ها علاقه مندی بسیار داشت. سه سفر اروپایی او، موجبات آشنایی از نوع نزدیک را برای شاه قاجار مهیا نمود. دیدار از فناوری نوخاسته ی مغرب زمین، برای شاه قاجار، شگفتی بسیاری به همراه داشت. کارخانه های تولید پوشاک، حیرانی او را افزون بخشید که چنین می نگارد:

« چاقوی خیلی بلندی برای برش رخت ها دارنـد... بـه قـدر دویسـت سیصد آستین سرداری را دم آن چـــاقو می دهند و چاقو مثل پنیر، این همه پارچه را که یک ذرع قطر دارد می برد. خیلی چیز غریبی است »(۱۰).

رسیدن به قداست و پاکی جسم و روح و نورانی شدن چهره در هر دو گیتی از دیگر درون‌مایه‌های عمده در شعر قیصر است و مهم‌تر از همه اینکه امین‌پور ورود شهیدان را به عرصهٔ جنگ، «بلی»گفتن به ندای الست الهی و نشانهٔ وفای به عهد آنان می‌داند.

با مقایسهٔ دو دورهٔ متفاوت زندگی شعری امین‌پور ـ دورهٔ جنگ تحمیلی و مقاومت غیورمردان ایران اسلامی در برابر متجاوزان و ظالمان و دورهٔ پس از جنگ ـ می‌توان گفت در دوران جنگ، مرگ در شعر او به معنـای متداول آن چندان به‌کار نرفته و او آن را امری مطلوب و واسطهٔ فیض و تقرب به درگاه حق تلقی کرده است؛ ولی در آثار بعد از جنگ او، مرگ با نوعی التهاب درونی و در بیشتر موارد با برداشت‌های شخصی وی توأم می‌شود. او مرگ را امری مقدر و حقیقتی فراگیر و گریزناپذیر می‌داند و معتقد است که با آمدن مرگ به سراغ آدمی، چاره‌ای جز تسلیم در مقابل آن نیست. قیصر در پاره‌ای از موارد، از مرگ گریزان است و ناگهانی بودن مرگ را موجب سلب فرصت زندگی‌اش می‌داند؛ در حالی‌که در شعر دوران جنگ، ما شاهد بی-تابی وی برای به آغوش کشیدن مرگ و تحقیر آن هستیم.

می‌توان گفت که شاعر در دو دورهٔ متفاوت از شاعری‌اش، به مسائل آیینی ـ مرگ و شهادت ـ توجه ویژه‌ای داشته و پیوسته وفاداری خود را به ارزش‌های دفاع مقدس ثابت کرده است.

بعد از مطالعهٔ آثار او مشخص شد که بیشترین اشعاری که شاعر در وصف عظمت و شکوه حرکت شهیدان سروده، در قالب رباعی و غزل است. او از قالب نو و نیمایی نیز که در آن دوران چندان کاربردی نداشته‌اند، بهره جسته و آن دو را هم به عشق و عرفان آراسته است. «روح مطهر او قرین لطف و رحمت الهی باد.»

پانوشته ها:

۱ – قیصر امین‌پور در دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۸ در گتوند از توابع دزفول دیده به جهان گشود و در هشتم آبان ماه سال ۱۳۸٦ چهره در نقاب خاک کشید.

۲ – داد، سیما؛ *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، ص۱۳۱.

۳ - همان.

۴ - همان، ص ۵۰.

اروپاییان پس از انقلاب صنعتیه مرور از تنگنا ها و کمبود ها رهایی جسته به خود آمدند و جامعه رفاه بیشتر را طلب می کرد. نوآوری ها در عرصه های گوناگون، به ظهور آمد. اختراع تلفن و تلگراف، امیدگاه دیگری بود که آسایشی بیشتر و قدرتی بالنده تر برای آنان به ارمغان آورد. کشف نیروی الکتریسیته، در حقیقت، مادر بسیاری از نوآوری های بعدی شد و این منبع انرژی جدید، چون خصلت ذاتی خود، در همه ی علوم و امور زندگی، ساری و جاری گشت و تسهیلات رفاهی بسیاری را به آنان عرضه داشت. صنایع رو به پیشرفت اروپایی، در کانون توجه ناصرالدین شاه در طول سفر، قرار گرفته بود. کارخانه های صنعتی، تولیدی و نظامی، هر کدام، به سهم خود تأثیر شگرفی در تغییر دیدگاه او به جهان پیرامون داشت. وضعیت تجهیزات نظامی و دیدار از خط تولید تسلیحات آتشین و ارتش منظم و آماده به خدمت آنان، او را به این اندیشه فرو می برد که کشور ایران، چه میزان از جهان پیرامون خود عقب مانده و تا چه اندازه، پایه های قدرت شاهانه او، سست و فروپاشنده است و زمانی که به صدراعظمش شکوه می کند که «من نه قشون درستی دارم و نه مهماتی که قشونی درست را مجهز کنم» (۱۱). در یادکرد موقعیت متزلزل خود، اغراق نکرده است.

فناوری نوین توان تازه ای به کالبد علوم شهرسازی و معماری اروپاییان داده که برای شاه قاجار تازگی دارد. ساختمان های عظیمی جون بانک ها، پارلمان ها، کاخ ها و سازه هایی با بنیاد آهنین همانند پل ها، برج ایفل، گلخانه های بزرگ که در وصف آنان چنین می نویسند: « تا زیر برج ایفل رفتیم... از وسط پایه های این برج که چهار پایه دارد، یک آسانسور بالا می رود... مرتبه اول رستوران ها و میهمان خانه ها جاهای عظیم برای خوردن شام و غیره دارد... »(۱۲).

« داخل نارنجستان شدیم، همه از آهن و بلور ساخته اند خیلی مرتفع و بزرگ... » (۱۳).

پل های بزرگ ثابت و معلق را این گونه تشریح می نماید: « پل عجیبی است... یازده پایه بزرگ دیدیم که روی آن آهن کشیده اند... تمام پل هشت هزار و نود و سه پا می شود، دو دهنه بزرگ در وسط دارد که هر یکی، یک هزار و هفت صد پا است...پایه های سنگی زده اند، روی آن ها آهن انداخته اند... محکم ساخته اند، یک پارچه به نظر می آید...وسط طاق، دهنه های بزرگ هنوز به

۵ – شمیسا، سیروس؛ *نقد ادبی*، صص ۳۷۳ و ۳۷٤.
۶. سعیدی کیاسری، هادی؛ «*ناآراسته به زیورهای عاریت*»، رسم شقایق، سوگنامهٔ قیصر امین‌پور، ص ۱۲۲.
۷. همان، ص ۱۲۳.
۸. گرجی، مصطفی؛ «*بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعـــار قیصر امین‌پور ـ دردهای پنهانی ـ*»، فصلنامهٔ پژوهش‌های ادبی، سال ۵، شمارهٔ ۲۰، تابستان ۱۳۸۷، ص ۱۱۰.
۹ - امین‌پور، قیصر؛ *گل‌ها همه آفتابگردانند*، ص ۹۰.
۱۰ – موسوی گرمارودی، سیدعلی؛ «ایهام‌های ماهرانه»، رسم شقایق، سوگنامهٔ قیصر امین-پور، ص ۲۱۸.
۱۱ - سعیدی کیاسری، هادی؛ «ناآراسته به زیورهای عاریت»، ص ۱۲٤.
۱۲ - اصغری، جبرئیل؛ «*زندگی و مرگ از دیدگاه حافظ*»، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، شهریور ۱۳۸۱، ص ۲۱.
۱۳. مطهری، مرتضی؛ *عدل الهی*، نقل به تلخیص، ص ۱۷۷.
۱٤ – قرآن کریم: آل‌عمران۳/ ۱۸۵.
۱۵ – قرآن کریم: قصص۲۸/ ۸۸ .
۱٦. قرآن کریم: الرّحمن۵۵/ ۲٦ـ۲۷.
۱۷ – *بحارالأنوار*، ج ٦، ص ۱۰۵.
۱۸ – *معانی الأخبار*؛ ص ۲۸۹، باب معنی‌الموت، حدیث۳.
۱۹. جوادی آملی، عبدالله؛ *تفسیر تسنیم*، ج ۲، صص ۵۸۹و۵۹۰.
۲۰. شجاعی، محمد؛ *قیام قیامت*، صص۱۳و ۱٤.
۲۱. شجاعی، محمد؛ *عروج روح*، صص۱۲و ۱۳.
۲۲. کراوس، پیتر؛ «*مرگ و مابعدالطبیعهٔ نسبتی و فنای هستی در فلسفهٔ هایدگر*»، ترجمهٔ محمدسعید حنایی کاشانی، ص ۲۷٤.
۲۳ - همان، ص ۲۸۰.
۲٤ – یانگ، جولیان؛ «*مرگ و اصالت*»، ترجمهٔ محمدسعید حنایی کاشانی، فصلنامهٔ ارغنون، شماره‌های ۲٦ و ۲۷، ص ۲۹٦.
25. Plato (360 B.C.) Phaedo Trans. Jowett. BN.Y.64 a.
۲٦ – شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ *ادوار شعر فارسی*، ص ۷۵.
۲۷ – دایرة المعارف تشیع؛ ج ۱۰، صص ۹۷ ـ ۱۰۹.

هم وصل نشده...تعجب اینجاست که این طاق ها یعنی نصفه ی طاق به این عظمت، در هوا ایستاده، سرو ته، جایی بند نیست... »(۱٤).

راه سازی و جاده سازی در اروپا از نمودهای بارز توسعه یافتگی محسوب می شود و پیشرفت های چشمگیر، در ساخت راه های آهنین، افزون بر جاده های خاکی دیگر، قابل چشم پوشی نیست و ناصرالدین شاه – که شاهی خوش سفر است!!! – در توصیف آن چنین می نگارد: « گاهی از سیلاب ها و دره های طولانی که باید می گذشتیم، روی او را پل ساخته بودند که راه آهن از روی آن می گذشت. زیرش دره بود، هزار ذرع، گودی داشت. بسیار کارهای عجیب غریب در ساختن این راه ها کرده اند ... محکم ساخته اند که تا هزار سال دیگر عیب نخواهد کرد... »(۱٥).

در توصیف تونل ها ـ این راه های ناشناخته اروپایی ـ که برایش مهیب و دهشت زاست! چنین می گوید: «گفتند از یک سوراخ کوتاهی راه آهن گذشته است، چهار صد ذرع طول این سوراخ بوده است، چند دقیقه دیگر که گذشت، رسیدیم به یک سوراخ دیگر که هزار و چهار صد ذرع طول دارد. یکباره تاریک شد، شش دقیقه طول کشید تا از این سوراخ گذشتیم، من چشمم را گرفته بودم تا رد شدیم، بسیار واهمه دار چیزی بود»(۱٦).

چراغ گاز ، یکی از دیگر نمودهای صنعت نوین آن روز اروپا بود. با کشف منابع زیر زمینی و با پیشرفت صنایع پتروشیمی در حوزه ی نفت و گاز و ایجاد پالایشگاه های عظیم، بهره وری از آن آغاز گردیده بود و با کاربری روزافزون، جایگاه ویژه ای در بین منابع انرژی یافت و ناصرالدین شاه بیش از همه، روشنی بخشی آن را در نظر داشت و توصیفی این گونه دارد: « تمام هتل را با گاز، چراغان کرده اند. تمام روشن است »(۱۷).

در آن کوران نوآوری ها هنر نیز بی نصیب نمانده و اختراع « پانوراما » از جمله صنایع هنری بود که اوقات خوشی را برای دوستداران آن فراهم می نمود. آن گونه که دور دست های افق و نادیده های جهان را در فاصله ای نزدیک به تصویر می کشید. ناصرالدین شاه در دیدار از این صنعت و فناوری چنین می نگارد: « رفتیم به جایی که پانوراما می گویند، یعنی دورنما. این یک علم و صنعتی است که بسیار چیز عجیبی است... ابداً نمی توان تشخیص داد که این ها شکل و پرده و دروغ است، یا همان حالت و همان است... پرده و صنعت معدومی است که بالمره، مثل موجود است... »(۱۸) .

۲۸. فانی، کامران و بهاءالدین خرمشاهی. *فرهنگ موضوعی قرآن مجید* (الفهرس الموضوعی للقرآن کریم)، صص ۴۲و۶۷.
۲۹ - سجادی، سید جعفر؛ *فرهنگ علوم* (شامل لغات و اصطلاحات ادب، فقهی، اصولی، معانی بیان و دستوری)، ص ۳۲۳.
۳۰ - خرمشاهی، بهاءالدین؛ *دانشنامهٔ قرآن و قرآن‌پژوهی*، صص ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹.
۳۱ - قرآن کریم: بقره۲/ ۱۵۴.
۳۲ - قرآن کریم: آل‌عمران۳/ ۱۵۷.
۳۳ - قرآن کریم: آل‌عمران۳/ ۱۵۸.
۳۴ - قرآن کریم: آل‌عمران۳/ ۱۶۹.
۳۵ - قرآن کریم: محمد(ص)۴۷/ ۴ ـ ۶.
۳۶ - قرآن کریم: توبه۹/ ۱۱۱.
۳۷ - قرآن کریم: نساء۴/ ۷۴.
۳۸ - قرآن کریم: حج۲۲/ ۵۸.
۳۹ - *بحارالأنوار*؛ ج ۱۰۰، صص ۸ و۱۵.
۴۰ - *نهج البلاغه*؛ خطبهٔ ۵۱، ص ۱۳۸.
۴۱ - *بحارالأنوار*؛ ج ۱۰۰، ص ۱۴.
۴۲ - *همان*، ج ۷۱، ص ۲۷۲.
۴۳ - *صحیفهٔ نور*: مجموعهٔ رهنمودهای *امام خمینی(ره)*، ج ۱۷، ص ۱۰۴.
۴۴ - شریعتی، علی؛ حسین وارث آدم، ص ۲۱۵.
۴۵ - طباطبایی، محمدحسین؛ *تفسیرالمیزان*، ج ۲، ص ۳۵۱.
۴۶ - جوادی آملی، عبدالله؛ *تفسیر تسنیم*، ج ۵، صص ۵۶۸ ـ ۵۷۰.
۴۷. آب حیات: اندیشهٔ بقا و زیستن جاودانی، آدمی را بر آن داشته‌است که در افسانه و تاریخ راه‌هایی به سوی عمر ابد بگشاید؛ و اگرنه در عالم واقع، لااقل در ضمیر و خیال خویشتن به تحقق آن بکوشد. در اعتقادات اسلامی، چشمهٔ «آب زندگانی»ای هست که هر کس از آن بخورد یا تن در آن بشوید، آسیب‌ناپذیر خواهد شد و جاودانه خواهد زیست. اسکندر در جستجوی این آب ناکام ماند و خضر از آن نوشید و جاودانه شد؛ به همین جهت، گاهی از این چشمه به «آب خضر» و «چشمهٔ خضر» یاد شده و به مناسبت پاره‌ای شباهت‌ها در آثار برخی از شاعران با «جام جم» اختلاط و اقتران یافته‌است...

زبان:

زبان، یک ابزار فرهنگی است که انسان ها با به کارگیری آن، با دیگران ارتباط بر قرار نموده و میانجی انتقال اطلاعات بین اشخاص و جوامع بوده و پل ارتباطی روزگارگذشته با روزگاران پسین می باشد. این وسیله ی فرهنگی، همانند سایر جنبه های فرهنگ، بنابر نیاز جامعه بوجود آمده، با دیگر عناصر، همخوانی پیدا می نماید و همراه با دگرگونی های رخ دهنده در جامعه، تغییر می کند. زبان، چون هر پدیده ی فرهنگی دیگر، همواره در برخورد و آمیزش با دیگر فرهنگ ها (هرچند با کندی و غیر محسوس) تغییر می پذیرد و از آن گونه فرهنگ هایی است که تأثیر و تأثر بسیار دارد و بدان جهت که زبان های زنده ی دنیا، فرهنگی جاری و ساری در بین جوامع مرتبط می باشند، درنتیجه، ورود واژه یا اصطلاح فنی، ادبی، هنری و دینی از زبانی به زبان دیگر، امری رایج و در برخی موارد غیر قابل پیشگیری است. در دوران قاجار، تجددگرایی در همه ی زمینه ها بسیار مورد توجه دربار، طبقه اشراف و سایر اروپادیدگان قرار گرفت و در این رهگذر، زبان فارسی، در اثر افزونی آمد و شدها و پذیرش عناصرگوناگون فرهنگی - اجتماعی اروپایی، دستخوش دگرگشت های وسیعی گشت و پیامد آشنایی ایرانیان با دیگر زبان های زنده دنیا (به ویژه فرانسوی و انگلیسی) و ورود دستاوردهای علمی، فناوری و دیگر نمودهای فرهنگ غربی به ایران، انبوهی از واژگان ناشناخته ی پیوسته ی آن فرهنگ، به گنجینه ی واژگان فارسی بود. دوران قاجاریه و به ویژه، زمان سلطنت ناصرالدین شاه، باعث دگرگشت زبان ملی ایران و ره یابی عناصر زبانی بیگانه به زبان فارسی، در این سده های پسین است. در این روزگار، کاربرد واژگان ناشناخته زبان های اروپایی گسترش یافته و نرم نرمک، فرهنگی جلوه گر شد که در آغاز نشانه ی روزآمدی، دانش، تحصیل کردگی، اشرافیت و فرنگی مآبی کاربران این واژگان بود و در اثر افزونی کاربرد و آشنایی چشم ها و گوش ها و بی توجهی افراد مسوول میهمانان همیشگی فرهنگ واژگان زبان فارسی شدند. سفرنامه های فرنگستان ناصرالدین شاه از جمله ادبیات نوشتاری و از اسناد مهم دوران قاجار است که آغاز دگرباره ی تأثیر پذیری زبان فارسی را در چرخاچرخ روزگار غرب آرمانی و اروپاآمآبی به خوبی نشان می دهد. بهره گیری

در عرفان اسلامی تعابیر لطیفی از آب حیات شده‌است. آب حیات در اصطلاح سالکان کنایه از چشمهٔ عشق و محبت باری تعالی است که هر که از آن بچشد، هرگز معدوم و فانی نگردد. شاید به همین دلیل در عرفان، خضر به عنوان مرد کامل و ولی‌الله است و سخنان او به منزلهٔ آب حیات است. در روایات هست که آب حیات در درون تاریکی قراردارد. (محمدجعفر یاحقی؛ *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، ص ۳۰)

٤٨ - یادآور این بیت مشهور خواجه حافظ شیرازی:

از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر　　　یادگاری که در این گنبد دوّار بماند

«دیوان حافظ، ص ۱۳۸»

۴۹. تضمین بیتی از خواجه عبدالله انصاری.

۵۰. قرآن کریم: اعراف/۷ ۱۷۲.

فهرست منابع:

_ قرآن کریم. ترجمهٔ الهی قمشه‌ای. تهران: رشیدی، چ ۸، ۱۳۷٦.

_ نهج البلاغه. ترجمهٔ جعفر شهیدی. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.

_ دایرهٔ المعارف تشیع. جلد ده. تهران: نشر شهید سعید محبی، ۱۳۸۳.

_ دیوان خواجه حافظ شیرازی. نسخهٔ محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: انجمن خوشنویسان ایران، چ ۹، ۱۳۷٦.

_ صحیفهٔ نور: مجموعهٔ رهنمودهای امام خمینی (ره). ج ۱۷، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳٦٤.

_ ابن بابویه، محمدبن‌علی. معانی الأخبار. تصحیح علی اکبر الغفاری. قم: اسلامی، ۱۳٦۱.

_ امین‌پور، قیصر. آینه‌های ناگهان: گزیدهٔ شعرهای ٦٤ تا ۷۱. تهران: افق، چ ۲، ۱۳۷۵.

_ ــــــــــ . تنفس صبح: گزیدهٔ دو دفتر شعر«تنفس صبح» و «در کوچهٔ آفتاب». تهران: سروش، ۱۳٦۸.

_ ــــــــــ . در کوچهٔ آفتاب: گزیدهٔ رباعی‌ها و دوبیتی‌های انقلاب از ۵۷ تا ٦۲. تهران: حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳٦۳.

_ ــــــــــ . دستور زبان عشق: شعرهای ۸۰ تا ۸۵ . تهران: مروارید، چ ۳، ۱۳۸٦.

_ ــــــــــ . گل‌ها همه آفتابگردانند. تهران: مروارید، چ ۸، ۱۳۸٦.

_ جوادی آملی، آیت الله عبدالله. تسنیم: تفسیر قرآن کریم. ج ۲، تنظیم و ویرایش علی اسلامی، قم: اسراء، چ ۲، ۱۳۷۹.

_ خرمشاهی، بهاءالدین. دانشنامهٔ قرآن و قرآن‌پژوهی. ج ۲، تهران: دوستان [و] ناهید، ۱۳۷۷.

از زبان بیگانه در نگارش های فارسی، در این دوران گسترش یافته با تاسف با قلم ایرانی، نگاشته های فارسی زبانان، از واژگان ناآشنا واژه باران شد. با پژوهش در این نوشتارها می توان دریافت که ره یافت واژگان بیگانه به زبان فارسی، از کجا و با چه دستاویزی صورت پذیرفت. تلاش ابتدایی ناصرالدین شاه در برگردان برخی از عناصر زبانی نا آشنا، به زبان فارسی، جالب توجه است. به ویژه در سفر نخست، که در توصیف دیدنی های اروپا، واژگان خاص خود را به کار می گیرد. در جای جای سفر نامه های خویش، از « میهمان خانه » به جایگزینی واژه های « هتل و رستوران » ، « ماهی خانه» به جای « آکواریوم »، « باغ عامه ملی» به جای « پارک »، «تماشاخانه» به جای « تیاتر»، « سوراخ » به جای « تونل » یاد کرده است:

« ... دور تا دور آن چند پله می خورد... چهار رستوران، که میهمان خانه باشد، دارد »(۱۹).

«... آکورایوم، که ماهی خانه دریایی و غیره باشد، ساخته... »(۲۰).

« میهمان خانه های بسیار متعدد خوب در پاریس است. گراند هتل که از همه بهتر و بزرگتر است »(۲۱).

هنر:

هنر، می‌تواند نمایشگر صفات ذاتی و بیانگر ژرفای احساس یک هنرمند باشد و آن در شرایطی است که این نمود و تجلی، برخاسته از عمق جان و الهام یافته از نیروی عشق به آن هنر باشد. هنر اصیل، انحصارها، محدودیت ها و دور نگاه داشتن های مرزهای جغرافیایی و سیاسی را بر نمی تابد. این هنر، بر خلاف رنگارنگ بودن جلوه های آن، رنگی از بی رنگی بر آن چیره بوده که نژاد و جنس و قومیت، نمی شناسد.از زبان های ناهمگون بیان گشته، ولی معنایی واحد و همه فهم دارد و در اوج خاموشی، گویاست. با زبانی بین المللی که ترجمان این فوران احساسات است و با صداقت و راستی کامل، با بیننده، ارتباط بر قرار می کند.

هنر در طول دوران وجود و هستی خویش فراز و نشیب های گوناگونی را پشت سر گذاشته، گاهی برای تحقق مقاصد فرمانروایان زورمند، به زیر سلطه ی آنان در آمده و گاهی درخشش زر و زیور دولتمندان، او را از خود

_ داد، سیما. فرهنگ اصطلاحات ادبی: واژه‌نامهٔ مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی به شیوهٔ تطبیقی و توضیحی. تهران: مروارید، چ ۲، ۱۳۷۵.
_ سجادی، سیدجعفر. فرهنگ علوم (شامل لغات و اصطلاحات ادب، فقهی، اصولی، معانی بیان و دستوری). تهران: مؤسسهٔ مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۴.
_ شجاعی، محمد. عروج روح. مقدمه و تدوین محمدرضا کاشفی. تهران: کانون اندیشهٔ جوان، چ ۲، ۱۳۸۳.
_ ________ . قیام قیامت. مقدمه و تدوین محمدرضا کاشفی. تهران: کانون اندیشهٔ جوان، چ ۲، ۱۳۸۳.
_ شریعتی، علی. حسین وارث آدم (مجموعه آثار۱۹). تهران: قلم، چ۶، ۱۳۷۵.
_ شفیعی کدکنی، محمدرضا. ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت). تهران: توس، ۱۳۵۹.
_ شمیسا، سیروس. انواع ادبی. تهران: فردوس، چ ۱۰(ویرایش سوم)، ۱۳۸۳.
_ ________ . نقد ادبی. تهران: فردوس، چ ۳، ۱۳۸۱.
_ طباطبایی، محمد حسین. تفسیر المیزان. ج۳، ترجمهٔ محمدباقر موسوی و دیگران، تهران: مرکز فرهنگی رجا، ۱۳۶۲.
_ فانی، کامران و بهاءالدین خرمشاهی. فرهنگ موضوعی قرآن مجید (الفهرس الموضوعی للقرآن کریم). تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۶٤.
_ مجلسی، محمد باقر. بحارالأنوار. تهران: مکتبة الاسلام، ۱۳۹۸ هـ . ق.
_ مطهری، مرتضی. عدل الهی. تهران: صدا، چ ۱۶، ۱۳۸۰.
_ یاحقی، محمدجعفر. جویبار لحظه‌ها: جریان‌های ادبی معاصر ایران. تهران: جامی، ۱۳۷۸.

پایان‌نامه:

_ اصغری، جبرئیل. «زندگی و مرگ از دیدگاه حافظ». پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی، استاد راهنما: دکتر سیروس شمیسا، استاد مشاور: دکتر محمدحسین حائری، شهریور ۱۳۸۱.

مقاله‌ها:

_ سعیدی کیاسری، هادی. «ناآراسته به زیورهای عاریت». رسم شقایق، سوگنامهٔ قیصر امین‌پور، تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما)، ۱۳۸۶.
_ صنعتی، محمد.«درآمدی به مرگ در اندیشهٔ غرب ـ دگرگونی‌های نگرشی و گفتمانی ـ». فصلنامهٔ ارغنون، شماره‌های ۲۶ و ۲۷، بهار و تابستان ۱۳۸٤.

بیگانه ساخته است. گاه، سیاستمداران او را در جهت اهداف خود به بیگاری کشانده اند و گاهی دیگر، دین باوری و پذیرش آموزه های مذهبی، راهگشا و مسیر ساز او به سوی خدا صفتی و خداگونه اندیشی بوده است.

وسعت آشنایی ایرانیان و به ویژه هنرمندان، با هنر برخاسته از فرهنگ اروپایی در دوران قاجار، موجب دگرگونی فراوانی در بیشتر زمینه های هنر ی ایران گشت. در این دگرگشت ها ،که در مواردی متقابل نیز بود ، نکته بسیار مهم این بود که آرمان های هنرمندان نیز تغییر کرد و جا به جا شد و در ایران « توجه نوآور و نقش پرداز، به نزدیک کردن خود، به نقاشـــی ها و کارت پستال ها و عکس هایی که شاهان قاجار از اروپا آورده بودند، معطوف شد ».(۲۲)

تاتر به تعبیرامروزی، از جمله هنرهای اروپایی بود که توانست در جامعه ی ایران ، جایگاهی فراخور خویش، فراهم آورده و علاقه مندان و پیرامونیان خود را به عنوان روشنفکر ، به جامعه معرفی نماید. ناصرالدین شاه در طول سفرهای فرنگستان خویش، علاقه ی شدیدی به تاتر نشان داده است. در واقع دلبستگی او به تاتر، به عنوان یک هنری ناشناخته و دارای زوایای قابل پژوهش و هنری پیام آور و پیام رسان نبود. بلکه نمایش و تاتر، برای شاه قاجار یک تفریح مفرح، سرگرمی دلپذیر، گذران وقت و نشاط آور بود. و البته در این دیدارها و در اولویت نخست، بیش از همه، سالن های نمایش با معماری و آرایه های زیبای آن طرف توجه وی قرار داشت و اولین سنگ محک برای ارزیابی شایستگی تاتر، سالن ها و نمای درونی و بیرونی ساختمـان آن ها بود. به طوری که در سفرنامه های خویش، بارها می نویسد: « ... بسیار تیاتر عالی است. پله های مرمر یک پارچه، دست اندازهای مرمـر ممتاز دارد. بسیار راه پله خوب، که این راه پله را هیچ تیاتری در فرنگســتان ندارد... عجب تیاتری! خیلی قشنگ است ... »(۲۳).

نقاشی، از دیگر هنرهایی بود که در کانون توجه هنرمندان عصر قاجاری قرار داشت. ناصرالدین شاه نیز، از علاقه مندان و شیفتگان نقاشی بود و آگاهی های بسیاری در زمینه های گوناگون این هنر، از تاریخچه، از نقاشان ایرانی و خارجی، از شناسایی رنگ ها و ...داشته است. به طور کلی، تفسیرها و نقدهایی که در دیدارهای خود از تابلوهای نقاشی ارائه می دهد، نشانگر

ـ قبادی، حسینعلی. «حماسه و عرفان در ادبیات انقلاب اسلامی با تأکید بر حضرت امام خمینی (ره)». مجموعه مقاله‌های سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی (۳ تا ۵ دی ماه ۱۳۷۰)، تهران: سمت، ۱۳۷۳.
ـ کراوس، پیتر. «مرگ و مابعدالطبیعهٔ نیستی و فنای هستی در فلسفهٔ هایدگر». ترجمهٔ محمدسعید حنایی کاشانی، ارغنون ـ فصلنامهٔ فلسفی، ادبی، فرهنگی، شمارهٔ ۲۶ و ۲۷، بهار و تابستان ۱۳۸٤.
ـ گرجی، مصطفی. «بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار قیصر امین‌پور ـ دردهای پنهانی ـ». فصلنامهٔ پژوهش‌های ادبی، سال ۵، شمارهٔ ۲۰، تابستان ۱۳۸۷.
ـ موسوی گرمارودی، سیدعلی. «ایهام‌های ماهرانه». رسم شقایق، سوگنامهٔ قیصر امین‌پور، تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما)، ۱۳۸٦.
ـ یانگ، جولیان. «مرگ و اصالت». ترجمهٔ محمدسعید حنایی کاشانی، فصلنامهٔ ارغنون، شماره‌های ۲٦و ۲۷، بهار و تابستان ۱۳۸٤.
- Plato (360 B.C.) Phaedo Trans. Jowett. BN.Y.64 a.

*****

دکتر معین نظامی*

قاف عشق

به زنده یاد قیصر امین پور[1]

الواح شریف طُور خواندم		آیات چراغ و نُور خواندم
درویشِ دلم به چرخ آمد		چون پاره ای از زبور خواندم
در محضرِ شورشِ جنونی		من ابجد لاشعور خواندم
در باغِ تبسّم تهجّد		منظومه ایَ از حضور خواندم
در مکتبِ چشم عشقباران		یاسین ز سرِ سرور خواندم
باعین، به شین شَوق، او را		در آیینهٔ ظهور خواندم
من عاشقِ قافِ عشق هستم		اشعارِ امین پور خواندم

*****

* ـ مدیر گروه آموزشی فارسی ، دانشگاه پنجاب ، لاهور

[1] ـ اشاره به شعری از قیصر امین پور، شاعر معاصر انقلابی ایران به عنوان « قاف» در مجموعهٔ شعر وی به نام آئینه های ناگهان.

شناخت و آگاهی وی از این هنر است: «... مجلس های جنگ پادشاهان قدیم... از هر چه گفته شود، بهتر است... . کاغذ نقش چین به دیوار چسبانده اند. معلوم می شود که رسم نقاشی روی کاغذ را به جهت دیوار، فرنگی ها از چینی ها اقتباس کرده اند »(۲۴).

« اتاق هایی که پرده ها و اشکال بود...کار نقاشان معروف است و زیر هر پرده باید یک روز تمام شخص بنشیند، تا درست نکات نقاشی را بفهمد »(۲۵).

مجسمه ها از دیگر آثار هنری اروپایی بود که برای ایرانیان مسافر، جذابیت فراوانی به همراه داشت. درصورت های اولیه ی این هنر، مجسمه، حاصل کندن و تراشیدن سنگ و چوب است. در اثر تکامل آن و ذوق هنری سازندگان مجسمه، نوع دیگری به عرصه وجود آمد که حاصل مدل سازی و قالب گیری است(۲۶). می نویسد: « در اروپای سده های یازده و دوازده، هم زمان با گسترش باور های مذهبی، کاربرد مجسمه سازی، جهت تزیین ساختمان کلیساها افزایش چشمگیری یافت. گسترش هنر مجسمه سازی در ایتالیا به گونه ای دیگر بود و عقاید شخصی را در آثارشان منعکس می کردند که گاهی عمیق ترین مفاهیم و احساسات را القا می کند ».

در ایران، از دیرباز، مجسمه سازی با چنین شیوه ای وجود نداشته و پس از اسلام نیز ساخت آن، به طور کلی منسوخ شده بود. آشنایی گسترده ی ایرانیان با این گونه از مجسمه ها ریشه در، آمد و شدهای سیاسی، اقتصادی و تفریحی به کشور های غربی، در دوران قاجار دارد. برای ایرانیان و به ویژه برای ناصرالدین شاه که از ذوق هنری قابل توجهی نیز برخوردار بود، دیدن جمع بسیاری از این مجسمه های زیبای ساخته و پرداخته ی دست هنرمندان که هر گوشه و کناری را دنیایی از نشاط می بخشید، هیجان زیادی به همراه داشت. توصیف های شاه قاجار از این ساخته های بشری، به شفافیت بسیار، ژرفای پذیرش این هنر و احساسات او را نشان می دهد. شایان یادکرد است که اولین مجسمه ی نصب شده در تهران، مجسمه ی ناصرالدین شاه، در حال سواری بود که در باغ شاه آن روز گذاشته شد.

«...مجسمه های زیاد سنگی دارد. خیلی با شکوه به نظر می آید... »(۲۷).

«... به قدری این دو طاووس را خوب ساخته و مینا کاری کرده، که آدم از دیدن آن ها سیر نمی شود... »(۲۸).

دکتر مریم شریف‌نسب*

تلمیحات مذهبی در شعر قیصر امین‌پور

درآمد:

دکتر قیصر امین پور، شاعر، نویسنده و استاد دانشگاه تهران، ۲ اردیبهشت ۱۳۳۸ هجری شمسی در گتوند از توابع دزفول دیده به جهان گشود. بعدها تحصیلات خود را تا مقطع دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی ادامه داد. در زمانه ای که کمتر کسی ادبیات کودک و نوجوان را جدی می گرفت، به طور جدی وارد عرصهٔ شعر نوجوان شد و به کمک عده‌ای قلیل از هم‌فکرانش «سروش نوجوان» را راه انداخت؛ اما هرگز از شعر بزرگسال نیز غافل نشد. اعتقادات مذهبی و انقلابی امین پور، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در مجموعه نثر ادبی «طوفان در پرانتز» رخ نمود. به قول پرستو، مثل چشمه مثل رود، ظهر روز دهم، بی بال پریدن،گلها همه آفتابگردانند، آیینه های ناگهان، دستور زبان عشق و... از جمله آثار اویند. آشنایی به فرهنگ و معارف اسلامی سبب شده است که شعر و نثر نوجوان و بزرگسال امین پور، سرشار از اشارات و تلمیحات مذهبی باشد. سرانجام دکتر قیصر امین پور در آبان ماه سال ۱۳۸۶ بر اثر بیماری قلبی درگذشت.

***

دراین مقاله به تلمیحات مذهبی در آثار او نگاهی گذرا می افکنیم.

دکتر قیصر امین‌پور، استاد دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، در شعرهای خویش نیز همچون زندگی‌اش متعهد، متفکر و صاحب سبک است. امین‌پور شاعری مذهبی و انقلابی است؛ اما اندیشهٔ خویش را شعارگونه و کلیشه‌ای فریاد نمی‌کشد. او با تسلط بر ادبیات کهن و معاصر پارسی و آشنایی عمیق با نظریه‌های جدید ادبی، اعتقادات و اندیشه‌های خویش را چنان در تار و پود شعر می‌نشاند که هرگز تصنّعی و ملال‌آور به نظر

* - استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی – تهران.

از دیگر هنرهای به کلی ناشناخته اروپایی، هنر عکاسی بود و نوآوری هنرمند که توانست به یاری دستگاهی برآمده از نبوغ اندیشه و ساخته ی دست خویش، زمان گریزان را در برگی از کاغذ، پای در زنجیر کشد و رویدادی گذران را برای همیشه، شکار خویش نماید. هنر عکاسی در همین زمان وارد ایران شد. درست بعد از ده سال که از اختراع دوربین عکاسی گذشته بود، این پدیده نوآمده به کشورمان راه پیدا کرد. « اولین عکاس ایرانی را ناصرالدین شاه دانسته اند که به قصد عکس گرفتن از مادرش، مهد علیا، عکاسی را از شخصی فرانسوی که به همراه امین الملک برای گرفتن عکس شاه به ایران آمده بود آموخت »(۲۹). در آغاز، عکس و عکاسی مختص به درباریان و وابستگان بود. ولی بنابر شیوه ی معمول هر آیینی، پس از گذشت زمان، در اثر آشنایی و علاقه مندی و البته، منافع اقتصادی حاصل از آن، رواج عمومی یافت و عکاس خانه هایی برای بهره مندی شهروندان، در تهران گشایش یافت و مسلماً در اثر بیش کاربرد و تجربه، روز به روز بر حیطه ی گسترش این هنر در داخل کشور، افزوده گردید.

هنر زیباسازی و تزیینی اروپاییان نیز از جمله هنرهای قابل توجه ناصر الدین بود. پرداختن به هماهنگی رنگ ها هم نشینی شایسته ی اشیاء در کنار یکدیگر، بهره گیری از گونه های متنوع، ولی به نوعی همگون آثار هنری برای آراستن فضایی محدود، خود هنری شگرف، در افزون بخشی بر زیبایی های طبیعت بود و ناصرالدین شاه از این هنر چنین یاد می کند:

« داخل اطاق اول که شدم، مبهوت شدم. داخل اطاق دویم مبهوت تر، اطاق سیم، از بهت گذشت، وارد تالار وسط شدم، جنونی دست داد ... به اتاق خواب رفتم، واله شدم ... به اطاق چینی که رسیدیم حیرت بر حیرت افزود... . این عمارت، تماماً آیینه است ... هیچ راه پله ای به این روشنایی و ارتفاع سقف و وسعت نیست. تمام این راه پله، به سلیقه ی تازه و جدیدی ساخته شده... »(۳۰). البته چنانچه به مطالب ذکر شده درپاره ای ازکتب تاریخ ایران سفر نامه ها به ویژه آنچه مربوط به قرون اولیه کشورمان است مراجعه نماییم با توصیفاتی روبرو می شویم که بسی جالب تر و دل انگیز از تزیینات اروپایی است.

نمی‌رسد. شعر امین‌پور در عین اعتقادی بودن، مرامی نیست؛ به عبارت دیگر شعر امین‌پور آیینهٔ اعتقادات و اندیشه‌های مذهبیِ اوست؛ اما هرگز به سطح شعار یا شعرهای تعلیمی سست فرو نمی‌غلتد. امین‌پور به‌خوبی می‌داند چگونه ازتخیّل، صور خیال، آرایه‌ها و صنایع ادبی بهره بگیرد که شعرش در وهلهٔ نخستِ «شعر» (درمعنای ناب آن) باشد و در وهلهٔ بعد بار پیامهای اخلاقی، اجتماعی و مذهبی را به دوش بکشد. امین‌پور نه فرم را فدای محتوا می‌کند و نه محتوا را فدای فرم.

از جمله شگردهایی که دکتر قیصر امین‌پور برای انعکاس اندیشه‌های مذهبیِ خویش به کار می‌گیرد، تلمیح است.

تلمیح در لغت به معنی به‌گوشهٔ چشم نگریستن و در اصطلاح فن بدیع، آن است که شاعر در ضمنِ کلام، به داستانی یا مثل یا آیه و حدیث یا سخن یا حادثه‌ای که مشهور باشد، اشاره کند. تلمیح از صنایع معنویِ بدیع است و از طریق ایجاد تداعی، تاثیر شعر را بیشتر می‌کند.(۱)

در این مقاله در نگاهی کوتاه، تلمیحات مذهبی را در آثار دکتر قیصر امین‌پور می‌کاویم.

***

از جمله مسائلی که به نظر می‌رسد ذهن امین‌پور را به‌شدت به خود مشغول داشته، مسئلهٔ «منجی» و آرزوی ظهور موعود است. در جای‌جای شعر او به این آرزو به شکلهای مختلف اشاره شده است:

این روزها که می‌گذرد، هر روز/ در انتظار آمدنت هستم!/ اما/ با من بگو که آیا، من نیز/ در روزگار آمدنت هستم؟(آیینه‌های ناگهان۱۲)

در جای دیگری با نگاهی خالص و کودکانه برای خود نشانه‌هایی «می‌تراشد» و به خود وعده می‌دهد که زمان وصال نزدیک است:

دوباره پلک دلم می‌پرد، نشانهٔ چیست؟/ شنیده‌ام که می‌آید کسی به مهمانی/کسی که سبزتر است از هزار بار بهار/ کسی، شگفت کسی، آنچنان که می‌دانی/.../ کنار نام تو لنگر گرفت کشتی عشق/ بیا که یاد تو آرامشی است توفانی (آیینه‌های ناگهان۸۷و۸۸)

و در لحظاتِ سختی و هراس زندگی، گویی فقط عشق به مهدی(عج) و شوق دیدار اوست که به شاعر آرامش می‌دهد:

هنر گوبلن بافی فرانسه و خاتم سازی ایتالیا، از دیگر هنر های اروپایی است که توسط شاه قاجار در سفرنامه های خود، معرفی می شوند: « ازهر شکلْ و پرده (نقاشی) معروفی که بخواهند ببافند، نمونه ی آن شکل را می گذارند جلو، اگر کوچک باشد، بسیار بزرگتر از او می بافند، بزرگ باشد،کوچکتر... . این بسیار صنـعت است که بافنده های آن جا دارند »(۳۱).

« تصویرات خاتم سازی کار ایتالیا که هر یک مبلغ های گزاف قیمت دارد و این صنعت منحصر است به ایتالیا... »(۳۲).

زن:

زن به عنوان نیمه ای از پیکره ی حیات اجتماعی آدمی و یا به تعبیری دیگر، به عنوان یکی از ارکان اساسی زندگی مادی و معنوی انسان، همواره در دوران گوناگون تاریخی توانسته، نقش آفرینی خود را در کلیه ی امور فرهنگی و اجتماعی و... به اثبات برساند. هر چند در بیشتر تاریخ حیات بشری، به ویژه در غرب مورد ستم بوده و به ناروا از او بهره کشی بسیار گشته است، اماسرانجام او توانست در سایه اسلام با تکیه بر استقامت وجودی خویش، نیلوفرانه درخت سترگ ستم را در نوردد. اما در دوران قاجاریه که هنوز محدودیت هایی در جامعه وجود داشت ، سفرهای مکرر ایرانیان و بزرگان حکومتی به کشورهای غربی و هم چنین حضور اروپاییان (گهگاه به همراه خانواده) در ایران، گرایشات جدیدی را در جهت به میدان کشیدن زن ایرانی و هماهی او در مناسبت ها در کنا رخانواده فراهم کرد. . در این میان آنان، زنان اروپایی را در کلیه ی عرصه های جامعه، بی هیچ گونه محدودیتی، حاضر و ناظر می دیدند . به مرور زمینه های حضور در حوزه های علم، اقتصاد و اشتغال، هنر، سیاست و ... در کنار همسران خود در مجامع عمومی فراهم شد . اما به تدریج مشکلات حاصل از بی بندو باری جوامع غربی گریبانگیر زنان ایرانی شد. ناصرالدین شاه در جای جای سفرنامه های خویش، یاد کردی از این دیدارها دارد : « رفتم سرشام، دوک و زنش، خواهرش، زن حاکم... در همین میز شام خوردند »(۳۳).

« ... ملکه و دخترهایش و... همه در پای پله ایستاده بودند » (۳٤).

« رفتم بازدید پادشاه، زن پادشاه هم استقبال کرد » (۳۵).

بود و نبود من همه از دست رفته است/ باری مگر تو دست برآری به یاری‌ام/ کاری به کار غیر ندارم که عاقبت/ مرهم نهاد نام تو بر زخم کاری‌ام/.../ با ناخنم به سنگ نوشتم: بیا، بیا/ زان پیشتر که پاک شود یادگاری‌ام (گلها همه آفتابگردانند۸۲و۸۳)

در آخرین مجموعهٔ شعر امین‌پور، لحن سخن شاعر با حضرت(عج)، به مراتب رسمی‌تر می‌شود و شکل دیگری به خود می‌گیرد:

بفرمایید فروردین شود اسفندهای ما/ نه برلب، بلکه در دل گل کند لبخندهای ما/.../ به بالایت قسم، سرو و صنوبر با تو می‌بالند/ بیا تا راست باشد عاقبت سوگندهای ما/.../ نمی‌دانم کجایی یا که‌ای، آنقدر می‌دانم/ که می‌آیی که بگشایی گره از بندهای ما/ بفرمایید فردا زودتر فردا شود امروز/ همین حالا بیاید وعدهٔ آینده‌های ما! (دستور زبان عشق ۴۰ و ۴۱)

آرزوی وصال موعود که از نخستین آثار امین پور (در طوفان در پرانتز) آغاز شده بود(۲) ، همچنان تا آخرین شعرهای امین‌پور ادامه می‌یابد:

کی‌می‌شود روشن به رویت چشم من، کی؟/ وقت گلِ نی بود هنگامِ رسیدن؟ (دستور زبان عشق۷۳)

زیرا به تعبیر او، آمدن مهدی (عج) «عید» است:

تو بیایی همهٔ ساعتها و ثانیه‌ها/ از همین روز، همین لحظه، همین دم عیدند! (دستور زبان عشق۷۲)

***

از داستانهای قرآنی، ظاهراً داستان «حضرت یوسف» (ع) بیش از سایر داستانها برای امین‌پور جالب‌توجه بوده است؛ زیرا بسامد تلمیح به این داستان نسبت به سایر داستانها بیشتر است. شعر «روایت رؤیا» درواقع بازخوانی داستان زندگی حضرت یوسف است:

فرزندم!/ رؤیای روشنت را/ دیگر برای هیچ‌کسی بازگو مکن!/ ــ حتی برادران عزیزت ــ/ می‌ترسم / شاید دوباره دست بیندازند/خواب تو را/ در چاه... (دستور زبان عشق۱۲)

گاه داستانهای مألوف را در شعر امین‌پور به شیوه‌ای دیگر بازخوانی می‌کنیم ــ و این خاصیت ذهن خلاق و نوآور شاعر است:

« چادر توی چمن و باغ زده بودند... ولیعهد روس و انگلیس، زن هاشان، خانم های زیاد، خیلی بودند »(۳۶).

« به تماشاخانه بزرگ رفتیم. همه سفرای خارجه با زن هاشان... بودند »(۳۷)

در اثر این آشنایی ها حرکت نوین دیگری جهت پذیرش ارزش های وجودی زن، اندک اندک، نهفته و پنهان، آغازید و شکل گیری شد. رویارویی دو فرهنگ ایرانی – اروپایی تا حدودی تغییر نگرش به زنان را (هر چند بسیار اندک) در اروپا دیدگان ایجاد نمود. رفته رفته، موضوع آموزش و تعلیم و تربیت زنان مطرح و بزرگان کشور سعی در افزونی سطح تحصیل دختران خویش نمودند و می رفت که گلیم کوچک زنان، اندکی بزرگتر از محدوده ی کوچک آشپزخانه و رختشوخانه شود.

جان ویشارد دگرگشت موقعیت و جایگاه جدید زنان ایرانی را این گونه بیان می دارد: « در زمان مظفرالدین شاه تعدد زوجات، که قبلاً امری عادی و عمومی بود تا حد قابل ملاحظه ای در میان طبقات مرفه، منسوخ شده است و زن ها و دختران از حرمت و آزادی بیشتر برخوردار هستند »(۳۸).

اقتصاد:

اقتصاد و هر آن چیز پیوسته با امور اقتصادی نیز از کانون های توجه ناصرالدین شاه در سفرهای اروپایی بود. در دنیایی که مسایل اقتصادی و پاسداشت منافع شخصی سرآمد اصول زندگی اجتماعی بشریت شده و محور هرگونه فعالیتی در کلیه ی ساختارهای جامعه، بر اقتصاد بنا گردیده است و از خرد و کلان سازه ها و ارکان اجتماع، برای پا برجا ماندن درعرصه ی اقتصاد، فعالیت های فراگیر اقتصادی را گسترش داده و از امکانات مادی و فرامادی موجود، جهت جذب سرمایه های داخلی و خارجی، غفلت نمی ورزند.. بازار پردازان، جهت افزونی سرعت سیر چرخ اقتصاد و ایجاد تسهیلات فروش و رو نمایی کالای حاصل از فعالیت های تولیدی، کشاورزی، صنعتی، هنری و علمی و... به بازاریابی و مهم تر از آن، بازارسازی، جهت شناساندن کالای تولیدی به خواهندگان نیازمندند. طرح نمایشگاه، یکی از شیوه های موفق بازاریابی بوده که قابلیت های ویژه و متمرکزی را برای داد و ستد محلی فراهم آورده و بنابر هدف و دست مایه ها در سطحی فرامرزی نیز توانایی

این بوی غربت است/ که می‌آید/ بوی برادران غریبم/ شاید/ بوی غریب پیرهنی پاره/ در باد/ نه!/ این بوی زخم گرگ نباید باشد/ من بوی بی‌پناهی را از دور می‌شناسم... (آیینه‌های ناگهان۱۲۷ و۱۲۸)

چنانکه دیده می‌شود موضوع اصلاً ارتباطی به داستان حضرت یوسف ندارد؛ اما واژه‌های برادران، گرگ، پیراهن، بو، غربت و... ماجرای حضرت یوسف و برادرانش را در ذهن تداعی می‌کند ـ و این شاعرانه‌ترین و هنرمندانه‌ترین نوع به کارگیری تلمیح است؛ درواقع خاصیت بینامتنی در شعرهای امین پور موجب ایجاد لذت زیبایی شناختی در آنها شده است:

از بد بتر اگر هست/ این است/ اینکه باشی/ در چاه نابرادر، تنها/ زندانی زلیخا/ چوب حراج خوردهٔ بازار برده‌ها/ البته بی که یوسف باشی!/ پس بهتر است درز بگیری/ این پاره پوره پیرهن/ بی بو و خاصیت را/ که چشم هیچ چشم به راهی را/ روشن نمی‌کند! (دستور زبان عشق۲٤)

داستان حضرت آدم (ع) و ماجرای هبوط نیز از جمله تلمیحاتی است که در اشعار دکتر امین پور سرک می‌کشد:

سر به زیر و ساکت و بی دست و پا می‌رفت دل/ یک نظر روی تو را دید و حواسش پرت شد/ بر زمین افتاد چون اشکی ز چشم آسمان/ ناگهان این اتفاق افتاد: زوجی فرد شد!/ بعد هم تبعید و زندان ابد شد در کویر/ عین مجنون از پی لیلی بیابانگرد شد/ کودک دل شیطنت کرده‌ست یک دم در ازل/ تا ابد از دامن پر مهر مادر طرد شد (دستور زبان عشق۵۰)

البته در جای دیگر، دلیل هبوط را نه یک لحظه شیطنت، که «دانایی» می‌داند؛ گویی شاعر معتقد است دانایی همواره سبب حرمان است:

کاش از روز ازل هیچ نمی‌دانستم/ که هبوط ابدم از پیِ دانستن بود... (گلها همه آفتابگردانند۱۳۷)

از دید شاعرانهٔ امین‌پور، گناه آدم چندان نیز نابخشودنی نیست؛ او هنوز درکمال حیرت درحال پرسش از خویش است:

گشایش و گسترش می یابد. نمایشگاه، پایگاهی است که در آن، اندیشه ها ظهور و تجسم یافته و به فروش می رود. امروزه در نمایشگاه های بین المللی، به پیشرفت صنایع و علوم و فنون اهمیت بیشتری داده می شود زیرا موجب گسترش دامنه ی علوم و صنایع و افزونی سطح سلیقه های عمومی و تفاهم بین المللی می گردد.

به این جهت، نمایشگاه نیز از جمله مراکزی است که بیش ترین گذران وقت شاه قاجار به آن اختصاص یافته و توصیف و تعریف بسیاری از نمایشگاه های بازدید شده، در جای جای خاطرات سفر، بیان داشته است و بسا آگاهی که از چگونگی برقراری آن، مکان استقرار، مدیریت امور، هزینه ها، در آمدها، کالاهای ارائه شده، کشورهای مشارکت داشته، استقبال مردم و ... به دست خواننده می دهد و عملکرد آن را مورد ارزیابی قرار داده، می نویسد: « از آمد و رفت زیاد (به اکسپوزیسیون) ، از راه های دیگر، منافع حاصل می شود که مبلغی منفعت رعیت و دولت است »(۳۹).

شیوه ی تبیین و بسامد گفتار، نشانگر شدت تأثیر پذیری شاه قاجار از شیوه ی بازاریابی و چگونگی عرضه ی کالاهای تولیدی صنعتی، نظامی، هنری و... در نمایشگاه هاست. به گونه ای که در وصف زیبایی و ترتیب چینش و ارائه ی کالاها می نویسد: « برای نمودن و فروش، قفسه های شیشه دار، میزهای اعلی گذاشته اسباب ها را زیر آیینه گذاشته اند »(۴۰)

گردشگری، نمودی دیگر از عناصر اقتصادی و جذب سرمایه های خارجی محسوب می گردد. سرزمین هایی که از تمدنی دیرینه و هم چنین میراث و غنای فرهنگی بالایی برخوردارند، بن مایه و ثروتی عظیم جهت گسترش ارزش های معنوی و اخلاقی آثار گذشتگان و توسعه صنعت گردشگری و جذب جهانگردان خارجی برایشان محسوب می گردد. در این راستا، سیاست، منش و بینش مدیران مسؤول کشور، نقش اساسی در بهره وری هر چه بیشتر از این منابع، ایفاء می نماید. ناصرالدین شاه نمودی، از مدیریت اروپایی در این زمینه مطرح نموده است: «رسم و قرار است، هر مسافری وارد بادن باد شده، از یک هفته زیادتر بماند، باید از بیست الی سی مارک، که چهار پنج تومان ایران می شود، به اداره ی شهر بدهد و مبالغی گزاف، از این ممر، جمع شده، خرج تنظیف شهر می شود»(۴۱)

از ازل تا به ابد پرسش آدم این است:/ دست بر میوهٔ حوا بزنم یا نزنم؟ / به گناهی که تماشای گل روی تو بود/ خار در چشم تمنا بزنم یا نزنم؟ ...(گلها همه آفتابگردانند۱۰۹).

***

یادآوری حادثهٔ کربلا از دیگر چیزهایی است که بارها و بارها آینهٔ قلب شاعر را خراشیده است.(چنان‌که پیشتر نیز گفته شد، او منظومه‌ای به نام «ظهر روز دهم» نیز برای نوجوان سروده است.) امین‌پور هربار به ماجرا از زاویه‌ای دیگر نگریسته است:

راستی آیا/ کودکان کربلا، تکلیفشان تنها/ دائماً تکرار مشق آب! آب! / مشق بابا آب بود؟ (دستور زبان عشق۲۱)

در منظومهٔ «نی‌نامه» امین‌پور تابلوی کاملی از صحنه‌های کربلا را از زبان نی تصویر می‌کند:

نوای نی نوای بی نوایی است/ هوای ناله‌هایش نینوایی است/..../ سری بر نیزه‌ای منزل به منزل/ به همراهش هزاران کاروان دل/ چگونه پا ز گل بردارد اشتر؟/ که با خود باری از سر دارد اشتر/ .../ چو از جان پیش پای عشق سر داد/ سرش بر نی، نوای عشق سر داد... (آیینه‌های ناگهان۱٦۳ و ۱٦٤)

در طوفان در پرانتز بارها و بارها حادثهٔ کربلا رخ می نماید؛ «زنی که پیامبر بود» به تمامی دربارهٔ عاشوراست:

آری، حسین هیچگاه نمرد و هیچگاه شکست نخورد و پرچمش بر زمین نیفتاد. پرچم حسین خون آلوده شد اما خاک آلوده نشد و حسین نه تنها شکست نخورد، بلکه بسا غنیمت که آن روز به چنگ آورد و برای ما به ودیعه گذاشت. او گوهر گران شهادت را از دشمن به غنیمت گرفت و چه غنیمتی از این گرانمایه تر؟ آری، حسین نمرد؛ که اگر مرده بود، چرا پس از سالها «متوکل» دستور داد تا قبر او را به آب ببندند و اگر کسی به زیارت آن برود، دستش را قطع کنند؟ ... (طوفان در پرانتز۱۲٤)

«ظهر روز دهم» منظومه ای نوجوانانه در باب حادثهٔ کربلا و دربارهٔ «کودکی تنها که شمشیر بلندش کربلا را شخم می زد» است:

بانک های اروپایی با عملکردی نوین نیز، از جمله پدیده های فرهنگی بود که برای ایرانیان و شاه قاجار هنوز ناشناخته بود. از زمان های بسیار قدیم، بشر سعی داشته، برای آسایش روز پیری و ناتوانی خود، مقداری از درآمد روزانه خویش را به صـــورت پس انداز، در جایی مطمئن نگاهداری نموده و همچنین در مواقع لازم، به آن دسترسی داشته باشد. بانک ها از جمله مراکز مهم اقتصادی یک کشور، محسوب میشوند. در حقیقت، وجود سیستم سالم بانکی، این امکان را برای سرمایه گذاران فراهم می آورد که با اطمینان هر چه بیشتر نسبت به حفظ و یا انتقال سرمایه ی خود اقدام نمایند. با طرح و اجرای قوانین جهانی بانکداری، امکان گردش وجوه نقدی و اعتباری در گستره ی اقتصاد جهانی، برای همگان میسر شد. ناصرالدین شاه نیز در سفرهای اروپایی خود، برای نخستین بار با مرکزی اقتصادی به نام بانک آشنایی یافت و دیدار از ساختمان بانک، به عنوان یکی از دستاورد های جدید فرهنگ اروپایی، در برنامه ی روزانه ی بازدید ها قرار می گرفت که این دیدارها خود، راه ورود این عنصر اقتصادی را به کشور ایران تا حدودی هموار نمود.

شرکت های سهامی عام و قیمت گذاری رسمی کالاها نیز، از جمله عناصر اقتصادی نوین اروپایی بود که شاه قاجار در این سفرها مشاهده کرد و روزنامه ی دولت علیه ی ایران شماره پانصد و سیزده، سال ۱۲۷۸ هــق نمود آن را در ایران، چنین گزارش کرد «... برای جلد نمودن کتب مختلفه، نمونه ای ساخته و قیمت از برای آن مشخص نموده که بایع و مشتری در قیمت آن سوال و جواب نکنند... ».

سیاست:

سیاست و عناصر سازنده و شکل دهنده ی آن در جامعه ی اروپایی، از گونه ی : حکومت جمهوری، مجلس، حزب، کابینه، آزادی، ... در دوران قاجارها، به ویژه عصر ناصری که آغازی فراگیرنده برای سفرهای اروپایی ایرانیان بود، فرصت یافت تا خود را به روشنفکران و اندیشمندان ایرانی بشناساند. گزارش های متعدد اعتمادالسلطنه در کتاب خاطرات، حاکی از آن است که شاه قاجار نیز، در مطالعه ی روزانه ی کتاب های تاریخی و

... شور محشر بود/ نوبت یک بار دیگر بود/ باز میدان از خودش پرسید:/ نوبت جولان اسب کیست؟/ دشت، ساکت بود/ از میان آسمان خیمه های دوست/ ناگهان رعدی گران برخاست/ این صدای اوست!/ این صدای آشنای اوست!/ این صدا از ماست/ این صدای زادهٔ زهراست:/ هست آیا یاوری ما را؟/ .../ کودکی از خیمه بیرون جست/ کودکی شور خدا در سر/ با صدایی گرم و روشن/ گفت: اینک من! / یاوری دیگر! ... (ظهر روز دهم ۸ تا ۱۰)

***

تصویر کوفه و ماجرای ضربت‌خوردن علی بن ابی‌طالب (ع) را نیز در آیینهٔ شعر قیصر می‌توان دید:

امشب فرو فتاده مگر ماه از آسمان؟/ یا آفتاب روی زمین راه می‌رود؟/ در کوچه‌های کوفه صدای عبور کیست؟/ گویا دلی به مقصد دلخواه می‌رود/ دارد سر شکافتنِ فرقِ آفتاب/ آن سایه‌ای که در دلِ شب راه می‌رود. (آیینه‌های ناگهان۱٤۲)

***

کتاب آسمانی مان، قرآن، جای دیگر دستمایهٔ تشبیهی دلنشین برای قیصر است:

الفبای درد از لبم می‌تراود/ نه شبنم که خون از شبم می‌تراود/ سه حرف است مضمون سی‌پارهٔ دل/ الف لام میم از لبم می‌تراود... (گلها همه آفتابگردانند۱۰٤)

جای دیگری تابوت شهیدانی که بر شانه‌های مردم در حرکتند به خانهٔ مقدس کعبه مانند شده‌اند:

رفتار کعبه‌های روان/ بر شانه‌های صبر تماشایی است/ بر شانه‌های ای کاش/ بر شانه‌های اشک/ بر شانه‌های همهمه و فریاد/ آه ای کجاوه‌های معلق/ در باد!/ ای کعبه‌های کوچک چوبی! ما زایر ضریح شما هستیم!... (آیینه‌های ناگهان۱۰۸)

***

همچنین روزنامه های متعدد اروپایی و آگاهی از آخرین موازنه ی سیاسی جهان، هیچ گونه کوتاهی و اهمالی نداشته است. جمهوری، رییس جمهور، مجلس و وکیل مجلس نیز از مواردی است که شاه قاجار ـ به عنوان یک پادشاه مستبد شرقی ـ در کشورهای اروپایی و مدعیان جمهوری، در برخوردی نزدیک، با آن مواجه است. احزاب متعدد، با قدرت اجرایی سیاسی و شیوه ی عملکرد آنان را در مجالس قانون گذاری اروپایی، با دیده ی پژوهشی و موشکافانه می نگرد و در ژرفای واژگان به کار رفته، ناخشنودی خود را از این اوضاع و فرقه گرایی اعلام می دارد: « وکلای دست چپ و راستی همه بودند. دست چپ ها بر ضد دولت حالیه هستند... معرکه غریبی بود. بسیار مشکل است در این مجلس، کسی بتواند حرف بزند »(۴۲)

جمهوری، برای شخص ناصرالدین شاه معنای دیگری دارد. به یقین، شیوه ی حکومت جمهوری و حکمروایی به نام رئیس جمهور، در برابر حکومت سلطنتی و فرمانروایی به نام پادشاه، که اختیاردار مطلق و بی رقیب، در پهنه ی قدرت است و بی آن که شایستگی علمی و شناخت سیاسی و درک اجتماعی او محک خورده شود، میراث خوار مسند و اریکه قدرت می گردد، بر ناصرالدین شاه چندان خوشایند نیست. می توان از واژگان به کار رفته در تعریف این شیوه ی حکومتی، ژرفای این انزجار را به خوبی دریافت: «مملکت بلژیک بسیار آزاد و خودسر است. پادشاه هیچ اختیاری ندارد »(۴۳) که واژگان آزاد و خودسر، در ذهن خواننده، هرج و مرج و آشوب و بلوا را متبادر می سازد. به ویژه آزادی هایی که این نوع حکومت برای اقشار مردم به همراه دارد، برای پادشاه ایران، مطلوب نیست: « روزنامه نویسان... بسیار آزاد هستند. آن چه به ذهنشان بیاید، می نویسند و از هیچ کس باکی ندارند »(۴۴).

موضوع یهودیت و ثبات مکانی یهودیان، از جمله امور سیاسی است که در دوره ی حکمرانی ناصرالدین شاه نیز چون امروز، بحثی دامنه دار بوده است و همواره سران صهیونیست در تلاشی مستمر، در پوشش احراز حقوق اقلیت یهود و در ژرفا، اجرای اهداف خود در تمام کشورهای جهان بوده اند. ناصرالدین شاه چگونگی عملکرد قوم یهود را در ممالک دیگر (و شاید در قلمرو حکومت خویش) در قالب چند واژه و جمله ی کوتاه، این گونه بیان می دارد: « ورشو ... صد و پنجاه هزار یهودی دارد که صراف و معامله گر

اشاره به ماجرای خلقت از زاویه‌های گوناگون نیز دغدغهٔ ذهن خلاق امین‌پور بوده است؛ مثلاً با استناد به قرآن کریم (انبیا/آیهٔ ۳۰ به بعد) تعبیری شاعرانه از مراتب خلقت به دست می‌دهد:

خدا ابتدا آب را/ سپس زندگی را بر آب آفرید/ جهان نقش بر آب/ و آن آب بر باد...(گلها همه آفتابگردانند۷۳)

و یا بر اساس تفسیر طبری، سه‌شنبه را روز آفرینش کوهها می‌شمرد:

سه‌شنبه/ چرا تلخ و بی‌حوصله؟/ سه‌شنبه/ چرا این همه فاصله؟/ سه‌شنبه/ چه سنگین! چه سرسخت! فرسخ به فرسخ!/ سه‌شنبه/ خدا کوه را آفرید! (گلها همه آفتابگردانند۷٤)

و هم بر اساس همان تفسیر، بعداز ظهر جمعه را زمان خلقت حضرت آدم و هم زمان هبوط او از بهشت می‌داند:

چرا باز هم غم؟/ چرا باز دلشوره‌های دمادم؟/ پسینگاه جمعه/ همان لحظه‌های هبوط!/ همان وقت میلاد آدم! (گلها همه آفتابگردانند۷۵)

***

جای دیگری، شاید با استناد به حدیثی از امام صادق(ع)«لاجبر و لاتفویض، بل امر بین امرین»(۳) در باب جبر و اختیار سخن می‌گوید:

این روزها که می‌گذرد/ شادم/ زیرا/ یک سطر در میان/ آزادم/ و می‌توانم/ هر طور و هرکجا که دلم خواست/ جولان دهم/ ـ در بین این دو خط ـ ! (دستور زبان عشق۲٦)

اشاره به حضرت ابراهیم و ماجرای حضرت اسماعیل، حضرت موسی(ع)، حضرت عیسی(ع)،حضرت نوح(ع)، زرتشت، لوح محفوظ، سعی صفا و مروه، اصحاب کسا، کثرت و وحدت و... نیز از جمله تلمیحات مذهبی است که در اشعار امین‌پور به چشم می‌خورد و اینک مجال پرداختن به آنها نیست.

ختام این مقال می‌تواند اشاره به پایان زندگی باشد؛ چرا که مقولهٔ مرگ به شکل چشمگیری در اشعار دکتر قیصر امین پور وجود دارد. «هرکجا باشید مرگ شما را درمی‌یابد، حتی اگر در برجهای مستحکم باشید.»(٤):

ما/ در تمام عمر تو را در نمی‌یابیم/ اما/ تو/ ناگهان/ همه را در می‌یابی! (گلها همه آفتابگردانند۵۸)

هستند. از دست یهودی ها هم روس ها جر هستند، هم لهستانی ها که تمام این یهود، جمیع طلا و نقره و پول مردم را می گیرند »(٤٥)

نتیجه گیری:

با نگرش به جدول و نمودار شماره (۱) که برآورد کلی هفت گفتارگزینشی مورد پژوهش می باشد، مشاهده می شود، عناصر مرتبط با گفتار فرهنگ و اجتماع، از بیشترین بسامد و طول نگارش در مقیاس سانتی متر برخوردار است که خود نشانگر میزان توجه ناصرالدین شاه قاجار به این گونه مسایل در جامعه ی اروپایی بوده و در پایین ترین رده با عناصر فرهنگی و اجتماعی وابسته به سیاست مواجه هستیم که از کمترین میزان فراوانی برخوردار است. هر چند نمودار، بیانگر ترتیب کلی بسامد داده هاست، ولی طبق شواهد تاریخی و منابع و مراجع تحقیقی ارائه شده، به میزان بسیاری شاهد اشاعه ی فرهنگ غربی در کلیه ی زمینه های مورد پژوهش، در جامعه ی سنتی ایرانی هستیم. این تأثیرپذیری و دگرگشت های فرهنگی و اجتماعی، هر گاه که زمینه ی آن فراهم بوده، با سرعت بسیار و بی درنگ، پس از پایان سفرهای فرنگستان شاه قاجار، در جامعه رخ داده است و هر گاه که جامعه ی ایرانی دوران قاجار، به دلیل شدت محدودیت های اعتقادی، مذهبی، اجتماعی و چیرگی سنت های جاری، برخي از دگرگشت ها را نپذیرفته، این گونه عناصر بازمانده، به یاری دستان فرهنگ فروشان بیگانه، خرامان خرامان به سوی هدف روان گشته و جایگاهی به سزا و پایگاهی پایور، برای خویش فراهم آورده است.

جدول شماره (۱) عناصر فرهنگی و اجتماعی بر اساس بسامد کلی کاربرد توسط ناصرالدین شاه قاجار

ابعاد دیگری از تلمیح را نیز می‌شود در آثار دکتر قیصر امین‌پور کاوید؛ اما، اکنون دیگر او، خود، تلمیح شعرهای ماست؛ شعرهای قیصری، نگاه‌های قیصری، لبخندهایِ قیصری...یادش به خیر و روحش شاد.

یادداشت ها:

۱ – نگ.همایی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، ص۳۲۸.

۲ – اما تو بهار! با تو چه بگویم؟ بهار تکرار و تکرار! ما دیگر تو را به رسمیت نمی شناسیم! ما یک بهار مهربان دیگر داریم که از نفسش گل می روید! ... بهاری بهارتر که هنوز نیامده است، ولی می آید! و هر فصلی که او بیاید بهار است و با خود، هزار هزار بهار می آورد! او معیار بهار است! و هر روز که او بیاید نوروز است و روز نو! حتی اگر شب باشد! (طوفان در پرانتز ۲۹و۳۰)

۳ – مجلسی، بحارالانوار، ج۵، ص۲۲.

٤ – أینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج المشیده (نساء/۷۸)

فهرست منابع:

– قرآن کریم

– امین‌پور، قیصر. آیینه‌های ناگهان . تهران: افق، ج۲، ۱۳۷۵.

– ———— . به قول پرستو . تهران: نشر زلال، ۱۳۷۵.

– ———— . بی بال پریدن . تهران: نشر افق، چ ۵، ۱۳۷۸.

– ————. دستور زبان عشق . تهران: مروارید، ۱۳۸٦.

– ———— . طوفان در پرانتز . تهران: برگش، ۱۳۷۳.

– ———— . گلها همه آفتابگردانند ، ۱۳٦۵.

– ———— . ظهر روز دهم . تهران: سرو. تهران: مروارید، ۱۳۸۰.

– ———— . مثل چشمه مثل رود . تهران: سروش، چ٤، ۱۳۸۵.

– مجلسی، محمدباقر. بحارالانوار . الجزء الخامس. تهران: شرکت طبع بحارالانوار،۱۳۹۲ق.

– همایی، جلال‌الدین. فنون بلاغت و صناعات ادبی . تهران: نشر هما، چ ۱۲، ۱۳۷۵.

*****

بسامد داده ها (در مقیاس سانتی متر)	گفتـــــــار	ردیف
۲۷۸۱۸	فرهنگ و اجتماع	۱
۲۱۵۸۵	زبان	۲
۲۰۷٦٦	فناوری	۳
۱٤۱۲٦	هنر	٤
۹۰٦۵	زنان	۵
٦۸۷۳	اقتصاد	٦
۳۱۳۰	سیاست	۷

دکتر زهرا پارساپور*
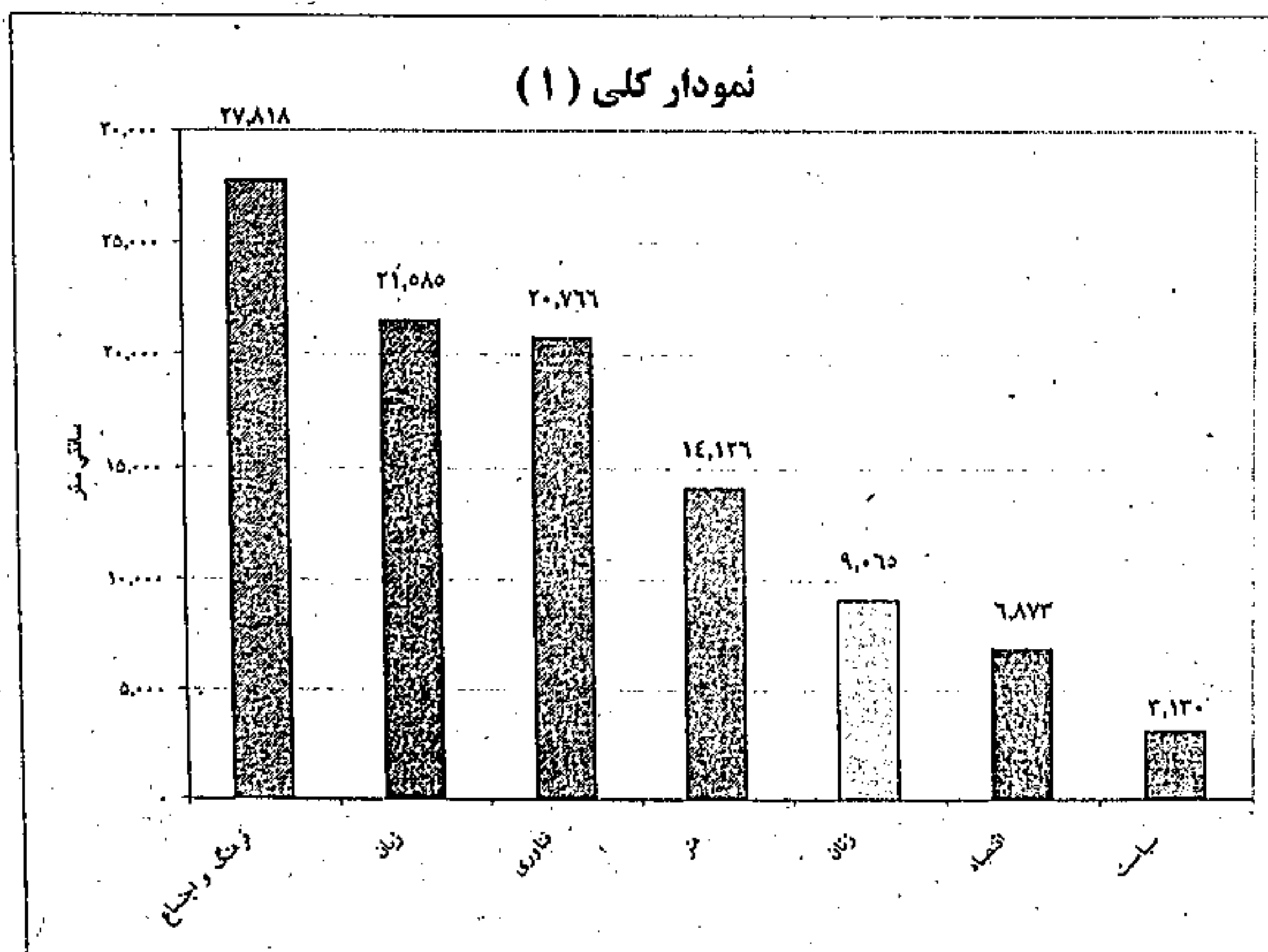
در هم تنیدن کلمات در حریر کلام قیصر

اشاره:

درک راز زیبایی و دلنشینی شعر به اندازه درک راز زیبایی، پیچیده و غامض است .شعر قیصر از معدود اشعاری است که در دوران معاصر طیف وسیعی از خوانندگان را با سلایق مختلف مجذوب خویش ساخته و توانسته است پایگاه مستحکمی در ذهن و حافظه تاریخ معاصر ادب ایران به خود اختصاص دهد. به شعر قیصر از منظر های گوناگون می توان چشم دوخت و آن را به نقد نشست. می توان به محتوا و موضوعات آن اندیشید. می توان عناصر بیانی آن را تحلیل کرد. می توان شخصیت خود قیصر را درآن جنستجو کرد و زیبایی روحش را در کلامش یافت اما آنچه نظر خواننده را پس از انس با شعر او جلب... می کند احضار واژگان به گونه ای جادویی در ذهن اوست به شیوه ای که گاه تردید می کنیم که آیا شعر او انتخاب و چینش آگاهانه واژگان است یا الهام. نظیر این تردید را در شعر شورانگیز حافظ و یا در نظم دل انگیز نظامی تجربه کرده ایم. درشعر او بیشتر واژگان با نخی نامرئی چه به لحاظ تناسبات معنایی و چه هماهنگی موسیقایی به هم پیوند خورده اند و در نهایت شعر او را به حریری لطیف مانند ساخته است که تار و پود آن با ظرافتی تمام در هم تنیده شده است . به نظر می رسد هر چه به شعر ناب نزدیک می شویم اهمیت جملات و عبارات و محتوا جای خود را به اهمیت کلمه ها می دهند. اگر در گفتار و نوشتار، کلمه ها در خدمت جملات و جملات در خدمت محتوا و اندیشه هستند و ابزار بیان معانی و مقاصد نویسنده به شمار می آیند، در شعر، خود کلمه با تمام ابعاد و وجوه آوایی، معنایی و حتی گاه شکل نوشتاری آن هدف و مقصد واقع می شود .

****

---

* - استاد یار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی – تهران.

پانوشته ها:

۱ – رضوانی ، قاضی ها ، ۱۳۷٤ : ۲۱۰، ح ۳.
۲ – همان : ۲۲۸ ، ح ۱.
۳ – همان : ٤۹ ، ح ۲.
٤ – قاضی ها ، ۱۳۷۷ : ۲۹۱.
٥ – رضوانی، قاضی ها ، ۱۳۷٤ : ۲۲۱ ، ح ۱ .
٦ – همان : ۱۸۸.
۷ – همان : ۸۷ ج ۲.
۸ – افشار ، ۱۳٤٥ : ۲۰.
۹ – انوری ، ۱۳۸۱.
۱۰ – رضوانی ، و قاضی ها ، ۱۳۷٤ : ۱٥٥ ، ج ۲ .
۱۱ – شایان مهر ، ۱۳۸۰ : ۱۳۰.
۱۲ – همان ، ۱۸۷.
۱۳ – همان : ٤.
۱٤ – همان : ۱۳۸.
۱٥ – قاضی ها ، ۱۳۷۷ : ۲٦۸.
۱٦ – همان : ۷٦.
۱۷ – رضوانی ، قاضی ها ، ۱۳۷٤ : ۲۷۹ ، ح ۲.
۱۸ – قاضی ها، ۱۳۷۷ : ۲۳۱.
۱۹ – رضوانی ، قاضی ها ، ۱۳۷٤ : ۲۰٤ ، ح ۲.
۲۰ – همان : ۱۹۸ ، ج ۱.
۲۱ – قاضی ها، ۱۳۷۷ : ۲٥۲.
۲۲ – صارمی ، ۱۳۷٦ : ۱٤۳.
۲۳ – رضوانی ، قاضی ها ، ۱۳۷٤ : ۱۳ ، ج ۳.
۲٤ – همان : ۲۷٦ ، ح ۱.
۲٥ – قاضی ها ، ۱۳۷۷ : ۲۳۹.
۲٦ – حقایقی، ۱۳۸۰ : ۱٤۹٤.
۲۷ – رضوانی ، قاضی ها ، ۱۳۷٤ : ۳۰۹ ، ج ۲.
۲۸ – همان ، ۳۱۰.
۲۹ – محمد زاده ۱۳۷٦ : ٤۸.
۳۰ – رضوانی ، قاضی ها : ۳۱۰، ج ۲)

اودن شاعر انگلیسی اهمیت واژه را در شعر چنین بیان می کند:
اگر جوانی در پاسخ این سؤال که چرا می خواهی شعر بگویی ؟ پاسخ دهد که چیزهای مهمی برای بیان کردن دارم ، او شاعر نیست اما اگر بگوید که میخواهم درست پیرامون کلمات بگردم و گوش فرا دهم که آنها چه می گویند شاید در شرف شاعر شدن باشد. (علی پور،۱۳۷۸،۳۹)

قیصر به خوبی به ظرفیتها و قابلیتهای کلمه در شعر پی برده بود و به قول اودن صدای کلمات را می شنید آن گونه که گاه کلمات خط مشی ذهن او را تعیین می کردند. می توان گفت تفاوت زبان شعر قیصر با زبان نثر بیشتر به تفاوت کاربرد کلمه در نثر و شعر برمی گردد. این تفاوت را می توان از جهات گوناگون لفظی و معنایی بررسی نمود. اصولا از دیدگاه زبانشناسی، کاربرد کلمه در شعر با کاربرد آن در زبان معیار از حیث ارتباط دال و مدلول متفاوت است. می‌دانیم که استعاره بیشترین نقش را در تمایز میان زبان شعر و نثر دارد و ارتباط دال و مدلول در مورد کلمه هنگامی که معنای حقیقی دارد با زمانی که کاربردی استعاری دارد متفاوت است. یکی از وجوه تمایز آن در این است که در کاربرد کلمه در نثر گزینشی در مولفه های معنایی واژه صورت نمی گیرد.برای مثال اگر واژه ماه در کلام به کار رود همه مولفه های معنایی این واژه منظور نظر است اما مدلول در کاربرد استعاری همین واژه در شعر تنها مؤلفه معنایی خاصی مثل درخشندگی است که شاعر این مولفه را از میان مجموعه مولفه های معنایی واژه ماه انتخاب می کند .البته اگر شاعر این مولفه انتخابی را در متن ذکر نکند خواننده یا شنونده به وسیله عناصر فرامتنی یا خود متن می تواند به انتخاب این مؤلفه دست بزند و در بیشتر مواقع این انتخاب با گزینشی که شاعر دارد یکی است(۱)

عکس این اتفاق نیز در شعر می افتد؛ به این معنی که یک واژه با مفهوم خاصی که در زبان روزمره دارد گسترش می یابد و مفاهیم دیگری را نیز در بر می‌گیرد. این امر گاهی با تغییر نوع دستوری واژه همراه است . برای مثال واژه «اگر» یک قید است . در معنی شرطی خود دال بر معنی احتمال وقوع فعل است .همین واژه در شعرجایگزین اسم می گردد و وسعت معنایی پیدا می کند و نه تنها فعل احتمالی بلکه وجود هر عنصر

۳۱ – قاضی ها ، ۱۳۷۷: ۲۳۸.
۳۲ – همان ، ۲۷۲.
۳۳ – رضوانی ، قاضی ها ، ۱۳۷٤ : ۱۱۵، ح ۲.
۳٤ – همان : ٤۱.
۳۵ – همان : ۱۳۳.
۳٦ – قاضی ها ، ۱۳۷۷ : ۱۸۰.
۳۷ – همان .
۳۸ – ویشارد، ۱۳٦۳ : ۹۳.
۳۹ – قاضی ها، ۱۳۷۷ : ۳۰۱.
٤۰ – رضوانی ، قاضی ها ، ۱۳۷٤ : ۹٤،ح ۲.
٤۱ – همان: ۲۵۵.
٤۲ – قاضی ها ، ۱۳۷۷ : ۲٤۱.
٤۳ – همان : ۱۳٤.
٤٤ – همان.
٤۵ – رضوانی ، قاضی ها، ۱۳۷٤ : ۱۸۹، ج ۱.

منابع و مآخذ:

۱– افشار ، ایرج ، « خاطرات اعتمادالسلطنه »، تهران ، امیرکبیر، ۱۳٤۵
۲–انوری ،۱۳۸۱
۲– شایان مهر، علیرضا، « دایره المعارف تطبیقی علوم اجتماعی »، تهران، شمیم؛ ۱۳۸۰
۳– صارمی، علی اکبر، « ارزش های پایدار در معماری ایران »، تهران، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷٦
٤– محبوبی اردکانی، حسین، « تاریخ موسسات تمدنی جدید در ایران »، تهران، نشر دانشگاه تهران، ج ۳–۱۳۵٤،۱
۵– محمدزاده، خلیل، « اولین ها در ایران »، تهران، ورق، ۱۳۷٦
٦– قاضی ها، فاطمه ، «سفرنامه فرنگستان ناصرالدین شاه، – سفر اول »، تهران، کتابخانه اسناد ملی ، ۱۳۷۷
۷– رضوانی ، محمد اسماعیل و قاضی ها، فاطمه ، « روزنامه خاطرات ناصرالدین شاهدر سفر سوم فرنگ»، تهران، کتابخانه اسناد ملی، سه جلد، ۱۳۷٤
۸– ویشارد، جان، « بیست سال در ایران »، علی پیرنیا، تهران، نوین ، ۱۳٦۳

*****

احتمالی دیگری را در بر می گیرد. در شعر قیصر این شگرد بسیار به کار می رود و قیصر از این که با تغییر طبقه دستوری به معنی واژگان وسعت ببخشد ابایی ندارد و این شگرد اوست .نمونه هایی را که از سه مجموعه او جمع آوری شده اند در ذیل می آوریم:

نمونه تبدیل قید به اسم :

وقتی تو نیستی نه هست های ما چونان که بایدند نه بایدها... (آینه های ناگهان ،۲۷)

ما / در عصر احتمال به سر می بریم / در عصر شک و شاید / در عصر پیش بینی وضع هوا (آینه های ناگهان ،۵۳)

«بادا»« مباد »گشت و «مبادا» به باد رفت «آیا» زیاد رفت و «چرا» در گلو شکست (آینه های ناگهان ،۸۰)

هر چه و همه تمام مال تو	هیچ و هیچ مال من چرا چنین؟
(آینه های ناگهان ،۱۰۱)

ای چرا و ای چگونه عزیزا!	جرئت سؤال من چرا چنین؟
(همان)

راستی/ در میان این همه اگر /تو چقدر بایدی! (گلها همه آفتابگردانند ،۷۲)

هزار شاید و آیا به جای یک باید	گمان کنم به گمانم نشسته جای یقین
(دستور زبان عشق ،۵۳)

در طول شعر حرف آخر(گلها همه آفتابگردانند ،۴۲) نمونه های متعددی ازکاربرد قید به جای اسم ملاحظه می شود.

تبدیل صفت به اسم :

روزی که سبز زرد نباشد (آینه های ناگهان ،۱۳)

دوست تراز آن که بگویم چقدربیشتر از بیشتر از بیشتر (دستور زبان عشق ،۴۳)

پرفسور دکتر خالده آفتاب *

حمیده بانو بیگم ، مادر اکبر شاه

چکیده:

حمیده بانو بیگم مادر اکبر شاه از خانواده ای ایرانی تبار مقیم سند بود که در حین مسافرت همایون بصوب ایران در چهارده سالگی اش به عقد نکاح وی درآمد و سال بعد جلال الدین محمد اکبر از او متولد گردید. حمیده بانو نه فقط تاحین حیات همایون، همدم و دستیار وی بوده، بلکه در دورۀ سلطنت فرزندش اکبر شاه در امور مملکت مشاور و یاور ذی نفوذش بوده است. سطح تحصیلات متداول اکبر شاه نسبت به پدرش همایون شاه و پدر بزرگش بابر شاه بعلت جلوس زود رس بر تخت پادشاهی در سیزده سالگی، بالا نبوده، اما تربیت حمیده بانو بیگم وی را به درک امور گونه گون و تصمیم گیری های شایسته آماده و مستعد ساخته بود. در خور تذکّر است که حمیده بانو بیگم در دورۀ تبعید همایون در حدود یک دهه باتفاق وی مقیم ایران بود و از امکانات محیط دورۀ شاه طهماسب استفاده هایی گسترده کرده بود که در زندگانی آتی وی بازتابش را می‌توان مشاهده نمود. حمیده بانو بیگم در سالهای آخر زندگانی در رفع منازعه و سوء تفاهم میان اکبر شاه و شاهزاده سلیم، نقشی مهم داشته است.

***

در تاریخ جهان درمیان اقوام و ملل مختلف همواره شخصیتهائی برجسته و ممتاز بظهور می رسیده اند که بواسطۀ کارهای بزرگ خود نه فقط در حین حیات خود بزرگ شمرده می شده اند و تا قیام قیامت بزرگ محسوب می شوند. از میان این قبیل مردان و زنان جاوید تاریخی می توان از کوروش بزرگ ، داریوش بزرگ ، اسکندر بزرگ و امثال آنها نام برد. از اینگونه رجال بزرگ تاریخ جهانی ، کسی که کرشمه هایش دامن دل را می کشد، فرزند دلبند یک زن بزرگ سندی ایرانی الاصل ، اکبر بزرگ ، بود که نوۀ ظهیر الدین محمد بابر ، مؤسس سلطنت با شکوه تیموریان شبه قارۀ هند و پاکستان و معاصر با شاه عباس بزرگ ، سلیمان ذیشان و الزابیت اول بود.

چنانکه ناپلئون گفته بود که به من مادران خوبی بدهید من به شما ملتی خوب می دهم ، همچنان بتعبیر دیگر می توان گفت که مادرانی خوب

---

* - رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه دخترانۀ لاهور

تبدیل قید به صفت:

راستی/ در میان این همه اگر /تو چقدر بایدی! (گلها همه آفتابگردانند ،۷۲)

بفرمایید فردا زودتر فردا شود شود امروز همین حالا بیاید وعده آینده های ما (دستور زبان عشق ،٤١)

(در این نمونه می توان فردا را اسم نیز دانست .)

تبدیل ضمیر به اسم:

من شعرهایم که من هست و من نیست – به دنبال نامی که تو .../ توی آشنا – ناشناس تمام غزلها – به دنبال نامی که او ..../ به دنبال نامی که کو؟(دستور زبان عشق ،۲۰)

من جز برای تو نمی خواهم خودم را ای از همه من های من بهتر من تو *(دستور زبان عشق ،٣٦)*

گم شدی ای نیمه سیب دلم ای من من ای تمام روح من (دستور زبان عشق ،٤٤)

تبدیل ضمیر به صفت:

دوست ترت دارم از هر چه دوست ای تو به من از خود من خویشتر(دستور زبان عشق ،٤٣)

(خویش را به هر دو معنا می توان در این جا در نظر گرفت اما تناسب ضمیر مشترک با بقیه اجزا بیشتر است.)

دادن وسعت معنا به کلمه گاه بدون تغییر طبقه دستوری .نیز صورت می پذیرد :

ای حقیقی ترین مجاز ای عشق ای همه استعاره ها با تو (گلها همه آفتابگردانند ،۹۹)

هر چه گفتم هیچ کس باور نکرد،من دهانی نیستم از زمره این گوش ها (دستور زبان عشق ،٥٨)

دردهای پوستی کجا ؟ درد دوستی کجا(آینه های ناگهان ،۱۳)

فرزندانی خوب به ملتی می دهند. همین طور کسی کاملاً راست گفته است که هر مردی بزرگ در پشت خود زنی بزرگ دارد یا اینکه نخستین دانشگاه یک فرزند آغوش مادرش هست.

راجع به مادران شخصیتهای بزرگ دیگر چون کوروش بزرگ ، داریوش بزرگ ، اسکندر بزرگ و امثال آنها که چیزی نمی دانیم البته خوشبختانه راجع به بانوئی بزرگ که اکبر کوچولو را به صورت اکبر بزرگ در آورد ، اطلاعاتی ، و لو اینکه جسته و گریخته باشد ، باندازهٔ کافی در دست داریم که در لا به لای صفحات تواریخ ابوالفضل ، نظام هروی ، بدایونی ، بایزید بیات ، مهتر جوهر ، گلبدن بیگم و امثال آنها موجود است .

در مورد بزرگ بودن اکبر درمیان مورخان قدیم مانند ابوالفضل مؤلف اکبر نامه و آیین اکبری و عبدالقادر بدایونی مؤلف منتخب التواریخ و تاریخ نویسان جدید مثل ونسنت اسمیت (۱) و علامه شبلی نعمانی (۲) ممکن است اختلافی وجود داشته باشد ولی راجع به بزرگی مادرش ، مریم مکانی حمیده بانو بیگم هیچ گونه اختلافی وجود ندارد.

اگر بگوییم این حمیده بانو بیگم بود که پسر چهارده ساله اش ، شاهزاده اکبر ، را امپراطور اکبر بزرگ ساخت شاید غلط نباشد ، برای اینکه وقتی پدرش شاهنشاه همایون بر اثر حادثهٔ شومی رحلت نمود (۳) او کودکی خرد سال بود ، در صورتیکه مادرش در سراسر دورهٔ پنجاه و یک ساله اش (۹٦۳ هـ - ۱۰۱٤هـ)، بجز در آخرین دو سال ، در هر مسئله بهترین مشاورش بود و او که در طفلی از سایهٔ شفقت پدر محروم شده بود در تمام این مدت سر تاجور داشت که آنرا در کنار مادرش می گذاشت و همیشه باوجود آن همه شکوه و جلالش در صحبت مادر خویش مصداق این بیت اقبال می گردید:

ز اوجگه های جهان یکسر فرود آییم ما پیش مادر مثل طفل ساده می ما نیم ما(٤)

اگرچه شاهزاده اکبر باندازهٔ پدرش ، همایون و پدر بزرگش ، بابر تحصیلکرده نبود ولی از لحاظ تربیت که مقصود اصلی از تعلیم است ، بهیچوجه کمتر از نیاکان با ادب و فرهنگش نبود، برای اینکه مدتی بسیار طولانی تر نسبت به نیاکان با فرهنگ خود از تربیت مادری با تربیت و با ادب چون حمیده بیگم برخوردار بود و در نخستین و در عین حال آخرین دانشگاه خود تا پایان عمرش درس ادب خوانده و با ادب و با نصیب ببار

چه اسفندها آه اچه اسفندها دود کردیم ! برای تو ای روز اردیبهشتی
(آینه های ناگهان ،٦٨)

یکی دیگر از وجوه تمایز کاربرد کلمه در نثر و شعر این است که در نثر هر کلمه تنها بر یک مدلول خاص دلالت دارد اما در شعر ممکن است شاعر همه معانی ای که به نوعی با کلمه مرتبط هستند و یا حتی می توانند به ذهن تداعی کنند ،نیز در نظر داشته باشد .کالریج در این باره می گوید:« من درشعر درمورد معنی یک کلمه تنها به شیئی که مدلول آن ست توجه ندارم بلکه همه معانی دیگری را نیز که آن کلمه تداعی می کند در نظر دارم .»(نوری علاء،١٣٤٨، ٥١) شاید نزدیک ترین مصداقی که بتوان برای این عبارت کالریج در نظر گرفت کاربرد ایهام در شعر است اما می توان در شعر شاعران بزرگ مصادیقی از نوع دیگر- از جمله به کار گیری صنعت تبادر- را نیز یافت .

برای مثال واژه« خویش» در بیت حافظ بنابر فضای ذهنی‌ای که دیگر کلمات ترسیم می کنند واژه «خیش » را تداعی می کند و می توان گفت در این بیت جایگزین نمودن واژه «خود» به جای «خویش »از زیبایی شعر به وضوح خواهد کاست:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کُشته خویش آمد و هنگام درو

تداعی یا تبادر واژگان در ذهن شاعر می تواند بر دو اساس باشند یا واژه هایی که به ذهن شاعر تداعی می کند از حیث آوایی و واجی با کلمه اصلی هماهنگند و یا از حیث معنا . در حالت اول موسیقی آوایی و در حالت دوم موسیقی معنایی شعر را تقویت می کند. در هنرمندانه ترین شکل شاعر هم از لحاظ آوایی و هم از لحاظ موسیقایی میان کلمات تناسب و هماهنگی برقرار می کند. به بیان دیگر کلمه در شعر شاعر با نخی نامریی هم از لحاظ آوایی و هم از لحاظ معنایی با سایر کلمات در متن پیوند می خورد و در نتیجه در شعر بر خلاف نثر تنها رشته موضوع نیست که عبارات را به هم پیوند می دهد بلکه کلمات نیز به نوعی بسیار هنرمندانه با هم گره خورده و در هم تنیده شده اند به گونه ای که برداشتن یک کلمه یا جایگزین نمودن کلمه ای دیگر به جای آن از یکدستی و در نهایت تاثیر شعر می کاهد. شاید بزرگ ترین هنر قیصر به کار گیری هنرمندانه کلماتی است که از لحاظ

آمده بود. مادر ملکه ، حمیده بانو از کنار گذاشتن و باز نشسته ساختن اتالیقش بیرم خان (۵) گرفته تا میانجیگری کردن و آشتی دادن میان پسرش ، اکبر بزرگ و نوه اش شاهزاده سلیم در آخرین سالهای زندگی خود همیشه نقش اساسی ایفاء نمود (۶).

چنانکه از مطالعهٔ عمیق و دقیق تواریخ معاصر فارسی بر می آید ، شاهنشاه اکبر به حمیده بانو بقدری احترام می‌گذاشت که شاید کمتر شاهنشاهی به مادرش این قدر احترام گذاشته باشد . هرگاه مادرش از جائی به آگره یا هر جا که باشد ، پیش او می آمد او شخصاً چند کیلومتر جلوتر استقبالش می کرد یا یکی از شاهزادگانش را برای استقبال مادر بزرگش که بمعنای واقعی کلمه بزرگ بود ، می فرستاد (۷)

درین جا راجع به ادب و احترام این فرزند ارجمند و نحوهٔ تعلیم و تربیت مادرش که شاهنشاه بزرگی چون اکبر بزرگ را به اینچنین مقامی از بس رفیع و منیع رسانید ، ماجرائی از بچگی اکبر به خاطرمان می آید که بی مورد نباشد آنرا بحضورتان نقل کنیم :

« روزی از روزهای کودکی اش ، شاهزاده اکبر ، در حالیکه سخت عصبانی بود ، بحضور محترم مادرش آمد و گفت : « ما هم او را کتک می زنیم ».

حمیده بانو ازو پرسید :« پسر جان ! چرا این قدر عصبانی هستید ؟ چه کسی را کتک می زنید و چرا این کار را می کنید ؟»

شاهزاده اکبر جواب داد : « ما فلاّن معلم را کتک می زنیم برای اینکه او ما را کتک زده است »

مادرش گفت : « حتماً شما کار ناشایسته ای کرده باشید ؟»

شاهزاده که سرش را به آغوش مادر مهربانش گذاشته ، هق هق گریه می کرد، گفت : « مادر جان ، بجان شما ، ما که کاری نکردیم ، جز اینکه بمناسبت جشن بسنت (۸) لباسی زرد بتن کرده بودیم»

مادر ملکه گفت : « فرزند دلبندم ! شما شاهنشاه هستید و قدرت آنرا هم دارید که هر آنچه که بخواهید بکنید ولی عزیز دلم ! مقام و منزلت استاد بمراتب بالاتر از حتی پدر است . آیا دوست دارید که تاریخ نویسان فردا راجع به شما بنویسند که مادر شاهنشاه اکبر او را درست تربیت نکرده بود یا اینکه او بقدری با ادب بود که بفهمایش مادرش بجای انتقام گرفتن از استادش از فکر بسیار زشت خود منصرف گشت ».

موسیقی آوایی و معنایی با یکدیگر تناسب دارندو به شکلی جادویی درلحظه تولد شعر در ذهن خلاق او احضار می شوند و خواننده بیش از آن که مجذوب پیام و محتوای شعر شود شیفته زبان آن می گردد.

اگر مشخصه زبان شعر را تخیل و موسیقی بدانیم از آنجا که کلمات آفریننده شعرند ،می باید آفریننده این دو مشخصه نیز باشند .بحث تخیل را تا حدی می توان به بعد معنایی واژگان مرتبط دانست اما باید گفت که موسیقی و حتی شکل ظاهری واژگان در شکل گیری تخیل تاثیر گذار هستند .در هر شعر برجسته همه عناصر شعری به هم پیوند خورده اند و موسیقی و تخیل و معنا جدای از هم نیستند . رنه ولک تفاوت موسیقی و شعر را این گونه بیان می کند :

کوشش رمانتیک ها و سمبولیستها برای یکی شمردن شعر با آواز و موسیقی چیزی جز یک استعاره نیست ، زیرا شعر با موسیقی نمی تواند در تنوع ،وضوح ، و الگو بندی اصوات محض رقابت کند .معنا ،زمینه و لحن اصوات زبانی را به امور هنری تبدیل می کنند.(رنه ولک و آستین وارن،۱۳۸۲،۱۷۷)

در بلاغت در کنار موسیقی بیرونی شعر، موسیقی درونی را در مباحث انواع جناس ،موازنه ،قلب و تکرار و لزوم ما لا یلزم ،اشتقاق ، شبه اشتقاق و واج آرایی مطرح می کنند؛ اما درشعرهایی که از لحاظ موسیقایی قوی هستند مواردی می توان یافت که در موسیقی شعر نقش دارند اما در هیچ کدام ازاین مقوله ها نمی گنجند .یک بار دیگر به نقل قولی که از اودن در آغاز کلام داشتیم بازمی گردم که گفت گاه ، شاعر پیرامون کلمات می گردد تا بداند و بشنود که کلمات چه می گویند. صرف نظر از تصویر تخیلی که معنای واژه در ذهن پدید می آورد ،موسیقی واژگان در کنار یکدیگر به ایجاد تصویری تخیلی منجر می گردند.از این رو اهمیت بلند خوانی شعر در برجسته ساختن این تصاویر آشکار می گردد؛ هر چند، آهسته خواندن شعر نیز موجب از بین رفتن کامل تاثیر این موسیقی در ذهن نمی گردد. ریچاردز در این باره می‌گوید:

تصاویر شنیداری کلمات از جمله آشکارترین رویدادهای ذهنی اند. هر سطر شعر یا نثر که به آهستگی خوانده می شود برای بیشتر افراد آهنگی

شاهنشاه صغیر که بعد ها اکبر کبیر گردید، راحت شد و در برابر پند و نصیحت مادرش سرش را بزیر انداخت »

پیش از اینکه به وقایع و حوادث مهم زندگانی این بانوی بزرگ که یک پسر صغیر را اکبر کبیر ساخت بپردازیم لازم می دانیم که نگاهی ، و لواینکه خیلی سرسری باشد ، به دوره های سلطنت همسرش، نصیر الدین محمد همایون (۹۳۷ – ۹٤۷ هـ ، ۹٦۲ – ۹٦۳ هـ) و پسرش ، جلال الدین محمد اکبر (۹٦۳ – ۱۰۱٤ هـ) بیندازیم:

دورهٔ همایون ، همسر حمیده بانو و پدر اکبر بزرگ ، در تاریخ تیموریان شبه قارهٔ هند و پاکستان اهمیت فوق العاده ای دارد ، برای اینکه در همین دوره بود که سلطنت تازه تأسیس ظهیر الدین محمد بابر یکبار از دست پسرش بدر رفت و بعد از پانزده سال بار دیگر بدستش رسید. در طول تاریخ اینچنین حسن اتفاق بسیار نادر الوجود است که پادشاهی سلطنت از دست رفته اش را مجدداً بدست آورده باشد. عبدالقادر بدایونی مؤلف منتخب التواریخ به این امر عجیب چنین اشاره نموده است:

« در نهصد و شصت و دو... اکثر دیار هندوستان بار دیگر به خطبه وسکهٔ پادشاهی زینت یافت. هیچ پادشاهی را پیش از این میسّر نشده بود که بعد از شکست مرتبهٔ دیگر بسلطنت رسیده باشد ، بخلاف اینجا که قدرت ایزدی عز شانهٔ مشاهده شد» (۸)

درینجا شایستهٔ تذکر می دانیم که وقتی همایون سلطنت را از دست داده بود باوجودیکه همسران متعددی داشت هنوز حمیده بانو بعقد ازدواجش نیامده بود ولی وقتی شبه قارهٔ هند و پاکستان را از دست جانشینان شیر شاه سوری استخلاص نمود، این زن بزرگ در سایر شون زندگی یار و یاورش و شریک و سهیم بود.

شرح زندگانی پر ماجرای همایون مانند پدرش بابر فراز و نشیب و پیچ و خمهای زیادی داشت. دورهٔ حیاتش دارای چهار قسمت ممتاز و مشخص بود. دورهٔ شاهزادگی ، دورهٔ شاهنشاهی ، دورهٔ تبعید و دورهٔ پس از بازگشت . در دوره های اول و دوم هنوز مادر اکبر بزرگ وارد زندگانی پُر خطر و دردناکش نشده بود ، در صورتیکه در دوره های سوم و چهارم ، او بعنوان محبوبترین همسرانش ، چه در سفر و حضر ، چه در احوال نکبت و افلاس و چه در اوضاع عیش و عشرت ، در کنارش بود.

خاموش را در خیال پدید می آورد؛ تقریبا به همان نوعی که ممکن است در صورت بلند خواندن در ذهن پدید آید. (ریچاردز،۱۳۷۵،۱۰۱)

با توجه به آنچه گفته شد در هر شعر ممکن است خواننده با سه تصویر روبرو شود:

* تصویری از واقعیت که شاعر در باره آن سخن می گوید .
* تصویری خیالی که شاعر با به کار گیری کلمات به شکل هنری و در معنای استعاری آنها ارائه می دهد .
* تصویری شنیداری که با موسیقی شعردر ذهن خواننده شکل می گیرد .

تولد هر شعر در ذهن شاعر با شکل گیری یکی از این تصاویر در ذهن او آغاز می شود و برجستگی شعر معمولا در ارائه همان تصویر است؛ اما مسلما در همه اشعار هر سه این تصاویر دارای اهمیت یکسانی نیستند و حتی امکان این وجود دارد که تصویر موسیقایی نیز حذف گردد اما آن چه اهمیت دارد این است که شاعر بتواند هماهنگی و هارمونی لازم را بین این تصاویر برقرار کند به گونه ای که تاثیر واحدی بر خواننده داشته باشند.

در شعر قیصر توجه به کلمات و هماهنگی میان آنها تنها به بعد معنایی– تناسب – ختم نمی شود بلکه ابعاد دیگری از جمله موسیقی و شکل نوشتاری کلمات را نیز در بر می گیرد.به عنوان نمونه در شعر ترانه بارانی (۲) تصویر واقعی بارش باران با تصویر خیالی نجوای عاشقانه آن دو و نیز تصویر موسیقایی آوای بوسه و پچ پچ کردن (متناسب با تصویر خیالی) و حتی آوای باران (متناسب با تصویر واقعی) هر سه تصویر، کاملا هماهنگ با هم تاثیر واحدی را بر روی مخاطب می گذارند:

دیشب باران قرار با پنجره داشت روبوسی آبدار با پنجره داشت
یکریز به گوش پنجره پچ پچ کرد چک چک ،چک چک ..چکار با پنجره داشت

(دستور زبان عشق ،۹۰)

هر چند نمونه های زیبای دیگری از این نوع تداعی واژگان که هم از حیث آوایی و هم از حیث معنایی با متن تناسب دارند در شعر قیصر می یابیم، بیشتر تداعی ها در شعر او بر اساس تناسب آوایی است. به عبارت دیگر موسیقی آوایی شعر قیصر بسیار قوی تر از موسیقی معنایی آن است. پیش از

نصیر الدین محمد همایون که پسر ارشد بابر بود در سال ۹۱۳ هـ در کابل چشم به جهان گشود. در دوازده سالگی استاندار بدخشان تعیین گردید. در سال ۹۳۲ هجری در جنگ سرنوشت ساز پانی پت اول (۹) که در نتیجهٔ آن سلطنت بزرگ تیموری بوجود آمد بطور معاون فرماندار کل ارتش بابری شرکت نمود(۱۰).

پس از درگذشت بابر در سال ۹۳۷ هـ همایون که شایسته ترین پسرانش بود جانشینش گردید و در دههٔ اول سلطنت خود با موفقیت هرچه تمامتر فرمانروائی کرد. او پس از تحکیم مبانی به توسیع و تمدید سلطنت پرداخت . مهمترین فتوحات او فتح گجرات کاتیاوار در جوار سند بود . او در سال ۹٤۱ هـ بتعقیب محمد زمان میرزا نوهٔ سلطان حسین بایقرا که بعنوان پناهندهٔ سیاسی به دربار سلطان بهادر گجراتی بسر می برد به گجرات حمله برد. سلطان بهادر پا به فرار گذاشت و در یکی از کشتیهای جنگی پرتگیزی ها پناه برد. همایون موقع فتح چانپانیر، پایتخت گجرات ، جرأت و رشادت فوق العاده ای از خود نشان داد. بنا بگفتهٔ مؤلف تاریخ فرشته، او از نخستین کسانی بود که از بالای فصیل وارد قلعه شده در ورودی اش را برای لشکریانش باز کردند(۱۱).

هنوز در گجرات بود که شیر شاه سوری (۱۲) در بهار و بنگال قیام کرد. فوری برای استیصال وی شتافت و در مدت کوتاهی تمام متصرفاتش را پس گرفته پایتخت بنگاله یا بانگلادیش فعلی را نیز بدست آورد ولی خود شیر شاه از دستش بدر رفت که بعدها جنگ چریکی را آغاز نمود. فصل برشگال (ورشاکال) یا فصل باران (۱۳) ، طغیان رود خانه ها ، جنگ و گریز شیر شاه و بالاتر از همه خیانت برادرانش ، کامران ، عسکری و هندال ، او را بستوه آوردند. در همین اوضاع بود که شیر شاه سوری او را نخست در سال ۹٤٦ هـ در جنگ چوسه (۱٤) و سال بعد در جنگ قنوج (۱۵) با شکستهای فاحش رو برو گردانید.

درین جا باید متذکر شویم که همایون طبق وصیت بابر (۱٦) با برادران خود همیشه با لطف و مدارا رفتار کرد و از تقصیرات آنها چشم پوشید. مؤلف تاریخنویسی فارسی در هند و پاکستان در اینمورد نوشته است :

آنکه به بحث موسیقی آوایی در شعر قیصر بپردازیم نمونه های زیبایی از تناسب در شعر اورا نقل می کنیم :

نه چندان بزرگم / که کوچک بیابم خود را /نه آنقدر کوچک / که خود را بزرگ /گریز از میانمایگی /آرزویی بزرگ است؟ (دستور زبان عشق ،۲۷)

آنکه دستور زبان عشق را بی گزاره در نهاد ما نهاد (دستور زبان عشق)

تا ساحل قرار تو چون موج بی قرار با رود رو به سوی تو دارم که جاری ام

(گلها همه آفتاب گردانند ۸۲)

رهایم مکن جز به بند غمت اسیرم مکن جز به آزادگی

(گلها همه آفتاب گردانند ۸٤)

حتی در این ابیات ، نقش موسیقی را در برجستگی شعر به خوبی می توان حس کرد.

موسیقی آوایی در شعر قیصر گاه به حدی قوی است که گویی تکلیف خود شعر را روشن می کند و رشته کلام شاعر را در دست می گیرد. این هنر قیصر رادر چند مقوله بررسی می کنیم.

الف – واج آرایی :

این که واج ها به تنهایی حس و مفهوم خاصی را به ذهن متبادر می کنند امروزه مبحثی پیچیده در زبانشناسی است که سابقه آن در تحقیقات ادبی بیشتر است.خانلری سابقه تحقیق در باب القاء حالت یا مفهومی خاص را به ذهن از طریق واحد های صوتی ملفوظ (واج ها) به بوعلی سینا نسبت می دهد. بوعلی در رساله ی« مخارج الحروف» میان واجها و صوتهای طبیعی رابطه برقرار کرده است .برای مثال فاء را شبیه آواز باد در درختان و یا چیزی شبیه آن می داند و ۲ (۲) خواجه نصیر در معیار الاشعار رزانت و خفت اوزان مختلف را در دو چیز می داند : .یکی اختلاف و اتفاق اجزاء و دورها و یکی کثرت و قلت حرکات در هر دوری و معتقد است که هرچه حرکات (مصوت ها) بیشتر استعمال شوند شعر گفتن آسانتر است و برعکس اگر حرکات کمتر بود به کلفت صورت پذیرد. (طوسی،۱۳٦۱،۲٤)

تکرار واجها به خودی خود در ایجاد تخیل متناسب با نوع واج تاثیر گذار است و اما چنان که بیان شد هماهنگی سه تصویر بر تاثیر و برجستگی

«تاریخ شاهد است که همایون با آنکه برادران نافرمان در از پای در آوردن وی دقیقه ای فرو نگذاشتند و همیشه اسباب ذلت و خواری و حتی تبعیدش را فراهم ساختند مانند یک فرزند مطیع و فرمانبردار وصیت پدر را همیشه احترام گذاشت و بمحض اینکه زمام امور را بدست گرفت طبق توصیهٔ پدرش به منظور جلب رضایت خاطر برادران طماع و حریص قلمرو وسیع خود را بین آنان قسمت نمود » (۱۷)

مستند ترین مورخان دورهٔ اکبر بزرگ (پسر شاهنشاه همایون و ملکه حمیده)، بدایونی نیز در مورد شکست و هزیمت وی در مقابل شیر شاه سوری خیانت برادران ناتنی‌اش را مقصّر اصلی می دانست ، چنان که از بیان زیرش عیان است ،

«در اثنای محاوره شاه (طهماسپ)پرسید که باعث شکست چه بود ؟ پادشاه (همایون) گفتند که مخالفت برادران» (۱۸)

شاهنشاه همایون که روحیهٔ شکست ناپذیری داشت ، پس از دومین شکست در جنگ قنوج هم در برابر شیر شاه سوری تسلیم نشد و اول سعی کرد که توسط میرزا حیدر دوغلت ، پسر خالهٔ بابر ، کشمیر را بدست بیاورد (۱۹) و بعداً کوشید که باهمکاری شاه حسین ارغون ، فرمانروای سند گجرات را دوباره تسخیر نماید تا سلطنت از دست رفته را از چنگ حریف سرسخت خود برباید ولی مقدر چنان بود که تسخیر کشمیر (۲۰) و فتح گجرات (۲۱) پس از وفات همایون ولی در حین حیات حمیده بانو بدست پسرشان انجام بگیرد. وقتی از برادرانش ، مخصوصاً از کامران و عسکری بکلّی مأیوس شد راه سند را در پیش گرفت و پیش از ورود به ایران تا دو سال و نیم در سند بسر بُرد. در همین زمان بود وقتیکه همایون در سند آواره می گشت با دختر سندی ایرانی الاصل ، حمیده بانو، ازدواج کرد که تقریباً یک سال بعد از آن در عمر کوت اکبر بزرگ را بدنیا آورد، گویا مولد و مسقط الرأس اکبر بزرگ هم سند فعلی بود.

پس از ازدواج با حمیده بانو بیگم در اوایل که مدتی کوتاه در سند و نواحی همجوار در حال سرگردانی بسر برد و برای حفظ آبرو و دفاع از ناموس خود فرمانروای سند و راجه های جیسلمیر و مالدیو و براداران ناتنی خود ، کامران و عسکری که از یک مادر بودند مزاحمت و مقاومت شدیدی از خود نشان داد. بالاخره بعد از متحمل شدن زحمات و شداید بیشمار و مصایب و متاعب بسیار، وقتی برادرش عسکری ، استاندار قندهار ، بدستور

شعر می افزاید. در ذیل نمونه هایی از واج آرایی را در شعر قیصر ذکر می‌کنیم و قضاوت در باب هماهنگی سه تصویر را به ذهن نقاد خوانندگان وا می گذاریم:

گلبو ! / باران / با بوسه های تو می بارد / با بوی خیس یاس /با بوی بوته های شب بو، بابونه و بنفشه و مریم/ محبوبه های شب.../گلبو! گلخانه های جهان / خالی است/ لبریز بوی نام تو بادا بادا! (گلها همه آفتابگردانند، ۳۰)

در زلف تو بند بود داد دل ما — در بند کمند بود داد دل ما
ای داد به داد دل ما کس نرسید — از بس که بلند بود داد دل ما
(دستور زبان عشق ،۹٤)

رنگ بالهای خواب من پرید — خامی خیال من چرا چنین؟
(آینه های ناگهان ،۱۰۱)

دلی سربلند و سری سر به زیر — ازین دست عمری به سر برده ایم
(آینه های ناگهان ،۱۰۳)

هنوز دامنه دارد /هنوز هم که هنوز است / درد/ دامنه دارد (آینه های ناگهان ،٦٦)

ب : اشتقاق و شبه اشتقاق

این آرایه معمولا دو واژه را از لحاظ موسیقایی با یکدیگر پیوند می دهد؛ اما هنر قیصر در این است با به کار بردن سایر آرایه های لفظی و معنایی چون تضاد ،تناسب ،جناس و...این دو واژه را با دیگر کلمات متن به گونه ای پیوند می دهد که هیچ احساسی از تصنعی بودن کاربرد اشتقاق و شبه اشتقاق در شعر او نداریم .

شهیدی که بر خاک می خفت / چنین در دلش گفت:/ «اگر فتح این است / که دشمن شکست ،/ چرا همچنان دشمنی هست؟»(دستور زبان عشق ، ۱۷۱)

من/ سالها مردم/ تا اینکه یک دم زندگی کردم/ تو می توانی/ یک ذره/ یک مثقال/ مثل من بمیری؟(همان ۳۰)

برادر بزرگش ، کامران ، برای دستگیر ساختن همایون و تازه عروسش ، حمیده بانو ، و فرزند نو زاد شان ، شاهزاده و بعدها شاهنشاه اکبر ، در رسید ناچار گردید که شاهزاده را بخدا سپرده همراه با حمیده بانو بیگم، بیرم خان (۲۲) و چند نفر دیگر از راه کویته و زاهدان وارد ایران بشود و بعنوان پناهندهٔ سیاسی بدربار شاه طهماسپ صفوی پناه ببرد. ورود او همراه با شاهبانو حمیده بسیار مسعود واقع گردید. در مورد مهمانی همایون و حمیده بانو و میزبانی شاه طهماسپ چنین نوشته است:

« در هر منزلی بحکم شاه (طهماسپ(حکام آندیار باستقبال شتافته و مصالح میهمانی مهیا داشته منزل به منزل می رسانیدند» (۲۳).

فرشته در مورد ملاقات هر دو شاه نوشته است :

« جنت آشیانی (همایون) متوجه آنجانب شده در ماه جمادی الاول احدی و خمسین و تسعمایه (۹۵۱ هـ) با پادشاه ایران شاه طهماسپ بن شاه اسماعیل صفوی ملاقات فرموده تکریم و تعظیمی و ضیافتی که لایق بحال چنان مهمان و مهمانداری بود بتقدیم رسید » (۲٤)

همایون پس از اقامت یکساله در ایران و وفات شیر شاه سوری در سال ۹۵۲ هـ با کمک نظامی شاه طهماسپ صفوی افغانستان را که بدست کامران افتاده بود ، تسخیر نمود. این هنگام فتح کابل بود ک همایون و حمیده بانو یگانه پسرشان ، اکبر ، را از چنگ عموی ستمکارش رها و چشمانشان را با دیدارش روشن ساختند. در حدود ده سال صرف فرونشاندن قیامهای مکرر کامران و عسکری نمود و بالاخره در سال ۹٦۲ هجری باراده بدست آوردن کشور از دست رفته اش از درهٔ خیبر عبور کرد و پس از تصرف نمودن پیشاور و لاهور ، در نزدیکی سرهند لشکر گران سکندر سوری ، جانشین شیر شاه سوری ، را شکست فاحشی داد و پس از پانزده سال غیبت ، پیروزمندانه وارد آگره گردید ولی در حدود شش ماه پس از تأسیس مجدد سلطنت تیموریان شبه قارهٔ هند و پاکستان بر اثر حادثه ای درگذشت و حمیده بانو را که کمتر از سی سال داشت بیوه ساخت و پسر چهارده ساله اش ، اکبر ، را یتیم گذاشت.

حالا مختصری دربارهٔ پسر یتیمی چهارده ساله ای ، اکبر که مادری بیوه ، حمیده بانو ، او را بدون همکاری همسر بزرگش ساخت و او یعنی

آخرین برگ درخت *افتاد* / در حیاط خلوت پاییز / شادی شمشاد!
(دستور زبان عشق ،۳۲)

تا ابد در پاسخ این چیستان بی جواب بر در و دیوار می پیچد طنین چیست؟چیست؟
(دستور زبان عشق ،۵۵)

در گذشته سرگذشتم این نبود حال ، شرح حال من ؛ چرا چنین
(آینه های ناگهان ،۱۰۱)

اگر دل دلیل است آورده ایم اگرَ داغ شرط است ما برده ایم
(آینه های ناگهان ، ۱۰۳)

در عصر آخرین خبر تازه / از نام ما / در روزنامه ها خبری نیست
(آینه های ناگهان ،۱۲٦)

کاری به کار عشق ندارم که عاقبت مرهم نهاد نام تو بر زخم کاری ام
(گلها همه آفتاب گردانند ۸۲)

هر چه شعر گفته ام ،گوشه جمال تو ! هر چه نثر بشکفم ، پیش پای تو نثار
(دستور زبان عشق ،۸۲)

(شاید با ذوق امین پور زیباتر می نمود اگر جای بشکفم و گفته ام را عوض می کرد!)

ج– تکرار بخشی از واژه یا عبارت:

هر چند عنوانی که برای این بخش برگزیدم شامل انواع جناس نیز می شود ولی از آنجا که بعضی از موارد فراتر از اصطلاحات وضع شده است و از سویی ارزش موسیقایی آنها را نمی توان انکار نمود همه را تحت عنوان مذکور قرار دادم. عمده ترین شگرد قیصر برای برجسته سازی موسیقی شعرش در این زمینه است . کمتر شعری از او می توان یافت که نمونه ای از این دست در آن یافت نشود و از قضا در نمونه هایی از شعر او نقطه اوج زیبایی شعر در استفاده از دو واژه ای است که در عین شباهت آوایی اختلاف معنایی یا ارزشی دارند.مثال:

تمام عبادات ما عادت است به بی عادتی کاش عادت کنیم
(دستور زبان عشق ،٦٤)

شاهنشاه جلال الدین محمد اکبر را در حدود پنجاه سال با شکوه و جلال هرچه تمامتر که منحصر بفردش ومخصوص به اوست ، بر تخت شاهنشاهی برقرار و استوار نگهداشت . مؤلف مقامات زنده پیل نوشته است :

« همایون در روزگار نابسامانی و سرگردانی در سند با دختری ایرانی بنام حمیده بانو که نوادهٔ سید احمد جام زنده پیل بود ، ازدواج کرد» (۲۵)

شاهزاده اکبر ثمرهٔ ازدواج شاهنشاه همایون و ملکه حمیده بانو بیگم بود که بیش از نیم قرن (۹۶۲ هـ - ۱۰۱٤هـ) بعنوان جلال الدین محمد اکبر کما بیش بر سراسر شبه قاره ، باشکوه و جلال تمام فرمانروائی کرد. چنانکه مولف تاریخنویسی فارسی نوشته است :

« بدون تردید می توان گفت که او یکی از بزرگترین سلاطین تاریخ جهانی بوده است که مفهوم کلمهٔ « اکبر» درباره آنها بحقیقت پیوسته است »(۲٦)

هنگامی که اکبر جانشین همایون گردید هنوز پا بسن چهاردهم گذاشته بود و جز پاکستان امروزی ، دهلی و آگره سراسر شبه قاره خارج از قلمرو تیموریان بود ولی او زیر سایهٔ مادری با هوش و فوق العاده دلیر مانند حمیده بانو و اتالیقی با کفایت مثل بیرم خان ، بنیروی عزم و ارادهٔ شکست ناپذیر بتدریج بر سایر موانع و مشکلات فایق گردید.

هیمو بقال بلا فاصله پس از شنیدن خبر رحلت همایون آگره و دهلی را تصاحب نمود. اکبر که جوانی بی تجربهٔ چهارده ساله بود ، در این اوضاع بحرانی بر خلاف مشورت بعضی از امرای خود ، بجای برگشتن به کابل ، همراه با بیرم خانَ بسوی آگره پیشروی کرد و در سال ۹٦۳ هجری در جنگ دوم پانی پت (۲۷) یکبارَ دیگر مسیر تاریخ را بنفع تیموریان منقلب گردانید. پس از شکست فاحش هیمو بقال در این جنگ شاهزادهٔ جوانبخت دوباره دهلی و آگره راَ به تصرّف دولت تیموری در آورد.

سال بعد اسکندر سوری نیز که موقع باز گشت پدرش به شبه قاره در نزدیکی سرهند شکست خورده بود، باز در نزدیکی لاهور از اکبر شکست خورد. پس از تسلیم شدن اسکندر سوری در ظرف سه سال جونپور ، گوالیار، سمبهل و سایر استحکامات افغانان را درهم شکست.

وقتی اکبر در سال ۹٦۷ هَجری هیجده ساله گردید بیرم خان را از نیابت سلطنت بر کنار گردانید و زمام امور سلطنت را شخصاً بعهده گرفت. حالا بزرگترین و محترم ترین مشاور و راهنمای او کسی دیگر جز مادرش ، حمیده بانو ، نبود. پس از تسلط کامل بر اوضاع داخلی کشور همان نقشه

وقتی که یک تفاوت ساده/ در حرف / گفتار را به کفتر / تبدیل می کند (آیینه های ناگهان ،۷٦)

نمونه هایی که بخشی از واژه تکرار شده اندرا در ذیل می آوریم . معمولا در شعر قیصر این نمونه ها در کنار تکرار واژه و یا تکرار واج ها قرار می گیرند و با هم موسیقی شعر را تقویت می بخشند:

باریده مگر نم نم نام تو به شعرم باران ترنم شده ام در خودم امشب
(دستور زبان عشق ،۵۷)

نسل اعتراض انقراض یافت حیف شد زوال من چرا چنین؟
(آیینه های ناگهان ،۱۰۱)

شنیدن خبر مرگ باغ دشوار است ز باغ لاله خبرهای داغ بسیار است
(آیینه های ناگهان ،۱۳۹)

طالع تیره ام از روز ازل روشن بود فال کولی به کفم خط خطا دید چرا؟
(دستور زبان عشق ،۷۹)

راستی چرا / در رثای بی شمار عاشقان /- که بی دریغ - /خون خویش را نثار عشق می کنند /از نثار یک دریغ هم /دریغ می کنیم؟(گلها همه آفتاب گردانند، ۳۸)

کو کوچه ای ز خواب خدا سبزتر بگو آن خانه کو؟ نشانی آن کوچه باغ کو ؟
(گلها همه آفتاب گردانند ۸٦)

این بیت قیصر یادآور رباعی زیبایی از خیام است که تکرار « کو» در آن با اسم صوت آمیخته شده است .

آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو بر درگه او شهان نهادندی رو
دیدیم که بر کنگره اش فاخته ای بنشسته همی گفت که کوکو کوکو؟

چشم و چراغ خانه ما داغ عشق بود چشمی که از چراغ بگیرد سراغ کو؟
(همان)

شیواست واژه های رخ و زلف و خط و خال اما به شیوه غزل من نمی خورند
(گلها همه آفتاب گردانند، ۹۰)

شبی دیگر شبی شب تر شبی از روز روشن تر شبی پرتاب و تب دارم ،تبی تابیدنی امشب
نه در خوابم نه بیدارم سراپا چشم دیدارم که می آید به دیدارم ،زنی نادیدنی امشب

کشور ستانی را که همایون و بابر کشیده بودند ، تعقیب نمود و تمام کشورهای همجوار را یکی پس از دیگری با سلطنت تیموریانّ شبه قاره منضم ساخت. نخست از همه در همین سال باز بهادر سلطان مالوه را بزانو در آورد.

پس ازان باتسخیر نمودن کالنچر و چیتور قدرت نظامیِ راجپوتان را درهم شکست.

گجرات را که همایون آنرا در ۹٤۱ هجری جزو قلمرو خویش ساخته بود در سال ۹۸۰ هجری با سلطنت خود ضمیمه نمود و با تصرف بندر سورت و تسخیر بنگال در سال ۹۸٤ هجری سلطنت او با دریای عرب و دریای هند متصل گردید.

او درمیان پادشاهان تیموری نخستین کسی بود که در سال ۹۹۵ هجری کشمیر را با سلطنت خود ملحق گردانید.

سند که میهن مادرش ، حمیده بیگم و مولد خودش بود و پدر و مادرش در آنجا توسط فرمانروای آن ، شاه حسین ارغون ، زحمات زیادی کشیده بودند در زمان میرزا جانی بیگ ترخان در سال ۱۰۰۲ هجری بحیطۂ تصرف اکبر در آمد.

در سال ۱۰۰٤ هجری یکی از شاهزادگان صفوی ، مظفر حسین میرزا قندهار را که جزو سلطنت صفوی بود به مأمورین او تحویل داد.

او که تا ۱۰۰٤ هجری سراسر هند شمالی را بحیطۂ تصرف خود در آورده بود در ظرف هفت سال آینده قسمتَ بزرگی از هند جنوبی را نیز جزو متصرفات امپراطوریَ تیموری گردانید تا ۱۰۱۰ هجری که کما بیش سراسر شبه قاره را مطیع و منقاد خود ساخته بود ، پسر بُزرگش بنا به تحریک روحانیونی که به علت آزادی مذهبی با وی ناراضی بودند، علم طغیانَ برافراشت. اکبر که در آن وقت در حدود پنجاه سال فرمانروائی کرده و سراسر شبه قاره راه زیر لوای واحدی در آورده بود بنا به نصیحت مادرش، حمیده بانو با پسر یگانه اشَ از در مسالمت درآمد و آتش عصیانش را با رشحات عفو وشفقت فرو نشاند زیرا نمی خواست امپراطوری بزرگ تیموریانَ بر اثر بر خورد پدر تاجدار و ولیعهد سلطنت از هم بپاشدَ. ناگفتهَ نماند که مادر ملکه ، حَمیده بانو بیگم در وابستن و بهم پیوستن پسرش ،

مشام شب پر از بوی خوش محبوبه های شب	شبی شبدر ،شبی شب بو،شبی بوییدنی امشب
(گلها همه آفتاب گردانند ۱۱٦)

تصویر موسیقایی این غزل در میان غزلهای قیصر کم نظیر است و به نظر من« ضیافت» بیش از آنکه نام شعر باشد ، نام موسیقی این شعر است .
بوی کتان سوخته را / در ماه /بوی کبود کبوتر را / درچاه (آیینه های ناگهان ۱۳۰،)

چون ساقی پرده های بهزاد، لطیف	او جام به کف گرفته ، تو جان بر کف
(دستور زبان عشق ،۹۲)

نمونه هایی که در آن بخشی از یک ترکیب تکرار می شود:

بیایید تا عین عین القضات	میان دل و دین قضاوت کنیم
(دستور زبان عشق ،٦٦)

دور از نظر ماست اگر منزل این این راه	این منظره دورنما را نفروشید
(دستور زبان عشق ،٦٨)

کاش این زمانه زیر و رو شود	روی خوش به ما نشان نمی دهد
(آیینه های ناگهان ،۹۸)

آه اموریانه های میزبان /ذهن میزهای ما / جای تخم ریزی شماست! (آیینه های ناگهان ،۷۲)

با توام ای شور ای دلشوره شیرین ! / با توام / ای شادی غمگین ! /با توام / ای غم ! /غم مبهم (آیینه های ناگهان ،٥٦)

د– تکرار کلمه :

باران ! باران !دوباره باران! باران!	باران ! باران !ستاره باران! باران!
ای کاش تمام شعرها حرف تو بود	باران ! باران !بهار! باران! باران!
(دستور زبان عشق ،۸۹۹)

شاهنشاه جلال الدین محمد اکبر و شاهنشاه آینده و نوه اش ، شاهنشاه نور الدین محمد جهانگیر ، نقش اساسی را ایفاء نمود.

وقتی همایون پس از شکستهای مکرر از شیر شاه سوری در جنگهای چوسه و قنوج نخست از آگره و بعدها از دهلی بسوی لاهور عقب نشینی کرده بود، بنا بگفتۀ نخستین تاریخنویس زن ، که عمۀ اکبر بزرگ و زن برادر حمیده بانو بود ، در خوابی مژدۀ ازدواجش را با دختری از نسل احمد جامِ ژنده پیل و تولد فرزندی بنام جلال الدین محمد اکبر شنیده بود . گلبدن بیگم در اینمورد چنین نوشته است:

« در خواب دیدند که عزیزی آمده از سر تا پا لباس سبز پوشیده و عصائی در دست . گفت مردانه باش و غم مخور و عصای خود را بدست مبارک حضرت داد و گفت خدای تعالی بتو فرزندی خواهد داد. نامش جلال الدین محمد اکبر بمانی. حضرت پرسیدند که اسم شریف شما چیست؟ فرمود ژندپیل احمد جام و فرمود آن فرزند از نسل من خواهد شد» (۲۸)

همایون می خواست که کشمیر را فتح نموده یک بار دیگر با شیر شاه سوری تصفیۀ حساب و میرزا حیدر دوغلت را از راه سیالکوت بمنظور تسخیر کشمیر گسیل داشته بود . میرزا حیدر کشمیر را تسخیر نمود و در حدود ده سال بعنوان نایب السلطنۀ او فرمانروائی نمود ولی همایون بجای رفتن به کشمیر تحت فشار اوضاع و خیانت برادرانش ، کامران و عسکری ، ناچار گردید که روی به سند آورد که در آنجا خوابش تحقّق پذیرفت و نوشتۀ تقدیرش جامۀ عمل پوشید. ابوالفضل مؤلف اکبر نامه در مورد ورود او به سند نوشته است:

« حضرت جهانبانی (همایون) را چون داعیۀ کشمیر تصمیم یافته بود جمعی را همراه میرزا پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند... از آب عبور کرده متوجه بهکر شدند... در بیست و هشتم رمضان نهصد و چهل و هفت رایات عالی بحدود بهکر رسید» (۲۹).

گلبدن در اینمورد چنین نوشته است:

« در آن روزها میرزا حیدر را بگرفتن کشمیر تعیین نموده بودند. درین اثنا خبر آمد که شیر شاه رسید. عجب اضطراری دست داد. قرار دادند که صباح کوچ کنند... لا علاج شده به بهکر و ملتان متوجه شدند. در ملتان که رسیدند یک روز منزل نمودند... وبر سر دریائی که هفت دریا یکجا شده

از ذکر نمونه های بسیار تکرار واژه در شعر قیصر چشم می پوشم و تنها به ذکر یک نکته بسنده می کنم.تکرار در شعر هم نقش موسیقایی دارد و هم تاکید مغنایی. قیصر در اشعار خود بجزاین دو نقش ، بهره های دیگری از آن می برد . گاه به نظر می رسد واژه یا عبارتی تکرار شده است اما با شگردهایی چون ایجاد فاصله ،تفاوت لحن و تغییر جایگاه دستوری کلمات، معانی تازه را به کلمه یا عبارت تکراری می بخشد:

این روزها که می گذرد / شادم/ این روزها که می گذرد /شادم/که می گذرد / این روزها/ شادم /که می گذرد (دستور زبان عشق ،۲۵)

می خواستم بگویم:/«گفتن نمی توانم»/آیا همین که گفتم /یعنی / همین که /گفتم؟(دستور زبان عشق ،۲۸)

از رفتنت دهان همه باز .../ انگار گفته بودند :/ پروازا / پر وازا (دستور زبان عشق ،۲۹)

واژگان تکراری در شعر قیصر با سایر کلمات نیز تناسب معنایی و موسیقایی دارند .در شعر زیر این ارتباط را به خوبی می توان ملاحظه نمود:
باد بازیگوش / بادبادک را / بادبادک / دست کودک را /هر طرف می برد /کودکی هایم / با نخی نازک به دست باد /آویزان!

تکرار «باد» در کنار تکرار بادبادک و کودک؛ تناسب بازیگوش ، کودک،کودکی، نازک ؛ تناسبی که کودک بودن با دست به کسی سپردن و به هر طرف رفتن دارد همه و همه موجب شده اند که کلمات در این شعر مثل بسیاری از اشعار قیصر با یکدیگر پیوند داشته باشند .البته به جز واژه آویزان که واقعا در این شعر معلق است!

آنچه در این گفتار بیان گردید تنها بخشی از هنرهای قیصر در به هم تنیدن واژگان شعر بود و تنها به ارتباط معنایی و موسیقایی کلمات اشاره داشت .حتی از این مختصر می توان نتیجه گرفت که واژگان در شعر او نه به عنوان ابزار بلکه به منزله بخش قابل ملاحظه ای از هدف قیصر در خلق یک اثر هنری به کار گرفته می شوند.مطلب رل با چند نمونه از شعر او که ساختمان کلمه موضوع شعر واقع می شود به پایان می بریم:

است، رسیدند... و بسعادت و سلامت از آب گذشتند... و آخر الامر بعد از طی مسافت به بهکر رسیدند » (۳۰).

سرزمین عشق پرور سند برای معاشقهٔ عمر و ماروی و سسی و پنو معروف است ولی معاشقه ای که میان شاهنشاه همایون وملکه حمیده دراین سر زمین ببار آمد کمتر مورد توجه سخنوران قرار گرفت، شاید برای اینکه عمر و ماروی و سسی و پُنو ناکام و بی مراد ماندند. در صورتیکه همایون و حمیده کامگار و بامراد شدند. آنها به علّت این که متأهل بودند، زن و شوهر فداکار، جانسپار و وفادار به همدیگر بودند و عشق و علاقهٔ آنها با جهانگیر و نور جهان و شاهجهان و ممتاز محل شباهت بیشتری داشت. ناگفته نماند که مقبرهٔ همایون در دهلی که تاج محل آگره توسط شاهجهان مطابق با طرح آن ساخته شد، تحت نظارت حمیده بانو احداث گردیده بود و در همان کنار شوهرش همایون مدفون گردید. این مقبرهٔ همایون در دهلی مانند تاج محل آگره نشانی جاویدان عشق و محبت این شاهنشاه وملکه است.

در مورد ملاقات و ازدواج حمیده بانو با شاهنشاه همایون روایات و اطلاعات زیادی در تواریخ دورهٔ اکبری چون اکبر نامهٔ ابوالفضل ، طبقات اکبری تألیف نظام الدین هروی ، منتخب التواریخ بدایونی ، تذکرهٔ الواقعات مهتر جوهر آفتابچی ، تذکرهٔ همایون و اکبر تألیف بایزید بیات و امثال آنها بچشم می خورد ولی به نظر ما مؤثق ترین اطلاعات اطلاعاتی است که گلبدن در همایون نامه فراهم ساخته است برای اینکه هیچ تاریخ نویس به اندازهٔ وی نزدیکتر به حمیده بانو نبوده است. راجع به قربت و نزدیکی این دو بانوی بزرگ و برجستهٔ خانواده سلطنتی تیموریان شبه قاره خانم اینطور نوشته است :

Hamida was closely associated with Gulbadan... She was with Gulbadan in the latter's last hours'(31)

گلبدن در مورد نخستین ملاقات حمیده بانو ، مادر اکبر بزرگ و شاه سرگردان وبی سر و سامان نوشته است :

« حضرت پادشاه این خبر را شنیده بدیدن حضرت والده آمدند... حرمهای میرزا حضرت پادشاه را درین مجلس ملازمت کردند. حمیده بانو بیگم را پرسیدند که این چه کسی است؟ گفتند که دختر میر بابا دوست/. خواجه معظم (برادر حمیده) رو بروی حضرت استاده بود. گفتند: این پسر

آینه ها/ با آه آغاز می شوند / و آه / پایان حرف روشن آینه هاست(آینه های ناگهان ،٦٤)

وقتی که یک تفاوت ساده/در حرف / کفتار را/ به کفتر/ تبدیل می کند/ باید به بی تفاوتی واژه ها / و واژه های بی طرفی / مثل نان / دل بست / نان را / از هر طرف که بخوانی / نان است! (همان ،٧٦)

و قاف / حرف آخر عشق است / آنجا که نام کوچک من / آغاز می شود! (همان، ٥٩)

یادداشت ها :

١ – برای توضیحات بیشتر ر.ک پارساپور ، مقایسه زبان حماسی و غنایی ، فصل سوم

2 - http://www.tebyan.net/literary_ Criticism/ 2008/9/ 18 / 74857.html1

کتابنامه

١ – ریچاردز، آی .ا ؛ *اصول نقد ادبی*؛ ترجمه سعید حمیدیان؛ تهران : علمی و فرهنگی ، ١٣٧٥

٢ – نوری علاء،اسماعیل ؛ *صور و اسباب در شعر امروز ایران ؛تهران: سازمان انتشارات بامداد* ، ١٣٤٨

٣ – امین پور ،قیصر ؛ *دستور زبان عشق* ؛ تهران: مروارید ، ١٣٨٦

٤ – ——————؛ *گلها همه آفتابگردانند* ؛ تهران : مروارید ،١٣٨٥

٥ – —————— ؛ *آینه های ناگهان*؛ تهران : نشر افق، ١٣٨٦

٦ – علی پوز ، مصطفی ؛ *ساختار زبان شعر امروز* ؛ تهران : فردوس ،١٣٧٨

٧ – ولک ، رنه و وارن ،آستن ؛ *نظریه ادبیات* ؛ ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر؛ تهران : علمی و فرهنگی ، ١٣٨٢

٨ – پارساپور ،زهرا ؛ *مقایسه زبان حماسی و غنایی* ، تهران : انتشارات دانشگاه تهران ، ١٣٨٣

٩ – طوسی ،خواجه نصیر الدین؛ *معیار الاشعار*؛ تصحیح جلیل تجلیل؛ تهران : انتشارات ناهید ، ١٣٦٩

با ما خویش می شود . حمیده بانو بیگم را گفتند که این هم خویش ماست»(۳۲)

شاهنشاه همایون که هیئت دان و ستاره شناس زمانش بود، باوجودیکه در آن روزها دربه در می گشت و در حال بی سر و سامانی و سرگردانی بسر می برد به آیندهٔ روشن و تابناک تیموریان شبه قاره اعتماد کامل داشت. او با همان نگاه اولش فهمید که این همان دختریست که در لاهور خوابش را دیده و متوجه گردیده بود این همان کسی است که برایش مادر ولایت عهدش شدن مقدر گشته است.

درینجا نکتهٔ جالبی شایسته تذکر است اشتیاق مفرط همایون برای حمیده بانو در اوایل یک جانبه بود. یک سو نیاز بود و سوی دیگر ناز. هر اندازه شاه اظهار نیازمندی می کرد شاهبانوی آینده همان اندازه بیشتر اطوار می ریخت و ازو دوری می‌جست.بقول گلبدن:

« روز دیگر حضرت پادشاه پیش والده ام آمدند و گفتند که کسی را بفرستید و حمیده بانو بیگم را طلبیده بیارید حضرت والده کسی را فرستادند . حمیده بانو بیگم نه آمدند و گفتند :اگر غرض ملازمت است آن روز مشرف شده ام ، دیگر برای چه بیایم؟ ... دیدن پادشاهان یک مرتبه جایز است ، در مرتبهٔ دیگر نامحرم است ، من نمی-آیم... حضرت فرمودند: اگر نامحرم است محرم می سازیم » (۳۳)

شاهنشاه همایون توسط مادر ناتنی اش ، دلدار بیگم ، برای حمیده بانو بیگم ، خواستگاری نمود، بنا بگفتهٔ گلبدن:

«روز دیگر باز حضرت بدیدن والده ام آمدند و فرمودند: میر بابا دوست خویشاوند ماست ، مناسب آن است که دختر او را بما نسبت کنید»(۳٤)

بسیار شگفت آور است که وقتی مادر همایون از مادر حمیده بیگم خواستگاری نمود مادر و دخترش هر دو از پذیرفتن این پیشنهاد امتناع ورزیدند، چنانکه از اقتباس زیر پیداست:

« بعد از آن حضرت والده خطی نوشته فرستادند که مادر دختر ازین هم بیشتر ناز می کنند... حضرت پادشاه در جواب نوشته فرستادند... هر نازی که می کشد بسر و چشم قبول داریم... ان شاء الله حسب المدعا خواهد شد... چشم انتظار در راه است » (۳۵)

نرگس حسنی*

بررسی «زمان» در شعرهای قیصر امین‌پور

چکیده

قیصر امین‌پور، شاعر منتقدی است و اشعار او از «آینه‌های ناگهان به بعد» دربردارندهٔ نوعی نقد اجتماعی است که بررسی آن ضروری به نظر می‌رسد. یکی از راه‌هایی که او، خودآگاه یا ناخودآگاه، برای ابراز انتقادهایش به کار می‌برد، پرداختن به مفهوم زمان است. در این مقاله، اشاره‌های مستقیم و گاهی غیر مستقیم امین‌پور به این مفهوم، در سه دفتر «آینه‌های ناگهان»، «گلها همه آفتابگردانند» و «دستور زبان عشق» بررسی و طبقه‌بندی شده است. به این ترتیب که: ابتدا «زمان» و کلمه‌های مترادف با آن، معرفی و توصیف می‌شود، سپس نمودها و وابسته‌های زمان مثل: معیارهای سنجش زمان (ثانیه، ساعت و ...)، دوران‌های مختلف زندگی (کودکی، نوجوانی و جوانی)، قیدهای مختلف زمان (روز، شب و ...)، هفته و روزهای هفته، ماه‌ها و فصل‌های سال و در آخر تلقی قیصر از گذشته، حال و آینده مورد بررسی قرار می‌گیرد. در هر یک از این بخش‌ها، ضمن معرفی موارد یادشده، به شکل کاربرد و ترکیب‌هایی که قیصر با آنها ساخته، پرداخته شده است. این بررسی نشان می‌دهد که قیصر امین‌پور از زمان، مترادف‌ها و وابسته‌های آن رضایتی ندارد و هر جاکه به این عناصر می‌پردازد، به صراحت از نارضایتی‌اش حرف می‌زند.

کلید واژگان: آینه‌های ناگهان. دستور زبان عشق. زمان. قیصر امین‌پور. گلها همه آفتابگردانند.

***

درآمد

اینکه قیصر امین‌پور یکی از شاعرانی است که زبان، بیان و نگاه شاعرانهٔ منحصربه‌فرد او، مورد توجه بسیاری از ما ایرانیان قرار گرفته است، حرف تازه‌ای نیست. در شعرهای او شاعری زندگی می‌کند که با زبانی ساده، از مسائلی حرف می‌زند که دغدغهٔ خیلی از آدم‌های دور و بر اوست؛ از عشق حرف می‌زند، از درد، از زندگی و چیزهایی مثل شناسنامه، صف،

* - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

اصرار همایون و انکار حمیده بانو برای ازدواج مدتی طول کشید علت امتناع ورزیدن مادر حمیده بانو روشن وآشکار نیست. ممکن است علتش بی تاج و سریر و بی سر و سامان بودن خواستگار دختر چهارده ساله ای باشد ولی سبب انکار خودش این بود که او خودش را از لحاظ اجتماعی کفو و هم سطح خواستگاری نمی پنداشت که قبلاً هم همسران متعددی چون بیگه بیگم ، ماه چوچک بیگم و خانش بیگم داشت وهم خیلی مسن تر از وی نیز بود . گلبدن که بعد از تسلیم شدن حمیده در برابر خواهش شدید همایون خواهر شوهرش و عمه محترم پسرش ، شاهنشاه اکبر ، گردید در مورد انکار و دلیل و اصرار مادر همایون و بالاخره رضایت دادن عروس خانم چنین نوشته است :

« غرض که تا چهل روز از جهت حمیده بانو بیگم مبالغه و مناقشه بود و بیگم راضی نشدند. آخر حضرت والده ام دلدار بیگم نصیحت کردند که آخر به کسی خواهی رسید، بهتر از بادشاه که خواهد بود ؟

بیگم گفتند آری به کسی می رسم که دست من به گریبان او برسد، نه آنکه به کسی خواهم رسید که دست من می دانم که به دامن او نرسد.

آخر باز والده ام نصیحت بسیار کردند» (۳۶).

بالاخره این ازدواج مسعود که ثمره اش اکبر بزرگ بود بنا بخواهش شاهنشاه هیئت دان ، ستاره شناس ، خواب ببین و خوابگزار و بسعی و اهتمام مادر ناتنی همایون و مادر حقیقی شاهپور هندال و شاهدخت گلبدن بیگم بسر انجام رسید. این ازدواج مسعود که ساعت سعد را همایون شخصاً تعیین نموده بود در ماه جمادی الاول نهصد و چهل و هشت بعمل آمد. گلبدن دربارهٔ عقد و مرخصی عروس از خانه پدر و ماه عسل عروس و داماد چنین نوشته است :

«غرض که بعد از چهل روز در ماه جمادی الاول نهصد و چهل و هشت در مقام پاتر روز دوشنبه نیم روز بود که اصطرلاب را حضرت بادشاه بدست مبارک خود گرفته و ساعت سعد را اختیار کرده میر ابوالبقا را طلبیده حکم فرمودند که نکاح بستند ، مبلغ دو لک .... به میر .... داد .... بعد از عقد سه روز دیگر آنجا بودند. بعد ازان کوچ کرده در کشتی نشستند ومتوجه بهکر شدند و یک ماه در بهکر بودند» (۳۷)

رسید بانکی، قبض آب، برق، تلفن، بلیط و ... حتی هبوط. به همین دلیل است که شعرهایش حتی اگر شیفتگان بسیاری نداشه باشد، خوانندگان بسیاری دارد. این روزها بخش‌های یکی از شعرهای او در تابلوهای تبلیغاتی بانک‌ها و بنگاه‌های برج‌سازی و ... دیده می‌شود. «ناگهان/ چقدر زود/ دیر می‌شود» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ٤۹)، سطرهایی است از شعر «حسرت همیشگی» که به واسطهٔ همین تبلیغ‌ها، مَثَل سایر شده و حداقل همهٔ تهرانی‌ها آن را از برند؛ حتی آنهایی که قیصر امین‌پور را نمی‌شناسند.

قصد ندارم در این مقاله به ابعاد مختلف شخصیت شاعری امین‌پور که دیگران در حد اشباع به آن پرداخته‌اند، بپردازم. به نظر من دیگر زمان آن فرا رسیده است که به دور از هرگونه شیفتگی و شیدایی، با پژوهش‌های جدی و دقیق، به شگردهای شاعرانه و البته معناها و مضمون‌های مطرح شده در اشعار او بپردازیم.

قیصر امین‌پور، شاعر منتقدی است و اشعار او از «آینه‌های ناگهان به بعد» دربردارندهٔ نوعی نقد اجتماعی است که بررسی آن ضروری به نظر می‌رسد. او از راه‌های مختلف، مثل مرور خاطرات، ثبت احوال زندگی روزمرهٔ مردم، پرداختن به داستان هبوط آدم و ... به دنیای نقد و تعریض‌های خود نقب می‌زند و دیدگاهش را به شفاف‌ترین شکل ممکن در اختیار خوانندگانش قرار می‌دهد. یکی از راه‌هایی که او، خودآگاه یا ناخودآگاه، برای این منظور به کار می‌برد، پرداختن به مفهوم زمان و حرف زدن از نمودهای وابسته به آن است. به غیر از معناپردازی و اشاره به این مفاهیم در متن اشعار او، به ترتیب از بین ٦۸، ۷۸ و ٦٦ عنوان شعر از دفترهای «آینه‌های ناگهان»، «گلها همه آفتابگردانند» و «دستور زبان عشق»، ۱۰، ۲۰ و ٦ عنوان، به طور مستقیم به زمان اشاره کرده است: شعرهای روز ناگزیر، روز مبادا، فردا، غروب، سرود صبح، حسرت همیشگی، هنوز، عصر جدید و فصل تقسیم از دفتر آینه‌های ناگهان؛ شعرهای آرزوی هرروزه، فردا دوباره، اما همیشه، عهد آدم، لحظه، لحظهٔ بی‌کران، لحظه‌های کاغذی، فرصت دیدار، ترانهٔ آبی اسفند، بهار بوسه‌باران، بر آستان بهار، غزل در پردهٔ دیرسال، ای سال، چلگی، شنبه، سه‌شنبه، جمعه، خواب کودکی، عکس کودکی و پند پیشینیان از دفتر گلها همه آفتابگردانند و شعرهای روزها و سوزها، شب اسطوره، هنگام رسیدن، خواب چهل‌ساله، کودکی‌ها (۲) و کودکی‌ها (۳) از دفتر دستور زبان عشق. این نکته بیان‌گر جایگاه و اهمیت زمان در شعرهای

بعد از ماه عسل زندگی معمولی زوجین که بسیار تلخ و فوق العاده ناراحت کننده بود آغاز گردید. خلاصه اوضاع و احوالی که از ازدواجشان تا پناهندگی سیاسی آنها در ایران روی داد بر اساس بیان گلبدن بدینقرار است :

« شاهنشاه همایون میرزا هندال را برای رفتن به قندهار اجازه داد، میرزا یادگار ناصر را در رُهری گذاشت و خودش بسوی سیهون حرکت کرد ولی قلعه دار آنجا خیانت کرد و قلعه به ولینعمتش تحویل نداد و او شش هفت ماه در خارج از قلعه بود » (۳۸)

در همین اثنا شاه حسین ارغون فرمانروای تته با او از در مخالفت در آمده به او حمله ور شد و او را وادار به عقب نشینی به بهکر ساخت ولی پسر عموی همایون ، میرزا یادگار ناصر ، که او را بجای خودش در آنجا گذاشته بود ، باغوای شاه حسین ارغون او را بزور نگذاشت به بهکر در آید از آنجا از طریق جیسلمیر راه مالدیو را در پیش گرفت ، نزدیک جیسلمیر راجۀ آنجا سعی کرد سر راهش را بگیرد. همایون لشکر جیسلمیر را منهزم ساخته به مسافرت خود ادامه داد و در آن روز تا شصت میل راه رفت.

هنوز در راه بود که متوجه گردید راجۀ مالدیو بایمای شیر شاه در صدد دستگیر کردن اوست. درمیان این مسافرت طولانی حمیده بانو که بار دار بود همراهش بود. چون راجع به سوء قصد راجۀ مالدیو شنید تصمیم گرفت که از آنجا برگردد ولی اسبی نداشت برای اینکه اسب او در یک معرکه کشته شده بود. گلبدن در مورد بی سر و سامانی و ایثار و فدا کاری اش برای همسرش نوشته است :

« درین ضمن غوغا شد که راجۀ مالدیو رسید حضرت بادشاه اسب ...... نداشتند که لایق سواری حمیدهٔ بانو بیگم باشد... فرمودند : برای من شتر جوهر آفتابچی را طیار بکنند من بشتر سوار خواهم شد وبیگم بر اسب من سوار شوند»(۳۹)

شاهنشاه همایون همراه با ملکهٔ باردار و بیمارش راه عمر کوت را در پیش گرفت، آری همان عمر کوت که مقدر شده بود محل تولد اکبر بزرگ گردد. راجای آنجا بر خلاف راجه های جیسلمیر و بیکانیر و برادرانش از هر دو استقبال گرمی بعمل آورد. بنا بگفتۀ مؤلف « احوال همایون پادشاه»

« رانا پیشواز حضرت آمد و درون قلعه برد و منزل خوب داد و مردم امراء را بیرون قلعه جا داد... پیشکش بسیار آورد و چنین خدمات شایسته بجا آورد که بکدام زبان تقریر توان کرد؟(٤٠)

قیصر امین‌پور است. مطالعهٔ مفهوم زمان و چگونگی به کار بردن نمودها یا وابسته‌های آن، بخشی از شخصیت و آرای قیصر امین‌پور را برای خواننده روشن می‌کند. او در اکثر مواردی که به زمان می‌پردازد، گذر روز و هفته و ماه و سال و حتی ثانیه و دقیقه را بر خلاف میل خود توصیف می‌کند و از سرخوردگی‌های امروز و حسرت دیروز می‌گوید.

در این مقاله، اشاره‌های مستقیم و گاهی غیر مستقیم امین‌پور به مفهوم زمان، در سه دفتر یاد شده، بررسی و طبقه‌بندی شده است. به این ترتیب که: ابتدا زمان و کلمه‌های مترادف با آن معرفی و توصیف می‌شود، سپس معیارهای سنجش زمان (ثانیه، ساعت و ...)، دوران‌های مختلف زندگی (کودکی، نوجوانی و جوانی)، قیدهای مختلف زمان (روز، شب و ...)، هفته و روزهای هفته، ماه‌ها و فصل‌های سال و در آخر تلقی قیصر از گذشته، حال و آینده مورد بررسی قرار می‌گیرد. در هر یک از این بخش‌ها، ضمن معرفی موارد یادشده، به شکل کاربرد و ترکیب‌هایی که قیصر با آنها ساخته، پرداخته شده است. پیداست که اگر حجم مقاله اجازه می‌داد و در این مطالعه، به زمان افعال، فضای حاکم بر هر یک از شعرها و بسیاری از عناصر مربوط به زمان، توجه می‌شد، حاصل کار دقیق‌تر و مفیدتر بود.

برای کوتاه کردن دامنهٔ این جستجو، از بررسی بعضی نمودهای زمان مثل «مجال» و «ایام» (امین‌پور، ۱۳۸۷: ٦۲) و قیدهایی مثل: «آنگاه» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۳۳؛ امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۸،۳۳)، «از این پس» (امین‌پور، ۱۳۸۷: ٦۹)، «از قضا» (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰)، «اکنون و کنون» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۰٤،۳۹)، «اینک» (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲۳)، «پیش از آنکه» (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰)، «پیوسته» (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۷۰)، «جاودانه» (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۵۲)، «دائم» (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۵۵)، «دیر» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ٤۹، ۸٦، ۹٤؛ امین‌پور، ۱۳۸۷: ٦۲)، «زود» (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰؛ امین‌پور، ۱۳۷۲: ٤۹)، «عاقبت» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۲،۳۰؛ امین‌پور، ۱۳۸۰: ۹٦)، «کی» (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۰،۵۰،٤٦؛ امین‌پور، ۱۳۸۷: ٤۹،۷۳،۸۲)، «گاه» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۲)، «گاه گاه» (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۷۰؛ امین‌پور، ۱۳۸۰: ٦٦)، «گاهی» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۷،۳٦،۳٤،۳۲،۳۱؛ امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۷؛ امین‌پور، ۱۳۸۷: ۱۰)، «مدام» (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤۷؛ امین‌پور، ۱۳۸۷: ۷۰)، «مدتی» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۹-۳۰)، «ناگاه» (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۱۰-۱۱)، «ناگهان و ناگه» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۱،

پیش از رسیدن به عمر کوت ، زایشگاه حمیده بانو و زادگاه شاهزاده اکبر ، شاهنشاه همایون و همراهیانش متحمل مشکلات و زحمات زیادی شدند. حمیده بانو بیگم که تازه عروسی بود و پس از پایان ماه عسل تاکنون هیچ نوع دلخوشی ندیده بود تا رسیدن به عمر کوت با همسرش کاملاً شریک و سهیم بود. گلبدن بیگم که باحتمال بسیار قوی ، شرح این وقایع و حوادث را مستقیماً از زبان حمیده بانو شنیده بود ، راجع به ناراحتیهائی که دیده و اذیتهائی که کشیده بود می نویسد :

« هوا بسیار گرم بود و اسب و چار پا تا زانو در ریگ فرو می رفت و در عقب لشکر مالدیو باز کوچ کردند و تشنه و گرسنه روانه شدند. اکثر از زن و مرد پیاده بودند. چون لشکر مالدیو نزدیک رسید حضرت ایشان... فرمودند... که شمایان آهسته بیآیید و غنیم را نگاهدارید تا ما چند گروه بر آمده رویم... راه گم کردند. حضرت تمام شب راه رفتند . چون صبح شد سه روز بود اسبان آب نیافته بودند... کس دویده آمد که هندوان بسیار اسپ سوار وشتر سوار رسیدند... باز خود سوار شده همراه چند کس اردو را گذاشته پیش رفتند... کافران رو بگریز نهادند و فتح شد» (۴۱)

در سراسر این مسافرت طولانی و اذیتناک که بالاخره به عمر کوت انجامید همایون و حمیده بانو اکبر بزرگ را هم همراه داشتند که هنوز به دنیا نیامده بود. مهمترین مسئله ای که آنها با آن روبرو بودند مسئله بی‌آبی یا کمبود آب خوردنی بود. بفرمایید ببینیم که گلبدن این منظره را چه طور ترسیم نموده است :

« صباح کوچ کردند سه روز دیگر آب نیافتند. بعد از سه روز بر سر چاه ها رسید. چاه های مذکور بسیار عمیق بودند آب آن چاه ها .... بغایت سُرخ بود . هر دلوی که از چاه بیرون می آمد چون نزدیک می رسید مردم خود را درمیان دلو می انداختند و زیسمان گسسته می شد و پنج شش کس همراه دلو در چاه می افتادند. مردم بسیار از تشنگی مردند... شبانه روز راه رفتند... در سر راه تالابی کلان بود . اسپان و شتران درون تالاب در آمدند و چندان آب خوردند که اکثرشان مردند... اسب کم مانده بود... تا به عمر کوت رسیدند» (۴۲)

پس از عبور کردن از معارک و مهالک زیاد و مصایب و متاعب بسیار با ورود به عمر کوت حمیده بانو بیگم که قرار بود چند روز دیگر

۴۹،۵۱،۵۲،۸۶،۸۳،۱۱۷؛ امین‌پور، ۱۳۸۰: ۲۳،۳۱،۳۹، ۱۰، ۴۶،۵۰،۵۸، ۶۴، ۱۳۳؛ امین‌پور، ۱۳۸۷: ۸۰، ۵۰)، «وقتی» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۷،۲۸،۴۴،۴۵،۱۱۶،۱۳۰؛ امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۶،۱۷،۲۲،۲۶،۲۸،۴۳،۵۵،۶۵،۱۳۳)، «هماره» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۸۶؛ امین‌پور، ۱۳۸۷: ۵۳)، «همیشه» (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۳۲،۴۲،۵۵-۳۱ ، ۵۲ ، ۱۳۱؛ امین‌پور، ۱۳۷۲: ۴۸،۴۹،۵۸،۷۰؛ امین‌پور، ۱۳۸۷: ۵۳)، «هنگام» (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۶۴،۷۳)، «هنوز» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۴۸،۶۶،۶۷،۸۶،۱۱۶،۱۱۸؛ امین‌پور، ۱۳۸۰: ۴۲) چشم‌پوشی کرده‌ام.

اما چند نکته در این بررسی قابل توجه است: قیصر معمولاً مراعات‌النظیر جالبی را بین کلمه‌هایی که به شکلی با زمان در ارتباط هستند، برقرار می‌کند. به این مثال‌ها توجه کنید:

– هر دمی دردی و هر ثانیه سالی بود/ شرح این ثانیه‌ها را به که باید گفت؟ (گلها: ۱۳۳)

– تو بیایی همه ساعت‌ها و ثانیه‌ها/ از همین روز، همین لحظه، همین دم عیدند (دستور: ۷۲)

گاهی هم برای تداعی معنای شعر، از تکرار بهترین فایده را می‌برد:

هرگز/ دلم نخواست بگویم:/ هرگز/ مرگ از طنین هرگز/ می‌زاید/ اما همیشه/ از ریشهٔ همیشه می‌آید/ رفتن/ همیشه رفتن/ حتی همیشه در نرسیدن/ رفتن! (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۵)

به هر روی استادی او در ایجاد بافتی از واژگان که با آرایش کم‌نظیری در کنار هم قرار گرفته‌اند، موجب می‌شود که لذت حاصل از خوانش متن و رویارو شدن با معناها و تصاویر تر و تازه و جذاب او، دوچندان شود.

زمان و کلمه‌های مترادف با آن

تلقی قیصر از مفهوم «زمان» در شعرهایش آشنا و قابل فهم است. او به غیر از یک مورد که زمان را در معنای «وقت» به کار برده است(۱) ، منظورش از زمان، آن مفهوم مطلق و فضای کلی است که از ازل بر زندگی موجودات حاکم بوده و تا ابد ادامه خواهد داشت:

ای فزونتر از زمان، دور پادشاهی‌ام/ ای فراتر از زمین، مرزهای کشورم. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۳۸)

ولایتعهدی برای همسرش ، همایون و بانی حقیقی سلطنت با شکوه تیموریان شبه قاره هند و پاکستان را بجهان و جهانیان عرضه دهد، زندگانی اش تا مدتی کوتاه راحت گردید. راجه عمر کوت که بدترین دشمن همایون، شاه حسین ارغون ، پدرش را کشته بود ، به او لشکر فراهم ساخت تا بتواند بهکر را ازو پس بگیرد . حمیده بانو را در عمر کوت گذاشته همایون بسوی بهکر حرکت کرد. گلبدن در اینمورد چنین نوشته است :

« پدر رانا را میرزا شاه حسین کشته بود ... دو سه هزار سوار جرار در ملازمت حضرت همراه کرد. باز حضرت متوجه بهکر شدند واهل و عیال را در عمر کوت گذاشتند و خواجه معظم را نیز گذاشتند که از حرم خبردار باشد (زیرا که) حمیده بانو بیگم حامله بودند » (۴۳)

روزی که همایون راهسپار بهکر گردید فقط سه روز ازآن گذشته بود که حمیده بانو پسری زایید . همایون صاحب وارث تاج و سریر گردید، اگرچه تا آن هنگام اصلاً تاج و سریری نداشت. آن وقت چه کسی می دانست که بالاخره بخت همایون و حمیده یاوری می کند و پدر این نوزاد با پشتیبانی و تشویق و ترغیب شباهبانوی ایرانی اش از دست رفته را دوباره بدست می آرد و برای پسرش بارث می گذارد. گلبدن در مورد تولد برادر زاده اش چنین می نویسد :

« بعد از متوجه شدن حضرت (به بهکر) سه روز گذشته بود که به تاریخ چهارم رجب المرجب نهصد و چهل و نه وقت سحر ، روز یکشنبه بود که تولد حضرت بادشاه عالم پناه ، عالم گیر ، جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی شد... حضرت در پانزده کروه می بودند ... بسیار خوشحال شدند... آن خواب که در لاهور دیده بودند. همان نام جلال الدین محمد اکبر بادشاه نام نهادند و از آنجا کوچ کرده متوجه بهکر شدند» (۴۴)

همایون ناحیه ای در نواحی بهکر بنام جون را فتح کرد و مستقر ساخت و وقتی حمیده بانو وشاهزاده اکبر را پیش خود فرا خواند شاهزاده شش ماهه شده بود ، چنانکه از گفتۀ زیر گلبدن پیداست:

« (چون) در پرگنۀ جون رسیدند... در آنجا باغ آینه بسیار خوب و با صفا بود در آن باغ حضرت فرود آمدند... از جون تته شش روزه راه بود. تا شش ماه حضرت در آنجا بودند. به عمرکوت کس را فرستادند و اهل حرم (یعنی حمیده بیگم) را طلبیدند... (شاهزاده) جلال الدین اکبر... شش ماهه بودند که در جون آوردند» (۴۵)

قیصر در یکی از شعرهایش زمان را در ترکیب: «چرخ آسیاب زمان» به کار برده است. به نظر من این ترکیب، به خوبی نظر او را نسبت به زمان نشان می‌دهد:

حدیث آدمی و چرخ آسیاب زمان/ حدیث جام بلور است و صخرهٔ سنگین. (همان: ۵۳)

او هم‌مثل بسیاری دیگر از «اهل فضل و دانش» که هیچگاه زمام مراد در دستشان نبوده است، تقریباً در تمام مواردی که از زمان حرف می‌زند، به «زمین» هم اشاره می‌کند و این هر دو را «بی‌امان و بی‌مهر» معرفی می‌کند. به نظر او «زمان، زمانهٔ قهر و زمین، زمینهٔ کین» است (همان) و انگار هیچ کدام خیال تغییر ندارند:

چرا همیشه همین است آسمان و زمین/ زمان همارە همان و زمین همیشه همین. (همان: ۵۳)

دل او هم از دست زمین و زمان به تنگ آمده است و آرزوی زمین و زمانه‌ای دیگر دارد (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰۱)؛ چرا که این دو به پرسش‌های بی‌شمارش پاسخ نمی‌دهند و البته جایی برای آدم‌هایی مثل او ندارند (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۹۸-۹۹). به همین علت‌هاست که آرزو می‌کند:

کاش این زمانه زیر و رو شود/ روی خوش به ما نشان نمی‌دهد. (همان: ۹۸)

زمانه‌ای که او توصیف می‌کند، زمانه‌ای است که طول عمر را از مردم دریغ می‌کند (همان: ۹۸)، مردمی که «رنگ روی آستینشان، نام‌هایشان، جلد کهنهٔ شناسنامه‌هایشان» درد می‌کند (همان: ۱٦) و به گفتهٔ قیصر هیچ کدام از آنها شباهتی با خود ندارند (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۷۵). با این اوصاف، عجیب نیست اگر در آخرین شعرهایش بگوید:

من هیچ چیز و هیچ کسی را/ دیگر/ در این زمانه دوست ندارم... . (همان: ١٤)

روزگار

تلقی قیصر از روزگار، همان تلقی‌ای است که از زمان دارد. او از این کلمه در معنای «وقت» و «زمان» استفاده می‌کند:

به علت اتفاق و اتحاد شاه حسین با برادران تا موافق ، کامران و عسکری ، همایون تصمیم گرفت که همراه با حمیده بانو و شاهزاده محمد اکبر از سند سوی بلوچستان عقب نشینی کند تا بتواند بنا به مشورت بیرم خان از راه کویته وارد ایران شده بعنوان پناهندهٔ سیاسی نفس راحتی بکشد و با کمک نظامی شاه طهماسپ صفوی به منظور حصول سلطنت از دست رفته یکبار بخت آزمائی کند.

شرح مفصلی از وقایع و حوادث مربوط به خروج همایون حمیده از سند ، مسافرت اذیتناک ازمیان بلوچستان ، حملهٔ ناگهانی شاهزاده عسکری بر اردو گاه همایون و جدائی دردناک مادر وفرزند دلبند ، ورود و اقامت و پذیرائی گرمی از شاه و بانوان خانواده سلطنتی ایران، مراجعت به افغانستان ، ملاقت با پسرش بعد از دوری و مهجوری طولانی در کابل ، مرخصی همسرش از کابل برای بازیابی و تأسیس مجدد سلطنت تیموریان شبه قاره هند و پاکستان ، وفات حسرت آیات همسرش و جلوس پسر سیزده ساله اش و دوره طولانی بیوگی اش در دورهٔ شاهنشاهی پنجاه ویک سالهٔ پسر یگانه اش ، اکبر بزرگ ، از حدود این مقاله خارج و مقتضی مقالات متعددی است.

مریم مکانی حمیده بانو بیگم طبق گفته خانم بیوریج در حدود ۹۳۳ هـ چشم به جهان گشود، در پانزده سالگی در سال ۹۴۸ هـ بعقد ازدواج همایون درآمد. تقریباً یک سال بعد از ازدواج در سال ۹۴۹ هـ شاهزاده اکبر را بدنیا آورد، در سال ۹۵۱ هـ در ایران صاحب دختری هم گردید. در همانسال در کابل جگر گوشه اش را پس از مدتی یکبار دیگر بآغوش کشید، در ۹۶۲ هـ همسرش مجدداً تخت تیموریان را از سوریان پس گرفت ، سال بعد در سال ۹۶۳ هـ که هنوز با شاهنشاه همایون در آگره ملحق نگشته بود که بیوه گردید در سال ۱۰۱۲ هـ در هفتاد ونه سالگی در آگره از دنیای فانی به جهان باقی خرامید. فرزند ارجمندش ، فرمانروای هند و پاکستان ، شاهنشاه جلال الدین محمد اکبر که تا زنده بود فرمانبردارش بود ، شخصاً جنازه اش را بدوش کشید و در تشییع جنازه اش شریک گردید(۴۶)

حمیده بانو بیگم زنی بزرگ بود که در دوباره به تخت رسانیدن همسرش همایون پشتیبانش بود و به سلطنت رسانیدن پسر یتیم سیزده ساله اش و در تربیت کردن و عظمت و شوکت بخشیدن به اکبر بزرگ نقش اساسی داشت . او بود که در خرد سالی اکبر را از مجازات کردن معلمش باز

اما با من بگو که آیا، من نیز/ در روزگار آمدنت هستم؟ (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱٤)(۲)

و در این معنی، برای رعایت تناسب لفظی، معمولاً روزگار را با «روز» یا «شب» هم‌نشین می‌کند:

بادا بیفتد سایهٔ برگی به پایت/ باری، به روزی روزگاری از عبورم. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ٦۲)(۳)

قیصر در «شعرناگفته» نظر خود را دربارهٔ روزگار صریح و بی‌پرده ابراز می‌کند:

... این روزگار چشم ندارد من و تو را/ یک روز/ خوشحال و بی‌ملال ببیند/ زیرا/ هرچیز و هر کسی را/ که دوستر بداری/ حتی اگر که یک نخ سیگار/ یا زهر مار باشد/ از تو دریغ می‌کنند.../ پس/ من با همه وجودم/ خودم را زدم به مردن/ تا روزگار دیگر/ کاری به من نداشته باشد/ این شعر تازه را هم/ ناگفته می‌گذارم.../ تا روزگار بو نبرد.../ گفتم که/ کاری به کار عشق ندارم... (همان: ۱٤-۱۵)

عصر:

نگاه قیصر به کلمهٔ «عصر» و تعریفی که از آن ارائه می‌کند، شبیه به نگاه او نسبت به زمان، زمانه و روزگار است. ترکیب‌هایی که او با این کلمه ساخته است، به خوبی دیدگاه او را نسبت به ماهیت آن توصیف می‌کند:

با این همه خبر/ در عصر شب/ در عصر خستگی/ در عصر بی‌عصب/ در روزنامهٔ عصر/ از شرح حال ما اثری نیست/ در عصر خواب و خلسه و خمیازه/ در عصر آخرین خبر تازه/ از نام ما/ در روزنامه‌ها خبری نیست. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۲٦)

به این ترکیب‌ها، ترکیب‌های دیگری مثل: «عصر احتمال»، «عصر شک و شاید»، «عصر پیش‌بینی وضع هوا»، «عصر از هر طرف که باد بیاید»، «عصر قاطعیت تردید»، «عصری که هیچ اصلی، جز احتمال، یقینی نیست» و «عصر جدید»(٤) را هم باید اضافه کرد.

عهد:

«عهد» هم در شعرهای قیصر به معنای دوره و زمان است:

داشت ، باز او بود که در هیجده سالگی او را از تحت نفوذ و استیلای بیرم خان خانخانان در آورد و همو بود که در آخرین سالهای حیات خودش (م ۱۰۱۲هـ) یگانه پسر اکبر بزرگ ، شاهزاده سلیم ، را وادار ساخت که در برابر پدرش ، اکبر بزرگ ، که فقط دو سال پس از رحلت مادرش در سال ۱۰۱٤ هـ فوت کرد، تسلیم شود ، زانو بزند و سرش را خم کند. خلاصه او به عنوان شاهبانو و مادر شاه این واقعیت را به اثبات رسانید که در پشت هر مرد بزرگ حتماً زنی بزرگ وجود دارد و در پشت شاهنشاه همایون و شاهنشاه اکبر کسی غیر از ملکه حمیده بانو بیگم نبود.

یادداشت ها و کتابنامه :

1 – Smith , Vincent, Akbar, the Great Mughal.

۲ – شبلی نعمانی ، نگاهی به عالمگیر (اردو).

۳ – وقتی همایون بعد از پانزده سال سلطنت از دست رفته اش را دوباره بدست آورد پس از فقط شش ماه از پله های کتابخانهٔ سلطنتی لیز خورد و بر اثر صدمه ای که به مغزش وارد آمده بود ، درگذشت (برای توضیح بیشتری رجوع کنید به منتخب التواریخ بدایونی ؛ ج ۱ ، ص ٤٦٦).

٤ – این بیت اردوی علامه محمد اقبال است که توسط دکتر آفتاب اصغر بفارسی برگردانده شده است.

۵ – بیرم خان که از سرداران بسیار مورد اعتماد شاهنشاه همایون بود ، هم در مسافرت ایران و هم در جنگ سرهند که منجر به استقرار مجدد سلطنت تیموری گردید، همراهش بود . پس از مرگ نابهنگام همایون او بود که اکبر صغیر را بتخت سلطنت نشانید. شاهنشاه اکبر که در سال ۹٦۷م زمام امور سلطنت را شخصاً بعهده گرفت و او را برای ادای حج به حجاز مقدس اعزام نمود.

٦ – در زمانی که یگانه فرزند شاهنشاه اکبر ، شاهزاده سلیم (بعدها شاهنشاه نور الدین محمد جهانگیر ، در اواخر دورهٔ سلطنت پدرش (۹٦۳ هـ - ۱۰۱٤هـ) قیام کرده بود ، پیشنهاد کرد که اگر مادر بزرگم (مادر ملکه مریم مکانی حمیده بانو بیگم) مرا شخصاً بحضور پسرش و پدرم ، شاهنشاه اکبر ، ببرند و تضمین کنند که مورد عفو و تفقد قرار می گیرد، حاضر است تسلیم شود (برای تفصیل مراجعه شود به مقدمهٔ تزک جهانگیری شاهنشاه جهانگیر).

۷ – مریم مکانی حمیده بانو بیگم در سال دوم بعد از درگذشت شوهرش (۹٦۳ هـ) از کابل به آگره آمد تا به پسر صغیرش و شاهنشاه شانزده ساله اش ، اکبر کبیر ، ملحق

شاعران عاشق/ در عهد جاهلیت/ ویرانه‌های نام تو را می‌گریستند. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ٤٣)

از آنجا که این واژه، نسبت به مترادف‌های خود، واژه‌ای کهنه‌تر است، قیصر از آن در مواردی استفاده می‌کند که می‌خواهد از موضوع‌هایی به همان اندازه کهنه حرف بزند. به این ترکیب‌ها توجه کنید: «عهد جاهلیت» (همان)، «عهد اخوت»(۵) ، «عهد الست»(٦) (عهد در این ترکیب‌ها ایهام دارد و به معنای پیمان هم هست)، «عهد قدیم»(۷) و «عهد آدم» که نام یکی از شعرهای اوست:

من از عهد آدم تو را دوست دارم/ از آغاز عالم تو را دوست دارم. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۷۹)

همهٔ این ترکیب‌ها، زمانی را معرفی می‌کنند که برادری، بیعت، پیمان و دوستی هنوز برقرار بوده است.

فرصت:

«فرصت» در شعرهای امین‌پور، به غیر از یک مورد که به معنی «مجال» (جولانگاه، محل جولان) به کار رفته است (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۹۲)، همان معنی مطلق زمان و وقت را دارد؛ اما نسبت به «زمان»، «روزگار»، «عهد»، «عصر» و ... از قابلیت محدودتری برخوردار است و حجمِ کمتری از زمان را به ذهن متبادر می‌کند:

فرصت گذشت و حرف دلم ناتمام ماند/ نفرین و آفرین و دعا در گلو شکست. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۸۰)

او این کلمه را در عبارت‌های «فرصت برای حادثه»، «فرصت برای حرف زدن»(۸) ، «فرصتی برای دوست داشتن»(۹) ، «فرصت پروازها»(۱۰) ، «فرصت چشم من»(۱۱) ، «فرصت نسیم برای وزندگی»(۱۲) و «فرصت دیدار»(۱۳) به کار برده است. «فرصت دیدار» نام یکی از شعرهای اوست که در آن از نامرادی‌هایش می‌گوید و از فرصت‌هایی که زود از دست می‌روند:

یک دم آرام ندیدم دل خود را همه عمر/ بس که هر لحظه به صد حادثه آبستن بود/ خواستم از تو به غیر از تو نخواهم اما/ خواستن‌ها همه موقوف توانستن بود/ ... چشم تا باز کنم فرصت دیدار گذشت/ همهٔ طول سفر یک چمدان بستن بود. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۷)

گردد. طبق یک تاریخ نویس معاصر ، نظام الدین هروی ، چون وی بفاصلهٔ یک منزل رسید اکبر بیرم خان را در اردو گاه گذاشت و شخصاً باستقبال مادرش شتافت (رک به : طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۱۳۳).

در سال بیست و چهارم سلطنت اکبر (۹۸۷هـ) در نواح بهیره به او گفتند که حضرت مریم مکانی حمیده بانو بیگم دارند از آگره تشریف می آرند، پادشاه با استماع این مژده خیلی خوشحال گردید وپسرش شاهزاده سلیم را برای استقبال مادر بزرگش فرستاد و دنبال پسرش خودش نیز بحضور مادرش رسید (رک به : ایضاً ، ج ۲ ، ص ۳۳۸).

۸ – رک به : عبدالقادر بدایونی ، منتخب التواریخ ، ج ۱ ، ص ۳۶۲.

۹ – جنگ پانی پت اول در سال ۹۳۲ هـ در نزدیکی دهلی درمیان سلطان ابراهیم لودهی و ظهیر الدین محمد بابر واقع شد که در آن اول الذکر بقتل رسید و ثانی الذکر مؤسس سلطنت تیموریان هند و پاکستان گردید.

10 – Dodwell, The Cambridge History of India, p.329.

۱۱ – رک به : محمد قاسم فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۲۱۵.

۱۲ – فرید خان معروف به شیر خان و شیر شاه سوری قهرمان ملی افغانان بود . او شاهنشاه همایون را بعلت خیانت برادرانش دو بار ، در جنگ چوسه و جنگ قنوج شکست داده وادارش ساخت که در سال ۹۵۱ هـ به شاه طهماسپ صفوی پناه ببرد.

۱۳ – برشگال مفرس کلمه سانسکریت « ورشا کال» است و بمعنای فصل بارندگی بکار می رود . مسعود سعد سلمان لاهوری آن را بهار هندوستان نامیده است : « بر شکال» ای بهار هندوستان ».

۱٤ – شیر شاه سوری در سال ۹٤٦ هـ در نزدیکی دهکده ای به نام چوسه ، کنار رود خانهٔ گانگا ، لشکر همایون را بنا به خیانت برادرانش تار و مار ساخت (رک. به : عبدالقادر بدایونی ، منتخب التواریخ ، ج ۱ ، ص ۳۵۰).

۱۵ – سال بعد (۹٤۷ هـ) دوباره همایون در نواحی قنوج به دست شیر شاه با شکست روبرو گردید (رک به : عبدالقادر بدایونی ، منتخب التواریخ ، ج ۱ ، ص ۳۵۰).

۱٦ – وصیت بابر بدین قرار است:

« وصیت می کنم که همهٔ ایشان همایون را به جایٔ من دانند و در دولتخواهی او تقصیر نکنند و به او موافق و یکجهت باشند. از عز سبحانه امیدوارم همایون هم بمردم خوب پیش خواهد آمد. دیگر همایون برادران ترا وهمهٔ خویشان ومردم خود

تقریباً در هرجایی که حرفی از فرصت به میان آمده، نامرادی‌ها و ناکامی‌ها هم حضور دارند (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۰): شرایطی که سقف قفس تنها فرصت پروازهاست (همان: ۹۲)، چشم فرصت چندانی برای دیدن آنچه می‌خواهد، ندارد (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤٠) و به عاشقان فرصت و نوبتی برای دوست داشتن نمی‌دهند. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۹۸)

وقت:

«وقت» به معنای هنگام، فرصت و گاه است:

وقت آن شد که به گل حکم شکفتن بدهی/ ای سرانگشت تو آغاز گل‌افشانی‌ها. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱٥٦)

این کلمه در شعرهای امین پور به شکل «هر وقت»(١٤) و در عبارت‌های «وقت رفتن»(١٥) «وقت گل نی»(١٦) به کار رفته است. در نگاه او نسبت به مفهوم این کلمه هم خوش‌بینی و امیدی وجود ندارد. از نظر او تا به خودت می‌آیی وقت جدا شدن از دوست رسیده و وقتِ رسیدن و وصلِ عاشقان، «وقت گل نی» است.

تاریخ و تقویم:

اگر اشتباه نکنم، تنها تاریخی که برای قیصر اهمیت دارد، «تاریخ عاشقان» است:

تاریخ عاشقان/ فهرست کوچکی/ از بی‌شمار نام شهیدان توست. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ٤٧)

او در کنار «تاریخ» به یکی از ملزومات آن، یعنی «تقویم» هم اشاره‌هایی دارد. تقویم برای او نمایشگاه روز و ماه و سال است(۱۷) و از درجهٔ اعتبار چندانی برخوردار نیست:

برگ‌هایی پاره از تقویم پار/ کهنه و بی‌اعتبارم، هیچ هیچ. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲٤)

شاید بی‌اعتبار بودن تقویم از نظر او به این خاطر است که غبار عادت گرفته و غیر از نشان‌های معمول زمان، هیچ نشانِ نویی، مثل «روز مبادا»، در آن دیده نمی‌شود:

اما در صفحه‌های تقویم/ روزی به نام روز مبادا نیست/ آن روز هرچه باشد/ روزی شبیه دیروز/ روزی شبیه فردا/ روزی درست مثل همین روزهای

را به تو می سپارم و ترا به خدا می سپارم» (رک به : گلبدن بیگم ، همایون نامه ، ص ٢٤).

١٧ – پرفسور دکتر آفتاب اصغر ، تاریخ نویسی فارسی در دوره تیموریان هند و پاکستان ، ص ٦٩ .

١٨ – رک به : بدایونی ، منتخب التواریخ ، ص ٤٤٤.

١٩ – ایضاً ، ص ٣٥٥.

٢٠ – شاهنشاه همایون پیش از رفتن به ایران می خواست که کشمیر را تسخیر نموده آن را مرکز سلطنت قرار بدهد یکبار دیگر با شیر شاه سوری بجنگد ولی باوجودی که میرزا حیدر دوغلت بدستور او کشمیر را تسخیر نمود ولی تحت فشار اوضاع خودش نتوانست به کشمیر رود. بالاخره پسرش اکبر آرزویش را بر آورده ساخت و در سال ٩٩٥ هـ کشمیر را تسخیر نمود و آن را جزو امپراطوری تیموری گردانید.

٢١ – نخستین بار خود همایون در ٩٤١ هـ گجرات را فتح کرده بود ولی بعد از شکست او بدست شیر شاه سوری از دستش بدر رفته بود. پسرش اکبر در سال ٩٨٠هـ آنرا دوباره به دست آورد.

٢٢ – بیرم خان اتالیق اکبر بود و بسلطنت رسانیدن او نقش اساسی داشت.

٢٣ – رک به : بدایونی ، منتخب التواریخ ، ج ١ ، ص ٤٤٤.

٢٤ – رک به : تاریخ فرشته ، ج ١ ، ص ٢٣٦.

٢٥ – رک به : مقامات ژنده پیل ، ص ٣٩.

٢٦ – تاریخ نویسی فارسی ، ص ١٠٧.

٢٧ – جنگی بود که در ٩٦٣ هـ در میدان تاریخی پانی پت ، نزدیک دهلی ، میان اکبر و هیموبقال به وقوع پیوست .

٢٨ – رک به :همایون نامهٔ گلبدن ، ص ٤٨.

٢٩ – رک به : ایضاً ، ص ٥٠.

٣٠ – رک به : ایضاً ، ص ٥٢.

31 – Mrs Beveridge, Humayun Nama, p. 241.

٣٢ – همایون نامهٔ گلبدن ، ص ٥٢

٣٣ - رک به : ایضاً ، ص ٥٢.

٣٤ – رک به : ایضاً ، ص ٥٢.

٣٥ – رک به : ایضاً ، ص ٥٣.

٣٦ – رک به : همایون نامه ، ص ٥٣.

٣٧ – رک به : ایضاً .

٣٨ – رک به : ایضاً ، ص ٥٣؛

٣٩ – رک به : ایضاً ، ص ٥٦.

٤٠ – رک به : ایضاً ، ص ٥٨.

٤١ – رک به : ایضاً .

٤٢ – رک به : ایضاً ، ص٥٨.

٤٣ – رک به : ایضاً ، ص ٥٩.

٤٤ – رک به : ایضاً ، ص ٥٩.

٤٥ – رک به : ایضاً ، ص ٥٩.

٤٦ – رک به : مقدمهٔ تزک جهانگیری.

ماست/ اما کسی چه می‌داند؟ شاید/ امروز نیز روز مبادا/ باشد. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۸)

با این همه، خیال قیصر این کلمه را هم به خدمت ایجاد آرایه‌های ادبی و تصویرآفرینی درآورده است. او در یکی از شعرهای دستور زبان عشق، به «تقویم جلالی» اشاره و ایهام تناسب خوبی با «جلالی» و «جمال» ایجاد می‌کند. «جلال (جلال‌الدین ملکشاه سلجوقی) با «جمال» تناسبی ندارد اما در معنای دیگر (از صفات خداوند) با آن متناسب است» (قاسمی، ۱۳۸۶: ۷۰):

سیر تقویم جلالی به جمال تو خوش است/ فصل‌ها را همه با فاصله‌ات سنجیدند. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۷۲)

او در دفتر گلها همه آفتابگردانند، با استفاده از این کلمه، تصویر بدیعی خلق کرده است:

تقویم چار فصل دلم را ورق زدم/ آن برگ‌های سبزِ سرآغاز سال کو؟ (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰۷)

معیارهای سنجش زمان

ثانیه:

ثانیه کوچکترین واحد سنجش زمان است. در شعرهای قیصر هنرنمایی خاصی دربارهٔ این کلمه دیده نمی‌شود. فقط یک بار با «ثانیه» ترکیبی مثل «ثانیه‌های گریز» می‌سازد و از آن برای ایجاد قافیهٔ درونی استفاده می‌کند (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤٤). «همهٔ ثانیه‌ها» برای او به معنی تمامِ طول زمان است، بدون کم یا زیاد. به معنای زمانی است که در عینِ اندک بودن، مَعتبر است:

تو بیایی همه ساعت‌ها و ثانیه‌ها/ از همین روز، همین لحظه، همین دم عیدند. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۷۲)

این ثانیه‌هایی که در انتظار به سر می‌برند، طولی به اندازهٔ یک سال دارند:

هر دمی دردی و هر ثانیه سالی بود/ شرح این ثانیه‌ها را به که باید گفت؟ (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۳)

اندیشه و اندیشمندان (۲)

ویژه ایران شناسی

و ایران گرایی

دقیقه:

«دقیقه» و «دقایق» بهانه‌ای است برای حرف زدن از گذر کند زمان. طولانی بودن شکل ظاهری و البته وجود دو «ق» در این کلمه، این حَس را کاملاً به خواننده القا می‌کند، به ویژه وقتی که قیصر از آن در ترکیب نسبتاً طولانی «امواج بی‌کران دقایق» استفاده می‌کند:

باور نمی‌کنم/ که ناگهان به سادگی آب/ از ساحل سلام/ دل برکنم/ تا لحظه‌لحظه در دل دریای دور/ امواج بی کران دقایق را/ پارو زنم! (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٦٤)

ساعت:

در شعرهای قیصر، «ساعت» هم از دیگر معیارهای سنجش زمان است(۱۸) و در این معنی، بسامدی ندارد. همین طور است، اشاره به نقطه‌ای مشخص از زمان که اگر اشتباه نکنم تنها یک‌بار در شعرهای این سه دفتر دیده می‌شود و به نظر می‌رسد که بیشتر در خدمت ایجاد واج‌آرایی بوده است:

یک نفر که تا همین دو روز پیش/ منکر نیاز گنگ سنگ بود.../ روزهای چارشنبه ساعت چهار/ بارها شماره‌های اشتباه را نمی‌گرفت... . (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۹)

در یکی از شعرهای قیصر با نام «اگر می‌توانستم»، «ساعت» اسم است و در ترکیب «ساعت آسمان» تصویر جالبی خلق کرده است:

اگر ساعت آسمان دور باطل نمی‌زد... (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤۰)

دمیدن خورشید، از راه رسیدن صبح و ظهر و غروب خورشید و شب و ... خلاصه این توالی که مدام تکرار می‌شود و دور باطل و بی‌هدفی به نظر می‌رسد، این ترکیب زیبا را به ذهن شاعر متبادر کرده است.

چشم‌برهم‌زدن:

«چشم‌برهم‌زدن» نشان‌دهندهٔ واحد کوچکی از زمان است و در عین حال، نوعی غفلت و بی‌خبری از گذشتن عمر را می‌رساند:

لحظهٔ چشم واکردن من/ از نخستین نفس‌گریه/ در دومین صبح اردیبهشت سی و هشت/ تا سی و هشت اردیبهشت پیاپی/ پیاپی!/ عین یک چشم بر هم زدن بود... . (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۰)

دم:

«دم» به معنای لحظه است؛ زمان اندکی که با نشانهٔ حیات انسان میزان می‌شود و گاهی هم در شعرهای این سه مجموعه، به شکل «نَفَس» و در ترکیب «یک نفس» به چشم می‌خورد:

یک نفس با دوست بودن همنفس/ آرزوی عاشقان این است و بس/ واحه‌های دوردست دل کجاست/ تا بیاساییم در خود یک نفس؟ (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۹۱)(۱۹)

«دم» نوعی اضطرار را نشان می‌دهد و دربردارندهٔ ضرورتی است که در معیارهای دیگر سنجش زمان دیده نمی‌شود. این کلمه به شکل: «همین دم»(۲۰) ، «دم به دم»(۲۱) ، «دمادم»(۲۲) ، «دمی»(۲۳) ، «هر دم»(۲٤) ، «یک دم»(۲۵) و «دم آخر»(۲٦) در شعرهای قیصر امین‌پور دیده می‌شود. اما هنر او در نشان دادن تبادری است که کلمهٔ «دم» در ذهن او ایجاد می‌کند. «دم» گاهی «دمیدن» (به معنای «طلوع کردن و برآمدن») و در پی آن «صبح» و «شب» را به ذهن او متبادر می‌کند(۲۷) ، گاهی «دمیدن» به معنای «فوت کردن» و در پی آن «نی» را(۲۸) ، گاهی «دم» (یکی از اخلاط اربعه) و در پی آن «سودا» را(۲۹) به یاد او می‌آورد و گاهی هم «بازدم» و «نفس» را(۳۰). در دو مورد هم «دم» با «درد» هم‌نشین شده است(۳۱). با توجه به این که «در یک نگاه کلی به مجموعه اشعار امین‌پور ... یکی از واژگان پربسامد در مجموعه آثار او درد و رنج است» (گرجی، ۱۳۸۷: ۱۱۰)، این نکته تأمل‌برانگیز به نظر می‌رسد.

لحظه:

«لحظه» از پربسامدترین نمودهای زمان در اشعار امین‌پور است و در ابتدایی‌ترین کاربردش، واحدی از زمان است که قیصر از آن در کنار روز و سال و دیگر واحدهای زمان استفاده می‌کند(۳۲). او این کلمه را به شکل: «لحظه لحظه»(۳۳) ، «هر لحظه»(۳٤) ، «همان لحظه»(۳۵) ، «همین لحظه»(۳٦) ، «یک لحظه»(۳۷) ، «یکی دو لحظه»(۳۸) به کار برده است.

«لحظه» وقتی برجسته می‌شود و او را وادار به استفاده می‌کند که ذهنش درگیر مفاهیم عمیقی است و نگاهی موشکافانه به دور و برش دارد(۳۹) یا در کار ساختن تصاویری عاشقانه است(٤۰). «لحظه» برای قیصر امین پور «آن» عزیزی از زمان است(٤۱) ؛ واحدی از زمان که او را با لذت‌ها و خوشی‌هایش

سید مرتضی موسوی*

نقش برخی کرسی های ایران شناسی و زبان فارسی انگلستان و شبه قاره در جهانی ساختن ایران شناسی

چکیده:

نقش کرسی های ایران شناسی و زبان فارسی در جهانی ساختن ایران شناسی طی قرنهای اخیر بسیار چشمگیر بوده است . دومین قرن است که در مدرسهٔ خاورشناسی و مطالعات افریقایی دانشگاه لندن و سایر دانشگاه ها علاوه بر سایر زبانهای خاوری ، کرسی زبان فارسی نیز دایر است و دهها نفر از استادان طراز اول و صاحبنظرانی در ایران پژوهی و ایران شناسی نظیر دکتر ا - آر - نکلسون، سردینی سن راس (Sir Denison Ross) مولف معروف ترین فرهنگ فارسی - انگلیسی ، پرفسور آربری مترجم آثار متعدد عمدهٔ فارسی ، دکتر ادوارد براون مولف تاریخ ادبی ایران بزبان انگلیسی در چهار مجلد که هشتاد سال پیش در زمان تالیف حداقل به زبان انگلیسی ابتکار آمیز بوده است ، این امر در سطح انگلستان مبرهن می سازد که در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم میلادی با حضور ایران شناسانی فوق در دانشگاه لندن زبان وادب فارسی در سطح جهانی ترویج یافته بود و ده ها نفر از کشورهای مختلف دنیا برای تحصیلات عالی بخصوص جهت گذراندن دورهٔ دکترای زبان وادب فارسی به دانشگاه لندن می رفتند به طور مثال در دومین و سومین دههٔ قرن بیستم ببعد از پاکستان کنونی آقای دکتر محمد باقر رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه پنجاب که در حدود بیست سال استادی و ریاست گروه فارسی دانشگاه پنجاب را به عهده داشت ، از هند کنونی دکتر هادی حسن استاد و رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه اسلامی علیگرهـ که بالغ بر سی سال مسئولیت ریاست بخش فارسی دانشگاه مزبور را به عهده داشت، دکتر عندلیب شادانی استاد و رئیس گروه فارسی و اردوی دانشگاه داکا (بنگلادیش کنونی) که در حدود ۴۰ سال در دانشگاه داکا تدریس کرد و

---

* - مدیر فصلنامهٔ دانش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد

پیوند می‌دهد(۴۲). لحظه برای او، شیرینی کوتاهی است که به سادگی می‌گذرد، اما طعمش به یادگار می‌ماند(۴۳) و بهترین لحظه‌های او، وقتی است که حرف و حدیثی از عشق به میان آورده می‌شود:

بهترین لحظه‌ها.../ لحظه‌هایی که در حلقهٔ کوچک ما/ قصه از هر که و هر کجای زمین و زمان بود/ قصهٔ عاشقان بود... (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۹-۶۰)

گاهی لحظه برای او امتدادی به اندازهٔ یک عمر دارد، عمری آگاهانه که با وجود طولانی بودن، در نگاه آگاه او بسیار کوتاه و مختصر به نظر می‌رسد:

لحظهٔ چشم واکردن من/ از نخستین نفس‌گریه/ در دومین صبح اردیبهشت سی و هشت/ تا سی و هشت اردیبهشت پیاپی/ پیاپی!/ عین یک چشم بر هم زدن بود/ لحظهٔ دیگر اما/ تا کجا باد؟ تا کی؟ (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۰).

قیصر با «لحظه» ترکیب‌هایی مثل «لحظهٔ سرودن» (۴۴) ، «لحظهٔ عزیمت»(۴۵) ، «لحظهٔ قنوت»(۴۶) ، «لحظهٔ ویران شدن»(۴۷) ، «لحظه‌های بی‌بهانگی»(۴۸) ، «لحظه‌های کاغذی»(۴۹) ، «لحظه‌های وحی»(۵۰) ، «لحظهٔ نگاه ناگهانگی»، «لحظه‌های هرکجای کی»(۵۱) و «لحظه‌های هرچه بود یا نبود»(۵۲) ساخته است. همان‌طور که دیده می‌شود، در بیشتر این ترکیب‌ها شاعر از امری معنوی حرف می‌زند و در چنین شرایطی، لحظه برای او کارکردی مفیدتر و معنادارتر از ثانیه، دقیقه، دم یا ... دارد.

سال:

قید سال به شکل‌های: «سال‌ها»(۵۳) ، «این سال‌ها»(۵۴)،«پار (پارسال)»(۵۵) ، «ای سال»(۵۶) در شعرهای قیصر به چشم می‌خورد. این کلمه گاهی اشاره به شمارهٔ سال دارد:

این روزها گاهی/ از روز و ماه و سال، از تقویم/ از روزنامه بی‌خبر هستم. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۴)

قیصر معمولاً سال را با دیگر نمودهای زمان مثل ماه و روز و لحظه و ... همنشین می‌کند (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۰۱؛ نیز امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۹). او هم، مثل دیگران، وقتی از سال استفاده می‌کند که می‌خواهد حجم زیادی از زمان را تصویر کند. به سطرهای زیر که بیانی پارادوکسیکال دارد، توجه کنید:

من/ سال‌های سال مردم/ تا اینکه یک دم زندگی کردم/ تو می‌توانی/ یک ذره/ یک مثقال/ مثل من بمیری؟ (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۳۰)(۵۷)

از این مدت حد اقل ۲۵ سال ریاست گروه را به عهده داشت ، دانشنامهٔ دکتری را از دانشگاه لندن بدست آوردند و مادام العمر در جهانی کردن ایران شناسی در کشورهای شبه قاره مشغول بودند .

در خود پاکستان کرسی زبان فارسی در دانشگاه پنجاب لاهور ۱۳۹ سال و کرسی زبان فارسی در دانشگاه ملی زبانهای نوین اسلام آباد ۳۹ سال سابقه دارد. بقیهٔ دانشگاه های معتبر پاکستان که دارای گروه زبان فارسی می باشند، مدت تأسیس آنها میان ۴۰ الی ۶۴ سال می باشد. در این مدت هر دانشگاه صدها نفر دانش آموختگان در سطح کارشناسی ارشد و بالاتر و هزاران نفر در سطح لیسانس و دورهٔ مترجمی، دیپلمه ، گواهی نامه و سایر آن داشته است .

با تذکر نقش کرسی های فارسی در دانشگاه های فوق نتیجه می‌گیریم ، با مشاهدات یک قرن و نیم اخیر از کرسی های ایران شناسی و زبان و ادب فارسی نه فقط در کشورهای نامبرده بلکه در سراسر دنیا در جهانی ساختن ایران شناسی موفقیت های چشمگیری بدست خواهد آمد.

کلید واژه : کرسی های ایران شناسی، انگلستان، شبه قاره، تألیف، ترجمه

***

مقدمه :

دراین پژوهش «**نقش برخی کرسی های ایران شناسی و زبان فارسی انگلستان و شبه قاره در جهانی ساختن ایران شناسی**» به نیمهٔ اول قرن بیستم میلادی احتواء می کند. کوشیده ایم که مضافاً بر تدریس استادان کرسی های ایران شناسی که در انگلستان و شبه قاره به امر تألیف، تصحیح و تحشیهٔ متون و همچنین ترجمهٔ دهها اثر پرداخته اند، شمه ای ازآن را دراین نوشتار برشمریم. بی مناسبت نیست متذکر گردیم که بجای سراسر جهان فارسی به انگلستان و شبه قاره به این دلیل موضوع را محدود کرده ایم که تا ۱۹٤۷م کشورهای شبه قاره زیر سلطهٔ انگلستان بسر می بردند و با وصف وجود دهها دانشکده و دانشگاه، اغلب پژوهشگران شبه قاره ای برای ادامهٔ تحصیلات عالی به دانشگاه های انگلستان روی می‌آوردند. صدها کتاب علمی که توسط برخی استادان دانشگاه های این دو سرزمین

از طرف دیگر، سال در ترکیب‌های: «دوسه‌سال گذشته»، «چندین هزار سال»(۵۸) ، «بیست سالگی»(۵۹) ، «سی سال»(۶۰) ، «چهل سال»(۶۱) ، «چهل ساله»(۶۲) ، «دیرسال»(۶۳) ، «سال‌های دور»(۶۴) ، «سال‌های سال»(۶۵) ، «سال صرفه‌جویی لبخند»(۶۶) ، «سال‌های انتظار»(۶۷) ، «سال‌های سخت»(۶۸) ، «سرآغاز سال»(۶۹) ، «صدسال آزگار»(۷۰) و «صد سال سیاه»(۷۱) دیده می‌شود. همان‌طور که می‌بینید، او گاهی از شمار سال‌های عمرش حرف می‌زند، از بیست سالگی‌اش که انگار هر روز متولد می‌شده و توان و انگیزهٔ لازم را برای این تولدهای دوباره داشته است (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۹-۳۰)؛ از سی سالگی‌اش که انگار کم کم دارد خودش را می‌شناسد، مثلاً می‌فهمد که رنگ چشمانش کمی میشی است و رنگ بنفش و ارغوانی را بیشتر از آبی دوست دارد (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۶)؛ از سی و دو سالگی‌اش که تا به خود آمده، بخش زیادی از عمرش را رفته دیده است (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۰)؛ از چهل‌سالگی که برای او مثل خواب چهل‌ساله‌ای است، خوابی که بیدار شدن بعد از آن، «حس شکوهمند غمگین و شگفتی» را به او هدیه می‌دهد (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۸۶) و در عین حال، برای او، مثل دیگران، نویدبخش رسیدن به کمال و پختگی نیست:

گذشتن از چهل/ رسیدن و کمال/ -چه فکر کودکانه‌ای/ زهی خیال خام!/ تمام! (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۷)

نکتهٔ جالب این است که قیصر از سال‌های عمرش با عبارت «سال‌های انتظار» یاد می‌کند:

ستاره می‌شمرم سال‌های انتظارم را/ هزار و سیصد و چندین و چندانم؟ نمی‌دانم. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۸۸)

و در عین حال این سال‌های انتظار، چه هجری، چه شمسی را بی‌خورشید توصیف می‌کند (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۷۱) و از گذشتن آنها راضی به نظر نمی‌رسد:

هر دم دردی از پی دردی ای سال!/ با این تن ناتوان چه کردی ای سال؟/ رفتی و گذشتن/ تو یک عمر گذشت/ صد سال سیاه برنگردی ای سال! (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲۹)

او این نارضایتی را گاهی به عاقلانه زندگی کردنش ربط می‌دهد و به اینکه چندان که لازم است، دیوانه نیست (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۰) و گاهی هم

تألیف، تدوین تصحیح و ترجمه گردیده، اغلب آنها را نگارنده کوشیده است که رویت نموده معرفی نماید و در صورت عدم رویت از منابع موثق مشخصات آن را درج نماید. بهمین دلیل تعداد یادداشتها را محدود نگهداشته است.

معرفی خدمات و آثار پژوهشگران برجسته کرسی های ایران شناسی :

در طی قرون نوزدهم و بیستم میلادی «**مدرسهٔ مطالعات خاورشناسی و افریقایی**» دانشگاه لندن و سایر دانشگاههای طراز اول انگلستان و اروپا نه فقط مراکز آموزش زبانهای خاوری، از جمله فارسی، عربی، ترکی، اردو . . . . بوده بلکه ایران شناسان و خاور شناسان این مراکز علمی به تألیف، تدوین و ترجمهٔ آثار گرانمایهٔ علمی پرداختند که موجب توسعه واعتلای ایران شناسی گردیده اند. اینک به معرفی برخی از آثار مهم که استادان دانش پژوه انگلیسی تصحیح، تألیف و ترجمه نموده، منتشر نموده اند را با اجمال می پردازیم.

آثار رینالدالین نکلسون Reynold A. Nicholson (۱۸۶۸ - ۱۹۴۵م)

۱ - مثنوی معنوی مولانا :

رینالد نکلسون شاید تنها کسی است که نه فقط شش دفتر کامل مثنوی معنوی را بعد از مقابله با پنج نسخه از نسخ قدیمی سعی و اهتمام و تصحیح میان ۱۹۲۵ — ۱۹٤٥م منتشر ساخت بلکه به ترجمهٔ کامل متن مثنوی معنوی بزبان انگلیسی در هشت مجلد در انتشارات گیب همت گماشت در حالیکه وینفیلد E.H.Winfield ترجمهٔ خلاصه یی از تمام مثنوی را با مقدمه یی در تصوف به سال ۱۸۸۷ در لندن منتشر نمود. علاوه براین تولوک Tholouck منتخباتی از مثنوی به آلمانی ترتیب داد(۱).

نشر متن کامل مثنوی و همچنین ترجمهٔ انگلیسی آن در ترویج افکار مولانا در سطح جهانی تأثیر گسترده داشت. همزمان در ایران ترجمهٔ نکلسون همراه با شرحی ازآن بانضمام طبع استاد سعید نفیسی بطبع رسید. شایستهٔ تذکر است که یک قرن پیش در آثار ترجمه شده به زبانهای اروپایی رباعی های عمر خیام از همه بیشتر مورد توجه بوده که مجموع

به زخم‌های خشک ترک‌خورده و البته نمک‌خورده‌اش. در شعر «استحاله» از «سال صرفه‌جویی لبخند» حرف می‌زند، از سالی که:

پروانه‌های رنگ‌پریده/ روی لبان ما/ پرپر زدند/ لبخند ما/ به زخم بدل شد/ و زخم‌هایمان/ تا استخوان رسید/ و بوسه‌هایمان/ پوسید.... (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۶-۲۷)

در این شعر هیچ نشانه‌ای از تمام یا دگرگون شدن این سال دیده نمی‌شود و انگار نشانه‌های آن تا ابد ادامه دارد، نشانه‌هایی که هر وقت سر درد دل گفتن قیصر باز می‌شود، آنها را به وضوح لابه‌لای توصیف‌ها وَ شکوه‌ها و انتقادهایش می‌بینیم.

عمر:

«عمر» در شعرهای قیصر امین‌پور از واحدهای سنجش زمان است. او از این کلمه وقتی استفاده می‌کند که بر بسیاری زمان مورد نظرش تأکید دارد و می‌خواهد و حسرت خود را از گذر زمان، توصیف کند و از این راه، حس دلسوزی و همدردی را در خواننده برانگیزد:

به سر موی دوست دل بستم/ رفت عمر و هنوز پابستم. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۱)(۷۲)

او در این مسیر، طبق شیوهٔ معمول، از نمودهای دیگر زمان مثل «دم»، «لحظه» و ... استفاده می‌کند تا طولانی بودن این واحد را برجسته‌تر کند:

یک دم آرام ندیدم دل خود را همه عمر/ بس که هر لحظه به صد حادثه آبستن بود. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۷)

این کلمه به شکل: «تمام عمر»(۷۳)، «سراسر عمر»(۷٤)، «همه عمر»(۷۵)، «یک عمر»(۷٦) و در ترکیب‌های «طول عمر»(۷۷)، «یک عمر پریشانی دل»(۷۸)، «شب و روز عمر من»(۷۹) در آثار او به چشم می خورد. از لابه‌لای توصیف‌های او از «عمر» چنین برمی‌آید که او این زمان را در انتظار دم عیسی‌وار (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٦۱)، بدون کوچکترین دریافتی از مرگ گذرانده (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۸)؛ در عین حال، هر روز و هر لحظه با حس مرگ زندگی کرده است (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۰). تمام عمر را در این تردید بوده که همهٔ حرف‌های دلش را بزند یا نزند؟ (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۱۰)؛ شاید به همین دلیل است که دلش در تمام عمر روی آرامش به خود ندیده است (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۷) یا یک عمر به بالین دل مرده‌اش نشسته و بر سنگ مزار او مرثیه

ابیات آن از چند صد بیت متجاوز نمی گردید. اما مثنوی معنوی با دهها هزار بیت در جهان فارسی نه فقط به صورت متن اصلی مورد استفاده قرار می گیرد بلکه تراجم آن در غیر فارسی زبانان انگلیسی زبان در ایالات متحده امریکا در دهه های اخیر مورد استقبال قرار می گیرد.

۲ – **رومی : شاعر و عارف؛** ترجمه یکصد و دوازده قطعه از مثنوی و پنج غزل از دیوان شمس و دو قطعه از فیه ما فیه چهار چاپ ۱۹۰۵، ۱۹۵٦، ۱۹٦٤، ۱۹٦۸ در لندن و در تهران باعنوان **مقدمهٔ رومی و تفسیر مثنوی معنوی** اثر رینالدالین نکلسون. (ترجمه و تعلیق اوانس اوانسیان).

تحقیق در احوال و آثار مولانا جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی رومی. ترجمهٔ این کتاب در انتشارات دانشگاه تهران در ۱۳۵۰ منتشر گردیده است. ۳۹٤ + ۱۲ ص.

۳ – **منتخبات دیوان شمس تبریزی** : متن چهل و هشت غزل با ترجمهٔ انگلیسی با مقدمه و حواشی و تعلیقات (رسالهٔ دکتری نکلسون) چاپ ۱۸۹۸ م و چاپ ۱۹۲۲م کمبریج.

۴ – **تذکرة الاولیا شیخ فرید الدین عطار نیشابوری** تصحیح متن فارسی به انضمام فهرست های گوناگون و با مقدمه انگلیسی نکلسون، مقدمهٔ فارسی با قلم محمد قزوینی ج ۱، ۱۹۰۵م، ج ۲، ۱۹۰۷م، لیدن.

۵ – **کشف المحجوب علی بن عثمان هجویری** ترجمهٔ ملخّص آن به انگلیسی ناشر: گیب سه چاپ در ۱۹۱۱، ۱۹۳٦، ۱۹۵۹ لیدن در ۱۹۷۵ در لاهور هم چاپ گردیده است.

۶ – **داستان های عرفانی** Tales of Mystic Meaning ترجمهٔ پنجاه و یک قطعه مختلف از مثنوی مولانا با مقدمه ۱۹۳۱ لندن.

۷ – **اشعار غنائی فارسی** (Persian Lyrics) ترجمه سی و شش قطعه از آثار شعرای ایران در سی صفحه با یک مقدمه ۱۹۳۱ لندن .

۸ – **اسرار خودی :** مثنوی محمد اقبال لاهوری، ترجمه و مقدمه حواشی از نکلسون پنج چاپ میان ۱۹۲۰ – ۱۹٦۰ در لندن و لاهور.

۹ – **فارسنامهٔ ابن بلخی:** تصحیح متن و مقدمهٔ انگلیسی از نکلسون و گای لسترنج، ناشر گیب دو چاپ ۱۹۲۱، ۱۹٦۲ لندن.

خوانی می‌کند (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۸۸) و به خاطر سرسپردگی به آیین دل، یک عمر بی‌وقفه خون جگر می‌خورد (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰۸) یا می‌گوید:

یک عمر دویدیم و لب چشمه رسیدیم/ خشکید و به یک جرعه چشیدن نرسیدیم. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲۸)

با وجود این، شاعر ما یک عمر با دلی سربلند و سری به زیر زندگی می‌کند (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۰۳).

از تمام این مستندات به خوبی پیداست که او از «عمر» هم دل خوشی ندارد و با نگاهی آرمان‌گرایانه آن را توصیف نمی‌کند.

دوران‌های مختلف زندگی

کودکی:

بسامد یادکرد کودکی‌ها در شعرهای قیصر امین‌پور، بیش از دوران‌های دیگر زندگی اوست. دستور زبان عشق، شعری دارد به نام «کودکی‌ها(۲)»:

باد بازیگوش/ بادبادک را/ بادبادک/ دست کودک را/ هر طرف می‌برد/ کودکی‌هایم/ با نخی نازک به دست باد/ آویزان. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۱۹)

این شعر با ساده‌ترین امکانات و ملموس‌ترین تصویری که همهٔ ما از کودکی‌هایمان داریم، رهایی و سرخوشی دوران کودکی او را ترسیم می‌کند. او این تصویر را در شعر «کودکی‌ها(۳)»(۸۰) هم تکرار می‌کند:

من بودم و اوج بال من، کودکی‌ام/ دریا دریا زلال من، کودکی‌ام/ دنبالهٔ بادبادکی در کف باد/ من بودم و بی خیال من، کودکی‌ام. (همان: ۹۳)

در این شعر کودکی‌ها دنیایی زلال معرفی می‌شود، دنیایی که مثل باران پاک و پاکیزه است(۸۱).

قیصر معمولاً حسرت گذشته را دارد و گوشه‌ای از نگاهش متوجه دیروز است: به ویژه وقتی که از کودکی‌هایش حرف می‌زند. او در آینه‌های ناگهان، به غیر از شعر «عکس کودکی من» (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۱۳-۱۱٤) که به نظر می‌رسد، برای «آیه»، دخترش، سروده است، شعری دارد به نام «کودکی‌ها»:

کودکی‌هایم اتاقی ساده بود/ قصه‌ای دور اجاقی ساده بود/ ... . (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۸۱-۸۲).

کودکی‌های او در این شعر دنیایی ساخته است که ساده، پر از شور و اشتیاق و قهر و آشتی است؛ دنیایی که حتی بازی «گل یا پوچ» به آن اعتبار

۱۰ – **جوامع الحکایات عوفی** از محمد نظام الدین با مقدمهٔ نکلسون گیب، ۱۹۲۹م، لندن.
۱۱ – **اسلام و تصوف** تألیف نکلسون، ترجمهٔ محمد حسین مدرس نهاوندی، کتابفروشی زوار تهران، ۱۳۶۱ ش ٤ – ١٦٤ ص.

علاوه بر این رینالد نکلسون دهها کتاب در موضوع متون و زبان و ادبیات عرب و تصوف اسلامی تصحیح، تألیف و ترجمه کرد که اغلب در حین حیات او از زیور طبع آراسته گردید. همچنین نکلسون در تألیف چندین کتاب علمی با سایر نویسندگان مشارکت داشت و مقدمهٔ آنها را نوشته است.

آثار پرفسور ادوارد جی براون Edward G. Browne

۱ – A Literary History of Persia in 4 Volumes دوره کامل به انگلیسی میان ۱۹۰۲ – ۱۹۲٤ در کمبریج منتشر گردید. تاریخ ادبی ایران ج ۱ Vol I از کهن ترین روزگار تا فردوسی در ۵۲۱ ص، ترجمهٔ ج ۱ به فارسی را آقای علی پاشا صالح استاد دانشگاه تهران در ۱۳۳۳ ش در تهران منتشر ساخت در ۸۰۰ ص، ترجمهٔ جلدهای دوم، سوم و چهارم تاریخ ادبی ایران. براون نیز به وسیلهٔ سه مترجم ورزیده به طور جداگانه ترجمه و در تهران کراراً چاپ گردیده که شامل فتح الله مجتبایی، علی اصغر حکمت (۱۳۲۷) و پرفسور رشید یاسمی (۱۳۱٦) می باشند. در مجلد دوم از غزنویان تا آغاز سلطه مغولان در مجلد سوم دوره مغولان، در مجلد چهارم از ۱۵۰۰ تا ۱۹۲٤ مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است.
۲ – **انقلاب ایران** The Persian Revolution ۱۹۰۹ م پرفسور براون تاریخ انقلاب مشروطه ایران را از جزئیاتش با ارتباط به وقایع سالهای ۱۹۰۵ – ۱۹۰۹ دراین اثر تبیین داشته است. ترجمهٔ این کتاب را آقای احمد پژوه (مبشر همایون) در ۱۳۲۹ خ (کانون معرفت، ٤٩٦ص) منتشر کرده است.
۳ – **سرگذشت یک سیاح** A Traveller's Narration ۱۸۹۱م، که بعد نام آن را تغییر داده و به عنوان A year among Persians (یک سال درمیان ایرانیان) تجدید چاپ و انتشار یافت.

می‌دهد؛ دنیایی که خواب‌ها صادق است و این خواب‌ها در جوانی قیصر هم مثل تصویری روشن مقابل چشمان اوست:

رویای آشنای شب و روز عمر من!/ در خواب‌های کودکی‌ام دیده‌ام تو را. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ٤٥)(۸۲)

به نظر می‌رسد که دیدن عکس‌های کودکی، از شیرین‌ترین اوقاتی است که او از سر می‌گذرانده است(۸۳) ، با دیدن آنها انگار «قلک کودکی»هایش (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤۰) باز می‌شود و او با یک دنیا خاطرهٔ خوب مواجه می‌شود.

نوجوانی:

قیصر در شعر «خاطرات خیس» دوران نوجوانی‌اش را ترسیم می‌کند. نوجوانی برای او «خواب‌های خوب دور» و «صفحهٔ سفید خاطرات خیس» است. او برای حرف زدن از ویژگی‌های نوجوانی، تصویرهایی ملموس و دوست داشتنی ایجاد می‌کند: «کرک‌های خط سبزه/ بر لب کبود رود»، «نوجوانی نجیب جوشش غرور/ روی گونه‌های بی‌گناهی بلوغ» (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤٥). قیصر نوجوانی خودش را در این شعر با ما به اشتراک می‌گذارد و خاطرات از یادرفته‌مان را زنده می‌کند؛ انگار نه از خاطره‌هایی شخصی، بلکه از خاطره‌های ما حرف می‌زند:

صدای تو مرا دوباره برد.../ به عصرهای جمعه‌ای/ که با دوچرخه‌های لاغر بلند/ تمام اضطراب شنبه‌های جبر را/ رکاب می زنیم/ به بوی لحظه‌های بی‌بهانگی/ که دل به گریه‌ها و خنده‌های بی حساب می‌زنیم/ به «آی روزگار...» های حسرت دروغکی/ غم فراق دلبر به خواب هم ندیدهٔ همیشه بی وفا/ به جور کردن سه‌چار بیت سوزناک زورکی... . (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤٥-٤٧)

جوانی:

«جوانی» برای قیصر به معنای تر و تازه و محکم و نیرومند بودن است، دورانی که خستگی قیصر هنوز به آن راه پیدا نکرده است و البته او زیاد هم به طور مستقیم به آن اشاره نمی‌کند:

لحظه‌ها/ روزها/ سال‌ها را/ با تمام جوانی/ روی این پله‌های بلند و قدیمی/ زیر پا می‌گذارم... . (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۹-۶۰)

۴ – **طب عربی** Arabic Medicine در ۱۹۲۰ م منتشر گردید که در ایران ترجمهٔ آن توسط مسعود رجب نیا باعنوان طب اسلامی در سال ۱۳۳۷ ش بوسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب (٤٧٤ ص) منتشر گردید.
٥ – تصحیح **تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی** و طبع آن.
٦ – تصحیح جلد دوم **تذکرهٔ لباب الالباب عوفی** و طبع آن.
٧ – چاپ عکسی متن **تاریخ گزیده** یکی دیگر از آثار منتشره او محسوب می شود.
٨ – نامه هایی از تبریز ترجمهٔ حسن جوادی، انتشارات خوارزمی ۱۳۵۰ش، ۲۹۸ + ١٦ ص، به استناد از رشید یاسمی عده تألیفات پرفسور براون چه تألیف و چه ترجمه کتب فارسی ۱۷ عدد است و عدهٔ رسائل او ۳۲ عدد و عدهٔ دیباچه هایی که بزبان انگلیسی برکتب فارسی یا عربی الحاق نموده است ۱۳ عدد است و مجموع صفحات این مؤلفات ۹۳۱۸ صفحه است که بالتمام از آثار قلم شخص اوست(۲).

آثار پرفسور ا ج آربری A.J. Arberry

۱ – میراث ایران تدوین مجموعهٔ مقالات توسط آربری The Legacy of Persia

پرفسور آربری با همکاری دوازده تن از ایران شناسان و شرق شناسان که اغلب شان در رشته های تاریخ، باستان شناسی، اداره موزه ها و السنه تخصص داشتند مقاله‌هایی با عناوین ایران و جهان باستان، ایران و بازنطین – ایران و اعراب، ایران و هند پس از گشایش توسط محمود، هنر اسلامی ایران، زبان فارسی، ادبیات فارسی، علوم ایرانی، باغهای ایران، فرش ایران، ایران از دیدگاه غربیان و امثال، دراین کتاب گردآوری و به طبع رسانده است. این کتاب در ۱۹۵۳م برای اولین دفعه در اکسفورد به چاپ خورد ٤۲۲ ص، چاپ دوم و سوم در ١٩٦٣ و ١٩٦٨ انجام گرفته. در ایران ترجمه این کتاب هم منتشر گردیده است.

۲ – قصه هایی از مثنوی Tales from the Masnavi

پرفسور آربری یک صد قصهٔ منتخب از مثنوی معنوی را به نثر انگلیسی ترجمه و دراین کتاب آورده است. ۳۰۰ ص ، چاپ ۱، ١٩٦١ چاپ ۲ ١٩٦٨.

قیدهای زمان

ازل و ابد:

در شعرهای قیصر امین‌پور، قید «تا ابد» وقتی به کار برده می‌شود که شاعر بر همیشگی بودن مفهومی که از آن حرف می‌زند، تأکید دارد:

نامی برای مردن/ نامی برای تا ابد زیستن/ نامی برای بی‌که بدانی چرا/ گاهی گریستن. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ٤٦)

این «تا ابد»ها گاهی در متنی عاشقانه قرار می‌گیرد(٨٤) ، گاهی در متنی فلسفی که بیانگر پرسشی اساسی است، ایفای نقش می‌کند(٨٥) و گاهی هم به ایجاد ترکیب‌هایی کمک می‌کند که بیشتر رنگ و بویی هستی‌شناسانه دارد، ترکیب‌هایی مثل: «حبس ابد»(٨٦) ، «زندان ابد»(٨٧) و «هبوط ابد»(٨٨). کاربرد قید «در ازل»(٨٩) و ترکیب‌های «روز ازل»(٩٠) و حتی صفت «سرمدی» در ترکیب «آفتاب سرمدی»(٩١) هم کمابیش همین ویژگی‌ها را دارد.

کنارهم‌نشینی ابد و ازل در این شعرها نیز به غیر از ایجاد تناسب، که از شگردهای زبانی قیصر است، نشان از ابهام آغاز و پایان مفاهیمی بنیادی دارد که ذهن شاعر را به خود مشغول کرده است. نگاهی کلی به تمام این مثال‌ها نشان می‌دهد که قیصر از این دو قید در مواردی استفاده می‌کند که از مفهوم‌هایی ازلی-ابدی مثل عشق، هبوط آدم و علت آن و ... حرف می‌زند:

کودک دل شیطنت کرده است یک دم در ازل/ تا ابد از دامن پر مهر مادر طرد شد (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۵۰)

یا:

از ازل تا به ابد پرسش آدم این است:/ دست بر میوهٔ حوا بزنم یا نزنم؟ (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰۹)

روز:

«روز»، در شعرهای امین‌پور، نشانهٔ روشنی است(٩٢). او این کلمه را گاهی به معنای تقویمی آن(٩٣) و گاهی در معنای بخشی از عمر که از دست رفته یا دارد از دست می‌رود، استفاده می‌کند. در این حالت، معمولاً روز را با نمودهای دیگر زمان از جمله هفته، ماه، سال، روزهای هفته یا ... همراه می‌کند تا تناسب ایجاد کرده باشد و گذر زمان را بهتر نشان دهد:

۳- قصه های دیگر از مثنوی More Tales from the Masnavi

در واقع جلد دوم کتاب پیشین دویست قصه از مثنوی معنوی را احتواء می کند و مثل جلد اول در سری «آثار بزرگ ادبیات جهانی» توسط یونسکو چاپ گردیده است.

۴- مضامین شرقی Oriental Essays

پرفسور آربری برای ایجاد تفاهم میان غرب و شرق مساعی مجدانه ای که توسط شش نفر شرق شناس و ایران شناس در دو قرن اخیر صورت گرفته آن را در مضامین مختلف مورد بحث و بررسی قرار داده است. این ها شامل سائمن اوکلی Simon Ockley ، سرویلیام جونزSir William Jones ، ای دبلیولینE.W. Lane ، ای ایچ پامرE.H.Palmer ، ای جی برون E. G. Browne ، آر ا نکلسونR.A. Nicholson ،

۵- شرحی از قرآن The Koran Interpreted

پرفسور آربری در دو مجلد این اثر را به انگلیسی به سلک نگارش درآورده است.

۶- وحی و استدلال در اسلام Revelation and Reason in Islam

در زمینهٔ اسلام شناسی این اثریست که از پرفسور آربری یادگار است. ناشر جورج الن ان ون چاپ ۱۹۵۷ و ۱۹۶۵، ۱۲۲ ص.

۷- معاشقه با رباعیات The Romance of the Rubaiyat

پرفسور آربری اگرچه خودش به رباعیات عمر خیام علاقهٔ مفرطی داشت اما بپاس ترجمهٔ دلنشین انگلیسی رباعیات خیام ادوارد فیتز جرالله، تحقیقی عمیق انجام داد و دراین ضمن مکاتباتی که فیتز جیرالد با استاد فارسی خود ادوارد کوولEdward Cowell انجام داده بود آن را بدست آورده مورد بررسی قرار داد. این اثر بمناسبت سدهٔ چاپ ترجمهٔ فیتز جرالد بخاطر بزرگداشت ازوی منتشر گردید.

۸- یک صوفی شهید (انگلیسی) A Sufi Martyr

پرفسور آربری اثر یادگاری عین القضاة همدانی متصوف مقتول در ۱۱۳۱م موقعیکه در زندان بغداد محبوس بود، بنگارش در آورده بود را از عربی بلیغ به انگلیسی فصیح ترجمه ومنتشر نمود. ناشر جوزج الن ان ون لندن، ۱۰۲ ص.

با گریه‌های یکریز/ یکریز/ مثل ثانیه‌های گریز/ با روزهای ریخته در پای باد/ با هفته‌های رفته/ با فصل‌های سوخته/ با سال‌های سخت/ رفتیم و/ سوختیم و/ فرو رفتیم/ با اعتماد خاطره‌ای در یاد/ اما آن اتفاق ساده نیفتاد. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤٤)(۹٤)

در شعرهای قیصر، قید «روز» در ترکیب‌های: «آن روزهای خوب»(۹٥) ، «روزهای خوب»(۹٦) ، «روز آغاز»(۹۷) ، «روز آفتابی»(۹۸) ، «روز طلوع خورشید»(۹۹) ، «روز آمدن»(۱۰۰) ، «روز اردیبهشتی»(۱۰۱) ، «روز چندم اردیبهشت»(۱۰۲) ، «روزهای آخر اسفند»(۱۰۳) ، «روزهای آخر پاییز»(۱۰٤) ، «روز ازل»(۱۰٥) ، «روز بازپسین»(۱۰٦) ، «روز مبادا»(۱۰۷) ، «روزهای پیش»(۱۰۸) ، «روزهای دبستان»(۱۰۹) ، «روزهای ریخت و پاش لبخند»(۱۱۰) ، «روزهای سخت ادامه»(۱۱۱) ، «روزهای ریخته در پای باد»(۱۱۲) و «رونوشت روزها»(۱۱۳) دیده می‌شود.

مهمترین ترکیب‌هایی که قیصر با «روز» ساخته است، «روز ناگزیر» و «روز مبادا» است. هر دو این ترکیب‌ها از عنوان شعرهای او در دفتر «آینه‌های ناگهان» هستند. او در شعر «روز ناگزیر» آرمان‌روزی را توصیف می‌کند که زیاد هم محال و دور از دست به نظر نمی‌رسد:

روزی که عابران خمیده/ یک لحظه وقت داشته باشند/ تا سربلند باشند/ و آفتاب را در آسمان ببینند/ روزی که این قطار قدیمی/ در بستر موازی تکرار/ یک لحظه بی‌بهانه توقف کند/ تا چشم‌های خستهٔ خواب‌آلود/ از پشت پنجره/ تصویر ابرها را در قاب و طرح واژگونهٔ جنگل را/ در آب بنگرند... (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۰)

او در این شعر از آرزوهای به ظاهر سهل و ساده و البته بسیار انسانی‌اش حرف می‌زند؛ از روزی که دست خواهش و التماس از سر آدم‌ها کوتاه می‌شود؛ گردن کج و زانوان باخاک‌آشنای انسان‌های عادی، جز پیش پای عشق، اظهار تواضع نمی‌کند؛ روزی که کودکان فقیر روی روزنامه نمی‌خوابند و نان تازه می‌خورند... (همان: ۱۱). در شعر «روز مبادا» هم چنین روزی توصیف می‌شود:

... عمری است/ لبخندهای لاغر خود را/ در دل ذخیره می‌کنم:/ باشد برای روز مبادا!/ اما در صفحه‌های تقویم/ روزی به نام روز مبادا نیست/ آن روز هرچه باشد/ روزی شبیه دیروز/ روزی شبیه فردا/ روزی درست مثل

۹ - ادبیات کلاسیک فارسی (انگلیسی) **Classical Persian Literature.**

پرفسور آربری که به نظم و نثر ادبیات فارسی صاحب نظر بود، در این کتاب تمام دورهٔ کلاسیک ادب فارسی را که معمولاً از فردوسی تا جامی قلمداد می گردد. زیر ذره بین قرار داده است. ناشر جورج الن و ان ون - لندن.

۱۰ - جنبه های تمدن اسلامی (انگلیسی) **Aspects of Islamic Civilization**

As depicted in the Original Text. چنانکه در منابع اصلی منعکس است

پرفسور آربری در ضمن تدریس و تحقیق در دانشگاه های انگلستان و قاهره حداقل سه دهه در زمینهٔ تمدن و فرهنگ اسلامی مطالعاتی گسترده و در عین حال ژرفا انجام داده بود، دراین کتاب در چهارده فصل بهترین نمونه ها تبیین داشته، عنوان دوازدهمین فصل «هنر حافظ» است. ناشر جورج الن وان ون ٤٠٨ص.

کرسی های ایرانشناسی انگلستان باوجود استادان برجستهٔ ایران شناسی که برخی از آنان در صفحات پیش معرفی گردیده اند، موجب ترویج ادبیات فارسی و آثار و افکار فرهنگی در سطح جهانی گردیدند. دراین امر دانشگاه های فرانسه و آلمان نیز همگامی شایستهٔ توجه داشته اند.

ما اینک تذکر کوتاهی از چند تن از استادان اسبق کرسی های زبان و ادبیات فارسی در کشور های شبه قاره می پردازیم که آنان در نیمهٔ اول قرن بیستم از دانشگاه های انگلستان و یا اروپا دورهٔ دکترای زبان و ادبیات فارسی را تکمیل کرده بودند.

۱ - پرفسور دکتر شیخ محمد اقبال (م ۱۹۴۸م)

از استادان برجستهٔ زبان و ادب فارسی دانشگاه پنجاب و رئیس اسبق دانشکدهٔ خاورشناسی (م ١٩٤٨م) به علت همعصری و همنامی با علامه اقبال (م ۱۹۳۸م) در محافل علمی جهانی به درستی شناخته نشده. وی مصحح راحة الصدور الراوندی است که در اروپا منتشر گردید. وی اثر کریستن سن «**ایران به عهد ساسانیان**» را ترجمه کرد که مدتها در برنامه های آموزشی دانشگاه ها مورد استفاده بود. وی از معدودی استادان فارسی شبه قاره در زمان استعمار انگلیس بود که به ایران مسافرتهای علمی انجام داد و از استادان سرشناس ایرانی مراوداتی داشته است (۳)

همین روزهای ماست/ اما کسی چه می‌داند؟ شاید/ امروز نیز روز مبادا/ باشد. (همان: ۲۸).

قیصر در هر دو شعر به مفهوم «انتظار» می‌پردازد. گویا این آرمان‌روز با آمدن «او» معنا پیدا می‌کند:

ای مثل روز، آمدنت روشن!/ این روزها که می‌گذرد، هر روز/ در انتظار آمدنت هستم!/ اما/ با من بگو که آیا، من نیز/ در روزگار آمدنت هستم؟ (همان: ۱٤)(۱۱٤)

قید «روز» در شعرهای قیصر امین‌پور به شکل: «روزی»(۱۱۵) ، «آن روز»(۱۱٦) ، «این روزها»(۱۱۷) ، «این چندین روزه»(۱۱۸) ، «همین دو روز پیش»(۱۱۹) ، «روزها»(۱۲۰) ، «هر روز»(۱۲۱) ، «هر روزه»(۱۲۲) ، «همین روز»(۱۲۳) ، «یک روز»(۱۲٤) دیده می‌شود. از این میان، «این روزها» بیشترین بسامد را دارد.

«این روزها» برای او روزهای لذتبخشی نیست؛ روزهای انتظار است (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۹ و ۱٤و ٦۸)؛ روزهایی که جرئت دیوانگی کم و حسرت گریه کردن و بازگشتن به کودکی زیاد است (همان: ۳۲)؛ روزهایی است که تعداد موهای سفیدش را نمی‌داند (همان: ۳٦)؛ روزهایی که اگر نیمهٔ پر لیوان را ببیند، یک سطر در میان آزاد است و تنها می‌تواند «-در بین این دو خط-» جولان بدهد (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۲٦)، روزهایی است که با تلقین می‌گذرد:

این روزها که می‌گذرد/ شادم/ این روزها که می‌گذرد/شادم/ که می‌گذرد/ این روزها/ شادم/ که می‌گذرد. (همان: ۲۵)

این روزها، به ندرت، روزهایی است که خال و هوای دیگری دارد:

این روزها تنها/ حس می‌کنم گاهی کمی گنگم/ گاهی کمی گیجم/ حس می‌کنم/ از روزهای پیش قدر بیشتر/ این روزها را دوست دارم... . (همان: ۳٤)

او «روز و شب» و «شب و روز» را هم به معنی مدام و همیشه و برای نشان دادن طیف گسترده‌ای از زمان به کار می‌برد:

شب و روز از تو می‌گوییم و می‌گویند. کاری کن/ که «می‌بینم» بگیرد جای «می‌گویند»های ما. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ٤۰)(۱۲۵)

۲- پرفسور دکتر هادی حسن (۱۸۹۴ - ۱۹۶۳م)

وی اهل حیدرآباد دکن و ایرانی نژاد بوده. تحصیلات عالی را نخست در رشتهٔ علوم طبیعی داشت. آنگاه به ادبیات زبان مادری خود (فارسی) روی آورد و از کارشناسی گرفته تحصیلات دانشگاهی را در ادبیات فارسی داشته. سپس به انگلستان رفت و دورهٔ دکتری زبان و ادب فارسی با تصحیح و تحشیهٔ دیوان فلکی شروانی تکمیل نمود. در حدود سه دهه در دانشگاه اسلامی علیگرهـ استادی و ریاست گروه آموزشی فارسی را احراز می کرد. دکتر هادی حسن در حین حیات آثار علمی متعددی منتشر نمود که یکی از آنها «**تاریخ دریا نوردی ایران**» بزبان انگلیسی با تقریظ مبسوط علامه محمد اقبال چاپ گردید(٤). مقالات منتخب علمی وتحقیقی دکتر هادی حسن باعنوان «**مقالات هادی حسن**» در تهران منتشر گردیده است.

۳- پرفسور مولوی محمد شفیع (۱۸۸۳ - ۱۹۶۳م)

استاد شفیع متبحر به زبانهای فارسی، عربی و در ایران شناسی و علوم اسلامی به مرتبهٔ والایی قرار داشت. وی دانش آموختهٔ دانشگاه کمبریج در رشته زبان و ادبیات عربی بوده است. اما خدمات علمی گسترده ای به زبان و ادب فارسی انجام داده است که استاد بدیع الزمان فروزانفر در قصیده غرایی وی را ستوده که مطلعش این است.

دهر و دوران کم آورد فرزند چون محمد شفیع دانشمند

از آثار تصحیح و تألیف کردهٔ وی باید ۱ – تتمهٔ صوان الحکمه از علی بن زید بیهقی، ۲ – مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی، ۳ – مکاتبات رشیدی از رشیدالدین فضل الله همدانی، ٤ – تذکرهٔ میخانه از ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، ٥ – مثنوی وامق و عذرای عنصری بلخی (م ٤٤١هـ ق) را بر شمرد که از نویسندگان ایران طی قرون می باشند. علاوه براین صدها مقاله های استاد شفیع در پنج مجلد به دو زبان فارسی و اردو و منتشر گردیده. استاد شفیع امتیاز دیگری که دارد اینست که در سال ۱۹۵۳م ریاست هیأت فرهنگی ١٤ نفری پاکستان را بعهده (٥) داشت که برای دو هفته از ایران رسماً دیدن کرد.

امروز، دیروز و فردا:

«امروز»، «دیروز» و «فردا» هم از قیدهای وابسته به «روز» هستند. قیصر امروز را به معنی حالا و زمان ملموسی که در دسترس است، به کار می‌برد. در این مورد هم مثل بسیاری از موارد دیگر، این کلمه را با کلمه‌هایی مثل «حالا»، «آینده»(۱۲٦) ، «فردا»(۱۲۷) و «دیروز»(۱۲۸) همراه می‌کند تا در سطح جمله تناسب لفظی هم برقرار کرده باشد:

امروز تکیه‌گاه تو آغوش گرم من/ فردا عصای خستگی‌ام شانه‌های تو. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۱۲)

قیصر در رویارویی با «امروز»، از احساسات و کنش‌هایی حرف می‌زند که از جنس احساسات و کنش‌های دیگران است. او گاهی از امروز مثل روزی تکرارناپذیر و به‌یادماندنی یاد می‌کند:

از خواب چهل‌سالهٔ خود پا شده‌ام/ گم بوده‌ام و دوباره پیدا شده‌ام/ ای حس شکوهمند غمگین و شگفت/ امروز چقدر با تو زیبا شده‌ام. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۸٦)

و گاهی مثل روزی که مدام تکرار می‌شود، اما همچنان عزیز و دوست‌داشتنی است:

امروز هم/ از کیمیای نام تو/ این واژه‌های خام/ در دست‌های خستهٔ من شعر می‌شوند... . (امین‌پور، ۱۳۷۲: ٤۳)(۱۲۹)

گاهی هم از امروزی که پیش رو دارد، چندان خشنود نیست؛ چراکه خودش را در معرکهٔ بازی همیشگی زندگی می‌بیند(۱۳۰):

سطح تمام گل‌ها، امروز/ خاکستری است/ تصویر روبه روی من انگار/ من نیست/ تصویر دیگری است. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ٦٥)

«فردا» در همان معنی قراردادی خود در شعرهای قیصر ایفای نقش می‌کند و قیدی است که تقریباً همیشه به همراه «امروز» آمده است:

امروز تکیه‌گاه تو آغوش گرم من/ فردا عصای خستگی‌ام شانه‌های تو. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۱۲)(۱۳۱)

امین‌پور دو شعر دارد به نام‌های «فردا» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۳٦) و «فردا دوباره...» (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۷۷–۷۸). به نظر من با اینکه بسامد «فردا» در شعرهای امین‌پور بالا نیست، همین نام‌گذاری‌ها نشان می‌دهد که این قید برای او قابل تأمل بوده است.

۴ – پرفسور دکتر عندلیب شادانی (۱۸۹۷ – ۱۹۶۹م)

اسم اصلی وی وجاهت حسین بود ولی تمام زندگانی منتسب به یکی از استادان دبیرستانی بطور عندلیب شادانی شناخته شد. تحصیلات کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادب فارسی را از دانشکده اسلامیه دانشگاه پنجاب تکمیل کرد و پس از تدریس در چند دانشکده در ۱۹۲۸ م به گروه فارسی و اردوی دانشگاه داکا (بنگلادش کنونی) پیوست. دکتر عندلیب شادانی تا چهل سال صدها نفر دانشجو را در هر دو زبان و ادب به فیض رساند. در ۱۹۳۱ برای دورۂ دکتری زبان و ادب فارسی وارد مدرسه مطالعات شرقشناسی دانشگاه لندن گردید و پایان نامه به عنوان «**مورخان مسلمان شبه قاره از ۱۲۰۵ تا ۱۲۵۹م**» تدوین و به اخذ دانشنامه نائل آمد. از دهها اثر تألیف و ترجمۂ وی چند اثر که راساً به ادب فارسی ارتباط دارد شامل ۱ – احسن الرساله ترجمۂ اردو چهار مقاله ۱۹۲۵ لاهور، ۲ – شرح رباعیات بابا طاهر ۱۹۲٤ لاهور ، ۳ – چهار مقاله تدوین ۱۹۲٤ لاهور، ٤ – قصاید قاآنی (تدوین) بی تا. دکتر عندلیب شادانی چهار مسافرت علمی در سالهای ۱۹۳۰، ۱۹۵۳، ۱۹۵۵، ۱۹٦٦ به ایران کرد و در سمینار ها و همایشهای علمی حضور بهمرسانید. خانم کلثوم ابوالبشر عضو هیأت علمی گروه فارسی و اردوی دانشگاه داکا از ۱۹۸۵ م بمدت دو سال در دانشگاه بمبی (هند) در موضوع احوال و آثار دکتر عندلیب شادانی پژوهش علمی انجام داد و به اخذ دکتری زبان و ادب اردو نائل آمد(٦).

۵ – پرفسور دکتر محمد باقر (۱۹۱۰ – ۱۹۹۳م)

استاد باقر تحصیلات کارشناسی ارشد را در دانشگاه پنجاب تکمیل کرد و آن گاه در انگلستان دورۂ دکتری را گذراند. وی در حین حیات با داشتن امتیاز ریاست گروه فارسی دانشگاه پنجاب بالغ بر ۲۱ سال و سالها احراز ریاست دانشکدۂ خاورشناسی، ارشد ترین استاد دانشگاهی پاکستان محسوب می گردید. وی از ۱۹۳۹م که اولین دفعه به ایران سفر کرد در نیم قرن در حدود ۲۵ دیدار کوتاه و بلند از ایران داشته است که نشانگر «توجه او به سوی دوست» میباشد. از آثار علمی او باید ۱ – لغت مدار الافاضل (در چهار مجلّد) ، ۲ – تصحیح دیوان جویای تبریزی (م

. شعر اول گستره‌ای آرمانی و نگاهی کلان دارد. این شعر بین سال‌های ٦٤ تا ٦٦ (یعنی در دوران جنگ و بعد از پیروزی انقلاب) سروده شده است. در این شعر از فردایی حرف می‌زند که از آن بی‌خبر است؛ فردایی که حیاتش وابسته به «زندگی» و بازی‌های آن توصیف می‌شود. پیداست که وقتی زندگی روند نامشخصی دارد، فردا هم در هاله‌ای از ابهام قرار داشته باشد:

دیروز/ ما زندگی را/ به بازی گرفتیم/ امروز، او/ ما را.../ فردا؟ (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۳٦)

دیروز زندگی برای ما بازیچه‌ای بیش نبود؛ جدی نبود؛ مهم نبود. امروز ما بازیچهٔ زندگی هستیم؛ بازیچه‌هایی غیر جدی و کم اهمیت. فردا چه خواهد شد؟ از آنجا که گذر زمان هرگز به نفع انسان نبوده است، به طور قطع فردایی بهتر از امروز در کار نخواهد بود و زنجیرهٔ «ما – زندگی» به تسلسل و تکرار نخواهد رسید. برای همین به نظر من سوال امین‌پور دربارهٔ فردا با ترس و تردید همراه است. انگار می‌خواهد بگوید که این بازی همیشهٔ انسان و زندگی، که حالا به نفع زندگی پیش می‌رود، فقط با مرگ به پایان می‌رسد، مرگی که فردا از راه می‌رسد.

شعر دوم، برخلاف شعر اول، بسیار واقعی است. او در این شعر از مسائل روزمره و ملموس زندگی حرف می‌زند، از تکرار و تکرار:

صف/ انتظار/ صف/ امضا/ شماره/ امضا/ فردا دوباره/ صف/ انتظار/ صف/ امضا/ شماره/ ای کاش باد.../ ای کاش باد این همه کاغذ را/ می‌برد!/ ای کاش باد.../ یا/ یک ذره اعتماد... (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۷۷-۷۸)

او حتی در این فضای قطعی و واقعی هم امید بهبودی ندارد و حسرت «باد... یا یک ذره اعتماد» دارد. به همین دلیل به نظر من، فکر کردن به فردا برای او چندان امیدبخش نیست. در یادداشت‌های من، تنها ترکیبی که از «فردا» وجود دارد، «لبخندهای رو به فردا»(۱۳۲) است. او در این مورد هم که به ظاهر از امید به فردا حرف می‌زند، از آن قطع امید می‌کند:

وقتی آن دست‌های بی‌سرانجام/ لبخندهای روبه‌فردا را/ از شاخه چیدند/ و سیب‌های سبز/ در باغ‌های رو به باران/ بر خاک افتادند/ تنها/ رگبرگ‌های رو به زردی را/ از چشم ما دیدند. (همان: ۲۲)

فردایی که زندگی به کام انسان‌ها باشد، برای او یعنی «وعدهٔ سرِ خرمن»، یعنی «وقت گل نی»:

۱۱۱۸هـ) ، ۳ – تذکرهٔ مخزن الغرائب (در پنج مجلّد) ، ٤ – احوال و آثار و افکار علامه اقبال (به اردو و انگلیسی) در دو مجلد ، ٥ – تاریخ پنجاب (فارسی) ، ٦ – مسافرتها و ایام البیرونی (انگلیسی) ، ۷ – در فش کاویانی میرزا غالب ، ۸ – تاریخ گذشته و حال لاهور (انگلیسی) و هشت اثر تحقیقی دیگر و یک صد مقاله علمی را متذکر گشت.

اگرچه شمه ای از احوال و آثار علمی دهها نفر دیگر ایران شناسان را که از دانشگاه‌های اروپا و انگلستان فارغ التحصیل گشته، مادام العمر برای اعتلای ایران شناسی خدماتی ارزنده انجام دادند، را می توان تبیین داشت اما با اشاره فقط به دو نفر یکی علامه محمد اقبال **«سیر فلسفه در ایران»** دانشگاه مونیخ آلمان (۱۹۰۷م) و دکتر محمد حمید الله دانشگاه سوربن فرانسه (۱۹۱۹م) می توان اسم برد.

نتیجه گیری :

با معرفی کتابهای علمی گوناگون دراین نوشتار کوشیده ایم این امر را وضوحاً نشان دهیم که برخی از آثار استادان کرسی های ایران شناسی نیمهٔ اول قرن بیستم میلادی توسط دانشمندان ایرانی ترجمه و در ایران منتشر گردیده است. اما به نظر من در ترویج اهداف ایران شناسی نیاز مبرم است که آثاری که تاکنون به فارسی برگردانده نشده آنها نیز مورد توجه مترجمان چیره دست ایران امروز گردد. در اواسط قرن بیستم دهها نفر درکار ترجمه آثار علمی پژوهشگران شرق و غرب دست اندرکار بوده اند نظیر استاد مجتبی مینوی، سید غلام رضا سعیدی، فخر داعی گیلانی و . . . . ما ایران شناسی را در سطح جهان فارسی به نحو احسن می توانیم موقعی معرفی نمائیم که ترجمه ادب عالیه فارسی به زبانهای معتبر دنیا و آثاری که درباره ایران و ایران شناسی در خارج از ایران منتشر گردیده ترجمه فارسی آن در ایران منتشر و در سراسر جهان فارسی در اختیار علاقه مندان قرارگیرد.

***

ما ایستاده‌ایم/ ما لحظه لحظه نوبت خود را/ خمیازه می‌کشم/ اما/ این آسیاب کهنه به نوبت نیست/ شاید همیشه نوبت ما/ فرداست! (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۷۰)

او اصلاً به تحقق این وعده اعتماد ندارد:

بفرمایید فردا زودتر فردا شود، امروز/ همین حالا بیاید وعدهٔ آینده‌های ما (امین‌پور، ۱۳۸۷: ٤۱)(۱۳۳)

شب:

قیصر شب را به شکل: «هرشب»(۱۳٤) و «روز و شب» (که قبلاً به آن اشاره شد) و در ترکیب‌هایی مثل: «دل شب»(۱۳۵) ، «شب‌های بی‌رحمانه»(۱۳٦) ، «سکوت شب»(۱۳۷) ، «شب تیره»(۱۳۸) ، «شب خسته»(۱۳۹) ، «غم شبانه»(۱٤۰) ، «مردم شب‌دیده»(۱٤۱) ، «کوچهٔ شب»(۱٤۲) ، «محبوبه‌های شب»(۱٤۳) ، «موسیقی تار شب»(۱٤٤) ، «نیمه‌های شب»(۱٤۵) ، «هزار و یک شب»(۱٤٦) و «برکهٔ شب»(۱٤۷) به کار برده است. از میان این ترکیب‌ها، ترکیب «کوچهٔ شب»، «موسیقی تار شب» و «برکهٔ شب» تصویرهای زیبایی به همراه دارد.

سیاهی (امین‌پور، ۱۳۸۷: ٦۹)، سکوت (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲٦)، تیرگی (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۵۳)، تار بودن (همان: ۹۳)، غم (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۳۷)، انتظار استجابت دعا (امین‌پور، ۱۳۸۷: ٤۸)، فرصت سرودن، دوست داشتن (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۷۹) و عاشق شدن (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۹۵)، فرصت رویاپروری (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۸۱)، فرصت تفکر و تردید (همان: ٤۵)، زمان هذیان و تاب و تب تردید (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۳) از ویژگی‌های شب در شعرهای امین‌پور است. او گاهی از تشخیص (**Personification**) برای توصیف شب استفاده می‌کند:

شب خیمه زد بر سایه‌روشن‌های نیزار/ تا تار مژگان سیاهت را ببوسد. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰۲)

و گاهی هم از متناقض‌نما (Paradox):

شبی دارم چراغانی، شبی تابیدنی امشب/ دلی نیلوفری دارم، پری بالیدنی امشب/ شبی دیگر، شبی شب‌تر، شبی از روز روشن‌تر/ شبی پر تاب و تب دارم، تبی تابیدنی امشب. (همان: ۱۱٦)

یادداشتها :

۱. صفا ج ۳، ب ۱، ص ٤٦٦.
۲. رشید یاسمی دیباچهٔ تاریخ ادبی ایران، ج ٤، ص ۱۲.
۳. موسوی، فصلنامهٔ دانش اسلام آباد شمارهٔ پیاپی ۸٤ – ۸۵ ص ۲۰۰ .
٤. دکتر ریاض – مجموعهٔ مقالات سمینار پیوستگیهای فرهنگی شبه قاره وایران، صص ۲٤۳ – ۲٤٤ .
۵. موسوی، فصلنامهٔ دانش اسلام آباد شمارهٔ پیاپی ۸٤ – ۸۵ ، ص ۲۰۱.
٦. دکتر عندلیب شادانی : حیات و کارنامه (اردو) دکتر کلثوم ابوالبشر، ناشر راجا پبلی کیشنز دانشگاه داکا.

منابع

* اغلب کتابهایی که دراین پژوهش معرفی شده آن را در منابع متذکر نمی شویم.

۱ – موسوی، سید مرتضی، زبان و ادب فارسی در قرن بیستم در پاکستان، فصلنامهٔ دانش اسلام آباد، شمارهٔ پیاپی ۸٤ – ۸۵ ، بهار و تابستان ۱۳۸۵ ، صص ۱۸۷ – ۲۱۰.

۲ – ریاض ، دکتر محمد، ایران شناسان شبه قاره، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۷٤ ش.

۳- صفا، دکتر ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران، ج ۳ بخش اول، انتشارات فردوس، ۱۳۷۳ش.

٤ – تاریخ ادبی ایران، ج ٤، تألیف پرفسور ادوارد براون ترجمهٔ رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱٦ ش.

*****

این نکته‌ها نشان می‌دهد که خیال او در استفاده از نمود شب، نسبت به روز، از خلاقیت ویژه‌ای برخوردار است. شاید به این دلیل که او حال و هوای شب را بیشتر از روز می‌پسندد.

دیشب و امشب:

«امشب» ردیف دو غزل، از غزل‌های امین‌پور با نام «ضیافت» و «شب اسطوره» است. او در «ضیافت» از ملاقات شبانهٔ با «زن نادیدنی» یا همان «زن شبانهٔ موعود» یا «خواهر تکامل خوشرنگ» که در شعرهای سپهری هم دیده می‌شود (سپهری، ۱۳۸۷: ۴۰۳) ، حرف می‌زند:

زنی با رقصی آتشباد، از این ویرانه خاک‌آباد/ می‌آید گردباد آسا، به خود پیچیدنی امشب/ زنی با مویی از شب شب‌تر و رویی ز شبنم تر/ میان خواب و بیداری، چو رؤیا دیدنی امشب. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۱۷)

و مثل همیشه سفرهٔ تنگ دلش را برای او باز می‌کند (همان: ۱۱۷). در غزل «شب اسطوره» هم از حال خوبی که دارد، می‌گوید؛ حالی که «امشب» به سراغ او آمده است:

دور از همه مردم شده‌ام در خودم امشب/ پیدا شده‌ام، گم شده‌ام در خودم امشب/ ... در هر نفسم بوی گلی تازه شکفته است/ یک باغ تبسم شده‌ام در خودم امشب... . (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۵۷)

شاید به همین خاطر است که «شب» برای او زمانی باارزش است و هر وقت می‌خواهد به جای «قال»، از «حال» حرف بزند، به خلوت آن پناه می‌برد؛ یا وقتی قرار است از آرزوهایش بگوید، از صمیمیت آن استفاده می‌کند (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۱۹). اما این شب‌های روشنِ خوب، گاهی هم بی‌تکلیف و سردرگم می‌شوند:

آیینه‌ها دچار فراموشی‌اند/ و نام تو/ ورد زبان کوچهٔ خاموشی/ امشب/ تکلیف پنجره/ بی‌چشم‌های باز تو روشن نیست. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۲۵)

«امشب» و «شب» گاهی هم تلمیح را وارد شعرهای امین‌پور می‌کند. او در شعر «کوچه‌های کوفه» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱٤٤) چنین شبی را توصیف می‌کند؛ شبی که نماد تاریکی و حادثه‌های ازیادنرفتنی است. «دیشب» هم همین کارکرد را برای قیصر دارد. گاهی طراوت باران را به همراه دارد

امبر یاسمین *

«ایران گرایی در شعر مشروطیت ایران»

اشاره :

جنبش مشروطیت، نهضت انقلاب زای آزادیخواهانه ای بود که از اواخر فرمانروایی ناصرالدین شاه آغاز و تا در حدود انقراض دورهٔ قاجار ادامه پیدا می‌کند. از سخنسرایان برجستهٔ آزادیخواه و وطن‌گرا باید ادیب الممالک فراهانی، ایرج میرزا، میرزادهٔ عشقی، نسیم شمال، عارف قزوینی، پروین اعتصامی، ملک الشعراء بهار، فرخی یزدی، علی اکبر دهخدا، و ابوالقاسم لاهوتی را نام برد که در بیداری و ایجاد فکر ایران گرایی در تودهٔ مردم نقشی مؤثر داشته اند. در این مقال از افکار ایران گرایانهٔ شان سود جسته شده است.

***

هر کرا مهر وطن در دل نباشد کافر است
معنی حُبّ الوطن فرمودهٔ پیغمبر است (۱)

ادب و جامعه هر دو برای یکدیگر لازم اند، بدون ادب اصلاً تصور جامعه در ذهن انسان پدید نمی آید. ادبیات هر کشور بهترین ترجمان افکار مردم آن کشور می باشد. مردم یک کشور چقدر با ملت خود محبت و صمیمیت دارند، این هم از ادبیات آن کشور مشاهده می شود.

سرشت انسانی است که هر شخص با وطن و زادگاهش عشق می ورزد. همین اقتضای طبیعی را گویندگان و نویسندگان ایران نیز دائم در اشعار و آثار خود ذکر نموده اند. اگر از آغاز تا امروز مروری بر ادبیات فارسی کنیم، گرایش نسبتاً شدیدی به وطن دوستی و میهن پرستی موجود بوده است. ایران گرایی در شاهنامه، سرودهٔ ابوالقاسم فردوسی شاعر حماسه سرا، در قصیده انوری به نام اشک خراسان و همچنین در شعر خاقانی شروانی حاکی از احساسات میهن پرستانه ایشان می باشد. اما مفهوم وطن را اگر کسی به معنای اصلی به کار برده است، شاعرانی اند که در نتیجهٔ نهضت مشروطه این مفهوم را رونق تازه بخشیده اند. گرچه گروهی از صاحب قلمان که دور از

---

* - مربی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین – اسلام آباد

(امین‌پور، ۱۳۸۷: ۹۰)، گاهی از آنجا که با خواب در ارتباط است، زمینهٔ رویاپروری فراهم می‌کند و گاهی هم رمز آگاهی است:

دیشب پس از سی سال فهمیدم/ که رنگ چشمانم کمی میشی است/ و برخلاف سال‌های پیش/ رنگ بنفش و ارغوانی را/ از رنگ آبی دوست‌تر دارم/ دیشب برای اولین بار/ دیدم که نام کوچکم دیگر/ چندا بزرگ و هیبت‌آور نیست... . (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۶)

صبح، بامداد و سپیده:

صبح برای قیصر زمان چشم واکردن (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۰)، دیدن تعبیر خواب‌ها (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۳۳؛ امین‌پور، ۱۳۸۰: ۸۰)، دمیدن و از نو شروع کردن است:

روشن از روی تو چشم و دل روز/ صبح از نام تو دم زد که دمید. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۱۵)(۱۴۸)

به ترکیب‌هایی که امین‌پور با واژه‌های صبح و بامداد و سپیده ساخته است، توجه کنید: «حولهٔ نمدار و نرم بامدادان»(۱۴۹) ، «پشت‌بام صبح»(۱۵۰) ، «پشت‌بام‌های صبح‌های زود»(۱۵۱) ، «چشم صبح»(۱۵۲) ، «سرود صبح»(۱۵۳) ، «تا دم صبح»(۱۵۴) ، «صبح زود»(۱۵۵) ، «شبنم سپیده دمان»(۱۵۶). او با ارائهٔ این تصویرها، برای ما روایت می‌کند که در میان سرود گنجشک‌ها و تکان خوردن برگ درختان و شاید ریزش آب و ... روی پشت‌بام‌های صبح‌های زود بیدار می‌شده، دست و رویش را می‌شسته و با حولهٔ نرم و نمداری پاک می‌کرده و ... . شاید تداعی این خاطرات که اغلب به دوران کودکی او برمی‌گردد، باعث شده تا او لطیف‌ترین و ملموس‌ترین تصویرها را برای صبح خلق کند.

عصر:

«عصر» (به معنای بعد از ظهر) فقط دوبار در شعرهای قیصر دیده می‌شود:

با این همهٔ خبر/ در عصر شب/ در عصر خستگی/ در عصر بی‌عصب/ در روزنامهٔ عصر/ از شرح حال ما اثری نیست... . (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۲۶)

و عصر جدول‌های خالی، پارک‌های این حوالی/ پرسه‌های بی‌خیالی، نیمکت‌های خماری. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۹۵)

وطن بودند به وسیلهٔ قلم خویش احساسات و عواطف تند و آتشین نسبت ب
وطن را به صورت کتابها و در مقالات روزنامه ها مطرح کردند اما شاعرا
دورهٔ مشروطه به اوج رسانیدن مفهوم ایران گرایی به کوششهای تازه ای
همّت گماشتند و ایرانیان را که سالها در خواب غفلت فرو رفته بودند ب
وطن پرستی و میهن داری تشویق نمودند. شعر دورهٔ مشروطه روشنگر این
واقعیت است که شاعران این دوره حبّ الوطنی و دلبستگی عمیقی باکشو
خویش دارند و با سرودن شعر آتشین احساسات و عواطف و افکار حقیق
تودهٔ مردم را تجسیم کرده اند.

جنبش مشروطیت ایران، انقلاب آزادیخواهی است که در اواخر حکومت
ناصرالدین شاه آغاز می شود و تا پایان دوره قاجاریه ادامه می یابد. در دور
قاجاری اوضاع ایران به علت دخالت قدرتهای استعماری و به علت حکومت
مستبدانه خیلی وخیم بود اما با آغاز نهضت مشروطه وضع سیاسی، اجتماعی
و ادبی ایران به کلي عوض گردید. این نهضت نویدی بود برای کسانیکه در
زیر پنجهٔ فقر و افلاس گرفتار مانده بودند و هرگز جرأتی نداشتند که علیه
این ظلم و تعدی صدای آزادی را بلند کنند. دراین اوضاع نامساعد شاعران
و نویسندگان با نوشتن شعر و مقالات مهیّج مربوط به ایران گرایی بازتاب
افکار و عواطف عامه مردم کردند و ایشان را از خواب غفلت بیدار ساختند.
به قول دکتر شفیعی کدکنی که در کتابش **ادوار شعر فارسی** گفته : وقتی
ما ذکر شعر مشروطه می‌کنیم صداهای زیر به گوش ما می رسد :

ای خطهٔ ایران میهن ای وطن من
ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من ... (۲)

*

ای مرغ سحر چو این شب تار
بگذاشت ز سر سیاهکاری . . . (۳)

*

هر وقت ز آشیانه خود یاد میکنم
نفرین بخانوادهٔ صیاد میکنم . . . (۴)

*

مرا بارد از دیدگان اشک خونی
بر احوال ایران و حال کنونی . . .(۵)

*

در باقی موارد، «عصر» به معنای روزگار و زمانه و دوران است.

هفته و روزهای هفته

«هفته» به طور مستقل، یک بار در شعرهای قیصر به کار رفته و آن هم در عبارت «هفته‌های رفته» (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤٤) است. در باقی موارد، نام روزهای هفته را در شعرهای او می‌بینیم.

شنبه:

امین‌پور شعری دارد به نام «شنبه»:

خدا ابتدا آب را/ پس زندگی را از آب آفرید/ جهان نقش بر آب/ و آن آب بر باد... (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۷۳)

پس شنبه برای او روز آغاز و تولد و خلق است. او این کلمه را در عبارت‌های «چند شنبه»(۱۵۷) ، «شنبه‌های بی‌پناهی»(۱۵۸) ، «شنبه‌های جبر»(۱۵۹) هم به کار برده است.

سه‌شنبه

گلها همه آفتابگردانند، شعری دارد به نام «سه‌شنبه»:

سه‌شنبه؛/ چرا تلخ و بی‌حوصله؟/ سه‌شنبه؛/ چرا این همه فاصله؟/ سه‌شنبه؛/ چه سنگین! چه سرسخت، فرسخ به فرسخ!/ سه‌شنبه/ خدا کوه را آفرید! (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٧٤)

او در توضیح این شعر گفته است: «خداوند کوه‌ها را روز سه‌شنبه آفرید. از این رو کسان سه‌شنبه را روزی سنگین دانند» (همان: ۱۳۹). عجیب این است که او در سه‌شنبه‌روزی از میان ما می‌رود. در شعر «لحظهٔ بی‌کران» هم از سه‌شنبه حرف می‌زند. او این شعر را به استاد «شفیعی کدکنی» تقدیم کرده است و در سراسر شعر، شور و شیدایی خودش را نسبت به روزهای سه‌شنبه‌ای که کلاس درس استاد در دانشگاه تهران برقرار بوده (و هست)، به تصویر می‌کشد:

لحظه‌ها/ روزها/ سال‌ها را/ با تمام جوانی/ روی این پله‌های بلند و قدیمی/ زیر پا می‌گذارم/ بین بیداری و خواب/ روبه‌روی تو در لحظه‌ای بی‌کران می‌نشینم.../ راستی بازهم می‌توانم/ بار دیگر از این پله‌ها/ خسته/

هدف شاعران مشروطیت رساندن صدای آزادی و انتقاد به عامه مردم بود. شاعران آنزمان نه فقط اینکه در سنن ادبی تحولی ایجاد نمودند بلکه با سرودن اشعار سیاسی و اجتماعی احساسات و عواطف تودۀ مردم را به هیجان آوردند. می توان گفت که شعر مشروطه به علت افکار و مطالبی مانند ابراز احساسات وطن دوستانه، بیزاری از استعمار گران و نکوهش از مداخلت نا روای آنان در امور کشور به نوع خود تازگی دارد.

ادیب الممالک فراهانی:

بین شاعران آزادیخواه و وطن دوست دورۀ مشروطیت میرزا محمد صادق ملقب به ادیب الممالک فراهانی است که منظومه های زیادی راجع به وطن دوستی و میهن داری سروده است. وی همیشه با سرودن قصاید هموطنان خویش را به جانبازی و فداکاری در راه وطن ترغیب می کرد. منظومه هایش سرشار از احساسات عشق و علاقه و محبت نسبت به وطن اند. اینک ابیاتی چند درج می گردد:

تا ز بر خاکی ای درخت برومند
مگسل این آب و خاک رشته پیوند
مادر تست این وطن که در طلبش خصم
نار تطاول بخاندان تو افکند
هیچت اگر دانش است و غیرت ناموس
مادر خود را بدست دشمن مپسند
تاش نبرده اسیر و نیست بر او چید
بشکن از او بال و برز و بگسل از او بند
ورنه چو ناموس رفت نام نماند
خانه نپاید چو خانواده پراکند . . .
این وطن ما منار نور الهی است
هم ز نبی خواندم این حدیث و هم از زند
آتش حبّ الوطن چو شعله فروزد
از دل مؤمن کند به مجمره اسپند...(۶)

بالا بیایم/ تا تو را لحظه‌ای بی‌تعارف/ روی آن صندلی‌های چوبی/ با همان خندهٔ بی‌تکلف ببینم؟/ بهترین لحظه‌ها.../ لحظه‌هایی که در حلقهٔ کوچک ما/ قصه از هر که و هر کجای زمین و زمان بود/ قصهٔ عاشقان بود/ راستی/ روزهای سه‌شنبه/ پایتخت جهان بود! (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۹–۶۰)

چهارشنبه:

چهارشنبه یک بار در شعرهای قیصر آمده و آن یک‌بار هم اگر نخواهم بگویم که فقط برای آرایش کلام آمده، باید بگویم که با توجه به مطالعهٔ من در شعرهای امین‌پور، قابل تفسیر نیست:

یک نفر که تا همین دو روز پیش/ منکر نیاز گنگ سنگ بود.../ روزهای چارشنبه ساعت چهار/ بارها شماره‌های اشتباه را نمی‌گرفت... . (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۹)

جمعه:

در کتاب گلها همه آفتابگردانند، شعری هست به نام «جمعه»:

چرا باز هم غم؟/ چرا باز دلشوره‌های دمادم؟/ پسینگاه جمعه؛/ همان لحظه‌های هبوط!/ همان وقت میلاد آدم! (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۷۵)

او در توضیحی برای این شعر نوشته است: «خدا آدم را پس از پسینگاه جمعه خلق کرد و هم به روز جمعه وی را از بهشت بیرون کرد» (همان: ۱۴۰). در این شعر، بی‌قراری‌های عصر جمعه، حس غربت آدم در روزهای جمعه، ... در موجزترین شکل ممکن توصیف شده است. فروغ فرخزاد هم در شعر «جمعه» از چنین حسی حرف می‌زند:

جمعهٔ ساکت/ جمعهٔ متروک/ جمعهٔ چون کوچه‌های کهنه، غم‌انگیز/ ... جمعهٔ بی‌انتظار/ جمعهٔ تسلیم... (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۱۲)

امین‌پور در جای دیگری هم از «جمعه های بی‌قراری» حرف زده است (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۹۶) و از اضطراب عصرهای جمعه‌ای که در اضطراب شنبه‌های جبر، با دوچرخهٔ لاغر بلند، در کوچه‌ها رکاب می‌زند (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤٦). شاید همین اضطراب و غم و بی‌قراری روزهای جمعه است که شنبه را برای او به «روز بی‌پناهی» تبدیل کرده. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۹٦)

یک منظومه دیگر ادیب الممالک بنام «سرود وطنی» هم بسیار معروف است که با این بیت آغاز می گردد:

مالي دینی و مذهبی وطنی   من وطنی عزتی به سکنی
اذا انتمی منتم الی احد   فانتی منتم الیٰ وطن (۷)

ترجمه: اگر کسی با یک چیزی تعلق دارد، در آن صورت تعلق شما با وطن تان است.

وی با سرودن این گونه اشعار تند و تیز و پر از انتقاد هموطنان خویش را به وطن گرایی تشویق کرده است.

ایرج میرزا:

درین مسیر ایران گرایی ایرج میرزا مانند شاعران دیگر عصر خود از سرودن شعر وطن پرستی عقب نماند. وی نه فقط به اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر خود انتقاد سختی کرد بلکه مردم را به وطن دوستی تشویق نمود. قطعه اش به نام «وطن دوستی» نشان می دهد که چقدر دل حساسی نسبت به وطن داشت.

ما که اطفال این دبستانیم   همه از خاک پاک ایرانیم
همه باهم برادر وطنیم   مهربان همچو جسم و جانیم
اشرف و انجب تمام ملل   یادگار قدیم دورانیم
وطن ما به جای مادر ماست   ما گروه وطن پرستانیم
شکر داریم کز طفولیت   درس حب الوطن همی خوانیم
چون که حب وطن ز ایمانست   ما یقیناً ز اهل ایمانیم
گر رسد دشمنی برای وطن   جان و دل رایگان بیفشانیم (۸)

ایرج به شعر مشروطیت اعتباری فراموش ناشدنی می بخشید و قرنها بجای «عارف نامه»، «آزادی نامه» و «استقلال نامۀ» ایرج در دست فرزندان برومند این آب و خاک قرار می گرفت و تز آزادیخواهی و استقلال طلبی و استبداد ستیزی از پشتوانه ادبی جاودانه ای برخوردار می شد.(۹)

در افکار ایرج هدف اصلاح جامعه پنهان بود و همیشه پشت کار مردمانی بود که با فداکاری و جانبازی در راه تأمین واقعی استقلال ملّی

ماه‌های سال

قیصر از «ماه»، در کنار دیگر نمودهای زمان مثل: روز و سال و تقویم استفاده می‌کند:

سال و ماه و روز تو چرا چنان؟/ روز و ماه و سال من، چرا چنین؟ (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۰۱)(۱٦۰)

علاوه بر این، از بعضی ماه‌های سال هم نام می‌برد و با هر کدام از این ماه‌ها، معنی ویژه‌ای را به خواننده اش منتقل می‌کند.

فروردین ماه

فروردین اولین ماه بهار و آغاز کننده است:

آغاز فروردین چشمت، مشهد من/ شیراز من اردیبهشت دامن تو. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۳٦)

او در عین حال، فروردین را مقابل اسفند، و به معنی ماه گل‌دادن و سبز شدن به کار برده است:

بفرمایید فروردین شود اسفندهای ما/ نه بر لب، بلکه در دل گل کند لبخندهای ما. (همان: ٤۰)

اردیبشهت ماه:

«اردیبهشت» از پربسامدترین ماه‌ها در اشعار قیصر امین‌پور است. او این نام را در چنین عبارت‌هایی به کار برده است: «اردیبهشت دامن تو»(۱٦۱)، «روز اردیبهشتی»(۱٦۲)، «روز چندم اردیبهشت»(۱٦۳) و «دومین صبح اردیبهشت سی و هشت» که تاریخ تولد اوست (رسم شقایق، ۱۳۸٦: ۳۵۱):

لحظهٔ چشم واکردن من/ از نخستین نفس‌گریه/ در دومین صبح اردیبهشت سی و هشت/ تا سی و هشت اردیبهشت پیاپی/ پیاپی!/ عین یک چشم بر هم زدن بود/ لحظهٔ دیگر اما/ تا کجا باد؟ تا کی؟ (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۰)

اردیبهشت هم مثل فروردین، بهار را به ارمغان می‌آورد (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۳٦) و قیصر آن را در تضاد با اسفند به کار برده است:

چه اسفندها... آه!/ چه اسفندها دود کردیم!/ برای تو ای روز اردیبهشتی/ که گفتند این روزها می‌رسی/ از همین راه! (امین‌پور، ۱۳۷۲: ٦۸)

می‌کوشیدند. ایرج دخالت روسیه و انگلیس را دوست نداشت و با سرودن اشعار طنز آمیز انتقاد شدیدی کرد.

گویند که انگلیس با روس عهدی کردست تازه امسال
کاندر پلتیک هم در ایران زین بس نکنند هیچ اهمال
افسوس که کافیان این ملک بنشسته و فارغند ازین حال
کز صلح میان گربه و موش برباد رود دکان بقال (۱۰)

بهترین نمونه افکار وطنی ایرج میرزا «عارف نامه» است که در آن باکمال صراحت به انتقاد از اوضاع پرداخته :

تو این کرم سیاست چیست داری
چرا پا بر دم افعی گذاری.....
سیاست پیشه مردم حیله سازند
نه مانند من و تو پاک بازند
تماماً حقه باز و شارلاتانند
به هر جا هر چه پاش افتاد آنند
به هر تغییر شکلی مستعدند
گهی مشروطه گاهی مستبدند (۱۱)

میرزاده عشقی:

یکی دیگر از شعرای آزادیخواه معاصر ایران که در عصر بیداری نقش مهمی ایفاء کرده است، سید محمد رضا میرزاده عشقی است. عشقی جوانی بود میهن پرست، خونگرم و پرشور و پیوسته بی قرار و آرام. (۱۲) او را شهید عشق وطن میتوان نام برد.(۱۳) عشقی در آثار شیوا و حساس خود نغمه های وطنخواهی و میهن دوستی سروده است. هر کسی که اپرای رستاخیز شهریاران ایران با سایر آثار او را میخواند از ایران پرستی و میهن دوستی عشقی تائید و تاکید می نماید. از جمله آثار گرانبها و وطن خواهانه عشقی منظومهٔ زیبا «عشق وطن» می باشد که شاهکار ادبی و افکار آزادیخواهانه و میهن دوستانه او به شمار می رود:

خاکم به سر، ز غصه به سر خاک اگر کنم
خاک وطن که رفت چه خاکی به سر کنم

دی ماه:

«دی» فقط یک‌بار در شعرهای قیصر آمده و آن هم به نظر من برای رعایت وزن درونی شعر است:

صدای تو مرا دوباره برد/ به آن سلام خیس ترسخورده/ زیر دانه های ریز ریز ابتدای دی/ به بوی لحظه‌های هر کجای کی! (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤٦)

اسفندماه:

«اسفند» هم مثل اردیبهشت در شعرهای قیصر تکرار شده است و معنای آن مقابل فروردین است:

بفرمایید فروردین شود اسفندهای ما/ نه بر لب، بلکه در دل گل کند لبخندهای ما. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ٤٠)

گاهی هم در جایگاه زمان انتظار برای آمدن بهار و رسیدن اردیبهشت قرار می‌گیرد. شعر پیشواز، این انتظار را به خوبی نشان می‌دهد. امین‌پور در این شعر، «اسفند» را در عبارت «اسفند دود کردن» که از رسم‌های معمول به هنگام پیشواز رفتن است، به کار برده و ایهام زیبایی ساخته است:

چه اسفندها... آه!/ چه اسفندها دود کردیم!/ برای تو ای روز اردیبهشتی/ که گفتند این روزها می‌رسی/ از همین راه! (امین‌پور، ۱۳۷۲: ٦٨)

این نام در چنین عبارت‌هایی نیز دیده می‌شود: «روزهای آخر اسفند»(١٦٤) ، «قاب باران‌خوردهٔ اسفند»(١٦٥) ، «نسیم نازک اسفند»(١٦٦). این سه عبارت، از شعری است به نام: «ترانهٔ آبی اسفند». قیصر در این شعر از آماده شدن برای بهار می‌گوید؛ از مرور روزهای رفته و اتفاق‌های ساده و خیره شدن به آنها... بهتر بگویم، از:

... حس جاری رگبرگهای یک گل گمنام/ در عبور روزهای آخر اسفند. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۵)

فصل‌های سال

در شعرهای قیصر «فصل» به همان معنای معمول خود، یعنی هریک از چهار موسم سال، آمده:

تقویم چار فصل دلم را ورق زدم/ آن برگ‌های سبزِ سرآغاز سال کو؟ (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰۷)(١٦٧)

آوخ کانه نیست وطن تا که از سرم
برداشتند فکر کلاهی دگر کنم
مرد آن بود که کلش بر اسراست و من
نا مردم ارر که بی گله آنی بسر کنم
من آن نیم که یکسره تدبیر مملکت
تسلیم هرزه گرد قضا و قدر کنم
زیر و زیر اگر نکنی خاک خصم را
ای چرخ زیر و روی تو زیر و زبر کنم...
بد هرچه میکنی بکن ای دشمن قوی
من نیز اگر قوی شوم از تو بتر کنم
من آن نیم بمرگ طبیعی شوم هلاک
وین کاسه خون به بستر راحت هدر کنم
معشوق عشقی ای وطن ای مهد عشق پای
ای آنکه ذکر عشق تو شام و سحر کنم
عشقت نه سرسری امت که از سر بدر شود
مهرت نه عارضی است که جای دگر کنم (۱۴)

عشقی، شاعر پرخروش وطن دوست وقتی عقب ماندگی، سیه روزی و نابسامانی کشور را می دید، سخت رنج می برد و می خواست که کشور خویش را ازین مشکلات و رنج و الم آزاد ببیند. دلش از زندگی بیزار شده بود اما امیدی داشت که کشور خود را خوشحال ببیند. از سیه روزی کشور دلش می سوخت و این طور شکایت می کرد :

ایدوست ببین بی سروسامانی ایران
بدبختی ایران و پریشانی ایران

*

از قبر برون آی و ببین ذلت ما را
این ذلت ایرانی و ویرانی ایران

*

آوخ که لحد جای تو شد تا بقیامت
رفتی و ندیدی تو پریشانی ایران

*

و معمولاً به معنای زمانی است که اگرچه از دست می‌رود و تمام می‌شود، اما امید به شروع دوباره در آن وجود دارد:

خوشا چون گل به فصلی، سرخ مردن/ خوشا در فصل دیگر، زادنی سبز. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۶۰)

قیصر این کلمه را در عبارت‌های: «فصلی که می‌توان متولد شد»(۱۶۸)، «فصل تقسیم گل و لبخند»، «فصل تقسیم غزل‌ها و غزل‌خوانی‌ها»(۱۶۹) و «فصل‌های سوخته»(۱۷۰) به کار برده است. در کنار این عبارت‌ها، او در موارد متعددی هم به فصل‌های مختلف سال اشاره دارد و از آنها برای تصویرآفرینی و فضاسازی استفاده کرده است.

فصل بهار:

«بهار» بیشترین بسامد را در شعرهای قیصر دارد و برای او فصل متولد شدن، شروع و عاشق شدن است:

ما هر دو در بهار/ -در یک بهار-/ چشم به دنیا گشودیم/ ما هر دو/ در یک بهار چشم به هم دوختیم/ آن گاه ناگهان/ متولد شدیم/ و نام تازه‌ای/ بر خود گذاشتیم... فرقی نمی‌کند/ آن فصل/ -فصلی که می‌توان متولد شد-/ حتما بهار باید باشد... (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۵۰- ۵۲)

او دوبار بهار و باران را کنار هم به کار برده است. شاید برای اینکه بهار، باران را با همهٔ طراوت و تازگی‌هایش به ارمغان می‌آورد:

باران! باران! دوباره باران! باران!/ باران! باران! ستاره باران! باران/ ای کاش تمام شعرها حرف تو بود/ باران! باران! بهار! باران! باران. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۸۹)(۱۷۱)

علاوه بر این، بهار فصل رنگ سبز است:

کسی که سبزتر است از هزاربار بهار/ کسی، شگفت کسی، آنچنان که می‌دانی. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۹۰)(۱۷۲)

بهار فصل فال نیک است (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰۷) و بی‌قراری. (همان: ۴۵)

فصل پاییز:

بعد از بهار، «پاییز» در میان فصل‌ها بیشترین بسامد را به خود اختصاص داده است. قیصر از این فصل با نام «خزان» هم یاد می‌کند. او وقتی پاییز را

از وضع کنونی و ز بدبختی ملت
زین فقر و پریشانی و ویرانی ایران....

*

عشقی بود از نوحه گر امروز عجب نیست
خون می خورد از دیدهٔ ایرانی ایران (۱۵)

عشقی در همین زمینه منظومه ای بنام «رستاخیز سلاطین ایران» سروده که در آنزمان شهرت فوق العاده ای بدست آورده و حاکی از افکار وطن پرستانه عشقی است:

این در و دیوار دربار خراب
چیست یارب وین ستون بی حساب

*

زین سفر گرجان بدر بردم دگر
شرط کردم ناورم نام سفر

*

اندرین بیراهه وین تاریک شب
کردم از تنهائی و از بیم تب

*

گرچه حال از دیدن این بارگاه
شد فراموشم تمام رنج راه ....

*

پردهٔ ماتم شاهان سلف عشقی دید
کانچه در پرده بُد از پرده برون میریزد (۱۶)

*

از افکار آزادیخواهانهٔ میرزاده عشقی بر می‌آید که وی مرد وطن دوست و انقلابی بوده و در راه آزادی قربانی جان خودش هم داده :

عشق ز پیش دیدهٔ ما ناپدید شد
نامی ز خود نهاد به نیکی سعید شد
هرگز نرفته و نرود نامش از جهان
هر عاشقی که در ره میهن شهید شد (۱۷)

به این نام می‌خواند که می‌خواهد به گرفتگی و اندوهناک بودن آن اشاره کند:

گرفته‌تر ز خزان دلم خزانی نیست/ ستاره‌بارتر از چشمم آسمانی نیست. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱٤٥)

قیصر شعری دارد به نام «پاییز» که در آن، این فصل را به حیات خلوتی تشبیه کرده است؛ حیاطی که جز برگ‌های سبز شمشاد، برگی در حَوالی آن دیده نمی‌شود. به همین دلیل، پاییز برای او فصل عریانی درخت‌هاست؛ فصل خلوت، اندوهگین:

آخرینِ برگ درخت افتاد/ در حیاط خلوت پاییز/ شادی شمشاد! (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۳۲)

فصلِ زردی و پژمردگی، فصل بی‌خاطره بودن:

سراپا اگر زرد و پژمرده‌ایم/ ولی دل به پاییز نسپرده‌ایم/ چو گلدان خالی لب پنجره/ پر از خاطرات ترک‌خورده‌ایم. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۰۲)

فصل زمستان:

اگر اشتباه نکنم، قیصر دوبار «زمستان» را به کار می‌برد. یک بار در ترکیب «خواب زمستانی» و برای اینکه زمستان را فصل جمود و انفعال و نادانی معرفی کند:

از سرم خواب زمستانی پرید/ آب در چشم ترم آتش گرفت. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۸٤)

و بار دیگر فقط برای آنکه بگوید نام‌ها و اختلاف فصل‌ها آنقدرها هم مهم نیست؛ فصل‌ها بر آروزها، احساسات و کنش آدم‌ها تأثیری ندارند ....:

آن روز هرچه بود/ از روزهای آخر پاییز/ یا آخر زمستان/ فرقی نمی‌کند.../ آن فصل/ -فصلی که می‌توان متولد شد-/ حتماً بهار باید باشد/ و نام تازهٔ ما، حتماً/ دیوانه‌وار باید باشد. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ٥۰)

گذشته، حال و آینده

به غیر از قیدهایی مثل امروز، دیروز، فردا، ... که نشان‌دهندهٔ مفهوم گذشته، حال و آینده است، قیصر در مواردی هم به طور مستقل از این کلمه‌ها استفاده می‌کند. از «آینده» وقتی استفاده می‌کند که بی‌تاب رسیدن فرداست؛ فردایی که قرار است، گره از همهٔ بندها باز شود:

نسیم شمال:

مثل میرزاده عشقی، سید اشرف الدین حسینی معروف به نسیم شمال شاعر پر آوازه ملی عهد انقلاب مشروطه، حامی و طرفدار میهن پرستی است. «در اشعار سید اشرف الدین هم ناله دل شکسته و نومید به گوش جان می رسد. و هم دعوت به حرکت و بذل همت و نوای شورانگیز و گرم آرزوهای خوش و امید به آینده زیرا وی شاعری بود دوستار و حامی ملت مظلوم ایران. (۱۸)

«در اشعار اصیل او که پر از طنز خفیف و در عین حال کوبنده است، وطن فروشان، خیانتکاران و دشمنان آزادی به باد، استهزا و خنده گرفته شده اند.

اینک نمونه های از اشعار وی : گوش شنوا کو ؟

تاچند کشی نعره که قانون خدا کو   گوش شنوا کو؟
آن کس که دهد گوش به عرض فقرا کو   گوش شنوا کو؟
مردم همگی مست و ملگنند به بازار   از دین شده بیزار
انصاف و وفا و صفت و شرم و حیا کو   گوش شنوا کو؟
در علم و ترقی همه آفاق عوض شد   اخلاق عوض شد
ما را به سوی علم و یقین راهنما کو   گوش شنوا کو"؟.... (۱۹)

منظومهٔ غم انگیز دیگر اشرف الدین حسینی به عنوان «بی کس وطن» حایز اهمیت زیادی است چون در آن با قلب تفته و سوزان برحالت زار کشور چشم تأسف و تألم ریخته است و بعضی اشعار به اندازه ای پرسوز و دل گداز است که آدم را به گریه می اندازد :

ای غرقه در هزار غم و ابتلا وطن   ای در دهان گرگ اجل مبتلا وطن
ای یوسف عزیز دیار بلا وطن   قربانیان تو همه گلگون قبا وطن
بی کس وطن غریب وطن، بینوا وطن
ای جنت معارف ویران شدی چرا؟   از رخت علم یکسره عریان شدی چرا؟
در آتش جهالت بریان شدی چرا؟   ای بی معین و مونس و بی اقربا وطن
بی کس وطن غریب وطن، بینوا وطن
آن قدرت و شجاعت و جوش و خروش کو؟   شیران جنگجوی پلنگینه پوش کو؟
جمشید و کیقباد چه شد؟ داریوش کو؟   ای جای ناز و نعمت و عز و غلا وطن
بی کس وطن غریب وطن، بینوا وطن

بفرمایید فردا زودتر فردا شود، امروز/ همین حالا بیاید وعدهٔ آینده‌های ما (امین‌پور، ۱۳۸۷: ٤۱)

کاربرد «حال» به معنای اکنون گاهی بازی لفظی زیبایی در شعر او می‌آفریند:

در گذشته سرگذشتم این نبود/ حال، شرح حال من چرا چنین؟ (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۰۱)

او همچنین «حال» را در ترکیب‌هایی مثل «تا حال»(۱۷۳) ، «حالیا»(۱۷٤) و «همین حالا»(۱۷۵) هم به کار می‌برد.

قیصر یک بار به طور مستقیم از «گذشته» استفاده می‌کند و ضمن ایجاد آرایشی لفظی بین «گذشته» و «سرگذشت»، آن را در برابر حال قرار می‌دهد:

در گذشته سرگذشتم این نبود/ حال، شرح حال من چرا چنین؟ (همان: ۱۰۱)[1]

او در باقی موارد، فقط گذشته را مرور می‌کند. این بازخوانی و یادآوری، به ویژه وقتی با دوران کودکی در ارتباط باشد، برایش لذت‌بخش است. از آن جمله است شعر «خاطرات خیس» که قیصر به بهانهٔ شنیدن یک موسیقی قدیمی: «– باز.../ ای الههٔ ناز...» به دوران نوجوانی‌اش برمی‌گردد و خاطرات شیرین آن را بازگو می‌کند (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤۵). در شعر جرئت دیوانگی هم باز با این مرور روزهای کودکی و حسرت از دست دادن آن مواجه می‌شویم:

امضای تازهٔ من/ دیگر / امضای روزهای دبستان نیست/ ای کاش آن نام را دوباره پیدا کنم/ ای کاش آن کوچه را دوباره ببینم/ آنجا که ناگهان/ یک روز نام کوچکم از دستم/ افتاد/ و لابه‌لای خاطره‌ها گم شد/ آنجا که/ یک کودک غریبه/ با چشم‌های کودکی من نشسته است./ از دور/ لبخند او چقدر شبیه من است/ آه ای شباهت دور!/ ای چشم‌های مغرورا/ این روزها که جرئت دیوانگی کم است/ بگذار باز هم به تو برگردم!/ بگذار دست کم/ گاهی تو را به خواب ببینم!/ بگذار در خیال تو باشم/ بگذار.../ بگذریم!/ این روزها/ خیلی برای گریه دلم تنگ است. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۱-۳۲)

او حسرت گذشته را دارد، چراکه احساس می‌کند امروز کمی دیر است، دیگر نمی‌تواند هر وقت که خواست، در بیست سالگی متولد شود. حس

یادر ببین عروس وطن بی جهاز شد آخر به طعنه دست اجانب دراز شد
هر شقه ات نصیب پلنگ و گراز شد ای خاک تو جواهر لعل و طلا وطن
بی کس وطن غریب وطن، بینوا وطن
اسلام رفت، غیرت اسلامیان چه شد؟ ناموس رفت همت ایرانیان چه شد؟
دست بلند نادر گیتی ستان چه شد؟ ای تیره بخت دست ز پیکر جدا وطن
بی کس وطن غریب وطن، بینوا وطن(۲۰)

منظومه معروف دیگر نسیم شمال «آخ آخ ای ایران،ایران»، نوحه ای است که در زمینهٔ میهن دوستی و در یاد عظمت باستانی ایران کهن سروده است.

آخ آخ از غصهٔ این خاک پاک، جانم به لب رسیده
اگر زیر خاک هم بروم، چون چشمم با این خاک است
دیگر حسابم پاک است (۲۱)

عارف قزوینی:

شاعر معروف دیگر ایران گرا عارف قزوینی است که دارای احساسات شدید وطن پرستی است. وی علل اوضاع بد ایران آنزمان را دخالت بیگانگان در کشور خود می دانست.

«عارف قزوینی نمی توانست غلامی و اسیری کشورش را به دست بیگانگان متحمل شود. پس برای آنکه ملت اسیر او بندهای اسارت را از هم بگسلد، اشعار زیادی درباره آزادیخواهی سروده است. (۲۲)

پیام دوشم از پیر می فروش آمد
۱ بنوش باده که یک ملتی بجوش آمد
هزار پرده ز ایران درین استبداد
هزار شکر که مشروطه پرده پوش آمد
ز خاک پاک شهیدان راه آزادی
ببین که خون سیاوش چسان بجوش آمد
هخامنش چو خدا خواست منقرض گردد
سکندر از پی تخریب داریوش آمد

می‌کند: فرصت برای حادثه از دست رفته است؛ فکر می‌کند: این سال‌ها که می‌گذرد، چندان که لازم است، دیوانه نیست. (همان: ۲۹-۳۰)

نشانه‌های گذر زمان هم از جمله مواردی است که در شعرهای قیصر ثبت شده است. بهترین شکل این ثبت شدن، وقتی است که او از سپید شدن موهایش حرف می‌زند. او در شعر «سطرهای سفید» ردّ پای سفید زمان بر موها و ردّ سیاه آن بر دفتر شعرش را کنار هم قرار می‌دهد و تصویر زیبایی خلق می‌کند:

واژه واژه/ سطر سطر/ صفحه صفحه/ فصل فصل/ گیسوان من سفید می‌شوند/ همچنان که سطر سطر/ صفحه های دفترم سیاه می‌شوند. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۶۰-۶۱)(۱۷۶)

صفت «قدیمی» هم، ارتباط مستقیم با گذشته دارد. قیصر این صفت را در عبارت‌های «بهانه‌های قدیمی»(۱۷۷)، «راز سر به مهر قدیمی»(۱۷۸)، «عاشقان قدیمی»(۱۷۹)، «قصه‌های قدیمی»(۱۸۰) و «کتاب قدیمی»(۱۸۱) به کار برده است. در تمام این موارد، قدیمی به معنای اصیل و نژاده و خالص و درست و دست نخورده است:

پیشانی تو/ تفسیر لوح محفوظ/ پیشانی تو سورهٔ نور است/ این راز سر به مهر قدیمی/ از دستبرد حادثه دور است! (همان: ۱۱۲)(۱۸۲)

این کلمه با نوستالژی همراه است، با حسرت و اندوه از دست رفتن چیزهای خوبی که صفت قدیمی را به آنها نسبت می‌دهد:

این باد بی‌قرار/ وقتی که می‌وزد/ دل‌های سرنهادهٔ ما/ بوی بهانه‌های قدیمی/ می‌گیرد... . (همان: ۱۳۰)(۱۸۳)

قیصر دوست دارد که گاهی خاطرات این قدیمی‌ها را زنده کند و در اوراق خاطره به دیدار آنها برود:

دلم را ورق می‌زنم/ به دنبال نامی که گم شد/ در اوراق زرد و پراکندهٔ این کتاب قدیمی... . (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۲۰)

برآمد:

بررسی نگاه قیصر امین‌پور نسبت به زمان، مترادف‌ها و وابسته‌های آن نشان می‌دهد که او دل خوشی از زمان ندارد، چراکه معتقد است روزگار چشم ندارد او را یک روز خوشحال و بی ملال ببیند. او نه تنها روزگار را بر وفق مرادش نمی‌داند، بلکه در «شعر ناگفته» می‌گوید که روزگار هرچیز و

برای فتح جوانان جنگجو جامی
ز دم میکده فریاد نوش نوش آمد
وطن فروشی ارث است این تعجب نیست
چرا کز اول وطن فروش آمد
کسی که رو به سفارت پی امیدی رفت
دهید مژده که لال و کر و خموش آمد
صدای نالهٔ عارف بگوش هر که رسید
چو دف بسر زد و چون جنگ در خروش آمد (۲۳)

وطن دوستی و ایران پرستی، که از موضوعات عام و مورد توجه همه شاعران آن روزگار بود، روح عارف را تا به حدی تحت تأثیر گذاشت که دلش برای وطن میسوخت. ایران گرایی اینقدر در وجودش سرایت کرده که می گفت :

اندر وطن کسی ندارد وطن منم
آنکس که هیچکس نشود مثل من منم
اندر لحد کسیکه بدرد کفن منم
از بهر آن، وطن که نشد آن من منم

❊

اندر کو به زندگیش معیشت ز خون دل
وز بعد مرگ خویش ندارد کفن منم
آن کشور خراب کزو، روح در عذاب
و آن مملکت که جان زوی ندارد محن منم... (۲۴)

❊

عارف اولین کسی است که ترانه های ملی را در قالب تصنیف سروده. تصنیف نظمی است که به بحر های مختلف نوشته می شود. عارف در تصنیف هایش اینقدر احساسات آزادی و عواطف میهن پرستی را برانگخیته است که گوشه گوشه ایران از تصنیفهای عارف بیدار شده . از سه تصنیف پرسوز عارف که بسیار معروف اند اولین آنست که عارف راجع به قربانی های نوجوانان جنگ آزادی نوشته است و با این مصراع آغاز می شود :

از خون جوانان وطن لاله دمیده(۲۵)

تصنیف دیگر عارف بنام «شوستر امریکائی» است. مورگن شوستر شخصیتی بود که برای رفاه اقتصادی و مالی ایران پیشنهاد های خوبی مطرح

هرکسی را که او دوست دارد، «حتی اگر یک نخ سیگار» یا «زهر مار» باشد، از او دریغ کند (امین‌پور، ۱۳۸۷: ١٤– ١٥). انگار تلخی این احساس را طعم انتظار و رسیدن روزی به نام «روز مبادا» یا «روز ناگزیر» و از طرفی مرور کودکی‌هایش اندکی در کام او شیرین می‌کند.

پانوشته ها :

۱ – مرا زمان ملاقات آفتاب رسید/ مکان وعدهٔ ما زیر سایهٔ دار است. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ١٤٠)

۲ – هرچند عاشقان قدیمی/ از روزگار پیشین/ تا حال/ از درس و مدرسه/ از قیل و قال/ بیزار بوده‌اند... . (همان: ٥٠)

۳ – نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۷: ٦٩.

٤ – ما در عصر احتمال به سر می‌بریم/ در عصر شک و شاید/ در عصر پیش‌بینی وضع هوا... . (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۵۳–٥٤)

٥ – برادر چه شد رسم اخوانیه؟/ بیا یاد عهد اخوت کنیم. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ٦٦)

٦ – مگو کهنه شد رسم عهد الست/ بیایید تجدید بیعت کنیم. (همان: ٦٦)

۷ – عهد بیستم با تو از عهد قدیم/ آن همه قول و قرارم هیچ هیچ. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲۳)

۸ – انگار فرصت برای حادثه/ از دست رفته است/ از ماگذشته است که کاری کنیم/ کاری که دیگران نتوانند/ فرصت برای حرف زیاد است... . (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۰)

۹ – فرصتی برای دوست داشتن/ نوبتی به عاشقان نمی‌دهد. (همان: ۹۸)

۱۰ – ارتفاع بال‌ها: سطح هوا/ فرصت پروازها: سقف قفس. (همان: ۹۲)

۱۱ – اگر حرف‌های دلم بی اگر بود/ اگر فرصت چشم من بیشتر بود/ اگر می‌توانستم از خاک/ یک دسته لبخند پر پر بچینم/ تو را می‌توانستم/ ای دور/ از دور/ یک بار دیگر ببینم! (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤٠)

۱۲ – ای فرصت نسیم برای وزندگی/ پروانهٔ پرنده برای پرندگی. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ٤٧)

۱۳ – چشم تا باز کنم فرصت دیدار گذشت/ همهٔ طول سفر یک چمدان بستن بود. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۷)

١٤ – دیگر نمی‌توانم/ هر وقت خواستم/ در بیست سالگی متولد شوم... (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۹–۳۰)

نموده اما در نتیجه دسیسه های سیاسی مجبور به ترک ایران شد. مصراع اول تصنیف این است.

ننگ آن خانه که مهمان ز سر خوان برود. (۲۶)

تصنیف معروف سوم به شهادت کلنل محمد تقی خان سروده که سرباز فداکاری بود و در آزادی آذربائیجان، رشت و خراسان سهم فوق العاده ای داشت و بالاخره شهید شد. آغازِ تصنیف بدین قرار است:

گریه کن که گر سیل خون گری ثمر ندارد. (۲۷)

پروین اعتصامی:

درین جریان وطن گرایی لازم است که ذکر پروین اعتصامی هم کرده شود، زیرا مثل مردان قریحهٔ سرشار و استعداد خارق العاده ای داشت و به وسیله اشعارش دل شکسته و خاطر افسرده را غم گساری می کرد. گرچه شاعر سیاسی و اجتماعی نبود اما فکر و جهان بینی اش باعث شده که او را در ردیف شاعران سیاسی و اجتماعی بدانیم .

نمونه ای از شعر پروین :

هر که با پاکدلان، صبح و مسائی دارد — دلش از پرتو اسرار، صفائی دارد

زهد با نیت پاک است، نه باجامهٔ پاک — ای بس آلوده، که پاکیزه ردائی دارد

شمع خندید بهر بزم، ازآن معنی سوخت — خنده، بیچاره ندانست که جایی دارد

سوی بتخانه مرو، پند برهمن مشنو — بت پرستی مکن، این ملک خدایی دارد

هیزم سوخته، شمع ره و منزل نشود — باید افروخت چراغی، که ضیائی دارد

گرگ نزدیک چراگاه و شبان رفته بخواب — برّه، دور از رمه و عزم چرائی دارد... (۲۸)

گرچه مضامین شعر پروین آزادی وطن، حس بیداری ملی و وطن پرستی نبود اما به اخلاق پست حاکمان عصر خود اینقدر انتقاد سختی به شکل «سوال و جواب» یا «مناظره» تجسیم نموده که میهن پرستی اش را نشان می دهد.

اینک قطعه بنام «مست و هشیار» از پروین اعتصامی

محتسب، مستی به ره دید و گریبانش گرفت

مست گفت، ای دوست! این پیراهن است، افسار نیست

گفت: مستی، زان سبب افتان و خیزان میروی

گفت: جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست

۱۵ – حرف‌های ما هنوز ناتمام.../ تا نگاه می‌کنی:/ وقت رفتن است/ باز هم همان حکایت همیشگی! (همان: ٤٨)

۱٦ – کی می‌شود روشن به رویت چشم من کی؟/ وقت گل نی بود، هنگام رسیدن. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۷۳)

۱۷ – این روزها گاهی/ از روز و ماه و سال، از تقویم/ از روزنامه بی‌خبر هستم. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳٤)

۱۸ – تو بیایی همه ساعت‌ها و ثانیه‌ها/ از همین روز، همین لحظه، همین دم عیدند. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۷۲)

۱۹ – نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۷: ۷۵ و ۹۱.

۲۰ – همان؛ نیز رک. همان: ۷۵.

۲۱ – زندگی بی عشق، اگر باشد، همان جان کندن است/ دم به دم جان کندن ای دل کار دشواری است، نیست؟ (همان: ۵۵)

۲۲ – به آیین دل سرسپردم دمادم/ که یک عمر بی وقفه در خون تپیدم. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰۸)

۲۳ – نشد از سایهٔ خود هم بگریزند دمی/ هرچه بیهوده به گرد خودشان چرخیدند. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۷۱) نیز رک. همان: ۵۲ و ٦٤ و ۷۹؛ امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲۷.

۲٤ – هر دمی دردی و هر ثانیه سالی بود/ شرح این ثانیه‌ها را به که باید گفت؟ (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۳) نیز رک. همان: ۱۲۹.

۲۵ – آمدم یک دم مهمان دل خود باشم/ ناگهان سوگ شد این سور شب عید چرا؟ (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۸۰) نیز رک. همان: ۵۰؛ امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۷.

۲٦ – مگر تو ای دم آخر/ در این میانهٔ تو/ سنگ تمام بگذاری! (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤۳)

۲۷ – با مردم شب‌دیده به دیدن نرسیدیم/ تا صبح دمی هم به دمیدن نرسیدیم. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲۷)

۲۸ – کال دارد که در هر قنوت/ دمی بشنو از نی حکایت کنیم؟ (امین‌پور، ۱۳۸۷: ٦٤)

۲۹ – یک لحظه از نگاه تو کافی است تا دلم/ سودا کند دمی به همه جاودانه‌ها. (همان: ۵۲)

۳۰ – دمی که رفت و بازدم شد/ نفس-نفس؛ نفس-نفس خودش نیست. (همان: ۷۵)

۳۱ – ی دردی و هر ثانیه سالی بود/ شرح این ثانیه‌ها را به که باید گفت؟ (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۳) نیز رک. همان: ۱۲۹.

گفت: میباید تو را تا خانه قاضی برم
گفت: رو صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست
گفت: نزدیک است والی را سرای، آنجا شویم
گفت: والی از کجا در خانهٔ خمار نیست
گفت: تا داروغه را گوئیم، در مسجد بخواب
گفت: مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست...
گفت: باید حد زند هشیار مردم، مست را
گفت: هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست (۲۹)

ملک الشعراء بهار:

شاعر برجسته دیگر این زمان که ستایشگر بزرگ آزادی و صلح دوستی بود «مرحوم استاد ملک الشعراء بهار که بحق، پادشاه سخنوران نام دارد و بزرگترین شاعر دوران جدید ایران است که در عین حال از دانشمندان و نویسندگان قدر اول معاصر بشمار می رود. (۳۰)

«بهار در زندگی خودش آرزویی داشته، آرزوی بهار اصلاح وطن بود، پیوسته از وطن دم می زد، به منظر دیدارش وطن بود و پایگاه اندیشه اش وطن. در خوشی به یاد وطن و در بیماری به یاد وطن به کوه می نگریست نظر می افگند، به تماشای باغ و گلستان می رفت وطن بیادش می آمد.

از غم ایران دلم گرفته بنوعی
کز بی درمان خود فراغ ندارد» (۳۱)

بهار غرق در وطن و مسایل وطن بود، همین علاقه مندی و صمیمیت او را در سطحی بالاتر از آثار همهٔ شعرای عهد انقلاب قرار می دهد. نسبت به وطن اینقدر دلتنگ بود که یک لحظه آرام نمی گرفت و حتی در تنهائی شب با مرغان شب زنده دار راجع به وطن گفتگو میکرد:

ای شباهنگ ازآن شاخ بلند
شویک امشب ز وفا یار بهار

*

گر بخواهی که شوم من ، خرسند
یک دم از گفتن حق دست مدار

*

۳۲ – بهترین لحظه‌ها/ روزها/ سال‌ها را/ با تمام جوانی/ روی این پله‌های بلند و قدیمی/ زیر پا می گذارم... . (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۹–۶۰) نیز رک. همان: ۷۰.

۳۳ – ما ایستاده‌ایم/ ما لحظه لحظه نوبت خود را/ خمیازه می‌کشیم. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۷۰) نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۰: ٦٤ و ۱۰۰.

۳٤ – اینجا همه هر لحظه می‌پرسند:/ –«حالت چطور است؟»/ اما کسی یک‌بار/ از من نپرسید:/ –«بالت... . (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۲۷) نیز رک. همان: ۱۳۷.

۳۵ – از همان لحظه که از چشم یقین افتادند/ چشم‌های نگران آینهٔ تردیدند. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۷۱)

۳٦ – تو بیایی همه ساعت‌ها و ثانیه‌ها/ از همین روز، همین لحظه، همین دم عیدند. (همان: ۷۲)

۳۷ – بدون رابطه/ با این هوا/ یک لحظه هم نمی‌شود اینجا/ نفس کشید. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ٦۳) نیز رک. همان: ٥٤ و ۱٤٤؛ امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳؛ امین‌پور، ۱۳۸۷: ۵۲.

۳۸ – تا باز این کتاب قدیمی را/ که از کتابخانه امانت گرفته‌ایم/ –یعنی همین کتاب اشارات را–/ با هم یکی دو لحظه بخوانیم... . (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۱۰)

۳۹ – برای مثال رک. شعر «میهمان سرزده» از دفتر آینه‌های ناگهان. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۷۱) نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰۰.

٤۰ – هفت آسمان افتاد در آینهٔ آب/ تا لحظه‌ای ردّ نگاهت را ببوسد. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰۲)

٤۱ – بین بیداری و خواب/ روبه‌روی تو در لحظه‌ای بی‌کران می‌نشینم... . (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۹–٦۰) نیز رک. همان: ۱۷.

٤۲ – گاهی/ –از تو چه پنهان–/ با سنگ‌ها آواز می‌خوانم/ و قدر بعضی لحظه‌ها را خوب می‌دانم. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳٤)

٤۳ – اگر قلک کودکی لحظه‌ها را پس‌انداز می‌کرد... . (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤۰)

٤٤ – دفتر و مداد و کتابم را/ که در کف اتاق پراکنده‌اند/ از روی فرش کوچکمان جمع می‌کنی/ بی‌آنکه گرد هیچ صدایی/ بر لحظهٔ سرودن من سایه افکند... . (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۷).

٤۵– پیش از آنکه باخبر شوی/ لحظهٔ عزیمت تو ناگزیر می‌شود. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ٤۹)

٤٦ – چون پر پروانه تا که دست گشودم/ دست مرا لحظهٔ قنوت گرفتند. (همان: ۷۸)

٤۷ – لحظهٔ ویران شدن خانه‌هاست/ جشن چراغانی ویرانه‌هاست. (همان: ۱۳۷)

هان چه گوید بشنو، مرغ ز دور
می دهد پاسخ من حق، حق، حق

*

آخر از همت مردان غیور
شود آباد وطن، حق، حق، حق (۳۲)

*

ملک الشعراء بهار مردی وفادار و وطن دوست بوده و دخالت انگلیس و روسیه را برای کشور ایران دوست نداشت و نفوذ آنان را مانع اصلاحات میدانست. همین احساس در اغلب منظومه های وی به چشم می خورد. مسمط معروف بهار به نام «ایران مال شماست» که در روزنامه «نوبهار» بچاپ رسید به اندازه ای شهرتی یافت که فراموش نشدنی است.

های ای ایرانیان ایران اندر بلاست — مملکت داریوش دستخوش نیکلاست
مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست — غیرت اسلام کو؟ جنبش ملی کجاست
برادران رشید! اینهمه، سستی چراست
ایران مال شماست، ایران مال شماست...
چند بما دشمنان حیله طرازی کنند؟ — چند بایران زمین دسیسه بازی کنند؟
چند چو پیلان با ما بازی کنند؟ — چند بناموس ما دست درازی کنند؟
دست ببریدشان، گرتان غیرت بجاست
ایران مال شماست، ایران مال شماست
هان ای ایرانیان، بینم محبوستان — بر پنجهٔ انگلیس، به چنگل روستان
گوئی در این میان گرفته کابوستان — کز دو طرف میبرند ثروت و ناموستان
در ره ناموس و مال، کوشش کردن رواست
ایران مال شماست، ایران مال شماست...(۳۳)

بهار، وطن پرست بی مثال بود و روح پرشور شاعرانه و احساسات تند میهن پرستانه داشت و در هر نوع اوضاع آسوده نماند و فعالیتهای خود را نسبت به وطن ادامه داشت. قصیدهٔ وطنیه ای بعنوان «آن روز که ...» یکی از آخرین سروده های بهار است که به هنگام بیماری به یاد وطن سروده است:

یارب تو نگهبان دل اهل وطن باش
کامید به ایشان بود ایران کهن را (۳۴)

۴۸ – صدای تو مرا دوباره برد.../ به بوی لحظه‌های بی‌بهانگی/ که دل به گریه‌ها و خنده‌های بی‌حساب می‌زنیم... . (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤٦)

٤۹ – لحظه‌های کاغذی را، روز و شب تکرار کردن/ خاطرات بایگانی، زندگی‌های اداری. (همان: ۹۵)

۵۰ – مثل شعر ناگهان، مثل گریه بی‌امان/ مثل لحظه‌های وحی، اجتناب ناپذیر. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۸٦)

۵۱ – صدای تو مرا دوباره برد/ ... به لحظهٔ نگاه ناگهانگی.../ ... به بوی لحظه‌های هر کجای کی! (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤٦)

۵۲ – صدای تو مرا دوباره برد/ ... به بوی لحظه‌های هرچه بود یا نبود... . (همان: ٤۵)

۵۳ – پس چگونه/ بی‌امان روشن نگه دارم/ سال‌ها این پارهٔ آتش را/ در کف دستم؟ (امین‌پور، ۱۳۸۷، شعر: ۱۳) نیز رک. همان: ۳۹ و ۷۱.

۵٤ – انگار این سال‌ها که می‌گذرد/ چندان که لازم است/ دیوانه نیستم. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۰)

۵۵ – برگ‌هایی پاره از تقویم پار/ کهنه و بی‌اعتبارم، هیچ هیچ. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲٤)

۵٦ – هر دم دردی از پی دردی ای سال!/ با این تن ناتوان چه کردی ای سال؟/ رفتی و گذشتن تو یک عمر گذشت/ صد سال سیاه برنگردی ای سال! (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲۹)

۵۷ – نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۷: ۱۳ و ۳۹؛ امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳ و ۱۳۳؛ امین‌پور، ۱۳۷۲: ٤۲.

۵۸ – امین‌پور، ۱۳۷۲: ٤۲

۵۹ – انگار مدتی است که احساس می‌کنم/ خاکستری‌تر از دوسه‌سال گذشته‌ام/ احساس می‌کنم که کمی دیر است/ دیگر نمی‌توانم/ هر وقت خواستم/ در بیست سالگی متولد شوم... (همان: ۲۹-۳۰)

٦۰ – دیشب پس از سی سال فهمیدم/ که رنگ چشمانم کمی میشی است. (همان: ۳٦)

٦۱ – گذشتن از چهل/ رسیدن و کمال/ –چه فکر کودکانه ای/ زهی خیال خام!/ تمام! (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۷)

٦۲ – از خواب چهل‌سالهٔ خود پا شده‌ام/ گم بوده‌ام و دوباره پیدا شده‌ام. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۸٦)

٦۳ – داغ تازهٔ تو داغ کاغذی/ داغ دیرسال من، چرا چنین. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۰۱)

فرخی یزدی:

شاعر وطن دوست دیگر دورهٔ مشروطه فرخی یزدی است. سهم فرخی درین زمینه هم قابل ملاحظه است. «فرخی برای الفاظ – فداکاری – آزادیخواهی – میهن پرستی – استبداد شکنی – سربازی و بالاخره جانبازی که از دیرباز در کشور ایران معنی و مفهوم حقیقی نداشت بلکه آلت اجرای مقاصد پست و شرم آور مشتی بیخرد و جاه طلب بود، مصداق حقیقی به شمار رفت».(۳۵) وی وقتیکه ملت خودش را در بدبختی و مشکلات می دید دلش برای کشور رنج می برد. او را باید یک شاعر سیاسی و اجتماعی و ایران گرا تلقی کرد.

اینک چکامهٔ وطنی اش :

مرا بارد از دیدگان اشک خونی
بر احوال ایران و حال کنونی
غریقم سراپای در آب و آتش
ز آه درونی ز اشک برونی
زبان آوران وطن را چه آمد
که لب بسته خود کرده با این زبونی
چه شد ملتی را که یزدان ز قدرت
همی داد بر اهل عالم فزونی....
خلیل وطن را ز نمرودیان بین
بجان آتش از دردهای درونی
مگر آب شمشیر ابناء ایران
کند کار فرمان یا نار کونی (۳۶)

در اشعار فرخی پرتو همان مسایلی روشن است که سید اشرف الدین حسینی، عارف، عشقی و بهار طرح کرده اند. جهان بینی فرخی مبتنی بر آزادیخواهی بوده. به همین سبب در سراسر کلام وی موضوعات آزادیخواهی، میهن پرستی، مخالفت با استبداد و استبدادیان و مخالفت با خیانتکاران ملت میتوان دید:

شاهد زیبای آزادی خدایا پس کجاست؟
مقدم او را بجان بازی اگر پذیرفته ایم
تا مگر خاشات بیداد و ستم کمتر شود
بارها این راه را با نوک مژگان رفته ایم (۳۷)

٦٤- ناگهان با کشف یک لحظه/ از پس گرد و غبار سال‌های دور/ باز هم از کودکی آغاز کردن. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳)

٦٥- و من چقدر ساده‌ام/ که سال‌های سال/ در انتظار تو/ کنار این قطار رفته ایستاده‌ام/ و همچنان/ به نرده های ایستگاه رفته/ تکیه داده‌ام. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۹) نیز رک. همان: ۳۰؛ امین‌پور، ۱۳۷۲: ٤٢.

٦٦- در سال صرفه‌جویی لبخند/ پروانه‌های رنگ پریده/ روی لبان ما/ پر پر زدند... . (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۵)

٦٧- ستاره می‌شمرم سال‌های انتظارم را/ هزر و سیصد و چندین و چندانم؟ نمی‌دانم. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۸۸)

٦٨- با سال های سخت/ رفتیم و/ سوختیم و/ فرو رفتیم/ با اعتماد خاطره‌ای در یاد/ اما آن اتفاق ساده نیفتاد. (همان: ٤٤)

٦٩- تقویم چار فصل دلم را ورق زدم/ آن برگ‌های سبزِ سرآغاز سال کو؟ (همان: ۱۰۷)

۷۰- صد سال آزگار/ ماندیم/ و زخم‌های خشک ترک خورده را/ در متن لایه‌های نمک/ خواباندیم... . (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۲٦)

۷۱- رفتی و گذشتن تو یک عمر گذشت/ صد سال سیاه برنگردی ای سال! (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲۹)

۷۲- نیز رک. همان: ۸۸.

۷۳- اما تمام عمر/ در انتظار یک دم عیسی‌وار/ ماندیم. (همان: ٦۱) نیز رک. همان: ۵۸.

۷٤- آه.../ مردن چقدر حوصله می‌خواهد/ بی‌آنکه در سراسر عمرت/ یک روز، یک نفس/ بی حس مرگ زیسته باشی! (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۰)

۷۵- دست بر دست همه عمر در این تردیدم:/ بزنم یا نزنم؟ ها؟ بزنم یا نزنم؟ (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۱۰) نیز رک. همان: ۱۳۷.

۷٦- بر سنگ مزار دل خود مرثیه خواندیم/ یک عمر به بالین دل مرده نشستیم. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۸۸) نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰۸ و ۱۲۹؛ امین‌پور، ۱۳۸۷: ۵۵ و ٦۸.

۷۷- با سلام و آرزوی طول عمر/ که زمانه این زمان نمی‌دهد. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۹۸)

۷۸- یک عمر پریشانی دل، بسته به مویی است/ تنها سر مویی ز سر موی تو دورم. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲۲)

فرخی نه فقط قولاً بلکه عملاً هم مرد آزادیخواه و انقلابی بوده . در آخرین لحظات زندگانی زبانش بدین اشعار مترنم بوده است :

به ویرانی این اوضاع هستم مطئمن ز آنروز
که بنیان جفا و جور بی بنیاد میگردد
عذر تقصیر چنین خواهد و گوید مأمور
کاین جنایت حسب الامر همایون باشد
طعم آزادی ز بس شیرین بود در کام جهان
بهر آن ز خون خود فرهاد گلگون میشویم (۳۸)

علی اکبر دهخدا:

در ردیف شاعران وطن دوست اسم علی اکبر دهخدا هم ممتاز است که در موضوع وطن دوستی و حس ملی اشعار بسیاری سروده. اشعارش در تهییج افکار عامه مردم تأثیر به سزایی دارد ولی از نیش قلم خود دشمنان میهن را با انتقاد سخت می لرزاند.

اینکه نمونه ای از اشعار او :

مردم آزاده

ای مردم آزاده! کجائید کجائید؟ — آزادی افسرد، بیائید، بیائید
در قصه و تاریخ چو آزاده بخوانید — مقصود از آزاده شمائید شمائید
چون گرد شود قوتتان طود عظیمید — گسترد چو بال و پرتان فرهمائید
بی شبهه شما روشنی چشم جهانید — در چشمهٔ خورشید شما نور و ضیائید
با چاره گری و خرد خویش به هر درد — برمشرق رنجور دوائید و شفائید
در توده ای از مردم یک تن ز شمایان — اندر خرد و وطنت انگشت نمائید
مرده شما یکسره از تخمه مردان — نه میم و ری و دال سه حرفی ز هجائید
بسیار مفاخر پدرانتان و شماراست — کوشید که یک لخت بر آنها بفزائید (۳۹)

یکی از ویژگیهای شعرش میهن دوستی و تأسف بر وضع کشور است. بعد از کودتای محمد علی شاه قاجار بمباران مجلس در سال ۱۳۲٦ هـ.ق تمام سران آزادیخواه و مدیران روزنامه ها یا مقتول گشتند و یا از کشور فرار نمودند. میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل نیز در این حادثه اعدام

۷۹ – رویای آشنای شب و روز عمر من!/ در خواب‌های کودکی‌ام دیده‌ام تو را (امین‌پور، ۱۳۸۷: ٤٥)

۸۰ – در دستور زبان عشق، این شعر «کودکی‌ها(۲)» است، اما با توجه به اینکه در صفحهٔ ۱۹ از همین کتاب شعری هست با نام «کودکی‌ها(۲)» به‌نظرمی‌رسد، شمارهٔ این شعر، اشتباه باشد.

۸۱ – باران شبیه کودکی‌ام پشت شیشه‌هاست/ دارم هوای گریه خدایا بهانه‌ای! (همان: ۸۷)

۸۲ – نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۰: ۳۳.

۸۳ – قفل صندوق قدیم عکس‌های کودکی را باز کردن/ ناگهان با کشف یک لحظه/ از پس گرد و غبار سال‌های دور/ باز هم از کودکی آغاز کردن... . (همان: ۱۳)

۸٤ – این قرارداد/ تا ابد میان ما/ برقرار باد:/ چشم های من به جای دست‌های تو! (همان: ۲۳)

۸٥ – تا ابد در پاسخ این چیستانِ بی جواب/ بر در و دیوار می‌پیچد طنین چیست؟ چیست؟ (امین‌پور، ۱۳۸۷: ٥٥)

۸٦ – بی تو اینجا همه در حبس ابد تبعیدند/ سال‌ها، هجری و شمسی، همه بی‌خورشیدند. (همان: ۷۱)

۸۷ – بعد هم تبعید و زندان ابد شد در کویر/ عین مجنون از پی لیلی بیابان‌گرد شد. (همان: ٥۰)

۸۸ – کاش از روز ازل هیچ نمی‌دانستم/ که هبوط ابدم از پی دانستن بود. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۷)

۸۹ – مو خوندم در ازل از نقش چشمت/ که خط سرنوشتم اشتباهه. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ٦۹)

۹۰ – طالع تیره‌ام از روز ازل روشن بود/ فال کولی به کفم خط خطا دید چرا؟ (همان: ۷۹)

۹۱ – کدام شبنم و حباب/ کدام سایه و سراب/ که آفتاب سرمدی نبود... . (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٥۳)

۹۲ – ای مثل روز، آمدنت روشن! (امین‌پور، ۱۳۷۲: ١٤) نیز رک.امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۱٦؛ امین‌پور، ۱۳۸۷: ٦۲.

۹۳ – این روزها گاهی/ از روز و ماه و سال، از تقویم/ از روزنامه بی‌خبر هستم. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳٤)

۹٤ – نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۰: ۹٦؛ همان: ٥۹–٦۰؛ امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۰۱.

گردید. علی اکبر دهخدا به مناسبت همین کشته شدن میرزا جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل منظومهٔ زیر سروده و در آن تأثرات خود را نسبت به این فاجعه ابراز داشت.

ای مرغ سحر چو این شب تار بگذاشت ز سر سیاهکاری
و ز نفحه روح بخش اسحار رفت از سر خفتگان خماری
بگشود گره ز زلف زرتار محبوبه نیلگون عماری
یزدان به کمال شد پدیدار و اهریمن زشتخو حصاری
یاد آر ز شمع مرده یاد آر

ای مونس یوسف اندر این بند تعبیر عیان چون شد تو را خواب
دل پر ز شعف، لب از شکر خند محسود عدو به کام اصحاب
رفتی بریار و خویش و پیوند آزاد تر از نسیم و مهتاب
زان کو همه شام با تو یک چند در آرزوی وصال احباب
اختر به سحر شمرده یاد آر ...... (۴۰)

صورخیال شعر دهخدا سرشار از روح وطن پرستی است. قطعه زیر بنام «وطنداری» حاکی وطن پرستی شاعر میباشد.

هنوزم ز خردی به خاطر دراست
که در لانهٔ ماکیان برده دست
به منقارم آنسان به سختی گزید
که اشکم، چو خون از رگ، آندم جهید
پدر خنده بر گریه ام زد که : «هان!
وطنداری آموز از ماکیان» (۴۱)

ابوالقاسم لاهوتی:

از درخشان ترین چهره های شعر فارسی، ابوالقاسم لاهوتی است که «با پرخاشجویی شدید میهن پرستانه از نسل جوان دعوت می کند که قوای خود را برای حفظ میهن از تجاوز کاران بیگانه تجهیز کند، استثمار گران را از کشور براند و صاحب اختیار خانه وکاشانهٔ خود گردد.» (۴۲) لاهوتی را براستی باید یکی از بهترین و با ارزش ترین چهره های میهن دوست ایران بشمار کرد و میتوان گفت که لاهوتی عاشق کشور خودش بود و مانند هر دل میهن پرست جذبه حب الوطنی در دلش داشت.

۹۵ – آن روزهای خوب که دیدیم، خواب بود/ خوابم پرید و خاطره‌ها در گلو شکست. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۸۰)

۹۶ – ای روزهای خوب که در راهید... (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱٤)

۹۷ – من از چشم تو خواندم روز آغاز/ که با این عشق کار دل تمام است. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۹۵)

۹۸ – ای روز آفتابی/ ای مثل چشم‌های خدا آبی! (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱٤)

۹۹ – روز طلوع خورشید/ از جیب کودک دبستانی... (همان: ۱۲)

۱۰۰ – ای روز آمدن!/ ای مثل روز آمدنت روشن! (همان: ۱٤)

۱۰۱ – چه اسفندها... آه!/ چه اسفندها دود کردیم!/ برای تو ای روز اردیبهشتی/ که گفتند این روزها می‌رسی/ از همین راه! (همان: ٦٨)

۱۰۲ – آن روز، روز چندم اردیبهشت/ یا چند شنبه بود/ نمی‌دانم/... (همان: ۵۰)

۱۰۳ – مثل حس جاری رگبرگ‌های یک گل گمنام/ در عبور روزهای آخر اسفند. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۵)

۱۰٤ – آن روز هرچه بود/ از روزهای آخر پاییز/ یا آخر زمستان/ فرقی نمی‌کند... . (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۵۰)

۱۰۵ – طالع تیره‌ام از روز ازل روشن بود/ فال کولی به کفم خط خطا دید چرا؟ (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۷۹) نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۷،

۱۰٦ – اگرکه چون و چرا با خدا خطاست، چرا/ چرا سؤال و جواب است روز باز پسین؟ (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۵۳)

۱۰۷ – پس دست کم بگذار تا روز مبادا/ در چشم من باقی بماند جای پایت. (همان: ٤۲) نیز رک. امین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۸.

۱۰۸ – این روزها تنها/ ... از روزهای پیش قدری بیشتر/ این روزها را دوست دارم. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳٤)

۱۰۹ – امضای تازهٔ من/ دیگر/ امضای روزهای دبستان نیست/ ای کاش آن نام را دوباره پیدا کنم. (همان: ۳۱)

۱۱۰ – اما در روزهای ریخت و پاش لبخند/ قصابکان پروار/ ... لبخندهای یخ‌زدهٔ خویش را/ بر پیشخان خود/ به تماشا گذاشتند. (همان: ۲٦)

اینک ابیاتی چند از منظومهٔ لاهوتی بعنوان «ایران من» که وی در محبت کشور سروده :

بشنو آواز مرا از دور، ای جانان من
ای گرامی تر ز چشمان، خوبتر از جان من
اولین الهام بخش و آخرین پیمان من
کشور پیر من، اما پیر عالیشان من
طبع من، تاریخ من، ایمان من، ایران من

*

آرزومندم که تابد اختر فرخنده ات
در عمل آید دوباره روح دایم زنده ات
بهتر از بگذشته باشد حالت و آینده ات
نور پاشاند به دنیا دانش رخشنده ات....
پس تو هم عرض حقیقت بشنو ازاین بنده ات....(۴۳)

منظومهٔ معروف دیگر لاهوتی بنام «فداکاری کنیم» دارای احساسات حب الوطنی و وطن دوستی شاعر می باشد.

ایرانیان، ایرانیان
یاری کنیم، یاری کنیم
زخمی شده جسم وطن
خیزید غمخواری کنیم
ویران شده سامان ما
بسمل شده ایران ما
جان می کند جانان ما
یاران مدد کاری کنیم... (۴۴)

این چنین اشعاری « در چشم انداز تاریخی اعتباری داشتند. شاعران این زمان وظیفهٔ ای می دانستند که مسائل اجتماعی ، حوادث و تحولات پرشتاب اجتماعی را برای عامهٔ مردم بازتاب کنند ومردم را از وضع کشورشان آگاهی دهند. موضوع مقاله دارای دامنهٔ وسیعی است و شاخه های گسترده را نمی توان در یک مقاله گنجانید. پس معرفی شاعران دیگر که به ایران گرایی پرداختند به وقت دیگر می اندازیم. شاعران دورهٔ بعدی نیز

۱۱۱- ای روزهای سخت ادامه!/ از پشت لحظه‌ها به درآیید! (همان: ١٤)
۱۱۲- با روزهای ریخته در پای باد/ ... رفتیم و/ سوختیم و/ فرو رفتیم... . (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤٤)
۱۱۳ - رونوشت روزها را، روی هم سنجاق کردم/ شنبه‌های بی‌پناهی، جمعه های بی‌قراری. (همان: ٩٦)
١١٤ - این انتظار در انتهای شعر «روز مبادا» هم دیده می‌شود: وقتی تو نیستی/ نه هست‌های ما/ چونان که بایدند/ نه بایدها.../ هر روز بی‌تو/ روز مباداست! (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۸)
۱۱۵ - روزی که عابران خمیده/ یک لحظه وقت داشته باشند... (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۰) نیز رک. همان: ۲۸و٤۲ و ٤٣؛ امین‌پور، ۱۳۸۷: ٤٩ و ٦٢؛ امین‌پور، ۱۳۸۰: ٩٦.
١١٦ - آن روز، روز چندم اردیبهشت/ یا چند شنبه بود/ نمی‌دانم/ آن روز هرچه بود/ از روزهای آخر پاییز/ یا آخر زمستان/ فرقی نمی‌کند... (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۵۰) نیز رک. همان: ۱۰و ١٦٥.
۱۱۷ - هابیل را که نام نخستین بود/ دیگر/ این روزها به یاد نمی‌آوری... . (امین‌پور، ۱۳۷۲: ٤٢)
۱۱۸ - مگر این چند روزه دریابم/ چلّه تا درنرفته از شستم. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۱)
۱۱۹ - یک نفر که تا همین دو روز پیش/ منکر نیاز گنگ ستنگ بود... . (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۹)
۱۲۰ - هرچه گفتم از غم آن روزها و سوزها/ هرچه در دل داشتم از نیش ها و نوش‌ها ... . (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۵۸)
۱۲۱ - اما/ من مثل هر روزم/ با آن نشانی‌های ساده ... . (امین‌پور، ۱۳۷۲: ٣٤) نیز رک. همان: ١٤ و ۵۲.
۱۲۲ - دیدن هر روزهٔ یک عابر عادی/ مثل یک یادآوری/ در سراشیب فراموشی/ مثل خاموشی... . (امین‌پور، ۱۳۸۰: ١٤)
۱۲۳ - تو بیایی همه ساعت‌ها و ثانیه‌ها/ از همین روز، همین لحظه، همین دم عیدند. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۷۲)
١٢٤ - (از قضا یک روز صبح زود می‌بینی)/ دوست داری زود برخیزی... . (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰) نیز رک. امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۰؛ امین‌پور، ۱۳۸۷: ١٤.

مفهوم وطن را به کار خود ادامه داده راه کمال را پیمودند و بدین طریق در رواج گسترش شعر نو حماسی و اجتماعی همت گماشتند.

پا نوشته ها :

۱. دیوان اشعار محمد تقی بهار، ملک الشعراء ، ص ۷۱۲.
۲. به نقل از ادوار شعر فارسی، ص ۱۸٤
۳. همان
٤. دیوان عارف قزوینی ، ص ۱۸٤
۵. دیوان فرخی، ص ۸۳
٦. دیوان ادیب الممالک فراهانی، صص ۱٦۹ – ۱۷۰
۷. همان، ص ۷۰۲
۸. تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا، ص ۱۹٤
۹. از بهار تا شهریار، جلد اول، ص ۲۰۱
۱۰. تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا، ص ۱۹۲
۱۱. همان، صص ۳۱، ۷۹، ۹۳
۱۲. کلیات میرزادۀ عشقی، ص ۱۸۰
۱۳. مجلۀ آشنا، شماره دهم، ص : ۷۸
۱٤. به نقل از فکر آزادی در ادبیات مشروطیت ایران، صص ۱۸٦ – ۱۸۷
۱۵. شرح احوال و افکار و آثار میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، صص ۷۹٤ – ۷۹۵
۱٦. سخنوران ایران در عصر حاضر، جلد اول، ص : ۲۵۰
۱۷. به نقل از مجلۀ آشنا، شماره دهم، ص : ۸۲
۱۸. به نقل از چشمه روشن، صص ۳۹۳ – ۳۹٤
۱۹. به نقل از ادبیات معاصر ایران، ص ۳۳
۲۰. به نقل از فکر آزادی در ادبیات مشروطیت ایران، صص ۱۸۷ – ۱۸۸
۲۱. همان ، ص ۲۰۵
۲۲. شرح احوال و افکار و آثار میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، صص ۳۳۸
۲۳. دیوان عارف قزوینی، صص ۵ – ٦
۲٤. همان ، صص ۵ – ٦
۲۵. به نقل از نیا ایرانی ادب، صص ۷۵ – ۷٦
۲٦. همان
۲۷. همان

۱۲۵ - نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤٨ و ۸۰ و ۱۱۵؛ امین‌پور، ۱۳۸۷: ٤٠ و ٤٥ و ٦٢ و ۷۰؛ امین‌پور، ۱۳۷۲: ١٤١.

۱۲٦ - بفرمایید فردا زودتر فردا شود، امروز/ همین حالا بیاید وعدهٔ آینده‌های ما. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ٤١)

۱۲۷ - فردایی اگر باشد باز از پس امروز/ شرمنده چو حافظ ز مسلمانی خویشم. (همان: ٥٦)

۱۲۸ - دیروز/ ما زندگی را/ به بازی گرفتیم/ امروز، او/ ما را.../ فردا؟ (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۳٦)

۱۲۹ - نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۰: ١٦.

۱۳۰ - دیروز/ ما زندگی را/ به بازی گرفتیم/ امروز، او/ ما را.../ فردا؟ (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۳٦)

۱۳۱ - نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۷: ٤١ و ٥٦؛ امین‌پور، ۱۳۷۲: ۷۰ و ۱۳٦.

۱۳۲- وقتی آن دست‌های بی‌سرانجام/ لبخندهای روبه‌فردا را/ از شاخه چیدند... . (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۲۲)

۱۳۳ - نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۷: ٥٦.

۱۳٤ - هر شب ز چشم تو نظری چشم داشتیم/ دارد دعای ما اثری پیش چشم تو؟ (امین‌پور، ۱۳۸۷: ٤٨)

۱۳٥ - دارد سر شکافتن فرق آفتاب/ آن سایه‌ای که در دل شب راه می‌رود. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ١٤٤)

۱۳٦ - از جمله دیشب هم/ دیگرتر از شب‌های بی‌رحمانه دیگر بود:/ من کاملاً تعطیل بودم... . (همان: ۳٥)

۱۳۷ - موسیقی سکوت شب و بوی سیب/ یک قطعه شعر ناب و کمی پنجره. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲٦)

۱۳۸ - تیغ مردان خورشید در مشت/ کورسوی شب تیره را کشت. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱٥۳)

۱۳۹ - می‌خواهمت چنانکه شب خسته خواب را/ می‌جویمت چنانکه لب تشنه آب را. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲٥)

۱٤۰ - رستگاری و درستکاری دلم/ به دستکاری همین غم شبانه بسته است... . (همان: ۳۷)

۱٤۱ - با مردم شب‌دیده به دیدن نرسیدیم/ تا صبح دمی هم به دمیدن نرسیدیم. (همان: ۱۲۷)

۱٤۲ - در انتهای کوچهٔ شب، زیر پنجره/ قومی نشسته خیره به تصویر پنجره. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ١٤٧)

۲۸. دیوان پروین اعتصامی، ص ۲۵۷
۲۹. همان، ص ۲٤۱
۳۰. تذکره شعرای معاصر ایران، جلد اول، ص ۲۸
۳۱. منتخب شعر بهار و بررسی کوتاهی از اشعار او، ص ۲۹
۳۲. همان، ص ۲۹
۳۳. دیوان اشعار محمد تقی بهار ، ملک الشعراء صص، ۲۵۷ – ۲۵۸
۳٤. به نقل از چون سبوی تشنه، ص ۳۸
۳۵. از بهار تا شهریار، ص ۲۸۷
۳٦. دیوان فرخی یزدی، صص ۸۳ – ۸٤
۳۷. همان، ص : ید (مقدمه)
۳۸. همان، ص ۱۱
۳۹. دیوان دهخدا، ص ۱۵٤
٤۰. همان ، ص ۷ – ۸ .
٤۱. همان، ص ۱۲۵
٤۲. از صبا تا نیما، جلد دوم، ص ۱۷۱
٤۳. دیوان ابوالقاسم لاهوتی، صص ۲۱۵ – ۲۱٦
٤٤. به نقل از تاریخ تحلیلی شعر نو، ص ٦۲ – ٦۳ .

کتابنامه:

۱. آرین پور، یحیی ؛ از صبا تا نیما، جلد دوم، تهران، ۱۳۵۱هـ.ش.
۲. ابراهیمی، جعفر، هزار سال شعر فارسی، تهران، ۱۳٦۵هـ.ش.
۳. اعتصامی، پروین، دیوان قصاید و مثنویات و تمثیلات و مقطعات، چاپخانه محمدعلی فردین، تهران، ۱۹۷٤م.
٤. بهار، محمد تقی، ملک الشعراء، دیوان اشعار، جلد اول، چاپخانهٔ فردوسی، ۱۳٤٤ش.
۵. حاکمی، اسماعیل، دکتر : ادبیات معاصر ایران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷٤ش.
٦. خان حامد خان، دکتر، احوال و آثار و افکار میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، (رسالهٔ دکتری)، تهران، ۱۹۷۳م.

۱۴۳ – گلبو!/ باران/ با بوس بوسه‌های تو می‌بارد/... با بوی... محبوبه‌های شب... .
(امین‌پور، ۱۳۸۰: ۳۰) نیز رک. همان: ۱۱۶.

۱۴۴ – باز موسیقی تار شب و قانون سکوت/ بادها باز هم آواز عزا سر دادند. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۹۳)

۱۴۵ – یک نفر که تا همین دو روز پیش/ منکر نیاز گنگ سنگ بود.../ نیمه‌های شب/ نبض ماه را نمی‌گرفت... . (همان: ۳۹)

۱۴۶ – حقیقت بود یا دور تسلسل، حلقهٔ زلفت؟/ هزار و یک شب این افسانه می‌خوانم، نمی‌دانم. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۸۸)

۱۴۷ – از دل برکهٔ شب سرزد و تابید به خورشید/ تا دل روشن نیلوفری‌اش پاک بماند. (همان: ۸۷)

۱۴۸ – نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲۷.

۱۴۹ – در هوای پشت‌بام صبح/ با نسیم نازک اسفند/ دست و رویت را بشویی/ حولهٔ نمدار و نرم بامدادان را/ روی هرم گونه‌هایت حس کنی... . (همان: ۱۰)

۱۵۰ – همان.

۱۵۱ – صدای تو مرا دوباره برد/ به کوچه های تنگ پابرهنگی/ به عصمت گناه کودکانگی/ به عطر خیس کاهگل/ به پشت بام‌های صبح‌های زود/ در هوای بی‌قراری بهار... . (همان: ۴۵)

۱۵۲ – محو توام چنانکه ستاره به چشم صبح/ یا شبنم سپیده‌دمان آفتاب را. (همان: ۱۲۵)

۱۵۳ – خط خطا بر سرود صبح کشیدند/ روشنی صفحه را خطوط گرفتند. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۷۸)

۱۵۴ – چه شبها من و آسمان تا دم صبح/ سرودیم نم‌نم: تو را دوست دارم. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۷۹)

۱۵۵ – (از قضا یک روز صبح زود می‌بینی)/ دوست داری زود برخیزی. (همان: ۱۰)

۱۵۶ – محو توام چنانکه ستاره به چشم صبح/ یا شبنم سپیده‌دمان آفتاب را. (همان: ۱۲۵)

۱۵۷ – آن روز، روز چندم اردیبهشت/ یا چند شنبه بود/ نمی‌دانم... . (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۵۰)

۱۵۸ – رونوشت روزها را، روی هم سنجاق کردم/ شنبه‌های بی‌پناهی، جمعه‌های بی‌قراری. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۹۶)

۷. خلخالی، سید عبدالحمید، تذکرهٔ شعرای معاصر، انتشارات کتابخانهٔ ظهوری، تهران، ۱۳۳۳ش.
۸. دستگردی وحید حسن، دیوان کامل میرزا صادق خان امیری، ادیب الممالک فراهانی، مطبع آبان، ۱۳۱۳هـ ش.
۹. دهخدا ، علی اکبر ، دیوان اشعار ، مزدک ، تهران ، ۱۳٤۱ هـ ش.
۱۰. شفیعی کدکنی ، محمد رضا، دکتر: ادوار شعر فارسی ، تهران، ۱۳۱۳ش.
۱۱. شمس لنگرودی، تاریخ تحلیلی شعر نو، جلد اول، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۰ش.
۱۲. ظهور الدین احمد، دکتر، نیا ایرانی ادب، چاپ کیمبرج پرنتنگ پریس، خیابان میلارام، لاهور، ژانویه ۱۹۹۷م.
۱۳. فلاح رستگار، گیتی، دکتر، منتخب شعر بهار و بررسی کوتاهی از اشعار او، مشهد، ۱۳۵۱ش.
۱٤. قزوینی، عارف، دیوان اشعار، برلین،، ۱۲ مارس، ۱۹۲٤م.
۱۵. کتاب حائری، سید هادی (کورش) چاپ دانش امروز، انتشارات جاویدان، مهر، ۱۳۷۳ش.
۱٦. لاهوتی، ابوالقاسم، دیوان اشعار، مسکو، ۱۹۵۷م.
۱۷. مجلهٔ آشنا، شماره دهم (فروردین و اردیبهشت)، سال دوم، ۱۳۷۲هـ ش.
۱۸. محجوب ، محمد جعفر، دکتر: تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا، نشر اندیشه، ۱۳۵۳ش.
۱۹. محمد اسحاق، سخنوران ایران در عصر حاضر، جلد اول، کلکته، ۱۹۳۳م.
۲۰. محمدی، حسنعلی، از بهار تا شهریار، جلد اول، نشر ارغنون، تهران، ۱۳۷۳.
۲۱. مکی، حسین، دیوان فرخی، انتشارات محمد علی علمی، تهران، ۱۳۳۲ش.
۲۲. مهر نور محمد خان، دکتر : فکر آزادی در ادبیات مشروطیت ایران، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۸۳ش.
۲۳. یاحقی، محمد جعفر، دکتر : چون سبوی تشنه، مشهد، ۱۳۷٤ش.
۲٤. یوسفی، غلام حسین، دکتر : چشمهٔ روشن، چاپخانه مهارت ، تهران.

*****

۱۵۹ – صدای تو مرا دوباره برد.../ به عصرهای جمعه‌ای/ که با دوچرخه‌های لاغر بلند/ تمام اضطراب شنبه‌های جبر را/ رکاب می‌زنیم... (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤٦)

۱٦۰ – نیز رک. امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳٤.

۱٦۱ – آغاز فروردین چشمت، مشهد من/ شیراز من اردیبهشت دامن تو. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۳٦)

۱٦۲ – چه اسفندها... آه!/ چه اسفندها دود کردیم!/ برای تو ای روز اردیبهشتی/ که گفتند این روزها می‌رسی/ از همین راه! (امین‌پور، ۱۳۷۲: ٦۸)

۱٦۳ – آن روز، روز چندم اردیبهشت/ یا چند شنبه بود/ نمی‌دانم... . (همان: ۵۰)

۱٦٤ – مثل خس جاری رگبرگهای یک گل گمنام/ در عبور روزهای آخر اسفند. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۵)

۱٦۵ – در میان چارچوب قاب باران‌خوردهٔ اسفند/ خیرگی از دیدن یک اتفاق ساده در جاده... . (همان: ۱٤)

۱٦٦ – در هوای پشت‌بام صبح/ با نسیم نازک اسفند/ دست و رویت را بشویی... . (همان: ۱۰)

۱٦۷ – نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۷: ۷۲.

۱٦۸ – فرقی نمی‌کند/ آن فصل/ –فصلی که می‌توان متولد شد–/ حتما بهار باید باشد... . (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۵۲)

۱٦۹ – فصل تقسیم گل و گندم و لبخند رسید/ فصل تقسیم غزل‌ها و غزل‌خوانی‌ها... . (همان: ۱۵٦)

۱۷۰ – با هفته‌های رفته/ با فصل های سوخته/ با سال‌های سخت/ رفتیم و/ سوختیم و/ فرو رفتیم/ با اعتماد خاطره‌ای در یاد/ اما آن اتفاق ساده نیفتاد. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ٤٤).

۱۷۱ – نیز رک. همان: ۳۵.

۱۷۲ – نیز رک. امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱٤۲؛ امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰۷.

۱۷۳ – هرچند عاشقان قدیمی/ از روزگار پیشین/ تا حال/ از درس و مدرسه/ از قیل و قال/ بیزار بوده‌اند... . (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۵۰)

۱۷٤ – من که دریا دریا غرق کف دستم بود/ حالیا حسرت یک قطره که خشکید چرا؟ (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۷۹)

۱۷۵ – بفرمایید فردا زودتر فردا شود، امروز/ همین حالا بیاید وعدهٔ آینده‌های ما. (همان: ٤۱)

۱۷٦ – نیز رک. امین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۹ و ۳٦ و ٦۵.

محمد مهدی نقی‌پور*

وطن در شعر «عارف قزوینی»

چکیده

بی‌شک تلاش برای بیان مظاهر تاریخی، فرهنگی و اجتماعی هر سرزمینی از دغدغه‌های همیشگی مردم همان سرزمین و گویای عمق نفوذ قلمرو وطن‌خواهی و میهن‌دوستی آنان است.این موضوع بنا به خاصیت هنر و ادبیات که آمیخته با انواع ظرایف و نکته‌سنجی‌ها است و با احساس و شور در ورای تفکر و شعور ممزوج است؛ در نمودی گسترده‌تر و همراه با طیف اثرگذاری بیشتر در تمامی اعصار و قرون جلوه‌گری کرده است.

در ادبیات سرزمین ایران و به ویژه شعر، موضوع وطن با پشتوانه کهن تاریخ و تمدن آن آمیخته شده و آثاری که در این حوزه به ثبت رسیده گنجینه‌های ارزشمندی از تقارن احساس و هنر و تفکر و تعقل است.این آثار هم نمایان‌کنندهٔ روح ملی و حماسه جمعی است و هم سرگذشت دفاع از کیان و عزت ایران.

در ادبیات مشروطه و به‌خصوص شعر نیز با توجه به اهمیت مفهوم وطن در انقلاب مشروطه و پیوند متقابل حوادث تاریخی و اجتماعی با این موضوع ،نگاه شاعران به موضوع وطن و بازتاب این موضوع در شعر آنان قابل تامل است.

در شعر عارف قزوینی شاعر معروف دوره مشروطیت نیز مفهوم وطن بازتاب گسترده‌ای دارد.او به لقب «شاعر ملی ایران» مزین است و این لقب به‌راستی زیبندهٔ عارف و شعر اوست.

در این مجال نگاهی گذرا به بازتاب مفهوم وطن در شعر عارف قزوینی می‌افکنیم.

کلید واژه‌ها: وطن ، شعر، مشروطه، عارف قزوینی

***

---

* - دانش آموختهٔ کارشناسی ارشد ایرانشناسی - تهران

۱۷۷ – این باد بی‌قرار/ وقتی که می‌وزد/ دل‌های سرنهادهٔ ما/ بوی بهانه‌های قدیمی/ می‌گیرد... . (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۳۰)

۱۷۸ – پیشانی تو/ تفسیر لوح محفوظ/ پیشانی تو سورهٔ نور است/ این راز سر به مهر قدیمی/ از دستبرد حادثه دور است! (همان: ۱۱۲)

۱۷۹ – هرچند عاشقان قدیمی/ از روزگار پیشین/ تا حال/ از درس و مدرسه/ از قیل و قال/ بیزار بوده‌اند... . (همان: ۵۰)

۱۸۰ – مثل قصه‌های قدیمی/ پایان خوب داشته باشد. (همان: ۱۱)

۱۸۱ – ما عشق را به مدرسه بردیم/ در امتداد راهرویی کوتاه/ در آن کتابخانهٔ کوچک/ تا باز این کتاب قدیمی را/ که از کتابخانه امانت گرفته‌ایم/ -یعنی همین کتاب اشارات را-/ با هم یکی دو لحظه بخوانیم... . (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۱۰) نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۷: ۲۰.

۱۸۲ – نیز رک. امین‌پور، ۱۳۷۲: ۵۰؛ امین‌پور، ۱۳۸۷: ۱۰.

۱۸۳ – نیز رک. امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۱.

منابع

- امین‌پور، قیصر (۱۳۷۲)؛ آینه‌های ناگهان؛ تهران: افق.
- امین‌پور، قیصر (۱۳۸۷)؛ دستور زبان عشق؛ تهران: مروارید، چاپ هفتم.
- امین‌پور (۱۳۸۰)؛ گلها همه آفتابگردانند؛ تهران: مروارید.
- زسم شقایق، سوگنامهٔ قیصر امین‌پور (۱۳۸٦)؛ تهران: سروش.
- سپهری، سهراب (۱۳۸۷)؛ هشت کتاب، تهران: طهوری، چ ٤۷.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۸۳)؛ دیوان فروغ فرخزاد به انضمام زندگینامه؛ به کوشش بهمن خلیفه بناروانی، تهران: طلایه، چ ۳.
- قاسمی گل افشانی، علی اکبر (۱۳۸٦)؛ «گشت و گذاری در آخرین اثر قیصر امین‌پور،دستور زبان عشق»؛ کیهان فرهنگی، شمارهٔ ۲٥٤، آذر ماه، صص ٦۷-۷۱.
- گرجی، مصطفی (۱۳۸۷)؛ «بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار قیصر امین‌پور»؛ فصلنامهٔ پژوهش های ادبی، سال ٥، شماره ۲۰، ص ۱۰۷- ۱۳۰.

*****

اندیشه و اندیشمندان (۲)

مقدمه:

نگاهی به شعر مشروطه:

شعر مشروطه از جنبه‌های متعدد قابل بررسی است.همچنان‌که «دوره مشروطه را می‌توان آغاز نوگرایی آگاهانه همراه با نقد سنت و خروج از آن دانست»(۱) شعر مشروطه نیز تحت تاثیر این تحول قرار دارد.این شعر به عقیده نگارنده بیش از هرچیز شعری تجربه‌گراست.اگر به مضامین عمده این شعر که عبارتند از همدردی با توده مردم در نشان دادن استبداد حاکم، شور انقلابی و تاسف از نتیجهٔ جنبش و انحراف آن دقّت کنیم؛ به وابستگی این شعر به تجربیات فردی و اجتماعی پی می‌بریم.گرچه شعر مشروطه از لحاظ مضمون شعری تجدد گراست؛ اگر تجدد در ادبیات را تابع این تعریف بدانیم: «تجدد در ادبیات، تابع تجدد در محیط زندگانی است.هروقت شاعر چیزها دید که سلف ندیده بودند و چیزها شنید که نیاکان استماع نکرده بودند و مطالبی ادراک کرد که پیشینیان از آن غفلت داشته‌اند،آن زمان است که امید شعر تازه و سبک جدید و نهضت ادبی می‌توان داشت.»(۲) اما این شعر بر خلاف این تعریف، سبک ادبی جدیدی را عرضه نمی‌کند. «تغییر اوضاع و شرایط اجتماعی جدید،تنها در مفاهیم و مضامین شعر اثر گذاشت.به عبارتی دیگر شاعران این دوره در زمانی می‌زیستند که مقتضیات خاص آن، آنان را از اقبال به مضامین و مفاهیمی جز محتوای شعر قدیم ناگزیر می‌کرد.» (۳) این تعریف شفیعی کدکنی نیز بر نظر فوق صحه می‌نهد: «در شعر گذشته ایران، تصاویر شعری شاعران محصول مطالعه در آثار شعری شاعران قبل از خود بود و شاعر به ندرت تجربه‌های شخصی و زندگانیش را در شعر بازتاب می داد. اما در شعر معاصر و شعر نو نیمایی و همچنین قالب‌های برآمده از آن، چنین نیست.»(٤)

شعر مشروطه بیش از هر چیز تاریخ منظوم دورهٔ خود و انقلاب مشروطه است. «اگر همهٔ اشعار این دوره جمع‌آوری شود؛تقریبا تاریخ منظوم انقلاب را تشکیل خواهد داد.» (۵) ادبیات این دوره وابسته به زمان، اجتماع و مردم است.شاعران مشروطه با تکیه بر وقایع تاریخی، خود مقوم انقلاب و محرک توده‌های اجتماعی در آگاهی از شرایط حاکمند. در این دوره «ادبیات هم مثل دیگر مظاهر اندیشه و فرهنگ به مردم روی آورد و انعکاس ارزش‌های اجتماعی را وجههٔ همت خود قرار داد.»(٦) «از دیگر دلایل لزوم

توجه به تحولات اجتماعی در بررسی شعر مشروطه، آمیختگی شدید شعر و شاعران با مسائل انقلاب و اجتماع است.»(۷)

گرچه بنا به تعریف غلامرضایی« تاثیر مستقیم یا با واسطه شاعران از شعر اروپایی از موضوعاتی است که از دورهٔ مشروطه به بعد،پیوسته باید آن را در نظر داشت.همین سادگی و بی‌تکلفی که در شعر دورهٔ مشروطه هست و نفوذ مسائل روز در آن،غیر از احوال روزگار البته تحت تاثیر شاعران اروپایی نیز هست.زیرا تاثیرپذیری شاعران اروپایی از مسائل سیاسی و اجتماعی، موضوعی است که سابقه‌ای طولانی‌تر دارد»(۸) اما بومی‌گزینی در بازتاب مسائل سیاسی- اجتماعی و واقعه نگاری در آن آنقدر پُر رنگ هست که این تعبیر از نوگرایی و تغییر روال و حرکت شعر فارسی در این دوره نکاهد.

پس از دوران تغزل و معشوق‌پسندی، شعر مشروطه شعری حماسی است. « شاعران غالبا برای تهییج و تحریک خواننده، به شعر نوعی چاشنی حماسی می‌زدند.نوعی فکر حماسی و ملی و فخر به گذشته و بیان افتخارات گذشتهٔ ایران، مایهٔ غرور شاعر می‌شد.»(۹) این شعر با تکیه بر مفاخر و افتخارات تاریخی و اسطوره‌ای خواهان گذار از وضع موجود به ایرانی ایده‌آل است.ایرانی که در آن نه از ظلم خبری هست و نه بیگانگان و خائنان آرزوی به یغما بردن آن را در سر می‌پرورانند.

وطن در شعر مشروطه بر خلاف نظر یاحقی تنها « به معنای سرزمینی که مردمانی دارای مشترکات قومی،زبانی و فرهنگی در آن زندگی می‌کنند»(۱۰) نیست ؛بلکه وطن آرمانی است که شاعران این دوره حد و مرزی برای آن متصوّر نیستند.این آرمان گرچه در پرتو اوضاع بد سیاسی و اجتماعی ایران کمرنگ می‌شود؛ آنقدر افق دید وسیعی دارد که توجه به آنچه شاعران این دوره از ایران در ذهن می‌پرورانند ما را به این نتیجه می‌رساند که شعر این دوره را آرمانگرایانه بنامیم.این آرمانگرایی تا مرز مبارزه و زندان و ایستادگی در برابر حکومت و شهادت برای دفاع از ایران و ایرانی پیش می‌رود.

تلاش برای اصلاح ایران و نقد تمامی ارکان مملکت، شاعران این دوره را به مصلحان اجتماعی – فرهنگی تبدیل کرده است.

دکتر محمد بقائی ماکان *

شمس شبستان وجود از نگاه اقبال

چکیده:
اقبال در میان متفکّران بزرگ که حضرت رسول اکرم «ص» را الگوی کامل بشریت دانسته اند، مقام شامخی دارد. علاقهٔ او به حضرتش چندان است که خدا را با تائید وی مورد نیایش قرار می دهد. اقبال معتقد است که پیامبر «ص» موجودی بی همتا در طول تاریخ است . حکمت به عقیدهٔ اقبال ریشه در تجربهٔ وحدانی دارد که حاصل در خویشتن خویش فرو شدن است. به نظر اقبال حضرت پیامبر «ص» در صدد کشف حقایق امور بوده و در هر چیز به مبانی عقلی آن توجه داشته است. بهمین سبب می گوید « تجربهٔ دینی در اسلام ... عبارت است از به وجود آمدن صفات الهی در انسان » در این گفتار ابیاتی منتخب از مجموعه های شعری مختلف اقبال به ویژه از اسرار خودی ، جاوید نامه و ارمغان حجاز با ارتباط به شخصیت حضرت ختمی مرتبت « ص » اقتباس گردیده است.

***

از میان متفکّران بزرگ تاریخ اسلام که حضرت پیامبر (ص) را الگوی کامل بشریت دانسته و از این رو مهر بی پایان خود را به ایشان نمایانده اند ، اقبال لاهوری مرتبه یی ممتاز دارد و او را از این منظر می توان یکی از عاشق ترین چهره ها در جمع دیگر عاشقان این طریق دانست . از مجموع آثار وی چنین برمی‌آید که هیچ لحظه ئی را بی یاد این محبوب نگذرانده است، حتی می شود احتمال داد که گاه از یاد خدا غافل می مانده ولی نقش جمال معنوی « رحمة للعالمین» هرگز از لوح دل و جانش زدوده نمی شد.

می توانی منکر یزدان شدن   منکر از شأن نبی نتوان شدن [1]

در بیتی دیگر نزدیک به همین مضمون خطاب به پیامبر(ص) می گوید:

* - پژوهشگر و اقبال شناس ایرانی Makan Baghai@yahoo.com

جملات مرحوم قیصر امین‌پور در پایان این مقدمه دید بازتری را برای بررسی شعر این دوره فراهم می‌آورد: «همچنان که انقلاب مشروطه از مبنای نظری محکم و منسجمی برخوردار نبود؛ نوگرایی شاعران هم برخاسته از نظریهٔ ادبی منسجمی نبود... همچنان‌که آزادیخواهی انقلابیون مشروط به حفظ اصل سلطنت بود؛ نوگزایی شاعران نیز منوط به حفظ اصل سنت بود.همچنان‌که انقلاب مشروطه بیشتر تحت تاثیر انقلاب کبیر فرانسه و ملهم از افکار اروپایی بود؛نوگرایی شعر مشروطه هم ملهم و متاثر از تحولات شعری اروپا بود.همچنان‌که انقلابیون بین سنت و تجدد مذبذب و سرگردان بودند...شاعران نیز در فاصله سنت و نوگرایی نوسان داشتند و در تلفیق آنها می‌کوشیدند.همچنان‌که انقلابیان و حتی سیاستمداران،تخصصی در امور سیاسی و مهم نداشتند؛بسیاری از شاعران نوگرا هم توغلی در شعر و ادبیات نداشتند...همچنان‌که حوادث انقلاب مشروطه تند و کوبنده بود؛نثر و نقد و شعر آن هم لحنی صریح،تند و کوبنده داشت و سرانجام همچنان‌که انقلاب مشروطه در آن دوره به هدف‌های خود دست نیافت؛انقلاب ادبی هم در آن روزگار به ثمر نرسید.»(۱۱)

عارف قزوینی:
زندگی‌نامه

در مورد عارف قزوینی و زوایای زندگی او و شکل‌گیری شخصیتش مقالات بسیاری نوشته شده.در باب سالشمار زندگی او بر اساس دیوان عارف(۱۲) و منابع مورد اشاره می‌توان نکات زیر را برشمرد:

دورهٔ اول زندگی او از تولد تا مشروطه است:

- تولد او در سال ۱۲۵۸ شمسی در قزوین اتفاق می‌افتد.
- او در کودکی زبان و خط فارسی را فرا می‌گیرد و با صرف و نحو عربی آشنا می‌شود.در این دوران او به تعلیم خط و موسیقی همّت می‌گمارد و مداحی و روضه‌خوانی را فرا می‌گیرد.او در خلال ۱۷ سال اول زندگی خود رسماً معمم می‌شود.
- پس از مرگ پدر در سال ۱۲۷۶،عارف زندگی بی‌بند و باری را در پیش می‌گیرد.او عاشق می‌شود و علی‌رغم مخالفت خانواده دختر به طور پنهانی با او ازدواج می‌کند که پس از برانگیختن خشم خانواده او مجبور

باخدا در پرده گویم ، باتو گویم آشکار   یارسول الله ! او پنهان و تو پیدای من

اقبال حضور پیامبر را پیوسته در کنار خود حس می کرده و گاه غمی را که از ناملایمات زمانه و وضع آشفته و نابسامان جوامع اسلامی در سینه داشته برای مصاحب دلسوزش شرح می داده ، زیرا به اعتقاد وی «پیامبر همچنان زنده است و مردم این زمان می توانند چونان صحابه ی ایام او از وی الهام بگیرند .»[۲] این شیدایی حلاوتی در مذاق جانش پدید می آورد که عاشقانه ترین لفظ را برای پیامبر به کار می برد و او را « دلبر» خطاب می کند :

خاک یثرب از دو عالم خوش تر است   ای خنک شهری که آنجا دلبر است [۳]

تعابیری از این دست که نشان از علاقهٔ شدید اقبال به پیامبر اکرم(ص) دارند در سروده هایش بسیار است. در مثنوی *اسرار خودی* ایشان را « ساقی بطحا»[٤] می نامد و توصیفی عاشقانه از نگاه آن حضرت دارد:

مست چشم ساقی بطحاستیم   در جهان مثل می و میناستیم[۵]

اقبال تعالیم پیامبر را در ارتباط با وجود آدمی همانند « می و مینا» می داند که اعتبار این یک سر در ارزش آن یک دارد یا به عبارت دیگر پیامبر را در قلب خود می بیند . در غزلی دیگر ایشان را « ساقی فطرت» می خواند ونزدیک به مضمون فوق می گوید:

در میکده باقی نیست ، از ساقی فطرت خواه   آن می که نمی گنجد در شیشه مشربها[۶]

علاقهٔ او به حضرتش چندان است که می گوید خدا را با تائید وی مورد نیایش قرار می دهد. در زندگی نامه اقبال آمده است که « یکبار فیلسوفی انگلیسی از وی پرسید برای اثبات وجود خدا چه دلیل قابل قبولی دارد ؟ او بی درنگ می‌گوید: چه دلیلی بالاتر از این که پیامبر به وجودش ایمان دارد.[۷]» اقبال همین موضوع را در دو بیتی زیر به صورتی دیگر در *ارمغان حجاز* خطاب به پیامبر بیان می دارد:

به جدایی از وی می‌شود.او پس از تجربه یک عشق ناموفق دیگر عازم تهران می‌شود.

– او در جوانی با سید باقر خان بانکی از آزادیخواهان آشنا می‌شود و این آشنایی مقدمه آشنایی عارف با دیگر مشروطه‌خواهان است.او در این دوران نیز عشقی دیگر را تجربه می‌کند که با کشته شدن دختر به دست یکی از عشاق شرورش این عشق نیز ناکام می‌ماند.

دورهٔ دوم زندگی او دوران انقلاب است:

– ۲٦ سالگی او مقارن است با آغاز جنبش مشروطه در زمستان ۱۲۸٤ که به صدور فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه در ۱٤ مرداد ۱۲۸۵ می‌انجامد.او با شعر و ترانه خود زبان گویای انقلاب مشروطیت است.او در سال ۱۲۸۸ عاشق افتخارالسلطنه دختر ناصرالدین شاه شده و برای او عاشقانه‌سرایی می‌کند که این آشنایی در سال‌های بعد با دختران دیگر ناصرالدین شاه نیز ادامه می‌یابد.او در ۱۲۹۳ با شاعر بزرگ ملک الشعرای بهار که از نمایندگان فعال حزب دموکرات هم بوده آشنا می‌شود.

– در اسفندماه ۱۲۹٤ دوست و همسفرش عبدالرحیم‌خان که در مهاجرت به سمت کرمانشاه و با مهاجرین همراه او بوده؛ خودکشی می‌کند و عارف از غم او دچار افسردگی شدید می‌شود.او بعدها به حلب و کرکوک و استانبول می‌رود.شاید اظهارنظر نفیسی در مورد حال عارف بعد از این سفر گویای مسائل مهمی باشد:«عارف از سفر مهاجرت بسیار کوفته‌تر و فرسوده‌تر و بدبین‌تر از سابق برگشت و حق هم داشت زیرا در این سفر گرفتار ناکامی‌ها و ناگواری‌های بسیار شده است»(۱۳)

او در ۱۲۹۸ همزمان با امضای قرارداد ۱۹۱۹ به همراه دیگر آزادی‌خواهان به مخالفت با این قرارداد می‌پردازد.او بعدها به مشهد رفته و نزد کلنل پسیان برای آزادی ایران فعالیت می‌کند که با مرگ کلنل، عارف سرخورده می‌شود.در این سفر در شهریور ماه ۱۳۰۰ با ایرج میرزا برخورد سردی می‌کند که نتیجه آن سروده شدن منظومه "عارف نامه" توسط ایرج میرزاست که ناراحتی آن تا پایان عمر با عارف می‌ماند.

– در ۱۳۰۲ امیدهای خود را برای نجات ایران به رضاخان سردار سپه می‌بندد و در جبههٔ مخالف بهار قرار می‌گیرد که این حمایت عارف از او

به کوی تو گذار یک نوا بس مرا این ابتدا، این انتها بس
خراب جرأت آن رند پاکم خدا را گفت : ما را مصطفی بس[8]

یکی دیگر از سروده های اقبال که نشان از دلدادگی او به خاتم پیامبران «ص» دارد، غزل گونه ئی است که در آنجا هم به وصف نگاه دلربائی «محمد عربی» «ص» می پردازد که به عقیدهٔ وی وجود آدمی را تسخیر می‌کند. این نگاه که پیوسته از آن نیرو گرفته چنان هیجانی در وی بر می انگیزد که تب و تاب آتشکدهٔ عجم به پای آن نمی رسد. ابیات این غزل هر خواننده آشنا به شعر فارسی را به یاد عاشقانه ترین غزلها می اندازد که یکی از آنها می تواند غزل معروف هاتف اصفهانی باشند با مطلع :

چه شود به چهره زرد من نظری برای خدا کنی که اگر کنی همه درد من به یکی نظاره دوا کنی

اقبال نیز در همین وزن آهنگین (کامل مثمن سالم) که غالب شاعران غزل‌گو برای بیان احساسات بسیار تب آلود خود برگزیده اند در شرح دلدادگی روحانی خود به دلبری که به یک نگاه همهٔ وجودش را تصاحب کرده ، می گوید:

تب و تاب بتکده ی عجم، نرسد به سوز و گداز من که به یک نگاه ، محمد عربی گرفت حجاز من
چه کنم که عقل بهانه جو، گرهی به روی گره زند نظری! که گردش چشم تو ، شکند طلسم حجاز من
نرسد فسونگری خرد به تپیدن دل زنده ئی ز کنشت فلسفیان در آ به حریم سوز و گداز من [9]

برخی از ابیات اقبال دربارهٔ پیامبر چندان عاشقانه است که گوئی کلام عاشق هجران کشیده ئی است در فراق محبوب ماه طلعتش:

بگشا پردهٔ رخسار ، به صد ناز بیا در لباس بشری جانب ما باز بیا[10]

اقبال پیامبر را معیار کمال بشری می داند و معتقد است که موجودی بی همتا در طول تاریخ و آمیزه ئی دلپذیر از الوهیت و انسانیت است . او برای اثبات این دعوی شواهد متعدد ذکر می کند. در مورد تجربهٔ وحدانی[11]

و جمهوری بعدها نیز ادامه می‌یابد اما با تاج‌گذاری انگار عارف به اشتباه خود پی برده و با دولت او همکاری نمی‌کند.
دورهٔ سوم زندگی عارف دوران خاموشی است:
- او در این سال‌ها برای دوری از سیاست به بروجرد می‌رود.او در این دوران به سگ بازی مشغول است و به عزلت می‌نشیند.نفیسی در شرح این روزهای او می‌گوید:«چنان از مردم بیزار بود که پا به محوطهٔ گردشگاه نمی‌گذاشت...و هرگاه آشنایی را از دور می‌دید بر سرعت قدم‌های خود می‌افزود و گاهی می‌دوید تا با او روبرو نشود»(۱۴)
- در ۱۳۰۷ به همدان می‌رود.مدت اقامت او در این شهر مورد اختلاف است.دکتر رضازاده شفق در تاریخ ادبیات خود این دوره را ۵ سال آخر عمر عارف می‌داند.(۱۵) او این روزها شدیداً درگیر بیماری است و اختلال در حنجره او باعث خاموشی صدای دلنشین عارف می‌شود.او با فقر نیز دست و پنجه نرم می‌کند.عارف در این دوران با اشعار خود از رضاشاه انتقاد می‌کند که به خاطر اختناق و سانسور حاکم معمولاً شفاهی نقل می‌شود.عارف در این روزها نگران است.نگران قضاوت مردم و تاریخ و نگران جوی که تبلیغات علیه او شکل داده است.او در نامه ای به رضا زاده شفق می‌نویسد:
« من ایرانی‌ام،من وطنم را دوست می‌دارم.من خائن نیستم.من عقیده فروش نیستم.دامن من پاک است.من آنطور رفتار نکرده‌ام که تصوّر کنم می‌شود به من توهین کرد.گمان می‌کردم در قلب و دل این مردمان جا گرفته‌ام.من از همه چیز چشم پوشیدم و تن به زحمت بی‌چیزی و خانه‌به دوشی و فلاکت و بدبختی در دادم که حیثیتم محفوظ بماند؛ ولی افسوس که حال فهمیدم تمام عمر به خطا رفته بودم و تمام امیدواری‌های خیالی مبدّل به یاس و نومیدی شده»(۱۶)
- عارف در دوم بهمن ۱۳۱۲ برای آخرین بار آفتاب وطن را می‌بیند و بعد از تحمّل ۱۰ روز بیماری سخت در بستر بیماری جان می‌دهد.او در صحن آرامگاه بوعلی به خاک سپرده می‌شود.

وطن در شعر عارف :

در مورد شعر عارف می‌توان گفت که غالب اشعار او شرح حال است که بر اساس آنها می‌توان تصویر مناسبی از احوال او و روحیه و حالاتش در

پیامبر و تفاوت آن با سیر و سلوک عرفانی می گوید: عارف پس از نایل آمدن به غایت قصوای خویش « میل باز آمدنش نیست و حتی زمانی که الزاماً باز می آید ، باز گشتش برای بشریت معنایی جز نفع شخصی ندارد. اما باز آمدن پیامبر خلاق و زاینده بوده است ، بازگشت او از آن آرامش بدان سبب بوده تا خویشتن را وارد جریان زمان سازد و جهانی با آرمانهای نو بیافریند»[۱۲]

چنان باز آمدن از لا مکانش درون سینه «او» در کف جهانش[۱۳]

اقبال در مورد جذب جهان در انسان کامل می گوید مولوی این اندیشه را بسیار زیبا بیان داشته است . زمانی که پیامبر طفل خرد سالی بود و دایه اش حلیمه از او حضانت می کرد، در صحرا گم می شود ؛ حلیمه که سخت اندوهگین شده و در جستجوی طفل بود به پیر مردی بر می خورد که پس از آگاهی از علّت تشویش او می گوید:

غم مخور یاوه نگردد[۱۴] او ز تو بلکه عالم یاوه گردد اندر او[۱۵]

او نیز در غزلی با اشاره به همین موضوع می گوید:

این گنبد مینایی ، این پستی و بالایی در شد به دل عاشق با این همه پهنایی

به عقیدهٔ اقبال زمانی انسان می تواند جهان را در خود فرو برد یا به عبارت دیگر من جهانشمول را در من متناهی خویش جای دهد وجهان را به کف آرد که بتواند در خویشتن خویش فرو رود. منتها این در خود فرو شدن به معنای خود فراموشی و از همه بیگانه شدن نیست . الگوی او در این مورد خلوت گزینی پیامبر در غار حراء است که در آن مدت سعی در مشاهده خویشتن خویش کرد و در پی کشف و تقویت نیروهای ضمیرش برآمده پس از نیل به این مقصود ، هدایت و ارشاد خلق را به عهده گرفت. بنابه نظر اقبال به وجود آمدن امت اسلامی و جهانگیر شدن اسلام ریشه در همان سیر و سلوک و خلوت گزینی پیامبر دارد:

در دل مسلم مقام مصطفاست آبروی ما ز نام مصطفاست

کنار شرح وقایع تاریخی و اجتماعی به‌دست آورد.عارف در زمان خود به «شاعر ملی ایران» مشهور بود.لقبی که گاهی مورد طعنهٔ دیگر شاعران قرار می‌گرفت.او تلقی درستی از وطن داشت.عارف می‌گوید وقتی تصنیف وطنی ساخته که از هر ده‌هزار ایرانی یک تن نمی‌دانسته وطن یعنی چه و تصوّر می‌کرده وطن شهر یا دهی است که انسان در آنجا زاییده شده است.(۱۷) وطن در شعر عارف چیزی فراتر از مرز جغرافیایی است.وطن هم تمام مردم این سرزمین است،هم تاریخ و فرهنگ آن،هم خون‌هایی که ریخته شده و استخوان‌های نیاکانی که در خاک گذاشته شده است.مفهوم وطن در شعر عارف مفهومی گسترده است که این گستردگی موجب عامی بودن آن نمی‌شود.دلبستگی به وطن به صورت‌های گوناگونی در شعر او منعکس شده است.به صورت تقدیر از نژاد،ایران باستان و تاکید بر گذشته افتخار آمیز آن و شخصیت‌های اساطیری و تاریخی،آرزوی دیرینهٔ استقرار جمهوری،مبارزه با بیگانگان و به مجازات رساندن خائنین و ... .گرچه تناقض در بیان برخی مفاهیم و یا موضع‌گیری‌های سیاسی، ما را بدانجا می‌رساند که نظام فکری عارف نظام منسجم و استحکام یافته‌ای نبوده است؛اما نمی‌توان نادیده گرفت در آن دورهٔ پر آشوب که تفکر سیاسی جمعی در حال شکل‌گیری است شاید تغییر تفکر بر اساس بحران‌ها و شرایط موجود طبیعی به نظر برسد. باید در نظر داشت نگاه عارف به مفهوم وطن نیز تابع همین شرایط روزگار و مردم آن است.او در بیان لزوم اتحاد همین مردم، این‌گونه سخن می‌گوید:« با ملتی که از همه چیز در دنیا عقب مانده و بیش از هزار سال از لذت وطن‌پرستی که جای آن را عقاید مختلف اشغال کرده محروم است و افراد آن تنها خانهٔ خود را وطن دانسته و با اهل گذر و محل خود به نظر بیگانه نگاه می‌کنند؛ خیلی زود است یک مرتبه،آن هم به صرف حرف از اتحاد و ملل و محبت دنیا صحبت کرد.»(۱۸) اما او نیز شاعر است و تابع احساس و موضع‌گیری‌هایش بیشتر حاصل نگاه احساسی اوست تا تفکر عقلانی‌اش.از دیگر وجوه وطن پرستی او اعتقاد به جمهوری و حاکمیت ملت است.او پادشاهان را نقد و جمهوری را تبلیغ می‌کند.او حاکمیت را از آن مردم می‌داند و قهرمانان مردمی را می‌ستاید و یکی از تناقض‌های فکری او همین جاست که در عین ستایش جمهوری به دنبال قهرمان نجات‌دهنده است.

«در شبستان حراء خلوت گزید قوم و آئین وحکومت آفرید[16]

از این در خویش فرو شدن است که خود آگاهی و حکمت می زاید. قرآن اصطلاح اخیر را غالباً برای آگاهی و معرفتی به کار می برد که از طریق وحی الهی حاصل شده باشد : « این حکمت هاست که پروردگارت به تو وحی کرده »[17] ، « حکمت (فرزانگی) را به هر که خواهد دهد و هر که فرزانگی (حکمت) یافت خوبی فراوان یافت...»[18] این حکمت به عقیدۂ اقبال ریشه در تجربۂ وحدانی دارد که حاصل در خویشتن خویش فرو شدن است : « پیامبر را می توان به صورت نوعی خود آگاهی عرفانی توصیف کرد که تجربۂ وحدانی در او میل به فیضان داشته است و در پی فرصتهائی بوده تا نیروهای جامعه را در مسیری تازه اندازد و آنها را اصلاح و بازساز می کند.مرکز زندگی محدود فقط بدان سبب در ژرفای نامحدود شخصیت او فرو می رود تا دگر بار، با نیروی تازه یی سر بر آورد و آنچه را کهنه است از میان بردارد و راههایی نوین زندگی را عیان سازد»[19] نخستین نشانه حاصل از این دگرگونی نوگرایی ، نوجوئی و دوری گزیدن از تقلید است ، روی گرداندن از شیوه های فکری و روشهایی است که پیشینیان پی سپرده و نتیجه ی مطلوبی از آن به دست نیاورده اند. این پیامی است که از سیرۂ نبوی می توان گرفت. به عقیدۂ وی «عزوج عقلانی از روزی آغاز شد که پیامبر مبعوث شد. از این زمان بود که علم وادراک جای تقلید را گرفت.»[20] پیامبر مخالفَ تقلید بود ، زیرا:

اگر تقلید بودی شیوه ئی خوب پیمبر«ص» هم ره اجداد رفتی [21]

برای آن که بتوان پای از دایرۂ تقلید بیرون کشید و در طریق نو آوری گام نهاد باید به تحقیق و آزمونهای عقلی و عملی روی آورد که به عقیدۂ اقبال در دنیای اسلام با شخص پیامبر(ص) آغاز می شود. او « نخستین پژوهشگر و منتقد پدیدها های نفس و روان بود. بخاری[22] و دیگر محدثان شرح قابل توجهی از تحقیق ایشان در احوال جوانی یهودی به نام ابن صیاد که بیماری روانی داشت نقل کرده اند که حالتهای جنون آمیز او نظر پیامبر را جلب کرد. ایشان بیمار را معاینه کرد و پس از پرسشهایی او را در حالتهای

اوضاع کلّی ایران:

عارف نیز چون هم عصران خود تصویرگر شرایط خاص وطن است.وطنی که مردمانش با وجود بیگانگان و خائنان در وطن خود غریبند و از آنها غریب‌تر خود ایران است.وطنی که مسئولان آن دزدان اداری هستند و هنوز هم از راهزنان مال و اندیشه و ناموس در رنج است:

منم که در وطن خویشتن غریبم و زین غریب‌تر که، هم از من غریب‌تر وط
به هر کجا که قدم می‌نهم به کشور خویش دچار دزد اداری اسیر راهزنم(

و باز هم بر این شرایط تاکید می‌کند و در شعری دیگر نهیب می‌زند که نباید از دزد و راهزن صحت عمل طلبید چرا که مملکت بازار دزدان است:

تو صحت عمل از دزد و راهزن مطلب از آن که مملکت امروز دزد بازار است(۲۰)

ایران درمانده است.این را می‌شود همه‌جای شعر این عصر دید و شنید.شادی جان‌فشانی در راه وطن در تلخکامی دوران گم می‌شود و جان‌نثاران وطن که باید از فدا کردن بود و نبود خود در راه این آب و خاک شاد و خرسند باشند؛ احساس بیچارگی می‌کنند و باز هم وطن از آن‌ها بیچاره‌تر است:

شادم که چه خوش گشت نثار وطن من آن بود و نبود من و این جان و تن م
بیچاره و درمانده کسی نیست چو من، لیک درمانده و بیچاره‌تر از من وطن من(

شاعر در شعری دیگر با توجه به اوضاع وطن و شرایط موجود به جان وطن که از جان خود عزیزتر می‌شمرد قسم می‌خورد ،که جانش به لب رسیده و بیش از این تحمّل اوضاع موجود را ندارد و می‌خواهد وطن را ترک کند و چند روز بیشتر مهمان وطن نیست چرا که در این وطن دشمنان شاد و خوشند و دوستانش دچار عذابند.از طرفی کسانی که ادعای وطن‌دوستی دارند خود اسیر بازی‌های منفعت‌طلبانه شده‌اند و در پی کسب

متفاوت مورد آزمایش قرار داد. یکبار پشت درختی پنهان شد تا به سخنان ناخود آگاه وی گوش دهد ، ولی مادر آن جوان به ترتیبی فرزندش را از حضور پیامبر آگاه نمود. آن جوان بلا فاصله به حالت طبیعی اش بازگشت . پیامبر به مادرش گفت « اگر او را به حال خود می گذاشت شاید موضوع روشن می شد.» برخی از صحابه که در جریان این نخستین معاینه روانشناسانه تاریخ اسلام حضور داشتند و حتی محدثان سالهای اخیر که دقت فراوان در ضبط این واقعه مهم مبذول کردند، اهمیت این تحقیق را در نیافتند.»[۲۳] پیامبر(ص) پیوسته در صدد کشف حقایق امور بوده و در هر چیز به مبانی عقلی آن توجه داشته است، از این روست که اقبال می گوید ، دعای همیشگی اش این بوده که « پروردگارا! آگاهی دریافت حقیقت غایی اشیاء را عطایم کن !»[۲٤] ولی با این همه رسالت پیامبر فراتر از یک محقق و دانشمند است که کارش طبقه بندی واقعیات و کشف علتها و یافتن چیستی و حقیقت آنهاست و بیش از این هدفی ندارد. او در پی آن است تا با فهم حقایق ، الگوهای نوین رفتاری برای پیشرفت زندگی ارائه دهد. چنین بود که پیامبر «بردگان را به رهبران بشریت بدل کرد و الهام بخش رفتار و بشکل دهندهٔ روش زندگی انسانها شد... چنان چه انواع مختلف فعالیتها و تلاشهایی را که از نهضت پیامبر سرچشمه گرفته مورد ارزیابی قرار دهم ... [باید] آن را واکنشی نسبت به یک وضع عینی بدانیم که پدید آورندهٔ تمایلات نوین ، نهادهای جدید و نقطه های تازه عزیمت بوده است ... روش او طبقه بندی واقعیات و کشف علتها نبود. او از این دید به زندگی و حرکت آن می نگرد که الگوهای تازه رفتاری برای نوع بشر بیافریند .»[۲۵] از این روست که اقبال می گوید ، « تجربهٔ دینی در اسلام ... عبارت است . از به وجود آمدن صفات الهی در انسان .»[۲٦] کسی که صفات خدا را جذب می کند و به وی عشق می ورزد ، بی گمان شخصیت خویش را کمال می بخشد. اقبال می گوید، « پیامبر گفت « تخلقوا باخلاق الله » یعنی صفات خدا را در خود پدید آورید ،... انسان چه از لحاظ جسمانی و چه از حیث روحانی مرکز یک خود مستقل است ، ولی هنوز فردی کامل نیست . او هر چه فاصله اش از خدا بیشتر شود کمتر به فردیتش دست می یابد. کامل ترین انسان کسی است که از همه به خدا نزدیکتر باشد .»[۲۷][۲۸] این ویژگیها یعنی کسب صفات الهی و سعی در تقرب هرچه بیشتر به وی سبب می شود . تا انسان خدای گونه شود و به منزلتی که شایستهٔ آن است دست یابد. به نظر اقبال اگر مسلمانان می خواهند

سودِ خود چوب حراج به وطن زده و دست به نابودی آن زده‌اند.کسانی که باعث امنیّت وطن بوده‌اند جای خود را به ناکسان داده‌اند:

به لب رسیده مرا جان، قسم به جان وطن
که چند روز نی‌ام بیش میهمان وطن
به دشمنان وطن کن نظر که شاد و خوشند
ولی دچار عذابند، دوستان وطن
نگاه کن به وطن دوستان کشور جم
که جمله‌اند پی سود خود، زیان وطن
کسان که همتشان امن ساخت. ایران را
بریده‌اند همه ناکسان امان وطن(۲۲)

تصنیف «از خون جوانان وطن لاله دمیده» را می‌توان یکی از بهترین تصنیف‌های عارف در شرح اوضاع وطن دانست.قسمتی از این تصنیف که از آغاز آن تا میانه بند سوم است و در این تحقیق مورد مطالعه قرار گرفته است؛ از جهات بسیاری قابل تامّل است.این بخش از لحاظ محتوا به سه قسمت تقسیم می‌شود.قسمت اول شرح داغی است که بر جبین وطن از خون جوانانش نقش بسته:

از خون جوانان وطن لاله دمیده
از ماتم سرو قدشان سرو خمیده
در سایه گل بلبل ازین غصه خزیده
گل نیز چو من در غمشان جامه دریده
چه کج رفتاری ای چرخ، چه بد کرداری ای چرخ
سر کین داری ای چرخ
نه دین داری نه آیین داری ای چرخ(۲۳)

این ابیات که آمیخته به شدیدترین عواطف و احساسات وطنی است؛با توصیفی زیبا آغاز می‌شود و بیان می‌دارد که از خون جوانان وطن که خاک این مرز و بوم را آبیاری کرده است؛ گل‌های لاله روییده و سرو که نشان استواری است از غم این جوانان، کمر و قامت بلندش خمیده شده است که این خود شدت این غم را می‌رساند.بلبل که خود بر قامت گل سایه می‌افکند،در زیر سایه گل خود را مخفی کرده و گل در غم این واقعه

عظمت گذشتهٔ خود را باز یابند باید در پی کسب صفات باشند که پیامبر تجسم آنها بوده . این که امروز نشانی از آن عظمت و شکوه پیشین در ایشان نیست ، به این سبب است که دیگر شعلهٔ عشق آن محبوب به مانند گذشته در قلبشان زبانه نمی کشد:

شبی پیش خدا بگریستم زار — مسلمانان چرا زارند و خوارند
ندا آمد : نمی دانی که این قوم — دلی دارند و محبوبی ندارند[۲۹]

اقبال به این حقیقت در مثنوی اسرار خودی نیز که نخستین بار در سال ۱۹۱۵ انتشار یافت اشاره می کند و پیامبر را معشوق همهٔ مسلمانان می داند-که عشقش مایهٔ قوت می شود و شان آدمی را از ثری به ثریا می برد:

هست معشوقی نهان اندر دلت — چشم اگر داری بیا بنمایمت
عاشقان او ز خوبان خوبتر — خوشتر و زیباتر و محبوبتر
دل ز عشق او توانا می شود — خاک همدوش ثریا می شود
خاک نجد از فیض او چالاک شد — آمد اندر وجد و بر افلاک شد[۳۰]

در جاوید نامه که آن را در سال ۱۹۳۲ انتشار داد، به روشنی بیان می دارد که وضع نابسامان کنونی مسلمانان به سبب آن است که محبت پیامبر را در سینه نمی پرورانند:

در دل او آتش سوزنده نیست — مصطفا(ص) در سینهٔ او زنده نیست[۳۱]

همه سعی اقبال بر آن بوده تا شکافی را که میان مسلمانان و منبع الهامشان ، یعنی پیامبر به وجود آمد، از میان بردارد و موانع حایل شده را در هم بشکند، او مدعی است که گفته ها و نوشته هایش حقایقی است مبتنی بر تعالیم « خیر المرسلین» در آموزه های پیامبر « هیچ نکته پوشیده ئی وجود ندارد»[۳۲] از این رو توصیه می کند که نباید « به سخنان کسانی گوش سپرد که می گویند در اسلام اصول پوشیده ئی هست که نمی شود بر نا آگاهان و نا آشنایان مکشوف داشت .»[۳۳] از اینجاست که تأویل را مسخ دین یار عربی

جامه‌دران است.شاعر در بند تکرار شونده این تصنیف بر چرخ نفرین
می‌فرستد که نه دین دارد و نه آیین و کج رفتار و بد کردار است.
در بخش دوم به تحلیلی واقع‌گرایانه‌تر از اوضاع کشور می‌پردازد
فضا از حالت احساسی خارج می‌شود:

خوابند وکیلان و خرابند وزیران
بردند به سرقت همه سیم و زر ایران
ما را نگذارند به یک خانه ویران
یارب بستان داد فقیران ز امیران
چه کج رفتاری ای چرخ، چه بد کرداری ای چرخ
سر کین داری ای چرخ
نه دین داری نه آیین داری ای چرخ(۲٤)

او در این ابیات وکیلان را که نمایندگان ملت و مدافع حقوق آنا
هستند، اسیر خواب می‌بیند و وزیران را فاسد و خراب و آنها را به عنوا
نمادی از مدیریت کلان کشور در فکر منافع شخصی و به یغما بردن سیم
زر ایران توصیف می‌کند و با بیان اینکه خانه ویران ایران را نیز برای مردمش
باقی نگذاشته‌اند و در حالی که مردم پناهی جز مسئولان مملکتشان ندارند
در ناامیدی از شرایط موجود به خدا پناه می‌برد و از او می‌خواهد داد فقیرا
را از امیران بگیرد.
بخش سوم این تصنیف راهکار عارف برای شرایط موجود است. او د
این بخش با اشاره به ضمیر دوم شخص مفرد که می‌تواند نمایندهٔ هر فرد ایرانی
باشد «تو» را به اشک ریختن برای وطن و عزاداری برای آن فرا می‌خواند
غیرت‌مندانه تقاضا می‌کند تا به فکر روزهای بدتر باشیم و در ورای این ایران
از درون ویران، طمع دشمنانی را ببینیم که خاک و ناموسمان را نشانه رفته‌اند
و باید در برابر آنها بایستیم:

از اشک همه روی زمین زیر و زبر کن — مشتی گرت از خاک وطن هست به سر کن
غیرت کن و اندیشه ایام بتر کن — اندر جلو تیر عدو سینه سپر کن(۲۵)

خویش می داند و آن را مایه تفرقه و نهایتاً تضعیف دنیای اسلام می شمارد
او می گوید در زندگی « خیر البشر» هیچ چیزی مستوری وجود نداشته است
که در تعالیمش وجود داشته باشد. برای فهم آموزه های پیامبر تنها چراغ
عشق کفایت می کند ، با نور این چراغ است که می توان « قرآن را چنان
خواند که گوئی به خود ما نازل شده »[۳۴] از تجلی این عشق است که می توان
به شناخت واقعی دین نایل شد:

بی تجلی[۳۵] مرد دانا ره نبرد — از لگدکوب خیال[۳۶] خویش مرد[۳۷]
بی تجلی زندگی رنجوری است — عقل مهجوری و دین مجبوری است

اقبال همین نظر را به صورتی دیگر نیز مطرح ساخته است :« شخص
مؤمن تا زمانی که خویشتن را در همان حالتی که وحی بز پیامبر نازل می شد،
قرار ندهد نمی تواند قرآن را فهم کند.»[۳۸] بنابر این آنچه آدمی را به پیامبر ،
که اقبال او را تجسم دین می خواند، نزدیک می سازد، عشق است . عشق از
آن نوع که درخود وی وجود داشته است که گفته اند وقتی نامش را می شنید
هیجان زده می شد. پیامبر در همه آثار اقبال ، که بی گمان از ارزنده ترین
ذخایر ادب فارسی محسوب می شوند ، از موضوعات محوری به شمار می آید
و اساس تفکرات او را شکل می دهد، در پیام مشرق که نخستین بار در سال
۱۹۲۳ به چاپ رسید در خصوص علاقه اش به برگزیده ترین انسان می گوید:

هر که عشق مصطفا«ص» سامان اوست — بحر و بر در گوشهٔ دامان اوست[۳۹]

اقبال نام « مصطفا» را که به معنای « برگزیده » است بیش از دیگر
نامهای پیامبر می پسندد ، و این مبین آنست که برگزیدگی پیامبر نسبت به
عالمیان در ناخود آگاه وی تثبیت شده است . از این روست که می گوید در
طول تاریخ بشر کاملتری از او به هستی نیامده ، بنابر این طبیعی می نماید که
« خواجه لولاک» را « شمع شبستان وجود» بنامد و همانند سعدی از منظری
عارفانه بیان دارد« که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی .» به عقیدهٔ اقبال
آن زمان که هنوز آدم درمیانه آب و گل بود نور پیامبر عالم را منور می ساخت
و « جواهر غاسق» از آن روشنایی می گرفتند:

عوامل ویرانی و آبادی وطن:

مسئولان:

مسئولان مملکتی از مهم‌ترین دلایل ویرانی ایران به حساب می‌آیند. رفتار نادرست آنها،ضعف مدیریت در اداره ملک ، باج‌های بی مورد به بیگانگان و ...از مهم‌ترین عوامل تاثیرگذار بر وضعیت کشور است.

عارف در ابیات زیر از شعر "لباس مرگ" با اشاره به ضعف مجلس شورا در برابر بیگانگان و عدم استقلال در تصمیم‌گیری و دفاع از ایران، کشور را اسیر دزد خانگی می‌داند و خرابی ایران را ناشی از مسئولان وابسته به بیگانگان:

چه شد که مجلس شورا نمی‌کند معلوم — که خانه خانه غیر است یا که خانه ماست
خراب مملکت از دست دزد خانگی است — ز دست غیر چه نالیم هرچه هست از ماست(۲۶)

او در شعر «مرد قجر» ضمن برشمردن ضعف سلسله قاجار در اداره ملک، آنها را اسیر دست بیگانگان وخیانتکار به وطن معرفی می‌کند و آشنا گریز و غریبه پرست:

با قید التزام خیانت به مملکت — این پا به سر خطا و خیانت خطا نکرد
بیگانه را به خانه دو صد امتیاز داد — در خانه، باز در به رخ آشنا نکرد(۲۷)

عارف در شعر «دشمن خونی خسروان»، پادشاهان را عامل ناتوانی ایران می‌داند و غیر مستقیم آنها را جانی و راهزن می‌نامد.او بار دیگر از دست پادشاهان به خدا پناه می‌برد:

منم دشمن خونی خسروان — کز آنان شد ایران چنین ناتوان
خدای وطن کاش معجز کند — ترحم بدین خلق عاجز کند
کند ریشه جانی و راهزن — سپارد به ملت زمام وطن(۲۸)

یعنی آن شمع شبستان وجود — بود در دنیا و از دنیا نبود
جلوه ی او قدسیان را سینه سوز — بود اندر آب و گل آدم هنوز[40]

اقبال بزرگترین معجزه « خیر المرسلین» را به خلاف اذهان سنتی نه در « شق القمر » که در ایجاد وحدت میان قبایلی می داند که جز عناد و ستیز راه دیگری برای ادامهٔ حیات نمی شناختند. و بسیار متأسف است از این تفرقه و از هم گسیختگی به صورتی تازه عیان شده ، به عقیدهٔ وی انحطاط دنیای اسلام و عدم انسجام آن که در پنج قرن اخیر چهره ئی تأسف بار یافته به این سبب است که دیگر شعلهٔ عشق آن عالی جناب چنان که باید در قلبشان زبانه نمی کشد[41].

منابع و پانوشته ها:

۱ - در شبستان ابد (شرح جاوید نامه) ، نوشته م.ب.ماکان ، انتشارات اقبال ، ص ۱۸۳.
۲ - سونش دینار (دیدگاههای علامه اقبال) . تألیف م. ب. ماکان ، انتشارات فردوس ، ص ۹۸.
۳ - شرار زندگی (شرح اسرار خودی) نوشته م. ب. ماکان ، انتشارات فردوسی، ص ۲۱۲.
٤ - بطحا: محلی در نزدیکی مکه که نخلستانهایش معروف است . اقبال این کلمه را توسعاً به معنای سرزمین حجاز به کار می برد . درارمغان حجاز خطاب به پیامبر«ص» می گوید:
تو فرمودی ره بطحاء گرفتیم — وگر نه جز تو ما را منزلی نیست
٥ - شرار زندگی (شرح اسرار خودی) همان، بیت ۱۹٦.
٦ - لعل روان (شرح غزلیات اقبال) ، نوشته م. ب. ماکان ، انتشارات اقبال ، ص ۹۳.
۷ - زندگی و افکار اقبال ؛ ج ۲ ، ص ۸۷۷
۸ - خیال وصال (شرح ارمغان حجاز) نوشته م.ب. ماکان ، انتشارات مشکات ، دوبیتی ۱٥۱.
۹ - *لعل روان* ، همان ، ص ٥٤٦
۱۰ - این بیت درمیان ابیاتی به اردو که در نعت پیامبر است در مجموعه «باقیات اقبال » آمده .
11 - Unitary experience
۱۲ - باز سازی اندیشه دینی در اسلام ، ترجمه م.ب.ماکان. انتشارات فردوس، ص ۲۱۷.
۱۳ - شرح گلشن راز جدید، نوشته م.ب.ماکان ، انتشارات فردوس ، ص ۱۰۱.
١٤ - یاوه گشتن : گم شدن
۱٥ - دفتر چهارم ۹۷٦.
۱٦ - شرار زندگی (شرح اسرار خودی)، همان، ابیات ۱۷٦ و ۱۸۰
۱۷ - اسری: ۳۹.

فقدان اسطوره‌ها و قهرمانان:

شعر عارف در کنار شعر عشقی نهایت باستانگرایی در شعر این دوره است.او ستایش‌گر عظمت عصر باستان است.مانند دیگر شاعران این عصر گریز به پادشاهان موفق گذشته و اسطوره‌های تاریخی که نام ایران را در تاریخ سربلند کرده‌اند و گلایه از دوری و فقدان آنها در عصر شاعر، از دلایل مهم ضعف کشور بر شمرده می‌شود و مدام اشاره می‌شود به اینکه قهرمانانی نیستند تا ایران را نجات دهند.گرچه این مورد نیز در فکر او گاهی دچار تناقض می‌شود و بر این تفکّر نقد وارد می‌کند: « ایرانی از تمام ادوار تاریخی خود یکی از نامداران کشور کهن پایه خویش را از کیانی و هخامنش و ساسانی، نخواست بداند در کدامین دخمه سر به‌نیست شده‌اند؛ منتها در دورهٔ بیداری بدتر از خواب مرگ خود، از افتخار کردن خشک و خالی به نام کیخسرو، داریوش مضایقه نکرد.»(۲۹)

عارف درشعر «قصر نو» با حسرت وجود نادری را طلب می‌کند که جانی به تن مرده ایران دهد و سر و سامانی به این ملک ویران و شر بیگانگان و خائنان را از سر ایران کم کند:

کاش یکی نادر گیتی‌ستان / بار دگر چهره نماید عیان
جان به تن مرده ایران دهد / مملکتی را سر و سامان دهد
تا که ز بدخواه برآرد دمار / تا که رهد ملت از این ننگ و عار
تا که ز بیگانه و از خائنین / پاک کند خطّه ایران زمین(۳۰)

او در شعر «گریه»حتی در عزای نادر کار را به جایی می‌رساند که محرم ایرانی را اول صفر یعنی تاریخ قتل نادر تعیین می‌کند و در کشور مصیبت زده تعزیت قتل نادر را بزرگ می‌شمارد.

به سر چه خاک به جز خاک تعزیت ریزم / به کشوری که مصیبت زمامدار من است؟
بدان محرم ایران اول صفر است / که قتل نادر ناکام نامدار من است(۳۱)

ما:

خود جمعی ایرانیان به خاطر خیلی از مسائل مطروحه در شعر این دوره در ویرانی ایران موثر است.یکی از مهم‌ترین این مسائل اجنبی پرستی است.

۱۸ – بقره : ۲٦۹

۱۹ – بازسازی اندیشه دینی ، همان ، ص ۲۱۹.

۲۰ – سونش دینار ، همان ، ص ۱۰٦.

۲۱ – میکده لاهور (دیوان فارسی اقبال) ، تصحیح م.ب.ماکان ، انتشارات اقبال ، ص ۲۳٤.

۲۲ – محمد پسر اسماعیل پسر ابراهیم (۱۹٤ – ۲۵٦ هـ ق) منسوب به بخارا . از محدثان بزرگ اهل سنت ، مولف « الجامع الصحیح » مشهور به « صحیح بخاری » و « التاریخ ».

۲۳ – بازسازی اندیشهٔ دینی ، همان ، صص ٥٤ و ٥٥.

۲٤ – اللهم ارنا الاشیاء کماهی ، مأخذ پیشین ، ص ٤.

۲۵ – مأخذ پیشین، صص ۲۹۵ و ۲۹٦.

۲٦ – مأخذ پیشین ، ص ۱۹۵.

27 - Self – contained.

۲۸ – از مقدمهٔ ترجمه انگلیسی اسرار خودی ، نیکلسون ، ص xviii – xix به نقل از اقبال.

۲۹ – خیال وصال (شرح ارمغان حجاز) ، همان ، دو بیتی ٤۲.

۳۰ – شرار زندگی (شرح اسرار خودی) ، همان ، بیت ۱۷۲ به بعد

۳۱ – در شبستان ابد (شرح جاوید نامه) ، همان ، ص ۲۰۲.

۳۲ – سونش دینار ، همان ، ص ۱٤۱.

۳۳ – همان.

۳٤ – باز سازی اندیشه ، همان ، ص ۲۸۱. این جمله در اصل از شهاب الدین سهروردی است که در کلمة التصوف آورده.

۳۵ – بی تجلی : بدون عشق.

۳٦ – خیال: اقبال این کلمه را در همه جا به معنای اندیشه و فکر به کار می برد.

۳۷ – در شبستان ابد ، همان ، ابیات ٤۰ و ٤۱.

۳۸ – بازسازی اندیشه ، همان ، ص ۲۸۱.

۳۹ – میکده لاهور (دیوان فارسی اقبال) ، همان ، ص ۱٤۳.

٤۰ – رموز بی خودی ، ابیات ۳۵۲ و ۳۵۳. اشاره است به حدیث « آدم هنوز میان آب و گل بود که من پیامبر بودم» (کنت نبیاً و آدم بین ماء و الطین)

٤۱ – برای مطالعه بیشتر ر.ک: مجموعهٔ ٢٤ جلدی « بازنگری آثار و افکار اقبال » به همین قلم.

*****

در شعر «قحط الرجال» او به این موضوع اشاره می‌کند که محرم دربار شاه، اجنبی و بیگانه و خائن است و ایرانی در بیگانه پرستی آنگونه امتحان داده که بهتر از آن نمی‌شود.

قحط الرجال گشت در ایران که از ازل   گوشش که هیچ مرد در این دودمان نبود
جز اجنبی و خائن و بیگانه محرمی   در آستان شاه ملک پاسبان نبود
در اجنبی پرستی ایرانی آن‌چنان   داد امتحان، که بهتر از این امتحان نبود(۳۲)

گرچه بیگانگان خود عامل ویرانی اند و به تفصیل در بخش‌های بعد به این موضع پرداخته خواهد شد:

تا که سد پای عرب باز در ایران، زان روز   خبر خرمی از کشور ساسان نرسید(۳۳)

او در شعر «در انتقاد از رضاشاه» کامیابی بیگانگان در ایران را مرهون بی لیاقتی ما و اینکه خودمان زمامدار امور نشدیم؛ می‌داند:

زمام مملکت آنسان به دست غیر افتاد   که بی‌لجام کس از وی زمامدار نشد(۳۴)

بی تفاوتی به اوضاع پیرامون از دیگر عواملی است که در ما ایرانیان ریشه کرده و جبر حاصل از این بی تفاوتی، شرایط بدی است که کشورمان را تهدید می‌کند.:

همتی ای خلق اگر ایران پرستید   از چه در این مرحله ایمن نشستید
منتظر روزی از این بدترستید؟   صبر ازین بیش دگر جا ندارد(۳۵)

بداخلاقی و اشرافیگری:

عارف در شعر«تکمیل معارف» بداخلاقی و اشرافی‌گری را از عوامل موثر در وضعیت بد ایران می‌داند:

تا بداخلاقی و اشرافی فرمانفرماست   تا ابد حالت ایران به همین منوال است(۳۶)

دکتر بهرام امیراحمدیان*

زندگی و اندیشه های رودکی

اشاره:

رودکی را پدر شعر فارسی و مخترع «رباعی» سرائی می شمارند. او در دورانی ظهور کرد که دستور زبان و واژگان فارسی برای مدتی دستخوش فراموشی و رکود و رخوت شده بود. ولی باهمتی مردانه به احیاء آن پرداخته و مفاهیم والائی را با اشعاری نغز ارائه نمود. بخشی از دلنشینی اشعار او مرهون آن بود که موسیقی را بخوبی می شناخت و می نواخت. وی توانست ۱۲ وزن عروضی را ابداع نماید.

از عمر دراز و مهارت های رودکی، اشعار فراوانی نمانده است ولی آنچه تاکنون یافت شده نمونه ای از انبوه اشعار گم شده ایست که در صورت کشف آنها بسیار مغتنم شمرده خواهد شد. وجه غالب اشعار رودکی پند و اندرز حکیمانه است. نویسنده بادستی که در خزانه های ادبی منطقه فارسی داشته است توانسته است مروری سیراب کننده بر زندگی، زمانه و اندیشه های این حکیم بزرگ داشته باشد. امیدست این مقاله که در آستانۀ سالی که «سال رودکی» نامگذاری شده است به چاپ می رسد توجه پژوهشگران دیگر را نیز به سوی جاذبه های این شخصیت جلب نماید.

***

مهمترین خیابان شهر دوشنبه، پایتخت تاجیکستان «رودکی» نام دارد که در پایان به پارکی زیبا منتهی می شود که تندیس بزرگی از رودکی بر پایه استوار آن برافراشته شده و مشرف بر شهر است. تاجیکان از رودکی با احترام نام می برند و او را آدم الشعرا می گویند. چرا چنین احترامی باو قائلند؟ در

---

* - استاد دانشگاه، پژوهشگر مسایل آسیای مرکزی، قفقاز و روسیه، عضو شورای علمی مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز(دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه)، عضو هیات علمی دانشگاه بین المللی آریا(ارمنستان)، عضو شورای علمی موسسه مطالعات روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز(ایراس).

b amirahmadian@yahoo.com/ bahram1329@gmail.com

دانش در برابر جهل:

در کنار عوامل ویرانی، عارف به عامل آبادی ایران نیز اشاره می‌کند.وی در شعر «نور صبح معارف» همای دانش را عامل موفقیت کشور و در برابر بوم جهل قرار می‌دهد و با توصیف علم به کاوه آن را از بین برنده جهلی که ضحاک گونه بر ایران چنبر زده می‌داند.او مدرسه را به عنوان محل علم آموزی که خوب رسالت خود را ادا نکرده در جهل ایران مقصر می‌داند و از دارالفنون انتظار آباد کردن ایران را دارد:

چو بوم شوم از آن مرز و بوم خیزد جهل — همای دانش در کشوری که تخم نهاد
به سرنگونی ضحاک جهل تیره شود — همیشه علم ازین پس چو کاوهٔ حدّاد
خراب کشور ایران ز دست مدرسه گشت — مگر دوباره ز دارالفنون شود آباد(۳۷)

جمهوری و قدرت مردم:

او«جمهوری» و قدرت مردم را عامل موفقیت می‌داند و قدرت افسانه‌ای اساطیری چون فریدون، قباد، جمشید و سلسله هایی مانند کیانیان را حضور مردم در کنار آنها و تایید مردم می‌داند:

همیشه مالک این ملک ملت است که داد — سند به دست فریدون ، قباله دست قباد
مگوی کشور جم، جم چه‌کاره بود، چه کرد؟ — مگوی ملک کیان،کی گرفت، کی به که داد؟(۳۸)

او در شعر «آتش جمهوری» نیز از آن به عنوان عاملی در مقابل سلطنت که ویران کننده ایران است یاد می‌کند و راه نجات ایران را فراگیر شدن جمهوری می‌داند:

شعله آتش جمهوری ایران باید — اول از دامن تبریز به تهران گیرد
دود این شعله طرفدار قجر کور کند — شررش تا به سر تربت خاقان گیرد
دودمانی که ازو مملکتی شد ویران — گو چه باقی‌ست کزین کشور ایران گیرد؟
کشوری را که شه از دیدن او بیزار است — پولش از کیسه ملت به چه عنوان گیرد؟
تا ازین سلطنت خانه برافکن نامی — هست، ایران نتواند سر و سامان گیرد(۳۹)

تهران بزرگترین تالار نمایش به نام او مزین است و یکی از خیابانهای قدیمی تهران به نام اوست. ترانه جاودانه «بوی جوی مولیان» دهه های متوالی و متمادی است که با آواز استاد غلامحسین بنان[۱۲۹۰-۱۳٦٤] ورد زبان مردم است. این آواز بر اساس شعر زیبای رودکی سروده شده است:

بوی جوی مولیان آید همی یادِ یارِ مهربان آید همی

هر که این آواز را می شنود، چند اسم مهم را به یاد می آورد.(۱)

نخست اینکه بوی جوی مولیان، جانها را شیفته می کند و ایرانیان و پارسی زبانان را بیاد حافظ شیرین سخن می اندازد. آنجا که خواجه می فرماید:

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم

کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

اما مولیان کجاست. در منابع جغرافیای تاریخی مربوط به منطقه از قرن سوم به بعد، نامی جغرافیایی به نام «مولیان» در دسترس نیامد. از قرینه شعر رودکی چنان بر می آید که مولیان همان رود آموی یا آمودریا یا همان جیحون باشد که در جنوب بخارا جاری است و در بین راه هرات - بخارا قرار دارد. به غیر از این رود، رود پر آب دیگری که آب آن تا میان اسب برسد در منطقه موصوف وجود نداشته و ندارد.

ریگ آموی و درشتی های راه او زیر پایم پرنیان آید همی

آب جیجون از نشاط روی دوست خنگ ما را تا میان آید همی

به نوشته آقای دکتر محمد امین ریاحی مولیان نام محلی و ناحیه ای در بخارا بوده نه نام جویی و طبعا شاعر گفته است باد آن محله می آید و بوی یار را می آورد.(۲). در برخی نسخه ها آمده است:

باد جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی

زیرا استدلال می شود که ابتدا باید باد بوزد تا بتواند با خود بوی یار بیاورد.

دو دیگر رود آموی. برای ایرانیان و ایرانی تباران رود جیحون یا همان رود آموی یا آمودریای کنونی که در آسیای مرکزی (وَرارودان/ فرارود) جاری است(۳) رودی است که دو قلمرو جغرافیایی - فرهنگی ایران و توران را از هم جدا می کند و رود مرزی است. جیحون در ادبیات ایران جایگاهی بس عظیم دارد زیرا همه جریانهای نشر اندیشه با گذر از این رود، از آن سوی بدین سوی آمده است و حاملان و ناقلان و دارندگان این اندیشه

بیگانگان و خائنان، لزوم مبارزه

هر وقت ز آشیانه خود یاد می‌کنم　　نفرین به خانواده صیاد می‌کنم
یا در غم اسارت جان می‌دهم به باد　　یا جان خویش از قفس آزاد می‌کنم(۴۰)

حضور بیگانگان و خیانت خائنین به کشور در کنار تبعات این حضور و آن همراهی از موضوعات مهم در شعر این دوره است که خود گواه عمق دردهای حاصل از اوضاع نامنظم ایران است:

به مرگ راضی‌ام از وضع نامنظم ایران
ز پا فکنده مرا سخت غصه و غم ایران
دیار کاوه لگدکوب اجنبی بود آوخ
کجاست "سام" و چه شد "گیو نیو" و "رستم" ایران
به انگلیس که تلبیس اوست برتر از ابلیس
فروخت خاک وطن را وزیر اعظم ایران(٤١)

شاعر در این ابیات که در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ سروده شده است؛ ضمن انتقاد شدید از اوضاع بد کشور و غصه و غم حاصل از آن، فقدان اسطوره‌های نجات‌دهنده میهن را فریاد می‌کشد و از فروختن خاک وطن به انگلیسی که تلبیسش از ابلیس برتر است گله می‌کند.
او همچنین در شعر "یا مرگ یا آزادی" با انتقاد از حضور روسیه در ایران، او را با صفت «آزادی‌کش» مورد خطاب قرار می‌دهد که خود گواه تبعات حضور روسیه در ایران است.عارف یادآوری می‌کند که ایران مال ماست و یکی باید این را به گوش روسیه برساند:

امر و نهی روس آزادی‌کش آخر بهر چیست　　او مگر آگه نمی‌باشد که ایران زان ماست
گو به روس کور دل: نیکو ببین کین خاک پاک　　خاک فرزندان ایران است یا خاک شماست؟(۴۲)

از این آب سیراب شده اند. راه ابریشم از این مسیر می گذشته و شرق و غرب را به هم متصل می کرده است. شاعران دیده را از غم و فراق یار جیحون کرده اند. و هم از ساحل این رود بود که بزرگانی با کنیت جیهانی برخاسته اند همچون ابوعبدالله محمد بن احمد جیهانی(وزیر سامانی). آن سوی آموی جهانی است که خاستگاه ادب و دانش پارسی است و رودکی، ناصر خسرو، بوعلی سینا، فارابی، خوارزمی، و دهها نام آور دیگر از آن برخاسته اند. از آن سوی آموی اندیشه های والای انسانی به جنوب تابیدن کرده و با نور این سوی آموی به هم گره خورده و درخت تناور علم و ادب ایرانی را باورتر کرده است. اندیشه های والای اسلامی در این قلمرو به کمال رسید و با معرفت ایرانی در آمیخت و عرفان ایرانی- اسلامی پدید آورد.

در این سوی آمویه خراسان بزرگ است، قلب تپنده ایران، که بزرگانی چون دقیقی، فردوسی، خیام، عطار، مولوی، انوری، خواجه عبدالله و دهها دیگر از نام آوران علم و ادب از آن برخاسته اند تا مشعل ادب و عرفان و معرفت و حکمت را به دیگر نقاط ایران از جمله در مرکز ایران به منوچهری دامغانی، در شرق به فرخی سیستانی، و در فارس به سعدی و خواجوی وحافظ سپارند تا آنان به اران و شیروان برده در ورای ارس به بزرگان آن سوی تحویل دهند:

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس — بوسه زن برخاک آن وادی و مشکین کن نفس

در آن سو این معرفت را به نظامی آن حکیم گنجه و به خاقانی آن بدیل بی بیدل علم و معرفت و مهستی آن بانوی عالم گنجه و مجیر الدین پارسی سرای بیلقان تحویل دادند تا ادامه و دلیل راه باشند. همه این جریان از رودکی آغاز می شود. همه این آوازه ها از شه بود. فردوسی در باب آموی می فرماید:

زکشتی همه آب شد ناپدید — به پایان آموی لشکر کشید
بیامد پس لشکر افراسیاب — بر اندیشهٔ رزم بگذشت از آب

یا در جای دیگر در باب جیحون فرماید:

کنون تا لب رود جیحون تراست — بلندی و پستی و هامون تراست
زچین تا ختن سپاه من است — جهان زیر فر کلاه من است

قزوینی در شعر «در رثاء ثقة الاسلام» با اشاره به شهدای راه وطن، خائنان را عامل اصلی فراهم آمدن شرایط حضور بیگانگان در ایران معرفی می‌کند:

کشتگان ره آزادی این خاک به خاک　　خفته، وین خاک ز خائن بر دشمن وام است(۴۳)

او درشعر «بیرق دشمن» در میان عاشقانه‌سرایی فردی به عشق جمعی یعنی وطن می‌پردازد و بی‌تفاوتی و پرداختن به مسائل و دلمشغولی‌های فردی را مانع تلاش در جهت نجات ایران از دست بیگانگان می‌داند:

چه خبر دوست ز غم‌های دل من دارد　　که ز خنجر مژه دارد دل از آهن دارد
اجنبی صاحب ایران شد و این است غمم　　آن یکی شاد که املاک و زر و زن دارد(۴۴)

عارف در خلال یادآوری حضور بیگانگان در ایران و فعالیت خائنان، خواستار مجازات خائنان و مقابله با بیگانگان می‌شود.

او در شعر «خیانت به وطن» در کنار عاشقانه‌سرایی و گله از چشم معشوق که ویرانگر ملک دل است؛ به بیگانگان و خائنان که ایران را در جهت رسیدن به منافع خویش خوان یغما کرده‌اند؛ لعنت می‌فرستد:

دوباره فتنهٔ چشم تو فتنه برپا کرد　　دلم ز شهر چو دیوانه رو به صحرا کرد
خدا خراب کند آن کسی که مملکتی　　برای منفعت خویش خوان یغما کرد(۴۵)

و یا در شعر «بیداری دشمن، غفلت دوست» برای خائنانی که سر وطن‌خواهی ندارند سرنگونی آرزو می‌کند:

هر آن سری که ندارد سر وطن خواهی　　الهی آنکه شود سرنگون که سربار است(۴۶)

لزوم برخورد با این دوگروه از مسائلی است که بارها در شعر عارف مطرح می‌گردد.او در شعر «دزد انتخاب نکن»دربارهٔ سزای خائنان و برخورد با آنها این‌گونه می‌سراید:

سوم بخاراست که از شعر رودکی بیاد می آید و جانها را شیفته می کند. بخارای خیالی در ذهن ایرانیان چنان ریشه دوانیده که نا دیده بر آن عاشق شده اند. با شعر تر حافظ که می فرماید:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را — بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

بخارا را همه می شناسند، اگر چه آن را ندیده اند. و اگر ان را می‌دیدند، که تنها معدوی از جمله نگارنده دیده است، شیدا می شدند و عاشق. این بخارا چیست که ما را این سان بسوی خود می خواند. ای بخارا شاد باش و دیر زی. مهلتی ده تا ببینیم ترا که چه سان امیر سامانی را بسوی خود خواندی و دوباره تختگاه شدی. این شعر رودکی امیر سامانی را شیدا کرد و بدون درنگ و بدون بپا کردن پاپوش بر اسب نشاند تا از هرات بسوی بخارا بتازد و بدیدار یار نایل آید. ای بخارا نگین انگشری شرق. ای بخارا ماه آسمان و ای بخارای بوستان. مولوی در قونیه سیصد و پنجاه سال پس از فوت رودکی اشعار او را در فاصله ای بسیار دورتر از آن سرزمین در قونیه در رومیه تضمین می کند:

بوی باغ و بوستان آید همی — «بوی جوی مولیان آید همی»
از نثار گوهر یارم مرا — «آب دریا تا میان آید همی»
با خیال گلستانش، خار زار — «نرم تر از پرنیان آید همی»
جوع کلبم را ز مطبخ های جان — لحظه لحظه بوی نان آید همی
از چنین نجار یعنی عشق او — نردبان آسمان آید همی

***

همچو روغن در میان جان شیر — لامکان اندر مکان آید همی

بخارا را همه می شناسند. کهن شهر وَرارودان، خاستگاه بزرگان علم، ادب، سیاست، رزم و بزم. به محض گفت و گو از بخارا، رودکی بیاد می آید. رودکیَ آنچنان با بخارا عجین است که نمی توان آنها را از هم جدا کرد. اگرچه رودکی را ابوعبدالله رودکی سمرقندی می نامند، اما با شعر بوی جوی مولیان رودکی با بخارا در هم ادغام می شوند تا از وحدت آنان، جهانی رنگین شود. آیا اینهمه رنگ و زیبایی طبیعت را که خدای بزرگ آفریده است و رودکی آن را به تصویر می کشد، می توان نادیده ستود. رودکی گوید:

از خائنین وطن جز به پای چوبهٔ دار میان جمع، تو تفریق در حساب مکن(۴۷)

قزوینی در عاشقانه‌ای دیگر در "شعر آرزو" ایران را قربانی بوالهوسی‌های خائنان می‌داند و یادآور می‌شود انسان‌هایی که در این شرایط از خواب غفلت بیدار شده و وضعیت موجود را نمی‌پذیرند جز چوبهٔ دار راهی ندارند:

ایران خراب‌تر ز دو چشم تو ای صنم اصلاح کار از تو در این کارم آرزوست
بیدار هرکه گشت در ایران رود به دار بیدار و زندگانی بیدارم آرزوست
ایران فدای بوالهوسی‌های خائنین گردیده، یک قشون فداکارم آرزوست(۴۸)

عارف در شعر «ناله مرغ» حضور تبعات بیگانگان را بسیار بد توصیف کرده و آن را پس از آزادی وطن از دست آنان نیز جاری می‌داند و لزوم مقابله با بیگانگان تا دادن جان در راه وطن را امری واجب معرفی می‌کند:

خانه‌ای کو شود از دست اجانب آزاد ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است
جامه‌ای کو نشود غرق به خون بهر وطن بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است(۴۹)

عشق به وطن:

عشق به وطن به عنوان یک عشق معنوی از دیرباز ستوده شده و وطن پرستی از افتخارات ایرانیان و امری مقدس بوده است.

عارف در شعر «بی‌هنری و تن‌آسایی» ایران پرست یک دله که دلخوش به وطن خویش است را می‌پرستد و پای پُرآبله دویده در بیابان رنج در راه وطن را به دیده می‌نهد و از وضع ادارهٔ مملکت و سپردن عنان جامعه به دست گرگان بیگانه و خائنان انتقاد می‌کند:

شدند ده دله و اجنبی‌پرست، منم که می‌پرستم ایران پرست یک دله را
تو ای دویده بیابان رنج بهر وطن به چشم من بنه آن پای پر ز آبله را
به هیچ مملکت و ملک این نبوده و نیست به دست گرگ شبانی رها کند گله را(۵۰)

هر باد که از سوی بخارا به من آید — با بوی گل و مشک و نسیم و سمن آید
بر هر زن و هر مرد کجا بر وزد آن باد — گویی مگر آن باد همی از ختن آید
نی نی، زختن باد چنان خوش نوزد هیچ — کان باد همی از بر معشوق من آید
هر شب نگرانم به یمن تا تو برآیی — زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید

اندیشه های رودکی :

اندک آثاری که از رودکی برجای مانده و بدست ما رسیده است، سراسر پند و اندرز است و روش زندگی سعادتمند را می آموزد. شاید بتوان گفت که اندیشه های بلند و ارزشمند رودکی اکنون نیز کاربرد دارد. او به زندگی امیدوار است و از لطف و کرم خداوند سرشار. به همین جهت حتی در پیری نیز نا امید نیست. او سراسر زیبایی های طبیعت و عشق به هم نوع و انسان دوستی را در اشعار خود ترنم می کند. برخی او را نابینا می دانند، حتی تا جایی پیش می روند که او را کور مادر زاد قلمداد می کنند. اما باید توجه داشت که کور مادر زاد زنگ به ویژه رنگهای طبیعت را نمی شناسد، چون ندیده است و ذهنیتی ندارد. حال آنکه اشعار رودکی سرشار از توصیف زیبایی های طبیعت است.

سرنگون مانده است جانم زان دوزلف سرنگون — لاله گون گشته است چشمم زان لبان لاله گون
تا بنا گوشش ندیدم مه ندیدم مار وار — تا زنخدانش ندیدم خور ندیدم سرنگون
از دهانش حیف ماندم من که چون گوید سخن — وز میانش خیره ماندم من که چون آید برون
روزگار از چشم بد او را نگه دارد که هست — گرد رخسارش به خط جادوی آمد فسون

رودکی در پندهای خود براین اشاره دارد که باید انفاق کرد و از مال خود به دیگران بخشید و از کنز مال دیگران را بر حذر می دارد. انفقوا فی سبیل الله: رودکی می گوید:

نیک بخت آن کسی که داد و بخورد — شوربخت آنکه او نخورد و نداد

شیخ اجل سعدی شیرازی سه سده پس از او همین مضمون را به شکلی دیگر ترنم کرده است:

نیکبخت آنکه خورد و کشت — بدبخت آنکه مرد و هشت

او همچنین در شعر "سر و همسر" فدای آن کسی می‌شود که از سر و همسر خود در راه وطن می‌گذرد و در این آرمان مقدس جانبازی می‌کند:

میانه سر و همسر کسی که از سر خویش گذشت، بگذرد از هرچه جز ز کشور خویش
هزار چون من بی پا و سر فدای سری که در سراسر ایران ندید همسر خویش
تنم فدای سر دادگستری کز خون هزار نقش وطن کرد زیب پیکر خویش(۵۱)

عارف در شعر«آتش عشق وطن» عشق وطن را آنقدر قوی و با عظمت معرفی می‌کند که باعث زمین‌گیر شدن او می‌شود و چون آتشی پر و بالش را می‌سوزاند:

یکباره زمینگیر شدم، بال و پرم سوخت تا آتش عشق وطن افتاد به جانم(۵۲)

همچنین در شعری دیگر نیز بر عظمت این عشق و قدرت آن تاکید می‌کند:

تا آن دقیقه ای که نکرد استخوانم آب از سر هوای عشق وطن، دست برنداشت(۵۳)

در شعر «پاسخ به معاندان» شاعر در وطن پرستی به عرفان می‌رسد و دویی بین خود و وطن احساس نمی‌کند.او خود را به اندازهٔ تمام ایران بزرگ می‌کند و ایران را صاحب همه چیز می‌داند و در مقامی و الا همه چیز را در آغاز از او دانسته و در پایان فدای او می‌کند و در مقابل هیچ چیز طلب نمی‌کند:

تن و روح و خون من ایرانی است خود این کالبد را خود او بانی است
اگر جان به قربان نامش کنم تن و جان هم از او بود ، من کیم؟
منی در میان نیست تا بهر تن بگوید فلان چیز ایران ز من(۵۴)

قزوینی در شعری دیگر در تعبیری زیبا عشق‌های مادی و زمینی را نیز در راستای عشق به وطن قرار می‌دهد و کشته شدن در راه معشوقی که زادهٔ وطن است را مایه دل‌خوشی می‌داند.این وطن فراتر از یک گسترهٔ خاکی است.

رودکی در باره پند گرفتن از زمانه می فرماید:

زمانه پندی آزادوار داد مرا زمانه را چو نکو بنگری همه پند است
به روز نیک کسان گفت تا غم نخوری بسا کسا که به روز تو آرزومند است
زمانه گفت مرا خشم خویش دار نگاه کرا که زبان نه به بند است پای دربند است

براستی این آموزه های او اکنون باید آویزه گوش جوانانی باشد که از گذشته پند نمی گیرند و می خواهند هر چیزی را خود شخصا تجربه کنند. گویا دستانی در کار است تا نسل جوان را از این میراث گرانبهای دانش و معرفت ایرانی - اسلامی برکنار نگهدارد و آنان را با بزرگان و دانشمندان خویش بیگانه سازد و ادبیات کلاسیک ایرانی را به سخره بگیرد و خود جایگزینی بجز پوچی برای آنان نیارد. ملتی که از تاریخ درس نمی گیرد، ناگزیر به تکرار تاریخ خواهد بود.
او می فرماید:

هر که ناموخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

ناصر خسرو به این گروه نا امیدی که خود را فنا شده و بدبخت می دانند و در برابر غرب خود را می بازند و اعتماد به نفس خویش را از دست می دهند، نهیب می زند:

چوتو خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک اختری را
به چهره شدن چون پری کی توانی به افعال مانده شو مر پری را
درخت تو گربار دانش بگیرد بزیر اوری چرخ نیلوفری را

رودکی از پند و اندرز به صفت وسیله تربیت شخصی خیلی استادانه استفاده کرده است. باید یاد آور شد که پند و اندرزگویی در ادبیات ایرانی تاریخی قدیمی داشته و یک تعداد اندرزنامه ها از قبیل «پندنامه بزرجمهر»، «پند نامه انوشیروان» و «خرد نامه» ها معلوم است. به احتمال قوی رودکی نیز مانند «آفرین نامه» ابوشکور بلخی، شاعر همزمان خود، پندنامه ها نوشته است که متاسفانه تا زمان ما نرسیده اند، ولی ابیات زیاد حکمت آمیز باقی مانده از همین قبیل اثرهای شاعر شهادت می دهند.(٤)

رودکی همچون دیگر شاعران بعد از خود، از جمله بزرگان علم و ادبند که پس از کسب دانش و معرفت، این کالای گران بها را با بسته بندی بسیار

مرا ز عشق وطن دل به این خوش است که گر ز عشق هرکه شوم کشته زادهٔ وطن است(۵۵)

او همیشه فاصله‌ای میان وطن‌خواهان حقیقی و وطن‌خواهان قلابی که وطن را دستمایه منافع شخصی خویش کرده‌اند قائل است و جانبازی در راه وطن را نه در حرف و زبان بلکه در عمل می‌داند:

وطن پرست دهد جان خود به راه وطن به حرف یاوه و جان دادن زبانی نیست(۵۶)

او در شعر«تیمورتاش نامه» با اشاره به وطن‌دوستان حقیقی که از خون وطن پرورش یافته و در راه مادر خود جان فدا می‌کنند؛ خائنان را فرزندان زنازاده می‌خواند که در بند ناموس وطن نیستند و خود را مظهر وطن پرستی معرفی می‌کند:

به مادر کسی جان فدا ساخته است که از خون خود پرورش یافته است
به مام وطن، هرکه ناموس نیست زنازاده در بند ناموس نیست
هرآنکس که خون خورد عمری چو من ازو باید آموخت عشق وطن(۵۷)

***

به راه وطن آن کسی سوخته است که در دیده زین خاک اندوخته است(۵۸)

او درشعر «پاسخ به معاندان» به کسانی اشاره می‌کند که وطن را بهانه‌ای برای به‌دست آوردن زر و ملک و خانه کرده‌اند:

نکردم به سان همه دوستان وطن زادگان و وطن دوستان
وطن را از اول بهانه کنم فراهم زر و ملک و خانه کنم(۵۹)

امیدها و یأس‌ها:

عارف نیز چون دیگر شاعران در میان فشارهای موجود گاهی از وطن پرستی پشیمان شده و در ذم آن سخن می‌گوید اما با وجود آنکه وطن استخوانش را آب کرده ، باز هم عاشق وطن است:

وطن آنچنان داد پاداش من که لب‌سوز شد کاسهٔ آش من
شدم دشمن هرکه بهر وطن شد آخر وطن دشمن جان من

زیبای شعر در قالبی آهنگین و موسیقیایی به دیگران می آموزند. آنان را نباید شاعر گفت زیرا که به راستی آنان و در آغاز همه آنان، رودکی بزرگ، حکیمان و دانشمندانی هستند که با تکیه بر فرهنگ غنی ایران و اندیشه های والای مکتب انسان ساز اسلام ناب، با ابزار شعر آن را به دیگران منتقل می کنند تا یادگیری و آموختن دانش آنان را خوشتر آید و بهتر به یاد بسپارند. این است رمز جاودانگی این بزرگان که اکنون با گذشت بیش از یازده سده از تولد او، یاد و خاطره او و دیگر بزرگان علم و ادب را گرامی می داریم.

سخن از رودکی است، آن آغازگر ادب پارسی که اکنون نیز با خواندن آثار اندک بجا مانده از او، آن را درک می کنیم. رمز پیروزی و پایداری ادب پارسی در این است که از گذشته های دور ادامه داشته و شاید جزو معدود زبان و ادبیاتی در جهان باشد که از میراث ادبی خود می تواند در زمان حال بهره گیرد و آن را بخواند و درک کند. زبان فارسی رمز هویت و وحدت ایرانیان است.

رودکی در باره رمز خوشبختی و شاخصهای آن توصیفی خردمندانه دارد و دیگران را پند می دهد که در این راه گام بردارند. او تاکید زیادی به درستی و راستی می کند و همه صفات نیکویی را که در دین اسلام بدان تاکید شده است بر می شمارد:

چهار چیز مر آزاده را غم بخرد — تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد
هر آنکه ایزدش این هر چهار روزی کرد — سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد

رودکی این جهان فانی را به مردم یاد آوری می کند و به آنان می گوید که پایه ستم جاودان نخواهد ماند و همه حتی بزرگان و فرمانروایان رفتنی اند:پ

مهتران جهان همه مردند — مرگ را سر همه فرو کردند
زیر خاک اندرون شدند آنان — که همه کوشک ها برآوردند
از هزاران هزار نعمت و ناز — نه به آخر بجز کفن بردند
بود از نعمت آنچه پوشیدند — و آنچه دادند و آنچه را خوردند

وطن استخوان مرا آب کرد به هر روز یک‌سوی پرتاب کرد(۶۰)

***

بدی آنچه در حق من کرد خواست ز عشق وطن چیزی از من نکاست(۶۱)

ترکیب اشعار وطنی و عاشقانه:

در شعر عارف نیز چون دیگر شاعران این دوران چون تفکر غالب جامعه حول محور وطن و حواشی آن سیر می‌کند و وقایع سیاسی و اجتماعی زیادی اتفاق می‌افتد؛ تاثیر ناخودآگاه این تفکر در شعر عاشقانه نیز نمود می‌یابد و شعرهای عاشقانه ناخودآگاه با اشعار وطنی آمیخته می‌گردد:

در شعر«هیأت کابینه-تکیهٔ دولت»، وطن به نرگس مخمور یار تشبیه شده که بیمار است و باید علاج گردد تا نمیرد:

ز حال مملکت و ملک کی تو را خبر است نشسته ای تو و بردند یار را اغیار
وطن چو نرگس مخمور یار مهجور است علاج باید، شاید نمیرد این بیمار(۶۲)

در شعر«خسرو بیگانه پرست – وکلای خائن» مرد و زن قجر در خراب کردن ملک و دل با هم قیاس می‌شوند:

مرد و زن قجر بود این فرقشان که هست آن مملکت خراب کن ، این دل خراب کن
نابود باد خسرو آن کشوری که خواست بیگانه در قلمرو، مالک رقاب کن(۶۳)

یا در شعر زیر خیل خیال یار در دل عاشق کاری را می‌کند که بر سر ایران آمده و از نیستی به هستی نزدیک شده:

از در دیده هرکس که گذر کرده، هنوز دور از دیده نگردیده به دل جا می‌کرد
هر دلی را که شدی خیل خیالش داخل محو چون داخله مملکت ما می‌کرد(۶۴)

عارف در جایی دیگر در شعر «قید نقاب» باز مملکت را به نرگس یار تشبیه می‌کند و کار ملک جم را چون زخ صنم پیچ پیچ می‌بیند و هردو را پنهانی و در پس پردهٔ حجاب:

مملکت چو نرگست خراب است
چاره خرابی انقلاب است

رودکی فانی بودن جهان را یاد می آورد و می گوید که از لحظه بودن باید بهره گرفت و نباید تاسف گذشته را خورد:

شاد زی با سیاه چشمان، شاد — که جهان نیست جز فسانه و باد
ز آمده شادمان بباید بود — وز گذشته نکرد باید یاد

این موضوع را خیام به بیانی دیگر گونه می سراید:

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن — فردا که نیامده است فریاد مکن
بر نامده و گذشته بنیاد مکن — حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

در ضمن بر این باور است که همه رویداد هایی که ما آن را ناخوشایند می دانیم از حکمت خداوندی است و ما آگاهی درستی از آن نداریم و باید در همه حال سپاس یزدان را بجای آوریم:
اگر ببست یکی در، هزار در بگشاد — خدای عرش جهان را چنین نهاد
سعدی این موضوع را به بیانی دیگر می سراید:
خداوند گر به حکمت ببندد دری — برحمت گشاید در دیگری

زندگی رودکی:

رودکی در روستایی به نام رودک در نزدیکی نخشب که امروزه با نام قرشی(کارشی) در ازبکستان است به دنیا آمده است. در قدیمی ترین و درست ترین مأخذی که از او یاد شده یعنی در الانساب سمعانی کنیه و نام و نسب وی "ابوعبدالله جعفربن محمد" و علت اشتهارش به رودکی انتساب او به ناحیهٔ "رودک" سمرقند دانسته شده است. سمعانی می گوید "قریه" یعنی قصبهٔ مرکزی ناحیهٔ رودک "بَنُج" نام دارد و رودکی از آنجا است. این کلمهٔ "بنج" ظاهراً صورت محرف "پنج ده" است که امروز همچنان به اسم خود در ناحیهٔ سمرقند باقی است.

رودکی از روزگار جوانی آوازی خوش داشت، در موسیقی و نوازندگی چیره دست و پر آوازه بود. وی نزد ابوالعنک بختیاری موسیقی آموخت و همواره مورد ستایش او بود، آن چنان که استاد در روزگار کهنسالی چنگ خود را به رودکی بخشید. رودکی در همان دوره شعر نیز می سرود. شعر و

یا درستی اندر انتخاب است(٦٥)

...

جمله پیچ و خم، کار ملک جم،چون رخت صنم

ز بیش و کم(ز بیش و کم، ز بیش و کم، ز بیش و کم)

این دو پشت پرده حجاب است(٦٦)

یادداشت ها:

۱ – امین پور ، ۱۳۸٦ ، ۲۹۸.

۲ – یوسفی ، ۱۳۷۹ ، ٤٤۲.

۳ – فرشیدورد ، ۱٤۱ ، ۱۳٦۳.

٤ – شفیعی ، ۱۳۸۰ ، ۱۲.

٥ – براون ، بی تا، ٦۲.

٦ – یاحقی ، ۱۳۷٤ ، ۱۷.

۷ – امین پور ، ۱۳۸٦ ، ۲۹٦.

۸ – غلامرضایی ، ۱۳۷۷ ، ٤٥۸.

۹ – زرین کوب ، ۱۳٥۸، ۳۱.

۱۰ – یاحقی ، ۲۱ ، ۱۳۷٤.

۱۱ – امین پور ، ۱۳۸٦ ، ۲۹۷.

۱۲ – سپانلو، ۱۳۸۱.

۱۳ – نفیسی ، ۱۳۳۷ ، ۳٦.

۱٤ – نفیسی ، ۱۳۳۷ ، ۳۸.

۱٥ – رضا زاده شفق ، ۱۳٥۲ ، ٦۳٥.

۱٦ – سپانلو، ۱۳٦۹ ، ۹۱.

۱۷ – سیف آزاد، ۱۳٥٦ ، ۳۳٤.

۱۸ – حائری، ۱۰۲ ، ۱۳۷۲.

۱۹ – سپانلو ، ۱۳۸۱، ۱٤۱.

۲۰ – سپانلو، ۱۳۸۱، ۸۹.

۲۱ – سپانلو ، ۱۳۸۱، ۲۲۷.

۲۲ – سپانلو ، ۱۳۸۱، ۲٥۹.

۲۳ – سپانلو، ۱۳۸۱، ۳۱٦.

۲٤ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۳۱٦ – ۳۱۷.

۲٥ – سپانلو، ۱۳۸۱، ۳۱٦ – ۳۱۷.

۲٦ – سپانلو، ۱۳۸۱، ۹۳.

۲۷ – سپانلو، ۱۳۸۱، ۱٥۱.

۲۸ – سپانلو، ۱۳۸۱، ۷۹.

۲۹ – حائری ، ۱۳۷۲ ، ۹۲.

۳۰ – سپانلو، ۱۳۸۱، ۱۳۲.

۳۱ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۱٦۷.

۳۲ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۱٥٤.

۳۳ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۱۸٤.

۳٤ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۲۱٥.

۳٥ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۳۱۳.

۳٦ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۱٤٦.

۳۷ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۲۲۰ – ۲۲۱.

۳۸ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۱۹۹.

۳۹ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۲۰۲.

٤۰ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۱۰٥.

٤۱ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۱۲۱.

٤۲ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۸۲.

٤۳ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۱۸۱.

٤٤ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۱۳۳.

٤٥ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۷۷.

٤٦ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۸۹.

٤۷ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۱۹۱.

٤۸ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۱۰۸.

٤۹ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۱۲۰.

٥۰ – سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۹۲.

موسیقی در سده های چهارم و پنجم همچون روزگار پیش از اسلام بـه هـم پیوسته بودند و شعر به همراه موسیقی خوانده می شد. شاعران بزرگ آنـانی بودند که موسیقی نیز می دانستند(٥).

بنا به نوشتهٔ دولتشاه سمرقندی در تذکره خود، استاد ابوالحسن رودکـی در زمان دولت سامانیه ندیم مجلس امیر نصر بن احمد بـود، وجـه تخلـص رودکی بدان جهت است که او را در علم موسیقی مهارتی عظیم بوده و بربط را نیکو نواختی و برخی گوینـد رودک موضـعی اسـت از اعمـال بخـارا و رودکی از آنجاست فی الجمله طبعی کریم و ذهنی مستقیم داشته و از جمله استادان فن شعر است و کتاب کلیله و دمنه را بقید نظم آورده و امیر نصر را در حق او صلات گرانمایه است چنانچه استاد عنصری شـرح آن انعـام در قصاید خود می گوید و خواجه حمدالله مستوفی در تاریخ گزیـده مـی آورد که امیر نصر بـن احمـد سـامانی را چـون ممالـک خراسـان مسـلم شـد و بدارالملک هرات رسید باد شمال و هوای با اعتدال آن شهر جنت مثال امیـر را ملایم طبع افتاد نوبهار سرخس و تموز کوهسـتان بـادغیس و خـزان پـر نعمت حوالی شهر مشاهده می کرد و امیر را دارالملـک بخـارا کـه تختگـاه اصلی آن خاندان است از خاطر محو شد، امرای دولـت و ارکـان حضـرت سلطنت را چون وطن و مسکن و ضیاع و عقار از قدیم الایام در بخارا بود از مکث امیر در هرات ملول شدند و بهیچ حیله امیر قصد رفتن بخارا نمی کرد آخرالامر استعانت به استاد رودکی بردند تا امیر را در مجلس انس بر عزیمت بخارا تحریض کند و مال بسـیار اسـتاد را تقبـل کردنـد، روزی امیـر را در مجلس شراب ذکر نعیم بخارا و هوای آن ملک جنت آسا بر زبـان گذشـت، استاد رودکی بدیهه این ابیات نظم کرده بعرض رسانید لله در قائله: (٦)

بوی جوی مولیان آید همی	یاد یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتی راه او	زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست	خنگ ما را تا میان آید همی
اسب ما را ز آرزوی روی او	زیر ران جولان کنان آید همی
از که جویم وصل او کز هر سوی	می نفیر عاشقان آید همی
ای بخارا شاد باش و دیر زی	میر زی تو شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان	ماه سوی آسمان آید همی

۵۱ - سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۱٤۷.
۵۲ - سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۱۹۲.
۵۳ - سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۲۵۲.
۵٤ - سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۲٤۸.
۵۵ - سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۲۸۵.
٥٦ - سپانلو، ۱۳۸۱، ۲۲٦.
۵۷ - سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۲٦۵.
۵۸ - سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۲٦٦.
۵۹ - سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۲٤۷.
٦۰ - سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۲٤۲.
٦۱ - سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۲٤۳.
٦۲ - سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۱۱۳.
٦۳ - سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۱۳۲.
٦٤ - سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۲۱٤.
٦۵ - سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۳۵۹.
٦٦ - سپانلو، ۱۳۸۱ ، ۳٦۰.

کتاب نامه :

- امین‌پور، قیصر.(۱۳۸٦). سنت و نوآوری در شعر معاصر.چ۳.تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- براون،ادوارد،(بی تا) تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت. ترجمه محمد عباسی.تهران: انتشارات کانون معرفت
- حائری،سید هادی(کورش).(۱۳۷۲). آثار منتشر نشدهٔ عارف.چ۱. تهران: انتشارات جاویدان
- رضازاده شفق،صادق.(۱۳۵۲). تاریخ ادبیات ایران.شیراز :دانشگاه شیراز
- زرین‌کوب،حمید،(۱۳۵۸)چشم‌انداز شعر نو فارسی. تهران:انتشارات طوس
- سپانلو، محمد علی.اخوت،مهدی(۱۳۸۱).دیوان عارف قزوینی.تهران:نگاه
- ــــــــــــــ.(۱۳٦۹). چهار شاعر آزادی. چ ۱. تهران:نگاه
- سیف آزاد، عبدالرحمن.کلیات دیوان عارف قزوینی(۱۳۵٦).چ٦. تهران:انتشارات امیرکبیر
- شفیعی کدکنی،محمدرضا.(۱۳۵۹). ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت.چ۱. تهران . انتشارات طوس
- غلامرضایی،محمد.(۱۳۷۷). سبک‌شناسی شعر پارسی.چ ۱.تهران:انتشارات جامی
- فرشیدورد،خسرو،دربارهٔ ادبیات و نقد ادبی،(۱۳٦۳).ج۱.چ۱.تهران:امیرکبیر
- نفیسی،سعید،(۱۳۳۷).خاطرات ادبی یک استاد.مجله سپید و سیاه.شماره ۲٤۷
- یاحقی،محمد جعفر.(۱۳۷٤).چون سبوی تشنه، چ۱،تهران:انتشارات جامی
- یوسفی،غلامحسین.(۱۳۷۹). چشمهٔ روشن. چ٤. تهران:انتشارات علمی

*****

میر سرو است و بخارا بوستان | سرو سوی بوستان آید همی
آفرین و مدح سود آید همی | گر به گنج اندر زیان آید همی

از قرائن رودکی در سال ۳۲۹ هجری قمری درگذشت. اشعار او از نظر زبانی واژگان عربی اندکی دارد و از مختصات دستوری سبک خراسانی برخوردار است. از هر دو نوع ادب تعلیمی و غنایی در شعر او می توان یافت. گویا ادب داستانی منظوم هم داشته است، چه آنکه کلیله و دمنه را به نظم درآورد و سندبادنامه منظوم را هم به او نسبت می دهند. قطعات او حالت اندرزی دارد. قصاید او عموما در مدح است، اما قصیده ای در وصف حال خود دارد که بسیار جذاب است. اختراع رباعی را به او نسبت می دهند. در قصاید او روح حماسی دیده می شود. رودکی مبدع ۱۲ وزن عروضی است. در ساختار ادبی و عناصر تخیل او، طبیعت نقش مهمی دارد. نشانه های فرهنگ زردشتی و عناصر ایرانی قدیم بیش از عناصر اسلامی و عربی است.(۷)

گوهر دربار سامانی ابوعبدالله جعفر ابن محمد رودکی بود که احتمال می رود زادگاهش قریه رودک، پنج رود حالیه در مشرق سمرقند باشد. تاریخ تولد وی بدرستی معلوم نیست. همین قدر می دانیم که عمری دراز کرده و تا دوره امارت نصر حیات داشته و اندکی پیش از جلوس نوح ابن نصر به تخت امارت درگذشته است. رودکی در آغاز شاعری خنیاگر بوده و برای مردم زادگاه خویش اشعاری می سروده و به آواز می خوانده است. متاسفانه از جزئیات حیات وی و اینکه چه وقت به دارالملک بخارا آمده چیزی معلوم نیست، ولی می دانیم که در دربار نصر سامانی به شهرت و رونق رسید و از وی به خاطر اشعار خویش صله های گزافی دریافت کرد. چنین به نظر می رسد که رودکی در پایان عمر مورد بی مهری قرار گرفت و ناگزیر دربار سامانی را ترک کرد. احتمال می رود که دلیل این امر هواداری رودکی از نخشبی و عقاید رافضی گونه وی باشد. گفته اند رودکی کور مادر زاد بود، اما دانشمندان شوروی با کشف گور و بقایای جسد وی در قریه زادگاهش ثابت کرده اند که وی در سالخوردگی درگذشته و به هنگام مرگ احتمالا کور بوده ولی کور مادر زاد نبوده است. (۸)

رودکی شاعر دوره سامانیان است و این سلسله پادشاهی ایرانی نخستین سلسله پادشاهی ایرانی است که پس از سلطه اعراب بر ایران شکل گرفت.

اندیشه و اندیشمندان (۳)

سامانیان موفق شدند در ماوراء النهر بر نابسامانیهای آن دوره پایان دهند و دوره ای از شکوفایی اقتصادی - اجتماعی و بویژه فرهنگی ایرانی را پدید آورند.

بر بستر چنین زمینه مناسب اقتصادی، اجتماعی و برپایه دانش دوستی برخی از پادشاهان سامانی، همچنین با تلاش و خردمندی وزیرانی دانشمند و کاردان چون ابوالفضل بلعمی (۳۳۰ ق) و ابوعلی محمد جیهانی (۳۳۳ ق)، بخارا به صورت مرکز بزرگ علمی، ادبی و فرهنگی درآمد.

دربار سامانیان، محیط گرم بحث و برخورد اندیشه شد و شاعران و فرهنگمداران از راههای دور و نزدیک به آنجا روی می آوردند. بهترین آثار علمی، ادبی و تاریخی مانند شاهنامه منصوری، شاهنامه ابوالمؤید بلخی (سده چهارم هجری)، عجایب البلدان، حدود العالم من المشرق الی المغرب در جغرافیا، ترجمه تفسیر طبری که چند تن از دانشمندان فراهم کرده اند، ترجمه تاریخ طبری از ابوعلی بلعمی، آثار ابوریحان بیرونی (٤٤٠ ق) وابوعلی سینا (٤٢٨ ق) در روزگار سامانیان پدید آمدند. دانشمندان برجسته ای مانند محمد زکریای رازی (۳۱۳ ق) ابونصر فارابی (۳۳۹ ق)، ابوریحان بیرونی، ابوعلی سینا و بسیاری از شاعران بزرگ مانند فردوسی (٤١٠/٤١٦ق) در این روزگار یا متأثر از آن برآمده اند.

بزرگترین کتابخانه در آن دوران در بخارا بود که ابوعلی سینا آن را دید و گفت که نظیر آن را هرگز ندیده است. تأثیر این تحول، نه تنها در آن دوره که در دوران پس از آن نیز پیدا است. رودکی فرزند چنین روزگاری است. وی در دربار سامانی نفوذی فراوان یافت و به ثروتی افزون دست یافت. نفوذ شعر و موسیقی او در دربار نصربن احمد چندان بود که داستان بازگشت پادشاه از هرات به بخارا، به خوبی بیانگر آن است(۹).

رودکی در دربار سامانیان که مردمان آزاد اندیش و هنرپرور بودند، از مکنت و تجمل بسیار برخوردار شد. نوشته اند هنگامی که رودکی همراه نصربن احمد از هرات به بخارا می رفت چهارصد شتر زیر بنه او بود. وی مردانی بزرگ چون امیر نصر سامانی، ماکان کاکی از سرداران و امیران بزرگ دیلمی و ابوالفضل بلعمی وزیر دانشمند دربار سامانی را، که جایزه های کلان به او می دادند، در اشعار بسیار زیبا و استادانه خویش ستوده است. با این همه، رودکی شاعری ستایشگر نبود. شعرش روان، ساده، دل انگیز و سرشار از شوق و ستایش لذات و شادی های زندگی است.

از پند و اندرزهای رودکی دو شعر بسیار معروف و زیبا سروده شده اند(۱۰).

آی آنکه غمگینی و سزاواری — وندر نهان سرشک همی باری
از بهر آن کجا ببرم نامش — ترسم ز سخت اندوه و دشواری
رفت آنکه رفت و آمد آنکه آمد — بود آنکه بود خیره چه غم داری
هموار خواهی کرد گیتی را — گیتیست کی پذیرد همواری
مستی مکن که ننگرد او مستی — زاری مکن که نشنود او زاری
شو تا قیامت آید تو زاری کن — کی رفته را بزاری باز آری
آزار بیش زین گردون بینی — گر تو بهر بهانه بیازاری
اندر بلای سخت پدید آرند — فضل و بزرگمردی و سالاری

دیگری این شعر است که از نظر مفهوم و معنی بسیار عمیق و فلسفی و از نظر ظاهری و شکلی بسیار ساده و روان است:

چون تیغ بدست آری مردم نتوان کشت — نزدیک خداوند بدی نیست فرامشت
این تیغ نه از بهر ستمکاران کردند — انگور نه از بهر نبیدست بچرخشت
عیسی برهی دید یکی کشته فتاده — حیران شد و بگرفت بدندان سر انگشت
گفتا کرا کشتی تا کشته شوی زار — تا باز که او را بکشد آنکه ترا کشت
انگشت مکن رنجه بدر کوفتن کس — تا کس نکند رنجه بدر کوفتنت مشت

مرگ رودکی:

از اندک اشعاری که از رودکی برجای مانده می توان دریافت که او در پایان عمر دراز خویش به جهت تغییر شرایط اجتماعی و افول دولت ساسانی، از دست دادن مقام و منزلت خویش، رانده شدن از دربار و نداشتن ثروت و مکنت و در نهایت غلبه پیری بر وی و نابینایی، روزگار سختی را گذرانده است. از قصیده بازمانده از او در باره شکوه از روزگار که یکی از شاهکارهای مرثیه یک انسان از شرایط خویش است، می توان روزگار دشواز او را دریافت.

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود — نبود دندان لابل چراغ تابان بود
سپید سیم رده بود دُر و مرجان بود — ستاره سحری بود و قطره باران بود

دکتر سید محمد اکرم اکرام *

فردوسی و زبان فارسی

اشاره :

در این گفتار بدواً چگونگی و عوامل گونه گون ترویج و اشاعهٔ دین مبین اسلام در ایران زمین مورد بررسی قرار گرفته و آن گاه نقش فردوسی در ترویج زبان فارسی توسط سرودن شاهنامهٔ جاودانی که باگذشت یازده قرن مثل همیشه نگهبان و پشتیبان احساسات آزادیخواهانهٔ ایرانیان و شناخت ملیّت ایران است اشارت گردیده. مصراع معروف فردوسی « عجم زنده کردم بدین پارسی » بیانگر سهم اندیشمندانهٔ حماسه سرای بزرگ نسبت به میهن خویش است.

***

« عجم زنده کردم بدین پارسی» این مصرع معروف فردوسی بهترین بیانگر خدمات فکری و هنری آن شاعر حماسه سرای بزرگ ایران به ملت خویش است. مصرع فوق دو مطلب مهم را در بردارد. یکی موضوع زنده کردن عجم است که فردوسی بدان فوق العاده توجه داشت و دیگر تقویت پایهٔ زبان فارسی توسط فردوسی که ابزار حصول به مقصد واقع شده است.

برای توضیح نکتهٔ اول باید گفت که بعد از پیروزی های مسلمانان در جنگ های قادسیه و جلولا و بخصوص نهاوند وضع سیاسی و اجتماعی ایران کاملاً منقلب گردید. اغلب ایرانیان مسلمان شدند و از صمیم دل به تعلیمات اسلامی ایمان آوردند تا بر اساس تعلیمات راستین اسلام زندگی تازه ای را پی ریزی کنند. گرایش فرق العادهٔ ایرانیان به دین اسلام باعث شد که بیشتر مردم دین و آئین پیشین و رسوم و عادات و سنن ملّی و مذهبی خود را ترک کردند و به آیات قرآنی و احادیث نبوی و زبان عربی و رسم الخط آن عشق ورزیدند، چنان که اغلب شان پس از زمانی کوتاه کتب مذهبی و زبان پهلوی و رسم الخط آن را از دست دادند و چیزی نگذشت که تمام توجهات فکری و روحی شان به حقایق روح پرور دین اسلام معطوف گردید. آن ها با صدق و اخلاص تمام به دین اسلام ایمان آوردند و نسب نامه های مربوط به گذشته و هرگونه افتخارات قدیم ملّی را از یاد بردند. بهترین شاهد این حقیقت خدمات ملّی ایران به دین اسلام در علوم مختلف

* - استاد کرسی فردوسی شناسی دانشگاه پنجاب - لاهور

یکی نماند کنون زان همهٔ بسود و بربخت		چه نحس بود همانا که نحس کیوان بود

***

همی چه دانی ای ماهروی مشکین موی		که حال بنده ازین پیش بر چه سامان بود

در اینجا شاعر اشاره ای به روزگار خوش خویش دارد.

شد آن زمانه که او شاد و خرم بود		نشاط او به فزون بود و بیم نقصان بود
نه نحس کیوان بود و نه روزگار دراز		چه بود مَنّت بگویم قضای یزدان بود

رودکی در دنباله قصیده از روزگار خوش خود ترنم می کند:

تو رودکی را ای ماهرو کنون بینی		بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود
بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی		سرود گویان گویی هزار دستان بود
شد آن زمانه که به او انس رادمردان بود		شد آن زمانه که او پیشکار میران بود
همیشه شعر ورا زی ملوک دیوان است		همیشه شعر ورا زی ملوک دیوان بود
شدآن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت		شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود

***

کرا بزرگی و نعمت ز این و آن بودی		ورا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود
بداد میر خراسانش چل هزار درم		درو فزونی یک پنج میر ماکان بود

در پایان قصیده از وضعیت ناتوانی و پیری خویش می گوید:

کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم		عصا بیار که وقت عصا و انبان بود

شاعر در باره کوتاهی عمر پند می دهد و زندگی را چون خواب به تصویر می کشد و مسافر بودن همه مردمان را یاد آور می شود و منظور او اینست که در این عمر کوتاه انسان باید نیکی کند و از آزار دیگر بندگان خدا بپرهیزد تا از او نام نیک بیادگار بماند همان طور که از او با وجود بازماندن کمتر از ۱۲۰۰ بیت شعر، اندیشه های او جاودان مانده است.

زندگانی چه کوته چه دراز		نه بآخر بمرد باید باز
هم بچنبر گذار خواهد بود		این رسن را اگر چه هست دراز

مثلاً حدیث، تفسیر ، فقه ، تصوف ، فلسفه ، طب ، تاریخ ، نجوم ، جغرافیا، هندسه ، منطق، ریاضی ، صرف ، نحو و عروض وغیره است که شاید هیچ ملت مسلمان دیگر در پیشبُرد علوم و فنون به این اندازه توفیق نیافت و بهمین سبب علامه محمد اقبال گفته بود :« اگر شما از من بپرسید که پیش آمد بزرگ تاریخ اسلام چیست ؟ من بدون تأمل می گویم « فتح ایران » (۱)» و حقّ با اقبال است ، چرا که فتح ایران مهم ترین باب های تحقیق و تدقیق را در علوم اسلامی گشود و بالنتیجه افرادی متعدد در زمینه های مختلف ظهور کردند که نظیر آن ها در تاریخ اسلام کمتر یافت می شود تا آن جا که حتی امروز هم آنها بزرگ ترین مفاخر جهان اسلام به شمار می‌آیند. از این جا معلوم می شود که دین اسلام مانند یک افق تابناک بسیار زیبائی در چشم ملت ایران جلوه کرد و این ملت ارجمند با در نظر داشتن تجلّیات دین مبین از نظاره خاکستر آتشکده های خاموش بی نیاز شدند. توجه عمیق و پیگیر دانشمندان ایرانی در جست و جوی علوم جدید و کشف های تازه در حقایق زندگی باعث شد که اغلب مسلمانان ایرانی از آداب وعادات باستانی و روایات و حکایات ملّی و سنن مذهبی سابق خود تقریباً به دور افتند و یا به گونه ای روی برگردانند.

در این جا باید متذکّر شد که یکی از علل ترویج دین اسلام در سرزمین ایران و استقبال گرم مردم از آن دین ، نابسامانی و از هم گسیختگی اوضاع سیاسی و فرهنگی و مذهبی دورۂ حکومت ممتد ساسانیان و ظلمهای مجوسها نسبت به عموم مردم بود که وجود ایرانی های غیر آتش پرست از قبیل مانوی ها ، مزدکی و وحدت پرست ها را تحمّل نمی کردند و مردم از سخت گیری و تعصّب طبقۂ حاکم و نفوذ بیش از حد روحانیون زردشتی متنفر شده بودند. بنابر این عامۂ مردم ایرانی در قبول اسلام که دین اخوّت ومحبت و عدل واحسان بود از این گونه ستم ها نجات یافتند و به رضا و رغبت مسلمان شدند و البته در قبول دین جدید جبر و اکراه هیچ دخالتی نداشت (۲).

در این مورد بعضی از دانشمندان ایرانی در دورۂ حکومت پهلوی که اصولاً کمتر به دین توجه می شد ، نوشته اند که ایرانیان در نتیجۂ حملۂ عرب و به زور شمشیر و احیاناً به سائقۂ ایمان و یا برای رفع حوائج اجتماعی و سیاسی وغیره مسلمان شدند (۳). عصر پهلوی در ایران دورۂ ایجاد حس ناسیونالیستی و در عین حال غرب گرایی و توجه به مظاهر فرهنگ غرب بود.

خواهی اندر عنا و شدت زی	خواهی اندر امان به نعمت و ناز
خواهی اندک تر از جهان بپذیر	خواهی از ری بگیر تا بطراز(۱۱)
این همه باد و بود تو خوابست	خواب را حکم نی مگر به مجاز

رحلت رودکی به اصحح اقوال به سال ۳۲۹ روی داده است که دو سال پیش از فوت نصر ابن احمد در سال ۳۳۱ باشد. در این صورت تا زنده بودن ممدوح و منعم بزرگ وی نیز زنده بود و اشارتی در اشعار او نیست که معلوم کند نصر ابن احمد نعمت خویش را از او باز داشته باشد، فقط می توان حدس زد که پس از سال ۳۲۶ که ابوالفضل بلعمی معزول شد وی نیز به واسطه بستگی بدان وزیر از دربار نصر ابن احمد رانده شده باشد و سه سال از پایان زندگی خویش را دور از دربار گذرانیده باشد. کسانی که رحلت او را به چندین سال پس از ۳۳۱ دانسته اند حق دارند تصور کنند که وی سالهای دراز پس از نصر ابن احمد زیسته است و حال وی دگرگونه شده ولی مسلم است که رودکی پس از ۳۲۹ نزیسته است و اگر هم مصایبی در عمر خود دیده باشد به اقرب احتمالات دوره آن بیش از سه سال طول نکشیده است.(۱۲)

زندگی رودکی سراسر پند است همان گونه که در اشعار او دیده می شود. اما از آنجا که اغلب اشعار بجا مانده از او مطالب و موضوعات مربوط به پند و اندرز است، قضاوت ما مبتنی بر آن است. آنچه برای نسل امروز از میراث رودکی باقی مانده است، به اندازهٔ کفایت ارزشمند است و اگر به کار گرفته شود و به صورتی زیبا برای جوانان و میانسالان و بزرگان نشان داده شود، می تواند تأثیر بزرگی بر زندگی روزانه داشته باشد، چه همان طور که می دانیم و در برخی موارد در این مقاله بدان اشاره رفت، افکار و اندیشه های رودکی تأثیری بسیار بر بزرگان هم عصر و سده های بعد داشته است. بی گمان بر مردم عادی نیز تاثیر خواهد گذاشت. رودکی میراث ادبی و عرفانی بزرگی برای بشریت است که باید در جهت شناساندن آن به جهانیان کوشش بسیار کرد و آثار او را به زبانهای دیگر ترجمه و نشر کرد تا همگان از آن بهره گیرند. سال بزرگداشت رودکی را بر همه فرهنگدوستان شادباش می گوییم.

بعضی از مؤرخان و دانشمندان دورهٔ پهلوی تعصبات ملی را به نحوی ترویج دادند که عده ای از مردم بخصوص با سوادهای متجدّد تا حدّی علیه اسلام به پاخاستند. این دانشمندان در بیشتر آثار قلمی خود اسلام را مترادف عرب قرار دادند و از این جهت هر عیبی که در عرب دیدند به حساب اسلام نوشتند و در این زمینه از شاهنامه فردوسی که مجموعهٔ عمدهٔ ارزشهای فرهنگ گذشتهٔ ایران است با تأویلات مختلف سوء استفاده نمودند. اگر یزدگرد شاه شکست خوردهٔ ایران که تاج کیان را از دست داده و در کشور خود در بدر شده به فاتحین مسلمان عرب دشنام دهد طبیعی است چنان که گفت :

ز شیر شتر خوردن و سوسمار — عرب را به جایی رسیده است کار
که تاج کیان را کنند آرزو — تفو بر تو ای چرخ گردان تفو

اما این دشنام ها را نمی شود به فردوسی منسوب کرد چنان که بعضی نویسندگان دورهٔ پهلوی کرده اند، در این مورد استاد دکتر ذبیح الله صفا می نویسد :

« من در آغاز کار بچنین خطایی دوچار بودم و بعضی از آثار این خطا که در مقاله یی که بعنوان شعوبیت فردوسی در فردوسی نامهٔ مهر نگاشته ام آشکار است ، ولی تحقیقات اخیر و مطالعهٔ دقیق در شاهنامه و اطلاع از مسایلی تازه بر من ثابت کرده است که فردوسی در عین علاقه به ایران و در عین دشمنی با عناصر غیر ایـرانی در شاهنامهٔ خود مردی بی غرض است و هر دشنامی او می بینیم منقول از یک متن یا زبان حال گوینده یی است بدان سخنان تفوه کرده بود ، لا غیر » (٤).

سخن فردوسی همه جا در مورد عدل و داد است و دوری از جور وستم ونه ملی گرایی بی جا و بی مورد در عصر حاضر ناسیونالیست های غرب زده و متعصب در پردهٔ نفرت به عرب مآلا به اسلام تاخته اند (٥) در این راه بعضی از مستشرقین هم با ایشان همگام بوده اند بعضی از نویسندگان متجدد ایرانی از خاورشناسان پیروی کردند و هرگونه نوشته های آن خاور شناسان تفرقه انداز را با افتخار در کتب خود نقل کردند. مثلاً این قول دارمستتر خاورشناس فرانسوی را یک مورخ ایرانی در تأیید افکار خود چنین نقل می کند که ، « ایران بیگانه را قبول می کند ، او را تغییر می دهد بدون

یادداشت ها :

۱ - زندگی مرحوم استاد غلامحسین بنان شباهت عجیبی به زندگی رودکی دارد. او در سال ۱۳۳٦ در ٤٦ سالگی در یک سانحه رانندگی نابینا شد و در سالهای ۱۳٤٥ به بعد گوشه نشینی اختیار کرد(دانشنامه جهان اسلام، جلد ٤، ص ۲۳۸-۲۳۹، تهران ۱۳۷۷).

۲ - در کشف الاسرار(چاپ علی اصغر حکمت، جلد ۱۰، ص ٥۷٤)، تاریخ گزیده(چاپ نوائی، ص ۳۷۹ و چاپ عکسی براون، ص ۳۸۲) و تاریخ وصاف و به صورت تضمین شده در دیوان سنائی (چاپ مدرس رضوی، ۱۳۲۰، ص ۷٥۷ [چاپ ۱۳٤۱۱۳٤۱، ص ۱۰۳۷]) و حبیب السیر(چاپ مدرس رضوی، ۱۳۱۷، ص ۳۳-٥) به صورت: باد جوی مولیان آید آید همی / یاد یار مهربان آید همی آمده است. ر.ک. به نجم الدین رازی، مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳٦٥، ص ٥۷٦-٥۷۷ و ص ٦۹٥ - ٦۹٦ و محمد امین ریاحی، گلگشت در شعر و اندیشهٔ حافظ، تهران، انتشارات علمی، ص ۳٦٥-۳٦۷ (به نقل از دیوان رودکی به تصحیح و نظارت جهانگیر منصور، انتشارات ناهید، تهران، ۱۳۷۳، زیر نویس صفحه ۱٥۷).

۳ - آمودریا (جیحون)، رودی در آسیای مرکزی که از کوههای پامیر در شرق سرچشمه می گیرد و پس از گذشتن از تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان در غرب به دریای آرال (خوارزم) می ریزد.

٤ - اندرزنامه رودکی، دوشنبه(تاجیکستان)، نشریات «عرفان»، ۱۹۹۱، با مقدمه میرزاملا احمد اف، محرر رحمن رجبی

5 - http://daneshnameh.roshd.ir/mavara/mavara-index . php? page= %d8%b1%d9%88%d8%af%da%a9%db%8c&SSOReturnPage=Check&Rand=0

٦ - تذکرة الشعرا، تصنیف امیر دولتشاه سمرقندی، به همت محمد رمضانی، کلالهٔ خاورچاپ دوم، انتشارات پدیدهٔ خاور، آبان ماه ۱۳٦٦، ص ۲۷ و ۲۸.

۷ - شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ص ٤۱٦-٤۱٥ (به نقل از: تاریخ ادب پارسی، مکتب ها، دوره ها، سبک ها و انواع ادبی، دکتر احمد تمیم داری، مرکز مطالعات فرهنگی - بین المللی، انتشارات بین المللی الهدی، تهران، ۱۳۷۹، ص۸٦-۸۷

۸ - بخارا دست آورد قرون وسطی، تالیف ریچارد . ن. فرای، ترجمهٔ محمود محمودی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳٦٥، ویرایش دوم، ص ۹٦ و ۹۷

9 - **http://۲٤۳blogfa.com/post-٦٨.aspx** چهره های ماندار ادب فارسی

آن که خود تغییر یابد ، زندگی و مذهب جدید خود را با آداب و سنن موروثی تطبیق می‌دهد و بی جهت نیست که در نظر جامعهٔ مسلمان و عرب ، ایرانی خارج از اسلام است » (٦)

و لکن بر خلاف نظر این مستشرق می دانیم که هیچ یک از جوامع مسلمان جهان ایرانی را خارج از اسلام قلمداد نکرده است و به هیچ وجه نمی تواند به چنین خطایی مرتکب شود. این صرفاً هذیان آن خاورشناس است و سادگی مورخ ایرانی که دانسته یا ندانسته چنین یاوه گویی را با افتخار نقل کرده است.

عرب قادر نبود تا به ایران حمله ور شود ، در صدر اسلام حملهٔ عرب به ایران به صورت دعوت به اسلام صورت گرفت و همین جنبهٔ خاص بود که ایران آن را با صدق دل پذیرفت و حیات جاودانی یافت. در همان زمان مملکت بزرگ دیگر یعنی رُم دعوت اسلام را رد کرد و روی همین اصل برای همیشه از بین رفت. علامه اقبال در مورد قبول کردن دعوت اسلام از طرف ایران ورد کردن آن دعوت از سوی رُم نتیجه گیری کرده می گوید:

این چنین حشر از عنایات خداست　　　پارس باقی، رومة الکبری کجاست؟(۷)

حقیقت آن است که ایرانیان در نتیجهٔ عنایات خاص خداوندی دعوت اسلامی را به جان و دل قبول کردند و گروه گروه مسلمان شدند. کسی اسلام را بر آن ها هرگز با زور تحمیل نکرد(۸). بهمین دلیل است که اگر عده ای هم به دین گذشتگان یعنی زرتشتی باقی ماندند کسی به آنها تعرض نکرد، حتی زرتشتی ها بعد از دعوت اسلام با خیال راحت به نگارش و تدوین کتب مذهبی به زبان پهلوی مشغول ماندند و همچنین آتشکده های آنها در خراسان تا قرن دوم و سوم هجری روشن بود و اگر کسی به آتشکده ای آسیبی می رساند مجازات می شد (۹) شواهد تاریخی مختلفی وجود دارد که مردم در انتخاب و قبول مذهب کاملاً مجاز و مختار بودند. زرتشتی هایی که اسلام را قبول نکردند بعدها متوجه شدند که محیط دینی ایران در نتیجهٔ دعوت اسلامی دگرگون شده و اصلاً مطابق میل شان نیست ، بنابر این کتب مذهبی شان را برداشتند و آزادانه به طرف هند کوچ کردند.

از قرن دوم به بعد نهضت آزادی خواهی و کوشش هایی که برای احیای فرهنگ ملی ایران توسط دلیر مردانی چون ابو مسلم خراسانی وغیره به عمل آمد هرگز عملی بر خلاف دین اسلام صورت نگرفت، بلکه آن نهضت لبهٔ تیز انتقاد علیه حکمرانان مستبد اموی بود که خلافت را به ملوکیت تبدیل کرده و تیشه بر ریشهٔ اسلام زده بودند. حمله ای که برخی

[10]- http://www.zendagi.com/new_page_413.htm

۱۱ – طراز شهری ایرانی بود در ماوراء النهر که زیبارویان آن معروف بودند و اکنون در قزاقستان قرار دارد.
۱۲ – دیوان رودکی، ص ٤۱

منابع :

- اندرزنامه رودکی، دوشنبه، نشریات «عرفان»، ۱۹۹۱، با مقدمهٔ میرزا ملا احمد اف، محرر رحمن رجبی
- دیوان رودکی، ابو عبدالله جعفر ابن محمد رودکی سمرقندی، ۱۰۹۸ بیت بدست آمده تا امروز و شرح احوال و آثار او، به تصحیح و نظارت جهانگیر منصور، انتشارات ناهید، تهران، ۱۳۷۳،
- تذکرة الشعرا، تصنیف امیر دولتشاه سمرقندی، به همت محمد رمضانی، کلاله خاور چاپ دوم، انتشارات پدیده خاور، آبان ماه ۱۳٦٦
- بخارا، دست آورد قرون وسطی، تالیف ریچارد . ن. فرای، ترجمهٔ محمود محمودی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳٦٥، ویرایش دوم.
- بنیاد دائرة المعارف اسلامی، دانشنامه جهان اسلام، جلد ٤، تهران ۱۳۷۷.
- تاریخ ادب پارسی، مکتب ها، دوره ها، سبک ها و انواع ادبی، دکتر احمد تمیم داری، مرکز مطالعات فرهنگی– بین المللی؛ انتشارات بین المللی الهدی، تهران، ۱۳۷۹
- گزیده دیوان ناصر خسرو ، انتخاب و شرح لغات شهرام رجب زاده، انتشارات قدیانی، چاپ دوم ۱۳۷۹، تهران

چهره های ماندار ادب فارسی http://۲٤۳.blogfa.com/post-٦٨.aspx

http://www.zendagi.com/new_page_413.htm

-http://daneshnameh.roshd.ir/mavara/mavara-index.php?page=%d8%b1%d9%88%d8%af%da%a9%db%8c&SSOReturnPage=Check&Rand=0

*****

نویسندگان دورهٔ پهلوی آن را حملهٔ عرب می نامند اصولاً از دورهٔ حکومت مستبد اموی شروع شد . این حمله نه تنها به ایران بود بلکه به اصل دین اسلام بود و چنان که تاریخ شاهد است اولین قربانی آن حمله افراد خانوادهٔ پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم بودند که خود بهترین مظهر دین اسلام در جهان به شمار می آمدند.

در همین دوره بود که حکام عرب مسلمانان غیر عرب را موالی می خواندند و در زمان حجاج بن یوسف از بعضی ها حتی جزیه هم می گرفتند. در آن اوضاع بسیار نامساعد که اصول اسلام برقرار نبود و مردم در شکنجه استبدادگران می زیستند بعضی سرداران ایرانی برای تأسیس حکومت های ملی کوشش هایی به عمل آوردند تا ایران را از دست بیگانه نجات دهند.

در نتیجهٔ این کوشش ها و مجاهدت ها حکومت های طاهریان (۲۰۵ هـ تا ۲۵۹هـ) و صفاریان (۲٤۵ تا ۲۹۱ هـ) و سامانیان (۲٦۱ تا ۳۸۹هـ) و دیلمیان (۳۲۵ تا ٤٤۸ هـ) و زیاریان (۳۱٦ تا ٦۳٦ هـ) و غزنویان (۳۳٦ تا ۵۸۳ هـ) تأسیس شدند. در سایه چتر حمایت این حکومت های ملی و تشویقات امیران ایرانی شعرایی مانند مسعودی مروزی و دقیقی به نظم داستان های حماسی مبادرت ورزیدند. بعضی از دانشمندان و شاعران حساس میهن دوست هم به این فکر افتادند که اوراق برباد رفتهٔ تاریخ و فرهنگ پُرشکوه ایران باستان را جمع آوری کرده به دست نسل های آیندهٔ ایرانی بسپارند. در این راه مرد بزرگ تاریخ ایران و حماسه سرای بی مانند جهان استاد طوس کمرهمّت را بربست و به نظم شاهنامه پرداخت. او سی سال تمام بسی رنج بُرد و از منابع معتبر تاریخ و فرهنگ قدیم ایران استفاده کرد و با کمال امانت به حفظ تاریخ و تمدن قدیم ایران کوششی بلیغ و زاید الوصف نمود. زیرا او می‌ترسید که ایران با داشتن سابقه و پشتوانه کهن فرهنگی از بین برود. این است که می گوید :

دریغ است ایران که ویران شود — کنام پلنگان و شیران شود
چو ایران نباشد تن من مباد — بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
اگر سر به سر تن بکشتن دهیم — از آن به که کشور به دشمن دهیم

فردوسی برای حفظ تاریخ قدیم و احیای فرهنگ پرشکوه گذشته ، لشکر کشی های پادشاهان ، شمشیرزنی های قهرمانان ، رزم های دلیران ، قصه های عاشقان ، سخنان موبدان و پندهای سالخوردگان را در صفحه های

دکتر صغری بانو شکفته *

کمال خجندی : عارف و شاعر ممتاز قرن هشتم هجری

چکیده:

شیخ کمال الدین مسعود خجندی عارف نامدار و شاعر برجستهٔ قرن هشتم هجریست که در کنار شط سیحون در خجند زاده شد ولی در عنفوان جوانی پس از زیارت خانهٔ خدا در تبریز اسکان گرفت. آنچه که مسلّم است با مدح سرایی میانه ای نداشت. در سروده هایش به مضامین فقر ، استغنا، زهد، تقوی، پاکدامنی و عرفان بر می خوریم. برای مدتی در ولیانکوه و سرای اقامت داشت و مجدداً به تبریز برگشت. در یک باغ اهدایی سکنی گرفت که بالاخره آرامگاه ابدی اش نیز در همان جاست. با حافظ شیرازی مکاتبه می کرد و بازتاب حسن تفاهم با او در شعر کمال پدیدار می شود. از طرفی مولانا جامی در نفحات الانس ارادت خود را نسبت به کمال برملا ساخته است. مولانا مغربی، محمد مشرقی، محمد عصار و محمد خیالی از معاصران کمال در آذربایجان به شمار می روند. دانشمند معاصر آقای عزیز دولت آبادی در ۱۳۳۷ ش دیوان کمال را با مقدمه، تصحیح و تحشیه در تبریز به زیور طبع آراسته کرده است. مضامین تغزّل وی از عشق مجازی به طرف عشق حقیقی سوق می دهد:

چشم اگر این ست و ابرو این و ناز وغمزه این
الوداع ای زهد و تقوی ، الفراق ای عقل و دین

***

سیاه چشمست و مردم کش، خراب غمزهٔ اویم
از آن در عین هشیاری، سخن مستانه می گویم

***

افتتاح سخن به که کند اهل کمال	به ثنای ملک الملک خدای متعال
یارب آن دم که به سیلاب اجل خانهٔ عمر	بپذیرد خلل و تن شود از غم چو هلال

* – استاد و رئیس سابق گروه آموزشی فارسی ، دانشگاه ملی زبانهای نوین – اسلام آباد

مختلف تاریخ به نحوی بیان کرد که به تعبیر خود فردوسی : « از آن برتر اندیشه برنگذرد» او ضمن بیان اعجاز آمیز و سخنان دلنشین خود فرهنگ ایران را حفظ نمود و از طریق ابلاغ سخن با دشمنان تمدّن ایران به مبارزه پرداخت . بی شک پنجاه هزار بیت شاهنامه به مراتب قوی‌تر و مؤثرتر از پنجاه هزار شمشیر آبدار بود که فردوسی در این پیکار به کار گرفت.

اگرچه بزرگ ترین قهرمان تاریخ ایران رستم به شماره آمده است ، ولی حقیقت آن است که بزرگترین قهرمان ایران رستم نیست ، بلکه فردوسی است که در پردهٔ این داستان های حماسی نشسته است. او قوی ترین مرد مبارز تاریخ و بزرگ ترین مدافع آزادی ایران در زمان های گذشته و آیندهٔ ایران است. در طول هزار سال که از تدوین شاهنامهٔ او گذشته است هر ایرانی منصفی مدیون کوشش ها و رنج های بی پایان اوست. فردوسی با سرودن شاهنامه هم خودش زندهٔ جاوید شد و هم او زبان فارسی را زنده جاوید ساخت چنان که او گفت :

نمیرم ازین پس که من زنده ام
که تخم سخن را پراکنده ام

پی نوشت ها :

۱ – شذرات اقبال مرتبه دکتر جاوید اقبال ، لاهور ۱۹۷۳م ، ص ۱۰۱.

۲ - Arnold, Preaching of Islam, p.147

و نیز رجوع شود به تاریخ مفصل ایران تألیف عبدالله رازی ، تهران ، ص ۱۳۵.

۳ – دکتر ذبیح الله صفا : تاریخ ادبیات در ایران جلد اول ، تهران ، ۱۳۳۸ ، ص ۱۸.

٤ – حماسه سرایی در ایران ، تهران ، ۱۳۳۳ ، ص ۱۹۱.

٥ – سایهٔ مغول از پور داوود و رباعیات خیام از صادق هدایت نمونه هائی از این گونه نگارشات است.

٦ – دکتر علی اکبر بینا : مختصری از تاریخ مفصل ایران ، تهران ، ص ۱٦.

۷ – جاوید نامه ، کلیات مولانا اقبال لاهوری ، تهران ، ص ۳٦۸.

۸ – عبدالله رازی ، تاریخ مفصل ایران ، ص ۱٦.

۹ – E.G. Browne, Literary History of Persia V.I,p.205

۱۰ - E.G. Browne, Literary History of Persia V.I,p.243

نیز رک : عبدالله رازی ، تاریخ مفصل ایران ، تهران ، ص ۱٦۷.

*****

چشم بر راه عنایت نهد این جسم ضعیف / عجز پیش آورد آن روز بود مسکین حال
به چراغ رُخ آن ماه که بُردند به چرخ / هفت قندیل زر اندود از او نور جمال
به کمالات محمد «ص» که بحق یافته اند / اهل بیت از شرف صحبت او عزّو جلال

ابیات فوق را که سرودهٔ یکی از عارفان حق است به طور یُمن آورده ام ، که خود را در دریای وحدت مستغرق نموده . وی سخنور نامدار ایران است که در قرن هشتم هجری در شهر خُجند به دنیا آمد و اسم کامل اُو از دید تاریخ شیخ کمال الدین مسعود است.

عارف حق شناس شیخ کمال / که جهان را به شعر تر بگرفت
تا سخن از دهن برون افتد / کس سخن مثل آن بزرگ نگفت[1]

کمال خجندی ، در شهری چشم به جهان گشود که در ماوراء النهر در کنار شط سیحون واقع است که ا زحیث آب و هوا شهریست دلگشا که برای فراوانی میوه معروف است و بنا به گفته شمس سامی در قاموسَ الاعلام در آنجا ابنیهٔ آثار تاریخی بی شمار وجود دارد.[2]

اگرچه پیرامون شرح و جزئیات زندگانی این سخنور که مدیحه سرا نبوده ، اطلاعات موثق در دست نداریم و پاره ای ازحیات وی که مورخان و تذکره نویسان ضبط کرده اینطور به نظر می رسد که شاعری بوده سترگ اما متأسفانه تذکره نویسان نسبت به وی بی اعتناء بودند. اما دانشور عزیز ، که اسم گرامی آن اندیشمند هم عزیز دولت آبادی است با زحمت بسیار دیوان این پارسی سرا را در آذر ماه سال ۱۳۳۷ ش مطابق نوامبر ۱۹۵۸م از زیور طبع آراسته گردانید. دربارهٔ تحصیلات مقدماتی چنانکه در سطور پیشین گفتیم اطلاع نداریم و نه پیرامون اساتید چیزی در دست ما هست اما اگر نگاهی بر اشعار وی بیفگنیم و بنده سراسر ابیات دیوان وی را خوانده ام ، متوجه می شویم که سخنور توانا و نیرومند که تسلط بر زبان فارسی و عربی داشته ، از حکایات و قصص دینی آگاه که اغلب در ابیات اشاره هایی از احادیث و آیات قرآنی آورده و گاه به گاه اسامی انبیاء مانند حضرت آدم ، یوسف و عیسی را آورده است . و در عنفوان جوانی مشرف به زیارت خانهٔ خدا گردید و سپس به جهانگردی پرداخت و پس از آن رخت سفر به آذربایجان کشید. چنانچه در ابیات ، ذکر مسافرت حج را می کند.

دکتر سید حمیدرضا علوی*

جایگاه سکوت در ادب فارسی
(عطار، مولانا و صائب)

چکیده:
هدف از انجام این تحقیق، کشف و بررسی جایگاه حقیقی سکوت و توصیف منزلت و اعتبار آن در متون ادبی می باشد. به منظور تأیید این واقعیت که دیدگاه اکثر شعرا و حکمای ادب فارسی با دیدگاه های دینی و علمی در مورد سکوت و خاموشی مطابقت دارد جایگاه سکوت در متون نظم و نثرفارسی بررسی گردید که بدین منظور عطار نیشابوری، مولوی و صائب تبریزی انتخاب شدند.
نتایج تحقیق مبین آن است که متون ادبی ضمن تایید کلام و سخن بجا و بمورد، شأن و منزلت بسیار ویژه ای را برای سکوت و خاموشی قائل گردیده اند و آثار فراوانی را بر آن مترتب دانسته اند.
کلمات کلیدی: سکوت، خاموشی، ادب فارسی، متون نظم، متون نثر، عطار، مولانا، صائب

***

مقدمه
سکوت، ثروت بیکرانی است که خداوند در اختیار آدمیان قرار داده است بدان منظور که در تمامی مراحل حیات خویش از آن بهره گیرند و تا آن که در کنار سایر امور معنوی بتوانند به هدف خلقت و آفرینش که همانا تعالی و کمال آدمی می باشد نزدیکتر گردند. لذا می توان اینگونه دریافت که خاموشی و سکوت در مواقع مقتضی، می تواند یک مقام معنوی محسوب گردد که ضروری است انسان ها با درک ملزومات آن توجه کافی بدان مبذول دارند. بنابراین چنین نیست که فقط نطق و بیان یک موهبت الهی محسوب شود و سکوت، عدم استفاده و بکارگیری چنین تکلم و بیانی باشد، بلکه این توانایی آدمی در کشف و درک موقعیت ها و استفاده شایسته و

---

* - استاد دانشگاه شهید باهنر کرمان

رفت آوازه که امسال به حج رفت کمال　　　بس مبارک سفری چون تو باو همسفری

گفته اند که آب و هوای آذربایجان برای او سازگار بود و مردم آنجا نیز گرایش خاصی به دین و عرفان داشتند ، چنانچه کمال تصمیمی گرفت و در شهر تبریز مقیم شد .

مستشرق معرف پرفسور ادوارد براون پیرامون اقامت وی در تبریز چنین رقم طراز است «... چون در تصوف کامل عیار و در ارشاد نافذ الکلمه و در زهد وتقوی مشار بالبنان و در شعر و ادب استاد بود ، به زودی مورد اقبال خلق قرار گرفت و پیروان بسیار و مریدان وفادار از خواص وعوام حاصل کرد و به تبریز دل بست و به باغ و خانقاهی که سلطان جلائری برای او ساخته بود ، تعلّق خاطر یافت.»[۳]

این پاکدامنی ، زهد و تقوی شیخ بوده که عشق و محبت مردم تبریز را جلب نمود و قلب آنها را اسیر کرد . شیخ پیرامون این شهر چنین می سراید .

تبریز مرا بجای جان خواهد بود　　　پیوسته مرا ورد زبان خواهد بود
تا در بکشم آب چرنداب و گجل　　　سرخاب ز چشم من روان خواهد بود

اما در مقدمه دیوان کمال ، عزیز دولت آبادی اینطور ضبط کردند[٤]

تبریز مرا بجای جان خواهد بود　　　پیوسته بدو دل نگران خواهد بود

باوجود این که شیخ اصلاً مدیحه سرا نبود همیشه با خیال آسوده از قصیده سرائی فرمانروایان راه زندگی را می پیمود اما شاید تجلیات معنوی و افکار عالی ، روان حکمرانان را نیز اسیر کرد که سلطان حسین جلائری ، ابن سلطان اویس جلائری (۷۸٤ — ۷۷٦) باغ و خانقاهی برای او ساخت. نه فقط این بلکه برای تبلیغ تعلیمات اسلامی در ولیانکوه یک باغ نیز اهداء کرد که از تبریز فاصلهٔ نیم فرسخ داشته بود و شیخ علاقه و دلبستگی زیاد به این باغ داشت و آنرا بهشت نام کرده بود چنانچه این وابستگی از بیت زیر روشن می شود

از بهشت خدای عزو جل　　　تا به تبریز نیم فرسنگ است
زاهدا تو بهشت جو که کمال　　　ولیانکوه خواهد و تبریز[۵]

مقتضی از قدرت تکلم و سکوت است که می‌تواند رسالت اصلی نطق و خاموشی را به منصهٔ ظهور رساند. حتی می توان سکوت را گویا ترین زبان و کلام قلمداد نمود که به واسطهٔ آن مقدور است آنچه را که در مواردی سخن در طی مدتی طولانی قادر به ادای اثربخش آن نیست به نافذترین شکل ممکن به گیرندگان پیام منتقل ساخت، و به راستی اگر این گونه نبود هرگز در رثای عزیزان دقیقه ای را به سکوت اختصاص نمی دادند. گاهی اوقات، بعضی ظاهربینان سطحی نگر به اشتباه گمان می کنند آنان که ساکتند، نمی دانند و حرفی برای گفتن ندارند، حال آن که بسیاری از سکوت ها، از کثرت علم و دانایی است و مواردی دانایان روزگار آن اندازه حرف برای گفتن دارند که بیان آن ها در ظرف مکان و زمان نمی گنجد اما هر سخنی را باید با اهل آن گفت بطوری که که مستمع، حقیقت آن کلام را دریابد و برداشت نامطلوب و نادرست ننماید و به اصطلاح دچار انتقال منفی نگردد، یعنی آن که هر کلامی مستمع خاص خود را می طلبد و از طرف دیگر بعضی مفاهیم هم ـ خصوصاً معانی انتزاعی، مجرد و معنوی ـ از مقولهٔ یُدرک و لایوصفند، اگرچه می توان مراتبی از آن ها را درک کرد اما توصیف آن ها در قالب الفاظ و کلمات یا غیر ممکن است و یا آن که به اصل مطلب خدشه وارد می سازد.

بدون سکوت نمی توان تفکر داشت و بدون تفکر نمی توان از تعلیم بهره مند گردید و لذا بدون سکوت تعلیم بی معناست و بنابراین تربیت نیز بی معنا خواهد بود. در پرتو (سکوت) تدریجاً قلب آدمی گویا می گردد، و کلام و گویایی قلب بر وجود و شخصیت و آن گاه بر چهره و سیمای انسان تجلی می یابد و در چنین حالتی اگر زبان هم گویا به کلامی خاص شود آن گاه حرف دل و قلب را می‌زند.

لحظات ارتباط با کائنات و هستی لحظه سکوت و خاموشی اند و آنان که موفق به سخن و شعری نیکو گشته اند ثمره و محصول سکوتشان را می چینند. لذا باید ضمن اعتبار قائل گردیدن برای سکوت در هر گفتگو، لحظاتی خاص را از اوقات زندگی به سکوت و تأمل و تفکر برای دریافت حقایق جدید در رسیدن به نظریات جامع و ژرف اختصاص داد. دست یابی به حقیقت فلسفه، روحیهٔ فلسفی و علمی بدون تفکر و لذا بدون سکوت امکان پذیر نیست.

بی مناسبت نیست پیرامون ولیانکوه عرض کنیم که ناحیه ایست در تبریز و کمال از بسکه باین ناحیه و باغ دلبستگی داشت که تادم آخر درین باغ زیبا که در دامنهٔ ولیان کوه واقع است ، بسر برد و همانجا دفن شده و رویداد جالبی تدفین وی را در سطور آینده ضبط می‌کنیم اما لازم به تذکر است آنچه که دربارهٔ این ناحیه در ریحانة الادب آمده است آن را بیان کنیم «این در سمت شرقی تبریز در دامنهٔ تپهٔ ولی که آنجا واقع است وبه قلّهٔ معروف که به جهت کثرت قبور عرفاء و اولیاءکه در آنجا مدفون و در زمان ما اثری از آنها باقی نمانده به اولیان کوه مشهور می باشد »[۶]

اما گردش روزگار و حوادث شوم زمان ، کمال را نیز آشفته کرده از تبریز دور افگند چنانچه در سال ۷۸۷[۷] پادشاه دشت قیچاق که اسمش توقتمش بود ، به شهر تبریز لشکر کشید و شاعر آنرا درین شعر بیان می کند

لشکر پادشاه تو توقتمش — آمد و هاتف این ندا در داد
لعل شیرین بکام خسرو شد — کوه بیهوده می کند فرهاد[۸]

و توقتمش دانشمندان آن شهر را نیز که کمال نیز جزوآنان بوده به پایه تخت خود بنام سرای همراه خود برده در تاریخ آمده که توقتمش کمال را بفرمان[۹] منکوحه خان به دیار دشت که شهر سرای آنجا واقع بود ، برد. شیخ کمال این واقعه تاریخی را نیز به سلک شعر آورده . چنانچه درین قطعه بطور طنزیه می سراید

اگر سرای سبب است و دلبران سرای — بیار باده که من فارغم زهر دو سرای

اما در سرای کمال برای مدت چهار سال اقامت داشت. بعداً نمی دانیم چه علتی بود.که در سرای دچار تنگدستی شد ودر اثر همان آشفتگی دوباره به تبریز مراجعت نمود. و ذکر این پریشانی و تنگدستی را در قطعه ذیل اظهار داشت.

شهر سرای چون دلت آشفته شد کمال — وقت است اگر عزیمت تبریز میکنی[۱۰]
مطبخ بی برگ مرا در سفر — نیست بحق نمک اوماج خشک
همچو ستونی که بوده خیمه را — میگذرانیم بکوماج خشک

آنان که «ساکتند» و به کعبه می نگرند و در عظمت آن فکر می کنند شعاع هایی از نورانیت را دریافت می دارند، و یا در آن جا که در صحرای عرفات فقط در پر سکوت و تفکر می توان به معرفت و عرفان نائل آمد. چند لحظه «سکوت» قبل از نماز و فکر دربارهٔ عظمت کاری که در صدد انجام آن برآمده ایم و «سکوت» ها یی کوتاه بعد از ادای هر قسمت از اذکار آن بر درجات حضور قلب نمازگزار می افزاید، که قرآن را نیز باید با تأمل و طمأنینه و سکوت های شایسته آن خواند و با ترتیل و تأنی در خواندن قرآن از شتاب و عجله ای که موجب عدم درک دقیق مغانی آن می گردد احتراز نمود، و یا همچنین روزه نیز که وصول به اهداف ویژه آن بدون «سکوت» ممکن نیست. در مقابل انبوه مصائب و مشکلات، عدم جزع و لذا «سکوت» برخاسته از مقام رضا و تسلیم در مقابل خداوند به نورانیت و اخلاص می افزاید. شادی در دل دربرابر نعمت های الهی بدون هیچ حرف و سخنی به لب نیز در کنار اذکار زبانی می تواند یکی از بالاترین مراتب شکر و سپاس محسوب گردد. «سکوتی» که بیانگر خشم و نگرانی در دل است در جلسه ای که در آن گناهی چون غیبت در حال انجام است از مراتب امر به معروف و نهی از منکر به حساب می آید. وصول به بالاترین مرتبه های شناخت از طریق ابزارهای آن یعنی حواس، عقل و قلب با دقت در منابع شناخت یعنی آیات آفاقی، آیات نفسی، تاریخ و کتب ـ و لذا در پرتو تأمل و «سکوت» ـ امکان پذیر است و با چنین «سکوتی» می توان در هر زمان و مکان معرفتی نوین دریافت کرد و بنابراین در هر لحظه و در هر جا در حال عبادت و اندیشه ورزی بود. یکی از مراحل بالای ذکر و یاد خدا، ذکر قلبی توأم با «سکوت» و تعقل می باشد. تربیت، حرف زدن و دخالت کردن نیست، بلکه اجازه دادن متفکرانه به رشد طبیعی متربّی است. با «سکوت» و تأمل و تعقّل و لذا عبرت آموزی می توان به مفاهیمی رسید که هیچ کدام در کتاب های رسمی دانشگاهی موجود نیستند. شب و سحر را با «سکوتش» می شناسیم و می ستاییم، و به راستی اگر «سکوت» را از آن دو بگیرند و از فردی که آن دو را درک می کند، دیگر چه دریافت خواهیم داشت. تمامی کائنات نیز با زبان خاموش خود هزاران سخن گویاتر از هر زبان می گویند اگر بشنویم، و گویا که در آخرین لحظات زندگی و واپسین دم حیات، تمامی عمر آدمی چون فیلمی کوتاه از مقابل دید آدمی می گذرد و او این باره با «سکوت» و

عده ای از اندیشمندان نوشته اند که چون کمال دوباره به تبریز آمد، مردم آن سامان همانطور وی را مورد استقبال قرار دادند که قبلاً خوش آمدید گفته بودند و عارف ما همان عزت و احترام را کسب نمود. و عجب اینست که نه فقط او این شهر را دوست می داشت بلکه دختر وی نیز میل بی اندازه به تبریز داشته بود.

غیر از آن باغی و خانقاه که سلطان حسین جلائری به عارف هدیه کرده بود ، خواجه شیخ محمد ثانی کججی نیز به وی عقیدت داشته بود و برای وی یک مدرسه و خانقاه در حوالی عمارت خواجه علیشاه ساخته از وی خواست که آنجا بیایند و اقامت بگزینند اما شاعر ما نپذیرفت و بنا گفتهٔ دولت عزیز آبادی صاحب روضات الجنات این واقعه را ضبط نموده است[11] شاید علت نپذیرفتن خواست خواجه ، این بوده که کمال باغی که سلطان هدیه کرده بود آنرا بی نهایت دوست داشته بود که بسیار سرسبز و میوه دار بود. و جامی نیز آن را در ابیات زیر ذکر کرده است در ضمن ستایشی که جامی برای شیخ کمال می کند می سراید:

چشم تو صاد است و سر زلف دال — با تو آن هر دو مرا صد خیال
جامی از آن لب سخن آغاز کن — شد لقبش طوطی شکر مقال
یافت کمال سخنش تا گرفت — چاشنئی از سخنان کمال[12]

در مثنوی سبحة الابرار بعد از ملامت نفس خویش و صحبت اساتید که آنها را راهنمای خود می داند، ذکر باغ کمال می کند و می گوید:

حافظ از نظم بلند آوازه — ساخت آئین سخن را تازه
لیک روز و شبش از بند کمند — زان بلندی سوی پستی افگند
لیک باد اجل آن میوه پاک — ریخت در خطهٔ تبریز بخاک[13]

و برای تر و تازگی این باغ در تاریخ ، رویداد های جالبی از چشم می گذرد، چنانچه مولف طرایق الحقایق می نویسد: « روزی میرزا میرانشاه ، پسر امیر تیمور که از جانب پدر ، ایالت آذربایجان داشت به دیدن شیخ آمد چهرگان پادشاه بر باغچهٔ شیخ دویدند. و به غارت درخت آلوچه و زردآلو

تأمل بر عمر گذشته دریغ و افسوس می خورد که اگر در طریقی غیر از معنویت گذشته باشد.

اما ظاهراً اینگونه به نظر می رسد جو غالب در جهان امروز و یا حداقل بخشی از آن جوّ هیاهو، غوغا، جنجال و تبلیغات شده است و گویا هر که صدایش افزون تر باشد پیش روتر است و اکثریت مردمان شتابان و عجول درمسیری که شاید مقصدش بر خود آنان نیز روشن نیست از یکدیگر سبقت می گیرند و متعمداً وسایل و ابزارهایی را برای خود تدارک می بینند و صحنه های زندگی خویش را به گونه ای در می آورند که سکوت و آرامش را با دست خویش از زندگی خود حذف کنند و اصوات گوناگون را که حتی گاهی اوقات زیبندهٔ لفظ آلودگی صوتی است برای خود و جامعه شان ایجاد می نمایند.

حال با توجه به عظمت و منزلت سکوت، چنین سؤال اساسی مطرح می گردد که به راستی جامعهٔ ما چه جایگاهی برای سکوت قائل است و سکوت در زندگی تک تک افراد از چه شان و مرتبه ای برخوردار می باشد و آنان تا چه میزان به اهمیت آن واقف گشته اند و تا چه اندازه اینچنین وقوف و آگاهی را در رفتار خویش نشان داده اند؟ آیا نظام تعلیم و تربیت نسبت به نقش سکوت در سوق دادن متعلمین و متربیان به سوی اهداف مطلوب آگاه است؟ آیا اساتید و معلمین از جایگاه سکوت در روش های تدریس و برقراری ارتباط خود با دانش جویان و دانش آموزان آگاهند؟ آیا آنان که بدنبال دریافت آرامش حقیقی اند، از تأثیر سکوت و نحوهٔ به کارگیری آن بر آرامش آدمی اطلاع کافی دارند؟

در جهت پاسخگویی به سؤالات فوق و به منظور تبیین هرچه دقیق تر جایگاه و منزلت سکوت و نحوهٔ بهره گیری از آن، بهترین منبع، متون دینی هستند و بعد از آن آراء کسانی که نظریاتشان منطبق با معنویت، حکمت و علم و دیانت است.

بدین منظور در این مقاله دیدگاه بزرگان ادب فارسی و شعرای گران قدر و حکیم آن (عطار، مولانا و صائب) که تجلیلگر فکری و عملی علم و دین در اندیشه و رفتار خود بوده اند، بررسی و تحلیل شده است. این که این همه بزرگان عالم به سکوت تأکید داشته‌اند از یک سو مبین این حقیقت است که آثار و نتایج خاصی بر آن مترتب است که فقط در پرتو خاموشی و سکوت ـ و نه هیچ فضیلت دیگری ـ می توان به آن ها دست یافت و از سوی دیگر

مشغول شدند، شیخ تبسمی کرد چهرگان را گفت . مغولان ! غارتگری را در باغی دیگر کنید که کمال بیچاره قرض دار شده و بهای این باغچه وجه قرض خواهان کرده است. سلطان گفت مگر شیخ را قرض است ؟ شیخ فرمود ده هزار دینار ! پادشاه حکم داد ده هزار دینار بیاوردند و در همان مجلس تسلیم شیخ نمودند و به وامخواه داد »[۱۴] عده ای این قرض را هزار دینار قید کرده اند[۱۵] غیر از جامی ، حافظ و عبدالرحیم خلوتی از وی ببزرگی و احترام نام برده اند . چنانچه گفته اند که حافظ شیرازی به وی نادیده عقیدت داشته بود. حکایتی است که کمال مطلع غزل خود را خدمت حافظ فرستاد و مطلع غزل اینست :

یار گفت ازغیر ما پوشان نظر گفتم بچشم آنگهی دزدیده در مامینگر گفتم بچشم[۱۶]

حافظ آنرا پسندید و گفت « مشرب این بزرگوار عالیست» و اینطور روابط دوستانه درمیان حافظ و کمال پیدا شد. چنانچه ابیات کمال زیر را حافظ فرستاد

آنچه تو داری بحسن ماه ندارد جاه و جلال تو پادشاه ندارد
جانب دلها نگه دار که سلطان ملک نگیرد اگر سپاه ندارد
(دیوان کمال ، ص ۱۰)

و کمال که اغلب از آثار اساتید بهره ای برده است از غزلیات بلبل شیراز نیز تقلید و پیروی کرده است . سخنوران که کمال از سخن آنها تتبع کرده است از جمله آنها فردوسی ، انوری، نظامی گنجوی و سعدی و حافظ شیرازی است . اما از ترس اطناب از آوردن مثال پرهیز می کنیم .

اما تا آنجا که به سبک شعر وی تعلق دارد باوجود اینکه پیروی از اساتید سخن کرده است که برای شعراء لازم است کمال خود را از عصر خود دور نکرده بوده . اگرچه در ردیف عارفان بزرگ است اما مرشد ندارد ولی مریدان داشته بود. محرک اصلی افکار عالی وی در قصیده ، مثنوی و رباعیات هویدا است عشق معنوی وی است که به آن واحد و احد داشته بود که او را باین مقام بلند رسانیده که مردم تبریز هفته ای یکبار فرزندان

گویای این امر است که غالب انسان ها قدر سکوت را آنگونه که شایسته است ندانسته اند و آن را در زندگی خویش به کار نگرفته اند که سزاوار آن همه توصیه در خصوص در نظر گرفتن جایگاه سکوت در حیات گردیده اند.

پیشینهٔ تحقیق

۱- سکوت در روایات

به گفتهٔ رسول اکرم (ص) سکوت اوّلین عبادت است *(بحار، ج۷۷،ص۸۸؛ به نقل از میزان الحکمه، ج۵، ص ٤٣٣)*. از دیدگاه آن حضرت یا باید سخن به خیر گفت و یا ساکت ماند *(نهج الفصاحه، سخن۹۱۵)* و کلام و سکوت هر دو را برای خدا پاک و خالص داشت *(همان، سخن ۲٤۰۰)*. از دیدگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در غررالحکم و دررالکلم بسیار سکوت هایی هستند که از هر کلامی نافذتر و اثربخش تزند *(سخن ۵۳۲۱ و ۵۳۰٤)* لذا علی(ع) زبان سکوت را فصیح ترین زبان معرفی می کنند که رسول اکرم (ص) که افصح تمام انسان ها بود، مزین به چنان زبانی گشت *(سخن ۵٦٤۸)* . سکوت و خاموشی نشانه وقار و متانت *(۳۱/۱)* و بردباری (۱/۱۲۳) و زیرکی و ثمرهٔ عقل انسانی *(۱/ ۳۵٤)* است. در پرتو سکوت فکر آدمی روشنی می یابد *(۳۷۲۵ و ۱۷٦۲)*. سکوت بوستان و پرورشگاه فکر آدمی است *(۵٤٦)* لذا انسان عاقل آنگاه که ساکت بماند به تفکر می پردازد *(۱۸۱۳)*؛ چنان که شیوه مؤمنین حقیقی که ایمانشان مبتنی بر عقل و درایت است نیز همین است *(۲۰۷۵ و ۳۷۳۰)*. امام صادق (ع) بیان می دارند که با هیچ چیز مانند سکوت و زیارت خانهٔ خدا نمی توان خدا را عبادت کرد *(ثواب الاعمال؛ به نقل از شیخ حر عاملی، ۱۳۸٤)* و سکوت گنجی است که برای بردبار زینت و برای نادان پرده و پوشش است *(من لا یحضره الفقیه؛ به نقل از شیخ حر عاملی، ۱۳۸٤)*. حضرت علی بن موسی الرضا (ع) نیز یکی از نشانه های دانش اصیل را سکوت معرفی می نمایند و آن را دری از درهای ورود به حکمت می دانند که محبت ها را به سوی خود جذب می کند و راهنمای آدمیان به سوی خیر و صلاح است *(به نقل از حسینی دشتی، ۱۳۷٦؛ همچنین ر.ک. بحار،ج ۷۱، ص ۲۹٤، به نقل از میزان الحکمه، ج۵، ص٤۳۵)*.

خود را برای تربیت معنوی پیش وی می آوردند و عجب اینست که اگر احدی درین باب اهمال می کرد فرزندش درد چشم می گرفت.

در بابت عروسی وی ، مولف روضات الجنان رقم طراز است که کمال هنگامیکه هنوز در خجند بوده اغلب خود را در ریاضت و مجاهدت مشغول نگه می داشت و کمال که تنها پسر والدینش بود، آنها می خواستند وی را در حبالهٔ عقد بیاورند . اما کمال قبول نمی کرد و رغبتی نداشت. اما چون دید که پدر از بس اصرار دارد، راضی شد. چنانچه دختری را انتخاب کردند. شب عروسی چون در حجله داخل شد . دختر از ناز گفت « آنطرف رو — شیخ فوری کفش پوشید و بلا فاصله از اطاق بیرون رفت. و روی به دشت قپچاق نهاده . اما خادمی را همراه خود برد که اسمش شیخ محمد بوده... هر چند مردم منعش کردند و گفتند که این بادیه بسیار خونخوار است . اما شیخ جواب داد « می روم توکلت علی الله هرچه پیش سالک می آید خیر است » می گویند هر روز وقت شام شتری پیدا می شد ، زانو می زد و سفرهٔ طعامی و مشک آبی برو بسته و ایشان طعام می خورد آب می آشامیدند وضو می ساختند و آنچه از طعام و آب می بود بر می داشتند و شتر ناپید میشد تا آخرین روز که درین بادیه بودند حال برین منوال بوده تا اینکه به هرات رفتند. مردم و اکابر آن سامان نیز اعتقاد تمام به شیخ پیدا کردند. روزی چهار صد خلعت لایق هرکس عطا می فرمایند . پادشاه آن ولایت نیز چون شهرت کرامات ایشان شنید ، خدمت ایشان رسید. شیخ بعد از ضیافت به خادم گفت که از صندوق پوستین سموری ابره زربفت قرمزی جهت تحفه بحضرت خان بیاورد. خادم دانسته بود که شیخ چون اراده می نماید از عالم غیب ظاهر گردد .[۱۷]

چنانچه می رود ، صندوق آورد چون میگشاید پوستین مذکور بطریق جامه های مذکور از خانهٔ غیب ظاهر گشته بود و به پادشاه تقدیم کرد.

پیرامون کرامات شیخ یک واقعهٔ عجیبی که در تاریخ بچشم می خورد و آنرا شیخ اسماعیل حقی در تفسیر روح البیان بیان کرده است و عزیز دولت آبادی ترجمه[۱۸] آنرا در مقدمه رقم کرده است. « روزی بساطی شاعر، شیخ کمال الدین خجندی را دید و گفت از کجائی از کجائی ای لوند، شیخ فوراً جواب داد از خجندم از خجندم از خجند، ولی از سوی ادب از وی آزرده خاطر گشت و این حرکت ناروا را حمل بر مستی او نمود و گفت لابد این شاعر مست است بساطی بشنیده و بالبداهه گفت:

۲– سکوت در ارتباطات و تدریس

بسیاری بر این باورند که همواره ارتباطات غیر کلامی بر ارتباطات کلامی از نظر صحت ارجحیت دارند، چرا که معلومات غیر کلامی از درون انسان نشأت گرفته و اغلب نمی توان آن ها را کنترل کرد *(فرهنگی، ۱۳۷٤)*. لذا باید صحبت کردن، آمیخته با عناصر غیر کلامی چون تن صدا، سکوت بین جمله ها و غیره باشد *(محسنیان راد، ۱۳۷٤)*. در واقع، سکوت یکی از فنون تدریس و آموزش است که موجب تمرکز حواس شاگرد به معلّم می گردد و تأثیربخشی کلمات معلّم را افزایش می دهد *(برومند،۱۳۸۰)*. یکی از نکات مهم در ارائهٔ مطالب، موضوع تفکر در حین تدریس است. معمولاً مکث هایی که برای ارائهٔ اثربخش تر به عمل می آید، فرصتی است برای یافتن جملهٔ بعدی *(بیان و شکیبا مقدم،۱۳۷۲)*. چند لحظه سکوت برای آن که دانش آموزان و دانشجویان بتوانند اطلاعات و مطالب مهم را در ذهن خود جای دهند، لازم است و هم سبب جلب توجه آنان به مطالب بعدی می شود *(علوی،۱۳۸٤)*. ریس و واکز *(۲۰۰٤)* بر این نکته تأکید می ورزند معلمی که در مواردی ساکت می ماند و به سخنان شاگردان گوش فرا می دهد، به عبارت دیگر، هم سخن می گوید، هم اجازه می دهد که شاگردان با وی سخن گویند بهتر می تواند مدیریت کلاس درس را بر عهده گیرد، و کاپل، لیسگ و تورنر *(۲۰۰۵)* از عدم وقت کافی به شاگردان به منظور تفکر برای پاسخگویی به سؤال معلّم به عنوان یکی از اشتباهات رایج در پرسش و پاسخ یاد می کنند. فری،کتریج و مارشال نیز اعتقاد دارند که گوش کردن همراه با تفکر سبب بهبود توانایی پاسخگویی خواهد گردید که البته کسب چنین مهارتی در شنود مؤثر، تمرین سکوت را می طلبد که در صورت حصول چنین مهارتی بینش ها و بصیرتهای قابل ملاحظه ای حاصل خواهند گردید. پتی *(۲۰۰٤)* بر این نکته تأکید می ورزد که معلّم پس از مدتی کوتاه که حرف می زند، اندکی سکوت اختیار کرده، یا تغییر روش داده و به نوعی در تدریس خود تنوعی ایجاد نماید.

۳– رابطه «سکوت» و «آرامش»

ویلسون *(ترجمه مالکی،۱۳۷۹)* در مورد شرایط آرامش را جهت غلبه بر تشویش و اضطراب بر این نکته تأکید می ورزد که افراد به سکوت پناه برند. کوردون *(ترجمه صالحی طالقانی،۱۳۸۳)* در توضیح روش مراقبه به

سیاه چشمست و مردم کش خراب غمزهٔ اویم — از آن در عین هشیاری سخن مستانه می گویم

سپس بطریق هجو گفت

ای ملحد خجندی ریش بزرگ داری — وزغایت بزرگی ده ریش می توان گفت

شیخ بسیار متألم شد و نفرین کنان گفت —

ازین مجلس جان سلامت نبری — از تأثر نفس شریف کمال، بساطی قالب تهی کرد و جان به جان آفرین سپرد. جامی نیز یکی از کرامات وی را در نفحات الانس بیان کرده است احمد[۱۹] رضا مجرد نیز به آن در مقالهٔ خود اشاره ای نموده است. چنین است که هنگامی که وی در سرای مقیم بود و آنجا اغلب سیل آب طغیان می کرد و خرابی بسیار روی می نمود و مردم را بیچاره می کرد. می گویند چون یکدفعه آب طغیان نزدیک آن موضع رسید، مردم که کمال را مرشد خود می پنداشتند بگوش او رسانیدند و دربارهٔ خرابی نیز ذکر کردند. کمال گفت خیمهٔ مرا در آن موضع بزنید. چنانچه مردم خیمه را آنجا زدند و مدتی آنجا ماند. چون طغیان آب گذشت مردم متوجه شدند که اصلاً آنجا خرابی نشده بود[۲۰] این مقام معنوی که او بعد از مجاهدت و ریاضت کسب کرده بود، عطای خداوند قدوس بوده. شاید در نتیجهٔ عجز، انکسار، خاضعیت و خاشعیت و بی نیازی او بوده که مثل سائر سخنوران هیچ صاحب ثروتی و پادشاه را مدح نکرده بود. کلبهٔ فقر و درویشی را ترجیح می داد. چنانچه ملاحظه فرمائید چه می گوید:

قصر امل چه می کنی روزن دلگشا ببین — کلبهٔ فقر خوشتر از شاه نشین خسروان
روزه گرفته پارسا ورد چه خواند و چو دعا — گرسنه سه روزه را برسرخوان[۲۱] بگو بخوان

پیرامون جبر و اختیار:

من نه باختیار خود میروم از قفای او — آن و کمند عنبرین میبردم کشان کشان

دیگر

منظور رسیدن به آرامش، سکوت را امری بسیار ارزشمند معرفی می نماید، خصوصاً در زمانی که استرس یا تنیدگی دائمی وجود دارد. سی وارد *(ترجمه قراچه داغی،۱۳۸۱)* یکی از موارد ضروری درآرامگیری و مراقبه و رسیدن به تعادل و توازن فیزیولوژی را محیط ساکت و آرام معرفی می نماید. آزمندیان *(۱۳۸۳)* نیز سکوت و تمرکز و زمینه سازی برای دریافت پیام های معنوی را یکی از عوامل لازم جهت رسیدن به آرامش می داند. تورکینگتون *(ترجمهٔ بلالی و باعزت،۱۳۸۳)* برای تقابل با فشار روانی در دنیای پراسترس امروزی بر این نکته تأکید می ورزد که بسیار مهم است که مردم جایی ساکت برای آرامش بدور از دنیای آشفته و پرهیاهو داشته باشند. حق جو *(۱۳۷٤)* یکی از راه های درمان اضطراب و خشم را سکوت معرفی می نماید و معتقد است سکوت به انسان آرامش می دهد. متیوس *(ترجمهٔ افضلی راد، ۱۳۸۱)* ابراز می دارد تمام کسانی که زندگیشان سرشار از آرامش است، خلوت و سکوت را می جویند و با غرق شدن خویشتن است که دنیای بیرون را می بینند.

ویلیام لا نویسندهٔانگلیسی معتقد است حیات معنوی چیزی نیست جز دخل و تصرف در روح خدا و باطن ما، بنابراین سکوت خود ما باید بخش بزرگی ازآمادگی ما برای این دخل و تصرف باشد. لائودزه حکیم چینی و بنیان گذار آئین دائو *(متولد ٦٠٤ قبل از میلاد)* اعتقاد دارد که سخنان لغو موانعی هستند بر سر راه علم وحدت بخشی که در مورد مبدأ و منشأ الهی خود می توان پیدا کرد. هولینوس کشیش و عارف اسپانیایی ۹۷-١٦٤٠) بیان می دارد سه مرتبه از سکوت را باید از یکدیگر تمیز داد: سکوت دهان، سکوت ذهن و سکوت اراده. اجتناب از سخن لغو دشوارتر است. دشوارتر از همه آرام کردن آوای تمنا و ندای نفرت در ساحت اراده است *(هاکسلی، ۱۹۷٤،ترجمه ملکیان؛به نقل از الهی قمشه ای و بهشتی شیرازی،۱۳۸۲)*.

۴- معنا و تعریف «سکوت»

معین *(۱۳۷۱)* در فرهنگ معین، «سکوت» را در معنای خاموش شدن و ساکت گشتن ذکر کرده است و «صُمت» را در معنای سکوت و خاموشی ذکر نموده است. انوری *(۱۳۸۱)* نیز سکوت را در معنای خاموشی و بی صدایی آورده است.

همچنین دهخدا *(۱۳۷۷)* در لغت نامه، سکوت را خاموش شدن، خاموشی، با توانایی به سخن گفتن و ترک آن کردن معنا نموده است.

پسربتاج سلطنت دیگر فرو ناید مرا گر همه عمر التفاتی با من مسکین کنی[۲۲]

نیز می گوید :

کرد ویران سرای و کاخ کمال طاق ابروی دلبران سرای [۲۳]

بیزاری از سیم و زر از بیت زیر هویدا است :

کیسه مکن پر ز زر و سیم ای پسر کیسهٔ برانند درین رهگذر
کیسه تهی باش و بیاسا کمال هر که تهی کیسه تر ؛ آسوده تر[۲۴]

باز می گوید :

کمال از پادشاه دارد فراغت به وقت خویش او هم پادشاه هست[۲۵]

و خود را بپایهٔ سلاطین می شمرد:

در پایهٔ سلاطین باشد کمال مسکین گر بشمرند او را از خیل بندگانت [۲۶]

دیگر

دست سلطانان نمی بوسد کمال نیست سلطان را به درویش[۲۷] احتیاج
کمال اینجا چه درویشی فروشی که شاهان را بدین در قیمتی نیست [۲۸]

شوخی نیز در اشعار وی پیداست:

گناهش را می نویسی ای فرشته ترا خود هیچ انسانیتی نیست
آنها که سراسر دیوان کمال را بررسی کرده اند ، نیک می دانند که او از تظاهر ، فریب ، ظاهر داری ، ریا و تزویر گریز کرده است. اما چون گاه

فرهنگ لاروس نیز «سَکَتَ» را «سکوت کرد، خاموش شد» و «صُمت» را سکوت طولانی معنا و ترجمه کرده است. حسینی دشتی (۱۳۷۶) «سکوت» را خاموشی با توانایی سخن تعریف و معنا کرده است. سجادی (۱۳۸۱) در فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، صمت را به معنای سکوت ذکر می نماید و آن را یکی از آداب مرید معرفی می کند. همچنین این کلمه را به معنای معرفی سر نیز معرفی می نماید.

نکته حائز اهمیت آن که در سکوت و خاموشی، فرد توانایی سخن گفتن را در خود می بیند و یا دیگران این چنین توانایی را در وی تشخیص می دهند اما بنا به دلائلی که انتظار می رود این دلائل موجه و قابل قبول نیز باشند، او ترجیح می دهد که سخن نگوید و لذا ساکت و خاموش ماند.

شجاعی (۱۳۸۰) در تشریح خطبهٔ متقین امیرالمؤمنین علی(ع) این گونه اظهار می دارد که در باب سخن گفتن، چه گفتن و چگونه سخن گفتن بسیار سخن رفته است، اما مقام و ارزش خاموش ماندن و سخن نگفتن تا حدودی ناشناخته مانده است. بحث در پیرامون ارزش سخن گفتن بحثی ضروری، حیاتی و شایسته است اما در سخن نگفتن و خاموش ماندن ارزشی دوچندان نهفته است. ملا احمد نراقی (۱۳۷۷) در معراج السّعاده صمت و خاموشی را ضد همهٔ آفات زبان و مفاسد آن معرفی می نماید و معتقد است که کسی را خلاصی از آفات زبان جز به خاموشی میسر نیست و صاحب چنین صفتی نزد همه کس عزیز و محترم خواهد بود و برخورداری از آن موجب جمعیت خاطر و افکار و موجب دوام هیبت و وقار، و فراغت برای ذکر و عبادت و سلامتی در دنیا و آخرت خواهد شد.

نکتهٔ مهم آن که با الهام از باقری (۱۳۷۰) می توان گفت اگر ظاهر آدمی یعنی مثلاً سکوت کردن یا سخن گفتنش به گونه ای مطلوب تنظیم شود، بر باطن وی نیز تأثیر خواهند داشت به گونه ای که احساسات، افکار و تصمیم گیری‌های معین و مطلوبی را در درون وی خواهند انگیخت. به عبارت دیگر، در تلقین به نفس قولی سلبی، آدمی تلاش می کند که با سکوت از جاری ساختن هرگونه کلام ناروا که قلب و باطن او را بی نور و بیمار می سازد اجتناب و دوری ورزد، زیرا اگر زبان بر این ناراستی ها نگردد، قلب از اشتغال و آلایش مصون خواهد ماند، و یا آن که انسان به صورت بسیار جدی با روش تحمیل به نفس تلاش می کند از به کار بردن هر گونه کلمات ناروا در اوج خشم و احساسات اجتناب نماید.

بگاه از مقامَ خودش آگاهی می یابد از قلم او ابیاتی روی قرطاس می چکد مثلاً می گوید:

صدق کمال ساده درون و کمال صدق　　　از هرچه در کمال تو آید زیادتست [۲۹]

دیگر

نام کمال رفت به پاکیزه دامنی　　　تا در غمت بخون دل آلوده دامن است [۳۰]

دیگر

سعدی اگرچه طوطی گویا بود کمال　　　«طوطی خموش به چو تو گفتار میکنی» [۳۱]

در یکی از مقطعات می سراید :

دو کمالند در جهان مشهور　　　یکی از اصفهان یکی ز خُجند
این یکی در غزل عدیم المثال　　　و آن دیگر در قصیده بی مانند
فی المثل درمیان او دو کمال　　　نیست فرقی مگر بمویی چند

دیگر

در پیش دانش تو چون طفل راهِ نادان　　　پیرانِ باکرامت مردانِ باولایت

الحق که پایهٔ شعر وی بلند و عالی هست که مورخان وی را در اکابر و عرفا قرن هشتم شمرده اند پس دولت شاه سمرقندی دربارهٔ وی می نویسد : «شیخ العارف خواجه کمال خجندی قدس الله روحه بزرگ روزگار و مقبول ابرار بوده و مرجع خواص و عوام و سرخیل اکابر انام است و چون طبع شریف او بهر طریق شاعری مبادرت نمود از آن سبب ذکر شریف او در حلقهٔ شعراء ثبت می شود الا شیخ را درجهٔ ولایت و ارشاد است و شاعری دون مراتب اوست با آنکه پایهٔ شاعری او نیز بلند است » [۳۲]

شبر *(ترجمهٔ جباران، ۱۳۸۳)* زبان را از نعمت های بزرگ خدا و لطائف عجیب خلقت و از احسانات با ارزش الهی معرفی می نماید و بیان می دارد زبان دارای میدانی گسترده است و در خیر و شر مجالی وسیع دارد و هر کس آن را به حال خود گذاشته عنانش را رها نماید به هلاک و خسران گرفتار می شود چه این که حرکت دادنش زحمتی و رها کردنش خرجی ندارد. بنابراین سزاوار است که این عضو پیوسته تحت حکم عقل و شرع قرار گیرد. از آن جهت که طبع انسان تمایل دارد زبان را آزاد گذاشته عنان آن را رها نماید، شرع مقدس به حفظ و کنترل آن ترغیب بسیار نموده تا از برخورد این دو تغامل و تعادل حاصل شود. حسینی *(۱۳۸٤)* در کتاب یکصد موضوع اخلاقی از قرآن و حدیث که با الهام از تفسیر نمونه به رشتهٔ تحریر در آمده است این گونه بیان می دارد که به گفتهٔ علمای اخلاق زبان پر برکت ترین عضو بدن و مؤثرترین وسیله طاعت و هدایت و اصلاح است، و در عین حال خطرناک ترین عضو بدن محسوب می شود تا آن جا که حدود سی گناه کبیره از همین عضو کوچک صادر می گردد.

هجویری *(۱۳۸٤)* در کشف المحجوب با ذکر این حدیث از رسول اکرم (ص) که: «أخوفُ ما أخافَ عَلی أمّتی اللّسان» بر این نکته تأکید می ورزد که عدم استفاده صحیح از زبان می تواند خطرناک ترین و هراس انگیزترین چیز باشد. لذا وی اظهار می دارد: «چون این معلوم اهل طریقت شد که گفتار آفت است، سخن جز به ضرورت نگفتند یعنی در ابتدا و انتهای سخن خود نگاه کردند، اگر جمله حق بود را بگفتند و الّا خاموش بودند... اندر خاموشی فواید و فتوح بسیار است» *(صص۵۲۲-۵۲۱)*. هجویری این سخن جنید را بیان می دارد که گفت «مَن عَرَفَ اللهَ کَلَّ لسانه» آن که به دل، حق را شناخت زبانش از بیان بازماند، و سپس وی کلام ها و سکوت ها را به دو قسمت تقسیم می نماید، کلام حق و کلام باطل، و سکوت به منظور حصول مقصود و سکوت ناشی از غفلت، و سپس نتیجه می گیرد اگر فردی کلام خود را به حق تشخیص دهد گفتارش بهتر از خاموشی است و اگر باطل بود خاموشی وی بهتر از گفتار خواهد بود. همچنین اگر خاموشی و سکوت فردی ناشی از حصول مقصود و مشاهده باشد خاموشی او بهتر از گفتار است و اما اگر خاموشی او از حجاب و غفلت بود گفتار بهتر از خاموشی می باشد. لذا بدیهی است آنان که سکوتشان از حیا است کلامشان دل ها را مایهٔ حیات و

و جامی ، چنانکه در سطور پیشین رفته کمال را میوهٔ رسیدهٔ پاک بوستان زندگی معرفی کرده است.[۳۳]

اما حقیقت اینست که بعد از مطالعهٔ دقیق کلام کمال خواننده متوجه می شود که شیخ آن سالک حقیقی بوده که در طی مراحل طریقت، خود را نزد نقطهٔ کمال رسانیده هست اینطور که از این دنیای دنی فارغ گردانیده در دریای وحدت غرق نموده فنا فی الله شده خود را جاویدان کرده است خودش در عالم سر مستی می سراید.

من دل خسته بدرد تو دوا یافته ام — رنجها دیده و امروز شفا یافته ام

مرده با درد تو و زندهٔ جاوید شده — شده در عشق تو فانی و بقا یافته ام

دولت آن نیست که یابم دو جهان زیرنگین — دولت اینست و سعادت که ترا یافته ام [۳۴]

غزل فوق ، ابیاتی دارد بسیار شیرین پرعذوبت متضمن افکار لطیف توأم با معانی رقیق عرفانی که دل آگاه خواننده را سرشار کرده عواطف خفته را بیدار می کند. چنانچه خودش احساس می کند که سخن وی چقدر چاشنی دارد. چند بیت ملاحظه کنید:

کمال این نکته گر مرغی بردبرپر به هندستان — بیاید طوطیان از تو سخن آموختن گیرد [۳۵]

کمال نسخهٔ رندی بسی مطالعه کرد — که در دقایق علم نظر مدرس شد [۳۶]

در شکر ریز فکر خویش کمال — قند هر یک سخن مکرر ساز

تا بیاید و چاشنی گیری — شکر از مصر و سعدی شیراز[۳۷]

یافت از سرّ خدا آگهی غیب کمال — تا میان و دهن تنگ ترا جویا شد [۳۸]

اگرچه در ابیات عارف ما، بظاهر از چشم و لب و دهان تنگ و میان هم اشاره ای رفته است که خواننده را فریب می دهد که شاید شاعر مغلوب هوای نفس انسانی شده است اما این طور نیست و در کلام عرفانی، اینها اشاره و کنایه است. شرح آنرا عبدالرحمن جامی در نفحات الانس داده است او می نویسد« اشتغال ولی به شعر و تکلف در آن سترحال و تلبیس را بوده باشد بلکه می شاید که برای آن بوده باشد که ظاهراً مغلوب باطن نشود و از رعایت عبودیت باز نماند» چنانکه خود گوید:

زندگی است: مَن کانَ سُکُوتُهُ حَیاء کانَ کَلامُهُ حَیوه. چنین شخصیت هایی گفتارشان ناشی از دیدار حق و لذا حق است و گفتن بی دیدار نزد آنان خوار است و ناگفتن دوست تر از گفتن دارند مادام که با خود هستند اما آن گاه که غایب گردند، خلق قول آنان را بر جان نگارند. این جاست که هجویری اظهار می دارد: «از آن بود که آن پیر می‌گفت رضی الله عنه: مَن کانَ سُکُوتُهُ لَهُ ذَهَباً کانَ کَلامُهُ لغَیره مَذهَباً. پس باید تا طالب، زبانی را که خوضش اندر عبودیت بود خاموش کند تا زبانی که نطقش به ربوبیت بود فرا گرفتن آید و عبارات وی صیاد دل های مریدان گردد» *(ص۵۲۵)*. از دیدگاه هجویری در بسیاری موارد زبان حال آدمی فصیح ترین و گویا ترین زبان محسوب می گردد:

لِسانُ الحالِ أفصَحُ مِن لِسانِی　　　وَ صمتی عَن سُؤالکَ تَرجُمانی

منزلت و فوائد سکوت و خاموشی از دیدگاه عطار، مولانا و صائب

عطار نیشابوری بر این نکته تأکید می ورزد آنان که از مقام لایزال الهی آگاه و باخبرند بر دهان خود مهر سکوت نهند.شاید یکی از دلایل اعتقاد عطار به مسئلهٔ فوق این حقیقت باشد که وی در دیوان اشعار خود بدین صورت به آن اشاره می نماید:

خاموشی به، که وصف عشق تو　　　اندر خبر و نشان نمی گنجد

لذا بیهوده نیست که وی در «جوهر الذات» خاموشی و سکوت را عامل رسیدن به وحدت کل، وصول به اسرار الهی و دیدن جمال خدا می داند.

عطار در اسرار نامه، خاموشی و صبر را بهترین راه و روش معرفی می‌کند. وی در الهی نامه خاموشی و سکوت را بهترین شراب معنوی برای روح و جان آدمی معرفی می نماید، و آن را نقد جاودانی می خواند، او در مجموعه آثار خود خاموشی را پیشهٔ عاقلان می شناسد. اما بهترین توصیف او در مورد سکوت و خاموشی در «مظهر العجایب» است. وی در این مجموعه خاموشی را «طریق اهل راه»، «چراغ جان جان»، «نظام ملک»، «طریق صالحان»، «جهان پر صدا»، علم الیقین»، «سلمان راه»، «بهشت با نعیم»، «کلید جنت»، «عامل فراغت از جهان»، «عامل خلاصی از بدان» معرفی می کند و چنین می‌گوید که فرد صابر خاموشی ورزد و سخن اوست و او هرگز با ناهلان سخن نخواهد گفت و لذا باید به صابران اقتدا کرد و طریق

این تکلّفهای من در شعر من   کلمینی یا حمیرای من است [۳۹]

بی مناسبت نیست اینجا پیرامون این موضوع ملاقات چند سخنوران معاصر ویرا ذکر کنیم که همین پرسشی از کمال کرده اند. « روزی مولانا محمد مغربی و محمد شرقی و محمد عصار و محمد خیالی بصحبت کثیراً بسهجت شیخ میروند. وی شخصاً مشغول طبع شده و مطلع زیر را میسراید:

چشم اگر اینست و ابرو این و ناز و غمزه این   الوداع ای زهد و تقوی ، الفراق ای عقل و دین

(دیوان ص ۲۹٤)

چون به سمع مولانا مغربی می رسد می فرماید « شیخ بسیار بزرگ است چرا باید شعری گوید که جز معنی مجازی نداشته باشد. کمال جواب می دهد که چشم ، عین است پس می شاید که بلسان اشارت از عین قدیم که ذاتست بدان تعبیر کنند و ابرو حاجب است پس می تواند بود که آنرا اشارت بصفات که حجاب ذاتست دارند و خدمت مولانا تواضع نموده است و انصاف داده » [٤٠]

پیرامون ارتحال شیخ نیز روایت جالبی است که تذکره نویسان نگاشته اند که روزی چون این عارف حقیقی از نماز فجر فارغ شد و حسب عادت مشغول اوراد و وظایف و تعقیبات بوده که یک دفعه کلمه حسبنا الله عند اللقاء بر زبانش جاری شد و همان موقع به لقاء الله شتافت (تذکرۂ آتشکدۂ آذر) و صاحب روضة الجنات رقم طراز است « شیخ در ولیانکوه خلوت کرده بود و مریدی برای وی هر شب آب می برد یک شب آب برده دید که شیخ یک بیت می خواند.

با صبح بگوئید که بی وقت مزن دم   امشب، شب وصلست نگهدار نفس را

و مقطع این غزل است :

چون دید کمال آن سرکو ، ترک وطن کرد   بلبل چو چمن دید رها کرد قفس را [٤١]

خاموشی برگزید تا آن که هدایت شد و دین و دنیای آدمی نیکو گردید و در بین فاجران نیست و نابود نشد. عطار نیشابوری در تذکره الأولیاء نیزتوصیف وصف ناپذیر خود را از سکوت و خاموشی ارائه می دهد وی خاموشی و سکوت را همراه با آرام و هیبت نام می برد، و اعتقاد خود را در مورد سکوت ـ اگرچه از زبان سایر عرفا ـ اینگونه ابراز می دارد: «ساکن سرای سکوت شدم... و مرا از تجرید و توحید زبانی داد». دقت در کل مجموعهٔ ارزشمند تذکره الأولیاء مبیّن آن است که عطار در موارد بسیار زیادی در سراسر این کتاب تربیتی راجع به سکوت و خاموشی، به نقل از عرفا، سخن گفته است که نقل مستقیم عبارات زیبای او بدون هیچ گونه دخل و تصرف، آن همه زیبایی بیان وی را محفوظ تر خواهد داشت: «هر که را خاموشی نهِ از سر فکرت است، آن شهوت و غفلت است»، «صادق آن بود که زبان او به صواب و به حق ناطق بود»، «روشن تر از خاموشی چراغی ندیدم و سخنی به از بی سخنی نشنیدم» «عبارت ده جزو است... یک جزو خاموشی»، «معرفت به خاموشی نزدیک تر است که به سخن گفتن»، «چون سخن گویی یاد دار که خدای ـ عز و جل ـ می شنود آنچه گویی و چون خاموش باشی یاد دار که خدای ـ تعالی ـ می‌داند چگونه خاموشی»، «رستگاری تو در چهار چیز است: کم خوردن و بی خوابی و تنهایی و خاموشی»، «اگر سخن گوی آفت سخن بداند هرچند تواند خاموش باشد، اگر چه به عمر نوح بود. و خاموش اگر راحت خاموشی بیابد، از خدای تعالی در خواهد تا دو چندان عمر نوح دهدش، تا سخن نگوید»، «از آن که دل من هنوز بستهٔ دنیا و جاه است، سخن من فایده ای ندهد و در دل ها اثر نکند... و سخن، آن کس را مسلّم بود که به خاموشی او دین باطل شود و چون بگوید خلل برخیزد»، «[علامت محبت] آن که عبادت او اندک بود و تفکر او دائم و خلوت او بسیار و خاموشی او پیوسته»، «اصل ما در این طریقت خاموشی است»، «اوّل نشان حکمت خاموشی است و سخن گفتن به قدر حاجت»، «خاموشی عارف نافع تر است و کلام او خوش تر»، «... و قلّت حساب التماس کردم در خاموشی یافتم»، «حکما که حکمت یافتند به خاموشی یافتند و تفکر»، «عافیت را طلب کردم در تنهایی یافتم و سلامت در خاموشی»، «عاقل آن است که سخن بر قدر حاجت گوید و هرچه افزون است دست از آن بردارد».

و چون صبح نمودار شد شیخ خلاف معمول از حجره بیرون نیامد. چنانچه مریدان پی سراغش رفتند و دیدند که بر خشتی سرنهاده ، روی به قبله آورده از مرجع خاک به عالم پاک انتقال نموده اند. اهل تبریز را چون خبر شد همه از سر ، پا کرده متوجه زاویهٔ متبرکهٔ ایشان شده و بخاطر بعضی از اعزّه این خطور کرده که نعش مبارک را نقل خطیرهٔ مقدسهٔ حضرت «با مزید» (در سنه ٦٢٠ در شهر تبریز فوت کرده بود و در قبرستان سرخاب مدفون است . و او مرید شیخ شهاب الدین سهروردی بوده است (حاشیه مقدمهٔ دیوان ص چهارده (دانشمندان آذربایجان) نمایند چون خواستند که آنجا برند تابوت شکسته و مکرر این صورت واقع شد بالاخره از کرامات وی همچنانکه در حال حیات توجه تأم باین مقام داشته در حال ممات نیز نمی خواهد که جای دیگر رود در همانجا مدفون کردند بسال ۸۰۳ هـ واقع گشت » [٤٢]

خواجه عبدالرحیم خلوتی متوفی ۸۵۹ در تاریخ مرگ شیخ قطعهٔ زیر سروده :

عارف حق شناس شیخ کمال	که جهان را به شعر تر بگرفت
تا سخن از دهان برون افتد	کس سخن مثل آن بزرگ نگفت
هشتصد و سه گذشت کان خورشید	همچو ماه در سحاب غیب نهفت

و دز ریحانة الادب در جملهٔ زهی آفتاب بدرکمال = ۸۰۳ و منبع حسن ماهتاب جمال = ۸۰۳ را ماده تاریخ قید کرده اند .

اما عده ای از اندیشمندان در بابت تاریخ مرگ اختلاف دارند. تذکرة الشعرا ، آتشکده آذر و ریاض العارفین و ریاض الجنه و قاموس الاعلام و اسلام انسائیکلوپیدیا همه ۷۹۲ هـ رقم کرده اند . اما مجمع الفصحا ۷۹۳ ، و نفحات الانس جامی و حبیب السیر ، اولاد الاطهار – طرائق الحقایق و روضات الجنان – سامی الاسامی و ملاحشری = ۸۰۳ و مجالس عشاق ۸۰۸ [٤٣]

و الله اعلم بالصواب

این بود شمه ای از احوال زندگانی عارف حق شناس چنانچه باین بیت وی مقاله را به پایان می رسانم:

دین و دنیا فشاند بر توکمال	که همین داشت او کثیر و قلیل [۴۴]

به همین ترتیب عطار نیشابوری را در تذکرة الأولیا اعتقاد بر آن است که اهل معنی پیوسته خاموشند مگر آن که سخنی معنوی بر قلب و باطن آنان تجلی یابد و سپس آن حرف دل بر زبانشان جاری شود. از دیدگاه عطار چنین وارستگان و عرفائی که از تهذیب نفس برخوردارند «خاموش گویا» هستند که حضور و شخصیتشان، قعود و قیامشان، و... همه و همه هزاران سخن پرمفهوم به بیننده منتقل می سازد و لذا بیهوده نیست که وی معتقد است که «سخنی به از بی سخنی نشنیدم».

اما نکتهٔ مهم بر طبق نظر عطار آ ن است کهٔ هدف و نیت از کلام سکوت بزرگان عالم، خدا است و مطرح ساختن خدا و نه مطرح ساختن خود. بنابراین عطار بر این نکته تأکید می ورزد: «اگر تو را چیزی عجیب آید از سخن گفتن، خاموش باش و چون از خاموشی عجب آید، سخن گوی».

همچنین عطار به نقل از هر کدام از عرفا خاموشی را به نحو ذیل توصیف نموده است:

حسن بصری (ص۳۸) : هر که را خاموشی نه از سر فکرت است، آن شهوت و غفلت است. پیوسته اهل دل [به خاموشی] معاودت می کنند تا وقتی که دل های ایشان در نطق آید. پس آن در زبان سرایت کند. فاضل ترین اعمال فکرت است و ورع. بایزید بسطامی (ص ۱٦) : این همه گفتگو و مشغله و بانگ و حرکت و آرزو بیرون پرده است. درون پرده خاموشی و سکوت وآرام و هیبت است. ابوعلی شقیق (۲۰٦) : عبادت ده جزو است: نه جزو گریختن است از خلق و یک جزو خاموشی. ابوسلیمان دارائی (ص ۲٤۳) : معرفت به خاموشی نزدیک تر است که به سخن گفتن. حاتم اصمّ (ص ۲٦۱): چون سخن گویی یاد دار که خدای عزّ و جلّ می شنود آن چه گویی، و چون خاموش باشی یاد دار که خدای ـ تعالی ـ می داند که چگونه خاموشی. سهل بن عبدالله التستری (ص ۲۷۲) : دست ندهد بنده را توبه، تا خاموشی را لازم خود نگرداند و خاموشی لازم او نگردد تا خلوت نگیرد. سهل بن عبدالله التستری (ص ۲۷۸) : رُستگاری تو در چهار چیز است: کم خوردن و بی خوابی و تنهایی و خاموشی. حمدوُن قصّار (ص ۳۵۱) : روا نبود که سخن گوید تا نبیند که فرضی واجب است بر وی سخن گفتن. تا او را صلاحیت آن بود. ابوبکر ورّاق (ص٤٦۹) : اوّل نشان حکمت خاموشی است و سخن گُفتن به قدر حاجت. مشاد دینَوَری(ص ۵۳۵) : حکما که حکمت یافتند به خاموشی یافتند و تفکّر. ابوالحسن خرَقانی (ص ۵۹٦) :

گرچه گدائیم و کم از خاک راه	بر سر راهی گهری یافتم
این همه اکسیر سعادت کمال	از طلب خاک دری یافتم [۴۵]

یادداشت ها :

۱ - ابیات خواجه عبدالرحیم خلوتی متوفی ۸۵۹ هـ

۲ - ر.ک مقدمهٔ دیوان کمال خجندی ، ص سه بتصحیح و اهتمام عزیز دولت آبادی – تبریز ۱۳۳۷ ش.

۳ - ر.ک. «شاعر عارف کمال خجندی » نویسنده سید احمد رضا مجرد. کیهان فرهنگی بهمن ۱۳۷۷ شماره ۱٤۹ ص ۳٦.

٤ - همان ، ص ۳٦ – نگاه کنید مقدمهٔ دیوان ، ص پنج.

۵ - دیوان کمال ، ص ۲۱۵.

٦ - ر.ک. مقاله سید احمد رضا مجرد، ص ۳٦، کیهان فرهنگی شماره ۱٤۹.

۷ - ر.ک حبیب السیر ج ۳ .

۸ - دیوان ۳۸۳.

۹ - حبیب السیر ، ج سوم ، ص ٤٤٠.

۱۰ - دیوان ، ص ۳۷۵

۱۱ - مقدمهٔ دیوان ، ص پنج .

۱۲ - مقدمهٔ دیوان ، ص پانزده

۱۳ - ر.ک مثنوی سبحة الابرار عقد سی و نهم – نقل از مقدمهٔ دیوان صفحه پانزده

۱٤ - نقل از دیوان ، ص پنج.

۱۵ - حاشیه همان دیوان ، ص پنج

۱٦ - دیوان کمال ، ص ۲۸۵ اما در تذکرهٔ آتشکدهٔ آذر گفت یار از غیر آمده .

۱۷ -مقدمهٔ دیوان – ص سیزده

۱۸ - مقدمهٔ دیوان ، ص دوازده وسیزده

۱۹ - ر.ک شاعر عارف کمال خجندی « کیهان فرهنگی بهمن ۱۳۷۷ ، شماره ۱٤۹، ص ۳٦

۲۰ - نفحات الانس جامی ، نقل از مقدمهٔ دیوان ص دوازده

۲۱ - دیوان ، ص ۲۹٦

۲۲ - همان ، ص ۳٤۷.

۲۳ - همان ، ص ۳٤۹.

۲٤ - همان ، ص ۳۸۵

عافیت را طلب کردم در تنهایی یافتم و سلامت در خاموشی. ابوبکر صیدلانی (ص ٦٢٩) : عاقل آن است که سخن بر قدر حاجت گوید و هر چه افزون است دست از آن بدارد. هر که را خاموشی وطر نیست، او در فضول است و اگر چه ساکن است. ابوبکر واسطی (ص ٦٤٤) : مرد باید که گویندهٔ خاموش بود و خاموش گویا، که آن حضرت ورای گفت و خاموشی است. نخست چشمهٔ زبان باید که بسته شود تا چشمهٔ دل بگشاید هزار زبان، مرید صادق را از خاموشی پیران فایده بیش از گفت و گوی بود.

عطار در دیوان اشعار خود این اعتقاد را اظهار می دارد که بسیاری از مقولات نظیر عشق از مقولهٔ یُدرَک وَ لا یُوصفَند و لذا در مقام توصیف عشق، خاموشی خود بهترین توصیفگر حالات درونی عاشق حقیقی است و لذا بیهوده نیست که عطار خاموشی را رسم دلشدگان معرفی می نماید و حتی آن را در «جُوهرالذّات» عامل دیدن جمال یار و سپس عشق به او و لذا عامل واصل شدن در اسرار الهی و رسیدن در وحدت کل و یقین می داند که در پرتو آن آدمی به دریایی آرام و ساکت ـ فارغ و رها از غوغاهای چشمه های کوچک و ناآرام ـ مبدّل می گردد. بنابراین بجا و شایسته است که عطار در «الهی نامه» خاموشی را شراب جان و در مجموعه آثار خود، خامشی را پیشهٔ عاقلان معرفی می نماید.

دقت در اشعار مولوی (در مثنوی معنوی) مبین آن است که وی در اکثر موارد بهترین پاسخ ممکن برای جاهلان را «سکوت» معرفی کرده است:

پس جواب او سکوت است و سکون	هست با ابلـه سخـن گـفتن جـنـون
ور نباشد اهل این ذکـر و قـنوت	پس جواب الاحمق ای سلطان سکوت
گفت او را نیست الا درد لـوت	پس جواب احـمق اولی تـر سکوت
پس خموشی به دهد او را ثبـوت	پس جـواب احمـقان آمـد سـکـوت

مولوی دقیقاً در دیوان شمس نیز به همین نکته تأکید می ورزد:

تو نه آن شکر جوابیْ که جواب من نیابی   مگر احمقم گرفتی که سکوت شد جوابم

وی در فیه ما فیه مضمون فوق را بدین صورت مورد تأیید قرار می دهد که: «تَرکُ الجَوابِ جَوابٌ وَ جَوابُ الأحمَقِ سُکُوتٌ».

۲۵ – همان ، ص ۷۰

۲٦ – همان ، ص ۷۱.

۲۷ – همان ص ۱۰۵.

۲۸ – همان ، ص ۹۲.

۲۹ – همان ، ص ۹۷

۳۰ – همان ، ص ۳۲.

۳۱ – ص ۳٤۵ در استقبال غزل سعدی

سرو ایستاده به چو تو رفتار می کنی طوطی خموش به چو تو گفتار می کنی

۳۲ – ر.ک تذکرة الشعرای دولت شاه سمرقندی ص (نقل از مقدمه)

۳۳ – مثنوی سبحة الابرار عقد سی و نهم و نیز مقدمه ص پانزده

۳٤ – دیوان ص ۲۸۰

۳۵ – دیوان ، ص ۱٦۱.

۳٦ – همان ، ص ۱٦۱.

۳۷ – همان ، ص ۲۱۱.

۳۸ – همان ، ص ۱۳۷

۳۹ – مقدمهٔ دیوان ص شش.

٤۰ – نفحات الانس جامی ص ۵۵۱– سامی الاسامی ملاحشری اولاد اطهار –نقل از مقدمه دیوان ص یازده

٤۱ – دیوان ص ۱٦.

٤۲ – مقدمهٔ دیوان ، ص چهارده

٤۳ – همان مقدمه ص سیزده و چهارده .

٤٤ – همان ، ص ۲٤۳.

٤۵ – همان ، ص ٤۳.

مأخذ و مراجع

۱ – نفحات الانس جامی ، قدیم بهارستان چاپ اسلامبول ۱۲۹٤

۲ – سبحة الابرار جامی عقد ۳۹

۳ – شرح احوال وآثار امیر علیشیر نوائی متخلص به فانی ، دکتر صغری بانوشگفته ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و الهدی تهران، ۱۳۸۷ هـ.ش

٤ – مجالس النفائس – امیر علیشیر نوائی چاپ تهران ۱۳۲۳ ، ص ۳٦

مولوی در دیوان شمس برای سکوت، اسرار و رموز خاصی قائل است و از دیگران می خواهد که در پی کشف اسرار چنان سکوت با معنایی باشند. اما در کنار چنان سکوتی، وی از تکلم قلب و دل خویش در پرتو تجلّی خدا سخن می گوید. لذا بیهوده نیست که از دیدگاه مولانا خاموشی و سکوت بجا و معنی دار اهل معرفت خود می تواند گویای بالاترین پندها باشد. ولی مولوی در کنار توجه به مطالب فوق در مورد سکوت و خاموشی در دیوان شمس به این نکتهٔ بسیار مهم اشاره می کند آن جا که شایسته است و ساکت، و آن جا که گفتار زیبنده تر است، سخن گفتن و نطق را بر می گزیند. مولوی (در مثنوی) بر این اعتقاد است که تمامی ذرات عالم وجود، تمامی کائنات، ستارگان آسمان، سنگریزه های بیابان و برگ های درختان، در عین خاموشی ظاهری خود، هزاران هزار زبان دارند و آدمیان را به سوی این حقیقت فرا می‌خوانند که به سکوت و خاموشی ظاهر آن ها ننگرند و بدانند آن ذرات، شنوا، بینا و گویا و هوشمندند و فقط نامحرمان جهانند که آنان را خاموش و بی صدا می یابند و لذا اگر محرم اسرار آن ها گردید می توان هزاران سخن پرمفهوم را از تک تک آن ها شنید و هزاران آیت و نشانه که سوق دهندهٔ آدمی بسوی حقیقت هستی است در آن ها دید:

این درختانند همچون خاکیان	دست ها بر کرده سوی آسمان
با زبان سبز و با دست دراز	از ضمیر خاک می گویند راز
جمله ذرات زمین و آسمان	با تو می گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و هشیم	با شما نامحرمان ما خامشیم

مولانا در مثنوی معنوی صبر و خاموشی را عامل جذب کنندهٔ رحمت الهی و معنوی می خواند که آنان که طالب کسب نشانهٔ معنویند بایستی در پی چنان سکوت و خاموشی باشند. لذا مولانا خاموشی را بیانگر اوج سرمستی می یابد و آن را عامل فخر آدمیان بر می شمارد و از انسان ها می خواهد که خود را به خاموشی به عنوان یکی از اصول زندگی عادت دهند. بیهوده نیست که مولانا در دیوان شمس سکوت را عامل نجات آدمیان معرفی می نماید.

مولانا در دیوان شمس از «تکلّم قلب» یاد می کند، گوییٓ آن که هستی و کائنات با سکوت خود از عظمت پروردگار سخن می گوید و قلب آدمی به واسطهٔ خدا صدها زبان گویا پیدا می نماید و از او سخن می راند.

۵ – تذکرة الشعراء دولت شاه سمرقندی، چاپ بمبئی، ۱۳۱۸
۶ – مجمع الفصحا – رضا قلی خان هدایت، تهران ۱۲۹۵ ؛ ج ۲، ۲۹
۷ – ریاض العارفین، چاپ تهران ۱۳۰۵، ص ۲۱۰
۸ – مراة الخیال امیر شیر علی خان چاپ بمبئی ۱۳۲٤ ، ص ۵۸
۹ – آتشکدهٔ آذر ، لطفعلی بیگ آذر بیگدلی کلکته ۱۲۷۷
۱۰ – سامی الاسامی (روضه اطهار) ملا حشری چاپ تبریز ۱۳۰۳
۱۱ – طرایق الحقایق ، نائب صدر شیرازی، چاپ تهران، ۱۳۱۹ ج، ۲ ص ۹۹
۱۲ – حبیب السیر ، غیاث الدین خواند میر ، چاپ تهران، ۱۳۳۳ج ۳ ، ص ۵٤۹ – ۵٤۸
۱۳ – قاموس الاعلام – شمس الدین سامی
۱٤ – اولاد الاطهار ، محمد رضا طباطبائی ، چاپ تهران ۱۳۱٤
۱۵ – حافظ شیرین سخن ، دکتر محمد معین ، چاپ تهران صفحه ۲۱٤ – ۲۱۱
۱۶ – ریحانة الادب ، محمد علی تبریزی (مدرس) چاپ تهران ج ۲ ص ٤۰۳
۱۷ – ریاض الجنه ، میرزا حسن زنوزی، روضه پنجم ص ۹۰۷ (نسخه خطی متعلق به کتابخانهٔ آقای حاج محمد نخجوانی تحقیق آقای عزیز دولت آبادی
18 - A Catalogue of Persian Mss in the British Museum 4 Vol by Reiu (تحقیق عزیز دولت آبادی) London 1879 – 1895
19 – A Literary History of Persia by E.G. Browne (4 Vols)
20 – Islamic Ansiklopedisi, Istanbul, 1315
۲۱ – برای اطلاعات بیشتر از این دو نسخهٔ خطی ر.ک به نشریه دانشکدهٔ ادبیات تبریز دوره ششم شماره چهارم و شماره اول سال هفتم مقالات آقای حاج حسین نخجوانی
۲۲ – مجلهٔ کیهان فرهنگی تهران مقاله سید احمد رضا مجرد .بهمن ۱۳۷۷ شماره ۱٤۹ – تهران .

*****

همچنین مولوی هوش و عقل انسان را «ناطق زاز» آدمی معرفی می کند گویا که در چنین مقامی که عارف سالک موضع سکوت را برمی گزیند عقل وی رازهای پنهان هستی را در می یابد و به زبان حال آن عقل گویای تمامی آن رازها برای صاحبان چنان عقلی و سایر افراد واجد عقل و بصیرت می گردد. بدین لحاظ مولانا در دیوان شمس خاموشی را بهترین مبیّن اسرار می داند.

با الهام از زمانی (۱۳۸۶) می توان گفت از دیدگاه مولانا اتخاذ موضع سکوت و عدم تعجیل در گفتار و پرسیدن سؤال می تواند در مواردی سبب حفظ متانت افزون تر فرد و کشف نهایی حقیقت گردد. هر کس می خواهد به دریای حقیقت درآید باید سوار بر کشتی خاموشی شود. عارفان وارسته و بی ادعا علی رغم زبان خاموش خود با شخصیت گویای خود هزاران سخن با اهل فهم و بینش دارند اگر چه بی خردان از آن دریافت سخن نمی کنند. عارفان به دو سبب خاموشی می گزینند. یکی آن که سخن را به نا اهلان نگویند و دیگر آن که سکوت، راهی است برای کشف حقیقت. و آن گاه که عارفان به کشف حقیقت نائل می آیند و از خودبینی و هوای نفس فارغ و رها می گردند قیل و قال و گفتار بیهوده در آنان تا حدّ ممکن کاش می یابد. همچنین از جمله فوائد دیگر سکوت به موقع را می توان افزایش قدرت تفکر و اندیشه ورزی دانست همچنین در این ارتباط، مولانا سکوت را جذب کنندهٔ رحمت الهی و آموزش حکمت و سخن می داند. از دیدگاه مولانا بایست از خودنمایی احتراز نمود و در جمع تا آن جا که لازم است موضع سکوت و خاموشی اتخاذ نمود؛ همچنین بهترین پاسخ نابخردان سکوت است. از دیدگاه مولانا، سخن، تلف کنندهٔ عمر آدمی است مگر سخنی که از دریای کمال بر آید و این البته کمیاب است. سخن، حجاب حقیقت است و سخنان پوچ از هیچ گونه ثباتی برخوردار نمی باشند. شهود حق مستلزم خروج از حجاب الفاظ است و حقیقت در ورای الفاظ وجود دارد و زبان در بیان مشهودات قلبی نارسا می باشد و عارف از دام الفاظ رهیده است.

هیچ کدام از شعرای فارسی زبان در دیوان خود به اندازهٔ صائب تبریزی از سکوت و خاموشی یاد نکرده اند. دقت در کلیهٔ اشعار صائب در دیوان شعر وی مبیّن آن است که او نه تنها در لابلای اشعار خود، در زمینه های گوناگون از سکوت و خاموشی سخن گفته است بلکه در برخی موارد، کلّ

دکتر غلام محمد لاکهو*
برگردان : دکتر انجم حمید**

احوال و آثار میر معصوم بکهری

اشاره :

میر محمد معصوم (۹۴۴ - ۱۰۱۴هـ) دارای شخصیت چند بُعدی است. او نویسنده، مورخ، سخنسرا، معمار ابنیه و آثار تاریخی و برای مدتی دارای ماموریت سفارت در دربار شاه عباس اول بوده است. تاریخ سند معروف به تاریخ معصومی اخیراً برای سومین دفعه در شبه قاره به چاپ رسیده. به همین مناسبت به معرفی مشروح نویسنده اش مبادرت ورزیده ایم.

***

تاریخ نویسی با ارتباط به سند به زبان فارسی آغاز یافت. کتابهای فراوانی در زمینهٔ تاریخ سند به فارسی نگاشته شده است در این مورد چهار کتاب به شرح زیر از اهمیت خاصی برخوردار می باشد:

۱ – فتح نامهٔ سند یا چچ نامه (نگاشته در سال ٦١٣ هـ . ق)
۲ – تاریخ سند یا تاریخ معصومی (نگاشته در سال ۱۰۰۹ هـ . ق)
۳ – تحفة الکرام (نگاشته در سال ۱۱۸۱ هـ ق)
٤ – لب تاریخ سند (نگاشته در سال ۱۳۱۸ هـ ق)

چنانکه معلوم است ، در همان زمان چاپ کتابها آغاز یافته بود. کتاب آخر الذکر نیز در سال ۱۳۱۸ هـ ق / ۱۹۰۰م در امرتسر منتشر شد و در همان سال ترجمهٔ انگلیسی چچ نامه از میرزا قلیچ بیگ در چاپخانه کمشنر [کمشنر پریس]، کراچی چاپ شد. چچ نامه به عنوان نخستین کتاب تاریخ سند شناخته می شود. البته نسخه های خطی کتابهای دیگر در کتابخانه های گوناگون از جمله کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاهور نگاهداری می شوند.

---

* – استاد گروه تاریخ عمومی ، دانشگاه سندهـ ، جامشورو
** – معاون علمی ، مقتدرهٔ قومی زبان ، اسلام آباد.

یک مجموعهٔ شعر رابه توصیف منزلت خاموشی و آثار مترتب بر آن اختصاص داده است.

صائب تبریزی در موارد متعدّد در دیوان اشعار خود بسیار بر این نکته تأکید می ورزد که سکوت و خاموشی هرگز برخاسته از آن نیست که وی حرفی برای گفتن ندارد بلکه دقیقاً برعکس آن، علی رغم داشتن دنیایی از سخنان نغز و نافذ و دلنشین گاهی از اوقات شرایط ایجاب می کند که آدمی مُهر سکوت بر لب زند و خاموشی اختیار کند. به عبارت دیگر سکوت و خاموشی در چنین مواقعی از بی علمی و یا کم علمی نیست، بلکه نشأت گرفته از کثرت علم و دانایی است:

نیست از کوته زبانی بر لبم مُهر سکوت　　　تیغ ها پوشیده در زیر سپر باشد مرا

از حرف و صوت و زیر و زبر بود حال ما　　　مهر سکوت بر لب گویا گذاشتیم

الفاظ و عباراتی نظیر «لب گویا» یعنی دهانی که می تواند گویندهٔ فصیح صدها گفتهٔ زیبا باشد، و یا «تیغ های پوشیده در زیر سپر» که نافذ بودن کلمات ناگفته ـ امّا موجود ـ صائب را می رساند، مبیّن نکته ای است که در فوق به آن اشاره شد. نکتهٔ دیگر آن که در شعر فوق نیز صائب، خاموشی و سکوت را به «سپری» تشبیه کرده است که آدمی را از بدی ها محفوظ می دارد، دیگر آن که سخن گفتن در موقعیت غیرمناسب را موجب پریشان خاطری و نگرانی خود معرفی نموده است.

با آنان که سخن شناسند و صلاحیت گفتگو را دارند می توان و بلکه باید سخن گفت اما خاموشی در مقابل کسانی معنا پیدا می کند که از این مفاهیم و معانی دورند:

بلبل خوش نغمه ام، با گل سخن باشد مرا　　　سرمهٔ خاموشی از زاغ و زغن باشد مرا

به راستی چه آثار و ثمراتی برای سکوت و خاموشی مترتب است که صائب این گونه به طرفداری و حمایت از آن می پردازد. وی اعتقاد دارد که:

ـ سکوت موجب می گردد با صبر و استقامت در ساعاتی از اوقات زندگی که سخن گفتن ضرورت ندارد عبارات و سخنانی در آدمی با تفکر و تأمل شکل گیرند و سپس در مواقع مقتضی گوهرگونه از دهان گوهر افشانی

۱ – **چچ نامه :** قدیمترین نسخهٔ خطی این کتاب در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگاهداری می شود که در سال ۱۰۶۱ هـ ق نوشته شده بود . دکتر نبی بخش بلوچ بر اساس همان نسخه این کتاب تصحیح کرد وسپس در سال ۱۹۸۳م در اسلام آباد به انتشار داد.

۲ – **تاریخ معصومی** : قدیم ترین نسخهٔ خطی این کتاب ، نوشته ۱۰۱۷ هـ ق در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب محفوظ است. تفصیل آن در مطالب بعدی خواهد آمد.

۳ – تحفة الکرام : میر علی شیر قانع در سال ۱۱۸۱ هـ ق کتاب مزبور را به رشتهٔ تحریر درآورد. البته وی تا سال ۱۱۸۸ هـ ق در آن کتاب ترمیم و اضافه کرده بود. دانشور معروفی بنام مولانا محمد شفیع در سال ۱۹۳۵ م نسخهٔ دستنویس مؤلف کتاب را از وارثان وی خریداری کرد. شادروان پیر حسام الدین راشدی بر اساس همان نسخه آن کتاب را تصحیح کرد و در سال ۱۹۷۱م از سوی سندهی ادبی بورد به انتشار داد. اکنون دربارهٔ نسخه دستنویس پیشگفته اطلاعی در دست نیست. البته نسخهٔ زیراکس آن در گوشه مخصوصی مربوط به پیر راشدی در مؤسسه سندشناسی[این مؤسسه به دانشگاه سند ، جامشورو – سند وابسته است]: در دست است.

٤ – **لبّ تاریخ سند** : در زمانی نگاشته شده بود که زبانهای انگلیسی و محلی در شبه قاره جایگزین زبان فارسی می شدند . بدین سبب می توان لب تاریخ سند را آخرین کتاب تاریخی به فارسی به حساب آورد.

در مقالهٔ حاضر دربارهٔ میر معصوم بکهری و اثرش باعنوان تاریخ معصومی به گونه جامع شرح داده شده است. بدین جهت نگارنده این مقاله از تمام پژوهشهای در دست ، استفاده کرده است.

میر محمد معصوم بکهری

نام پدر میر معصوم ، میر سید صفایی آمده است . سید صفایی از خانوادهٔ سادات ترمذی تعلق داشت (۱) به نظر پیر حسام الدین راشدی نامش

که مقطعی از زمان را صدف گونه با سکوت خود صبر نموده بیرون آیندو لعل وار موجب نورایت و تحوّل جمعی از انسان ها گردند:

هر که صائب چون صَدف بر لب زند مُهرِ سکوت   از دهانش گوهر سیراب می آید برون

توجه به کل اشعار صائب تبریزی در دیوان شعر وی گویای نکته های چندی است که در این جا به برخی از آن ها اشاره می شود. صائب دهان کسانی را که از سخن بیهوده لب فرو می بندد و طریق خاموشی برمی گزینند به بهشت دربسته تشبیه می کند. وی همچنین غنچهٔ دربسته ای را مثال می آورد که در بستانسرای عالم در کمال خاموشی ــ اما در واقع با صد زبان ــ از آدمیان می خواهد که از کلام بیجا دم فروبندند. همان گونه که لعل و گوهر در آغوش صدف از سفتن ایمن است، اگر کلام و زبان نیز در آغوش دهان ماند و بیهوده به کار گرفته نشود از هر بلایی محفوظ خواهد ماند و به همین ترتیب بهترین حافظ و محرم اسرار آدمی، خاموشی او خواهد بود. چراغ عاشقان، روشن از خاموشی اهل دل است و لذا صائب پروانه وار اظهار شیفتگی می کند که از روشنایی چنین چراغی بسوزد. هر کس بتواند دندان بر جگر گذارد و آن جا که باید خاموش ماند قطعاً به بهشت موعود خواهد رسید. آن گاه که زبان آدمی از هر ادعا و سخن بیهوده ای بسته گردد و بر این موضوع صبر کند و در آن زمان و یا بعد از آن، زبان وی، چون خود صائب گویای معانی و مفاهیم ناب خواهد گردید همچنان که خاموشی حضرت مریم (س)، کلام حق عیسی (ع) را به دنبال خود داشت. آدمیان می توانند به وسیلهٔ سکوت و خاموشی روح و شخصیت خود را عجین با شناخت و معرفت سازند و آن گاه کلامشان نیز قرین با چنین معرفتی گردد. صائب خاموشی و سکوت محبوب و جانان را موجب افزایش ملاحت وی می‌داند. وی تیغ زبان خاموشی را از هر زبانی برنده تر معرفی می نماید و اظهار می دارد که بهترین روش برای بستن دهان بیهوده گویان آن است که مستمع، خاموشی گزیند و این خاموشی ناشی از عجز او در گفتار نیست زیرا او اعتقاد دارد که شأنش بالاتر از آن است که چون کوه صدایی را بشنود و همان را در خود منعکس سازد زیرا اگر او هم سخن جاهلان را جاهلانه پاسخ گوید و یا بیهوده با آنان سخن راند عملی مشابه همان انعکاس صدا در

صفایی نبود بلکه این تخلّص وی بوده است . وی شعر می گفت ، اما به عنوان سراینده شهرت زیادی به دست نیاورد. نیاکان وی از ترمذ وابسته بودند و آنها سپس در دهکده ای به نام اسکلچه نزدیک به قندهار اقامت گزیدند. میر صفایی در همانجا چشم به جهان گشوده و تحصیلات خود را گذراند. وی در دورهٔ سلطنت ارغون به منطقهٔ سند رسید و در شهر بکهر سکونت گزید. حاکم بکهر نسبت به او بسیار احترام می‌گذاشت و سپس به او مرتبهٔ شیخ الاسلام بکهر اعطا نمود. میر صفایی در ذیقعده ۹۹۱ هـ ق / نوامبر ۱۵۸۱م چشم از این دنیای فانی بربست (۲) و مزارش در گورستان معصومی در سکهر واقع است.

سید صفایی در سند با دختر میر سید کلان ازدواج کرد. میر سید کلان از سادات کهابروتی در سیهون بوده ومزارش در همانجا قرار دارد. سید صفایی سه فرزند داشت ، نامهای آنها به شرح زیر آمده است :

میر ابوالقاسم ، میر محمد فاضل و میر محمد معصوم (۳)

دربارهٔ تاریخ ولادت میر معصوم اختلاف وجود دارد. در این مورد سال ولادت او را ۹۵۲ هـ ق / ۱۵٤٦ م آورده اند. در حالی که به یقین باید گفت ، وی به روز ۷ رمضان المبارک ۹٤٤ هـ ق / ۷ فوریه ۱۵۳۸م متولد شد. دربارهٔ تحصیلات وی نیز اطلاعات کافی در دست نیست. البته وی قاضی دته سیهوانی و شیخ حمید در بیلایی را استاد خود گفته است.بنابه بعضی از روایات ، ملا محمد ساکن کنگری و مخدوم عثمان دربیلایی را نیز از استادان وی شمرده اند (٤).

میر معصوم پس از گذراندن تحصیلات خود ، در زندگانی عملی وارد شد. وی در ابتدا در سلک ملازمت حاکم بکهر سلطان محمود در آمد. پس از وفات سلطان محمد(در سال ۹۸۲ هـ ق / ۱۵۷٤م) منطقه بکهر ، به حیث یکی از بخش های استان ملتان به شمار آمد. بدین گونه بکهر زیر تسلط حکومت تیموریان در هند قرار گرفت.با توجه به این حوادث سیاسی ، میر معصوم در سلک ملازمت سلطنت تیموریان درآمد. در آن روزگار اکبر پادشاه شهرت بسزایی داشته و جاه و جلال او به اوج کمال رسیده بود. میر معصوم در سن سی و هشت سالگی ملازمت سلطنت تیموریان را اختیار کرد. اما در این باره درست معلوم نیست که وی درچه سالی و نیز به چه

کوه را انجام داده است. از دیدگاه صائب بهترین انتقام از هرزه گویان، خاموشی در مقابل سخن بی جای آنان می باشد. چنین خاموشی و سکوتی سخن چینان را نیز خاموش خواهد ساخت . لذا سخن بد آنان بر آدمی مؤثر نخواهد افتاد همان گونه که غنچهٔ لب بسته از چیده شدن توسط دست گلچین معاف و مصون است. صائب آه سحرگاهی خود را عَلَم نصرت خود، و مُهر خاموشی خود را چتر شاهنشاهی خود می خواند. خاموشی، حجت ناطق واصل شدگان معنویت و حقیقت و کسانی که به کمال هنر رسیده اند می باشد و شاهد ناطق کسانی است که کمال و تعالی می ظلبند. لب فروبستن و خاموشی بالاترین سپر آدمی از بلاها و حوادث است همان طور که ماهی لب بسته اندیشه ای از قلّاب صیاد و ماهیگیر ندارد. قدر چنین خاموشی را کسانی می‌دانند که به واسطهٔ هر سخن بیهوده زخم های فراوان خورده باشند. هیچ اطاعت و عبادتی نیست مگر آن که در پرتو سکوت و خاموشی معنای حقیقی خود را باز می یابد و لذا آنان که در این بزم ترک گفتار می کنند خواهند توانست کردار خویش را صحیح و درست سازند. صائب، مُهر خاموشی خود را ساغر سرشار خود و جام جهان بین خود و گل بی خار خارستان زندگی معرفی می نماید. صائب در غزلی مستقل خاموشی را ترجمان دل صاحبنظران، مُهر گنجینهٔ روشن گُهران، سرمهٔ دیدهٔ بالغ نظران، آینهٔ کامل نظران، صیقل سینهٔ روشن گُهران می خواند که سبب آرامش دل هاست

صائب از «دارالأمان خاموشی» یاد می کند که هیچ گوشهٔ عالم امن تراز آن نمی باشد. خاموشی، باب حریم عشق عالم سوز است، چنان که سپند تا وقتی که صدا دارد از آتش دور می گردد و چون خاموش ماند بر آتش می ماند. صائب شأن خاموشی را به مراتب والاتر از گفتار می داند و لذا می‌گوید هرگز نباید در هر موجی چون خار و خس زبان بازی کرد. وی خاموشی و سکوت را دلیل صافی و خلوص عشق می داند همان طور که تا وقتی که در روغن نمک باشد با غوغا و سر و صدا می سوزد و خاموشی را در هم می شکند. صائب معتقد است رتبه و درجهٔ سخنان هر انسانی را می توان از میزان خاموشی وی دریافت چنان که جوهر هر آینه ای از پشت وی هویدا و آشکار می گردد. همچنین او دو لب انسان خاموش را به دو لب تیغ دو دم تشبیه می کند که هرگز نباید دهن خویش را با گفتار بیهوده زخم نماید. نه تنها برای آنان که کلامی متین و استوار دارند بلکه حتی خاموشی مهد آرام پریشان سخنان است و تمامی شادی ها و نشاط ها در خاموشی است چنانکه

حیثیت در آن سلطنت وابستگی داشت. البته در آنجا وی حدود ده سال از زندگانی خود را به حیث سرباز در جنگها گذراند. تفصیل آن جنگها بدین گونه آمده است : جنگ ایدر در سال ۹۸٤ هـ ق / ۱۵۷٦م ، جنگ بهار و بنگال در سال ۹۸۸ هـ ق / ۱۵۸۰م ، جنگ دیگری در بنگال در سال ۹۹۱ هـ ق / ۱۵۸٤م ، و مبارزهٔ گجرات در سال ۹۹۲ هـ ق / ۱۵۸٤م (۵)

میر معصوم در دوران سکونت خود درگجرات با خواجه نظام الدین و همرهانش همنشینی داشت. خواجه نظام الدین یکی از عاملان معروف سلطنت تیموریان به شمار می آمد ، وی کتاب معتبر تاریخی با عنوان طبقات اکبری (نگارش سال ۱۰۰۲ هـق) نگاشته است. میر معصوم در نگارش این اثر به نگارنده بسیار کمک کرده بود. وی در همان زمان به فکر افتاده بود که کتابی جداگانه درباره تاریخ سند تالیف کند. میر معصوم و خواجه نظام الدین در سال ۹۹۸ هـ ق / ۱۵۸۹م در گجرات بودند و در همان زمان اکبرشاه در لاهور می گذراند. وی میر معصوم و خواجه نظام الدین را در آنجا فراخواند. هر دو با سایر عاملان سلطنت با اکبر شاه ملاقات کردند. اکبر شاه در ماه شوال ۹۹۸ هـ ق / ژوئیه ۱۵۹۰م در جهت گشودن منطقه ته دستور داد. در همان روزگار میر معصوم برای برگشت به وطن خود از او اجازه طلبید. شاه مزبور او را سه پرگنه از حکومت بکهر به نامهای دربیلو ، کاکری و چاندکا به طور جاگیر (ملک) اعطا کرد (٦)

بنابه گفتهٔ میر معصوم ، وی به روز ١٤ماه صفر ۹۹۹ هـ ق / ۱۲ دسامبر ۱۵۹۰ م به بکهر رسید (۷) . عبدالرحیم خانخانان نیز همراه وی در جهت گشودن ته از لاهور به بکهر آمد. خانخانان پس از استراحت و آمادگی های لازم از بکهر بیرون آمد. میر معصوم نیز در آن مبارزه شرکت داشت. در آن روزگار میرزا جانی بیگ بر ته حکمرانی داشت.با آغاز جنگ ، درمیان لشکرهای ترخانها و خانخانان معرکه های شدیدی رخ داد و جنگ مزبور در شهرهای سیهون ، عمرکوت، نصرپور و ته گسترده بود. باوجود خرابیهای زیاد و کشت و کشتار شدیدی ، لشکر تیموریان نتوانست شهر ته را زیر تسلط خود در بیاورد. بالاخر برای صلح و آشتی کوششها آغاز شد. بروز ٢٦ ماه محرم ۱۰۰۰ هـ ق / ۱۷ اوت ۱۵۹۱م درمیان میرزا جانی بیگ و عبدالرحیم خانخانان قراردادی منعقد شد (۸) و جنگ مزبور به پایان رسید.

غنچه نیز هرگز از بستن لب تنگدل نمی گردد لذا صائب ترکیب «شهد خاموشی» را به کار می‌گیرد که به کام هر کس چشانده شود هرگز نخواهد توانست با گفتار بیهوده لب از حلاوت آن باز دارد و به راستی شیرینی آن متمایز با شیرینی سخن است. به همین ترتیب وی از «بهشت خاموشی» یاد می کند که در واقع حرف زدن بیجا عامل ترک چنان بهشتی است و لذا صائب «سد یأجوج سخن» و «کمال شأن انسان» را در خاموشی می داند. صائب خاموشی را «مغز گفتار» می خواند و لذا آن را بی صدا می داند و بر این اساس از انسان ها می خواهد که چون طبلی تهی نباشند که از محتوا و مغز عاری و از صدا پر باشند. از آن جا که بیهوده گویان جهان بدون تفکّر و تأمل لب به سخن می‌گشایند لذا از دیدگاه صائب روزی دائمی آنان ندامت و افسوس خواهد بود. گفت و گوی غیر سودمند آدمی را سبک و سطحی جلوه می دهد حال آن که وقار و متانت آدمی در پرتو سکوت و خاموشی است. صائب معتقد است که نیازی نمی باشد آدمیان بخواهند به واسطهٔ گفتار، خود را نیک یا بد سازند زیرا در پرتو خاموشی بدون نیاز به هیچ گفتاری می توان قطعاً از نیکان عالم گردید. صائب خاموشی خود را نه از بی دردی ـ بلکه از شدت درد ـ می داند و لذا می توان گفت که حرف نزدن در بعضی موارد نه به واسطهٔ نداشتن حرفی برای گفتن، بلکهٔ به واسطهٔ داشتن حرف های بسیار فراوان می باشد. از دیدگاه صائب باید بجا سخن گفت و یا خاموش ماند و از نتایج سوء گفتار بیهوده در امان ماند. از دیدگاه صائب، آنان که به لب مُهر خاموشی زنند قطعاً به دل گویا گردند. بهشت دربسته را تماماً در پرتو دهان بسته و خاموش که از سخن های بیهودهَ اجتناب می ورزند به آدمی می بخشند و روشنی شمع دل آدمی در وقت خاموشی است.

صائب تبریزی در غزلی مستقل که تمام آن را به توصیف خاموشی اختصاص داده است، خاموشی را گلشن باغ سینه، روشنی چراغ دل، رافع فتنه های عالم، عامل امنیت، رفع زنگار و آرامش قلب ها و سینه ها، استحکام آدمی، عامل روشن ساختن رموز عالم بر انسان، عامل وحدت جهانیان، عامل دوستی انسان ها با یکدیگر و... معرفی می نماید.

صائب در غزلی دیگر که تمامی آن را نیز به وصف خاموشی اختصاص داده است، خاموشی را عامل امنیت و آرامش، وقار، نجات از پشیمانی و ورود به

طبق آن قرارداد، شهر تته به سلطنت تیموریان الحاق یافت. البته منطقه مزبور حسب گذشته به میرزا جانی بیگ واگذار شد.

پس از خاتمهٔ جنگ ، میر معصوم نیز فراغت یافت و تعطیلات خود را در بکهر گذراند. وی در حدود سال (۱۰۰۱ — ۱۰۰۳ هـق / ۱۵۹۱ — ۱۵۹۳م) در آنجا بسر برد و گورستان خانوادگی خود را بازسازی کرد، روی مزارهای پدر و برادرش کتیبه ها نصب نمود و بدین ترتیب آثار خانوادگی خود را محفوظ نگهداشت . میر معصوم بسیاری از کارهای ساختمانی را بنیان گذاشت. علاوه بر آن وی در جهت حصول دریافت بیشتر به املاک خود نیز توجه مبذول داشت (۹)

میر معصوم در بکهر بزحمت سه سال گذرانده بود که در همان دوران در شهر سبی واقع در استان بلوچستان کنونی افغانها شورش برپا کردند. میر معصوم نیز به همراه میر ابوالقاسم نمکین در آن مبارزه مأمور شد و بدین گونه حکمرانان تیموری به قندهار و مکران به سهولت رسیدند. این رویداد در سال ۱۰۰۳ هـ ق / ۱۵۹۵م به وقوع گردید(۱۰)

هنگامی که میرمعصوم از مبارزهٔ سبی به فراغت رسید وی طبق دستور شاهی مستقیماً به قندهار رفت همچنین وی نتوانست به بهکر برگردد. وی در قندهار به مدت چهار سال (۱۰۰۳ — ۱۰۰۷ هـ ق / ۱۵۹۵ — ۱۵۹۸م) خدمات ارتشی را به جا آورد.

بنابه مأموریت میر معصوم در قندهار ، او را برای نخستین بار رتبهٔ «ارهائی صدی » [رتبهٔ شاهی است ، طبق آن دویست و پنجاه تن از سربازان لشکر زیر نظر و تسلط قرار داده می شود] اعطا گردید(۱۱) و آن رتبه به تدریج به « یک هزاری» [هزار تن از سربازان تحت تسلط قرار گرفته شد] رسید. در سال ۱۰۰۸هـ ق / ۱۵۹۹م به او دستور داده شد که قندهار را ترک کند. هنگامی که وی از قندهار بر می گشت ، از راه سبی و شال به بکهر آمد و سپس از طریق جیسلمیر به شهر آگره فرا رسید. زمانی که وی به آگره رسید ، مهمات جنگی برهانپور (اسیر) به شدت رسیده بود : اکبر پادشاه نیز در آن جنگ شرکت می جست. مبارزهٔ اسیر به مدت دو سال (۱۰۰۸ — ۱۰۰۹ هـ ق / ۱۵۹۹ — ۱۶۰۰م) ادامه داشت. سرانجام لشکر تیموریان برخاندیش تسلط یافت. میر معصوم نیز در آن مبارزه شرکت داشت. در آن

هنگام دو رویداد مهم به وقوع رسیدند، یکی وفات میرزا جانی به روز ۲۷ رجب ، ۱۰۰۹ هـ ق و دیگری تکمیل کتاب تاریخ سند یا تاریخ معصومی (۱۲)

میر معصوم پس از موفقیت در آن مبارزه به آگره برگشت. در همان روزگار حکومت تیموریان در صدد بود که سفارت خود را به ایران بفرستد. در جهت آن مهم میر معصوم برگزیده شد. و همچنین در همان زمان اکبر پادشاه او را به لقب « امین الملک » سرفراز گرداند. این رویداد مهمی در زندگانی میر معصوم به شمار می آید. وی در سال ۱۰۰۹ هـ ق در جهت اعزام سفارت ایران گماشته شد. سپس وی از آگره به بکهر رسید و بعد از آمادگی های لازم و جمع آوری اسباب در سال ۱۰۱۰ هـ.ق یا ۱۰۱۱ هـ ق به مسافرت ایران رفت. میر معصوم در ایران به هدف خویش رسید و موفقیت شایانی به دست آورد. وی در آنجا با پادشاه ایران شاه عباس صفوی ملاقات کرد و همچنین طرفین نامه ها و هدایا به یکدیگر مبادله کردند.وی پس از سفارت کاری موفقیت آمیز در سال ۱۰۱۳ هـق / ۱٦۰٤ م به وطن خود برگشت. (۱۳)

چنانکه می دانیم ، میر معصوم از سرایندگان ، تاریخ نگاران و دانشوران معروف به شمار می آمد. بنابر این وی در حوزه های علمی و ادبی ایران نیز مورد استقبال زیاد قرار گرفت. دانشمندان آن دیار به احترام وی مجالس ادبی را برگزار می کردند. دو تن از تذکره نویسان معاصر دربارهٔ میر معصوم نظرات خود را ابراز داشته اند. تقی کاشی در سال ۱۰۱۲ هـق با وی ملاقات کرد و در تذکرهٔ خود با عنوان خلاصة الاشعار از او بسیار ستایش کرد(۱٤) بعد از آن ، تقی اوحدی در سال ۱۰۱۳ هـ ق با میر معصوم دیدار نمود و در تذکرهٔ عرفات العاشقین خود او را یاد کرده است (۱۵) .

هنگامی که میر معصوم از ایران (سال ۱۰۱۳هـ ق) برگشت ، نخست به بکهر رسید و سپس از آنجا به آگره رفت. از آن به بعد زاجع به مسؤولیت های رسمی و دولتی و کارهای اداری وی در منابع موجود ذکر نشده است. چند ماه بعد از آن ، اکبر پادشاه بروز ۱٤ جمادی الاول ۱۰۱٤ هـ.ق. / ۱۷ اکتبر ۱٦۰۵م چشم ازاین جهان فانی بربست بعد از وی ، جهانگیر شاه به سریر سلطنت رسید . میر معصوم در آن روزگار نیز در دربار تیموریان حضور داشت. وی در ماه رمضان سال ۱۰۱٤ هـق / ژانویه ۱٦۰٦م از جهانگیر شاه

رخصت خواست و به سوی بکهر مسافرت کرد (۱٦). بالاخر میر معصوم به بکهر رسید و در حدود دو ماه بعد، از این دنیای فانی به جهان باقی شتافت . اطلاعات مزبور از روی کتیبهٔ سنگی قبْر وی در سکهر به دست آمده اند. باوجود آن ، در مورد تاریخ وفات وی اختلاف نظر وجود داشته است. دانشمند معاصر وی بنام شیخ فرید بکهری ، سال وفاتش را ۱۰۱۵ هـ .ق نوشته است (۱۷) . شاهنواز خان نیز از وی پیروی کرده است (۱۸) میر علیشیر قانع تتوی دربارهٔ آن اظهار نظر کرده است (۱۹). دانشمند معروف مولانا محمد شفیع بنا به تذکرهٔ متاخر باعنوان « روز روشن» وفات میر معصوم را در سال ۱۰۱۹ هـ ق قرار داده است (۲۰) سپس دکتر داود پوته نیز همان سال را برای وفاتش درست دانسته است (۲۱) مولوی محمد شفیع و دکتر داودپوته تاریخ ۱۰۱۹ هـ ق را بنا به کلمه «بوده » بجای « بود» که در قطعهٔ تاریخ سنگ مزارش نوشته شده ، استناد جسته است. سید حسام الدین راشدی در این مورد به دقّت پژوهش کرده است . ضمناً وی نوشته است که جای شگفت است ، آن دو دانشمند بزرگ [مولوی محمد شفیع و دکتر داود پوته] قبر میر معصوم را خود ملاحظه کردند و قطعهٔ تاریخ سنگ مزارش را نیز یادداشت نمودند. آنها چرا به فکر « بود» و «بوده» افتادند و سال وفات میر معصوم را نادرست نقل کردند. در واقع شعری که روی کتیبهٔ سنگی نوشته شده ، تاکنون بطور آشکار خوانده می شود. شعر کتیبهٔ سنگی مزبور بدین قرار است :

سال فوتش از خرد جستم ، بگفت بود نامی، صاحب ملک سخن

حسام الدین راشدی قضیهٔ تاریخ وفات او را بر بنای نوشتهٔ فرزندش میر بزرگ برای همیشه رفع کرده است. بنابر این می توان گفت که میر معصوم به روز جمعه ، ٦ ذی الحجه ۱۰۱٤ هـ ق / ٤ آوریل ۱٦۰٦ هـ ق وفات یافته بود (۲۲) ، ضمناً دکتر صدیقی روز ۱٤ آوریل آورده که درست نیست (۲۳)

تذکره نویسان معروف ایرن از جمله تقی اوحدی و تقی کاشی شخصیت میر معصوم را به عنوان انسان شایسته‌ای بسیار ستوده اند . همچنین دو تن از دانشمندان معاصر شبه قاره ، خواجه نظام الدین احمد و ملا عبدالقادر بدایونی نیز از او بسیار ستایش کرده اند (۲٤)

خزینهٔ اسرار و... خوانده است. همچنین صائب تبریزی غزل دیگری را نیز تماماً به ذکر اوصاف خاموشی می پردازد. در این غزل نیز از شکوه و احتشام خاموشی سخن می راند و آن را عامل حفظ جان و ایمنی ملک، روشنی دل، جلوگیری از ندامت، حفظ حرمت و حیثیت دیگران، یاد خدا، خودداری از تندروی و غیره می خواند. صائب بر این اعتقاد است که خاموشی زبان خاص خود و لذا پیام ویژهٔ خود را دارد و لذا به صورتی غیرکلامی ـ و در مواردی غیر ارادی ـ مفاهیم و معانی مخصوص خود را به گونه ای نافذ و اثربخش به دریافت کنندگان آن پیام منتقل می‌سازد. وی در موارد گوناگون در دیوان اشعار خود به این حقیقت اشاره داشته است:

گرچه من چون غنچه دارم مُهر خاموشی به لب	نکهت گل می کند تفسیر، فریاد مرا
تا ز خاموشی زبان بی زبانان یافتم	روی در دیوار کردم، همزبانی شد مرا
زبان هر چند شمع کشته را خاموش می باشد	به خاموشی عجب تیغ زبانی هست عاشق را
تراوش می کند راز نهان از مُهر خاموشی	که شبنم نیست از پرواز مانع نکهت گل را
تراوش می کند خونین دلی از مُهر خاموشی	که آهوی ختن را بوی مشک از ناف می آید
می توان یافت ز عنوان جبین مضمون را	هیچ علمی چو زبان دانی خاموشی نیست
مُهر خاموشی حجاب چهرهٔ مطلب نبود	نور رویش پرده از راز نهان افکنده بود
مُهر خاموشی نگردد پردهٔ اسرار عشق	بوی گل را مانع از پرواز شبنم کی شود؟
مُهر خاموشی کند بی پرده راز عشق را	زخم صبح از بخیهٔ انجم نمایان می شود
نمی گردد به خاموشی نهان درد	ز رنگ چهره دارد ترجمان درد
گرچه دارد مُهر خاموشی به لب از مردمک	چشم مست او بود در گفتگو بی اختیار
می کند از مُهر خاموشی تراوش راز عشق	مشک را در نافه ممکن نیست پنهان داشتن

به عنوان مثال از دیدگاه صائب در اشعار فوق، «نکهت گل»، «عنوان جبین»، «نور رو»، «بوی گل»، «رنگ چهره»، «چشم مست»، «مژگان سخنگو» و ... در واقع هر کدام ده ها کلام گویاتر و پرمفهوم تر از هر سخن را به بیننده و شنوندهٔ بصیر و شنوا انتقال می دهند. به عبارت دقیق تر، مثلاً در بیت اوّل اگر چه «غنچه» به عنوان یک فرستندهٔ پیام ظاهراً خاموش است، اما با کدگذاری یا رمزگذاری پیام خود در قالب نماد «نکهت یا بوی گل» پیام حضور خود را به گیرندگان پیام منتقل می سازد، حال این گیرندگان پیام هستند که باید با کدبرداری یا رمزگشایی صحیح خود چنین پیامی را آن

آثار ساختمانی

میر معصوم برای کارهای ساختمانی اهمیت فراوانی قایل بوده است. وی چندین ساختمانها را ساخت. پس از گذشت قرنها ، بعضی از آنها هنوز بر جا مانده اند. وی سراسر هندوستان را گشت چندی در کابل و قندهار نیز به سربُرد وبه سفارت ایران رفت. این همه مسافرت ها دید خاصی به او بخشید. وی بسیاری از ساختمانها تعمیر کرد و آثار گرانقدری از خود به یادگار گذاشت. بعضی از آنها در اینجا به اختصار یاد می شوند:

۱ – عیدگاه روهری

میر معصوم سه سال از تعطیلات خود را در بکهر به سربرد. در حین آن روزگار ، وی برای مردم روهریٔ و سکهر عیدگاهی تعمیر کرد. عیدگاه مزبور در سال ۱۰۰۲ هـ ق به اتمام رسید و هنوز در گوشه ای جنوب مغرب شهر روهری ، بر قلهٔ بلند کوه واقع است.

۲ – گورستان چوکندی

میر معصوم در سال ۱۰۰۲ه هـ ق آن گورستان را بنا نهاد. در محوطه آن سه ساختمان دیگر نیز قرار دارند. یکی گورستان چوکندی، دیگری مناره و سومین آرامگاه . قبرهای اشخاص مهم خانوادهٔ میر معصوم در گورستان چوکندی قرار دارد ، از جمله : میر بزرگ ، میر صفایی ، میر معصوم ، میر ابوالقاسم و میر محمد فاضل و نیز خانمها و افراد دیگر این خانواده در اینجا مدفون اند.

۳ – منارهٔ معصومی

میر معصوم در سال ۱۰۰۲ هـ ق آن مناره را بنا نهاد و در سال ۱۰۱۳ هـ ق به تکمیل رساند. مخدوم امیر احمد زمان تعمیر مناره را نادرست ۱۰۰۳ هـ ق تا ۱۰۲٦ هـ ق گفته است (۲۵). میر معصوم با علاقهٔ فراوان این مناره یادگار را تعمیر کرد. کرسی مناره ۸٤ فوت پهن و با سنگ ساخته شده است و کارهای دیگر با خشت ها درست شده است . در جهت

گونه که هست دریافت دارند و بیهوده نیست که صائب نیز در همین بیت از دریافت کنندگان حقیقی پیام می‌خواهد که فریاد خاموش او را به طور شایسته دریابند. یا آن که «درد» که خود ساکت و خاموش است مراتب زجر خود رادر قالب «رنگ چهره» زرد به بینندگان منتقل می سازد، و یا اگر چه فرد به زبان خاموش است اما چشمان مست و یا مژگان او هستند که بیان ویژهٔ خود را به دیگران انتقال می دهند.

لذا صائب ذرّات عالم را به گونه ای معرفی می نماید که هر کدام راز های فراوان در خود پنهان دارند و اصوات و آوازهای گوناگون را علی رغم زبان خاموش خود به بیننده و شنونده دقیق منتقل می سازند.

نتیجه گیری:

می توان از نکات مطرح شده در این مقاله چنین دریافت که به راستی ایجاب می نماید که نظام تعلیم و تربیت و کلیهٔ افراد جامعه، جایگاه بسیار بالاتری را برای سکوت قایل گردند. شاید این همه تأکید[1] که در مَتون دینی و ادبی به طور مشترک بر سکوت و خاموشی گردیده است یکی از دلایل همین حقیقت باشد که آدمیان حقیقتاً قدر سکوت را نمی‌دانند و از آن استفادهٔ اخلاقی، تربیتی و علمی به عمل نمی آورند و در یک کلام آن جا که باید ساکت باشند نیستند. تشابه در کلام معصومین و شعرا و حکمای ادب فارسی مبیّن واقعیت مذکور است. در پرتو سکوت شایسته در مواقع لازم آن هم با نیّتی الهی است که می توان به مراتب بالاتری از معرفت و شناخت نایل گزدید و عشق و عاطفهٔ افزون تری نسبت به حقیقت حاصل نمود و در نگرش و اندیشه و رفتار متعالی تر بود و مطمئن تر و آرام تر زیست و در تعلیم و تربیت و بلکه در کلیهٔ شئون زندگی موفق تر گردید. سکوت مقدمهٔ تفکّر و تعقّل است و تفکّر و تعقّل کلید حقیقی عبادت و علم راستین و لذا بدون سکوت و خاموشی بجا و به مورد نمی توان به حقیقت علم و عبادت ـ و به عبارت بهتر به هدف آفرینش راه یافت و لذا در این حال حیات آدمی، حالتی پوچ و سرگردان به خود می گیرد که انسان ها شتابان و پرشتاب در مسیری که هدف آن مشخص نیست از یکدیگر سبقت می گیرند و آن کس که پُرگو تر، محبوب تر و پیشرو تر و لذا حتی معیار برتری نیز خودنمایی و خود را مطرح ساختن است و بنابراین در چنین وضعیتی دیگر کدام وقت برای دقت و مطالعه و لذا برای عبرت آموزی و نیل به حقیقت می ماند.

پالا رفتن در درون مناره ، ۸٤ پله ساخته شده اند. کزنس ارتفاع آن را ۱۰۰ فوت گفته است (۲٦) دانشمندان انگلیسی ساخت آن مناره را بسیار ستوده اند.

۴ - آرامگاه

یک ساختمان دارای مثمن گوشه در وسط مناره و چوکندی قرار دارد. آن را آرامگاه نام نهاده اند. ساختمان مزبور در سال ۱۰۰٤ هـ ق ساخته شد و آن را فیض محل نیز گفته اند.

۵ - باغ قندهار

هنگامی که میر معصوم در قندهار به مأموریت ارتش رفته بود ، وی باغ مزبور را خریداری کرد.

۶ - ۷ - منزلگاه

روبروی ساده بیلا ، در کنار رودخانه واقع در سکهر دو ساختمان قرار دارند که منزلگاه مسجد خوانده می شدند. از روی کتیبه های سنگی می توان گفت ، یک ساختمان در سال ۱۰۰٦ هـ ق و ساختمان دیگر در سال ۱۰۰۷ هـ ق ساخته شد. کزنس گفته است که به احتمال هر دو ساختمان در یک باغ قرار داشته اند، یک ساختمان برای مسجد و ساختمان دیگر برای استراحت بنا شده بود (۲۷)

۸ - مسجد کشتی نما

میر معصوم مسجد مزبور را نیز در سال ۱۰۰۷ هـ ق ساخت. یوسف میرک درباره این ساختمان در اثرش یاد کرده است (۲۸)

۹ - سیتاسر یا ستیاسر

ساختمان مزبور در سال ۱۰۰۷ هـ ق ساخته شد. بنابه گفتهٔ تاریخ نویسان ، به زحمت می توان نظیر این ساختمان روی زمین یافت(۲۹) نام و نشانی از آن ساختمان از بین رفته است. البته گمان می رود آن گنبد نزد ساده بیلا واقع

با این وجود، باید توجه داشت تمام نکات فوق در وصف منزلت و عظمت سکوت و خاموشی مقتضی و به مواردی هستند که در آن مقام سکوت شایسته تر و زیبنده تر است وگرنه آن جا که باید سخن گفت تا آن که دیگران از حقیقتی بهره مند ساخت و یا آن که از حقی دفاع نمود و مواردی از این قبیل؛ هرگز نباید در رسالت آسمانی و الهی سخن گفتن ـ آن هم قطعاً با نیّتی صحیح ـ نیز غافل ماند و خود را از توفیق انجام چنین مسئولیتی عظیم بی نصیب و محروم داشت. آنان که به سطح ارزش گذاری حیطهٔ عاطفی نائل آمده اند ارزش کلام و سکوت را در یک نظام سازماندهی شده به طور منطقی دریافته اند و از هر کدام از آن دو آن گونه که شایسته تر است بهره می گیرند.

منابع

الف- منابع فارسی

آزمندیان، علیرضا. (۱۳۸۳). تکنولوژی فکر. چاپ دهم. تهران: مؤلف

انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن

باقری، خسرو. (۱۳۸۰). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، چاپ دوم، تهران: مدرسه

برومند، سید مهدی. (۱۳۸۰). شیوه های تعلیم در قرآن و سنت. رشت: کتاب مبین

بیان، حسام الدین و شکیبا مقدم، محمد. (۱۳۷۱). مدیریت شیوه های نو در آموزش. تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی

تورکینگتون، کارول ا. (۱۳۸۳). مدیریت استرس. ترجمه رقیه بلالی و فرشته باعزت. تهران: بعثت

جرّ، خلیل. (۱۳۷۶). فرهنگ لاروس، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر

حسینی دشتی، سید مصطفی. (۱۳۷۶). معارف و معاریف، چاپ دوم، تهران: مفید

حسینی، سیدحسین. (۱۳۸٤). یکصد موضوع اخلاقی در قرآن حدیث، تحت نظر آیت الله العظمی مکارم شیرازی، چاپ سوم، تهران: دارالکتب الأسلامیه

حق جو، محمد حسین. (۱۳۷٤). اضطراب و نگرانی. قم: مرکز فرهنگی انصارالمهدی

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه، چاپ دوم از دورهٔ جدید، تهران: انتشارات دانشگاه تهران

سجادی، سیدجعفر. (۱۳۸۱). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ ششم، تهران: طهوری

بود و در روزگار خود برای ناوگانی که از طرف پنجاب می آمدند، به گونه فانوس دریایی مورد استفاده قرار می گرفت.

۱۰ - ساختمان رفاهی

آن ساختمان در سال ۱۰۰۸ هـ ق در جیسلمیر تعمیر شد. اکنون ساختمان مزبور از بین رفته است . البته عکس هایی از کتیبه های سنگی آن در کتابهای تاریخی یافت می شوند.

۱۱ - مسجد و اتاق قندهار

میر معصوم بر روی مزار یکی از بزرگان خود بنام سید شیر قلندر یک مسجد و اتاق به یادگار بنا کرد. آن ساختمانها تا اکنون پا برجاست.

۱۲ - حویلی[خانه بزرگ]، باغ ومسجد

در کتابهای تاریخی معاصر دربارهٔ حویلی ، باغ و مسجد میر معصوم یاد شده است. شاید ساختمانهای مزبور در محلهٔ سادات معصومی شامل شده اند و امروز شناخت آنها امکان پذیر نیست.

۱۳ - گنبد مثمن گوشه ای و ساختمان هفت چاه

بر جاده ای از سکهر قدیم به سکهر جدید به پهلوی گنبدی یک ساختمان دارای هشت پهلو وجود دارد، بنابه روایاتی اطراف آن ساختمان هفت چاه قرار داشته که به یقین در آنجا باغ و سبزه هم بوده باشد. اکنون ساختمانها ویران شده ، چاه ها از بین رفته و ملک و ساختمانها متصرف شده اند (۳۰)

کتیبه نگاری

میر معصوم شخصیت همه کاره ای داشت. دربارهٔ ساختمان سازی وی در مطالب بالا ذکر شده است . وی به کتیبه نگاری و نصب کردن آنها در جاهای مختلف بسیار علاقه داشت. سید حسام الدین راشدی سراسر عمر خود را در جستجوی احوال ، آثار ادبی و تاریخی و فرهنگی وی به سر برده است. وی دربارهٔ کتیبه های میر معصوم در هند و سند ، ایران و افغانستان

سی وارد، برایان لوک. (۱۳۸۱). مدیریت استرس. ترجمه مهدی قراجه داغی. تهران: پیکان
شبر، سیدعبدالله. (۱۳۸۳). اخلاق، ترجمهٔ محمّدرضا جبّاران، تهران: هجرت
شجاعی، سیّد مهدی. (۱۳۸۰). متّقین، دریافتی از خطبهٔ نهج البلاغه، چاپ ششم، تهران: مؤسسهٔ فرهنگی و انتشاراتی محراب قلم
شیخ حر عاملی. (۱۳۸٤). آداب معاشرت از دیدگاه معصومین علیهم السلام. ترجمه محمدعلی فارابی و یعقوب عباسی علی کمر. چاپ هفتم. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
صائب تبریزی. (۱۳٦٦). دیوان اشعار، به همّت محمّد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی
عطّار نیشابوری، شیخ فرید الدین. (۱۳٤٥). مظهرالعجایب، تهران: ثنایی
عطّار نیشابوری، شیخ فرید الدین. (۱۳٦۳). اسرارنامه، تهران: کتابخانهٔ فخر رازی
عطّار نیشابوری، شیخ فرید الدین. (۱۳٦۸). الهی نامه، چاپ دوم، تهران: توس
عطّار نیشابوری، شیخ فرید الدین. (۱۳۸۰). دیوان اشعار، چاپ دهم، تهران: علمی و فرهنگی
عطّار نیشابوری، شیخ فرید الدین. (۱۳۸۱). تذکره الأولیاء، چاپ چهارم، تهران: صفی علیشاه
علوی، سید حمیدرضا. (۱۳۸٤). روش تدریس سخنرانس پرسش و پاسخ. کرمان: انتشارات دانشگاه شهید باهنر
فرهنگی، علی اکبر.(۱۳۷٤). ارتباطات انسانی. ج ۱. چاپ دوم. تهران مؤسسه فرهنگی رسا
فرید تنکابنی، مرتضی. (۱۳۸۲). سیری دیگر در نهج الفصاحه، با تنظیم موضوعی. چاپ یازدهم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
کوردون، لیونل. (۱۳۸۳). ترجمه فاطمه صالحی طالقانی. چاپ دوم. تهران: ظلایه
متیوس، آندرو. (۱۳۷۷). آخرین راز شاد زیستن. ترجمه وحید افضلی راد. تهران: نی ریز
محسنیان راد، مهدی. (۱۳۷٤). ارتباط شناسی، ارتباطات انسانی. (میان فردی، گروهی، جمعی). چاپ دوم. تهران: ویرایش.
محمدی الری شهری، محمد. (۱۳۷۲). میزان الحکمه. الطبعه الرابعه. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
معین، محمّد. (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی، چاپ هشتم، تهران: امیر کبیر
مولوی، جلال الدین. (۱۳٦۲). مثنوی معنوی، به سعی و اهتمام رینولد نیکلسون، چاپ نهم، تهران: امیر کبیر
مولوی، جلال الدین. (۱۳۷۹). دیوان شمس، چاپ چهاردهم، تهران: جاویدان

پژوهش کرده است. کتیبه های مزبور به زبان فارسی بوده و بعضی از آنها مختصر و بعضی طویل اند. راشدی حدود پنجاه و چهار (٥٤) کتیبه او را جستجو کرده که در مسجدها ، مقبره ها ، مزارها، باغها و جاده ها نصب شده اند و همهٔ آنها را در کتاب خود نقل کرده است. بعضی از آن کتیبه ها را میر بزرگ فرزند میر معصوم نصب کرده است (۳۱) بعد از آن نیز برخی از کتیبه های وی دریافت شده اند که شیخ خورشید آنها را یاد کرده است (۳۲)

آثار علمی

میر معصوم امروز به عنوان یک نویسنده ، سراینده ، مورخ و دانشمند بسیار شهرت داشته است. همین علم و هنر نام او را دوام بخشیده است. اینک آثار علمی و وادبی وی به شرح ذیل آورده می شود:

پنج گنج

بسیاری از سرایندگان شبه قاره به استقبال از خمسهٔ حکیم نظامی گنجوی (م. ٥٩٨ هـ ق) پنج گنج گفته اند. میر معصوم نیز در این زمینه همت گماشته است و پنج گنج خود را سروده است . متأسفانه مثنویهای وی اکنون در دست نیست ، اما عنوانهای آنها بدین قراراند:

۱ – **معدن الافکار** ، به پیروی از مخزن الاسرار

۲ – **حسن و ناز** ، به پیروی از خسرو شیرین

۳ – **رای و صورت** ، به پیروی از لیلی و مجنون

۴ – **خمسه متحیره** ، به پیروی از هفت پیکر

۵ – **اکبر نامه** ، به پیروی از سکندر نامه

۶ – طب یا مفردات نامه

بعضی از دانشمندان عقیده دارند که میر معصوم در علم طب دو کتاب با عنوانهای «طب نامی» و «مفردات معصومی» نگاشته است . اما این عقیده درست نیست. میر معصوم در این موضوع فقط یک کتاب با عنوان «طب» یا مفردات نامی تحریر کرده است. کتاب مزبور در سال ۱۰۰٤ هـ ق تألیف شد و نسخه های خطی آن غیر از منطقه سند در جاها دیگر نگهداری می شوند.

مولوی، جلال الدین. (۱۳۷۹). گزیدهٔ فیه ما فیه، مقالات مولانا، تلخیص و مقدمه و شرح: دکتر حسین الهی قمشه‌ای، چاپ هفتم، تهران: علمی و فرهنگی
نراقی، احمد. (۱۳۷۷). معراج السّعاده، چاپ پنجم، تهران: هجرت
ویلسون، پل. (۱۳۷۹). آرامش فوری. ترجمه توراندخت تمدن (مالکی). تهران پیکان
هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (١٣٨٤). کشف المحجوب، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، چاپ دوم، تهران: سروش
الهی قمشه ای، حسین و بهشتی شیرازی، سید احمد. (۱۳۸۲). کیمیا. ج ۵. تهران: روزنه

ب- منابع انگلیسی

Capel, S; Leak, M. & Turner, T. (2005). Learning to teach in the Secondary School. (4th ed.). London and New York: Routledge.

Petty, G. (2004). Teaching Today. (3rd ed.). United Kingdom: Nelson Thomes

Reece, L. & Walker, S. (2004). Teaching, Training and Learning. (5th ed.). Great Britain: Business Education Publisher Limited.

******

۷ – تاریخ سند

میر معصوم کتاب مزبور را دربارهٔ تاریخ سند در سال ۱۰۰۹ هـ ق نگاشته است. این کتاب در بعد با عنوان تاریخ معصومی نیز شهرت داشته است. تفصیل آن در مطالب بعدی خواهد آمد.

۸ – ۹ دیوان شعر

میر معصوم دو دیوان شعر فارسی داشته که متأسفانه هر دو دیوان اکنون در دست نیست.

۱۰ – دیوان رباعیات

میر معصوم دیوان رباعیات نیز داشت. به همین جهت او را بادشاه رباعیات نیز گفته اند.

۱۱ – ساقی نامه

میر معصوم دو ساقی نامه سروده است که بخشی از دیوان وی بوده اما تذکره نویسان آنها را جداگانه یاد کرده اند.

۱۲ – معما

میر معصوم در معما سرایی نیز دست داشت. در دیوان وی معما نیز یافت می شد و تذکره نویسان هم آنها را یاد کرده اند . همهٔ آثار علمی و هنری وی به فارسی بوده و پیر حسام الدین راشدی آنها را در کتاب خود ذکر کرده است . متاسفانه آثار شعری وی محفوظ نمانده اما راشدی اشعار پراکندهٔ وی را از روی تذکره ها و سایر منابع تاریخی جمع آوری کرده و بدینگونه بعضی از اشعار میر معصوم در کتاب وی محفوظ شده اند (۳۴)

تاریخ سند یا تاریخ معصومی

در آغاز این مقاله چهار کتاب تاریخی در سند یاد شده اند. از آن میان فتح نامه سند یا چچ نامه به عنوان نخستین کتاب تاریخی در سند به شمار رفته است. در این کتاب دربارهٔ خانواده های رای و برهمن و گشایش های عربها

دکتر مهدی حسینی*

تأثیر نهج البلاغه بر مثنوی مولوی

اشاره:

«مثنوی معنوی» که تجلی گاه افکار حکیمانه و عارفانهٔ مولانا جلال الدین می باشد، آکنده از گزاره هائی است که از سرچشمه ای وحیانی سیراب گردیده است. این مفاهیم اگرچه از آینهٔ قلبی صاف و روحی با صفا گذر کرده تا بر صفحات کتاب منعکس شده ولی در اصل باید از منبعی بالاتر دریافت شده باشد. ردیابی آن منبع فقط از طریق هم گونی مفاهیم، عبارات و پرداخت ها ساخته است.

در این مقال، نویسنده کوشیده است که با جستجوئی واژه محور در هر ۶ دفتر مثنوی نمودارهائی بیابد که منبع الهام آنها را بنمایاند. او به این نتیجه رسیده است که « نهج البلاغه» یکی از مهمترین آن ها بوده است. و این ادعائی است که – اگر از عهدهٔ اثباتش برآید- از باورهائی که در اعماق آن فرزانهٔ روشن ضمیر می گذشته است پرده بر می دارد، نکته ای که آثاری جهت بخش در آموزه های وی دارد.

***

علماء و دانشمندان ، نهج البلاغه را اخ القرآن و « فروتر از کلام خدا و فراتر از سخن بشر » (۱) نامیده اند که کلام آن از دریای بی‌کران الهی تراوش کرده و از زبان مولی الموحدین حضرت امیر المومنین علی (ع) جاری گردیده است و برای همین است که پیامبر خدا رحمةً للعالمین حضرت محمد (ص) او را باب مدینة العلم (۲) فرموده اند. استاد محمد تقی جعفری دربارهٔ این کتاب فرموده اند : « نهج البلاغه آن دوم کتاب انسانها تا حدودی بازگو کنندهٔ حقیقت علی (ع) و آن حوادث و جریانات است که بانگ های الهی علی (ع) را به خوبی (نه کاملاً و همه جانبه) ابراز می کند» (۳).

استاد جعفر شهیدی در مقدمهٔ ترجمه اش بر این کتاب گران سنگ آورده اند : « برای آنکه نپندارند دلبستگی نگارنده به مذهب شیعه و شیفتگی وی به مکارم اخلاق و صفات انسانی علی (ع) او را به چنین داوری واداشته است . تنها ترجمهٔ یک جمله از مقدمهٔ شیخ بزرگوار محمد عبده – رحمة الله علیه – مفتی پیشین دیار مصر را که از علماء اهلسنت و جماعت است، می نویسم تا معلوم شود. صرافان سخن بدین گنجینهٔ گوهر

---

* – مسئول کتابخانهٔ گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان –اسلام آباد

آمده است. کتاب مزبور در اصل به زبان عربی بود وسپس درسال۶۱۳ هـ ق / ۱۲۱۶م به فارسی برگردانده شد. حدوداً چهار قرن بعد از آن ، میر معصوم دربارۀ تاریخ سند کتابی با عنوان «تاریخ سند » به رشتۀ تحریر درآورد. وی طرح اساسی آن کتاب را در دوران اقامت خود در گجرات ریخته بود. او در آن زمان به همنشینی خواجه نظام الدین احمد بسر می برد و نظام الدین کتاب تاریخی باعنوان « طبقات اکبری» می نگاشت. میر معصوم در آن کار به او معاونت می کرد. هنگامی که سخنی از تاریخ سند به میان آمد، همان موقع میر معصوم در صدد بر آمد که کتاب جداگانه ای درباره تاریخ سند بنویسد. سپس وی آن کتاب را در زمان و مکان های مختلف می نوشت. هنگامی که وی در سال ۱۰۰۹ هـ ق / ۱۶۰۰م همراه اکبر شاه به جنگ برهان پور (اسیر) عازم شده بود ، در همان سال کتاب مزبور را به تکمیل رساند. دربارۀ کتاب تاریخ سند نظر عمومی این است که میر معصوم این کتاب را در جهت راهنمایی فرزند خویش میر بزرگ نگاشته است. در واقع میر معصوم با نگاشتن آن ، بر منطقه سند و تاریخش نقوش دائمی گذاشته است . پس از علی بن حامد کوفی (نویسندۀ چچ نامه) دربارۀ تاریخ سند هیچ کتابی نگاشته نشده بود (۳٤) چهار سده از آن گذشته بود. در چچ نامه احوال گشایش های عربها در سند بیان شده است.

میر معصوم کتاب مزبور را در چهار بخش تقسیم کرده بود . در آنجا وی حکومت عربها را که بر سه قرن محیط بوده ، به خصوص ذکر کرده است .وی دوره های سلطنت غزنویان ، غوریان ، سلاطین دهلی و سومره و سمه در سند را برای نخستین بار در این تاریخ گنجانده است. به همین جهت آن کتاب برای نسل های آینده به عنوان منابع مفیدی قرار گرفته است. مؤلف فاضل رویدادهای مهم را تاریخ وار بیان کرده است ، وی رویدادهای تاریخی دوره های سلطنت ارغون خان ، ترخان خان ، سلطان محمود، تسلط تیموریان بربکهر وسپس گشایش تته به دست عبدالرحیم خانخانان را نیز ارائه داده است و همچنین شهر تته بخشی از سلطنت تیموریان قرار گرفت. این هم واقعیت است که وی بسیاری از رویدادها را به چشم خود دیده ، و نیز در گشایش تته و جنگ تیموریان با جانی بیگ سهیم بود.بدین دلیل می توان گفت ، تاریخی معصومی یکی از مهمترین ماخذ و منابع تاریخی است . این

چه نظری دارند و چه ارجی می نهند:« هنگام خواندن چون از عبارتی به عبارت دیگر می پرداختم ، می دیدم ، جولانگاه اندیشه و دیدگاه بصیرت تغییر می یابد. گاهی خود را در جهانی از معانی بلند می دیدم که در پوششی از لفظ های رخشان خیره کننده ، به زیارت جان های پاک می آید و در دل های زدوده از غل وغش رخت می گشاید... و گاهی جمله و عبارت ها چنان می نمود که گویی با چهره های عبوس و درهم ریخته و دندان های بر یکدیگر فشرده و چنگال عقابان درهم شکنندهٔ آمادهٔ حمله روبرو هستم و گاهی عقلی نورانی را می دیدم که با آفریدهٔ جسمانی همانندی ندارد. از کاروان خدایی جدا شده و با روح انسانی پیوسته و پس از آن که آن را از آلودگی وسوسه ها پاک ساخته تشریفی از عالم طبیعت بدو پوشانده ، سپس آن را با خویش به ملکوت اعلی برده و تا پایگاه تجلی انوار الهی رسانده و در کنف قدس ربوبی ساکن کرده است ، و گاهی خطیبی را می دیدم که والیان امت را مخاطب ساخته با صدایی رسا آنان را تعلیم می دهد و راه صواب و خطا را به ایشان می‌نمایاند و دقایق سیاست را به آنان می آموزد و از پیمودن راهی که به ورطهٔ گمراهی پایان می یابد ، بر حذر می دارد » (٤).

علی (ع) شخصیتی است که دوست و دشمن به حقانیت وی « لم یکن بعد از نبی مثلث له ، کفواً احد »(٥) اذعان نموده اند . پیامبر اکرم (ص) دربارهٔ علی (ع) فرموده اند : کنت مع جمیع الانبیاء سراً و مع خاتمهم جهراً (٦) به همین هم مولانا وی را « افتخار هر نبی و ولی » می داند. شبلی شمیل ماتریالیست معروف دربارهٔ وی گوید : « پیشوا ، علی ابن ابی طالب بزرگ بزرگان ، یگانه نسخه ای است که نه شرق و نه غرب ، نه دیروز نه امروز نسخهٔ مطابق این اصل را ندیده است (٧).

حالا از خود می‌پرسیم مولانا در مثنوی معنوی خود از کتاب و شخصیتی با این عظمت ، چگونه می تواند متأثر نباشد. مثنویی که آن را قرآن فارسی دانسته اند و کلام علی (ع) هم به هیچ وجه خارج از چار چوب قرآن نمی تواند باشد.

دکتر شهیدی نوشته است :« در خلال خواندن مثنوی متوجه شدم ، مولانا به فرمودهٔ امیر مؤمنان ، علی (ع) دلبستگی خاصی داشته و جای جای سخنان آن حضرت را در قالب شعر ریخته اند تا آنجا که مقدور بود، بدین اقتباسها اشارت شده است (٨) و نیز : « پژوهنده هرگاه خطبه ها

هم حقیقت است که در آن کتاب بعضی از اشتباه های تاریخی نیز راه یافته است (۳۵)

سید حسام الدین راشدی سبک نثر این کتاب را بسیار مورد تعریف قرار داده است (۳٦) به عقیدهٔ وی کتاب مزبور دارای اهمیت خاص تاریخی بوده است . دکتر سلیم اختر نیز باوجود بعضی از کم و کاستیها ، این کتاب را ستوده است وی گفته است که میرمعصوم در کتاب خود دربارهٔ سرایندگان ، دانشمندان و صوفیان معاصر خود اطلاعاتی فراهم آورده و بدین ترتیب بخش مهمی از تاریخ فرهنگ سند را محفوظ نگهداشته است. در تاریخ معصومی راجع به بلوچها و خانواده حکمران ملتان لنگاه نیز اطلاعات کافی به دست آمده است (۳۷) حقیقت این است ، اگر میر معصوم تاریخ سند را نمی نوشت ، تاریخ قرن های سند از بین می رفت و شاید کتابی گرانقدر همچون « تحفة الکرام» نیز به رشتهٔ تحریر در نمی آمد.

نسخه های خطّی مهم تاریخ سند

نسخه های خطی این کتاب در کتابخانه های مختلف در سند و هند و بریتانیا نگهداری می شوند و بعضی از آنها در اینجا معرفی می گردند:

۱ — نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ، شمارهٔ نسخه ١٥٦ ، سال کتابت ۱۰۱۷ هـ ق ، تفصیل آن در مطالب بعدی خواهد آمد.

۲ — نسخهٔ ایشیاتک سوسائتی ، بنگال ، کلکته ، کتابت ۱۰٤۰ هـ ق

۳ — نسخهٔ محمد رضا ، کتابت ۱۰٤۵هـ ق محمد رضا از کاتبان معروف ته به شمار می رفت. ملفوظات شاه کریم باعنوان « بیان العارفین » از جمله تصانیف اوست.

٤ — نسخهٔ کتابخانه ملا فیروز ، بمبی ، کتابت ۲۵ ماه شوال ۱۰۸۵ هـ ق

۵ — نسخهٔ مکتبهٔ محمدی نزد جامع مسجد بمبئی ، کتاب ۱۱۲۸ هـ ق در ته.

٦ — نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ، کتابت ۱۱۵۹ هـ ق

۷ — کتابخانهٔ آصفیه ، کتابت ۱۱۹۷ هـ ق

۸ — ایضاً ، کتابت ۱۲۲۷ هـ ق

علاوه بر این در کتابخانه های دیوان هند (اندیا آفیس) وموزهٔ بریتانیا نیز نسخه های خطی این کتاب نگهداری می شوند. کاتب نسخه موزهٔ

ورساله های ادیبان عرب و بلکه شعرهای شاعران عربی زبان پس از اسلام را بررسی کند، خواهد دید که کمتر شاعر و ادیبی است که معانی را از سخنان علی (ع) نگرفته و یا گفتهٔ او را در نوشته یا سرودهٔ خویش تضمین نکرده باشد. در ایران اسلامی نیز سیرت شاعران و نویسندگان بر این بوده است که نوشته های خود را به گفته های امام (ع) بیارایند یا معنی های بلند سخنان وی را در شعر خود بیاورند وآنچه موجب روی آوردن این ادیبان و سخن گویان به گفتار امیرالمومنین علی (ع) بوده است گذشته از کمال معنی و جمال لفظ ، بلاغت است که در عبارت های امام (ع) نهفته است . گنجاندن معنی بسیار در کمتر لفظ ، بدون اخلال در معنی » (۹).

بنا بر این مولانا ارادت خاصی نسبت به علی (ع) و اهل بیت علیهم السلام داشته . ماحصل کلام اینکه در تمامی آثارش بویژه مثنوی معنوی تأثر وی از فرمایشات آن بزرگوار حتی در نحوهٔ زندگی‌اش کاملاً مشهود وآشکار است چنانکه نوشته اند: « علی (رضی الله عنه) فرمود در خطبهٔ خویش (واحذرکم الدنیا فانها غرارة مکارة سحارة) (۱۰) و یا به فرمایشی از آن حضرت اشاره کرده و ده ها بار مضمون آن را در مثنوی معنوی تکرار نموده اند : « من عرف نفسه فقد عرف ربه — این نفس را گفت » (۱۱).

خلاصهٔ کلام اینکه مولوی به حضرت علی (ع) دلبستگی خاصی داشته و او را « جمله عقل و دیده » (۱۲) دانسته تا آن جایی که در بضاعت علمی اندک این جانب بوده و در آن تفحّص نموده ام بسیار ابیات شاهد این ادعا می باشد تا هم از هر دفتر پنج نمونه را در این مقاله از آن ها اشاره می شود « تا چه قبول افتد و چه در نظر آید».

مثنوی ، دفتر اول

۱ - رگ رگست این آب شیرین وآب شور — در خلایق می رود تا نفخ صور

نیکوان راهست میراث از خوش آب — آنچه میراث است اورثنا الکتاب

(دفتر اول ، ابیات ۷٤۷ — ۷٤٦)

مستفاد از این فرمایش مولاست:

انما فرق بینهم مبادیءُ طینهم و ذالک انهم کانوا فلقة من سبح ارض و عذبها و حزن تربةٔ و سهلها.

(نهج البلاغه ، خطبه ۲۳٤)

بریتانیا محمدجعفر بن قاضی عبدالسلام بوده و وی در این زمینه ادعا داشته است که نسخهٔ خود را از روی نسخهٔ دستنویس نگارنده نوشته است(۳۸)

خلاصهٔ تاریخ سند

گزیده ای از این کتاب با عنوان « خلاصهٔ تاریخ سند » نیز در دست است. گزیدهٔ مزبور به روز ۱۸ ماه رجب ۱۲۸۷ هـ ق به پایان رسیده بود. دربارهٔ مؤلف آن اطلاعاتی در دست نیست (۳۹) نسخهٔ خطی آن مشتمل بر ۱۱٦ صفحه ، در کتابخانه دانشگاه پنجاب نگهداری می شود. بنابه اطلاعات تازه ، نسخهٔ مزبور اکنون در کتابخانه مفقود شده است .

طبع و نشر و ترجمه ها

تاریخ سند یا تاریخ معصومی از آغاز نگارش خود دارای اهمیت ویژه ای قرار گرفته بود. آن کتاب با ارزش علاوه از منطقهٔ سند ، در حوزه های علمی و ادبی ایران ، آسیای غربی و هندوستان نیز مقام مهمی را حائز بوده است. میر معصوم از دانشمندان معروف هند و سند و ایران به شمار می آمد. به همین دلیل مورد استفاده و مطالعهٔ علاقه مندان بخصوص مورخان قرار گرفته بود. این کتاب به چند زبان دنیا ترجمه شده و همچنین چندین بار انتشار یافته است ، تفصیل آن در زیر آورده می شود:

ترجمه انگلیسی از کپتان مالیت

انگلیسیان منطقه سند را در سال ۱۸٤۳ هـ ق تحت تسلط خود در آوردند. ضمناً امارت خیرپور به میر علی مراد واگذار گردید. کپتان مالیت در امارت مزبور به عنوان نمایندهٔ انگلیسی مقرر شد . مالیت با توجه به اهمیت این کتاب ، آن را به انگلیسی ترجمه کرد. ترجمهٔ انگلیسی مزبور در سال ۱۸۵۵م در بمبئی منتشر شد.

ترجمهٔ سندی از دیوان نندی رام

دیوان نندی رام تاریخ معصومی را برای نخستین بار به سرپرستی و حمایت انگلیسیان به زبان سندی ترجمه کرد. آن ترجمه در سال ۱۸٦۱م در کراچی به چاپ سنگی انتشار یافت.

ترجمه : سرشت مردمان از یکدیگر جداشان ساخته ، و میان شان تفرقه انداخته، که ترکیب شان از پاره ای زمین است که شور و یا شیرین است ، و خاکی درشت یا نرمین.

(ترجمهٔ نهج البلاغهٔ دکتر شهیدی ، ص ۵۱)

۲ - منگر اندر ما مکن در ما نظر　　اندر اکرام و سخای خود نگر

(دفتر اول ، بیت ۶۰۹)

یاد آور این فرموده از حضرت علی (ع) است :

اللهم احملنی علی عفوک و لا تحملنی علی عدلک

(نهج البلاغه (فیض الاسلام) خطبه ، ۲۱۸)

ترجمه : خدایا با من از روی عفو و بخشش خود رفتار کن نه به عدل و دادگریت.

۳ – گفت پیغمبر : به تمییز کسان – مرء مخفی لدی طیّ اللّسان

(دفتر اول ، بیت – ۱۲۷۰)

گفتاری مشابه با همین کلام از علی (ع) روایت شده است به این مضمون

تکلّموا تعرفوا ، فان المرء مخبوء تحت لسانه ،

ترجمه : سخن بگویید تا شناخته شوید ، همانا جوهر آدمی در زیر زبانش پنهان است .

(نهج البلاغه ، حکمت ، شماره ٣٨٤)

۴ - بندهٔ شهوت ندارد خود خلاص　　جز به فضل ایزد و انعام خاص

(دفتر اول بیت – ۳۸۱۷)

و امره ان یکسر نفسه عندالشهوات ، و یزعها عن الجمعات ، فان النفس امارة با السوء الّا ما رحم الله

ترجمه : و او را امر می فرماید که نفس خود را هنگام شهوات و خواهش ها فرو نشاند و هنگام سرکشی ها آن را باز دارد ، زیرا نفس به بدی وا می دارد مگر کسی را که خدا رحم می فرماید.

(نهج البلاغه ، نامهٔ ۵۳ ، فقرهٔ ٤ ، ص ۹۹۲)

۵ - تو ترازوی احد خو بوده ای　　بل زبانهٔ هر ترازو بوده ای

(دفتر اول ، بیت ۳۹۸۲)

چاپ قدیم (متن فارسی) تاریخ معصومی

تاریخ معصومی برای نخستین دفعه به تقطیع بزرگ و مشتمل بر ۲۹۱ صفحه به صورت سنگی منتشر شده بود. ٥٦ صفحه اولیهٔ نسخه چاپی موجود فعلاً در دست نیست . بنابر این نام ناشر ، سال و جای انتشار و جز آن معلوم نیست. جای شگفت است دکتر داود پوته و پیر حسام الدین راشدی از آن چاپ اطلاعی نداشتند. در حالی که هر دو دانشمند به آن موضوع بسیار علاقه مند بودند. به احتمال زیاد چاپ مزبور در سدهٔ بیستم روی داده بود و شاید در کابل یا قندهار چاپ شده باشد. نسخهٔ چاپی مزبور در کتابخانه قاسمیه ، کندیارو نگهداری می شود . دکتر محمد ادریس سندی دربارهٔ آن نسخهٔ چاپی اطلاعات لازم را فراهم آورد و نیز برای من زیراکس آن نسخه فرستاده است (٤٠)

ترجمهٔ اردویی از آقا سلطان میرزا

سلطان میرزا تاریخ معصومی را در سال ۱۹۰٦م به زبان اردو ترجمه کرد. اما آن ترجمه منتشر نشد. نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ نواب سالار جنگ حیدرآباد (دکن) نگهداری می شود . در مطلب بعد نیز دربارهٔ آن یاد خواهد شد.

ترجمه اردویی از مولانا ظفر علی خان

بنابر اطلاعاتی در دست ، مولانا ظفر علی خان ، مدیر روزنامهٔ «ستارهٔ صبح» کتاب مزبور را به اردو ترجمه کرد. وی می خواست آن کتاب را از سوی مؤسسه دائره معارف مشرقیه ، کرم آباد (بخش گوجرانواله) چاپ کند. در این ضمن ، در شمارهٔ دسامبر ، ۱۹۱٦م ، روزنامه ستارهٔ صبح آگاهی چاپ آن کتاب منتشر شد. سپس در شماره های بعد آن روزنامه نیز همان آگاهی به تکرار چاپ می گردید. بهای آن کتاب یک روپیه و هشت آنه مقرر گشت. به احتمال زیاد ترجمهٔ مزبور منتشر نشد (٤١) ضیاء الله کهوکهر عکسی از آن آگاهی را برای من از گوجرانواله فرستاده است.

زبانهٔ هر ترازو : معیار شناخت مؤمن از منافق ، بدین جهت است که رسول اکرم (ص) در وصف او فرمود: « و ذالک: **انه قضی فانقضی علی لسان النبی الامی (ص) انه و قال : یاعلی لا یبغضک مؤمن ، و لا یحبک منافق.**

(نهج البلاغه ، کلمات قصار ، ص ٤٥)

ترجمه : مومن ترا دشمن نگیرد و منافق دوستی تو نپذیرد.

(به نقل از شرح مثنوی (شهیدی) ص ٢٩٥)

مثنوی ، دفتر دوم

٦ - صوفیان تقصیر بودند و فقیر　　　کاد فقرآن یعی کفراً یبیر

(دفتر دوم ، بیت ٥١٧)

تقریباً مضمون حدیث فوق غلاوه بر حدیث مشهور حضرت پیامبر (ص)، در کلمات قصار حضرت علی (ع) مذکور است : **وقال لابنه محمد ابن الحنفیه : یابنی انی أخاف علیک الفقر فاستعذ بالله منه ، فان الفقر منقصة للدین ، مدهشة للعقل، داعیة للمقت .**

ترجمه : و به پسر خود محمد بن حنفیه فرمود: پسرکم از درویشی بر توترسانم پس از آن ، به خدا پناه بر که درویشی دینً را زیان دارد و خرد را سرگردان کند و دشمنی پدید آرد.

(نهج البلاغه (شهیدی) کلمات قصار، ٣١٩)

و یا : **و انما یوتی الارض من اعواز اهلها.**

ترجمه : همواره ویرانی زمین به جهت دست تنگی اهل آن است .

(نهج البلاغه (فیض الاسلام) نامه ٥٣ ، فقره ٥١)

٧ - هر جوابی کان ز گوش آید به دل　　　چشم گفت از من شنو آن را بهل

گوش دلاله است و چشم اهل وصال　　　چشم صاحب حال و گوش اصحاب قال

در شنود گوش تبدیل صفات　　　در عیان دیده ها تبدیل ذات

(دفتر دوم ابیات ٨٥٥ — ٨٥٣)

و این فرمودهٔ حضرت امیر مومنان (ع) است : **اما انه قدیر می الرامی، و تخطیء السهام ، و یحیل الکلام ، و باطل ذالک یبور ، والله سمیع و شهید. اما انه لیس بین الحق و الباطل الا اربع اصابع . فسئل علیه السلام عن معنی قوله هذا. مجمع اصابعه ووضعها بین اذنه و عینه ثم قال : الباطل ان تقول سمعت والحق ان تقول رأیت.**

(نهج البلاغه خطبه ١٤١)

چاپ جدید تاریخ معصومی

دکتر عمر بن محمد داود پوته با توجه به اهمیت تاریخی آن کتاب تصمیم گرفت که وی آن را با استفاده از شش نسخهٔ خطی چاپ کند. وی کار خود را بر مبنای نسخهٔ خطی محمد رضا انجام داد و ضمناً نسخهٔ مزبور را از دانشگاه کیمبریج خریداری کرد. داودپوته تصحیح کتاب را به شیوهٔ تحقیق دانشمندان اروپایی انجام داد. وی مقدمه و تعلیقات کتاب را به فارسی نگاشته و آن را در سال ۱۹۳۸م از سوی مؤسسه شرقی بهندارکر (بهندارکر اورینتل انستیتیوت) منتشر کرد. چاپ مزبور علاوه از هند و سند، در کشورهای ایران و افغانستان نیز مورد ستایش قرار گرفت و سپس انتشارات اساطیر تهران تاریخ معصومی را از روی همان چاپ در سال ۱۳۸۲ هـ.ش به صورت افست انتشار داد.

ترجمهٔ سندهی از مخدوم امیر احمد

مخدوم امیر احمد تاریخ معصومی را برمبنای نسخهٔ چاپی به تصحیح دکتر داودپوته به زبان سندهی ترجمه کرد. سندهی ادبی بورد آن ترجمه را در سال ۱۹۵۳م منتشر کرده و نیز ترجمهٔ مزبور برای چندین بار چاپ شده است. مترجم کتاب دربارهٔ احوال و آثار میر معصوم مقدمه ای نیز نگاشته است که اکنون دارای اهمیت زیاد نیست جای شگفت است که روی این چاپ، نام مصحح چاپ اصلی نیامده است.

ترجمهٔ اردویی از اختر رضوی

اختر رضوی تاریخ معصومی را بر مبنای نسخهٔ چاپی، به تصحیح دکتر داود پوته، و ترجمه سندهی از مخدوم امیر احمد، به زبان اردو ترجمه کرد. ترجمهٔ مزبور در سال ۱۹۵۹ م از سوی سندی ادبی بورد منتشر شد. در آن کتاب دربارهٔ میر معصوم اطلاعات ضعیف یاد شده اند. این کتاب سومین ترجمهٔ اردویی تاریخ معصومی بوده و نیز اینکه منتشر شده است و دو ترجمهٔ اولیه آن به زبان اردو هنوز به چاپ نرسیده اند.

ترجمه : بدانید میان حق و باطل جز چهار انگشت نیست. کسی معنی این سخن را پرسید . امام انگشت خود را فراهم آورد و برداشت و میان گوش و دیده گذاشت سپس فرمود: باطل آن است که بگویی شنیدم و حق آن است که بگویی دیدم.

(به نقل از شرح مثنوی ، شهیدی صص ۱۷۸ – ۱۷۷)

۸ – نامشان از رشک حق پنهان بماند   هر گدایئ نام شان را بر نخواند

(دفتر دوم ، بیت ۹۳۲)

حضرت علی (ع) در این باب فرمایش دارد: **یجاهدهم فی الله قوم اذلة عند المتکبّرین فی الارض مجهولون فی السماء معروفون.**

(نهج البلاغه ، خطبه – ۱۰۱)

ترجمه : با فتنه جویان کسانی پیکار می کنند که نزد گردن کشان خوار می نمایند، در روی زمین گمنام اند و در آسمان ، معروف.

(به نقل از شرح ، کریم زمانی ، ص ٢٦٤)

۹ – زان که حکمت مؤمنان را ضالّه است   همچو دلاله شهان را دالّه است

(دفتر دوم ، بیت ١٦٦٠)

الحکمة ضالة المومن ، فخذ الحکمة و لو من اهل النفاق.

(نهج البلاغه کلمات قصار ، شماره ۸۰)

ترجمه : حکمت گمشدۀ مومن است . حکمت را فراگیر هر چند از منافقان باشد.

(شرح مثنوی ، شهیدی ، ص ۳۲۹)

۱۰ – می نماید مار اندر چشم مال   هر دو چشم خویش را نیکو بمال

(دفتر دوم ، بیت ٢٩٤٤)

از مولای متقیان منقول است : **مثل الدنیا کمثل الحیله لیّن مسّها، و السُم الناقع فی جوفها یهوی الیها العز الجاهل ، و یحذر ما ذو اللب للعاقل.**

(نهج البلاغه ، کلمات قصار ۱۱۹)

ترجمه : داستان دنیا چون داستان مار است که دست بر آن بکشی نرم و در اندرونش زهر کشنده است ، فریب خوردۀ نادان به طرف آن می‌رود و خردمند پایان بین از آن دوری می‌گزیند.

دفتر سوم مثنوی

۱۱ – چشم بازو گوش باز و این عما   خیره ام در چشم بندی خدا

(دفتر سوم ، بیت ۱۱۰۹)

History of the Arghuns and Tarkhans of Sindh.
[**تاریخ ارغونها و ترخان های سند**] از دکتر محمود الحسن صدیقی

دکتر محمود الحسن صدیقی بخشی از تاریخ معصومی ، مشتمل بر احوال دوره های ارغون ها و ترخان ها ، را به زبان انگلیسی ترجمه کرد. وی یادداشتها و مقدمهٔ خود را نیز بر آن افزوده است. وی این کار را در جهت اخذ درجهٔ دکتری انجام داده است و سپس وی درجهٔ دکتری را در سال ۱۹۵۸م از دانشگاه مانچستر در انگلیس اخذ کرد. دکتر صدیقی برای این کار از چندین نسخهٔ خطی و چاپی استفاده کرد. در این زمینه وی بسیاری از مشاهیر دوره های ارغونها و ترخان ها را خارج کرده ، در حالی که میر معصوم درباره آنها اطلاعات مستند و اساسی فراهم آورده بود. مؤسسه سند شناسی (انستیتوت آف سندهالوجی) ترجمهٔ انگلیسی کتاب مزبور را در سال ۱۹۷۲م با عنوان History of the Arghuns and Tarkhans of Sindh, منتشر کرد.

علاوه بر ترجمه ها و چاپهای مزبور ، ایلیت ، دانشمند انگلیسی نگارنده تاریخ هند [History of India ، ج۱ ، ۱۸۶۷م ، انگلیسی] و میرزا قلیچ بیگ (نگارنده تاریخ سند (A History of Sindh) ، ۱۹۰۲م ترجمه گزیدهٔ انگلیسی تاریخ معصومی را در کتابهای خود آورده اند.

قدیم ترین نسخهٔ خطی تاریخی معصومی

در اینجا دربارهٔ قدیمترین نسخهٔ خطی تاریخ سند از میر معصوم به تفصیل ذکر خواهد شد.

معرفی

میر معصوم تاریخ سند را در سال ۱۰۰۹ هـ ق به تکمیل رساند. پس از گذشت پنج سال ، وی در سال ۱۰۱٤هـ ق / ۱٦۰۵م وفات یافت. نسخهٔ دستنویس وی در دست نیست و نسخهٔ خطی ۱۰۱۷ هـ . ق / ۱٦۰۸م به عنوان قدیمترین نسخه شناخته می شود که سه سال بعد از وفات مؤلف نوشته شده بود. نسخه مزبور بنا به قدامت خود اهمیت بسزایی داشته است. اما تاکنون هیچ کس آن را برای تحقیق و پژوهش استفاده نکرده است. حبیب

یا اهل الکوفه منیت بکم بثلاث و اثنین : صمّ ذو أسماع ، و بکم ذو و کلام ، و عمی ذو و ابصار .

ترجمه : ای مردم کوفه ، گرفتار شما شده ام که سه چیز دارید و دو چیز ندارید: کرانید با گوش های شنوا ، گنگانید با زبان های گویا ، کورانید با چشم های بینا.

(نهج البلاغه ، شهیدی ، خطبه ۹۷)

۱۲ - پس چرا ایمن شوی بر رای دل　　　　عهد بندی تا شوی آخر خجل؟

(دفتر سوم ، بیت ١٦٤٥)

در حالی که طبیعت قلب آدمی چنین است پس چرا بر اندیشه و احوال قلب مطمئن می شوی و بر امری عهد می بندی و سرانجام نیز شرمنده می گردی؟

عرفت الله بفسخ العزائم و حل العقود .

ترجمه : خدا را به دگرگونه شدن اراده های آدمی و گشوده شدن گره پیمان های او شناختم.

نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، حکمت ۲٤۲ به نقل از شرح زمانی ، ص ٤۲۰

۱۳ - عیب خود یک ذره چشم کور او　　　　می نبیند گرچه هست او عیب جو

(دفتر سوم ، بیت ۲٦۳۰)

حضرت علی (ع) فرموده است : **من نظر في عیب نفسه اشتغل عن عیب غیره.**

ترجمه : هر کس بر عیب خود بنگرد از دیدن عیب دیگران باز می ماند.

به نقل از شرح مثنوی گولپینارلی ، ص ۳۰۲

۱۴ - نیست قدرت هر کسی را سازوار　　　　عجز بهتر مایهٔ پرهیزگار

(دفتر سوم ، بیت ۳۲۸۰)

من العصمة تعذر المعاصی

کلمات قصار ۳٤٥

ترجمه : از پاک دامنی است دست نیافتن بر گناهان — .

(به نقل از احادیث مثنوی ص ۹۲)

۱۵ - نقش تن را تافتاد از بام طشت　　　　پیش چشمم کل آت گشت

(دفتر سوم ، بیت ٤٥٤)

وَ کُلّ متوقعٍ آت : هر آنچه انتظار وقوعش رود بیابد

الله کوریجو ساکن دیبارجه (مورجه) آن را نوشته بود. فهرست نگار نسخه های خطی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ، سید محمد عبدالله نسخه مزبور را چنین معرفی کرده است:

کل اوراق: ۱۵۸ ورق (۳۱٦ صفحه) و روی هر صفحه ۱۵ سطر ،
خط: نستعلیق ، کمی کرم خورده
اندازهٔ نسخه: ٦ × ۱۰ انچ ، اندازهٔ متن: ٤ × ۷,۵ انچ(٤٢)
آغاز نسخه: «بسم الله الرحمن الرحیم بر ضمایر صافیه کار آگاهان عالم بی اساس و خواطر زاکیه هوشمندان سخن شناس مخفی و مستور نخواهد بود که این صحیفه ایست لطیفه مشتمل بر اخبار فتح سندهـ وقائع حرب لشکر اسلام باعساکر کفار بدفرجام و مدت حکومت خلفای بنی امیه و بنی عباس و حکامیکه بعد از انقضای زمان ایشان لوای حکومت در بلاد سندهـ برافراشته اند.»

حبیب الله جوهر قرمزی را برای عنوانهای ابواب و عناوین ذیلی بکار برده است وهمچنین برای آیات قرآنی و احادیث مبارکه نیز از جوهر قرمز استفاده کرده است. حبیب الله کوریجو بسیار خوش خط بود. نسخهٔ مزبور آن ادعا را به اثبات می رساند. چنانکه در سطور بالا ذکر شده ، نسخهٔ مزبور به سبب کرم خوردگی کمی آسیب دیده است به همین سبب در بعضی صفحات تحریر نسخه خوانده نمی شود. در این نسخه در مورد بعضی از رویدادها و سنین اشتباهاتی روی داده شده اند. ضمناً دکتر داودپوته و بعضی از دانشمندان دیگر نیز بدان اشاره کرده اند. در اینجا لازم است بدین نکته مهمی اشاره کنم که میر معصوم کتاب مزبور را به چهار بخش تقسیم کرده است ، اما نسخهٔ در دست ما در این مورد کمی اختلاف داشته است. به یقین می توان گفت که حبیب الله کوریجو در اینجا دچار اشتباه شده است. در حالی که دکتر داودپوته در نسخه تصحیح شدهٔ خود محتوای درست داده است. در پایان این نسخه تحریری آمده است که از روی آن نام کاتب ، تاریخ کتابت و مکان معلوم می شود که چنین بوده است:

راقمه ذره احقر حبیب الله عرف کوریجه ساکن قریه دیبارجه سرکار سیوستان بتاریخ ۲٦ جمادی الاول بکرم کریم تحریر یافت» هنگامی که نسخه این کتاب برای کتابخانه دانشگاه پنجاب خریداری شد ، شماره آن ۱٦ بود.

كُلّ آتٍ قريب دان : و هر آنچه آمدنی است قریب و نزدیک است .
(نهج البلاغه ، خطبه ۱۰۲ به نقل از شرح زمانی ص ۱۱٥٦)

دفتر چهارم مثنوی

(دفتر چهارم ، بیت ٥٤٦)

۱۶ – قهر او را ضد لطفش کم شمر　　　اتحاد هر دو بین اندر اثر

و بمضادّته بین الاشیاء عُرِفَ ان لا ضدله

(نهج البلاغه ، صبحی صالح ، خطبه ۱۸٦)

ترجمه : و بدان جهت که اوست که میان اشیاء تضاد را برقرار کرده است معلوم می شود که برای اوضدی وجود ندارد.

(به نقل از تفسیر و نقد جعفری ، ص ٦۰۲)

۱۷ – تا بداند درچه بود آن مبتلا　　　از کجاها در رسید او تا کجا

(دفتر چهارم ، بیت ۸۸۸)

قال امیرالمومنین (ع) و عجبت للمتکبر الذی کان بالامس نطفه و یکون غداً جیفه .

(نهج البلاغه ، فیض الاسلام کلمات قصار ۱۲۱)

ترجمه : و شگفت دارم برای گردن کشی که دیروز نطفه بود و فردا مردار می باشد.

و ما لابن آدم و الفخر اوله نطفة و آخره ، جیفة و لا یرزق نفسه و لا یدفع حتفه

ترجمه : پسر آدم را چه با فخر و نازیدن که اول او منی و آخر او مردار بدبو است نه خود را روزی می دهد و نه مرگ خویش را دفع می نماید.

(نهج البلاغه ، فیض الاسلام کلمات قصار ٤٤٥۰)

۱۸ – احمق ار حلوا نهد اندر لبم　　　من از آن حلوای او اندر تبم

(دفتر چهارم بیت ۱۹٥۱)

ایاک و مصادقة الاحمق فانه یرید ان ینفعک فیضرک

(نهج البلاغه ، نامهٔ ۳۱)

ترجمه : بپرهیز از دوستی با شخص احمق ، زیرا هرگاه او بخواهد به تو سود رساند ، زیانت دهد.

(شرح مثنوی کریم زمانی ، ص ٥٦٥)

سپس فهرست نسخه های خطی اردو ، فارسی و عربی آن کتابخانه درست شد و در آنجا شماره نسخهٔ مزبور ۱۵٦ آمده است . راقم السطور دربارهٔ فهرست جدید نسخه های خطی و شماره کنونی آن نسخه اطلاعاتی در دست ندارد.

کاتب :

حبیب الله کوریجو به شهر دیبارچه تعلق داشت. بنا به نوشتهٔ وی ، شهر مزبور در آن زمان در حوالی ریاست سیوستان (سیوهن) واقع بود (٤٣) دیبارجه یکی از قدیمترین شهرهای سند بوده است. بیگلار خان در زمان حبیب الله بر آن شهر حمله آورده ، آن را تاراج کرده و به یغما برد (٤٤). در دورهٔ انگلیسیان آن شهر به بخش (تعلقه) مورو شامل گشت. در آنجا خانواده های کوریجه و دیبارجه به کثرت سکونت داشتند (٤٥) . اکنون شهر دیبارجه به فاصلهٔ چهار میل به طرف غرب شهرنوان جتوئی قرار دارد و با راههای گوناگون به دیگر شهرها و روستاها ارتباط دارد. حبیب الله کوریجو یکی از دانشمندان گمنام روزگار تیموریان بوده است . در تذکره های معاصر نیز از او یاد نشده است . غیر از کتاب مزبور وی کتابی دیگر با عنوان بهارستان به جواب « گلستان » نیز نسخه برداری کرده است. نور الدین عبدالرحمان جامی بهارستان را به جواب گلستان سعدی نگاشته است . حبیب الله آن کتاب را در سال ۱۰۸۲ هـ . ق ماه آوریل ۱٦۷۱م برای میان نهال نسخه برداری کرده است. ضمناً نهال را برخوردار نوشته و برای درازی عمرش دعا هم کرده است (٤٦) . نسخهٔ کتاب مزبور در مؤسسه سندشناسی نگهداری می شود. تا اکنون از اثر خود وی اطلاعاتی در دست نیست و نام وی فقط توسط دو کتاب یاد شده به ما رسیده است . میان حبیب الله کتابی در سال ۱۰۱۷ هـ ق و کتاب دیگری در سال ۱۰۸۲ هـ .ق نسخه برداری کرده است.

باتوجه به سالهای مزبور می توان دربارهٔ زندگانی وی چنین شرح داده شود. وی در کتاب تاریخ سند (سال ۱۰۱۷ هـ ق) نام خود را حبیب الله کوریجو آورده و در حالی که در کتاب بهارستان به جواب گلستان نامش ملا حبیب الله بن ملاهال عرف کوریجو آمده است . یعنی وی نام های خود و پدرش را « ملا » گفته است. پیدا است که او و خانواده وی به علم و

۱۹ - زانک داند کاین جهان کاشتن هست بهر محشر و برداشتن
(دفتر چهارم ، بیت ۲۹۸٤)

از علی (ع) است . **وان الیوم عمل و لا حساب و غداً حساب و لاعمل.**
(نهج البلاغه ، خطبه ٤۲)

ترجمه : امروز روز عمل و کار است و حساب ندارد ، فردا روز حساب و باز خواست است و موقع عمل و کار نیست.

۲۰ - زان نبی دنیات را سحاره خواند کاو بافسون خلق را درچه نشاند
(دفتر چهارم ، بیت ۳۱۹۳)

به نظر می رسد اشاره به این حدیث باشد که مولوی در مجلس اول از مجالس سبعه صفحه ۷ از علی (ع) نقل کرده است تقریباً مضمون آن مطابق با خطبهٔ ۲۳۰ (نهج البلاغه دکتر صبحی صالحی) می باشد.

فاحذر والدنیا فانها غدّارهٔ غرّاره خدوع ، معطیة منوع ، ملبسة نزوع .

ترجمه : پس از دنیا بپرهیزید که بسیار مکر کننده و فریب دهنده و بازی دهنده است .بخشنده ای است گیرنده و پوشاننده ای است ، کننده.

دفتر پنجم مثنوی:

۲۱ - این سلاح عجب من شد ای فتی عجب آرد معجبان را صد بلا
(دفتر پنجم ، بیت ٦٤۷)

وایاک و الا عجاب بفسک ، و الثقة بما یعجبک منها، و حب الاطرآء، فان ذالک من اوثق فرص الشیطان فی نفسه لیمحق ما یکون من احسان المحسنین

(نهج البلاغه ، نامهٔ ۵۳)

ترجمه : بپرهیز از خود پسندی و تکیه به چیزی که ترا به خود پسندی وادار و ازین که دوست بداری مردم تورا بسیار بستایند. زیرا این حالت از مهم ترین فرصت های شیطان است تا نیکی نیکوکاران را از بین ببرد.

۲۲ - جد را باید که جان بنده بود زانک جد جوینده یابنده بود
(دفتر پنجم ، بیت ۱۳٤۲)

دانش اشتغال داشت. با توجه به کتابهای مزبور عقیده بر آن است که وی در حدود سال ۹۹۲ هـ ق / ۱۵۸٤ م متولد شد. در آن زمان در بیله یکی از مراکز مهم علم و دانش به شمار می رفت. به احتمال وی در همانجا تحصیلات خود را فرا گرفته و سپس با مدرسه دیگری وابسته شده باشد. او در ماه محرم الحرام ۱۰۸۲ هـ .ق / آوریل ۱٦۷۱م کتاب دیگری نسخه برداری کرد و به احتمال وی پس از آن در سن نود سالگی چشم از این جهان فانی بسته باشد.

اینک سوالی پیش می آید آیا ملا حبیب الله با میر معصوم وابستگی داشت. در مطالب پیش گفته ذکر شده است که میر معصوم در سال ۹۹۸ هـ ق / ۱۵۹۱م جاهای در بیله ، کاکری و چاندکه را به ملک خود در آورده بود. وی بر خلاف رسوم و روایات صاحبان ملک دورهٔ تیموریان ، صاحب اخلاق جداگانه ای بود. وی روابط ویژه خود را با کشاورزان ، عامه مردم ، قبیله های مختلف برقرار کرده بود. ملک خود را ترمیم و اصلاح کرد و هر قطعهٔ آن را آباد کرد و بدین ترتیب شهرت بسزایی به دست آورد (٤۷) (در آن روزگار در بیله و دیبارجه به شهرهای آباد و مساعد به شمار می رفتند. در حالی که کند یارو، مورو و نوشهرو در زمان بعد به معرض وجود آمد. میر معصوم علاوه از امیر ، صاحب ملک ، دانشمند و سرایندهِ وتاریخ نویس نیز بود. بنابر این بدیهی است وی در آن روزگار با دانشمندان ، نویسندگان وسرایندگان روابط دوستانه داشت. وی تا زمان وفات خود ملک مزبور را در تصرف خود داشت و سپس فرزندش میر بزرگ صاحب آن قرار یافت. بنابراین امکان دارد ملا حبیب الله با میر معصوم وابستگی داشته باشد (٤۸) (این هم احتمال دارد که میان حبیب با میر بزرگ فرزند میر معصوم تعلق داشته باشد. همچنین وی کار نسخه برداری را به ملاحبیب سپرده باشد تا وی از روی نسخهٔ میر معصوم یک نسخهٔ خوب آماده کند. ملا حبیب الله کوریجه این کار را در سال ۱۰۱۷ هـ ق به تکمیل رساند و نسخهٔ مزبور به خانوادهٔ میر معصوم یا باید بگفت ، به میر بزرگ تحویل داد. ثبوت واثق آن، این است که نسخهٔ حبیب الله به جای خانوادهٔ کوریجه در ملکیت خانوادهٔ معصومی قرار یافته بود. بنابه اطلاعاتی در دست ، نسخهٔ مزبور تا شش نسل بعدی در خانوادهٔ میر معصومی نگهداری می شد.

من طلب شیئا ناله او بعضه

ترجمه : هرکس چیزی را بخواهد به آن یا مقداری از ان می رسد .

(نهج البلاغه صبحی صالحی ، کلمات قصار ۳۸۶)

۲۳ - در محل دخل اگر خرجی کنی　　درگه سودست ، سودی بر زنی

(دفتر پنجم ، بیت ۱٤۸۳)

مرادش این باشد که انفاق باید در محل مناسبش صورت گیرد، چنانکه حضرت علی (ع) می فرماید :

الا و ان اعطاء المال فی غیر حقه تبذیر و اسراف.

(نهج البلاغه (فیض الاسلام) خطبه ۱۲٦)

ترجمه : بدانید که بخشیدن مال به ناحق ، اسراف و تبذیر است .

(به نقل از شرح مثنوی کریم زمانی ، ص ٤۰۸)

۲۴ - انگبین داروی تن رنجور را　　چشمه کرده باطن زنبور را

(دفتر پنجم ، بیت ۱٦۳٦)

قال الامام : **والطیب نشرة، العسل نشرة ، والرکوب نشرة، والنظر الی الخضرة نشرة.**

ترجمه: بوی خوش وسواری و نگاه کردن به سبزه افسون هایی هستند که غم ها و اندوه ها را می زدایند و بیماران به آنها بهبودی می یابند.

(نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، کلمات قصار ، ۳۹۲)

۲۵ - گوشت پاره آلت گویای او　　پیله پاره منظر بینای او

مسمع او آن دو پاره استخوان　　مدرکش دو قطره خون یعنی جنان

(دفتر پنجم ، ابیلت ٥٤ – ۱۸٥۳)

اعجبوا لهذا الانسان ینظر بشحم ویتکلم بلحم و یسمع بعظم و یتنفس من خرم

(نهج البلاغه ، حکمت ، ۷)

ترجمه : برای این انسان به شگفت آید که با پیهی می بیند و با گوشتی سخن می گوید و با استخوانی می شنود واز شکافی (بینی) نفس می کشد.

(به نقل از شرح زمانی ص ٥۰٦ واحادیث مثنوی ص ۱٦٥)

دفتر ششم مثنوی

۲۶ - نام میری و وزیری و شهی　　در نهانش مرگ و درد و جان دهی

(دفتر ششم ، بیت ۳۲۳)

نسخهٔ مزبور در بهاولپور

این امر به اثبات رسیده است که نسخهٔ مزبور تا شش نسل بعدی در خانوادهٔ میر معصوم یعنی میر اسد الله (ثانی) نگهداری شده است. روی صفحهٔ آخر نسخه (ص ۳۱۶) یادداشتی ازشخصی چنین گواهی می دهد:

« بتاریخ بست هفتم ۲۷ ماه ربیع الاول ۱۱۹۶ در بلده شکارپور به مطالعه در آمد و باتمام رسید ، کتاب مذکور میر اسد الله معصومی عنایت...»

ضمناً فهرست نگار دانشگاه پنجاب سال ۱۰۹۶ هـ ق را درج کرده (۴۹) و حسام الدین راشدی نیز آن را تائید نمود (۵۰) از روی آن می توان گفت که شخصی نسخهٔ مزبور را از میر اسد الله ثانی گرفت و در سال ۱۱۹۶ هـ ق در شکارپور مطالعه کرد و دراین زمینه یادداشتی تحریر کرد که در سطور بالا ذکر شده است.

نام میر اسد الله در آن تحریر آمده است و او در شهر مراد آباد با میر علی شیر قانع ملاقات کرده بود. قانع بنا به آرزویش برای آن بزرگ « ساقی » تخلص و « اسد الله ساقی کوثر» سجع گفته است. میر اسد الله بعد از مراد آباد به تته نیز آمده بود. و در آنجا نیز با میر قانع دیدار کرد. میر او را «جوانی با وضع » نوشته است و در همانجا دوستی او را با حکیم یعقوب خان نیز یاد کرده است. میر اسد الله از دانشمندان وسرایندگان به شمار می آمد. قانع بیتی از او را به عنوان نمونه نقل کرده که بدین قرار است :

مست گردم زبادهٔ کوثر اسد الله ساقیم باشد(۵۱)

میر علیشیر در سال ۱۱۸۱ هـ ق / ۱۷٦۱ کتابی با عنوان « تحفة الکرام» نگاشت. وی در آنجا چنین آورده است که میر اسد الله هنوز به قید حیات است (۵۲) و آن بزرگ تا پانزده سال بعد از آن نیز زنده بود و این امر از روی یادداشت پایان نسخه حبیب الله کوریجو به اثبات می رسد. یادداشت مزبور را شخصی روز ۲۷ ربیع الاول ۱۱۹۶ هـ ق در شکارپور نوشته بود.

شادروان راشدی در شجرهٔ میر معصوم ، میر اسد الله اول را « اسد الله ساقی کوثر گفته است و نیز برایش « ساقی» تخلص و اسد الله ساقی کوثر سجع گفته است (۵۳) در واقع اسد الله، ساقی کوثر همان میر اسد الله ثانی بود درست همچنانکه میر علیشیر قانع نگاشته است (۵٤)

إنما هی متاع ایام فلائل یزول منها ما کان کمایزول السراب او کما یتفشح السحاب (نهج البلاغه ، (فیض الاسلام) خطبه ۳)

ترجمه : حکومت کالایی چند روزه است که آنچه از آن حاصل آید نباید و هم چون سراب به زوال رود وهم چون ابر پراکنده گردد.

(مثنوی شرح زمانی ، صص ۱۰۹ – ۱۰۸)

۲۷ - آنچه نپسندی به خود ای شیخ دین چون پسندی بر برادر ؟ ای امین

(دفتر ششم ، بیت ۱۵٦۹)

فاحبب لغیرک ما تحب لنفسک واکره له ما تکره ، لها

(نهج البلاغه ، نامه ، ۳۱)

ترجمه : هر آنچه برای خود می پسندی برای دیگران نیز بپسند و هر آنچه برای خود ناپسند می شمری برای دیگران نیز ناپسند شمار.

نقل از شرح زمانی ص ٤٤٤ و نقدو تحلیل مثنوی استاد جعفری ج ۱۳ ، ص ٥٤۹.

۲۸ - گفت الصدقه مرد للبلاء داو مرضاک بصدقة یا فتی

(دفتر ششم ، بیت ۲٥۹۱)

امام علی می فرماید : الصدقة دواء منجخ

ترجمه : صدقه دارویی است شفا بخش.

(نهج البلاغه ، حکمت ٦ – مثنوی کریم زمانی ، ص ٦٨۰)

۲۹ - نیکو بنگر ما نشسته می رویم می نبینی قاصد جای نویم

پس مسافر این بود ای ره پرست که مسیر و اوش در مستقبل ست

(دفتر ششم ، ابیات ۲۷۷۹ – ۲۷۷۷)

اهل الدنیا کَرکَب یُسار بهم و هم نیامٌ

(نهج البلاغه (صبحی صالحی) کلمات قصار ، ٦٤)

ترجمه : اهل دنیا مانند کاروانی هستند که ایشان را می‌برند در حالی که خوابند.

۳۰ - مر بشر را خود مبا جامهٔ درست چون رهید از صبر در حین صدر جُست

مر بشر را پنجه و ناخن مباد که نه دین اندیشد آنگه نه سداد

(دفتر ششم ، ابیات ٥ – ٤۷۹٤)

ماخوذ از گفته های مولای متقیان علی (ع) من العصمة تعذّر المعاصی

(نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت ٥٥)

ترجمه : دارایی مایه و پایه شهوت ها وخواهش هاست.

نسخهٔ خطی تاریخ معصومی ، دستنوشته حبیب الله کوریجو تا سال ۱۱۹۶ هـ .ق / ۱۷۸۲م در خانوادهٔ معصومی نگهداری می شد و سپس آن نسخه درچه زمان و چگونه از دست آن خانواده بیرون رفت ، دربارهٔ آن اطلاعات کافی در دست نیست منطقهٔ سند نیز در آن روزگار اوضاع نامساعد داشت. در میان خانواده های کلهوره و تالپور جنگهای شدید رخ داده بود. بالاخر یک سال بعد از آن تالپوران سند را تحت تصرف خود در آوردند . در پایان نسخه یادداشت سوم نیز یافت می شود که غیر واضح و ناخوانا بوده است . بنابر این آن یادداشت به هیچ وجه به درد نمی خورد. زد و خوردهای کلهوره و تالپور و نیز یورش های افغانان سند را بسیار لطمه رساند. به احتمال زیاد در همان دورهٔ پُرآشوب نسخهٔ حبیب الله کوریجو از دست خانواده میر معصوم در رفت و بالاخر از منطقه سند هم بیرون شد. ما پس از یک قرن و ربع در سال ۱۳۲٤ هـ ق / ۱۹۰٦م حضور نسخه مزبور در شهر بهاولپور کتباً تصدیق می شود.

ترجمهٔ اردویی تاریخ معصومی

کهن ترین نسخه خطی تاریخ معصومی درچه زمان و چگونه و نیز پیش چه کسی رسیده بود ؟ این گونه سوالها همیشه پیش می آیند در آن زمان دانشمند هندی بنام آقا سلطان میرزا در بهاولپور حضور داشت ، به یقین باید گفت ، وی به دربار داودپوته وابستگی داشت. هنگامی که سلطان میرزا نسخهٔ حبیب الله را به دست آورد، بر مبنای همان نسخه ترجمهٔ اردویی تاریخ سند را آغاز کرد. وی ترجمهٔ مزبور را در روز چهارشنبه ۱۱ ژوئیه ۱۹۰٦م به تکمیل رساند.

سلطان میرزا فرزند آقا فدا علی بیگ بن آقا فضل علی بیگ بود . برادر بزرگش آقا میدو علی بیگ رسالدار توپخانه سلطنت اوده (هند) بود. مترجم دربارهٔ ترجمهٔ کتاب چنین گفته است : « وی از مدتی زیاد آرزو داشته که ترجمهٔ همچنین کتابی را انجام دهد تا نام او به یادگار بماند» (۵۵)

آن ترجمه به صورت نسخه خطی در دست است و دربارهٔ چگونگی نسخه چنین آمده است :

شمارهٔ نسخه خطی : ۵۲٦

پانوشته ها:

۱ – مقدمهٔ ترجمهٔ نهج البلاغه دکتر جعفر شهیدی
۲ – حدیث معروف از حضرت محمد (ص) « انا مدینة العلم و علی بابها»
۳ – نقد و تحلیل مثنوی ، ج ٦ ، ص ٤٦۲
٤ – مقدمه ترجمهٔ دکتر جعفر شهیدی
۵ – یا علی ذاتت ثبوت قل هوالله احد – نام تونقش نگین امر الله الصمد
لم یلد از مادر گیتی ولم یولد چو تو لم یکن بعداز نبی مثلت له کفواً احد
(مثنوی نیکلسون ، دفتر اول مصراع دوم بیت ۳۷۲۳)
٦ – نقل از پاورقی مثنوی نسخه رمضانی ، ص ۷۲.
۷ – صوت العداله الانسانیه ، جرج جرادق ، ج ۱ ، ص ۷.
۸ – شرح مثنوی ، دکتر جعفر شهیدی ، جزو چهارم دفتر اول ، ص ۷.
۹ – مقدمهٔ ترجمهٔ نهج البلاغه (دکتر شهیدی)
۱۰ – مجلس اول از مجالس سبعه صص ۷.
۱۱ – فیه ما فیه ، ص ۵٦.
۱۲ – ای علی (ع) که جمله عقل دیدهٔ --- شمه واگو از آنچ دیدهٔ
دفتر اول ۲۷٤۵

کتابنامه

۱ – نهج البلاغه ، ترجمه و شرح حاج سید علی نقی فیض الاسلام ، چاپ احمدی ، تجدید چاپ ، پاییز ۱۳٦۵ ش.
۲ – نهج البلاغه ، دکتر صبحی صالح ، و امرالاسوه لطباعه والنشره ، ١٤١٥ هـ
۳ – نهج البلاغه ، ترجمه دکتر جعفر شهیدی ، انتشارات وآموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم ، ۱۳۷۱ ش.
٤ – تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی (۱۵ ج) محمد تقی جعفری ، انتشارات اسلامی، چاپ یازدهم ، ۱۳٦٦ ش.
۵ – شرح مثنوی معنوی ، رینولد الین نیکلسون ، مترجم ، حسن لاهوتی ، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ، ۱۳۷٤ ش.
٦ – نشر و شرح مثنوی شریعت ، عبدالباقی گولپینارلی ، ترجمه وتوضیح توفیق سبحانی ، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، ۱۳۷۱ ش.
۷ – مثنوی ، محمد رمضانی ، انتشارات کلالهٔ خاور ، ۱۳٦۵.
۸ – شرح جامع مثنوی معنوی ، (٦ جلد) کریم زمانی ، انتشارات موسسهٔ اطلاعات ، ۱۳۷۷ش.
۹ – فیه ما فیه ، جلال الدین محمد مولوی ، تصحیح ، فروزانفر، امیر کبیر ، ۱۳٦۹ ش.
۱۰ – احادیث مثنوی ، بدیع الزمان فروزانفر، چاپخانهٔ سپهر ، ۱۳٦٦.

*****

اندازه کتاب : ۵ × ٦۰۵
تعداد صفحات : ٢٦١ و هر صفحه مشتمل بر ۲۰ سطر
خط: نستعلیق ، کاغذ : انگلیسی ، ترجمه: آقا سلطان میرزا نستعلیق ، کاغذ ترجمه : ۱۳۲٤ هـ ق / ۱۹۰٦م (٥٦) ترجمهٔ اردویی تاریخ معصومی به چاپ نرسید. نسخهٔ خطی آن در کتابخانه نواب سالار جنگ مرحوم حیدرآباد دکن نگهداری می شود.

نسخهٔ خطی تاریخ معصومی در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب

بنابه اطلاعاتی در دست ، قدیمترین نسخه خطی پیشگفته تا سال ۱۹۰٦م در بهاولپور وجود داشت و در ماه ژوئن ۱۹۱٤م به کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب رسید و در آنجا به شمارهٔ ردیف ١٦ ثبت شد . ما دربارهٔ آن نسخه نخستین بار از زوی فهرست نسخه های خطی فارسی ، عربی و اردوی کتابخانه دانشگاه پنجاب ، از سید محمد عبدالله اطلاع به دست آوردیم . فهرست مزبور در سال ۱۹٤۲م در لاهور منتشر شده بود. نسخهٔ مزبور در چه زمانی و چگونه در لاهور رسید ، ما دربارهٔ تفصیل آن نمی دانیم . دکتر داودپوته در سال ۱۹۳۸م تاریخ معصومی را به گونهٔ معتبر چاپ کرده بود. گویا وی نیز دربارهٔ آن نسخه قدیم اطلاع نداشت وی بر اساس نسخه ۱۰٤۵هـ . ق کتاب مزبور را تصحیح کرده و آن نسخه را از کیمبریج (انگلیس) خریداری کرده بود . روز ۳۰ اوت ۱۹۷۱م در جهت استفاده دانشمندی میکروفیلمی از آن نسخه قدیم آماده شده بود . رویداد سفر آن نسخه را می توان از روی یادداشتهای صفحه نخست آن و بعضی از فهرست نسخه های خطی دریافت کرد.

دانشمندان منطقه سند پس از مدتی زیاد دربارهٔ آن پی بردند (٥٧) حسام الدین راشدی در کتاب خود باعنوان « میر معصوم بکهری» آن را یاد کرده است.

کهن ترین نسخه خطی تاریخ معصومی به مدت ۹٤ سال در منطقه پنجاب ماند واینک پیش چشم این بنده است و بدون هیچ تحریف ، ترمیم و تصحیح منتشر می شود.

رقیه کاظم زاده*

انواع تلمیح در غزل های حسین منزوی و سیمین بهبهانی

چکیده

یکی از امکاناتی که شاعر می تواند نقش تخیل را در شعر به کمال برساند، تلمیح است. حسین منزوی و سیمین بهبهانی، دو غزل پرداز معاصر هستند که در آثار خود از تلمیحات، بهره ی فراوانی گرفته اند و همین عامل نیز موجب غنای اشعار آن ها شده است. این دو غزل سرا، با استفاده ازانواع تلمیح، تخیّل شعری خود را وسعت داده، و دست به آفرینش معانی تازه ای زده اند. این پژوهش بر آن است، تا انواع این تلمیحات را در شعر این دو شاعر مورد بررسی قرار دهد.

واژگان کلیدی: غزل نو، تلمیح، منزوی، بهبهانی

***

مقدّمه

تلمیح در لغت به معنی اشاره کردن با گوشه ی چشم است و در اصطلاح ، آن است که «در خلال سخن به آیه ای شریف و حدیثی معروف یا داستان و واقعه یا مَثَل و شعری مشهور چنان اشاره شود که کلام با الفاظی اندک بر معنی بسیار دلالت کند.»(۱) به بیان خلاصه، تلمیح ، شامل هر نوع اشاره ی مذهبی، اساطیری، تاریخی و ... می شود. بنابراین خواننده برای فهم و درک کامل شعر و یا بیتی که در آن تلمیح به کار رفته است، باید آگاهی کاملی از کلّ داستان، واقعه و یا مَثَل، داشته باشد. دایره ی تلمیحات در غزل این دو شاعر، به طور کلّی پنج حوزه ی عمده را در برمی گیرد:

۱- تلمیحات مرکزی
۲- تلمیحات قرآنی
۳- تلمیحات دینی
٤- تلمیحات اساطیری
۵- تلمیحات تاریخی

تلمیحات مرکزی

گاهی به تلمیحی برمی‌خوریم که بارها و بارها در آثار یک شاعر، تکرار شده است. به این نوع تلمیح، تلمیح مرکزی(central allusion)

---

* - کارشناس ارشد زبان فارسی از دانشگاه ارومیه .

در این گفتار کوشش شده است که دربارهٔ احوال و آثار میر معصوم و چاپها و تصحیح و ترجمه های کتاب تاریخ سند را در اینجا به گونه اختصار ارائه داده شود. در آینده نیز دربارهٔ میر معصوم کارهای تحقیقی و پژوهشی انجام خواهد شد و بعضی از جنبه های زندگانی وی که[۱] هنوز روشن نیستند، مورد توجه دانشمندان قرار خواهند گرفت. خداوند متعال بهتر می داند.

حواشی و تعلیقات

۱ – میرعلی شیر قانع: تحفة الکرام : اختر رضوی ، ص ۳۹۱ – ۳۹۲ سندهی ادبی بورد ، کراچی ۱۹۵۹.

۲ – تاریخ معصومی ترجمهٔ اردو : اختر رضوی ، مقدمه ص ۲ ، سندهی ادبی بورد ، کراچی ۱۹۵۹.

۳ – سید حسام الدین راشدی : میر محمدمعصوم بکهری ، ص ٤٥ – ٥٠ ، سندهی ادبی بورد ، حیدر آباد ۱۹۷۹م.

٤ – تاریخ معصومی ترجمهٔ اردو : اختر رضوی ، ص ۲۷۵ ، ص ۲۸۰.

٥ – میر محمد معصوم بکهری ، باب دهم اور باب یازدهم ، صفحات مختلف

٦ – تاریخ معصومی ، اردو ، ص ۳٤۷.

۷ – تاریخ معصومی ، اردو ، ص ۳٤۷.

دکتر محمود الحسن باتوجه به تحریر میر معصوم ، آن تاریخ را نپذیرفته است . بنابه تحقیق او میر معصوم بروز ١٤ ماه شوال ۹۹۹ هـ ق / ٥ اوت ۱۵۹۱) در بکهر رسید.

(History of the Arghuns and Tarkhans of Sindh, pp. 193-4 Footnote No.3, Institute of Sindhology, 1972)

۸ – میر محمد معصوم ، بکهری ، ص ۱۸۱ ، در تحفة الکرام (چاپ راشدی ، ص ۲۵۵) محرم ۱۰۰۰ هـ ق درج شده است.

۹ – میر محمد معصوم بکهری ، ص ۱۸۵ – ۱۹۰.

۱۰ – یوسف میرک: تاریخ مظهر شاهجهانی ، تصحیح سید حسام الدین راشدی ، حواشی ، ص ۲۸ ، سندهی ادبی بورد ، حیدرآباد ۱۹٦۲م.

۱۱ – تاریخ معصومی ، اردو ، مقدمه ص ٦. سال رسیدن میر معصوم در قندهار ۱۰۰٤ هـق آورده شده است در واقع درست ۱۰۰۳ هـ ق بوده است و در همان سال به او منصب «ارهائی صدی» اعطا گردید.

گفته می شود. و یا به عبارتی دیگر، تلمیح مرکزی، تلمیحی است که «در آثار یک شاعر، دایم دور می زند و تکرار می شود و یا بسامد تکرار آن تلمیح در بین تلمیحات دیگرش کاملا" چشمگیر است.» (۲) برای مثال یکی از منابع مهمّی که این دو شاعر، در تلمیحات خود از آن بهره گرفته اند، قرآن کریم است، در بین تلمیحات قرآنی آن ها، استفاده از داستان زندگی حضرت موسی (ع)، کاربرد بسیار وسیعی دارد. بنابراین، به علّت تکرار این داستان، می توان آن را از تلمیحات مرکزی در غزل منزوی و بهبهانی دانست. برای مثال، ابیات ذیل اشاره دارند به:

تجلّی پروردگار بر کوه و بیهوش شدن حضرت موسی (ع):

آزمون طاقتم را بهر طلعت برفروز | تا چو موسی افتد از پا مردم مدهوش من(۳)

ید بیضا، یکی از معجزات حضرت موسی (ع):

ماه را واگذاشت با موسا | دفتر شعر و دست اعجازت(۴)

*

آنجا که دست موسی و هارون به خون هم | آغشته گشت از ید بیضا سخن مگو(۵)

لکنت زبان حضرت موسی (ع):

زبانم ـ این کلیم الکن ـ نمی خورد فریب یاقوت | که صدق طاعتش گزندی ز اخگرم نمی شناسد(۶)

*

شوقی که سخن با تو بگویم گذرم داد | موسای کلیمانه ز لکنت به تکلّم(۷)

کوه طور در صحرای سینا، میعادگاه موسی(ع) با خدا:

ای کوه ای طور سینا، دیدی که عشق آن شب | برقی زد و تندر آسا از سینه ات برجست؟(۸)

شکافته شدن رودخانه ی نیل توسّط عصای حضرت موسی (ع):

بر شد به عصیان عصایی نیل از میان بگسیخت | زرق دروغین خدایی با غرق در پیوست(۹)

تبدیل عصای موسی (ع) به مار یا اژدها:

سارا! بپرس از موسی کاین افعیان نمی بینی | یا اژدهای افعی کش تن می زند ز تمکینت(۱۰)

*

۱۲ – میر محمد معصوم بکهری ، ص ۲۱۳ – ۲۱٤. در نسخه های خطی تاریخ سندهـ ا
میر معصوم ، کاتبان تاریخ وفات میرزا جانی بیگ را از یکدیگر جداگانه نوشته اند
در حالی که تاریخ وفات درست وی ۲۷ رجب ۱۰۰۹ هـ ق است (مکلی نامه
ص ۵۱۹)

13 – **i.Riazul Islam: Indo-Persian Relations, pp. 65-67, Tehran, 1970.**
ii. Jamshed K. Choksy and M. Usman Hassan: An Emissary from Akbar to Abbas I – Inscriptions, Texts, and the Career of Amir Muhammad Masum, Journal of the Royal Asiatic Society, April 1999, London.

14 – **M.H. Siddiqi: Taqi-ud-Din Kashi's Account of Mir Muhammad Masum Bakhari, Journal of the Punjab University Historical Society , Vol . XIII , Part iv, 1965.**

۱۵ – تقی اوحدی در تذکره خود میر معصوم را یاد کرده است ، اما ما دربارهٔ آن فعلاً
اطلاع نداریم.

۱٦ – میر محمد معصوم بکهری ، ص ۲۷۳ – ۲۷۸.

۱۷ – ذخیرة الخوانین ، جلد اول ، ص ۲۰٤ ، کراچی ۱۹٦۰.

۱۸ – ماثر الامراء، مترجمه : محمد ایوب قادری ، جلد سوم ، ص ۲۷٦ ، لاهور ۱۹۷۰.

۱۹ – i– میر علی شیر قانع : مقالات الشعراء تصحیح : سید حسام الدین راشدی ، ص
۷۹۸ – ۸۰۳ ، سندهی ادبی بورد کراچی ، ۱۹۵۷م.
ii – تحفة الکرام (اردو) ، ص ۳۹۲ – ۳۹۳.

۲۰ – مقالات مولوی محمد شفیع ، جلد اول ، ص ۳۸۰ ، لاهور ، سال ؟

۲۱ – سید محمد معصوم بکری : تاریخ سند معروف به تاریخ معصومی ، به تصحیح :
عمر بن محمد داود پوته ، ص یز ، بمبئی ۱۹۳۸.

۲۲ – میر محمد معصوم بکهری ، ص ۲۸۱ – ۲۸٦.

23 – **M. H. Siddiqi: History of the Arghuns and Tarkhans of Sindh, Introduction, p.5, Institute of Sindhology, 1972.**

۲٤ – i – خواجه نظام الدین احمد : طبقات اکبری ، اردو ترجمه : محمد ایوب قادری ،
جلد دوم ، ص ۵٤٤ ، اردو سائنس بورد ، لاهور ۱۹۹۰م.
ii – ملا عبدالقادر بدایونی : منتخب التواریخ ، اردو ترجمه : محمود احمد فاروقی ، ص
۷٦۲ – ۷٦٤ ، شیخ غلام علی ایند سنز ، لاهور ۱۹٦۲م.

۲۵ – تاریخ معصومی ، اردو ، ص ۱۹ ، مقدمه .

خرق عادت کردم امّا بر علیه خویشتن　　　تا به گرد گردنم پیچید عصایم مار شد(۱۱)

＊

عصا که مار شد اعجاز بود کاش، امّا　　　کسی به معجزه ای مار را عصا می کرد(۱۲)

فریفته شدن قوم حضرت موسی (ع) توسّط سامری:

با شگرد سامری را ساحری آموز نازش　　　تا دوباره از که دل بستاند دل ودین خواهد آمد(۱۳)

قابل ذکر است که در میان شاعران نوپرداز، منزوی در آثار خود، از این نوع تلمیح بهره ی فراوانی جسته است. افزون بر این داستان «پیراهن حضرت یوسف»، ماجرای «انا الحق گفتن منصور» و داستان «فرهاد و شیرین»، از تلمیحات مرکزی این غزل سرای معاصر به شمار می روند. ابیات زیر نمونه هایی ازغزل هایی هستند که در آن ها، داستان های یاد شده، آمده است.

ابیات ذیل به داستان معروف بوی پیراهن یوسف (ع) اشاره دارد، که موجب بینایی چشمان پدرش ـ حضرت یعقوب (ع) ـ پس از تحمّل سال ها جدایی و فراق فرزند، گشته است:

بوی پیراهنی ای باد! بیاور، ورنه　　　غم یوسف بکشد، عاشق کنعانی را(۱۴)

＊

همیشه عشق به مشتاقان پیام وصل نخواهد داد　　　که گاه پیرهن یوسف، کنایه های کفن دارد(۱۵)

＊

بیا که فراقت ببرد روشنی از چشم تنم　　　یوسف من! چشم دلم باز کن از پیرهنت(۱۶)

＊

به راه قافله های نسیم چلّه نشستم　　　مگر شمیمی از آن پیرهن رسد به مشامم(۱۷)

＊

همیشه های مشامم شمیم زلف تو دارد　　　تو با منی و نیازی به بوی پیرهنت نیست(۱۸)

＊

شمیم یوسفی اش باید ارنه عاشق را　　　نه چشم روشنی آرد، هر آنچه پیرهن است(۱۹)

26 – H. Cousens: The Antiquities of Sindh, p. 151, 1929, reprint, O.U.P.Karachi, 1975.

27 – The Antiquities of Sindh, p. 154.

۲۸ – تاریخ مظهر شاهجهانی ، ص ٤ – ٥ ، ۱۹٦۲م.

۲۹ – تاریخ مظهر شاهجهانی ، ص ٤.

۳۰ – اطلاعاتی دربارۀ ساختمانهای میر معصوم ، از کتاب راشدی گرفته شده است (میر محمد معصوم بکهری ، باب بیست و چهارم)

۳۱ – میر محمد معصوم بکهری ، باب سی ام.

32 – Discovery of Persian Inscription attributed to Mir Muhammad Masum Al-Bàkhri, at Pir Lakha near Khuzdar in Baluchistan, Journal of the Pakistan Historical Society, Karachi, March 2006.

۳۳ – حسام الدین راشدی در کتاب خود باعنوان « میر معصوم بکهری» (در باب بیست و سوم) آثار علمی میر معصوم را گرد آورده و در باب بیست و نهم اشعار پراکنده وی را نقل کرده است.

۳٤ – پیش از چهل سال از میر معصوم ، سید میر محمد پورانی در سال ۹٦۸ هـ ق کتابی با عنوان نصرت نامه ترخان نگاشته است که اکنون به همت دکتر انصار زاهد خان منتشر شده است (۲۰۰۰م) . در این کتاب دربارۀ ارغون ها و ترخان ها به تفصیل آمده است.

۳۵ – تاریخ سند معروف به تاریخ معصومی ، تصحیح : عمر بن محمد داود پوته، ص که – کز ، بمبئی ۱۹۳۸م.

۳٦ – میر محمد معصوم بکهری ، ص ۳۲۲ – ۳۲۵.

37 – Sindh Under the Mughuls , p. Islamabad, 1990.

۳۸ – در اینجا پس از تصحیح جزوی ، تفصیلات نسخه های خطی مهم تاریخ معصومی از کتاب راشدی گرفته شده است.(میر معصوم بکهری ، ص ۳۲۵ – ۳۲٦)

39 – S.M. Abdullah: A Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu and Arabic Manuscripts in the Punjab University Library, p. 106, Lahore, 1942.

٤۰ – پژوهشگر معروف دکتر عارف نوشاهی دربارۀ آثار چاپی فارسی شبه قاره تحقیق می کند. وی نیز دربارۀ چاپ قدیم تاریخی معصومی اطلاعی نداشت.

٤۱ – دکتر نبی بخش خان بلوچ دربارۀ این ترجمه اختلاف نظر داشته است . وی گفته است که شخصی از روی ترجمۀ انگلیسی مالیت ، این کتاب را به اردو ترجمه

داستان «حلّاج»:

حلّاج از شخصیّت های مهم عرفانی است که در اشعار حسین منزوی حضوری همیشگی و دایم دارد. در نمونه های ذیل به سرود معروف «اناالحق»، اشاره شده است:

عشق میخواهم از آن سان که رهایی باشد　　هم از آن عشق، که منصور سر دارش برد(۲۰)

❊

چون جامه پرنور اناالحق زن منصور　　ای شاهد بر دار شهادت شدن دوست(۲۱)

❊

بانک اناالحق تو پیچیده بود در شب　　می گفت با درختان، رمز رشادت تو(۲۲)

❊

نشان عشق بر آنان بین که بر سر دار　　دریده جامه خونینشان به تن کفن است(۲۳)

❊

کنایت بر فراز دار زد، جانبازیِ منصور　　که اوج این است، این! در عشق بازی پافشردن را(۲۴)

❊

آتش به دار می زند و گیر و دار آن　　وقتی طنابی از تب منصور بگذرد(۲۵)

«فرهاد و شیرین»:

فتح تندیسی است فرهادی و هنگامی خوش است
چشم خسرو کورا ـ کز آن پرده برداری کنیم(۲۶)

زنده ای و سیل خونت، می کند بیخ ستم　　ای تو فرهادی دگر، با تیشه ی بنیان کنت(۲۷)

❊

مجنون دیگرم من، با من جنون دیگر　　فرهاد برترم من، در بیستون دیگر(۲۸)

❊

دوست دارم که ز فرهاد فراتر باشم　　چون رقم در صف عشّاق زنی نامم را(۲۹)

❊

به رغم خسرو از آن شهسوار شیرین کار　　برای تیشه زن خسته ـ کوهکن ـ چه خبر؟(۳۰)

❊

سخت است که بر کوه زند تیشه، هم امّا　　بر سر نزند تیشه اگر کوهکن این نیست(۳۱)

❊

کرده است که غالباً در لاهور انتشار یافته است (تاریخ معصومی ، ترجمه سندهی ، تمهید ، ۱۹۵۳م) وی پس از چند سال در این مورد چنین گفته است که معلوم نیست آن ترجمه چاپ شد یا خیر (تاریخ معصومی ، اردو ، پیش لفظ ، ۱۹۵۹م) بنا به عقیده بنده ، ترجمهٔ مزبور منتشر نشده است.

42 – A Descriptive Catalogue of the Persian , Urdu, and Arabic Manuscripts in the Punjab University Library, p. 106, Lahore.

٤٣ – تاریخ سند ، ص ۳۱٦ (برگ ۱۵۸)

٤٤- بیگلارنامه ، ص ۱۳٤ – ۱۳۹ ، سندهی ادبی بورد، حیدرآباد ، ۱۹۸۰م.

45 – A. W. Hughes: Gazetteer of the Province of Sindh, P. 152, London 1876, reprint Karachi 1996.

٤٦ – فهرست نسخه های خطی موسسهٔ سندشناسی ، ص ۱۷۲ ، ۱۹۸۰، سندهالوجی ، تهیه کننده : مولانا محمد صدیق مائر سندهی و قاری امان الله عباسی.

٤٧ – تاریخ مظهر شاهجهانی ، ص ۱۱ – ۱۳.

٤٨ – میر محمد معصوم بکهری ، ص ۳۷۹ – ۳۸۰

49 – A Descriptive Catalogue of the Persian , Urdu and Arabic Manuscripts in the Punjab University Library , p. 106 Lahore.

۵۰ – میر محمد معصوم بکهری ، ص ۳۲۵.

۵۱ – مقالات الشعرا ، ص ۲٦۷ ، تحفة الکرام ، اردو ترجمه ، ص ٤۰٦.

۵۲ – تحفة الکرام ، اردو ترجمه ، ص ٤۰٦.

۵۳ – میر محمد معصوم بکهری ، ص ۳۷۳ – ۳۷۷.

۵٤ – تحفة الکرام ، اردو ترجمه ، ص ٤۰٦.

۵۵ – نصیر الدین هاشمی : فهرست توضیحی نسخه های خطی اردویی کتاب خانهٔ نواب سالار جنگ ، ص ۸۲۱ ، حیدر آباد دکن ۱۳۷٦ هـ / ۱۹۵۷م.

۵٦ – ایضاً ، ص ۲۱ – ۸۲۲

پژوهشگر معروف دکتر اختر راهی نیز دربارهٔ آن ترجمه اطلاع داده است . (ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی ، ص ۱۷۲ ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۹۸٦م.

۵۷ – میر محمد معصوم بکهری ، ص ۳۲۵.

*****

داستان «فرهاد و شیرین»، داستان عاشقانه ای است، که نظامی نیز آن را به نظم کشیده است.

تلمیحات قرآنی

«در کنار نام قهرمانان قومی، نام انبیای قرآن کریم، اشخاص»(۳۲) (زرّین کوب،۱۳۶۷: ۲۰۰)، و قصّه های مربوط به زندگی پیامبران، آیات قرآنی نیز از جمله تلمیحاتی هستند، که در شعر فارسی انعکاس یافته اند و کاربرد بسیار زیادی نیز، در غزل های این دو شاعر دارند. برای نمونه:

نطفه شد و خون بسته شد پس رگ و غضروف و استخوان
دیده بهِ هر دیدنی گشود جان به کف آورده پیکری(۳۳)

بیت فوق اشاره دارد به آیه های: *وَ لَقَد خَلَقنَا الانسانَ من سلالهٔ من طین ـ ثمَّ جَعلناهُ نطفهً فی قرار مَکین ـ ثمَّ خَلَقنَا النطفهَ عَلَقهً فَخَلَقنَا العلقهَ مُضغَهً فَخَلَقنَا المضغهَ عظاماً فَکَسَونا العظامَ لحماً ثمَّ انشأناهُ خلقاً آخَرَ فتبارکَ اللهُ احسن الخالقین.*(۳٤)

ترجمه: هر آینه ما انسان را از گل خالص آفریدیم، سپس او را نطفه ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. آن گاه از آن نطفه، لخته خونی آفریدیم. و از آن لخته خون، پاره گوشتی و از آن پاره گوشت، استخوان ها آفریدیم. و استخوان ها را به گوشت پوشانیدیم، بار دیگر او را آفرینشی دیگر دادیم. در خور تعظیم است خداوند، آن، بهترین آفرینندگان.

و:

طهور جام شوکران نصیب شد به طاهران | به نوش آن پیمبران، سلامی آشنا کنم(۳۵)

*

اشاره دارد به آیه ی: *عالیَهُم ثیابُ سُندُس خُضرٌ و استَبرَقٌ و حُلّوا اَساوِرَ من فضَّة و سَقَیهُم ربُّهُم شراباً طهوراً.*(۳٦)

ترجمه: بر تنشان جامه هایی است از سُندُس و استبرق و به دست بندهایی از سیم زینت شده اند و پروردگارشان از شرابی پاکیزه سیرابشان سازد.

ادب امروز ایران

و:

چه بود اگر آدمی را فرشته خو می سرشتی؟
چه پاکی آید از آن گِل، که با پلیدی عجین است؟(۳۷)

اشاره دارد به آیه ی : *و لَقَد خَلَقنَاالانسانَ مِن صَلصالٍ مِن حَمَأ مَسنون*(۳۸).
ترجمه: و همانا ما آدمی را از گِل خشک، از لجن بویناک آفریدیم.
و:

«کتاب و میزان و آهن» اشارتی آسمانی ست «عدالت» است این که تیغش نهفته در آستین است(۳۹)

*

اشاره دارد به آیه ی : *لَقَد اَرسَلنا رُسُلَنا بالبَیِّنات و اَنزَلنا مَعَهُم الکتابَ و المیزانَ لیقومَ النّاسُ بالقسط و اَنزَلنا الحَدیدَ فیهِ بَأسٌ شدیدٌ و منافعُ للنّاسِ و لِیَعلَمَ اللهُ مَن ینصُرُه وَ رُسُلَهُ بالغیب انَّ اللهَ قویٌّ عزیز*(۴۰).
ترجمه: ما پیامبرانمان را با دلیل های روشن فرستادیم و با آن ها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند و آهن را که در آن نیرویی سخت و منافعی برای مردم است فرو فرستادیم، تا خداوند بداند چه کسی به نادیده ، او و پیامبرانش را یاری می کند، زیرا خدا توانا و پیروزمند است.
و:

بر هستی تو دلیلی باید ضمیر جهان را نعلی بسای به سنگی تا آتشی بجهانی(۴۱)

*

اشاره دارد به آیه های : *وَ العادیات ضبحاً ـ فَالموریات قَدحاً*(۴۲).
ترجمه: سوگند به اسبان دونده ای که نفس نفس می زنند، سوگند به اسبانی که، به سُم، از سنگ، آتش می جهانند.
و:

تو ای به جامه پیچیده چو بید مشک در مخمل ببین که من زعریانی چو بید خشک لرزانم(۴۳)

اشاره دارد به آیه های: *یا اَیُّهَا المُدَّثِّر ـ قُم فَاَنذِر*(۴۴).
ترجمه: ای جامه در سر کشیده، برخیز و بیم ده.

و:

و نگاه کن به شتر، آری، که چگونه ساخته شد باری
نه زآب و گل که سرشتندش زسراب و حوصله پنداری(۴۵)

اشاره دارد به آیه ی : *اَفَلا یَنظُرونَ الَی الابِل کَیفَ خُلِقَت*(٤٦).
ترجمه: آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شد؟
و:

کیست این یاوه گو کیست؟چندش آور صدایی ست
بانگِ انکار عیشی، آه ای صوت انکر (۴۷)

اشاره دارد* به آیه ی : *وَاقصد فی مَشیکَ وَ اغضُض مِن صَوتِکَ اِنَّ اَنکَرَ الاصوات لَصَوتُ الحمیر*(٤٨).
ترجمه: درَ رفتارت راه میانه را برگزین و آوازت را فرود آر، زیرا ناخوش ترین بانگ ها، بانگ خران است.

و:

قسم به عشق، زیتون باغ های شمال　　　قسم به دوست که خرمای نخل های بم است(۴۹)

اشاره دارد به آیه ی : *والتین و الزّیتون*(٥٠).
ترجمه: قسم به انجیر و زیتون
و:

قسمَ به صاحب قلم، که غیر غم رقم نزد　　　و یا زد و برای من، رقم به غیر غم، رقم نزد(۵۱).

اشاره دارد به آیه ی : *ن والقلم و ما یَسطرون*(٥٢).
ترجمه: قسم به نون و قلم و آن چه خواهند نوشت.
و:

به شب که آینه ی غربت مکدّر من　　　به شب که نیمه ی تنهایی سیاه من است(۵۳)

اشاره دارد به آیه ی : *والّیل اذا سَجی*(٥٤).
ترجمه: و قسم به شب، به زمان آرامش آن.

محمد رضا کاتب

داستان کوتاه

مرخّصی

به تمام افراد گردانمان ، از جمله خودم، پانزده روز مرخصی داده بودند. وقتی آمدم خانه ، دیدم اگر به آقایم ومخصوصاً ننه ام بگویم که مرخصی آمده ام و باید بعد از پانزده روز برگردم جبهه ، دیگر مرا ول نخواهند کرد. چه بسا مرخصی را به کامم تلخ کنند و آخر سرهم ، ننه ام نگذارد برگردم. برای همین ، هر وقت سئوال می کردند که : « باز هم به جبهه می روی یا نه ؟ یا تسویه گرفته ای ؟... » در جواب یا می خندیدم یا حرف را عوض می کردم و می گفتم : « چرا امسال درختمان میوه کم داده است ؟» و یا «اتاق چقدر پشه دارد!» یا « خوردنی داری ننه؟» و از جواب دادن طفره می رفتم. ولی آخر تاکی ؟ بالاخره باید می فهمیدند.

پانزده روز مرخصی ام مثل باد گذشت. دیگر زمان رفتن بود. آن روز صبح باید ساعت ۹ جلوی در پادگان بودیم تا از همانجا به جبهه اعزام شویم. خوب به یاد دارم، وقتی از خواب بلند شدم، عزا گرفته بودم که چطور به ننه ام حالی کنم که باید به جبهه برگردم. الحمد لله آقایم صبح زود، مثل هر روز، رفته بود دکان. دست و صورتم را شستم ، نان و چایی را خوردم و منتظر موقعیت مناسب شدم.

سریک فرصت خوب که ننه ام رفت سبزی بخرد، ساکم را برداشتم و مشغول جمع کردن لباسهایم شدم.هول بودم. داشتم تندتند لباسها و کتابهایم را توی ساک می چپاندم که ننه ام پاورچین پاورچین مثل اجل معلق بالای سرم حاضر شد و گفت:

- کجا؟

و:

مهلت طلبیدیم که خون، شیر شود، لیک   طی شد همه آن مهلت و خون شد همه آن شیر(۵۵)

*

اشاره دارد به آیه ی : *و ان لکم فی الانعام لعبرةً نسقیکم ممّا فی بطونه من بین فرث و دم لبناً خالصاً*(۵۶).

ترجمه: و البتّه برای شما تأمّل در حال چهارپایان، همه عبرت است، که ما از آن چه در شکم آن است، از میان سرگین و خون به شما شیر پاک می نوشانیم، که در طبع همه ی نوشندگان گواراست.

تلمیحات دینی

از دیگر ویژگی های اساسی در غزل منزوی و بهبهانی، استفاده ی نسبتاً گسترده از تلمیحات ادیان مختلف است، تلمیحات دینی به طور تقریبی بیش از نیمی از تلمیحات دیگر را در غزل این دو شاعر در برمی گیرند. البتّه منظور از تلمیحات دینی در این پژوهش، شامل ادیان گوناگون می شود. برای نمونه:

ز مرکوب دجّال ها به گوش من آید صدا   ز گردونه ی میترا صدایی شنیدی اگر(۵۷)

بر طبق روایات اسلامی، دجّال نام مردی کذّاب است که در آخرالزّمان ظهور کند و مردم را فریب دهد. «دجّال نخست ادّعای پیامبری می کند و سپس از این نیز می گذرد و لاف خدایی خواهد زد. فتنه ی دجّال را از بزرگترین فتنه های جهان می دانند.»(۵۸)

به شیوه ی بتان نمی رود، زمان بت شکن ـ دریغا
چنان شکسته پیکرم را ، که آزرم نمی شناسد(۵۹)

آزر ، نام پدر حضرت ابراهیم (ع) است که در بت تراشی مهارت زیادی داشت . بیت فوق به شکستن بت ها توسّط ابراهیم (ع) اشاره دارد. شاعر خود را به بتی مانندَ کرده، زمان پیکر او را چنان شکسته، که حتّی نزدیک ترین کسِ شاعر نیز او را نمی شناسد.

جا خوردم.می دانستم اگر بگویم به جبهه می روم، دست و پایم را غُل و زنجیر می کند و باعث ناراحتی هر دویمان می شود. گفتم :

- برای مدّت کوتاهی می خواهم بروم این بغل مغلها...

ننه ام که از دست من کلکهای زیاد و جورواجوری خورده بود، با سوء ظن نگاهم کرد و گفت:

برای یک مدت کم ؟!

گفتم:

- آره !

- پس حق نداری بیشتر از یک شلوار و یک پیراهن ببری.

- برای چی؟

- مگر می خواهی هر دقیقه لباس عوض کنی و پز بدهی؟

راست بگو بچه، کجا می خواهی بروی؟

روی کف اتاق ، یک عالمه شلوار ، جوراب ، کت و ... و لو شده بود.

همین جور که لباسهایم را سوا میکردم و تندتند توی ساک می چپاندم، گفتم :

- می دانی ، راستش ...

کمی من و من کردم، دیدم هوا پس است و جای ماندن نیست. دسته ساک را سفت توی مشتم گرفتم ، یک مرتبه مثل فنر از جا پریدم و دویدم طرف در حیاط تا به کوچه فرار کنم. اما ننه ام دستم را خواند و زودتر دوید طرف در حیاط کلون را انداخت و پشت به در ، مثل شیر ژیان ایستاد. دهانم از تعجب بازمانده بود. خودمانیم، ننه ام یک پارچه چریک بود. و ما خبر نداشتیم ، ها! ننه به حرف آمد و گفت :

از دو جادوان بابلی، گوئیا توان گرفته بود　　　شد نهنگ کوه پیکری پیش چشم دیرباوران(۶۰)

منظور از دو جادوان بابلی، ـ هاروت و ماروت ـ فرشتگان الهی هستند، که خود را برتر از آدم می دانستند. خداوند این دو را با خصایص و صورت انسانی به زمین فرستاد و آن ها را در محلّی به نام بابل فرود آورد. آن ها به زنی زیبا به نام زهره فریفته شدند و به فسق و فجور پرداختند، خداوند آن ها را در چاهی در همان سرزمین آویزان کرد. (۶۱)

به یار غار گویم که با پشیز دقیانوس　　　چگونه می پزی در سر هوای نان و بریانی(۶۲)

بیت فوق اشاره دارد به ماجرای اصحاب کهف، که از ترس دقیانوس، پادشاه وقت ـ به غاری پناه بردند و به خواست خداوند پس از سیصد و نه سال خواب، دوباره از خواب برخاستند. یکی از آنان به نام «یملیخا» با سکّه ای که به همراه داشت، برای خرید نان به شهر می رود، امّا چون سکّه ی اوبسیار قدیمی بود، و در آن زمان رایج نبود او را به جرم یافتن گنجی گرفتند و ...

باز یحیای آفتاب، مزد رقصی. هوس نواز
بر گل افشان خون خویش زلف زر تار می کشد(۶۳)

خود شاعر در ذیل این غزل به تلمیح مذکور این گونه اشاره کرده است: «بریده شدن سر یحیای بشیر، به خواهش سالومه و به پاداش رقص هوس نوازش.»(۶٤) و در انجیل نیز چنین آمده است: «هیرودیس یحیی را به خاطر هیرودیا زن برادر خود، فیلپُس، گرفته در بند نهاده و در زندان انداخته بود. چون که یحیی بدو همی گفت: نگاه داشتن وی بر تو حلال نیست. و وقتی که قصد قتل او را کرد از مردم ترسید زیرا که اورا نبی می دانستند. چون بزم میلاد هیرودیس را می آراستند، دختر هیرودیا، در مجلس رقص کرده، هیرودیس را شاد نمود. از این رو قسم خورده، وعده داد،که آنچه خواهد بدو بدهد. و او را از ترغیب مادر خود گفت، که سر یحیی تعمید دهنده را الآن در مطبخی به من عنایت فرما. آن گاه پادشاه برنجید،

– این بغل مغلها می خواستی بروی ، آره ؟ارواح مرده هات ! مگر من این وسط بوقم؟ سه ماه جبهه بودی، بس است ! به اندازهٔ خودت ثواب برده ای ! دیگر نوبت آنهایی است که بچه ها یشان را لای پنبه خوابانده اند...

به ساعت نگه کردم. نزدیک ۸ بود . گفتم:

– ننه جان! تو را خدا ولم کن ، بگذار مثل بچهٔ آدم خداحافظی کنم و بروم.

ننه ام از توی آستینش کلیدی بیرون آورد و در حیاط را قفل کرد و گفت:

– نمی گذارم!

– ننه ! در را قفل نکن! خوب است خدا سر پل صراط، یقه ات را بچسبد و در بهشت را به رویت قفل کند و بگوید: نمی گذارم بروی، آره خوب است ؟

ننه ام که گوشش از این حرفها پُر بود، گفت :

– اگر او خداست – که قربان کرمش بروم – این کار را نمی کند. به تو هم مربوط نیست که توی کارش دخالت کنی.

هی صحبت کردم و گفتم:

– ننه ، ساعت را ببین ! دیر شد! ... فلان است ... بهمان است ...

دیدم گوشش به این حرفها بدهکار نیست.

همین طور که با صحبتهایم سرش را گرم می کردم، بندهای پوتینم را هم بستم و آنها را انداختم گردنم و در یک لحظه از جا پریدم . ساکم را از سر دیوار پرت کردم توی کوچه ، و مثل گربه ، درخت خانه مان را گرفتم و رفتم بالا. از آنجا خودم را به لبهٔ دیوار رساندم. روی چینهٔ دیوار ایستادم و توی کوچه را نگاه کردم. دیدم یکی از همسایه هایمان ، سرش

لیکن به جهت پاس قسم و خاطر هم نشینان خود فرمود، که بدهند. و فرستاده سر یحیی را در زندان از تن جدا کرد و سر او را در طشتی گذارده، به دختر تسلیم نمودند و او آن را نزد مادر خود برد.»(۶۵)

ای جلجتا، ای که از چوب دارو درخت بود — دیدی که آن مرد مصلوب از جام آخر مست
چون دانه بعد از نهفتن از کام سنگش رُست — چون غنچه بعد از شکفتن از دام تنگش رَست(۶۶)

جُلجتا، نام مکانی است که، عیسی (ع) در آن جا به صلیب کشیده شد. « و چون به موضعی که جلجتا یعنی کاسه ی سر مسمّی بود، رسیدند، سرکه ی ممزوج به مرّ به جهت نوشیدن به او دادند.»(۶۷)

لاشه های خون آلود روی دار می پوسند — وعده های صعودی نیست با مسیح آونگی(۶۸)

بیت بالا اشاره به عروج عیسی(ع) به آسمان دارد،به اعتقاد مسیحیان، عیسی(ع) «پس از به صلیب کشیده شدن به سوی آسمان مرتفع شده است.»(۶۹) طبق عقیده ی مسلمانان، عیسی قبل از مصلوب شدن به آسمان برده شد:بَل رَفَعَهُ اللّهُ اِلَیه، بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد.(۷۰)

تا خون که نوشد چه کسی را بفروشد — این بار یهودا که شب بازپسین است(۷۱)

شاعر در بیت فوقِ با استفاده از ماجرای حضرت عیسی(ع) و یهودا به خیانت دیدن اشاره دارد. یهودا یکی از دوازده یار عیسی(ع) است، که به او خیانت نمود و او را به مأموران تسلیم کرد. ماجرا این گونه بود، که «چون وقت شام رسید، با آن دوازده نشست .و وقتی که ایشان غذا می خوردند، عیسی (ع) گفت هر آینه به شما می گویم که یکی از شما مرا تسلیم می کند... و یهودا که تسلیم کننده ی وی بود، به جواب گفت ای استاد آیا من آنم، به وی گفت، تو خود گفتی...»(۷۲)

خالی ام چون باغ بودا خالی از نیلوفرانش — خالی ام چون آسمان شب زده بی اخترانش(۷۳)
درود ای آبی بودایی! ای تمثیل زیبایی — گل نیلوفر باغ سراب من! سلام ای عشق(۷۴)

را گرفته است و دارد ناله می کند. کله اش را بلند کرد، ساک را نشانم داد و گفت:

- خدا گردنت را بشکند! این ساک مال تو بود ، زدی توی سرم؟

گفتم :

- می بخشید ! از دستم در رفت.

و حسابی عذر خواهی کردم. ننه ام از توی حیاط، هی داد و بیداد و ناله و نفرین می کرد.

روی لبهٔ دیوار نشستم و همین طور که پوتینهایم را می پوشیدم، گفتم:

- ننه جان! حالا که دارم می روم ، حلالم کن .

تا این حرف را زدم، عصبانی شد و گفت:

- بیا پایین! به خدا شیرم را حرامت می کنم!

بعد آرام شد و با مهربانی گفت:

- آخر فکر من بدبخت را هم بکن ! بیا پایین ! آفرین! مرحبا!...

گفتم :

- بچه گول می زنی ننه؟ ببین من رفتم ، از سرم بگذر. اگر بدی ، خوبی دیدی، حلال کن. زندگی است دیگر ، یک وقت دیدی یک تیر آمد و جایی برای نشستن ، غیر از سر و کلهٔ من پیدا نکرد.

ننه ام جوش آورد. جارو را توی هوا تکان داد و گفت :

- ان شاء الله با اردنگی از جبهه بیرونت کنند!

- ننه ارواح رفتگانت داد نزن! بد است ! مردم می گویند چه خبر شده است!... تا یادم نرفته ، بگویم که از جانب من ، آقا و بقیهٔ فامیل و هرکسی را که دوست داری، سلام برسان. بگو وقت نشد خداحافظی کنم.

بندهای پوتینم را بستم و گفتم :

- خوب ننه ، دیگر وقت خداحافظی است.

بودا، بنیان گذار آیین بودایی در قرن ششم قبل از میلاد است، که در باغی به واقعیّت دست یافت و به شهود رسید.«... آگاهی و شناختی که بودا به آن رسید، عبارت است از یک اصل، و آن این است که: ای انسان نه دغدغه ی پس از مرگ را داشته باش و نه دغدغه ی پیش از مرگ را، نه ریاضت بکش و نه در لذّت اسیر باش، بلکه فقط بشناس، چه چیز را؟ یک چیز، و آن این است که انسان از یک عنصر ساخته شده است و آن عبارت است از رنج...» (۷۵)

تلمیحات اساطیری

اسطوره ها، جزوی از مجموعه ی یک میراث مشترک دیرینه است که تصویرها، رمزها و مضمون های خاصّ شعر فارسی را هویّت می بخشد.» (۷۶) غزل سرای معاصر «در انطباقی فعّال با نیازهای زمان خویش، اساطیر جهانی یا ملّی ـ میهنی را با ذهنیّات خاصّ خویش بازآفرینی کند.» و از طریق رمز، اساطیر را، نماد سمبل روی دادها و حوادث اجتماعی و سیاسی روزگار خویش قرار می دهد، تا خواننده ی شعرش با تأویل آن سمبل، علاوه بر کشف بار معنایی آن، احساس لذّت هنری نیز نماید. چون «اسطوره ها و افسانه ها با ظرفیت شاعرانه و سمبلیک و تأویل پذیری که دارند، می توانند در هر دوره ای بر حسب شرایط و اوضاع خاصّ اجتماعی بار معنایی جدید را بپذیرند و از طریق تأویلی جدید، سمبل بعضی افکار و حوادث نو در زمینه ی رخ دادهای سیاسی و اجتماعی جامعه قرار گیرند.»(۷۷) اسطوره ها، به ویژه اساطیر ایرانی جایگاهی ویژه در شعر فارسی دارد، برای این که «کدام قومی هست که در شعر وی آنچه نزد روانشناسان، ناخودآگاه جمعی نام دارد، به صورت اساطیر انعکاس نیافته باشد.»(۷۸) اساطیر در غزل های منزوی و سیمین بهبهانی دایره ای نسبتاً وسیع دارد. اینک نمونه هایی از تلمیحات اساطیری به کار رفته در مجموعه اشعار بهبهانی:

به سبزه ی بسته، دو ساقه ی ریواس تنیدگان باهم، چنانکه، یک تن بود(۷۹)

بغض ننه ام ترکید و اشکهایش راه افتاد. گفت :

چرا اذیتم می کنی؟ خون کردی جگرم را با این کارهایت ! از بچه های مردم یاد بگیر.

- دلم نمی آمد ولش کنم و بروم. می خواستم بایستم و باهاش کمی حرف بزنم، دیدم او همین طوری که دارد گریه می کند، دنبال کلید خانه هم می‌گردد. فهمیدم نقشه کشیده تا گیرم بیندازد. مثل رعد از سر دیوار پریدم پایین. ساک را روی کولم انداختم و دوان دوان رفتم طرف خانهٔ عباس و بقیهٔ برو بچه ها .

ساعت تقریباً ۹ بود که به پادگان رسیدیم. آنجا غوغایی برپا بود . توی جمعیت به این طرف و آن طرف سرک می کشیدم که ببینم آقا و ننه ام آمده اند یا نه. الحمدلله نیامده بودند. دیگر رفتنی شده بودم. با خودم گفتم : « دزفول که رسیدی، یک تلفن به آقا بکن و همه چیز را به او بگو.» سوار اتوبوس شدیم تا ما را به راه آهن ببرند. حرکت که کردیم ، نفس راحتی کشیدم. دیگر خرم از روی پل گذشته بود.

اتوبوس جلوی در راه آهن نگاه داشت. پیاده شدیم و رفتیم طرف قطار . خواستم سوار قطار بشوم که صدای آشنایی به گوشم خورد. سرم را برگرداندم . از صحنه ای که دیدم ، چیزی نمانده بود غش کنم. آقایم و ننه ام و ننه بزرگم ، به همراه عمو و داداشها و خواهرهای قد و نیم قدم و... و خلاصه یک ایل آدم ، آنجا روبروی من ، همه گوش تاگوش ، ریش تا ریش و چادر تا چادر ، قطار ایستاده بودند. چند نفری هم به خیال اینکه صف سوار شدن به قطار بعدی است ، رفته بودند توی صف و ایستاده بودند. بی اختیار ایستادم و به آن منظره نگاه کردم. آقایم گفت:

- بیا ، بیا اینجا!

برطبق اساطیر کهن ایرانی «چون کیومرث ـ نسخه ی نخستین و دو جنسی انسان کامل ـ درگذشت، نطفه اش بر زمین ریخت. از نطفه ی او گیاه ریواس رویید، که ریشه ی آن به صورتِ دو انسانِ به هم پیوسته بود و نر و ماده ی آن تشخیص داده نمی شد. این دو باهمَ درختی را تشکیل دادند که ده نژاد بشر را می ساخت، امّا اهریمن بر آنان تاخت و نخستین دروغ را بر زبانشان جاری کرد، که: اهریمن، آفریدگار است! از این زمان، آن دو تن ـ مشی و مشیانه ـ از یکدیگر جدا شدند و سرگردانی شان آغاز شد.»(۸۰)

و:

ز مرکوب دجّال ها به گوش من آید صدا　　　زگردونه ی میترا صدایی شنیدی اگر(۸۱)

در ایران باستان، میترا، ایزد روشنایی و خدای عهد و پیمان است، که برای نجات پاکان می آید، در اوستا، درباره ی میترا چنین آمده است: «آن که با گردونه ی مینوی چرخ بلند از کشور اَرزهی به سوی کشور خونیرَث شتابد. آن که از نیروی زمان و فرّ مزدا آفَریده و پیروزی اهورا برخوردار است.گردونه ی مهر را اَرتِ نیکِ بلند پایگاه می گرداند.»(۸۲)

گویم که تاب آورم، تاب، در آرزوی رهایی　　　کان نطفه ی زنده در آب فردا شود شهسواری(۸۳)

در اساطیر ایرانی زرتشتی، «نطفه ی زرتشت در دریاچه ی کیانسه ـ هامون ـ به وسیله ی آناهیتا ـ ایزد آب ها ـ آمیخته و حفظ شده است و در پایان هر هزاره، این نطفه، دوشیزه ای را که در دریاچه آب تنی می کند، بارور می سازد و نطفه ی منجی در زهدان او بسته می شود. این منجیان سه گانه عبارتند از: هوشیدر، هوشیدر ماه، وسوشیانس که منجی نهایی است.» (۸٤)

در بیت:

نگاه کن گل من باغبان باغت را　　　و شانه هایش آن رُستگاه ماران را(۸۵)

از اسطوره ی ضحّاک بهره گرفته شده است. بر طبق حکایت موجود در شاهنامه ی فردوسی، ضحّاک پسر یکی از امرای پرهیزگار عرب است، شیطان او را می فریبد، که پدرِ خویش را هلاک سازد، تا به

- می ترسیدم جلو بروم ، هجوم بیاورند و بریزند سرم و دست و پایم را ببندند و ببرند خانه . گفتم:

- از همین جا خداحافظی می کنم ، وقت کم است.

آقایم که موضوع را فهمیده بود ، گفت :

- نترس ! کاری باهات نداریم. آمده ایم باهات خداحافظی کنیم . تو بی معرفت که نیامدی.

- آهسته و با ترس ولرز رفتم جلوی ننه ام ایستادم. چشمهای ننه ام پُر از اشک بود. به من نگاه کرد و گفت :

- بیا برویم بچه ! به خودت رحم نمی کنی ، به ما رحم کن...

بعد رو به آقایم کرد و گفت :

- تو هم یک چیزی بهش بگو! همین جور نایست !

آقایم کلاهش را کمی عقب داد، جلوی سرش را خاراند و گفت :

- خودش عقل دارد ، می فهمد . فردا که من و او را با هم توی یک قبر نمی چپانند! مادر با عصبانیت حرف او را برید و گفت :

- خوبه! خوبه ! با همین حرفهایت بود که شیرش کردی. همه اش تقصیر تو است.

و بعد زد زیر گریه ، و آقایم را نشان داد و گفت :

- بچه ! حرفهای آقایت را ول کن ، گوش نده . کمک به ننه هم خودش یک جبهه است ، بیا برویم.

آقایم با خنده ، رو به ننه ام کرد و گفت :

- بسه زن ! اینقدر آبغوره نگیر!

ننه ام برگشت و چپ چپ به او نگاه کرد. آقایم خنده اش را خورد و دیگر حرف نزد. ننه ام دوباره صحبت را از سر گرفت. بلندگوی راه آهن

پادشاهی سراسر عالم برسد. بعد از رسیدن ضحّاک به پادشاهی،شیطان در لباس آشپزی فرصتی می یابد تا بر شانه های ضحّاک، بوسه زند، از جای همان بوسه ها مارهایی می رویند، که باید از مغز انسان ها تغذیه شوند و ...

اشاره به «نیروانا»:

گل نیلوفر من! پیش تو می یابد دل　　　　نیروانای خود ـ آرامش بودایی را(۸۶)

نیروانا «در لغت به معنی خاموش شده است. این خاموشی می تواند دو معنی داشته باشد: نخست خاموشی آتش هوی و هوس ها، یا به گفته ی عرفای اسلامی، مرگ به اراده، که انسان را در این جهان به آرامش می رساند. و دوم خاموشی چراغ زندگی و مرگ تن، که چیزی است شبیه به فنا در عرفان اسلامی.»(۸۷)

اشاره به «سیمرغ»:

بفکن پر سیمرغ در آتش که رخش این بار　　　　بی صاحب از هنگامه ی اسفندیار آمد(۸۸)

در غزل فارسی به سیمرغ اشارات فراوانی شده و شاعر در تنگناهایی از او مدد خواسته است. سیمرغ پرنده ای است که پدر رستم را بزرگ کرده و پرورش داده بود. وقتی که زمان پرورش زال به پایان رسید، هنگام جدایی سیمرغ پر خود را به زال داد و به او گفت، موقع نیاز پر را به آتش بیندازد تا سیمرغ به یاریش بشتابد.«سیمرغ دو بار در هنگام سختی به فریاد زال می رسد، یکی هنگام زادن رستم، که به علّت بزرگی جسم از زهدان مادر بیرون نمی آمد... و دوم در جنگ رستم و اسفندیار، چون رستم در مرحله ی اوّل جنگ از اسفندیار شکست می خورد و مجروح به خانه بر می گردد، زال برای بار دوم، پر سیمرغ را در آتش می نهد و سیمرغ حاضر می شود.»(۸۹). سیمین بهبهانی نیز از این تلمیح در اشعارش بهره جسته است:

چاره ی زخم تو را پر سیمرغ می رسدم　　　　اندکی بیش حوصله کن ای کبوتر که شعر منی(۹۰)

اعلام کرد که : قطار تهران – اهواز هم اکنون از روی سکوی... در حال حرکت است. از مسافران عزیز...» گفتم:

– ننه ، دارد دیر می شود، باید بروم.

بعد دست به گردنش انداختم و صورت خیس از اشکش را بوسیدم . ننه ام که می دید حرفهایش در من اثر نکرده ، گفت:

– اگر این همه روضه را برای سنگ می خواندم ، دلش آب می شد و گریه می کرد، ولی تو...

و حرفش را خورد. رویم را بوسید. بعد، بقچهٔ کوچکی را به من داد و گفت:

– یک خورده خوردنی است ، برای توی راهت گذاشته ام.

بقچه را گرفتم و به طرف آقایم رفتم تا با او خداحافظی کنم. همانطور که با او روبوسی می کردم، مواظب حرکاتش هم بودم که یکبار دست نیندازد، مچ یا گردنم را بچسبد و برم گرداند خانه. تند ماچ می کردم و سرم را عقب می آوردم. آقایم که گویا بو برده بود ، گفت:

– داری دعوا می کنی یا روبوسی؟ آخر کله خراب ! بی خداحافظی سرت را می اندازی پایین ، می روی حالا؟ اگر ننه عباس راهنمایی نمی کرد و دم پادگان به ما نمی گفتند که می آیید اینجا، کجا پیدایت می کردم؟

– بعد سرم را بوسید و گفت :

– نامه ، نامه یادت نرود! بالله دستت نمی شکند. اگر توانستی از تلفن هم کوتاهی نکن.

با یک یک افراد خداحافظی کردم. رفتم سوار قطار بشوم که ننه ام صدایم زد و گفت :

در بیت ذیل منزوی از اسطوره ی رستم، این پهلوان برجسته ی ایرانی بهره گرفته است:

رودابه ی من رودگری کن که فتادند در چاه شغادان زمان، تهمتنانت(۹۱)

رستم، پهلوانی اساطیری در شاهنامه ی فردوسی است، که در جنگ های ایرانی، همواره نجات بخش و ضامن پیروزی ایرانیان بوده، که مایه ی اشعار بسیاری از شاعران گشته است. در بیت دوم نیز، شاعر با استفاده از داستان گرفتارشدن رستم در چاه شاه بابل با حیله و نیرنگ برادرش،«شَغاد»، وضعیّت جامعه ی خویش را به تصویر می کشد. «شغال فرزند زال و کنیزی رود نواز بود. پس از به دنیا آمدن او، اخترشناسان زال را از برافتادن خاندان سام به دست آن پسر آگاه می کنند. زال برای ممانعت از این اتّفاق شوم، شغاد را به نزد پادشاه کابل می فرستد، تا از زابل دور باشد.»(۹۲)
شغاد رستم را به بهانه ی شکار به کابل دعوت می کند و در محلّ شکار روی چاهی را با خس و خاشاک می پوشاند، رستم و رخش به هنگام عبور از آن جا، در چاه می افتند. سپس شغاد بر سُر چاه می آید و رستم از او می خواهد کمان رستم را بزه کند و به دست رستم دهد تا در برابر حیوانات وحشی از خود دفاع نماید. «شغاد کمان رستم را بزه می کند و با دو تیر در کنار او می نهد. رستم با وجود زخم های بسیار، تیری بر کمان می گذارد و شغاد را که از ترس تیر رستم در پشت درخت بزرگ و توخالی پنهان شده بود، به تیر می زند و آن گاه خود می میرد.» (۹۳)

اشاره به «آرش» در:

ابر و کمان و تیر مژه مرزمان کجاست ای زن که پاکباخته چون آرش آمدی (۹۴)

آرش، پهلوان و کماندار معروف ایرانی در شاهنامه ی فردوسی است: در یکی از روایت های مربوط به او چنین آمده است: « چون افراسیاب به ایران تاخت، منوچهر را در طبرستان به محاصره درآورد و این محاصره مدّتی دوام یافت، چنان که شاه و سپاهش از لحاظ معاش و خورا در تنگنا و مضیقه قرار گرفتند. در مذاکراتی که به منظور صلح میان افراسیاب و منوچهر واقع شد، شاه ایران پیشنهاد کرد که برای تعیین

-مواظب خودت باشد بچه ! سرما ندهی خودت را ! از غذایت هم کم و کسر نگذار . توی حمله هم « وَجَعَلنا مِن بَینِ ...»(۱) را زیاد بخوان تا ان شاء الله دشمنانت کور بشوند... سپردمت به خدا.

سوار قطار شدم ، قطار سوتی کشید و آرام آرام به راه افتاد. ننه ام دوباره زد زیر گریه . آقایم آرام به دست به او زد و چیزی گفت. ننه ام در حالی که اشک از چشمهایش جاری بود ، لبخندی زد. قطار از آنها دور و دورتر می شد. صدای آقایم توی بقیهٔ سر و صداها گم شد، داشت یک چیزی می گفت. قطار رفت و رفت. دیگر آقایم و ننه ام به اندازهٔ یک نقطه شده بودند. نقطه ای که تمام قلبم را گرفته بود. اشکهایم روان شدند. دست خودم نبود که گریه می کردم. باد گرم، دست خود را بر صورت و چشمهایم می کشید. انگار می خواست اشکهایم را پاک کند تا دیگران اشکهایم را نبینند. آنقدر نگاه کردم تا محوطهٔ راه آهن با قطارها و واگنهای باری اش از نظرم محو شدند.

به کوپه مان برگشتم. بچه ها شلوغ می کردند و کوپه را روی سرشان گذاشته بودند. از دلم غم را هل دادم بیرون و مشغول صحبت و شوخی با بچه ها شدم.

پاورقی:

۱ — آیهٔ معروفی که رزمندگان موقع حمله بر علیه دشمن می خوانند: وَ جَعَلنا مِن بَینِ اَیدیهِم سَداً وَ من خلفهم سداً فاغشیناهم فهم لایبصرون .

بین آنان (کفار) از پیش رو و از پشت سرشان سدّی قرار داده پس پرده ای به دورشان کشیدیم و در نتیجه آنها نمی توانند اطراف خود را ببینند.

*****

مرز به اندازه ی مسافت پرتاب یک تیر، از سوی تیراندازی از سپاهش موافقت شود.سرکرده ی تورانیان این مسأله را قبول کرد و امشاسپند که موکل زمین بود، به شاه ایران پیام آورد که دستور دهد کمانی با ویژگی های لازم بسازند و پرتاب کننده ی آن را نیز نام برد. به فرمان شاه آن مرد را که آرش نام داشت ، حاضر کردند. او مردی دیندار و نیک کردار بود. منوچهر جهت را به وی نشان داد و گفت: باید این چوبه ی تیر را با این کمان پرتاب کنی. آرش آماده گشت و پوشاک از تن به در آورد و خطاب به شاه و مردمان گفت: پیکر مرا ببینید که از هر زخم و عیبی منزّه است. می دانم که چون با همه ی نیرویی که دارم، تیری بیندازم پیکرم پاره پاره خواهد شد و خواهم مرد، امّا با این حال این کار را می کنم. سپس برهنه شد و آن کمان بزرگ و سنگین را با نیرویی که خدا به وی بخشیده بود آن چنان کشید که تا نهایت، زه باز شد و تیر را رها کرد. آن گاه چنان که گفته بود بدنش پاره پاره شد و بمرد. به فرمان خداوند، باد آن تیر را از کوه رویان به دورترین نقطه ی خراسان، جایی میان فرغانه و طبرستان برد و تیر به درخت گردویی بزرگ اصابت کرد.»(۹۵)

تلمیحات تاریخی

تلمیحات تاریخی، تلمیحاتی هستند که به یک واقعه یا مکان تاریخی اشاره دارند، هر دو غزلسرا از این نوع تلمیح نیز با بسامد بالایی در اشعار خود بهره گرفته اند:

ایران من لختی بمان تا باز پیچد   در گوشت آواز بلند سر به داران(۹۶)

قیام معروف «سر به داران» در قرن هشتم، بر علیه فرمان روایان و حاکمان ظالم خراسان اتّفاق افتاد. «وجه تسمیه ی این گروه آن است، که می گفتند: اگر توفیق یابیم دفع ظلم ظالمان کنیم، و الّا سر خود را بر دار ببینیم، که تحمّل تعدّی و ظلم را نداریم. مؤسّس این سلسله عبدالرّزاق نامی است، از روستای باشتین خراسان، که مدّت کمی در خدمت ابو سعید خان بود، و در سال ۷۳۷ هـ ق با همشهریان خود، به حکمران ظالم خراسان شورید. شورشیان، خود را سر به داران نامیدند. آنها مدّتی بعد سبزوار و ولایت مجاور آن را تسخیر

شعر

عزیز الله زیادی[1]

خدای مهربان را می شناخت

او، تمام راه های آسمان را می شناخت
خاک را و آب ها را ، انس و جان را می شناخت

هیچ چیزی از نگاه ساده اش پنهان نبود
مثل چشم روز پیدا و نهان را می شناخت

خوب می دانست اسرار وجود و غیب را
قاسطین و مارقین و ناکثین را می شناخت

آنکه حقش را گرفت و اینکه فرقش را شکافت
از همان آغاز هم این را هم آن را می شناخت

دور از او نقطه ای از خط این عالم نبود
خط به خط امروز و فردای جهان را می شناخت

ابر انصاف ومروت بود و عدل و عاطفه
مهربان بود و خدای مهربان را می شناخت

مرد میدان بود ، میدان شجاعت، مرد جنگ
راز و رمز خوب و زیبای بیان را می شناخت

غیر حق هرگز نرفت و غیر حق هرگز نگفت
با بهاران آشنا بود و خزان را می شناخت

***

مرتضی امیری اسفندقه[2]

دعا

چشمانِ باشکوه تو ، دور از هراس باد
خالی نگاهِ گرم تو از التماس باد

دیوارِ خانه باغ* تو ای نبضِ نوبهار
سرشار از طراوتِ گل های یاس باد

عریان مباد قامتِ نیلوفرانه ات
شولای آفتاب، تنت را لباس باد

در کوچه هایِ قلبِ تو ای شطّ با نشاط
غم، عابری شکسته دل و ناشناس باد

تاریک می شود دلِ غربت به دوشِ من
با من، نگاهِ روشنِ تو در تماس باد

***

---

۱ - عزیز الله زیادی ، گزیدهٔ ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸،ص ۵۷ .

۲ - مرتضی امیری اسفندقه ، گزیدهٔ اشعار مرتضی امیری اسفندقه ؛ ناشر :نشر تکا ؛ چاپ اول ، ۱۳۸۷،ص ۲۲.

* - خانهٔ باغ در خراسان به خانه ای که در باغ بنا شده است اطلاق می شود.

کردند، و قریب پنجاه سال بر آن نواحی مسلّط بودند. تا اینکه امیر تیمور گورکان این سلسله را در سال ۷۸۳ ه.ق بر انداخت.» (۹۷)

و:

ای خون دامن گیر بابک در رگانت جاری ترین سیلاب سرخ روزگاران(۹۸)

بیت فوق نیز به قیام تاریخی تلمیح دارد، که به قیام بابک معروف است. «عبدالله بابک، در جوانی در شهر اردبیل، در خدمت دهقانی به نام «جاویدان»، مشغول به زراعت بود. در زمان خلافت مأمون، علیه حکومت قیام کرد و پیروان بسیاری در آذربایجان گرد آورد. وی با سپاه و عاملان خلیفه مبارزه کرد و از سال ۲۰۱ تا ۲۲۲هـ ق گروه کثیری از سپاهیان خلفای عبّاسی را نابود ساخت. خیذر بن کاووس معروف به افشین، به دستور خلیفه به جنگ با بابک شتافت و او را با حیله دستگیر نمود. و او را به بغداد، نزد خلیفه فرستاد. خلیفه دستور داد، تا او را به فجیع ترین وضعی کشتند.»(۹۹)

اشاره به «حمورابی»:

زمان، ستون سنگینی نهاده ی حمورابی به سر دویده ام سویش، مرا شکسته پیشانی(۱۰۰)

حدود دو هزار سال، پیش از میلاد مسیح، در نخستین سلسله ی پادشاهان بابل، پادشاهی به نام حمورابی وجود داشت. در جست و جوهای باستان شناسی، ستونی یافت شده، که در آن قوانینی نوشته شده است، که به «قوانین حمورابی» شهرت دارد. گفته می شود، این قانون، نخستین قانون جهان است.

و:

کتاب نوشته بسوزان،خرابِ گذشته رها کن که در بر این همه ویران، خرابه ی ری، کهن آمد(۱۰۱)

اشاره به ری باستان دارد که ویرانه های این شهر کهن، اکنون نیز در نزدیکی شهر ریِ فعلی، بر جای مانده است.

اشاره به «دیوجانوس»:

یک نکته برای من کافی ست، تا دختر دیوجان باشم
امّا به تو راست می گویم: من نیستم اینکه، آن باشم(۱۰۲)

حسین اسرافیلی[۱]

لاله در لاله

باورم نیست من و غربت این تنهایی
بال پرواز تو در خون و مرا بینایی
از کدامین افق عرش فرا خواهد خاست
علم خون تو با هیأت عاشورایی!
شرف خون تو، پیش نظرم گسترده است
لاله در لاله ، چمن در چمن، این زیبایی
چشم آلودهٔ من ، محرم این معبد نیست
کاهنی کو، که نجاتم دهد از رسوایی
با تو همگام شدن، همت و خون می طلبد
من اسیر هوس خاک و شما، دریایی
مست ازین میکده بگذشت و کسی را نشناخت
بارک الله بدین باده و این گیرایی!
تیشه را غیرت شیرینی اگر دست دهد
کوه تا کوه شود حنجرهٔ شیدایی
پای ما همسفر سلسلهٔ مجنون نیست
ورنه این دشت پر است از کشش لیلایی
زخم خونین تو از عشق ، سرودی دگر است
که نگفته است کسی شعر ، بدین شیوایی
به چه مانند کنم جان عطشناک تو را؟
به کویر دل خود؟ یا صدف دریایی؟

***

حمید رضا شکارسری[۲]

پرتگاه آینه

من چهره ای در آینه ها دیدم از خودم
آن قدر هولناک که ترسیدم از خودم
آن مرد ترسناک در آیینه ها تویی؟
این را هزار مرتبه پرسیدم از خودم
امّا از آسمان به زمین می توان رسید
در پرتگاه آینه فهمیدم از خودم
ای مردِ ناشناس! تو در من چه می کنی؟
- گفتم به آن غریبه و پرسیدم از خودم-
ناگاه خشمناک از آن من که من نبود
آیینه را شکستم و روییدم از خودم

***

۱ - حسین اسرافیلی ، گزیدهٔ ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸،صص ۲۶ – ۲۷.

۲ - حمید رضا شکارسری ، گزیدهٔ اشعار حمید رضا شکارسری؛ ناشر :نشر تکا ؛ چاپ دوم ، ۱۳۸۷،ص ۲۷.

دیوجانوس،(Diogen) که «نامش به صورت «دیوژن» نیز تلفّظ می شود، فیلسوف یونانی است که دارایی و ثروت و لذّات را تحقیر می کرد و از مقرّرات اجتماعی بیزار بود. مشهور است که در میان خُمره ای زندگی می کرد و نهایت قناعت را به کار می برد. از او در ادبیّات فارسی حکایت های متعدّدی ذکر شده است، از جمله همان، چراغ در دست گرفتن و در روز روشن به دنبال انسان گشتن.»(۱۰۲)

نتیجه:

کاربرد نسبتاً وسیع انواع تلمیحات در غزل این دو شاعر معاصر، از یک سو موجب آفرینش و خلق معانی تازه می گردد و از سوی دیگر نقش مهم و مؤثّری را در خیال انگیزتر کردن و همچنین غنی تر ساختن تصاویر شعری آنها ایفا می کند. ضمن آنکه نشان دهنده ی وسعت آگاهی و پشتوانه ی عظیم فرهنگی غزل سرایان امروزی همواره لذّت ادبی بیش تری را نیز برای خواننده به همراه دارد.

پانوشته ها

۱ – داد، سیما، ۱۳۷۸ : ۷۷.
۲ – محمدی، ۱۳۷٤ : ١٦.
۳ – بهبهانی، ۱۳۸٤ : ۵۲۳.
٤ – همان : ٦١١.
٥ – منزوی، ۱۳۷۱ : ۱۵۹.
٦ – همان : ۷۰۳.
۷ – منزوی، ۱۳۷۷ : ۲۰.
۸ – بهبهانی، ۱۳۸٤ : ۹۵۸.
۹ – بهبهانی، ۱۳۸٤ : ۹۵۸.
۱۰ – همان : ۷۲۸.
۱۱ – منزوی، ۱۳۷۳ : ۱۳٤.
۱۲ – منزوی، ۱۳۷۷ : ۱۵۱.
۱۳ – منزوی، ۱۳۷۳ : ۹٤.
١٤ – منزوی، ۱۳۸۷: ۱۷۱.
۱۵ – همان، ۱۳۷۳ : ٦٥.
١٦ – همان : ۷۰.
۱۷ – همان: ۳۲.
۱۸ – همان : ٥٦.
۱۹ – همان: ۱۳۰.
۲۰ – همان : ٦٣.

محمد علی حضرتی[1]

غزل رگبار

ناگهان بر دوش گوشم ریخت آوار دروغ
له شدم – له – زیر این سنگینی بار دروغ

راستش در شهرتان یک پنجره صادق نبود
پیش چشم کوچه قد آراست دیوار دروغ

آسمان در آسمان ابریست، بی چتر و کلاه
مانده ام در بارش ممتدّ رگبار دروغ

دست ها سردند ، رگ های صداقت یخ زده
در زمستانی چنین، گرم است بازار دروغ

ادّعا بسیار، امّا کیست حلاّجی کند؟
رفته منصوری دروغین بر سر دار دروغ

مویهٔ مغلوب از نای مخالف راست نیست
می چکد بیداد از زیر و بم تار دروغ

***

حسن نیک بخت [2]

شبنمِ صبح

باز آذر شد و این خِش خِش پاییزی ها
فصلِ بی برگی و عریانیِ تبریزی ها

باز کمرنگ شده تابشِ گرمِ خورشید
سردمهری نگر و فصلِ غم انگیزی ها

مرغِ خوشخوان سرِ خود بُرد به زیرِ پرِ خویش
از پسِ آن همه غوغای سحر خیزی ها

شبنمِ صبح هم آویزهٔ قندیل شده
از پسِ آن همه از گوشِ گل آویزی ها

زخمهٔ بادِ سحر زخم زند بر دلِ ریش
وای از دست نمک پاش و نمک ریزی ها

زوزهٔ سوزشِ شب باد به گوش ات گوید
قصهٔ حملهٔ اسکندر و خونریزی ها

پهلوانان زمان را همه در خاک کشید
ستم وغارتِ تیموری و چنگیزی ها

چشم در راهِ بهاریم که از ره برسد
خط پایان بکشد بر همه پاییزی ها

***

۱ – محمد علی حضرتی ؛ گزیدهٔ اشعار محمد علی حضرتی؛ ناشر :نشر تکا ؛ چاپ اول ، ۱۳۸۷،ص ۱۱۱.

۲ – سراینده ساکن تهران .

٢١ – همان : ١٠١.

٢٢ – همان : ١١٠.

٢٣ – همان : ١٣٠.

٢٤ – همان : ١٨٨.

٢٥ – همان ، ١٣٧٧ : ١٣٨.

٢٦ – منزوی ، ١٣٧٣ : ٥٤.

٢٧ – همان : ١١٤.

٢٨ – همان: ١٣٩.

٢٩ – همان : ١٨٤.

٣٠ – همان : ١٩٩.

٣١ – همان ، ١٣٧٧ : ٢١١.

٣٢ – زرین کوب ، ١٣٦٧ : ٢٠٠.

٣٣ – بهبهانی ، ١٣٨٤ : ٩٥٢.

٣٤ – مومنون : ١٢ – ١٤.

٣٥ – بهبهانی ، ١٣٨٤ : ٥٥١.

٣٦ – انسان : ١٢.

٣٧ – بهبهانی ، ١٣٨٤ : ٥٩٦.

٣٨ – حجر : ٢٦.

٣٩ – بهبهانی ، ١٣٨٤ : ٥٩٦.

٤٠ – حدید: ٢٥.

٤١ – بهبهانی ، ١٣٨٤ : ٦٦٣.

٤٢ – عادیات : ١ – ٢.

٤٣ – بهبهانی ، ١٣٨٤ : ٩٧٤.

٤٤ – مدثر : ١ – ٢.

٤٥ – بهبهانی ، ١٣٨٤ : ٩٦٩.

٤٦ – غاشیه : ١٧.

٤٧ – بهبهانی ، ١٣٨٤ : ١٠٢٦.

٤٨ – لقمان : ١٩.

٤٩ – منزوی ، ١٣٧٣ : ٢١١.

٥٠ – الضحی : ٢.

٥١ – منزوی ، ١٣٨٤ : ١٠٢.

٥٢ – قلم : ١.

٥٣ – منزوی ، ١٣٨٤ : ١٠٤.

٥٤ – الضحی : ٢.

٥٥ – منزوی ، ١٣٨١ : ٧٦

٥٦ – نحل : ٦٦.

٥٧ – بهبهانی ، ١٣٨٤ : ٥٥٢.

٥٨ – محمدی ، ١٣٧٤ : ٢٠٣.

٥٩ – بهبهانی ، ١٣٨٤ : ٧٠٣.

٦٠ – همان : ٧٤٥.

٦١ – محمدی ، ١٣٧٤ : ٤٥٢.

٦٢ – همان : ٧٥٦.

٦٣ – همان : ٥٧٢.

٦٤ – بهبهانی ، ١٣٨٤ : ٥٧٢.

٦٥ – انجیل متی ، باب ١٤ ، آیات ٣ – ١١.

٦٦ – بهبهانی ، ١٣٨٤ : ٩٥٨.

٦٧ – انجیل متی ، باب ٢٧ ، آیات ٣٣ – ٣٤.

٦٨ – منزوی ، ١٣٧٧ : ١٩٣.

٦٩ – انجیل مرقس ، باب ١٦ ، آیه : ١٩.

٧٠ – قرآن کریم ، نساء : ١٥٨

٧١ – منزوی ، ١٣٧٣ : ٩٥.

٧٢ – انجیل متی ، باب ١٦ : آیات ٢٠ – ٢٦.

٧٣ – منزوی ، ١٣٧٣ : ١٦٩.

٧٤ – همان ، ١٣٧١ : ٤٠.

سعید یوسف نیا[۱]

هجرت

نگاهش مثل شب گویا و چشمش رنگ فردا بود
بهشت روح او بوی خدا می داد، زیبا بود

به گرمی گونه هایش را به دست گریه هایم داد
دلم لرزید، او هم مثل من، تنهای تنها بود

سرودی بود، رودی، یا سکوتی، حسرتی، دردی
نمی دانم، برای من همیشه یک معمّا بود

کنارم بود و با من از سفر می گفت، از هجرت
کنارش بودم و کارم، تماشا و تماشا بود

دلم از بی کسی پوسید، عشقی نیست ، دردی نیست
خدایا پس چه شد آن روزهای خوب؟ رویا بود؟

هوا آلوده بود و آسمان، بی آفتاب اما
سکوت و انتظار، آمیزه ای از عشق با ما بود

پر از تردید و انکارم، دلم خون است، بیمارم
هوای گریه دارم، کاش چشمانِ تو اینجا بود

شاهرخ تندرو صالح[۲]

بهار سوخته

نمانده خاطره ای در خیالِ سوخته ام
که وا شود نفسی باز بالِ سوخته ام

بهار گمشده ام بود، رفت و بازنگشت
هنوز در غمِ آن نونهالِ سوخته ام

عبورِ قافلهٔ خسته ای ست ثانیه ها
نداشت معجزه ای ماه و سالِ سوخته ام

چه بوده حاصلم از عمر جز فریب و فریب
دلی نبود که سوزد به حالِ سوخته ام!

چه عاشقانه در این بُهتِ تلخ می شکند
خطوطِ واهمه ها را سوالِ سوخته ام:

به گریه گفتمش ای عشق آرزوی تو چیست؟
به خنده گفت: سیه پوشِ فالِ سوخته ام

*****

۱ – سعید یوسف نیا ، گزیدهٔ ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸،ص ۱۸ .
۲ - شاهرخ تندرو صالح ، گزیدهٔ ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸،صص ۱٦ – ۱۷ .

۷۵ – شریعتی ، ۱۳٦۲ ، ج ۲ : ۱۱۹.
۷٦ – زرین کوب ، ۱۳۷٦ : ۲۰۰.
۷۷ – پورنامداریان ، ۱۳۷٤ : ۲٤۵.
۷۸ – زرین کوب ، ۱۳٦۷ : ۲۰۰.
۷۹ – بهبهانی ، ۱۳۸٤ : ٦۵۱.
۸۰ – ابو محبوب ، ۱۳۸۲ : ۲٤۷.
۸۱ – بهبهانی ، ۱۳۸٤ : ۵۵۲.
۸۲ – دوست خواه ، ۱۳٦٤ : ۲۱۲.
۸۳ – بهبهانی ، ۱۳۸٤ : ۷٤٤.
۸٤ – ابو محبوب ، ۱۳۸۲ : ۲٤۹.
۸۵ – منزوی ، ۱۳۸۷ : ۲۸.
۸٦ – همان ، ۱۳۷۳ : ۹۳.
۸۷ – محمدی ، ۱۳۷٤ : ۱۱٤.
۸۸ – همان : ۱۳٦.
۸۹ – گوهرین ، ۱۳٦۵ : ۲۷٦.
۹۰ – بهبهانی ، ۱۳۸٤ : ۱۰۵۷.
۹۱ – منزوی ، ۱۳۸۱ : ٤۳.
۹۲ – محمدی ، ۱۳۷٤: ۲۸۷.
۹۳ – سپاهی ، ۱۳٤۹ : ۱۹٦.
۹٤ – منزوی ، ۱۳۸۱ : ٦۹.
۹۵ – رضی ، ۱۳۵۸ : ۳۹۸.
۹٦ – منزوی ، ۱۳۸۱ : ۷۰.
۹۷ – معین ، ۱۳٦۳، ج ۵ : ۷٤۵.
۹۸ – همان : ۷۰.
۹۹ – معین ، ۱۳٦۳ ، ج ۵ : ۲۲۳.
۱۰۰ – بهبهانی، ۱۳۸٤ : ۷۵٦.
۱۰۱ – همان : ۸۷٤
۱۰۲ – همان : ۱۰۰۷.
۱۰۳ – ابو محبوب ، ۱۳۸۲ : ۲٤۹.

کتاب شناسی

- قرآن کریم
- انجیل متّی
- انجیل مرقس
- ابومحبوب، احمد (۱۳۸۲)؛ زندگی و شعر سیمین بهبهانی؛ چاپ اوّل، تهران: ثالث.
- بهبهانی،سیمین(۱۳۸٤) مجموعه ی اشعار،تهران،نگاه.
- پورنامداریان،تقی(۱۳۷٤)؛سفر در مه؛تهران:زمستان.
- داد،سیما،(۱۳۷۸)؛فرهنگ اصطلاحات ادبی؛چاپ سوّم،تهران:مروارید.
- دستگردی، وحید (۱۳۸٤)؛ کلیّات نظامی گنجوی؛ تهران: نگاه.
- دوست خواه،جلیل(۱۳٦٤)؛اوستا؛چاپ پنجم،تهران:مروارید.

فارسیِ شبه قاره

- رضی،هاشم(۱۳۵۸)؛گاه شماری و جشن های ایران باستان؛تهران:فروهر.
- زرّین کوب،عبدالحسین(۱۳٦۷)؛سیری در شعر فارسی؛تهران:نوین.
- سپاهی،جمشید(۱۳٤۹)؛نگرشی بر اوج و سقوط رستم در شاهنامه،چاپ اوّل،تهران:آسیا.
- شریعتی،علی(۱۳٦۲)؛تاریخ ادیان،تهران:شرکت سهامی انتشار.
- گوهرین،سیّدصادق(۱۳٦۵)؛منطق الطّیر، چاپ چهارم،تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- محمّدی،محمّد حسین(۱۳۷٤)فرهنگ تلمیحات شعرمعاصر؛تهران:میترا.
- منزوی،حسین(۱۳۷٦) از ترمه و تغزّل،تهران،روزبهان.
- منزوی، حسین(۱۳۸۱)؛از خاموشی ها و فراموشی ها،زنجان:مهدیس.
- منزوی،حسین(۱۳۷۳) از شوکران و شکر،تهران،آفرینش.
- منزوی، حسین(۱۳۷۷) از کهربا و کافور،تهران،کتاب زمان.
- منزوی، حسین(۱۳۷۱)؛با عشق در حوالی فاجعه،تهران:پاژنگ.
- منزوی،حسین(۱۳۸۷) حنجره ی زخمی تغزّل، تهران،آفرینش.
- منزوی، حسین(۱۳۸٤)؛همچنان از عشق،تهران:آفرینش.
- معین، محمّد(۱۳٦۳)؛فرهنگ فارسی معین،ج ۵،تهران:امیرکبیر.

*****

ادب امروز ایران

دکتر شفقت جهان ختک*

آثار عارفانهٔ فارسی در سند در دورهٔ انگلیسها (۱۸۴۳ الی ۱۹۴۷م)

چکیده:

زبان فارسی از قرن سوم به شبه قاره راه یافت و بخاطر ویژگی های قابل انطباق بر ساختار فرهنگی جامعهٔ میزبان تدریجاً زبان غالب و سرانجام زبان دیوانی آن گردید. ولی با استیلای بریتانیا بر این منطقه گرفتار رفتار حذفی آنان گردید.

ایالت سند که بر اساس پژوهش نویسنده دروازهٔ ورود اولیهٔ زبان فارسی و پیوسته مهد پرورش نخبگانی از آن بود، حتی در دوران خزان فارسی همچنان به آن وفادار ماند. این وفاداری در قالب خلق آثاری بود که عارفان و صوفیان به ادبیات منطقه افزودند. در این مقاله به معرفی ۱۳ عنوان از این آثار پرداخته شده است.

***

این حقیقتی است غیرقابل تردید که زبان فارسی از طریق سند و بلوچستان به شبه قاره هند و پاکستان وارد شد، چون این هر دو استان با مرزهای ایران متصل می باشد و قبل از اسلام نیز از لحاظ سیاسی و فرهنگی تحت نفوذ ایران بود. بعد از حملهٔ محمد بن قاسم نفوذ ایران در سند بیشتر توسعه پیدا کرد.(۱)

تذکرهٔ « لباب الالباب» عوفی که قدیم ترین تذکرهٔ شعراء فارسی بشمار می رود در سال ۶۱۸ هـ ق در عهد ناصر الدین قباچه در شهر بکهر تألیف گردید و زبان فارسی در استان سند گسترش یافت و حتی تا آغاز حکومت انگلیسها بطور رسمی در آنجا مقبول و رایج بود و بسیاری از کتب تاریخ ، مذهب و ادب در همین زبان نوشته شده است و تقریباً یک هزار شاعر سندی بزبان فارسی شعر سروده اند (۲)

طوری که از شواهد تاریخی نیز برمی‌آید بعد از غزنویان وغوریان و خلجیان و تیموریان، در آخر انگلیسها بر این منطقه نفوذ و سلطه یافتند.

در این مدت طولانی چند قرن که پاکستان کنونی حیثیت قدیم سیاسی خود را از دست داده بود ، شعراء و ادباء مهاجرت به شهرهای دهلی

---

* بخش فارسی دانشگاه پیشاور - پیشاور

و آگره را ترجیح می دادند. به همین سبب رونق این منطقه کم شد. از سوی دیگر ، درباری وجود نداشت تا شاعران و نویسندگان را تشویق کند. اما در این زمان سخت و مشکل ، ایالت سند بود که توانست در این سرزمین فارسی را زنده نگهدارد و در دامن خود شاعران و نویسندگان فارسی زبان را بپروراند. در بین شاعران و نویسندگان ، عدهٔ زیادی از صوفیان نیز دیده می شوند که خدمت زبان فارسی را انجام دادند. این ، تنها زبان علماء و ادباء نبود بلکه عامهٔ مردم هم به این زبان سخن می گفتند و می نوشتند (۳)

کسانی که در این دورهٔ پر آشوب و دگرگون یعنی بعد از سلطهٔ انگلیسها زبان فارسی را در این استان نگهداشتند، میر شهداد خان ، فقیر قادر بخش بیدل ، میر حسین علی خان ، آخوند محمد قاسم ،نواب الله داد خان صوفی ، قاضی غلام علی جعفری ، پیر حزب الله شاه مسکین ،میر جان الله شاه عاشق ، مخدوم ابراهیم خلیل و بهاء الدین بهائی بودند. که هر یک از این سلحشوران ، صاحب دیوانی هست. البته کسی که در این میان حداقل پانزده عدد کتاب بزبان فارسی تألیف نموده ، فقیر قادر بخش بیدل می باشد(٤) که این بارزترین نمونهٔ نگهداری زبان فارسی در این دیار می باشد. چون زبان فارسی و عربی در این دوره جزو مهم درسها بود و صوفیان بزرگ هم در زبان عربی و فارسی مهارت کامل داشتند. آنها در زبان فارسی وعظ می کردند و ذوق شعری در اغلب آنها موجود بود و چون عموم خلایق با آنها رفت و آمد بسیار داشتند این رفتار صمیمانهٔ آنها عامهٔ مردم را تحت تأثیر قرار می دادند (٥)

تصوف اسلامی مکتب تعلیم و تربیت است. صوفیان حقیقی و عارفان وارسته از هر فرصتی برای نشر حقیقت و بیان معرفت استفاده می کنند. و سالکان طریق را به سرمنزل مقصود رهنمون می شوند. اصلاً تصوف یک نوع روش زندگی است که محبت خدا و شناختن حقیقت ارکان اصلی آن را تشکیل می دهد . بزرگان تصوف مقید بوده اند که تعلیمات خود را به نظم و نثر فارسی ادا کنند (٦) و این شیوه تا به امروز به همان روش پیشینه ادامه دارد.

اگر ما زبان و ادب فارسی را به دقّت بررسی کنیم به واژه های همچون عارف و شاعر و کلام عارفانه و آثار منثورعارفانه برمیخوریم . می بینیم که زبان فارسی و عارف و شاعر طوری با هم آمیخته و مربوط هستند که آنها را نمی توان از یک دیگر جدا پنداشت . و این شیوایی و حسن زبان فارسی است که به اکثر شاعران یک نوع فکر و اندیشهٔ عارفانه ای بخشیده است . حال بنده به

امیر حسین فردی

داستان کوتاه
شاخهٔ درخت سیب

حمید در حالیکه از روی بوته های سبز سیب زمینی می پرید، و سعی می کرد آنها را لگد نکند، با سرعت به طرف عباس می دوید.

عباس در حال خاک ریختن به پای بوته های سیب زمینی بود. حمید فاصلهٔ ده تا مزرعه را یک نفس دویده بود. می‌خواست قبل از غروب آفتاب، عباس را ببیند. اطراف زمینی که در آن بوته های سیب زمینی بود، درختهای سیب کاشته شده بودند، و گوسالهٔ کوچک و حنایی عباس هم به یکی از آن درختها بسته شده بود. گوساله با شنیدن صدای پا، گوشهایش را به طرف حمید گرداند، و با چشمهای خیره به او نگاه کرد و بعد مثل همیشه دم سیاه و نازکش را بالا نگه داشت و رم کرد. حیوان چند بار دور درختی که با طناب به آن بسته شده بود، پیچید و باز با وحشت به حمید نگاه کرد. عباس با سر و صدای گوساله اش، سربلند کرد و داد زد:

آرام حیوان! دیوانه شده ای ؟

– در همان موقع، صدای حمید به گوشش رسید.

خدا قوت!

عباس با هیجان گفت

– تو هستی؟ گفتم آخر چرا حیوان زبان بسته رم کرد، پس نگو که تو را دیده !

حمید که دیگر نمی دوید و بوته ها را دور می زد و پیش می آمد، گفت:

– جان خودم عباس، این گوسالهٔ تو دیوانه است ، از آدم می ترسدا

عباس قیافهٔ حق به جانبی گرفت و جواب داد:

آثار عارفانه فارسی اشارتی می کنم که شامل هر دو یعنی آثار مهم منظوم و منثور عارفانه در این دوره می باشد.

۱- مرغوب الاحباب فی النساب الاقطاب :

این کتاب در سال ۱۲۷۲ هـ (۱۸٤۵م) تألیف شد. در ابتداء شرح حال مشایخ نقشبندیه و در آخر آن سوانح مشایخ لواری درج شده است. نسخهٔ خطی که تا اکنون طبع نشده است در کتاب خانهٔ لواری موجود است . مؤلف این کتاب میر نظر علی تالپر است که «خاکی» تخلّص می کرد.

۲- جمع الجمع :

این کتاب تألیف سردار مهر دل خان متخلّص به شرقی است و دارای مباحث اخلاق و تصوف می باشد. در سنه ۱۲۸٦ هـ آن را به خواهش سردار محمد حسین خان به سردار مذکور در قندهار نوشت که بنابه گفتهٔ مؤلف تکملة الشعراء نسخه خطی آن در کتابخانه دولتی کابل موجود است (۸)

۳- ریاض الفقر :

تألیف فقیر قادر بخش می باشد (۱۲۸۹ هـ ق / ۱۸۷۲م) . قادر بخش بیدل تخلص می کرد. این کتاب شامل بر اقوال صوفیاء و ضرب امثال و داستان های راهنما می باشد. این کتاب دارای یازده باب است و در آخر هر باب یک غزل دارد. که به این طریق شمار شعر به هزار می رسد.

۴- رموز القادری :

(یعنی فلسفهٔ اسرار و رمزهای باطنی عبدالقادر) این هم تألیف قادر بخش می باشد و شرحی است بزبان فارسی، از یک قصیدهٔ عربی عبدالقادر جیلانی.

۵- نهر البحر : (جوی از دریا)

نهر البحر نیز تألیف قادر بخش بیدل بوده دارای ۱۸۰٦ ابیات و شرحی است از موشکافی‌های صوفیانه با توضیحات از قرآن مجید و احادیث . نویسنده مثنوی مولانا را با « دریا» و ابیات خود را با « جوی» تشبیه داده است.

– نخیر حمید خان، از آدم نمی ترسد، از تو می ترسد.
حمید نزدیکتر آمد و پرسید: مگر چه کرده ام؟
– عباس به طرف گوساله که همچنان با وحشت گوشهای خود را تیز کرده بود، اشاره کرده و گفت :
– چه کار کرده ای ؟ برو از حیوان بپرس، ببین چرا از تو می ترسد.
حمید شانه هایش را بالا انداخت و گفت:
– بابا حالا یک دفعه خواستم سوارش بشوم، مگر چه شده؟
عباس با خنده جواب داد:
– آخر مگر توی شهر شما گوساله سوار می شوند، که تو خواستی این کار را بکنی؟ حمید باور کن که کلاغها هم به تو می‌خندند!
حمید نگاهی به نوک درختها کرد، چند کلاغ بالای شاخه ها نشسته بودند و قارقار می کردند. عباس گفت:
– گوش می کنی؟ با تو هستند!
حمید عصبانی شد. خم شد از زمین کلوخی برداشت تا به طرف کلاغها پرتاب کند، اما هنوز کلوخ را برنداشته بود که کلاغها قارقار کردند و به هوا بلند شدند. حمید با نارحتی کلوخ را به طرف آنها انداخت، اما کلوخ در هوا پخش شد و به زمین ریخت. عباس خندید وگفت:
– آفرین! اگر دُمش نبود، به سرش خورده بود!
حمید از این حرف عباس خیلی ناراحت شد و پرید گردن عباس را گرفت و پیچاند. عباس که هنوز خنده اش تمام نشده بود، با صدای خفه ای گفت:
– ول کن حمید! نفسم گرفت.
حمید در حالیکه دندانهایش را روی هم فشار می داد، گفت:
– مسخره ام می کنی عباس آقا، هان؟ مسخره می کنی؟
عباس که خون به صورتش دویده بود، بریده بریده گفت:

۶ – الفواید المعنوی : (مشاهدات باطنی)

این کتاب هم از مؤلف نامبرده است که در باب تصوف ۱۸۷ توضیحات در بردارد . کتاب مزبور بزبان عربی است و به سندهی ترجمه شده است.

۷ – سند المؤحدین : (سندی است برای مؤحدین)

این کتاب شرحی است هم در نظم و هم در نثر و راجع به مبانی تصوف و اقوال صوفیان و عالمان برجسته این دیار و مناطق دیگری بحث و گفتگو دارد.

۸ – رموز العارفین :

در این کتاب دربارهٔ وصل بذات حقیقی اشاره ای شده واقوال ۲۴ صوفیاء بررسی شده است .

۹ – تقویت القلوب فی تذکرة المحبوب :

این بحثی است منثور راجع به تصوف در پرتوی بعضی از تراکیب صوفیانه، طوریکه می گوید :

فارغ شدن ز کثرت واصل شدن به وحدت   با شاهد حقیقت همخانگی همین است

۱۰ – پنج گنج :

این کتاب هم به نثر نوشته شده و مشمول چهل باب می باشد. هر باب را درجه می گویند و هر درجه یعنی هر باب دارای پنج فصل است که این فصل را بعنوان منازل یاد می کنند. در این کتاب از متون قرآنی و احادیث و مثنوی مولانا و همچنین از رسالهٔ شاه عبداللطیف بهتائی (در سندی) و از نوشته ها و اقوال گوناگونی دیگر بزرگان استفاده شده است.(۹) از این سیزده تا کتب که در این مقاله به آنها اشاره شده است ، هشت تا متعلق به فقیر قادر بخش می باشد. فقیر قادر بخش ابتداً که بعنوان یک سالک از تجربه های متصوفانه اش می گذشت از حیث یک عاشق ، حسن و زیبایی طبیعی را خیلی دوست می داشت . بعداً به معرفت و عشق ومحبت حقیقی دست یافت. طوریکه می گوید:

صفا علامت صوفی بود ، نه جامهٔ صوف   دل منیر کجا، خرقه و کلاه کجا

– اگر مرد هستی ، ول کن برویم روی چمنها کشتی بگیریم. اینجا سیب زمینها را خراب می کنیم.

حمید گفت :

نخیر دروغ می گویی! تو کشتی نمی گیری!

عباس که دوباره خنده اش گرفته بود، و سعی می‌کرد حمید متوجّه نشود، جواب داد:

– حمید اینجا سیب زمینیها را لگد می کنیم، حیف است.

حمید لحظه ای فکر کرد و گفت :

– بگو جان حمید می گیرم.

عباس که می دید توانسته است حمید را راضی کند، جواب داد:

– بابا عجب آدمی هستی تو، جان خودم می گیرم، حالا باور کردی ؟

حمید دستهایش را باز کرد، و عباس سرش را از زیر بغل او در آورد و در حالیکه گردنش را با دست می مالید ، گفت :

داشتم خفه می شدم، از وقتی که آمده ای ده، خیلی زورت زیاد شده، روزهای اول یادت هست تا دست می‌گذاشتم روی سینه ات ، می افتادی زمین؟

حمید پیروزمندانه، در حالیکه خود را آماده می کرد، گفت:

– زود باش برویم دور از سیب زمینیها. می خواهم درست و حسابی با تو کشتی بگیرم. عباس نگاهی به اطراف کرد و گفت:

– آخر کارم می ماند، والان شب می شود.

حمید بی‌حوصله گفت:

– قول دادی ، حرف مرد یکی است. باید کشتی بگیریم! زود باش راه بیفت.

عباس در حالیکه سعی می کرد، نخندد، گفت:

– خیلی خوب ، برویم.

و خود به راه افتاد.

۱۱ - صقال الضمائر :

در شرح حال حضرت شاه مدنی ، تألیف خواجه محمدسعید می باشد. سال تألیف این کتاب ۱۳۰۳ هـ (۱۸۸۵م) است . این کتاب در سال ۱۳۱۲ هـ (۱۸۹٤م) در بمبئی به چاپ رسیده است (۱۰)

۱۲ - قدسیات قیومیه :

این کتاب تألیف آخوند امید علی بن حاجی عبدالله بن حافظ نور محمد قریشی العقیلی هالائی ، از قبیلهٔ معروف آخوندان ساونی بود . با شاه عبدالقیوم مجددی بیعت کرده بود . آخوند موصوف کاتب خوشخط بود. در علم جفر و عملیات مهارت کامله داشت. علاوه « دیوان » و « انشاء » و «سفرنامه » و « رساله در علم تکثیر» قصیده برده را نیز در نظم فارسی ترجمه کرد. و دیگر کتاب « قدسیات قیومه در شرح حال مرشد خویش شاه قیوم مجددی ، تألیف کرد، که در اختتام آن قصاید مدحیه، و مراثی ، تاریخهای ارتحال مرشد بسیار آورده است (۱۱)

۱۳ - جواهر نفیسه :

مؤلف این کتاب محمد اسماعیل جان سرهندی متخلص به روشن، پسر آقا محمد حسین جان « سرهندی» در سال ۱۳۰۷ هـ در قریه تکهر متولد شد. در سال ۱۳۱۲ هـ در مکتب نشست و تعلیم عربی و فارسی از حافظ محمد یوسف و فرزندش حافظ محمد هارون « دلگیر» و قاضی اسد الله شاه « فدا» حاصل کرد. در خدمت دین بکوشید و کتابهایی تصنیف کرد. از آن جمله است در فارسی (۱) انشای روشن (خطبات منظوم و منثور) ، (۲) نسیم چمن ، در تتبع نفحة الیمن و (۳) جواهر نفیسه (در تصوف) در ۲٤ جمادی الاول سنه ۱۳٦۱ هـ از این جهان رحلت کرد.(۱۲)

منابع و ماخذ:

۱ - زبان فارسی در پاکستان ، دکتر نسرین ارشاد ، دانش شماره ۳۷ ژوئن ۱۹۹٤م، ص ۷٦ . اسلام آباد.

۲ - ماخذ پیشین

۳ - تاریخ مختصر روابط پاکستان و ایران وسهم سند در ترویج زبان فارسی، دکتر شهلا سلیم نوری ، دانش ٥٤ - ٥٥ / ۹۹ - ۱۹۹۸ ، ص ۱۷٥ ، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

هنوز از مزرعه خارج نشده بودند که عباس سرعت خود را کم کرد و گفت:

– آخر بی انصاف، من خیلی خسته هستم. از صبح تا حال بیل می زنم. اما تو در عوض در خانه مانده ای و خورده ای و خوابیده ای.

حمید او را به جلو هُل داد و گفت:

– بهانه نیاور، زود باش راه برو.

عباس دیگر حرفی نزد، از مزرعهٔ سیب زمینی خارج شدند. چمنهای آن محوطه را یک دفعه در اول تابستان زده بودند ولی در این مدت باز هم رشد کرده بود، و ارتفاع آن به یک بند انگشت می رسید.

حمید و عباس روبروی هم ایستادند و به چشمهای یکدیگر نگاه کردند. هیچکس در آن اطراف دیده نمی‌شد؟ فقط گوسالهٔ حنایی عباس بود که مشغول چریدن بود. خورشید به طرف کوههای غرب سرازیر شده بود، عباس و حمید دور هم می چرخیدند. هر کدام دنبال فرصت مناسبی می گشت تا به دیگری حمله کند. با آنکه آن دو همسن بودند، و در یک ماه به دنیا آمده بودند، اما قد حمید بلندتر از عباس بود، هیکلش هم درشت تر بود ، ولی در عوض فشار کار زیاد،بدن عباس را خیلی سفت و ورزیده کرده بود، به طوری که دست حمید را، راحت می پیچاند. هر دو نفرشان ، کلاس اول راهنمایی را می‌خواندند. حمید در تهران درس می خواند و عباس در ده. وقتی فصل تابستان می شد، حمید چند ماهی به ده می آمد و در خانهٔ عموی خود زندگی می‌کرد. باعمویش به صحرا می رفت و گاو می چراند. یک روز حمید خواسته بود گوسالهٔ زیبا و حنایی رنگ عباس را سوار شود، و بداند که گوساله سواری چطور است ، اما حیوان رم کرده بود و از آن روز بعد، هر وقت گوساله ، حمید را می دید، می ترسید و فرار می کرد. آن روز حمید آمده بود، با عباس خداحافظی کند، برای اینکه عمویش می‌خواست فردا صبح او را به تهران ببرد و در مدرسه اسم نویسی کند.

4 – Persian Poets of Sindh by Dr. H .I. Sadarangani, Sindhi Adabi Board Jamshoro / Hyderabad, Sindh , Pakistan- 1956 P. 21.

۵ – تاریخ مختصر روابط پاکستان و ایران و سهم سند در ترویج زبان فارسی ، دکتر شهلا سلیم نوری ، دانش ٥٤ – ٥٥ / ۹۹ – ۱۹۹۸ ص ۱۷۵ ، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات ایران و پاکستان – اسلام آباد

٦ – سماع در تصوف، تألیف دکتر اسماعیل حاکمی، ص ۱ و ۵ انتشارات دانشگاه تهران ۱۹۸۰م

۷ – تذکرهٔ تکملهٔ مقالات الشعرا تألیف مخدوم محمد ابراهیم « خلیل» تتوی تصحیح و حواشی سید حسام الدین راشدی سندهی ادبی بورد (کراچی) ۱۹۵۸ م ، ص ۱٦۳

۸ – تذکره تکملهٔ مقالات الشعرا تألیف مخدوم محمد ابراهیم « خلیل» تتوی تصحیح و حواشی سید حسام الدین راشدی سندهی ادبی بورد (کراچی) ۱۹۵۸ ع ، ص ٦۲۱

9 – Persian poets of Sindh By Dr. H.I. Sadarangani, Sindhi Adabi Board, Jamshoro / Hyderabad, Sindh , Pakistan- 1956 / pp. 243 - 245

۱۰ – تذکرهٔ تکملهٔ مقالات الشعرا تألیف مخدوم محمد ابراهیم « خلیل» تتوی تصحیح و حواشی سید حسام الدین راشدی ، سندهی ادبی بورد (کراچی) ۱۹۵۸ع ، ص ۲۹۸.

۱۱ – تذکرهٔ تکملهٔ مقالات الشعرا تألیف مخدوم محمد ابراهیم « خلیل» تتوی، تصحیح و حواشی سید حسام الدین راشدی ، سندهی ادبی بورد(کراچی) ۱۹۵۸ م ؛ ص ۳٤۲

۱۲ – تکملة التکمله، سند فارسی شاعری جو آخری دور، تحقیق و تصنیف داکتر نبی بخش بلوچ، آرتس فیکلتی علامه آی آئ کیمپس، سند یونیورستی ؛ جامشورو ۱٤۲۷ هـ / ۲۰۰۷م

❊❊❊❊❊

حمید خیلی دلش می‌خواست یکی روز حسابی عباس را به زمین بزند، و پشتش را به خاک برساند، اما عباس هم کسی نبود که به همین آسانی تسلیم شود.

هیچکدام حرف نمی زدند، بعضی وقتها به همدیگر می چسبیدند، و یکدیگر را هل می‌دادند، ولی باز از هم جدا می شدند. آنقدر دور هم چرخیدند و یکدیگر را هل دادند تا کنار درختهای سیب رسیدند. گوسالهٔ حنایی رنگ باز هم گوشهای خود را تیز کرده بود و به آنها نگاه می کرد.

عباس که می دید خورشید غروب می‌کند و او هنوز پای بوته های سیب زمینی خاک نریخته است، خواست هرچه زودتر کار را تمام کند. به همین جهت، در یک لحظه خود را جمع کرد و مثل گربه پرید و جفت پاهای حمید را گرفت، بغل کرد و با یک زور او را از زمین بلند کرد. حمید آن بالا دست و پا می زد، و می ترسید که عباس او را محکم به زمین بزند. ناچار دست انداخت و شاخهٔ نزدیکتر درخت سیب را گرفت، در همان حال هم با دو زانو روی سینهٔ عباس فشار آورد و او را با پشت به زمین انداخت، اما شاخهٔ جوان سیب نتوانست وزن حمید را تحمل کند و از قسمتی که به تنهٔ درخت وصل بود، شکست، و حمید هم کنار عباس به زمین خورد. شاخه در دست حمید مانده بود و چند سیب کال و نرسیدهٔ آن ، روی زمین افتاده بود.

هر دو خسته بودند. قفسهٔ سینه هایشان بالا و پایین می رفت. حمید بیشتر از عباس عرق کرده بود. چند لحظه به صورت هم نگاه کردند. حمید نفس نفس زنان گفت:

- شکست !

عباس بلند شد و شاخه را از حمید گرفت و نگاه کرد و گفت:

- همه اش تقصیر تو بود!

حمید در همان حال که نشسته بود، گفت :

- من که نمی‌خواستم این طور بشود.

عصمت درانی*

مختصری در احوال و شعر فارسی خواجه غلام فرید

چکیده :

خواجه فرید در قرن نوزدهم میلادی در بهاولپور به سرائیکی و اردو و پنجابی و فارسی سرایی اشتهار داشت. او صوفی کامل ، عابد با عمل و شاعر طراز اول این ناحیه به شمار می رود . شعر خواجه فرید بیشتر به سرائیکی سروده شده اما شعر فارسی با وصف کمیت کمتر از نفوذ شعر استادان سخن سعدی و جافظ برخوردار است .

***

شاعر طراز اول زبان سرائیکی، خورشید عالم معروف به خواجه فرید به تاریخ ۲۶ ذیقعده ۱۲۶۱ هـ / ۱۸۴۵م در چاچران در ناحیهٔ بهاولپور چشم به جهان گشود (۱) نیاکان وی از اهل علم وعرفان بودند. جد اعلی منصور (مالک) بن یحیی ، جد بزرگ قاضی محمد عاقل و برادرش قاضی نور محمد از بزرگان زهد و تصوف به شمار می روند (۲) پدر بزرگ خواجه احمد علی و پدرش خواجه خدا بخش هم از بزرگان عارف کامل زمان خویش بودند. غلام فخر الدین متخلص به اوحدی ، برادر بزرگ خواجه فرید مرد دانش مند و در علوم ظاهری و باطنی یگانهٔ روزگار و شاعر بی مثل فارسی هم بود. دیوان وی از حقایق و معارف لبریز است(۳) مثلاً

شعلهٔ عشقت چو از آتش دل ما سوخته　　　زد علم بیرون ز دل کون و مکان را سوخته (۴)

خواجه فرید در کودکی از مادرش حفظ قرآن را آغاز کرد ولی وقتیکه او به سن چهار سالگی رسید، مادرش درگذشت و هشت ساله بود که پدرش خواجه خدا بخش هم به ابدیت پیوست. نواب صادق محمد خان امیر امارت بهاولپور که علم دوست و ادب پرور بود و با خواجه خدا بخش عقیدت فراوانی و روابط دوستانه و صمیمانه داشت از خواجه فخر الدین درخواست نمود که خواجه فرید نزد او فرستاده شود. لذا فرید با عموی خودش ملک غلام محمد و اتالیق مولانا قائم الدین به احمد پور شرقیه در

---

* - مربی گروه زبان و ادبیات فارسی ، دانشگاه اسلامیه ، بهاولپور.

عباس شاخه را به زمین انداخت و به طرف بوته های سیب زمینی رفت.

حمید بلند شد و شاخه را از زمین برداشت و به اطراف آن نگاه کرد. دلش خیلی سوخت، جای شاخه روی تنهٔ درخت باقی مانده بود. حمید یک لحظه احساس کرده درخت و شاخه درد می کشند، و همه اش هم تقصیر او است. اگر او هوس کشتی گرفتن به سرش نزده بود ، و اگر شاخهٔ درخت را نگرفته بود، حالا شاخه روی درخت بود، و آب و غذا می خورد.

شاخه روی دستش مانده بود. خواست همانجا زمین بیندازد، اما راضی نشد. تصمیم گرفت زمین را بکند و شاخه را بغل دست مادرش بکارد. شاخه را کنارگذاشت و مشغول کندن زمین شد، خاک سفت بود، و انگشتهای حمید درد می گرفت. دنبال تکه چوبی می گشت تا با آن زمین را بکند که سایهٔ عباس را بالای سر خود دید. عباس پرسید:

- می خواهی بکاری؟

حمید به صورت عباس نگاه کرد و جواب داد:

- آره

عباس با مهربانی گفت:

- بلند شو تا من با بیل بکنم، دستهایت درد می گیرد.

حمید بلند شد و شاخهٔ سیب را برداشت. عباس نوک بیل را کنار گودالی که حمید درست کرده بود ، گذاشت و با یک ضربهٔ پا، مقدار زیادی خاک و کلوخ از توی آن درآورد.

خیلی زود گودالی درست شد که عمق آن به چند وجب می رسید. عباس اطراف آن را خاک ریخت و به حمید گفت:

- حالا شاخه را بیاور بکار.

حمید با خوشحالی جلو آمد و شاخه را کاشت وخواست اطراف آن خاک بریزد. عباس گفت :

ناحیهٔ بهاولپور رفت و این طور مراحل تدریس و تربیت وی در کاخ شاهی انجامید(۵) میان صدر الدین ، میان محمد بخش، میان احمد یار ، مولوی مرید بخش ومیان قائم الدین از استادان وی به شمار می روند.

خواجه فرید به برادر بزرگش فخر الدین معروف به فخر جهان علاقهٔ شدید می‌داشت و او را مثل پدر احترام می‌گذاشت. فخر الدین هم فرزند نرینه نداشت و با وی مهر می ورزید و تربیت هم کرد (۶) و فرید از صحبت او بسیار استفاده می کرد . وقتیکه او به سن سیزده و نیم رسید ، به دست خواجه فخر الدین بیعت نمود (۷) در شانزده سالگی تحصیل از علوم متداوله فلسفه ، منطق ، فقه ، ادب ، تاریخ و احادیث را به پایان رسانید. سپس با راهنمایی خواجه فخر الدین مراحل تربیت روحانی طی کرد و از مرشد خودش خرقهٔ خلافت هم حاصل کرد (۸) خواجه فرید بتاریخ پنجم جمادی الاول در سال ۱۲۸۸ هـ پس از وفات فخر الدین به مسند خلافت متمکن شد (۹) و به تاریخ بیست و یک شوال ۱۲۹۲ هـ ق با هشتاد نفر دوستان و همراهان از چاچران برای فریضهٔ حج مسافرت را آغاز کرد و به تاریخ ۱٤ ربیع الاول ۱۲۹۳هـ بعد از تکمیل مراسم حج به چاچران مراجعت کرد (۱۰)

خواجه فرید در آخر عمرش به بیماری قند مبتلا شد و به تاریخ هفتم ربیع الثانی در سال ۱۳۱۹ هـ / ۱۹۰۱م وفات یافت و در متهن کوت مدفون گشت (۱۱) مزار وی مرجع مردم است .

خواجه فرید به زبان سرائیکی و اردو و هندی و فارسی شعر می سرود. دیوان فرید به زبان سرائیکی به نام « اسرار فریدی» معروف به دیوان فریدی دارای دویست و هفتاد و دو کافی (صنف سخن عرفانی) است، در سال ۱۳۲۰ هـق / ۱۹۰۲م از لاهور انتشار یافت. از آثار وی به زبان فارسی ما فقط یک قصیده ، سه تا نعت ، سه تا منقبت ، یک سلسله شریفیه و پانزده غزل در دست داریم. این کلام به صورت کتابی قبلاً به چاپ نرسیده بود اما دکتر بشیر انور ابوهری مولتانی این کتاب را مرتب کرد که به عنوان « خلخل جانان» در سال ۲۰۰۲م توسط سرائیکی ادبی بورد مولتان منتشر شده است.

اگرچه خواجه فرید نسبت به سرائیکی و اردو به زبان فارسی کمتر شعر سروده است، ولی جا دارد که ما صرف نظر از کمّیت به کیفیت آن نظر کنیم و سخنی چند در اینجا دربارهٔ شعر وی بیاوریم.

فرید در راه عشق حضرت رسول اکرم (ص) اشعار زیادی سروده، است . ملاحظه کنید :

– نه ، نشد.

حمید به صورت عباس نگاه کرد وپرسید:

چه کار باید بکنم؟

عباس گفت :

– اول باید بسم الله بگویی.

حمید ته شاخه را در گودال گذاشت وعباس هم با بیل ، خاک به داخل گودال ریخت. وقتی عباس همهٔ خاکها را پای شاخه ریخت، به حمید گفت:

– خیلی خوب ، حالا ول کن، برو جلوی آب را بازکن تا آب خورد.

حمید بیل را از عباس گرفت و آب را به مسیری که از پای درخت سیب عبور می کرد، برگرداند. آب با شتاب زیاد روی زمین لغزید و خود را به پای شاخه رساند.

حمید دستی به برگهای شاخه کشید و پرسید:

– یعنی می گیرد؟

عباس گفت :

– ان شاء الله که می گیرد.

حمید در حالیکه با علاقه به آن نگاه می کرد، گفت :

– خدا کند خشک نشود، من خیلی کار بدی کردم.

عباس برای دلجویی او گفت:

– حالا دیگر گذشته است . غصه نخور!

عباس این را گفت و با بیل اطراف درخت را آب پاشید، و از حمید پرسید:

– شنیدم فردا می روی.

حمید گفت:

– آره ، آمده ام با تو خداحافظی کنم.

دل هست به دل واله و شیدای محمد (ص) | جان هست به جان محو تماشای محمد (ص)
بیزار شدم از همه نیک و بد عالم | از دل نرود لیک تمنّای محمد (ص)
خوش باش فرید از غم دارین که داری | از روز ازل ذوق تولای محمد(ص)(۱۲)

زمان خواجه فرید به علّت سلطهٔ انگلیسیان دورهٔ انحطاط مسلمانان شبه قاره و خصوصاً این منطقه که خواجه بسر می برد، بسیار تاریک بود. خواجه درین دورهٔ نابسامان مثل چراغی روشن می درخشید و درس محبّت و یگانگی به مردم ابلاغ می کرد. فکر وی آفاقی و عالمی می شود و مردم را درس احترام انسانی می دهد. وی مردی عالم و فاضل و عارف بود و نواب بهاول خان خامس امیر بهاولپور با او عقیدت فراوانی داشت. خواجه فرید در قصیده ای که در مدح وی سروده با کلمات مناسب به وصف وی می پردازد.

در اجدادت عجب رسم سعادت آمده پیدا | که در شاهان پیشین بُد چنین رسم جهانبانی
مبارک خان بهاول ترا نامی سزد زیبا | شهی ابن شهی ابن شهی درُ عرف برجانی
کند بر تو دعای بیکران هردم فرید از دل تمنائی | که مانی جاودان ای شاه زیر فضل ربّانی(۱۳)

ولی بسیار زود آغاز به پند و اندرز می‌کند و به جای زبان تملّق آمیز به زبان شیرین و سلیس و روان مطالب خود را بیان می کند تا خواننده آن را بتواند درست درک کند و بر جادهٔ مستقیم گام بردارد مثلاً :

مبارک خان به تو بادا مبارک تخت سلطانی | رعیت را رعایت کن رعایا را نگهبانی
همه کس و ناکس را به قدر و منزلش بنگر | به عالم چو چوپانان به مهر و لطف چوپانی(۱۴)

راجع به مرشد و برادر بزرگش غلام فخر الدین می‌گوید :

در دو عالم نیست چون شاه غلام فخر الدین | در زمانش تازه اسلام و بنامش فخر الدین
کی نمی نازند اهل خاک بر افلاکیان | چونکه دارد سلطنت بر خاک شاه این چنین
صد هزاران بار کردم جستجوی عارفان | نیست مثلش کامل اندر آسمان و در زمین (۱۵)

عباس به صورت حمید نگاه کرد و گفت:

– من که خیلی دلم برایت تنگ می شود.

حمید گفت :

– من هم همین طور.

عباس کنار جوی آب نشست دستهایش را داخل آب کرد. حمید پرسید:

– مگر نمی خواهی پای بوته های سیب زمینی خاک بریزی؟ الان آفتاب غروب می کند.

عباس در حالیکه با دست به پای شاخهٔ سیب آب می پاشید، جواب داد:

– خیلی به تو عادت کرده بودم.

حمید گفت :

– برایت نامه می نویسم.

عباس پرسید:

– سال دیگر می آیی؟

حمید جواب داد:

– بله می آیم.

عباس بلند شد و گفت :

– پس من منتظرت می مانم ، وقتی برگهای درخت سیبمان سبز شد، تو هم بیا.

حمید با هیجان گفت:

– خیلی خوب ، ان شاء الله می آیم. تو هم خوب از درختمان مواظبت کن، می خواهم سال دیگر با هم سیبهایش را بخوریم.

عباس خندید و گفت:

– باشد، بعد هم یک کشتی حسابی با هم می گیریم.

خواجه فرید صوفی کامل و عابد با عمل بود و با سلسلهٔ مشایخ چشتیه ارتباط داشت و مرید و شاگرد پیر و داعی مسلک وحدت الوجود شیخ محی‌الدین العربی و حسین بن منصور حلاّج می باشد. عشق حقیقی را مثل سالکان طریقت به پردهٔ مجاز این طور بیان می‌کند:

نازک مزاج ، سنگ دل، سیماب طبع، دلرٌبا — عیار وصف و نوجوان طراز وصف بی وفا
دارند دل بیچاره ای بس داد خواه و غمزده — جز دوست کم دارد وفا یا حسرتا یا حسرتا
من واله شیدای او، آشفته حال مضطرب — ناکس ذلیل و عاجز و مسکین ، غریب و بی نوا
پیغام ها دارم ولی جان کجا و من کجا — رحمی به حال بی دلی، فریاد ای باد صبا(۱۶)

ولی باوجود این همه فرید شاعر عشق نژاد بود. غزلهای وی از نظر بلاغت و لطافت کم نظیر و پر از موضوعات عشق و وصف معشوق است . بیت ها زیبایی دارد:

عاشق آن نیست که بس شور و فغانی دارد — عاشق آن است که ترک سرو جانی دارد (۱۷)

***

عشق تو به جان و دل و چشمان محبان — آشفتگی و سوختگی و سیل تری کرد (۱۸)

او درد عشق را در مان می گوید . در بیت زیر که شیرینی هم دارد ، مطلب اشاره شده را به چه شکوفایی بیان می کند :

درد دل را دوایست که می دانم — جور جانان وفایست که می دانم (۱۹)
از درد هجر ضعف به دل گشت پایدار — به لعل بسکه عین حیات است کن علاج (۲۰)

فرید در شعرش به موضوعات مختلفی پرداخته است ولی موضوع اصلی او عشق است . او راجع به لب و عارض و چشم و ابرو و گیسو ، به بیان شیرین و دلنشین حرف می زند مثلا:

مرا به عشق نگار جمال یار شد باعث — به ترک زهد، لب لعل یار شد باعث
من نه تنها به دو زلف تو گرفتار و بس — حلقهٔ موی تو در دام جهانی دارد
چشم صیاد نگر بهر شکاری دو جهان — زمژه ، تیرز ابرو دو کمانی دارد(۲۱)

حمید که خنده تمام صورتش را پوشانده بود ، گفت :

– اما می رویم یک جایی که نزدیک درخت سیب نباشد، قبول است؟

عباس جواب داد:

– هرکجا را که تو انتخاب کنی.

باد تندی وزید و شاخهٔ درختها را خم کرد. حمید دستش را به طرف عباس دراز کرد:

– من دیگر می روم.

عباس او را بغل کرد و گفت :

– خداحافظ.

حمید برگشت و برای آخرین دفعه به شاخهٔ سیب نگاه کرد و از مزرعهٔ سیب زمینی خارج شد.

باد غروب به شدت می وزید. حمید با سرعت از میان درختها به طرف ده می دوید. پرنده ها، خسته از تلاش روزانه از کوهها بر می گشتند و روی شاخه های بلند جا می گرفتند. خورشید پشت درختهای بلند و کهنسال پنهان می شد. حمید در همان حال که از روی تخته سنگها و بوته های علف می پرید، در دل خدا خدا می کرد که سال دیگر هم بتواند به ده برگردد و با عباس کار کند.

*****

بعضی از غزلیات او بسیار شیرین هست مثل این که از دل وی بر می خیزد و در دلهای خوانندگان بر می نشیند. خاطرات خوش گذشته و خواب های رنگین او را پریشان می کند. ولی یاد گذشته باعث تسکین وی باشد، ملاحظه کنید:

دلم از اضطراب شوق آرامی نه کرد امشب — مگر کز باد بوی زلف آن صیاد می آید (۲۲)
چو وصف روی تو ای غارت جان ها بیان سازم — هزار آه از پری صد ناله ای از حور می آید
صدای خلخل جانان اگر بر گور می آید — مزار کشتهٔ عشقش به رقص و شور می آید (۲۳)

اشعار فرید به زبان فارسی علاوه بر سادگی و روانی ، نشان دهندهٔ فکر و ذوق و شوق اوست . در شعر فارسی شیرینیٔ زبان و حلاوت غزل ها به آب و تاب جلوه گری می‌کند. ندرت افکار او، دل آویزی و دل ربایی ، لطافت و وصف طبیعت و سوز عشق در اشعار فرید به اثبات رسیده است. واقعاً خواجه غلام فرید حق شعر را ادا کرده است و در ادب فارسیِ این نواحی مقام والایی دارد و همیشه زندهٔ خواهد بود.

منابع و پانوشته ها :

۱ – رکن الدین ، مولانا ، مقابیس المجالس ، مترجم کپتان واحد بخش سیال صابری ، لاهور ، ۲۰۰۵م ، ص ۷۳.
۲ – احمد ، شیخ محمد سعید ، جهان فرید ، لاهور ، ۲۰۰۳م ، ص ۲۲.
۳ – احمد ، اختر مرزا ، مناقب فریدی ، دهلی ، ۱۳۸۰ هـ . ،ص ۹٤
٤ – اوحدی ، فخر الدین ، دیوان اوحدی ، مولتان ، ۱۳۹۹ هـ ، ص ۱۱۱.
۵ – شهاب ، مسعود حسن ، خواجه غلام فرید ، حیات و شاعری ، بهاولپور ، ۱۹۹٤، ص ۳٦.
٦ – کوریجه ، خواجه طاهر محمود ، خواجه فرید اور ان کا خاندان ، لاهور ، ۱۹۹٦م، ص ۲۲۳.
۷ – عزیز الرحمن عزیز ، دیوان فرید مترجم ، عزیز المطابع ، بهاولپور ، ص ۱۸.
۸ – جسکانی ، اقبال محمد ، خواجه فرید و زبان فارسی ، مقاله ایم فل ، گروه زبان و ادبیات فارسی ، دانشگاه اسلامیه بهاولپور ، ۲۰۰۵م ، ص ۱۳.
۹ – منیر احمد ، دکتر ، مسرت واجد ، خواجه غلام فرید کی فارسی شاعری ، سه ماهی الزبیر ، شماره ٤ ، بهاولپور ، ۲۰۰۷، ص ۵۲.
۱۰ – احمد ، اختر مرزا ، سفر نامهٔ فریدی ، لاهور ، ۲۰۰۳م ، ص ۳۲.

شعر

محمود شاهرخی[1]

صفای آینه

منم که پردهٔ رخسار یار خویشتنم / قرین وصلم و دور از نگار خویشتنم
فسوس و آه که محروم از جمال ویم / دریغ و درد که غافل ز کار خویشتنم
مگر که لطف ازل دستگیر من گردد / وگرنه تا به ابد شرمسار خویشتنم
در این چمن نشد آگه کسی ز سوز دلم / چو لاله ام که بدل داغ دار خویشتنم
مقام در وطنم هست و همزبانم نیست / من رمیده غریب دیار خویشتنم
ز بسکه چشم فرو ریخت دُر به دامانم / خجل ز دیدهٔ گوهر نثار خویشتنم
بهر که می نگرم جز صفا نمی بینم / ز روی غیر من آئینه دار خویشتنم
چو ماه ، روشنی از غیر عاریت نکنم / من آفتابم و گرم از شرار خویشتنم
به صبح وصل اگر راه برده ام «جذبه» / رهین دیدهٔ شب زنده دار خویشتنم

***

ضیاء الدین ترابی[2]

گلستان عشق

پرندگان بهشتند بالشان نگرید / به سینه تابش گلزخم خالشان نگرید
چمن نشان گلستان عشق و ایمانند / به لاله زار شکوفای یالشان نگرید
عجب مدار که از رقصشان جهان آشفت / سیاه مست الستند حالشان نگرید
از آفتاب گذشتند آن فرشته وشان / به کهکشان بلند خیالشان نگرید
اگر ز هیأت پروازشان نشان خواهید / به روشنای افق خط بالشان نگرید

***

---

۱ – محمود شاهرخی ، گزیدهٔ ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸،صص ۱۶ – ۱۷ .
۲ – ضیاء الدین ترابی، گزیدهٔ ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸،ص۸۷.

۱۱ – شهاب ، مسعود حسن ، اولیاء بهاولپور ، ۱۹٤۸م ، ص ۱٤۹.
۱۲ – میتلا ، محمد اسلم ، ذوق فرید ، مولتان ، ۲۰۰۱م ، ص ۲۷.
۱۳ – بشیر انور ، دکتر ، خلخل جانان ، سرائیکی ادبی بورد ، مولتان ، ۲۰۰۲ ، ص ۷۲.
۱٤ – همو ، همان ، ص ۷۳.
۱۵ – همو ، همان ، ص ٦٤.
۱٦ – همو ، همان ، ص ۷٤.
۱۷ – همو ، همان ، ص ۸۱
۱۸ – همو ، همان ، ص ۸۲.
۱۹ – همو ، همان ، ص ۸۱
۲۰ – همو ، همان ، همانجا
۲۱ – همو ، همان ، همانجا
۲۲ – همو ، همان ،ص ۷٤.
۲۳ - همو ، همان ، ص ۸۵.

❊❊❊❊❊

حسین اسرافیلی[1]

باز می خواند کسی...

باز می خواند کسی در شیهه اسبان مرا
منتظر استاده در خون چشم این میدان مرا

رنگ آرامش ندارد این دل دریاییم
می برد سیلاب ها تا شورش طوفان مرا

خون خورشید است یا زخم جبین عاشقان
می نشاند این چنین در آتش سوزان مرا

بسته بودم در ازل عهدی و اینک شوق دار
می کشد تا آخرین منزلگه پیمان مرا

غرق خون بسیار دیدی عاشقان را صف به صف
هان! ببین اینک به خون خویشتن رقصان مرا

شوره زاران را دویدم پابرهنه، تشنه لب
سعی زمزم می کشاند تا صفای جان مرا

قصد دریا دارد این مرداب، ای دریادلان
گر کرامت را پسندد غیرت یاران، مرا

***

سعید یوسف نیا[2]

از ورای سکوت

من و تو روز ازل، هر دو پا به پای سکوت
رها شدیم و نشستیم در هوای سکوت

نفس بریده گسستیم و رد شدیم از خویش
جدا شدیم در آیینه در فضای سکوت

مرا از آن طرف سایه ها صدا کردی
پر از صدای تو رفتم به انتهای سکوت

و زیر ریزش باران هزار تکّه شدم
هزار چهرهٔ بی چهره همصدای سکوت

سکوت کرده ام اینک، نه! من سکوت توام
به جای من تو نشستی، نه من به جای سکوت

اگرچه پنجره ها پرده پوش راز خودند
اگرچه شهر نشسته است زیر پای سکوت

ولی من و تو همانیم آن صدای نخست
که جاودانه گذشتیم از ورای سکوت

---

۱ - حسین اسرافیلی، گزیدهٔ ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان؛ چاپ اول، ۱۳۷۸،صص ۱۵ - ۱۶.
۲ - سعید یوسف نیا، گزیدهٔ ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان؛ چاپ اول، ۱۳۷۸،صص ۲۶ - ۲۷.

شعر فارسی امروز شبه قاره

جاوید اقبال قزلباش[1]

عید مبعث

عید مبعث آمد و جشنی بپا شد در جهان
رحمت اللعالمین مبعوث شد ای دوستان
دین رونق هم گرفت وز رونقش روشن جهان
دین ما، دین محمد (ص)، دین کامل هر زمان
منتی فرمود بر ما هان خدای لم یزل
رود بخشش را بکرده او برای ما روان
بست وهفتم از رجب در سال چهلم عام فیل
سورهٔ اقرا بیآمد، خواند رسولش با دلیل
هرچه از وحی خدا او دید، میدیدش امیر(ع)
روز نوروز و خوشا آهنگ بوده جبرائیل
ای خدا، امروز مشمول کرم کن، ای خدا
ما عبید و بندگان پر خطا از بس ذلیل
توی بخشنده ، توی رحمن، باشی تو رحیم
بخشش و غفران و رحمت از تو خواهیم ای جلیل!

***

خاور نقوی[2]

نعت

من وهم، تو عین یقین یا رحمت للعالمین
چشم کرم ای شاه دین یا رحمت للعالمین
شمس الضحی ، بدر الدجی، نور الهدی ، خیر الوری
القاب تو بس دل نشین یا رحمت للعالمین
لولاک را صاحب تویی ، ادراک را حاصل تویی
تو زینت عرش برین یا رحمت للعالمین
تو منبع جُود و سخا، تو مخزن مهر و وفا
تو مرکز جق بالیقین یا رحمت للعالمین
قول تو قول جق بود، برهان محکم می شود
فعل تو قرآن مبین یا رحمت للعالمین
از حکمت کردار تو از رافت گفتار تو
عاجز شده مستکبرین یا رحمت للعالمین
ای سایهٔ بی سایبان ، ای نیروی بی خانمان
ای قوت مستضعفین یا رحمت للعالمین
من سایل بی چاره ام ، پیش تو حاجت آورم
حال من مسکین ببین یا رحمت للعالمین
زنجیر حرص و بیم و شک از دل بصیرت می برد
حاصل شود کامل یقین یا رحمت للعالمین

---

۱ - سرایندهٔ ساکن اسلام آباد / راولپندی

۲ - سرایندهٔ مقیم اسلام آباد

سلمان هراتی[1]

محض رضای عشق

تاریک کوچه های مرا آفتاب کن
با داغهای تازه دلم را مجاب کن

ابری غریب در دل من رخنه کرده است
بر من بتاب چشم مرا غرق آب کن

ای عشق ای تبلور آن آرزوی سبز
بر خیز و چون سکوت دلم را خطاب کن

ای تیغ سرخ زخم کجا می روی چنین
محض رضای عشق مرا انتخاب کن

ای عشق زیر تیغ تو ما سر نهاده ایم
لطفی اگر نمی کنی اینک عتاب کن

علی موسوی گرمارودی[2]

گفتگو

گفتم: این دیدهٔ من تا بنهی گامی چند
گفت: می پوشی کنون چشم، به ایامی چند

گفتم از دور جهان، با دل من بیش بگوی
گفت بازم چه دهی زین خُم غم، جامی چند

گفتم از بستن دل بر لب پیمانه چه سود
گفت بگسستن پیمان، ز دلارامی چند

گفتم این غنچه لبان، خون که در سر دارند
گفت بگذر چو صبا از سخن خامی چند

گفتم این سبحهٔ پروین به کف چرخ چراست؟
گفت باز از پی نخجیر کسان، دامی چند

گفتم از دفتر ایام چه ماند بر جای؟
گفت خاکستر ننگی ز سیه نامی چند

*****

۱ - سلمان هراتی ، گزیدهٔ ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸، ص ۱٦ .

۲ - علی موسوی گرمارودی ، گزیدهٔ ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸،ص ۱٦ .

صفدر حسین میرزا سیفی [۱]

منقبت در مدح حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام

ضیای چشم رسول خدا امام حسین — سُرور خاطر خیرالنسا امام حسین
بهار باغ علی مرتضی امام حسین — شگفتگی دل مجتبی امام حسین
امیر قافلهٔ کربلا امام حسین — قتیل کشتهٔ تیغ جفا امام حسین
مقرب حرم کبریا امام حسین — سوار دوش رسول خدا امام حسین
شدی نشانهٔ تیر جفا امام حسین — اسیر پنجهٔ جور و جفا امام حسین
توئی که خاتمهٔ پنجتن بود برتو — چراغ دودهٔ آل عبا امام حسین
فضای صبر و عزیمت را انجم رخشان — ضیای نیر چرخ هدی امام حسین
کلام پاک خدا هست شرح خلق عظیم — امام بر حق و نور خدا امام حسین
به کربلا چه مصائب که بر تو نگذشته — شهید عرصهٔ کرب و بلا امام حسین
به روح پاک تو هر دم هزار بار از ما — تحیّت است و صلواة و ثنا امام حسین
زیارت تو نصیبم ز بخت فرح باد — بنام تو دل و جانم فدا امام حسین
توجهی نظر سوی مشکل « سیفی» — منم غلام ، غلام تو یا امام حسین

***

علی اکبر نجوا [۲]

رضا جان (ع)

لب خیس باران ، ترا می شناسد — و ابر پریشان ، ترا می شناسد
تو، سرچشمه‌ی رود فیض الهی — که رود خروشان ، ترا می شناسد
هلا: بوی گلهای ناب بهشتی — صفای بهاران ، ترا می شناسد
تو عطر بهار و ، تو لطف زمستان — بهار و زمستان ، ترا می شناسد
توی ضامن آهوی مانده در بند — و آهو، رضا(ع) جان، ترا می شناسد
شکوفاترین صبر باغ رهائی — شکوه شهیدان، ترا می شناسد

---

۱ – سرایندهٔ مقیم حیدرآباد سند

۲ – سرایندهٔ افغانی ساکن اسلام آباد

فارسیِ شبه قاره

ترا می شناسد ، دل که شکست و چشمان گریان، ترا می شناسد
ترا می شناسد، شب سرد صحرا و ایام هجران، ترا می شناسد
ترا می شناسد تن خاک غربت چو خاک خراسان، ترا می شناسد
شنیدم ترا ، از زبان پرستو و نجوای مرغان ، ترا می شناسد

***

سید نقی عباس کیفی[1]

در منقبت حضرت امام مهدی (ع)

ناله ها رفت و شد فغان باقی شعر گفتیم و داستان باقی
چلچراغ همیشهٔ طاها هست نام تو در جهان باقی
صبح و ظهر و شبم پر از نور است در دلم هستت تا اذان باقی
پی فرش رهت زمین آغوش وز پی سایه آسمان باقی
تا به کی دیده بسته ای ، ای جان تا به کی پرده درمیان باقی
تا به کی مژده وصال ای دوست تا به کی رنج عاشقان باقی
تا به کی جان رفتگان دلتنگ تا به کی عمر رایگان باقی
تا به کی انتظار مان ای گل تا به کی امتحان مان باقی
وارث نور لایزال تویی از تو نام پیمبران باقی
زنده باد ای محمد آخر از تو تنظیم هر زمان باقی
تا امام زمان طلوع کند هست تا هر زمان، زمان باقی
عشق مهدی مرا بسوز آنقدر تا نماند ز من نشان باقی

***

۱ – دانشجوی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ج ل ن دهلی

دکتر محمد حسین تسبیحی[۱]

توشیحیه

قرآن پژوه و حافظ شناس استاد سخن بهاء الدین خرمشاهی

به مناسبت مجلس نیکو داشت استاد ارجمند گرامی وادیب سخنور نامی و قرآن پژوه عظیم القدر سامی و حافظ شناس بزرگوار جناب آقای دکتر بهاء الدین خرمشاهی – زید عزه العالی در فرهنگسرای قانون ابن سینا – شهرک قدس –تهران ج.ا.ایران ولادت : ۱۳۲۴ هـ ش عمر : ۶۱ سال کارشناسی ارشد فارسی و کتابداری ، حافظ شناس وقرآن شناس ماهر و دانا و آگاه و توانا و بینا . آثار : ۱ – مجموعهٔ آثار دانشمندان و بزرگان : ۴۰ اثر ، ۲ – تصنیف و تألیف و تحقیق ۷۰ اثر ، ۳ – تصحیح و ویرایش و به کوشش : ۵۰ اثر شاعر و نقاد و عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی ۲۷ دی ماه ۱۳۸۵ هـ ش / ۲۷ ذو الحجة الحرام ۱۴۲۷ هـ ق / ۱۷ ژانویه ۲۰۰۷م

ب –بهر نیکو داشت این قرآن پژوه خوش سخن — دل بود شادان و جان رقصان شده اندر بدن

هـ – هر دمی باشد نوای نی نوازان ادب — جملگی یکسان شده ، یکدل شده ، در انجمن

آ – آن که حافظ را شناسد همچو قرآن کریم — حافظ او شد همان قرآن پاک و مؤتمن

ء – ای بسا یادش کنند یاران خرمشاهیان — او بهاء الدین بود روشن چو خورشید و پرن

د – دلگشا، شیرین سخن، حافظ شناس عاشقی — بوی خوش از او رسد برگلشن و سرو سمن

د – دلبر حافظ شده، شاخ نبات و سروناز — چهچهٔ بلبل شنو از چین و ما چین و ختن

ی –یک به یک اشعار حافظ را شناخت وشرح کرد — گوهر دُرج سخن باشد هماره رایزن

ن – نام نیک او بهاء الدین خرمشاهی است — در طریق عشق و عرفان، رهنمای مرد و زن

خ –خرمن فضلش شده سرمشق هر پیر و جوان — می رود راه محبت در طریق ذوالمنن

ر – روضهٔ رضوان شده خلوت نشین عاشقان — طرّهٔ خوبان ببین پیوستهٔ چین و شکن

ر – رهرو راه وفا قرآن پژوه عشق حق — روشنی بخشنده باشد چون سهیل اندر یمن

م –محفل رندان ببین اینک همه حافظ شناس — شادی آمد، غم برفت از درگه بیت الحزن

ش – شهپر ذوق ادب دارد بهاء الدین ما — آسمان پیما بود. باکوشش و رنج و محن

آ –آینه دارد به قلب پاک خود در گفت و گو — بوی خوش از شعر او چون یاسمین و یاسمن

۱ – سرایندهٔ ساکن تهران .

دکتر محمد مهدی توسلی*

داستانسرایی فارسی در شبه قاره در دورۀ تیموریان

چکیده:

داستان سرایی و قصّه گویی در ملل مختلف جهان از جمله در شبه قاره پیشینۀ درازی دارد. در عین حال هر ملّتی قصّه هایی ویژه داشته که از تاریخ و اسطوره های آن سرچشمه می گیرد. قصّه های عامّۀ مردم از میراث غنی فرهنگی به شمار می رود. صفحات گوناگون شبه قاره دارای قصه های عامّه خاصی است که به نظم و نثر سروده و نوشته شده است. معروف ترین داستان ها به زبان فارسی و در دورۀ تیموریان هند (۱۵۲۶ – ۱۸۵۷م) به سلک نگارش درآمده است . در این گفتار کتاب «داستان سرایی فارسی در شبه قاره در دورۀ تیموریان» تألیف خانم دکتر طاهره صدیقی ، استاد دانشگاه کراچی معرفی و مورد بررسی قرار گرفته است .مولف محترم در حدود ۱۶۷ داستان که در بالغ بر سه قرن و رُبع سروده شده، را که در زمان تألیف هم اغلب به صورت دستنویس بوده، در این اثر معرفی کرده است. در پایان نویسندۀ مقاله اثر گرانقدر آقای حسن میر عابدینی « صد سال داستان نویسی ایران » را که در چهار مجلد در تهران به سال ۱۳۸۳ش توسط نشرِ چشمه چاپ و منتشر گردیده ، مجملاً به محک مقایسه قرار داده است.

واژگان کلیدی: دورۀ تیموریان، داستانسرایی، تاریخ نویسی فارسی، اساطیر شبه قاره

***

مقدمه:

نقد تاریخی داستانهای کهن و ادبیات تطبیقی در زمینۀ نقد ادبی و تاریخ ادبیات در نیمۀ قرن نوزدهم توسط دانشمندان اروپایی در دانشگاهها

---

* – عضو هیئت علمی گروه تاریخ و باستان شناسی، دانشگاه سیستان وبلوچستان – ایران.

هـ – های و هوی غلغلی دارد به وقت درس و بحث ‌ او سخن پرداز اشعار نوین است و کهن
ی – یک دل و یک سو بود ، در اعتقاد و اعتماد ‌ عمر شصت ساله شده پیمانگر عشق وطن
ا – آن که استاد سخن گردیده و روشن ضمیر ‌ در طریق فارسی همواره باشد گامزن
س – سیرت زیبا و اخلاق نکو سرمایه است ‌ در بهاء الدین ما این دو بود در جان و تن
ت – تو سن حافظ پژوهی در جهان گشته روان ‌ این بود استاد دانا را کمال فکر و فن
ا – این جهان فارسی گسترده قند فارسی ‌ فال حافظ را نگر روشن گر سرّ و علن
د – دانش ودانش وری آموخته از قرآن بود ‌ زان جهت قرآن پژوهی را بود نقش پرن
س – سر به سر آثار استادِ سخن عرفان و عشق ‌ تیشهٔ فرهاد تحقیق آمده شیرین دهن
خ – خوشهٔ سلم و سَلامت آمد از خُرمشهی ‌ هرکجا لطف و صفایش آمده سایه فکن
ن – نوگل باغ سخن گشته شکوفان این زمان ‌ کشف محجوب حقیقت شد بری از ما و من
ق – قدرت حق در کلامش گشته او قرآن پژوه ‌ یعنی از احسان حق ، کارش بود نیک و حسن
ر – رحمت آرد در جهان قرآن پژوهی بهر ما ‌ در بغل قرآن بگیر و با ادب شو مقترن
آ – آیت «انا فتحنا لک» بود نقش دلت ‌ اعتصام حبل حق برگردنت باشد رَسَن
ن – نصرت «نصر من الله» آیت قرآن بود ‌ جشن پیروزی بود بر آن که باشد مرتهن
پ – پاک دل باشد هماره آن پژوهنده یقین ‌ چون که از قرآن پژوهی رانده گردد اهرمن
ژ – ژاله بارد برگ گل بر چهرهٔ محبوب ما ‌ رمز آن باشد که گیریم دامن گل پیرهن
و – وحشت از دل می برد جمعیت آرد در قلوب ‌ می بنوش از جام قرآن هر زمان رطلی بزن
هـ – هوش دار مرد خرد ، غار حرا باشد گواه ‌ «اقرأ باسم ربک» گفتا، بگو، ای یار من
ی – یامحمد(ص) یا علی(ع)، قرآن به سر، کعبه به دل ‌ این بود قرآن پژوهی را کمال روح و تن
ح – حافظ قرآن یقین چارده روایت خوانده بود ‌ رحمت حق برمزار حافظ شیرین سخن
ا – ای که از حافظ گرفتی طبع شعر و شاعری ‌ یاد او کن، نذر او کن شمع روشن در لگن
ف – فال حافظ رهگشای خاص و عام عاشقان ‌ این بود از اعتقاد پاک و عشق خویشتن
ظ – ظاهر حافظ شناس و باطن قرآن پژوه ‌ دیده و دل آمده در راه عرفان ممتحن
ش – شوق و ذوق شعر حافظ دلربایی می کند ‌ گوییا پیر مغان با مغبچه شد نعره زن
ن – نقد دل دادم به تو ، پیوسته ام با شعر تو ‌ جان من ، حافظ تو ای ، کن گوشهٔ چشمی به من
ا – ای امیر کشور حافظ شناسی شادباش ‌ هرکسی یار تو باشد در دلش باشد سکن
س – سازمان فارسی شد انجمن آرای دل ‌ شاعران فارسی دل بستگان در انجمن
ی – یوسف گم گشتگان در چاه عشق کاروان ‌ کلبهٔ احزان گلستان شد چو دید آن پیرهن
این رها، پیوستهٔ قرآن و حافظ جان دهد ‌ تا بود قرآن پژوه ، حافظ شناس خوش سخن

مطرح شد و مورد توجه قرار گرفت. (۱) ادبیات تطبیقی به طور کلّی، ادبیات و مسائل مربوط به آن را از چهار چوب تکراری نقد های بلاغی وغیره خارج و بابی گسترده فرا روی ادبیات و نقد ادبی باز کرده است.(۲)

زندگی انسان با داستان شروع می شود و این داستان هنوز ادامه دارد و بی تردید تا پایان جهان ادامه خواهد یافت. کهن ترین داستانها را در تصانیف کتب دینی و در لابلای حماسه های مذهبی می توان یافت. آریایی ها و سامی ها، قدیمی ترین ملتهایی هستند که زندگی خود را با داستان بازگو کرده اند.

اصولاً انسان، شوق فراوان دارد که زندگی خود را با داستان بویژه داستان منظوم بازگو کند و این ذوق را در تاریخ و ادب انسان کهن ایرانی می یابیم. در زبان و ادب فارسی، شاهنامه فردوسی بزرگترین سند بازگویی داستانهای منظوم حماسی و پهلوانی و بزم و رزم است. زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره تاریخی هزار ساله دارد و آثار گرانبهایی از داستانهای منظوم فارسی در همین منطقه تألیف و تحریر شده است. پدیدآورندگان این داستانها، بیشتر شاعران و سرایندگان ایرانی و هندی و پاکستانی هستند. قهرمانان این داستانها، افراد شجاعی هستند که در میدانهای رزم و در مجالس بزم، گاه جان می گیرند و گاه جان می بازند، گاه رهایی می یابند و زمانی دیگران را رها و آزاد می سازند. این داستانها گاه به تقلید از بزرگان ادب فارسی مانند فردوسی، نظامی ، جامی و دیگران پدید آمده اند و گاه ریشه در اساطیر پیش از اسلام دارند؛ گاه از منابع هندی سرچشمه گرفته اند و گاه بر مبنای تمثیلات و حکایات بوجود آمده اند. مهمترین این داستانها در دوره تیموریان بزرگ هند به زبان فارسی و در شبه قاره تالیف شده اند، مانند: آئینه اسکندری (امیر خسرو دهلوی)، بهرام نامه (سیف الله متخلص به سیفی)، دولرانی و خضرخان (امیر خسرو دهلوی)، رام چند (میر شمس الله فائبی دهلوی)، سیف الملوک (خلیق لاهوری و نیز از دیگران)، دُر مکنون (میر شمس الدین فقیر)، هیر و رانجها (عظیم تتوی و نیز از دیگران)، وامق و عذرا (یوسفی صرفی کشمیری و نیز از دیگران)،

صنعت توشیحیه

صنعت توشیحیه آمد به پایان این زمان — دور بادا این هنر از ظلمت زاغ و زغن
شادمان باشد بهاء الدین خرمشاهیم — آفرین ها می رسد بر او ز گل های چمن
چرخهٔ سوخت دلم پیوسته حافظ شناس — یعنی« حافظ نامه » اش باشد مرا نور بدن
ای که از قرآن و حافظ شهره گشتی در جهان — چون بود « قرآن پژوهی» همچو اقیانوس ودن
گشته غواص سخن در بحر فارسی پیر ما — غوطه خورده تا به دست آورده او دُرّ عدن
انجمن سازید و خوش باشید ایازنده دلان — تا سفینه گل فشان گردد به هر دشت و دمن
کاخ دانشگاه پنجاب و همه لاهوریان — یادشان باشد به دل همچون اویس اندر قرن
پیک عرفان و وفا باشد روان هر روز و شب — دل بود آگه هماره از جهان فکر و فن
مسند داتا بود گنج بخش علم عاشقی — آرزو دارد « رها» گیرد در آن مسند وطن

***

دکتر محمود احمد غازی [1]

چشمهٔ اشک

«این چه شوریست که در دور قمر می بینم»
وین چه غوغا صورت آه جگر می بینم

زند می کش به فقیه شهرم در آغوش
غرفه می اش ز قدم تا به کمر می بینم

موج طوفان بلا خیز تصادم هر دم
حال ملت را بهر لحظه بتر می بینم

اس سوار اشهب صبح تمنا مددی
کشور پاک به زیر سم خر می بینم

حالت شاه و گدا زار و زبون می یابم
چشمهٔ اشک روان چشم بشر می بینم

***

۱ – استاد دانشکدهٔ شریعه وحقوق ، دانشگاه بین المللی اسلامی ، اسلام آباد

سپسی و پنون (سلامت علی خان سلامی و نیز از دیگران)، زیبا و نگار (حاجی محمد رضا رضایی)، شاه و پری (خلیفه متخلّص به شادی)، لعل و گوهر (حسن علی عزّت)، مهتاب و کتان (فقیرالله متخلص به آفرین لاهوری)، مهر و ماه (جمال کنبوه دهلوی)، هشت بهشت (امیر خسرو دهلوی)، هفت اختر (شیخ محسن کشمیری)، هفت دلبر (خواجه معین الدین محمد)، هفت کشور (محمود لاهوری و ابوالفیض فیضی فیاضی)، نل و دمن (شیخ ابوالفیض فیضی)، مراد العاشقین (مراد شاه سیالکوتی)، بلقیس و سلیمان (نظام معمایی و نیز از دیگران)، بدر منیر (ناشناس)، حُسن و عشق (محمد افضل سرخوش دهلوی)، یوسف و زلیخا (قاسم خان بدخشی و نیز از دیگران)، و دهها داستان منظوم دیگر.

نقد و بررسی متن کتاب :

کار تحقیق و پژوهش بر اساس: ۱) گزینش و جمع آوری نسخ، ۲) ارزشیابی نسخه ها، ۳) بازخوانی و رعایت اصول دستوری، ٤) استخراج و عرضه متن به منابع و مصادر، ٥) استخراج نمونه های مشابه در نسخ دیگر، ٦) تطبیق متن اصلی با سایر نسخه ها، ۷) نگارش پانوشت ها، ۸) بازنگری نهایی، و ۹) فهرست نگاری استوار است. بر این اساس مهمترین کتابی که این داستانها را معرفی و بررسی و نقد کرده کتاب *«داستانسرایی فارسی در شبه قاره در دورۀ تیموریان»* تألیف ارزشمند خانم دکتر طاهره صدیقی استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کراچی است.

این اثر گرانبها و بی بدیل در سال ۱۳۷۷ خورشیدی از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ و منتشر شده است. این کتاب، یک دوره ۳٤۲ ساله را در بر می گیرد؛ یعنی از ۹۳۲ تا ۱۲۷٤ هجری. این دوره مصادف بوده است با دوره فرمانروایی تیموریان در هند و بی شک یکی از درخشانترین بلکه مهمترین دوران تاریخی هند بشمار می رود. دکتر طاهره صدیقی این کتاب را به عنوان رساله دورۀ دکتری خود در رشته زبان و ادبیات فارسی به دانشگاه تهران ارائه نموده و با موفقیت دوره را به پایان

خانم عمر النساء «آشکارا»[1]

دلِ زن

بگوید زمرهٔ زن دل ندارد!
به دنیا تخم نیکویی نکارد!
به افسون و فریب و جادوِ خویش
فلک را بر سرِ اندیشه آرد!
دلِ زن نیست این دل، پس دلِ کیست؟

دلی که زندگی را ابتدا داد
جراحت های دنیا را شفا داد
دلی که بهرِ پیدای عدالت
برای شیر مردانش دعا داد
دلِ زن نیست این دل، پس دلِ کیست؟

دلی که رودکی را پند آموخت
چراغ عقلِ سینا را برافروخت
دلی که تا دلِ شب‌ها نخفته
به فردوسی و سعدی قصّه گفته
دلِ زن نیست این دل، پس دلِ کیست؟

دلی که نسلِ آدم را بپیوست
سرِ گهواره شب ها را سحر کرد
دلی که بهرِ پیوند زمانها
به مرگش روبرو آمد، ظفر کرد
دلِ زن نیست این دل، پس دلِ کیست؟

دلی که مسکنِ نور و نوید است
دلی که مخزنِ عشق و امید است
دلی که با همه سوزِ نهانش
به مثلِ شیرِ مادرها سفید است
دلِ زن نیست این دل، پس دلِ کیست؟

۱ـ سرایندهٔ ساکن دوشنبه ــ تاجیکستان

رسانده است. این کتاب ۳۳۰ صفحه ای، در بر دارندۀ مقدمه ای جامع از ورود زبان و ادب فارسی به شبه قاره است.

نویسندۀ کتاب در خصوص داستان و نظم معتقد است که داستان به هر شکلی که باشد جالب است، بخصوص داستانهایی که در قالب شعر بیان شده باشند. به عقیدۀ وی تاریخ داستانهای منظوم بسیار کهن است و به همان اندازه جالب و پُر تحرک نیز هست. انسان وقتی زبان به سخن گشود، گفتارش، در حقیقت انعکاس بیان احساسات و عواطف درونی خود وی بود. در آن زمان انسان جز تعریف رویدادهای روزمرۀ زندگی حرفی برای گفتن نداشت، به همین علّت سخن وی از جوهر قصّه و لطافت آن تُهی بود. شدت احساس و وسیلۀ بیان، نوعی لطافت به وجود می‌آورد که سبب رشد و انبساط خاطر می شود و این همان احساسی است که بعدها نظم یا شعر نامیده شد.(۳) وی در ادامۀ همین مطلب می نویسد که قصه های منظوم، چه موضوعات عشقی داشته باشد چه حماسه و تاریخ، یا اسطوره، یا برگرفته از عقاید دینی یا پروردۀ شعور انسانی باشد و یا مربوط به ارباب انواع یا سیر و شکار، در هر صورت از عنصر داستان و تخیّل خالی نیست. بی شک هر چقدر که شعور انسانی رو به ترقی بگذارد، نیروی تخیّل بیشتر به کار می آید و قصه ها طولانی تر و جذاب تر می شوند و در هر زمینه داستانهای مستقل بوجود می آید: حماسی، تاریخی، اخلاقی، عشقی، عرفانی، دینی و غیره. (٤) این نظر نویسنده برای جمع آوری و نقد و بررسی داستانهای منظوم کاملا منطقی بنظر می رسد. وی با تسلط به انواع داستانهای منظوم و تشخیص نوع بیان و قالب و محتوی و فرم هر کدام، کار سنگین بررسی و تحلیل آنها را بر عهده گرفته است.

نویسنده در پیشگفتار کتاب می نویسد: « ارباب فضل و دانش معتقدند که زبان فارسی با لشکر محمود غزنوی ازطریق ناحیۀ غربی شبه قاره وارد این سرزمین شد. محمود غزنوی نه تنها مردی علم دوست وادب پرور بود بلکه حمایت از شاعران و فاضلان عصر خویش را وظیفۀ خود می دانست، حتی در دورۀ جانشینانش مانند سلطان مسعود، سلطان ابراهیم، سلطان ملکشاه و

دکتر رئیس احمد نعمانی[1]

خوب نیست!

این چنین تنها نشینی، غم اسیری خوب نیست
آ، بیا در بزم یاران، گوشه گیری خوب نیست
ماه فروردین و جشن نو بهاران در جهان
در چنین ایام هم خلوت پذیری، خوب نیست
در جوانی زنده دل بودن، نشان زندگیست
این عبوسی پیش از هنگام پیری خوب نیست
خنده برلب جلوه آرا شو میان خوش دلان
اندرین هنگام بهجت، قمطریری خوب نیست
خلق را باید بچشم خلق دیدن گهگهان
بیش از حد نیز آیینه ضمیری خوب نیست
در هجوم جنگ مردان، داد شبیری بده
پیش دل جویان نمودن زور شیری خوب نیست
باش قانع بر قضا، دست طمع کوتاه دار
راد مردا! منت دو نان پذیری خوب نیست
تو که گویی عندلیب باغ لاهوتی «رئیس»
باز با مرغان دنیا، هم صفیری خوب نیست

***

صدیق تاثیر[2]

می تراود

ز شعرم رنگ جدّت می تراود
ز هر حرفم نزاکت می تراود
بلای قامتش محشر سرا پا!
ز چشمانش قیامت می تراود
مدار این دل ز سوز عشق خالی
کزین نغمه، محبت می تراود
عجب ویرانیی بر بام و در هست!
ز دیوارم چه وحشت می تراود
اگرچه سجده‌ها کردم بُتان را
ز کفرم هم عبادت می تراود
بسا مشق سخن کردم به هر دم
ز هر شعرم ریاضت می تراود
ز دل خیزد دعا تاثیر تو هم!
بگو آمین، اجابت می تراود

***

۱ - سرایندهٔ مقیم علیگره هند
۲ - فارسیگوی مقیم شیخوپوره - پاکستان

خسرو ملک، شهرهای لاهور و پیشاور به صورت بزرگترین مراکز علم و ادب و فرهنگ فارسی درآمده بودند». (۵)

در همین پیشگفتار، اشارهٔ خوبی به لاهور دارد که از همان زمان غزنویان، ملجأ ادیبان و شاعران و دانشمندان بزرگ ایران بوده است. یعنی مرکزی فرهنگی و ادبی برای اهل قلم – که این نقش را تا امروز بخوبی حفظ و ایفا کرده است.

وی می نویسد که پس از تأسیس سلطنت تیموریان، شبه قاره مجمع دانشمندان و نویسندگان و سخنوران فارسی شد. در حالی که تیموریان ترک زبان بودند، اما به زبان و ادبیات فارسی علاقهٔ فراوان داشتند و دربار آنان مجلسی مطمئن برای علما و فضلای نامی آن عصر بود و از آنان حمایت و سرپرستی می شد. (٦)

بدیهی است که چنین محیطی، انگیزه ای قوی برای جذب اهل علم و دانش و سخن از ایران بود که در آن زمان بر اثر یورش اقوام همسایه نا امن شده بود و تعجّبی نیست اگر دسته دسته از مردم با فرهنگ ایران به سرزمین زرخیز و امن شبه قاره و بویژه دربار تیموریان روی می آوردند. بدینگونه محافل فرهنگی و ادبی شبه قاره، مرکزی برای تالیف ارزنده ترین و ماندگارترین آثار ادبی فارسی شد.

کتاب « داستانسرایی فارسی در شبه قاره در دورهٔ تیموریان»، تلاشی است جامع و قابل توجه در خصوص معرفی و نقد ١٦٧ عنوان مثنوی و داستان فارسی که در این منطقه تألیف شده اند.

روش تحقیق و نتیجه:

روش تحقیق نویسنده بر مبنای معرفی داستانها، محتویات داستانها و سنجش ادبی است. شیوهٔ بسیار جالبی که از نظر علمی به ارزش کتاب افزوده است. نویسنده با معرفی مختصر هر اثر، به محتویات آن به طور خلاصه می پردازد و سپس سنجش ادبی اثر را بیان می کند. این شیوه نقد هر داستان، به قوت تألیف افزوده و از مشخّصات بسیار عالی این تألیف است.

ظفر عباس[1]

جهان بدوش اقبال

اگرچه در شب تاریک روشنی دارد
خیال پخته و انداز آهنی دارد
متاع حُسن جهان تاب و دلکشی دارد
« فریب کشمکش عقل دیدنی دارد
که میر قافله و ذوق رهزنی دارد»

درین زمانهٔ نامهربان وسیله مپرس
برای کار خودت یاری قبیله مپرس
بدون جلوهٔ دلدار صورت جمیله مپرس
«نشان راه ز عقل هزار حیله مپرس
بیا که عشق کمالی زیک فنی دارد »

پیامی مرد یکی ، هیچ کاره می گوید
شراره صفت مگر سنگِ خاره می گوید
ضمیر زندهٔ من آشکاره می گوید
« فرنگ گرچه سخن با ستاره می گوید
حذر که شیوه اُو رنگ جوزنی دارد»

متاع مرگ همه سبزه و نهال و سمن
برای لاله و گل مقتل است ارض چمن
هنوز فهمی نه اسرار جان و روح بدن
« ز مرگ و زیست چه پرسی درین رباط کهن
که زیست کاهش جان مرگ جانکنی دارد»

پس زمانه دویدی برای داد و دهش
برای لحظه نه کردی تماشا کرمش
محال است که بینی کشاد مهر لبش
« سر مزار شهیدان یکی عنان درکش
که بی زبانی ما حرف گفتنی دارد»

۱ — سراینده ساکن بهکر — پنجاب

اما نکتهٔ قابل توجه، مقدمهٔ مفصلی است که نویسنده در ۳۶ صفحه اول کتاب آورده است. اگرچه برای سرفصلهای داستان کوتاه، داستانهای تمثیلی، داستانهای عرفانی و اخلاقی و حتی تاریخی و حماسی، نمونه های خوبی از این گونه آثار را معرفی می کند، اما همین شیوه را برای ادبیات داستانی و رمان و قصه متاسفانه رها می سازد. در حالی که نویسندهٔ محترم می توانست اشاره به نمونه های بسیار خوبی از ادبیات داستانی، رمان و قصه در همین دوره داشته باشد تا با معرفی این گونه آثار نیز خواننده را بر سر ذوق آورد.

اهمّیت و ارزش معنوی داستانسرایی و داستانهای منظوم نه تنها درمحافظت فرهنگ و تمدن قدیمی زمان خود برجسته است، بلکه از جنبه های دیگر هم قابل ارزش است. (۷) بعقیدهٔ نویسنده محیط داستان، تخیّلی و رویایی است و همین محیط تخیلی، دایرهٔ تفکر و رویای ما را توسعه می دهد؛ برای همین است که روان شناسان اغلب سفارش می کنند که داستانهایی را که مربوط به جن و پری و کارهای خارق العاده است جزء دروس کودکان قرار بدهند. وی در مورد اهمیت داستانهای منظوم معتقد است که اگر بگوییم انسان داستانهای منظوم را همراه با خود آورده است، گزاف نگفته ایم؛ نمایش دادن را بشر دوست دارد و می خواهد افکار خود را برای دیگران بازگو کند و اندیشه دیگران را بفهمد و بسنجد. (۸) به همین دلیل است که داستان پردازی در شبه قاره از اهمیت بالایی برخوردار است و در دوره تیموریان این اهمیت به اوج خود رسیده و حاصل آن دهها داستان منظوم است که در این اثر گرانبها مورد ارزیابی و نقد قرار گرفته است.

مشابه چنین کار بزرگی، اما، در زمینهٔ بررسی و نقد داستان نویسی، تلاش ارزنده نویسنده معاصر ایرانی، حسن میرعابدینی است در کتاب چهار جلدی وی به نام: *صد سال داستان نویسی ایران*.(۹) این مجموعهٔ ضخیم در سال ۱۳۸۳ از طرف انتشارات نشر چشمه در تهران چاپ و منتشر شده است. البته امتیاز کار دکتر طاهره صدیقی باز هم در این مقایسه برجسته است. گرچه کار میرعابدینی نیز در نوع خود کاری حجیم و سنگین و بی بدیل در ایران است اما کتابهای داستان در طول صد ساله اخیر ایران همگی چاپ

کجا روی درین صحرای غم فگار قدم
رهین منت بیداد و جور و ظلم و ستم
زمانه شد که نه دیدی مقام لطف و کرم
« دگر به دشت عرب خیمه زن که بزم عجم
می گذشته و جام شکستنی دارد»

نه رند مست نه بیکار و سست کوش اقبال
ببین ظفر که کمال است گرم جوش اقبال
قدم بسوی منازل جهان به دوش اقبال
« نه شیخ شهر ، نه شاعر، نه خرقه پوش اقبال
فقیر راه نشین است و دل غنی دارد»

غلام رسول آصف[1]

باقاعدگی دانش (سرِ وقت) هرگز تأخیر نادیده است

امتزاج حیرت و انبساط
رُوحم
در اعتصام حریرش گرفته،
جمالیات تَحریر
در زبان فارسی
زصریر خامه ام
دُور افتاده
چون طائری
که عاشق زار قمراست
و بازوش کاوش را
ترک نمی گُزارد
من هم
جرعه های حوصله
از زمزمِ همان طائرکی
نوشیده ام
زیرِ

وفوریت جذبات تشکّر
جرأت رندانه میَ کنم
با این هَم
حروف تشکّر
چون دلبر«آنکه یافت می نشود»
همیشه گریزان
و قلمم
ز تأثیر
« بیش مرنجام آرزوست»
تحفۀ شرم نارسائی
می فرستاند
اگر قبول اُفتد
کیفیتم این چنین است
«طبع بلند داده ای بند زپای من کشا
تا به پلاس تو دهم خلعت شهریار را»
« مورم و لیک دارم قصید شکار عنقا
گنجشک بسته بالم اما کنم عقابی»(نظیری)

[1] - سرایندۀ ساکن فیصل آباد

شده و در دسترس اهل فن بوده اند، در حالی که کتاب داستانسرایی فارسی در شبه قاره، جمع آوری نسخ خطی داستانهای منظوم در دوره ای بیش از سیصد سال است و این نسخ هنوز به صورت اولیه بوده و نه تنها یافتن و خواندن آنها دشوار بوده و گاه بسختی می شده متن را خواند، بلکه تشخیص نسخه های مشابه با اصل نیز به دشواری کارمی افزوده است.

بهر حال در مجموع این اثر تحقیقی و علمی، یکی از ماندگارترین آثار در خصوص معرفی و نقد داستانهای منظوم فارسی در شبه قارهٔ است و بی شک منبعی موثق برای محققین و دانشجویان رشته های علوم انسانی نیز بشمار می‌رود. جای خالی این گونه آثار هنوز در میان کتب دانشگاهی محسوس است.

پانوشت ها:

۱. السامرایی، ابراهیم (۱۳۷٦)؛ زبان شناسی تطبیقی. ترجمه سید حسن سیدی. سبزوار: دانشگاه تربیت معلم. ص۱۵۳.

۲. حیدری، علی و غلامرضایی، ضرغام (۱۳۸٦)؛ «مقایسه سبک شناسانه غزلی از میر شهداد خان با غزلی از سنایی»، مجموعهٔ *مقالات سمینار بین المللی زبان فارسی در سند*. به کوشش محمد مهدی توسلی. کراچی: بخش فارسی دانشگاه کراچی و خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران. ص۲۲٤.

۳.طاهره صدیقی، *داستانسرایی فارسی در دورهٔ تیموریان*، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۷خ، ص سه (پیشگفتار).

٤. همانجا.

٥- همان، ص چهار.

٦- همان، ص پنج.

۷- همان، ص ۱٥.

۸- همان، ص ۱۷.

۹- برای اطلاع بیشتر ر.ک.: حسن میرعابدینی، *صد سال داستان نویسی ایران*، جلد ۳و٤، تهران، ۱۳۸۳.

گزارش و پژوهش

کتابنامه :

السامرایی، ابراهیم (۱۳۷٦)؛ *زبان شناسی تطبیقی*. ترجمهٔ سید حسن سیدی. سبزوار: دانشگاه تربیت معلم. ص۱۵۳.

حیدری، علی و غلامرضایی، ضرغام (۱۳۸٦)؛ « مقایسه سبک شناسانه غزلی از میر شهداد خان با غزلی از سنایی»، مجموعهٔ *مقالات سمینار بین المللی زبان فارسی در سند*. به کوشش محمد مهدی توسلی. کراچی: بخش فارسی دانشگاه کراچی و خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران. صص۲۳٤-۲۲٤.

صدیقی، طاهره (۱۳۷۷)؛ *داستانسرایی فارسی در شبه قاره در دورهٔ تیموریان*. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

میرعابدینی، حسن (۱۳۸۳)؛ *صد سال داستان نویسی ایران*، جلد ۳و٤. تهران: نشر چشمه.

*****

شعر فارسی امروز شبه قاره

غلام حسین مشتاق سچاروی[1]

یارسول الله(ص) نگاهی

عاجزم بی اختیارم یارسول الله نگاهی
بردرت فریاد دارم یا رسول الله نگاهی

عاصیان را نیست جز تو در جهان جائی پناه
ناامیدم از دو عالم یا رسول الله نگاهی

مشکلاتم شد گره اندر گره هر ساعتی
نیست کس مشکل کشایم یا رسول الله نگاهی

کرده ام باد خزان بی رنگ و بو باغ حیات
باز می خواهم بهارم یا رسول الله نگاهی

عمر رفتی حل نگشتی حاجت ما تا هنوز
پیش تو احوال کردم یا رسول الله نگاهی

آه و زاری اشک باری هر مقامی کرده ایم
من گنهگار امتیم یا رسول الله نگاهی

از گناهم شد سیاه اندر سیاه موئی سپید
تو بر آور آبرویم یا رسول الله نگاهی

نی رخ زیبا بدارم نی به نیکی دعوی ایم
من گهنگار امتیم یا رسول الله نگاهی

رشته ام با ملت تو بسته ام با این امید
تا باین نسبت بنالم یارسول الله نگاهی

حال ما را نیست مخفی ، از تو ای دانای راز
پیش تو گویم، چه گویم یارسول الله نگاهی

لیس احد شافع لی عند ربی ذی الجلال
یا نبی الله ترحم یا رسول الله نگاهی

اننی فی بحرهم مغرق فی کل یوم
نجنی اعلی الاکارم یا رسول الله نگاهی

بحر رحمت، از درت، کی باز گردد بی مراد
سائل «مشتاق» گشتم یا رسول الله نگاهی

***

---

۱ - سراینده: مقیم حیدرآباد - سند

دکتر سید وحید اشرف*

نظری بر تبحّر علمی و ذوق ادبی سید اشرف جهانگیر سمنانی

حضرت سید اشرف در سمنان در حدود ۷۰۹ هـ پا بعرصهٔ وجود گذاشت.پدرش سید ابراهیم بادشاه سمنان بود. در آن زمان ایران به دولتهای آزاد متعدد منقسم بوده و حدود سلطنت آنها از سبب تاخت و تاز یکی بر دیگری کاسته و افزوده می شد. اگرچه کتب تاریخی از ذکر سلطنت سمنان خالی است ولی سید اشرف خود بیان می کند که او صاحب تخت و تاج بود و شاهی بارث یافته بود. چنانچه چون سید اشرف سلطنت را ترک نمود و وطن مالوف خود را بدرود کرده در بنگال هند در خدمت مرشد خود ، شیخ علاء الدین ، رسید و بعد از تکمیل سلوک خلافت یافت و شیخ خواست که او را برای هدایت دیگران از خود جدا کند، آنوقت سید اشرف از خیال جدائی از مرشد خود خیلی اندوهگین شد و فی البدیهه و بطور والهانه در این اشعار جذبات خود را بُروز داد:

کسی کز دولت توفیق یزدان / بریده از دیار کامرانی
کشیده پای از اورنگ شاهی / دریده پرده وصل یار جانی
شراب فرقت یاران کشیده / شکسته جام عیش زندگانی
نهاده پای در صحرای غربت / کشیده دست از قاضی و دانی
بسر پیموده آن بیدای محنت / رسیده در حریم یار جانی
برای آنکه از خاک دوپایت / کشد چون سرمه در چشم عیانی
نگردم از درت یک طرفة العین / جدا از خاک درگاه جهانی
مرا از درگه عالی خدا را / مران ای سایهٔ انسی و جانی
منم چون سایه و تو همچو شخصی / چرا این سایه را از شخص رانی
نگردد ظل من از شخص ممتاز / گرش از تیغ صد بارم برانی
بدرگاه تو اشرف گر بود خاک / به از جمشیدی و کیخسروانی

---

* - استاد و رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه مدراس هند، ساکن امیدکرنگر.

صفدر حسین میرزا سیفی[1]

در منقبت حضرت علیؑ علیه السلام

حیدر صفدر علی زبدهٔ داور علی — جانِ پیمبر علی ساقی کوثر علی
شافعِ محشر علی شیرِ مظفر علی — مولای قنبر علی ساقی کوثر علی
فاتحِ خیبر علی قاتل عنتر علی — صاحب لشکر علی ساقی کوثر علی
هادی و رهبر علی تاجِ مفاخر علی — صاحب منبر علی ساقی کوثر علی
وارثِ خیرالبشر بابِ شبیر و شبر — راجع شمس و قمر ساقی کوثر علی
ابر عطا مرتضی دست خدا مرتضی — شمع جلا مرتضی ساقی کوثر علی
شاه شریعت علی پیر طریقت علی — حق بحقیقت علی ساقی کوثر علی
کاملِ حق مرتضی مائلِ حق مرتضی — شاملِ حق مرتضی ساقی کوثر علی
شائقِ حق مرتضی لائقِ حق مرتضی — فائقِ حق مرتضی ساقی کوثر علی
سنگِ ثمن مرتضی کفرِ شکن مرتضی — درِ عدن مرتضی ساقی کوثر علی
شاهنشهِ انبیا شمع همه اوصیا — تاج سرِ الیا ساقی کوثر علی
مظهر ملک جلی کاشف راز خفی — وارث تخت نبی ساقی کوثر علی
گوهر درج وقار برج شرف را مدار — نائب پروردگار ساقی کوثر علی
مالکِ روز جزا صاحب حوض و لوا — والی امر خدا ساقی کوثر علی
شمس الضحی مرتضی بدر الدجی مرتضی — صلی علی مرتضی ساقی کوثر علی
رهبر و راهم علی درخور جاهم علی — پشت و پناهم علی ساقی کوثر علی
رهبر کشتی نوح گوهر دریای روح — افتح اهل فتوح ساقی کوثر علی
سیفی گدا چاکرت گرد ره قنبرت — این بندهٔ خاکِ درت ساقی کوثر علی

***

۱ – سرایندهٔ ساکن تندوآغا حیدرآباد (سند)

ازین اشعار بر می آید که سید اشرف در سمنان حکمرانی می کرد و سلطنت را ترک کرده راه فقر گزید و در هند به بنگال آمده مرید شیخ علاء الدین شد و بعد از زمانی شیخ علاء الدین سید اشرف را از لقب جهانگیر ملقّب ساخت و از آن وقت از نام سید اشرف جهانگیر مشهور شده است.

سید اشرف در سمنان در ایام طفولیت با تحصیل علم علاقهٔ مخصوصی می داشت . در هفت سالگی قرآن مجید را با قرأة هفتگانه یاد گرفت و در چهارده سالگی علوم متداوله را فرا گرفته بود. چون در پانزده سالگی پدرش سید ابراهیم، جهان فانی را بدرود کرد و سید اشرف درین خُرد سالگی بر تخت شاهی جلوس کرد ، او با خیلی فراست و عدل حکمرانی کرد و باوجود اشتغال در امور جهانبانی او با علم و علماء و صوفیه خیلی علاقه می داشت و از ایشان اکتساب علم می‌کرد مخصوصاً از شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشانی و شیخ علاء الدوله سمنانی بسیار اکتساب فیض کرد.

قبل از دورهٔ سید اشرف، چنگیز و هلاکو ایران را ویران کرده بودند ، کتب خانهٔ بغداد را غارت کرده بودند و هر کجا می رفتند و هرچه و هرکس را می یافتند آتش می زدند یا هلاک می کردند. درین حال کتابها را بدست آوردن و تشنگی علم را بقدر شوق فرو نشاندن ممکن نبوده . چندی از کتابهایی را که سید اشرف بدست آورده بود و مطالعه کرده و در تصنیفات و ملفوظات خود ذکر کرده است، در زیر نوشته می شود:

۱ – الهی نامه
۲ – اسرار نامه عطار
۳ – احیاء العلوم
۴ – اعلام الهدی
۵ – ارشاد الاخوان
۶ – اشرف الفوائد
۷ – ابن سیرین (در تعبیر خواب)
۸ – بشارت الاخوان
۹ – بدیع البیان
۱۰ – پنج گنج
۱۱ – تذکرة الاولیا
۱۲ – تاریخ فیروز شاهی
۱۳ – تاریخ طبری
۱۴ – تاریخ واقدی
۱۵ – تفسیر بستی
۱۶ – تفسیر بحر موّاج
۱۷ – تفسیر قریشی
۱۸ – تفسیر کبیر
۱۹ – تفسیر قیامی
۲۰ – تفسیر شهابی
۲۱ – ترمذی
۲۲ – تمهید ابوشکور
۲۳ – ترجمهٔ اردشیر بابک
۲۴ – ترجمهٔ عوارف
۲۵ – تیسیر
۲۶ – جامع العلوم
۲۷ – جام جم
۲۸ – جام جهان نمای
۲۹ – جامع الصنایع
۳۰ – حدیقهٔ سنائی
۳۱ – خانی
۳۲ – خلاصة الابرار

شکور علی انور[1]

هدیهٔ منقبت

ذکر تو چون آب زمزم آب حیوان است
یاد تو افزودهٔ دین و ایمان است

ذات آن پاکیزه از جمله شنیع است
ظاهرش هر دم ضیاء بار نهان است

آدم ایمان، جوان مردان حق
نام آن از نام پاک رب جهان است

علم و حکمت فیض باران علی(ع) است
از وجودش چشم روشن میر و سلطان است

دین فروزان شد ز انوار وجود
کاینات از مقدمش تابنده جوان است

ای علی(ع) تو روشن است از انوار حق
مرتضی با مصطفی(ص)هم یک دل و جان است

من کنت مولاه، بگفته است رسول (ص)
این علی هم مثل من مولائ ذیشان است

این چنین شاهی ندیده است که او
میر میران ، شاه شاهان، شیر یزدان است

این چنین شوهر نه یافته اند زنان
در دل زهرا بتول چون یوسف کنعان است

این چنین خوش خو پدرباشد نه باشد مهربان
این چنین حسنین ذی شان را شایان است

این چنین مولا کسی را یافته نیست
آن امام جن وانس، هم سرّ برهان است

گفتگوی او بود نور چراغ معرفت
مدحت خیر البشر «انور» مثال باغ جنان است

صدیق تاثیر[2]

باید زیستن

در جهان با ثروت اقبال باید زیستن
غم بود یا راحتی خوشحال بایدزیستن

هرکه رفت از خویشتن او طالب پرواز نیست
هان شرر سان بی پرو بی بال باید زیستن

ای دریغا نیست بیش از لمحه ای هنگام زیست
تا کجا در بند ماه و سال بایدزیستن

هیچ کس را جائی ماندن نیست در مهمان سرا
رنج وغم را بهر استقبال باید زیستن

درچه فکری، فکر تو جوهر گهر اندیشه ای
گر نه تو داری زرو این مال باید زیستن

من نه گویم این سخن بل گفت استاد ازل
شاد و یا ناشاد، در هر حال باید زیستن

ماند فن تاثیر باقی، مانی و بهزاد کو؟
همچو نقش و صورت و تمثال باید زیستن

---

۱ - سرایندهٔ ساکن گلگت (مناطق شمالی کشور)

۲ - سرایندهٔ مقیم شیخوپورهٔ (پنجاب)

۳۳ – خلاصة السیر
۳۴ – دیوان امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام
۳۵ – دلائل النبوة
۳۶ – دیوان ابن الفارض
۳۷ – تقریباً پانزده دیوان شعرای هند وایران
۳۸ – درر النظیم فی بیان فضائل القرآن العظیم
۳۹ – دیوان اشعار
۴۰ – روض الریاحین فی حکایات الصالحین
۴۱ – رساله قشیریه
۴۲ – روح الارواح
۴۳ – رساله مکّیه
۴۴ – رسالهٔ عبهری
۴۵ – زاد المسافرین امیر حسینی
۴۶ – سکندر نامه
۴۷ – سراجی
۴۸ – شرح السنّه
۴۹ – شرح فصوص الحکم
۵۰ – شرح تعرف
۵۱ – شاهنامهٔ فردوسی
۵۲ – صحیح بخاری
۵۳ – صحیح مسلم
۵۴ – صراط مستقیم
۵۵ – صغیرُ خانی
۵۶ – صفوة الصفوة
۵۷ – طبقات الصوفیه هروی
۵۸ – طبقات الصوفیه سُلَمی
۵۹ – طوالع شموس
۶۰ – عروه لاهل الجلوه والخلوه
۶۱ – عوارف المعارف
۶۲ – فتوحات مکّیه
۶۳ – فوائد الاشرف
۶۴ – فصل الخطاب
۶۵ – فتاوی صوفیه
۶۶ – فتاوی قاضی خان
۶۷ – فتاوی ابراهیم شاه
۶۸ – فتاوی بسیط
۶۹ – فصوص الحکم
۷۰ – دیوان عراقی
۷۱ – قصیدهٔ رائیه
۷۲ – قوّت القلوب
۷۳ – قواعد العقائد امام غزالی
۷۴ – کشف المحجوب
۷۵ – کافی
۷۶ – کتاب موضوعات
۷۷ – کشف الاسرار
۷۸ – کنز الاسرار
۷۹ – کنز الرموز امیر حسینی
۸۰ – گلشن راز
۸۱ – لمعات عراقی
۸۲ – مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة حوادث الزمان
۸۳ – منطق الطیر
۸۴ – معدن المعانی
۸۵ – مثنوی مولوی
۸۶ – مقدمه بزودی
۸۷ – نزهة الارواح عراقی
۸۸ – مرصاد العباد
۸۹ – مطلع الایمان
۹۰ – نوادر الاصول
۹۱ – مکتوبات شیخ شرف الدین یحیی منیری
۹۲ – نحو ارشاد
۹۳ – فوائد الفواد ملفوظات نظام الدین اولیاء بدایونی

علی اکبر نجوا[1]

تفسیر عشق

می شود، در باور آزدگان
ساعتی : جانبازی آینه ها
می شود، باخون بهنگام نیاز
آیه های عاشقی را، جار جار
می شود، در خلوت شام تنور
می شود، حتی بدون یک سپاه
می شود ، با کاروان کم نفر
می شود، دل را ز جمع دیگران
می شود، در وحشت صحرا و دشت
می شود، از گوشهٔ ویرانه هم
می شود در کعبه یا در کربلا
می شود در لابلای خار و خس
می شود،« هیهات من الذله» را
می شود، در دفتر ثبت زمان
می شود ، با جاری آب زلال
می شود، بامشک کابش ریخته
می شود، از پشت اشتر تا هدف
می شود، مانند زین العابدین(ع)
می شود، مانند اکبر (ع) در عمل
یا که مثل اصغر(ع) قنداقه پیچ
این چنین تنها فقط، تنها حسین(ع)
او فقط، تنها فقط ،، در نصف روز

در فقط یک ظهر، عالمگیر شد
بعد از آن آری، جهان تسخیر شد
ابرو از چهرهٔ فولاد برد
بر سر نی می شود، حتی، سرود
از فروغ عشق، چون خورشید شد
تا همیشه، تا ابد جاوید شد
کربلا را، قبلهٔ دلها کنی
باخدا، در خلوت تنها کنی
غنچه گل را، بپای خار دید
تاخدا، تا عالم بالا رسید
عاشقی با سینهٔ صد چاک بود
مثل گلهای بهاری پاک بود
در کویر خشک هم ، نجوا کنی
واژهٔ آزادگی انشاء کنی
تشنگی را از لب عباس(ع) گفت
از نگاهی شرم یک احساس گفت
مثل زینب (س)، کربلا را جار زد
طعنه بر زنجیر و بر بازار زد
آنقدر جنگید، تاکه تیر خورد
از خدنگ دشمنانش شیر خورد
باعروجش عشق را تفسیر کرد
چهره اسلام را تنویر کرد

***

پس بیا، در امتداد این شروع
پس بیا، با اضطراب کودکان

مثل حُر(رض)، دلداده و شیدا شویم
گم ، درون وحشت صحرا شویم

---

۱ - فارسیگوی افغانی ساکن اسلام آباد

سید اشرف جهانگیر بعد از تکمیل سلوک زیر تربیت مرشد خود شیخ علاء الدین در بنگال ، بناء بر حکم مرشد خود در قریهٔ کچوچا مستقر خود قرار داد. در صفحهٔ گذشته تذکّر بمیان آمده که سید اشرف از خیال جدائی از مرشد خود چقدردل شکسته بود واندوه خود را در شعر بروز داده بود. نتیجةً سید اشرف جهانگیر از مرشد خود اجازه یافته که چند سال مزید با شیخ خود زندگانی کند ولی بعد ازآن مرشد گفت که کار شما بندگان خدا را هدایت کردن است و خود مرشد سید اشرف جهانگیر برای او مقام کچوچا متعین کرد و او را از خود جدا کرد و چند سال بعد از اقامت کچوچا، در اطراف هند و بعد از آن در ممالک اسلامیه برای سفر رو نهاد. و با علماء و صوفیه ملاقات و از ایشان استفاده کرد.

در کچوچا سید اشرف جهانگیر یک خانقاه را بنا نهاد. در این خانقاه یک تالار برای کتابخانه مختص کرد. برای نگهبانی کتب مولانا حسین کتابدار متعین شد. سید اشرف جهانگیر در این خانقاه مریدین خود را علم شریعت و طریقت می آموخت. مردم این نواحی و از بلاد و قریات هند آمده و از سید اشرف جهانگیر علم آموخته در مواضعات خود دیگران را از زیور تعلیم آراسته می کردند. وسیلهٔ این همه علوم فقط زبان فارسی بوده است. این طور صوفیاء هند برای ترویج زبان فارسی خدمات بی بها انجام داده اند و باین وسیله نفوذ زبان فارسی در زبان های دیگر هند هم دیده می شود.

اگرچه سید اشرف جهانگیر بیشتر اوقات در عبادت و ریاضت بسر می برد ولی تعلیم دادن بدیگران و تربیت کردن ایشان را در راه سلوک در فرایض او بوده . علاوه بر تعلیم به عامة المسلمین و تربیت علماء در راه سلوک، سید اشرف جهانگیر یک کار خیلی مهم بر خود لازم کرده بود که شاهان وقت را هم بوسیلهٔ نامه ها هدایت می کرد و ایشانرا تلقین عدل و دادگستری و رعایا پروری و از اصول جهانبانی آگاه می کرد. امروز هم این نامه ها که سید اشرف جهانگیر به شاهان وقت نوشته بود یافته می شود . در فهرست کتب که قبلاً درین صفحات ذکر کرده شده است ، کتابهای تاریخی مثلاً ترجمه اردشیر بابک و طبری و واقدی و شاهنامه فردوسی را هم می بینیم که سید اشرف جهانگیر این همه را مطالعه کرده بود و بعضی کتب تاریخی که در هند نوشته شده بود آن را هم خوانده بود.

پس بیا، از کربلا تا شهر شام
پیش مرگ زینب (س) کبرا شویم
پس بیا، در شام تار ـ بی کسی
میزبان یک دل تنها شویم
پس بیا، آری بیاید عاشقان
منقلب زین ماتم عظما شویم
پس بیا، در مکتب ناب حسین(ع)
لا اقل بر نکتهٔ دانا شویم

دکتر محمد حسین تسبیحی[1]

خلیج فارس نامه

سرو ناز ما، خلیج فارسِ ما، شادان تویی
مَهد فخر و ابتکار و کوشش مردان تویی
ای خلیج فارس ما، ای گوهر سبز جهان
مهبط فرهنگ و تاریخ و دل ایران تویی
کاروان عاشقان اندر طریق تو روان
سینه سوزان، دل طپان، رقصان و پای کوبان تویی
خستگی نبود ترا هرگز به وقت شور و حال
شهپر و شهباز ایران، شیر خوزستان تویی
می رسد لطف و صفا از چرخش امواج تو
موج رستاخیز عشق از باغ و از بستان تویی
ای خلیج فارس ما، هستی مبارز در جهان
نعرهٔ الله اکبر، روح جانبازان تویی
خوش بود گفتار و کردار تو ای نیکوسرشت
ما همه فرمانبر و خورشید سرداران تویی
این بود تاریخ تو در صفحهٔ گردان جان
پنج هزار سال عمر تو در پهنهٔ کیهان تویی
گل به دامان داری و دست همه بردامنت
بوی خوش ازگل بود، هم گوهر و مرجان تویی
راهیان نور تو همواره سوی تو روان
روشنی بخش جهان نوریان، نوران تویی
بندر و شهر و جزیره در دل تو استوار
حافظ هریک به قدر وقدرت ایمان تویی
دشمن تو سرشکسته در همه تاریخ تو
ضربت امواج تو چون نیزه و پیکان تویی
چرخهٔ سوخت تو باشد، همچو طوفان پرتوان
این بود امر خدا چون طاقت طوفان تویی
ملت ایران ترا چون جان خود داند به دل
جان و جسم و دل برای ملت ایران تویی
در سویدای دل تو نفت و گاز و مروارید
این همه نیروی تو، چون رستم دستان تویی
تو خلیج فارسی و فارسی زبان و جان تو
قند فارسی در دهان داری، لب خندان تویی
حافظ و فردوسی و سعدی غزل خوان تواند
رازی و خوارزمی و سینا و بوریحان تویی
جام می برلب تو داری مست مستان می روی
در سماع عارفان هوهوکنان مستان تویی
ای خلیج فارس ما، ای گوهر دُرج ادب
ای مَه بُرج هنر، نقش سر ایوان تویی
عاشق تو هر کسی در هر کجا و هر مکان
می روی دامن کشان و سرو باغستان تویی

[1] ـ ساکن تهران

لطایف اشرفی در « مقدمه دربارهٔ اهمیت علم در نظر سید اشرف جهانگیر» بحثی خاصی طویل می دارد . من این جا از آن بحث فقط نکاتی چند ایراد می کنم.

۱ – اگر کسی بداند که از عمروی بیش از یک هفته نمانده است ، بباید که به علم فقه اشتغال نماید چه دانستن یک مسئله از علوم دین بهتر از هزار رکعت نماز نافله است »

من فهم می کنم که مراد این است که شخص باید که ببیند چه علم برای او لازم است تا فرایض و سنن و مستحبات را بر طبق حکم شارع علیه السلام می تواند انجام بدهد.

۲ – « العلم بیضاء زهراء و سائر الفنون ذراتها»

۳ – سید اشرف جهانگیر از احمد جام نقل می کند:

« زاهد بی علم مسخرهٔ شیطان باشد و متعبد بی فقه همچو خر خراس بر پی نخستین بود » آنچه در علم من آمده است می گویم:

این جمله « متعبد بی فقه همچو خرخراس بر پی نخستین است » ترجمهٔ این قول است « المتعبد بلا فقه کالحمار بالطاحون»

و این ترجمهٔ فارسی در کشف المحجوب یافته می شود که در قرن پنجم هجری نوشته شده است. در لطایف اشرفی مطبوعه مصحح از قیاس خود این طور نوشته است :

« متعبد بی فقه همچو خرخر اس بی تحسین است »

حتماً سید اشرف جهانگیر واژه « بر پی نخستین » از کشف المحجوب گزیده است .

این چند مثال مزبور مشتی نمونه از خرواری این جا آورده ام .

باوجود فعالیت در کارهای گوناگون و عبادت و ریاضت ، سید اشرف جهانگیر کتابهایی نوشته بود که بعضی از آنها هنوز یافته می شود . کتابهای سید اشرف جهانگیر که در ملفوظ و نامه های ایشان مذکور است به قرار زیر است:

۱ – نحو اشرفیه – موضوع این کتاب نحو زبان عربی است . دربارهٔ این کتاب سید عبدالرزاق نور العین خلیفهٔ اعظم سید اشرف جهانگیر می نویسد «این کتاب افضل روزگار را دستور شد.»

ای خلیج فارس ما، دریای پارس عاشقی   در طریق عاشقی همسایهٔ عمان تویی
قدّ سرو تو هزار است و دویست کیلو متر   این بود زیبایی تو، چون که سروستان تویی
رود کارون تو باشد، نای تو در دم زدن   مهد خرّمشهر تویی و عشق آبادان تویی
تنگهٔ هرمز بود آن گردن زیبای تو   غبغب تو، چاه یوسف، ناز کشتیبان تویی
جمله آثار کهن در جسم پاک تو نهان   رونق گردشگری هم آذر و کیوان تویی
قشم و کیش و لارک و خارک و تنب کوچک و بزرگ   شیخ شعیب و شیخ سعد و هندورابی جان تویی
کل بندرهای تو خدمتگزار مردمان   دیلم و معشور و ریگ و خادم انسان تویی
بندرعباس تو چون بوشهر تو نیروی تو   پایگاه و لنگر و نیروی هرمزگان تویی
مرز ایران تو باشد یک هزار و هشتصد   ساحل تو شهرگ ایران خوش پیمان تویی
روز ملی آمده از بهر تو جشن بزرگ   گوییا نوروز جاویدان ،، بهارستان تویی
در معارف چهره و یاد تو باشد ماندگار   تو خلیج فارس ما، دریای پارس ای جان تویی
کار تحقیق و پژوهش بهر تو رونق گرفت،   طرح دانشنامه چون صورتگر خوبان تویی
مهر بجنوردی شده جذب قلوب عارفان   ای خلیج فارس ما، در قلب ما شادان تویی
جمله خاستگاه های تو فرهنگ ایران کهن   پایدار و ماندگار دشت و کوهستان تویی
در جهان نام خلیج فارس ما ورد زبان   سکهٔ ساز اقتصاد و نفت و گازستان تویی
شش جهت کل جهان تسبیح گوی نام تو   کوه وسنگ و ریگ و خاک پاک دشتستان تویی
ای خوشا آنان که باتو هم نشین و هم دلند   دست و پا وگوش و چشم صف زده مژگان تویی
هرکجا پیوستگی های تو باشد در نظر   سرزمین عشق و عرفان در دل کرمان تویی
کشتیرانی از تو شد دل بستهٔ ایرانیان   راه دریا سهل و آسان بهر بازرگان تویی
جمله کشورهای اطراف تو چون یاران تو   مهربانی، باوفایی، یاور یاران تویی
ماهی و میگوی تو شهره شده اندر جهان   میزبان مهربان و یار هر مهمان تویی
از نهنگ و کوسه و سوسمار تو ترسان همه   گوییا از بهر دشمن چکش و سندان تویی
اقتدار تو بود نیروی نفت و گاز تو   زان جهت در کار و کوشش بهرما میدان تویی
یار و همراه تو شد ایران و ایرانی یقین   ای خلیج فارس ما، در جان ما پنهان تویی
در کنار تو سپاه و ارتش دشمن شکن   هم بسیج مؤمنان یار تو چون جانان تویی
آرزومندم که باشی شادمان و سرفراز   پیکر لطف و صفایی از خدا احسان تویی
جان و جسم این «رها» یاد تو دارد روز وشب   زنده و پاینده و تابنده چون ماهان تویی

***

۲ – شرح هدایه ۳ – شرح عوارف ٤ – شرح فصوص الحکم ٥ – فوائد العقاید ٦ – بحر الافکار ۷ – فتاوی اشرفیه ۸ – زیج سامانی ۹ – تفسیر نوربخشیه ۱۰ – دیوان اشرف ۱۱ – رسالهٔ غوثیه ۱۲ – مراة الحقایق (مشتمل بر تشریح اصطلاحات صوفیه) ۱۳ – بحر ذاکرین ١٤ – حواشی بر حاشیهٔ مبارک مولانا برهان الدین مرغنیانی ۱٥ – بشارت الذاکرین ١٦ – رساله تجویزیه در فسق یزید و اینکه لعنت کردن بر یزید جائز است. ۱۷ – رساله در تشریح وحدة الوجود ۱۸ – کنزالاسرار ۱۹ – اشرف الانساب ۲۰ – مکتوبات اشرفی (سه جلد مجموعه مکتوبات ، حالا یک جلد یافته می شود) ۲۱ – تنبیه الاخوان ۲۲ – ارشاد الاخوان ۲۳ – بشارت المریدین ٢٤ – فوائد الاشرف ۲٥ – حجة الذاکرین۲٦ – لطایف اشرفی (نام کامل این کتاب : اللطایف الاشرفیه فی بیان طوایف صوفیه ، مجموعه ملفوظات سید اشرف جهانگیر می باشد که مرید و خلیفه او نظام الدین غریب یمنی گرد آورده بود)

دربارهٔ رساله تجویزیه سید اشرف جهانگیر می نویسد که در موضعی دربارهٔ یزید بحث و مباحثه واقع شد. موضوع بحث این بود که آیا لعن کردن بر یزید جائز است ؟ بحث یک ماه طول کشید . آخر همه سید اشرف جهانگیر را تایید کردند که لعن کردن بر یزید جائز است . رساله تجویزیه امروز یافته نمی شود ولی نفوذ عقیدهٔ سید اشرف جهانگیر تا امروز نه صرف باقی است بلکه در پیروی سید اشرف جهانگیر در عشرهٔ محرم عزاداری در ماتم شهداء کربلا درین دیار رواج گرفته است . مرشد سید اشرف جهانگیر هم ده روز در ماه محرم عزاداری می کرد. سید اشرف جهانگیر دربارهٔ مرشد خود ، شیخ علاء الدین می نویسد:

« حضرت پیر روز عاشوره ده روز تا انتهای عاشوره در گریه و زاری می گزرانیدند و می فرمودند که طُرفه دلی باشد که بر ماتم خاندان رسول (علیه السلام) و جگر گوشگان بتول (علیها السلام) نگرید و عزای او راندارد.»

سبحان الله چه نیاز است کسی کو در چنین ماتم نگرید
دل آنکس مگر از سنگ باشد (لطایف اشرفی لطیفه ای)

سید اشرف جهانگیر هم ده روز محرم تشنگی آب و گرسنگی غذا را فراموش می کرد و همه وقت در گریه و زاری می گزراند . روز عاشوره علم

دکتر محمود احمد غازی[1]

حکمت و نیرنگی فرنگ

«این داغ جگر تابی بر سینهٔ آدم زن»
در عالم خاکی یک هنگامهٔ ماتم زن

انبار زر و جوهر در خانهٔ دل گیرم؟
خاشاک گران بار است دور از دل و جانم زن

در حکمت افرنگی بینی تو چه نیرنگی
این رنگ و فسون را اندر آتش داغم زن

این کوه زر و جوهر باکاه نگیرم من
انبار زر و سیمی را بر سر جم زن

مغرب به جهان بانی چالاک و خردمندی
ماتم به جهان است ، راه نمرود جهانم زن

پیشانی خود را چو سنگ در شه سازی؟
ایوان سلاطین را بیرون ز دو عالم زن

***

ظفر عباس[2]

پیمان ما

میهن زیبای ما ای ارض پاکستان ما
جانِ ما ، جانان ما، سرمایهٔ ایمان ما

تا ثریا پرچم سرسبز را خواهیم برد
قائم ودائم به یزدان عهد ما پیمان ما

دین ما پائنده و تابنده از روز ازل
تا ابد رحمت فشان، عظمت نشان قرآن ما

ما مسلمانیم ما را این همه عالم وطن
چین و هندوستان ما ایران و پاکستان ما

دین کامل دین ما اسلام تابندهٔ صفات
هیچ آئینی نباشد جز به این شایان ما

گامزن هستیم زیر سایهٔ پروردگار
رهبر کامل نبی (ص) محترم ذیشان ما

خطهٔ کشمیر سوزان در شب ظلم و ستم
باعث سوز جگر ، سوز دل ویران ما

قبرص و بوسینیا و فلسطین زیر ستم
اشک خون این دل غمگین ما، باران ما

در زمانه اتحاد ملت اسلامیه
حسرت جان و دل ما درد ما درمان ما

---

۱ - استاد دانشکدهٔ شریعه و حقوق، دانشگاه بین المللی اسلامی - اسلام آباد

۲ - سراینده مقیم بهکر (پنجاب)

گرفته در کوچه ها می گردید. امروز هم عزاداری در کچوچا خیلی معروف است.

مجموعهٔ ملفوظات سید اشرف جهانگیر ، لطایف اشرفی ، خیلی مهم است و خوش بختانه این کتاب از دستبرد زمانه مصئون مانده است . سبب این است که این کتاب از زمانهٔ تالیف خیلی مقبول بوده است و نسخه های خطی این کتاب در بسیاری از کتابخانه های هند یافته می شود ، البته مانند همهٔ کتابهای خطی که آنها را کاتبان استنساخ کرده اند، لطایف اشرفی هم از سهو و خطا خالی نیست . ولی بعد از آگاهی از اصول تحقیق متن و مآخذ لطایف اشرفی و تاریخ ادبی و سیاسی و تصوف ایران اشتباهات را می توان درست کرد.

لطایف اشرفی جامع ترین کتاب تصوف است و دارای اختصاصات گوناگون است . برای علما باعث ایقان ، برای سالکان کلید عرفان ، معرفت را کان ، توانائی روح را سامان ، علاج بیچارگان ، درد قلب و روح را درمان، صاحبان ذوق ادب را حرز جان ، غرض که بسبب موضوعات متنوع و مباحث دل آویز این کتاب امروز هم خیلی مهم است . راقم این صفحات یک رساله بنام مقدمهٔ لطایف اشرفی در ۱۹۷۵میلادی نوشته بودم و آنرا دانشگاه مهاراجه سیاجی راؤ چاپ کرده بود. ولی این کتاب دربارهٔ متن لطایف اشرفی اطلاعات مهمی را ندارد.

سید اشرف جهانگیر شعرای فارسی ایران را هم مطالعه کرده بود و چون او خود ذوق شعری می داشته ، او هم شعر گفته است و این طور یک دیوان شعر تهیّه شده بود. امروز دیوان شعر او ناپید است ولی اشعارش در لطایف اشرفی جابجا منقول شده است.

و این طور دویست شعر یا چندی بیشتر در صنف غزل لطایف اشرفی دارد و اشعاری بطور فرد یا منتشر هم بسیار می دارد. شعرائی که جالب توجّه سید اشرف جهانگیر بوده اند و ایشان را در لطایف اشرفی ذکر کرده اند به قرار زیر است :

رودکی ، حکیم سنائی ، فرید الدین عطار ، شرف الدین مصلح بن عبدالله المتخلص به سعدی شیرازی ، امیر حسینی ، اوحد الدین اصفهانی ، افضل الدین خاقانی ، نظامی گنجوی ، کمال خجندی ، مولانا محمد شیرین

جاوید اقبال قزلباش[1]

شانزده بیت به تجلیل چهارده شاعر

پیشگوئی های شاه نعمت الله ولی — شاعر عارف به اوصاف جلی
از سما گیرد و میدد او خبر — شاه شاهان پور عالی علی
قاسم انوار، قسمت کرده نور هر ولی — شعر او نور سعادت ، روشنایی ، محفلی
جامی از عرفان خورده جام می — قلقلی گوید ضبویش از شراب کوثری
آن فغانی اهل شیراز، فارسی گوی بزرگ — جان عالم، علم و دانش را کند اوسروری
اهلی شیراز باشد بلبل باغ ارم — شعر او شرینی شهد و عسل از دلبری
وحشی را وحشت گرفته در بیابان غزل — شعر او ثروت بدارد، بهر فصل عنبری
محتشم کاشانی است، بوی خوش شعرش دهد — میدهد مثل گل کاشان بوی موسمی
عرفی از غوغای مردم باشد اندر وحشتی — چُن رقیبان در تلاشِ بردنِ رزق غنی
فیض فیضی دامنِ فارسی را پر کند — کرده از بحر سخن جود و سخا را رهبری
هان نظیری بی نظیر وبی مثال اندر ادب — فارس و هند و عجم را پر کند از فارسی
از ظهور آن ظهوری طُور سینا پر شود — نور او هر دم دمد نوری که باشد ترشزی
طالب از آمل بیامد با سخن — تاج او تاج منور، تاجدار شاعری
یک کلیم از دانشش آورده لولوی سخن — گل به کاشان ادب آورده با صد دلبری
صائب تبریز، شان ترک وتاتار و عجم — کرده با صدها شکوهش شعر گویی را قوی
هان سلام ما شما را تاجداران سخن — شعرتان جاوید باشد کرده اید گوهر گری

غلام رسول آصف[2]

در نکوداشت اسد الله خان غالب

این است که خون خورده و دل برده بسی را — بسم الله اگر تاب نظر هست کسی را

(نامعلوم)

---

۱ - سرایندهٔ مقیم راولپندی / اسلام آباد

۲ - سرایندهٔ ساکن فیصل آباد.

مشهور به مغربی ، حافظ شیرازی ، سلطان الشعراء امیر خسرو دهلوی ، حسن سجزی .

سید اشرف جهانگیر دربارهٔ این شعراء اظهار نظر هم کرده است که قریحهٔ نقد شعر او هم بروز می دهد ، مخصوصاً دربارهٔ امیر خسرو و نقد ونظر سید اشرف جهانگیر امروز هم اهمّیت خاصی می دارد و جالب توجه خسرو شناسان است.

دربارهٔ خواجه حافظ شیرازی بیان سید اشرف جهانگیر اولین شهادت شخصی هست که معاصر با حافظ شیرازی بوده است و مدتی با او صحبت داشته است . سید اشرف جهانگیر تقریباً سی تا شعر حافظ را در لطایف اشرفی نقل کرده است و بیان کرده است که این اشعار درچه مواقع گفته شده است و چند شعر دقیق را شرح هم داده است ، در این ضمن اول مولانا سید محمد محدث کچوچوی باین امر توجه کرد و چند شعر حافظ را که در لطایف اشرفی هست در یک رساله بنام اشرفی نقل کرده بود. بعد از سالهای بسیار دکتر نذیر احمد استاد دانشگاه علیگره مفصلاً نوشته البته بیادم نیست که او چند تا شعر حافظ را ذکر کرده است. بعد از آن آقای علی اصغر حکمت هم دربارهٔ این موضوع نوشته است.

صوفیهٔ چشتی سماع را هم خیلی دوست داشته اند. سماع هم با ذوق شعری علاقهٔ خاصی دارد . سید اشرف جهانگیر نقل می کند که « شیخ ابوسعید ابی الخیر در مجلسی نشسته بودند. قوالی آمد و سماع در داد و در صورت این شعر

اندر غزل خویش نهان خواهم گشت　　　تا در لب تو بوسه زنم چونش بخوانی

سماع در گرفت و حضرت شیخ را حالتی شد که به از آن حالتی نتواند بود. چون حال نزول شد فرمودند که این شعر که گفته است ؟ گفت عماره ، بر خیز تا بزیارت وی برویم.(لطایف اشرفی لطیفه بیستم)

این فقط یک مثال است برای نمایاندن تأثیر سماع و ذوق سماع و ذوق ادبی صوفیه ولی ذوق ادبی شامل مباحث دیگر هم می باشد مثلاً شعر گویی و شعر فهمی و تواجد و معنی حقیقی را پی بردن از الفاظ مجازی وغیر آنها .

روز بازار فصاحت را رواج از نظر او — صحن گلزار بلاغت را ز شعرش رنگ و بو

(فیروز اللغات فارسی ، ص ۷۸٦)

غالب آتش نوا را، رهبر پرواز بین — مرکب فکر و تخیل را، همین شهباز بین

شجر مجروح تمنا را همین غمخوار بین — کارگاه ادب اعلی را همین معمار بین

دادهٔ حُسن سخن را، خلعت و انداز نو — معنی الفاظ را بخشیدهٔ هم ساز نو

عود فکرت می بسازد بوئی گل را ناز نین — مشت خاکی می سزد چو بربط ناز آفرین

اشهب فکر و تخیل لا مکان منزل نساخت — سطوت الفاظ و معنی محمل خاکی نساخت

نستعلیق فکر تو بخشد تحرک در جمود — آرزوی زندگی را شعله بخشد در شهود

کارگاه کن فکان روشن شود،از فکر تو — نقش عجمی یافتهٔ گفتگو، از نظر تو

میکدهٔ کهکشان هرگز نه بخشد آن فضاء — هر زجاج حرف تو رقصنده از ناب لقاء

از رگ فکر و تخیل، لمحه آید در مکان — جام جمشیدی دهد هر حرف تو هر دم روان

مجمز نظر و تفکر دام گردون را شکست — نقش جبریلی ، دمد از قلب تو در سرنوشت

بود پژمرده، زمین فکر ، پیش از ناز تو — می بریزد ولوله وانقلاب آواز تو

از بیاض فکر تو روید گل و لعل و نگین — فکر تو روشن کند چون آفتابی هر جبین

نحل فکرت می دهد هر تاک را چه عسل نو — تلخی نیش تخیل خالق هر فصل نو

از جمال و لطف حرف تو سزد ارژنگ نو — از جلال خامه ات آید حسین آهنگ نو

فکر ژولیده شود، چو تار زلف عنبرین — چون شود مشاطگی با شانهٔ حرف آفرین

جام جمشیدی دهد، هر ذرهٔ خاک زمین — چون بپردازد بط فکرش ز تاک انگبین

سبزهٔ در فکر و دانش می سزد از جان تو — این گلستان ادب پاینده تر از شان تو

دادهٔ فکر و نظر را، حُسن یزدان راغ، تو — از وش نور ملائک هم شوئیده داغ، تو

کار پردازی فکرت معنی کن را دلیل — در کلامت حرف تو گوید بلی، انی جمیل

فکر لا ادرئیت انسان را دادی شعور — هم شعوری را تو گوئی لا شعور آن شعور

مُجمر رُوح تفکر می شود هر ذرهٔ — کلک شاعر می دهد هر آن غالب جُرعهٔ

قطره هائی شبنم فکرت بشوئند روی گل — تا بشنود حرف تو، بلبل پرد به سوی گل

برگ گل خود می کند هر انتساب بوی را — با شراب فکر غالب، آه ، فغان و هوئ را

مرآت فکر و تحیر این همه وجدان تو — عاشقان هر ادب خوانندهٔ دیوان تو

شبنمی نالد برین خاک کهن بر انتقال — هر لمحه جوئیدهٔ غالب بیابد تا وصال

کرده شرمنده کلام تو، بلاخیز جنون — چهره های مهر وماه را در فص خوف وفسون

تلمبار فکر غالب می دهد افکار نو — زبرج فکرش بسازد کارگاه تار نو

می دهد آهنگ دیگر در حروف ناز خود — چون کند رامش گری به فکر خود بساز خود

عشق افکار اسد ، داده قلم را هم شگاف — شیشم الفاظ غالب ، بربط ابکار قاف

سید اشرف جهانگیر این همه اختصاصات ذوق ادبی را بطور وافر در طبع خود می داشت . او اشعار دقیق را شرح هم داده است و شعر هم گفته است که یک دیوان شعر تهیه شده بود . حالا دیوان ناپید است ، او از معانی شعر چنان متاثر شده است حتی در سماع جان خود را بجان آفرین ، داده است . در یک مجلسی سماع قوال غزل سعدی را می‌خواند و چون باین مصراع رسید. یار خندان رود بجانب یار

سید اشرف جهانگیر همین مصراع را تکرار می کرد و چنان در یاد حق مجذوب شد که از خود رفته جان را بجان آفرین سپرد. این واقعه در حدود ۸۲۸ هجری رو نمود.

اشعاریکه در لطایف اشرفی یافته می شود و دربارهٔ آن می توان گفت که حتماً گفتهٔ سید اشرف جهانگیر است تقریباً دویست می باشد و بیشتر در صورت غزل است و دربارهٔ هر غزل نوشته شده است که در چه موقع گفته شده است و از آن موقع و محل مفهوم شعر کاملاً واضح می شود. لذا برای پی بردن معانی اشعار را آگاهی از محل گفتن آن شعر هم لازم است . ولی این کار خیلی طول می کشد .لذا برای نمایاندن شیوهٔ شعرسید اشرف جهانگیر فقط چند غزل این جا نقل می شود.

چون سید اشرف سلطنت را ترک کرد و وطن خود را بدرود گفت ، آن وقت او این غزل را سرائید:

ترک دنیا گیر تا سلطان شوی — محرم اسرار با جانان شوی
پا به تخت و تاج وسر در راه نه — تا سزای مکنت یزدان شوی
چیست دنیا کهنه ای ویرانه ای — در ره آباد این ویران شوی
تا بکی در راه دنیاهای بند — در هوای دانه ای پرّان شوی
از حریم صحبت مردم بر آی — تا برای وصل او خندان شوی
بگذر از خواب و خور مردانه وار — تا براه عشق چون مردان شوی

تا نهی پا بر سرِ اورنگ جاه
تارک
ش چون اشرف سمنان شوی

آتش حسنش درون جان گرفت — در بهایی عشق داد ایمان گرفت

حرف دیگر شاعران ، در ادب تو اندر رکود
نقطه های ادب غالب همچو «خال هندواش»
کارگاه فکر و دانش از لب تو زنده تر
تار گل را می دهی راز سروشی باخروش
چه وضو سازد ز شبنم، برگ گل اندر فشار

می کند زلفِ خیالم، پای تو هر دم سجود
می توان دادن این جان در جمال زهره وش
از لب حرفت می آید خوشبوی پائنده تر
شاخ گل زیر نمو، برهم زند هر برگ هوش
زانکه آید اندر و ذوق نمو از نوک خار

(ق)

همچنین آن نیش فکر «غالبِ آشفته سر»
ماورائیت بسازد، نور یزدان در وجود
گفتهٔ راز درونی فاش تر هم از ازل
فکر پخته هر حرف اندر بهای سرمدی
پخته تر کردی خرد را، از لب ساغر جنون
تو بیاموزی خرد را ، هم رموز عشق و جان
تو خرد را همکلام عشق سازی ای عجب
در مرام فکر تو ناید غبار خاطری
از وش نور محمد کرده تو اکتساب
بود رخش فکر انسان در غبار کائنات
گنبد گردون نداند اکتساب گفتگو
علم الاسماء را فهمی از لب رب کریم
خم، حریف خود تلاشد در فراق و هجر تو
عشق غالب در تلاش ان از رقیب خود سری
در تلاش فکر تو ماند فضای هر جهان
قبلهٔ راز و نیاز آدم و یزدان همین
کردی تار ناز ابروی ادب را شوخ تر
بر لب هر فکر و دانش مصرعهٔ رقصندهٔ است
سرزمین مشتری رقصنده از ذوق نمو
حرف غالب برگ گل را میدهد ذوق نمو
بادشاه فکر و دانش، راکب ادب وراء

از مگس کو دیده برگ فکر را برّنده تر
قاطع عمر وان را می دهد آهنگ هو
زانکه هستی در تلازم باخدای لم یزل
زانکه گوید او اناالحق با ادای ایزدی
ورنه بودی در تلاطم های گرداب فسون
و خرد را هوش بخشی در ادب های جهان
و همین را هوش دادی باجنون اندرغضب
سفته باهم عقل و وجدان با عیار شاعری
و ثنای خواجه دادی با خدای احتساب
چون سوار خود را یابد می بسانه دنو لغات
تو بیاموزی گلستان را نصاب هفت سو
راز «انّی اعلم » را فاش کردی از قدیم
تا بشنود وصف خود را از نیای فکر تو
که چون غالب می زند هر دم صلای دیگری
تا بیابد آیت غالب که خفته در نهان
شاهد و مشهود، غالب در تصوف این همین
حسن فطرت رشک دارد در فص تا بنده تر
انتهای فکر و دانش غالب رخشنده است
غالب و حلاج و زرین محو شیرین گفتگو
وا همین ذوق نمو گردد فشار رنگ و بو
دادهٔ کم ظرف «آصف» را چه همت دلرباء

***

در دلی کان عشق آمد در نظر جای دین نبود که شه ایوان گرفت
عشق در ملک دل است چون بادشاه رفت غوغا ملک چون سلطان گرفت
بادشاه عشق را نبود زوال آفتاب است ظل او نتون گرفت
پنج نوبت می زند بر تخت بخت
عشق تو چون اشرف سمنان گرفت

وصل تو چون دست داد ملک جهان گو مباش لعل تو چون حاصل است گوهر جان گومباش
آیت حسن ترا حاجت تفسیر نیست صورت خورشید را شرح و بیان گو مباش
صف شکن عاشقان فتنهٔ آخر زمان غمزهٔ ابروی تست تیر و کمان گو مباش
گردش گردون اگر قطع شود گو بشو حاصل فطرت تویی دور زمان گو مباش
بی تو نیرزد جوی هرچه بود در جهان مایهٔ جانها تویی سود و زیان گو مباش

آتش عشق ار بسوخت خرمن ماگو بسوز
اشرف شوریده را نام و نشان گو مباش

*****

دکتر معین نظامی[1]

درخت شب

دل سعی می کند که کند سبز بخت شب
خورشید را بیارد و بنهد به دست شب

در کوله بارِ روز جهانی ز رنج بود
و اندوه آسمانی ای در ساز و زخت شب

در قلبِ خود خزیده ام و گوش می کنم
سر می زند سپیده به دیوارِ سخت شب

ایمن مشو ز بازِ سپیدِ نیایشم
ای جغدِ تیره باطنِ وحشت پرستِ شب

ای ماه ، ای جریده ترینِ مسافران
تنها عبور می کنی دایم زِ دشتِ شب!

با شورِ پای کوبیِ ما رقص می کند
با برگ و بارِ ماه و ستاره، درختِ شب

بیخود شده است و خرقهٔ خود را دریده است
در محفل سماعِ سحرگاه، مستِ شب

بنشین دمی کنار من ای روحِ روشنا
تا قصه ای بگویمت از سرگذشتِ شب

می خواهم از خدای که این سرزمینِ نور
هرگز مباد تا به ابد پایتختِ شب

❊❊❊

نبی بخش دانش[2]

فکر هجرت

دیدی که دل زار من از غیر حذر داشت
از یار جفا کار صد احساس خطر داشت

از خانهٔ پوسیده و ویران و خزابه
در مغز فکر هجرت و تکرار سفر داشت

این عاشق سرگشته و بیمار و پریشان
از عاقبت خویش کجا علم و خبر داشت

مأیوس شده بود همی خواست بمیرد
لیکن به فضل و لطف شما نیک نظر داشت

افسوس دل عاشق دانش بقید رفت
چون از دیار حسن عجولانه گذر داشت

***

۱ – مدیر گروه فارسی ، دانشکدهٔ خاورشناسی ، دانشگاه پنجاب – لاهور

۲ – سراینده ساکن تری میرواه ، خیرپور میرس – سند

دکتر رضا مصطفوی سبزواری*

مقام پیر چیست؟ و پیر نصیرالدین کیست؟

بیـــا بـــا شوق در بـزم نصیر ای تشنهٔ مستی
که او در قحط خوش ذوقی وجودی مغتنم دارد

واژهٔ «پیر» در مفهوم مورد نظر ما در این مقاله به معناهای: مرشد، مراد، دلیل، پیشوا، امام، راهنما، قطب، پیشوای طریقت به کار رفته است. ناصـر خسرو شاعر بلند آوازهٔ ادب فارسی بر این باور است که:

کسی کو پی رهبر و پیر گردد   ره راست او راست از خلق یکسر[1]

فرمان بُردن از پیر بر همهٔ مریدان فرض است تا بدان اندازه کـه نحـوهٔ فرمانبُرداری را باید از فرمانبُرداری مرید از حکم پیر آموخت بدان گونه که سعدی نیز باور دارد:

گر ز پیش خود برانی چون سگ از مسجد
مرا سر زحکمت بر ندارم چون مرید از گفت پیر[2]

پیر حلّال و مشکل‌گشای توده‌های مردم است بـدان گونـه کـه هـر کجـا مشکلی بر ایشان پیش آید و بی‌طاقتشان کند به پیر متوسل می‌شـوند. سـعدی گوید:

«از بی‌طاقتی شکایت پیش پیر طریقت برد که چنین حالی رفت»و در جای دیگر می‌گوید:

«داروی تربیت از پیر طریقت بستان کآدمی را بتراز علّت نادانی نیست»[3]

دیدگاهها و گفته‌های پیر همواره باید نصب العین فکر و اندیشه و عمل مریدان باشد، چه پیر بدان مرحله ازکمال و تجربه و علم رسیده که دیگـر خطا نمی‌کند و آنچه می‌گوید همواره می‌تواند مورد استناد دیگـران قـرار

* - استاد دانشگاه علامه طباطبایی – تهران.

عمر النساء«آشکارا»[1]

وجودِ زن

اساسِ هستی انسان به زن وابسته می باشد
وجودِ مَرد و زن دانی بهم پیوسته می باشد
نباشد زن ، نه عشق وعاشقی اندر جهان باشد
درِ مهر ومحبت یا صفا هم بسته می باشد
وجودش هستی آور شد ، برای مرد همسر شد
برای طفل مادر شد، بنازم قدرتت ای زن

علی بابا تاج[2]

چو باهم بسازیم

کجایی ، کجایی، نیایی، تو ای دوست
بر آیی، ز غمها، بر آیی، تو ای دوست
ز روزی که آزادگان باشند آن جا
چو بلبل سر آید، سر آیی تو ای دوست
وطن آنچه خواهد وطن را دهی تو
به هر جا که باشی بیایی تو ای دوست
چه درمان، چه دارو، چه مر هم، چه تریاق
تو ای دوست دوایی، دوایی تو ای دوست
چو باهم بسازیم، وطن را بسازیم
بده دست بدستم، بیایی، تو ای دوست

بشیر سیتایی[3]

چه می پُرسی

دل و جان کرده ام نذر ادای نازنین من
برو زاهد چه می پرسی برای کفرو دینِ من
ندارد هیچ ماهِ آسمانی تابِ ماهِ من
ازان رو محترم از آسمان است این زمینِ من
کجا صحن چمن است و کجا این دشت دلسوزی
چرا ای لاله می باشی چو داغ آتشین من
اگر از غیر می ترسی بیا در خوابم ای جانان!
نخواهد دید آنجا، گر تو باشی همنشین من
شدم بدحال و شوریده ، ثبوتم از کجا آرم
پریشان حال و روی زرد و حسرت است امین من
« بشیر» آزرده ام ، افتاده در راه غم و محنت
ترحم کن، ببین این خاک کویت بر جبین من

*****

۱ – سرایندهٔ ساکن دوشنبه – تاجیکستان.

۲ – سرایندهٔ ساکن کویته

۳ – سرایندهٔ ساکن دادو – سند

گیرد. حافظ شاعر و عارف بزرگ ادب فارسی به گفتهٔ پیر چنین استناد و هم تحسین می کند که:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت   آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد [۴]

سخنان و اقوال پیران چندان باید مورد تبعیّت مریدان باشد که هر چه گفتند، بی کم و کاست باید پذیرفت و حتی هرگونه تجویزی کردند و صلاح دیدی و مصلحتی در موردی داشتند، عیناً باید بدان عمل کرد. چه پیران بدون جهت سخن نمی گویند.

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها[۵]

امام محمّد غزالی دربارهٔ شأن و مقام و مرتبهٔ پیر می‌نویسد:« بی‌پیر راه رفتن راست نیاید که راه پوشیده است و راههای شیطان به راه حق آمیخته است و راه حق یکی است و راه باطل هزار.چه‌گونه ممکن گردد بی‌دلیل راه بردن؟ چون پیر به دست آورد، کار خویش باید که جمله باوی گذارد و تصرّف خود اندر باقی کند[۶] و بداند که منفعت وی اندر خطای پیر بیش از آن بود که اندر صواب خویش و هر چه شنود از پیر که وجه آن بنداند، باید که از قصّه موسی و خضر- علیهما السلام- یاد آورد که آن برای حکایت پیرو مرید است که مشایخ چیزها بدانسته باشند که عقل فرا سر آن نتوان شد»[۷]
و نیز به گفتهٔ مولوی از ویژگیهای پیر یا مرد کامل آنست که به حکم خدا و آنچه بر دل او الهام می گردد، عمل می‌کند و نه از روی شهوت و غرض نفسانی و چنین کسی حتی اگر هم کسی را بکشد، به حکم خدا می کشد و کشتن او مقدمهء زندگی بهتر است وبدون حکمت نیست و به قول مولوی:

آن پسر را کش خضر ببرید حلق   سرّ آنرا در نیابد عام خلق
آنکه از حق یابد او وحی وخطاب   هر چه فرماید بود عین صواب
گر خَضر در بحر کشتی را شکست   صد درستی در شکست خضرْ هست
بچه میَلرزد ازان نیش حَجام   مادر مشفق در آن غمّ شادکام[۸]

گزارش و پژوهش

حافظ شاعر بلند آوازهٔ ادب فارسی نیز همواره در برابر پیر طریقت سر تعظیم فرود می‌آورد که:

سر ما خاک ره پیر مغان[9] خواهد شد
و یا:
من از پیر مغان منّت پذیرم
حریم درگه پیر مغان پناهت بس
دولت پیر مغان باد که باقی سهلست
بندهٔ پیر مغانم که ز جهلم برهاند
کیمیائیست عجب بندگی پیر مغان
حلقهٔ پیر مغانم ز ازل در گوشست
و بالاخره:
دعای پیر مغان ورد صبحگاه منست

اما دیرینگی و قدمت واژهٔ «پیر» نیز در خور تعمّق است که این واژه کاربردی بسیار قدیمی دارد تا بدانجا که در زبان اوستایی با مختصر اختلاف تلفظ و نیز در فارسی میانه با همین تلفظ فعلی به کار رفته است[10] و به احتمال زیاد ملامتیان نیشابور هم در سده‌های سوم و چهارم دورهٔ اسلامی آنرا به کار می‌برده‌اند و ظاهراً در خراسان پیش از لفظ عربی شیخ این کلمه متداول بوده است.

در خور توّجه اینکه در میان طریقه‌های ایرانی بویژه نزد ملامتیان نیشابور کار پیر تنها معلّمی نبوده بلکه جنبه‌های تربیتی او نیز بسیار مهم بوده و در دور کردن خلق و خوی بد از سالک و جایگزین کردن خلق و خوی نیکو به جای آنها نیز از وظایف پیر بوده که تألیف کتاب «پند پیران» در حدود قرن پنجم در بردارندهٔ حکایتهایی پند آموز در همین زمینه است؛ محرّر طبقات الصوفیهٔ خواجه عبدالله انصاری می گوید:« شیخ الاسلام، ما را گفت و نصیحت کرد که از هر پیری سخنی یاد گیرید.»[11] اهمیّت پیر به معنای راهنمای دینی و تربیت کنندهٔ سالک تا بدان مرتبه‌ای بوده که صوفیان پیران خود را به منزلهٔ جانشینان پیامبر بزرگ(ص) اسلام می‌دانسته‌اند. ابو حامد غزالی برادر احمد غزالی در رسالهٔ « ای فرزند » می نویسد :«پیر نایب

رسول خدای باشد[۱۲]» وبه‌همین دلیل بدترین چیزها برای یک شخص «بی‌پیر بودن» است یعنی «بی‌دین و بی‌پیغمبر بودن» و به همین دلیل است که عین القضات همدانی(مقتول ۵۲۵ هـ‌ق) از بزرگان مشایخ صوفیه و از دانشمندان ربع اوّل قرن ششم جمله‌ای نقل کرده که «مَن لا شیخَ له لا دینَ له»[۱۳] یعنی کسی که «پیر» ندارد مانند کسی است که دین ندارد. پیروان او نیز به هنگام سوگند خوردن« به پیر به پیغمبر»سوگند یاد می‌کنند که هم اکنون نیز در زبان عامه مردم هنوز هم به کار می‌رود.

دربارهٔ اطاعت از پیر اعتقادشان بر این بوده است که با توجه به اینکه پیر نایب پیامبر و نبی وقت است باید از او اطاعت کرد و در ظاهر و هم باطن مطیع محض او بود. نباید با او مجادله یا اعتراض کرد و حتی در غیبت «پیر»نیز باید چندان مراقب کارها و اعمال و گفتار خود بود که پنداشت او حاضر است[۱۴] مرید باید در همهٔ احوال به پیر متوسّل گردد. زیرا پیر تنها رفیق راه برای مرید و سالک است.

ما به همهٔ پیران گران قدر خطّه شبه قارهٔ هند و پاکستان که سهم زیادی در تربیت نسل‌های انسانها از دیرباز تاکنون داشته‌اند و دارند از راهی دور عرض سلام و ارادت و اخلاص می‌کنیم و زحمات و تعلیمات آنان را در راه تبلیغ شعائر اسلامی ارج می نهیم و برای شادروان پیر سید نصیر الدین نصیر هم که بی‌شک نزد پروردگارش مقامی منیع دارد، از درگاه حق طلب آمرزش و رحمت بیشتر می کنیم.

من بنده در سالهای اقامتم در کشور دوست و برادرمان پاکستان توفیق داشتم تا با دو پیر خوش‌سیما و باوقار و اهل معرفت آنجا آشنایی و ارادت داشته باشد. نخست پیر نقیب الرحمان بود که خدایش حفظ کناد و دیگر همین پیر سیّد نصیر الدین نصیر. نام کامل او غلام نصیر الدین شاه و فرزند سید غلام معین الدین گولروی گیلانی ملقب به لاله‌جی(تولّد سوم رمضان المبارک ۱۳۴۰ هـ. ق - دوم ذی‌قعدهٔ ۱۴۱۷ هـ ق) است[۱۵] حضرت لاله‌جی یعنی پدر نصیر گیلانی بیست و سه سال سجاده‌نشین خانقاه گولره و دانشمندی والا مقام و عارفی پاک‌دل و سخن‌گویی برجسته بود که به فارسی و عربی و اردو و پنجابی شعر می‌سرود و تخلص او «مشتاق» بود و مجموعهٔ اشعارش نیز با عنوان «اسرار مشتاق»[۱۶] به چاپ رسیده است. نصیر گیلانی از نژاد سادات گیلان بود و چون اهل گولره بود در پایان نامش گولروی نیز آمده است. تخلّص او در شعر نصیر بود. او در نوامبر

درگذشت استاد دکتر محمد صابر در کراچی

آقای دکتر محمد صابر استاد و رئیس متقاعد گروه تاریخ اسلام دانشگاه کراچی و استاد زبان ترکی در تاریخ ۸ نوامبر ۲۰۰۹ م در کراچی داعی اجل را لبیک گفت . آقای دکتر صابر که در ۱۹۵۸م به گمان غالب اولین کسی از پاکستان بود که برای گذراندن دورهٔ دکتری وارد دانشگاه استانبول گردید، از محضر دانشمندان ، ادیبان و استادان معاصر طراز اول ترک اکتساب فیض نمود. از جمله خالده ادیب خانم ، پرفسور احمد آتش ، دکتر علی نهاد تارلان (۱۸۹۸ / ۱۹۷۸م) پرفسور ذکی ولیدی طوغان ، دکتر عبدالقادر قره خان (۱۹۱۳ – ۲۰۰۰م) یحیی کمال (م ۱۹۵۸م) حسن پرویز خاتمی ، اسماعیل حبیب سیووک. وی اولین فرهنگ ترکی – اردو را در همان اوان تدوین نمود. برخی کتابهای ترکی را نیز باهمکاری استادان دانشگاه به اردو برگرداند. موضوع پایان نامهٔ او تحقیق و بررسی یکی از مثنوی های خمسهٔ ترکی نوایی بوده است که در ۱۹۶۱م گذراند و به موطن خود مراجعت و در دانشگاه کراچی مشغول تدریس گردید. به همّت و ابتکار پیرحسام الدین راشدی و دکتر ریاض الاسلام مؤسسهٔ مطالعات آسیای میانه و غربی در دانشگاه کراچی در دههٔ ۱۹۷۰ آغاز به فعالیت نمود. آقای دکتر صابر عضو دائمی هیأت مؤسسان انستیتو مطالعات مزبور بود که در حدود چهار دهه به سمت معاونت دبیر کل ابقاء نمود. سمت دبیریت کل را تاحین حیات دکتر ریاض الاسلام (م۲۰۰۷م) بعهده داشت. آقای دکتر محمد صابر از علاقه مندان پروپا قرص زبان و ادبیات فارسی و حامیان ترویج آن در سطوح مختلف آموزشی در پاکستان بوده اند. استاد فقید سالیان متمادی از

۱۹٤۹م در همان گولره[17] متولد شد. جدّ بزرگش شیخ المشایخ سید پیر مهرعلی شاه گولروی(۱۹۳۷-۱۸۵۹ م) مؤسس خانقاه چشتیه قادریهٔ گولره اسلام آباد پاکستان بود که یکی از دانشمندان بزرگ دینی و عرفانی و از پیروان فلسفهٔ وحدت وجود ابن عربی محسوب می‌گردید و علّامه اقبال دانشمند والامقام پاکستان برایش نامهٔ ارادت ارسال داشته بود. سید پیر مهر علی شاه به زبانهای عربی، فارسی، اردو، پنجابی شعر می‌سرود که اشعار عارفانهٔ او از جملهٔ اشعار عارفانهٔ ارزشمند عرفان اسلامی محسوب می‌گردد و علاوه بر دیوان شعر حدود دوازده مجلّد از رساله‌ها و آثار او نیز موجود است. پیر مهرعلی به حافظ شیراز ارادت می‌ورزید و اشعاری هم به پیروی از حافظ دارد مثلاً به تقلید از این بیت حافظ که:

سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی[18]

گفته است:

سینه مالامال درد است وبجوید مرهمی درد بر دردی دگر زخمی به جای مرهمی

او همچنین مثنوی معروفی به نام «گومگو» نوشت که تقلیدی از منطق الطیر عطار نیشابوری است:

مرحبا ای بلبل بستان چشت بازگو از «گومگو»آن سرنوشت[19]

پدر بزرگوار نصیر یعنی سیّد غلام معین الدین شاه گیلانی و هم جدش سید غلام محی‌الدین شاه گیلانی اهل عشق و عرفان و علم و مربّی جامعهٔ خویش بودند و در ارشاد مردم روزگار خود بسیار کوشیدند که پیر نصیر الدین نصیر در چنین محیط خانوادگی مملّو از فرهنگ و معرفت و کمال رشد و نمو یافته بود.

شعر عرفانی فارسی در مجالس سماع آنان سخت مورد استقبال بود و به همین دلیل پیر نصیر هم اشعار عرفانی پراحساسی به فارسی سروده که سه مجموعهٔ اشعارش را به نامهای«آغوش حیرت»که رباعیات او به فارسی است و «عرش ناز» را که مجموعهٔ اشعار او به زبانهای فارسی، اردو، پنجابی، پوربی، سرائیکی است و سومی به نام «فیض نسبت»که مجموعهٔ مناقب سرودهٔ اوست با خط خود به فارسی پشت نویسی کرده و به نگارندهٔ این سطور اهدا کرده است.

خوانندگان صدیق فصلنامهٔ علمی پژوهشی دانش بوده و برای ویژهٔ علامه اقبال که بمناسبت یکصد و بیست و پنجمین سال میلاد اقبال در پاییز ۲۰۰۱ وزمستان ۲۰۰۲ م / پاییز و زمستان ۱۳۸۰ش (شمارهٔ ٦٦ – ٦٧) ، مقالهٔ پُرباری با عنوان « اقبال و ترکیه» (صص ٦۹ – ٨٤) تدوین کرده در اختیار ما گذاردند، که منتشر گردید. آقای دکتر صابر همچنین طلوع اسلام اقبال را به زبان ترکی برگرداند که در ۱۹٦۲م در استانبول به چاپ رسید. ایشان مضافاً بر این حیات عاکف (م ۱۹۳٦م) تألیف استاد علی نهادتارلان را به اردو ترجمه کرد که توسط موسسهٔ فرهنگی عمران منطقه ای وقت شعبهٔ لاهور در ۱۹۷۰م و ترجمهٔ کتاب « ترکی و ترک » تألیف مرحوم ثروت صولت چاپ لاهور – ۱۹۸۹م دربارهٔ عاکف و اقبال دارای اطلاعات سودمندی است . در خور تذکر است که محمد عاکف سخنوز چیره دست اسلامی مسلط به زبانهای ترکی، فارسی، عربی، فرانسه، آلبانیایی در ۱۹۲۲م طی نامه ای به حافظ عاصم نوشت : « در هفتهٔ اول دو مجموعهٔ شعری محمد اقبال را دریافت نمودم... در علم ، عرفان و قدرت سخنسرایی از من مقامش خیلی بلندتر است.... (محمد عاکف مورخ ۸ / ۳ / ۱۳٤۱ هـ ق / ۱۹۲۲م مقیم مصر). آقای دکتر صابر در حین اقامت سه سالهٔ خود در ترکیه با همکاری رایزن مطبوعاتی وقت سفارت پاکستان آقای سید شریف الحسن، برخی آثار اردو به ترکی و از ترکی به اردو ترجمه کرد که در نشریهٔ پاکستان پوستی منعکس گردید. در همان زمان مهاراجه محمود آباد نیز از آن کشور بازدید نمود و از معرفی بابرنامه توسط مشارالیه تمجید نموده. آقای دکتر صابر در همایش میراث مشترک فرهنگی ایران ، پاکستان و ترکیه که در ۱۹٦۵م در تهران برگزار گردید، عضو هیأت عالیرتبهٔ پاکستان بود. درگذشت فقید سعید

آثار نصیر گیلانی شامل سه دستهٔ زیر است:

الف)آثار منظوم شامل:

۱- «آغوش حیرت» که در بالا بدان اشارت رفت. ابتدا در سال ۱۹۸۲ و سپس ۲ بار دیگر به چاپ رسیده و حدود سیصد رباعی به زبان فارسی در موضوعاتی مانند نعت، مناقب، فلسفه، عشق و عرفان دارد و سبک شعری او در این رباعیات یادآور سبک شاعر بلند آوازهٔ شبه قاره بیدل دهلوی است.

۲- «پیمان شب»غزلیات اردوی اوست که در سالهای ۱۹۸۳ و سپس سال ۲۰۰۰ چاپ شده است. نام این مجموعه نیز متأثر از بیدل و از شعر زیر اوست

بر نمی‌آید بیاض چشم آهو از سواد　　　　صبح اقبال جنونم نشکند پیمان شب

۳- «دین همه اوست» مجموعه ابیاتی در مدح حضرت پیامبر اکرم(ص) است و ظاهراً نام آن هم از بیت زیر اقبال لاهوری برگرفته شده است.

به مصطفی برسان خویش را که دین همه اوست

اگر به او نرسیدی، تمام بولهبی است

این مجموعه نیز در سال ۱۹۸۳ و سپس در سال ۲۰۰۰ به چاپ رسیده است.

٤- «فیض نسبت»که بدان اشاره شد و در مدح و مناقب اولیا و اصفیا سروده شده و دوبار در سالهای یاد شدهٔ اخیر به چاپ رسیده است.

۵- «رنگ نظام»شامل ۱۷۱ رباعی از رباعیات نصیر گیلانی به زبان اردوست که در سال ۲۰۰۰ انتشار یافته و قدرت او را در بیان مسائل عرفانی و دینی و فلسفی و اخلاقی می‌نمایاند.

٦- «عرش ناز»مجموعه ای از اشعار نصیر را به زبانهای فارسی، اردو، پنجابی و سرائیکی در بردارد و در سال ۲۰۰۰ به چاپ رسیده است.

۷- « دست‌نظر»مجموعهٔ غزلیات اردوی او و شامل ۱۷۵ غزل است که یکی از بهترین مجموعه‌های غزلیات اردوی معاصر محسوب می‌گردد. این کتاب نیز در سال ۲۰۰۰ میلادی به چاپ رسیده است.

را به خانوادهٔ داغدیده، همکاران رشتهٔ تاریخ دانشگاه ، شاگردان ایشان در گروه تاریخ و زبان ترکی ، صمیمانه تسلیت عرض می‌کنیم و از درگاه احدیت برایشان آمرزش می طلبیم.

بااین پیش آمد سابقهٔ آشنایی و موانست برای چند دههٔ اخیر با استاد فارسی دوست گروه تاریخ به ظاهر به پایان می رسد اما :

ای هم نفسان محفل ما　　　رفتید ولی نه از دل ما

ارتحال غلام ربّانی اگرو نویسنده و پژوهشگر در حیدرآباد سند

داستان کوتاه نویس بنام زبان سندی ، آقای غلام ربانی اگرو که با یکی از بزرگترین سازمانهای انتشاراتی زبانهای فارسی، عربی ، سندی، اردو – هیات ادبی سندهـ حیدر آباد – نخست به عنوان دبیر و آنگاه به طور رئیس به مدت ٤٠ سال همکاری داشت در تاریخ ١٨ ژانویه ٢٠١٠م با سکتهٔ قلبی بدرود حیات گفت . آقای اگرو در عنفوان جوانی به نویسندگی روی آورده بود و حداقل برای پنج دههٔ اخیر منشاء آثاری بوده است. آثار وی به زبانهای انگلیسی ، آلمانی ، هندی ، مراهتی و گجراتی برگردانده شده است و در برنامهٔ دروس کارشناسی ارشد زبان سندهی دانشگاه تدریس می شود. در حدود دو دهه پیش آقای اگرو ریاست اکادمی ادبیات پاکستان را عهده دار بود و در این سمت ریاست هیاتهای نویسندگان پاکستانی را به کشورهای ایران ، چین ، هند و بنگلادش به عهده داشت. زیر نظر آگرو که حایز سمت دبیر و ریاست هیأت ادب سندهـ بوده، وی باپشتکار فوق العاده موفق به نشر ٣٠٠ کتاب مختلف در موضوعات تاریخ، زبان شناسی، ادب و شعر از جمله نسخ خطّی کمیاب فارسی را منتشر ساخت. شایستهٔ تذکر است که در حدود

ب) آثار منثور:

۱- «راه و رسم منزلها» که به زبان اردو نگارش یافته و نام آن برگرفته از این بیت مشهور حافظ است:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها

۲- « نام و نسب» تحقیقی است در سیادت سید عبدالقادر گیلانی عارف بزرگ قرن ششم هجری(متوفی ٥٦١ هـ . ق)

۳- «امام ابوحنیفه»که نمونه‌ای از تحقیقات علمی او محسوب می‌گردد و در سال ۱۹۹۰ به چاپ رسیده است.

٤- «حضرت پیر پیران»که شامل شخصیت و تعلیمات اوست.

٥- تحقیق دربارهٔ لفظ الله

٦- لطمة الغیب و مقالة فتوح الغیب

۷- آداب تلاوت قرآن مجید

۸- موازنهٔ علم و کرامات

۹- استعانت و اعانت کی شرعی حیثیت ...

ج) مقاله‌ها: که دربارهٔ عرفان وادب و دین است و در فصل نامهٔ طلوع مهر اسلام آباد به چاپ رسیده است.

ما در این مقال که سخن را با بیتی از نصیر گیلانی آغاز کردیم،هم پایان سخن را نیز با دعای خود او در یک رباعی، همراه با طلب غفران و آمرزش برای روح بلندش، هم آواز می‌گردیم که:

یا رب به حریم فضل خود راهم ده فرمان شرفْ یابیِ درگاهم ده
سرمایهٔ درد و سوز ارزانی کن با گوهر اشک، دولت‌آهم ده[20]

یادداشت ها

۱- به نقل لغت‌نامهٔ دهخدا

۲- متن کامل دیوان سعدی، به کوشش دکتر مصفّا ص ٤٧٥.

هفت دهه پیش بهمّت دانشمندانی چند هیأت ادب سندهـ برای ترویج و توسعهٔ تاریخ، فرهنگ، ادب و زبان شناسی سندهـ در کراچی آغاز به کارکرد و در دههٔ بعد به حیدرآباد منتقل شد. همین موسسهٔ علمی است که پیر سید حسام الدین راشدی (م ۱۹۸۲م) در حین حیات آن را خالصانه سرپرستی می نمود و دهها اثر فارسی اردو و سندی وی در انتشارات این سازمان علمی تلالو می کند.یکی از کارهای ابتکار آمیز آقای آگرو چاپ مجدد ترجمهٔ فارسی کلام الله مجید توسط مخدوم نوح مقیم هاله می باشد که ۲۰۰ سال پیش از ترجمهٔ شاه ولی الله دهلوی در شبه قاره صورت گرفته بود و اولین ترجمهٔ فارسی قرآن مجید دراین سرزمین قلمداد می گردد.

آقای غلام ربّانی آگرو که در ۷۶ سالگی بدرودحیات گفت ، در حین حیات دارای سمتهای مهم گوناگون علمی، ادبی ، و اداری از جمله عضو کمیسیون فدرال استخدام کشور ، رئیس انستیتو پژوهشهای تاریخ و فرهنگ دولت متبوع ، مدیر هیأت علوم طبیعی ، لاهور، و رئیس هیأت ادب سندهـ می باشد . در سالهایی که شیخ ایاز دانشمند و سخنور فقید ریاست دانشگاه سندهـ را به عهده داشت، آقای غلام ربانی آگرو دارای نیابت رئیس دانشگاه سندهـ بوده است . فقدان نویسندهٔ برجسته و پژوهشگر بنام سرزمین مهران را به دوستداران زبان و ادب سندهی، فارسی و سایر السنه که فقید سعید در ترویج آنها نقشی سازنده داشته ، تسلیت عرض می کنیم . از درگاه احدیت برای ایشان آمرزش می طلبیم. امیدواریم که جانشینان ایشان در هیأت ادب سندهـ خدمات مشابه علمی را در سطحی که از دهه های پیش ادامه داشت ، به نحو احسن دنبال خواهند کرد.

مدیر فصلنامهٔ دانش

۳ - مآخذ پیشین ص ٦٣٤
٤ - دیوان حافظ مصحّح دکتر غنی- قزوینی ص ۷۲
٥ - مآخذ پیشین ص ۲
٦ - در باقی کردن: فراموش کردن، کنار نهادن. از یادبُردن
۷ - کیمیای سعادت ج ۲ ص ۳٤
۸ - مثنوی معنوی به تصحیح نیکلسون ص ١٦ و ۱۷
۹ - پیر مغان: پیر طریقت(فرهنگ معین)
۱۰ - کارنامهٔ اردشیر بابکان، بخش ٥، بند ٥
۱۱ - طبقات الصوفیه ص ٤
۱۲ - ص ۱۰۳ ج ۱۳۳۳
۱۳ - ص ۲۸
١٤ - عین القضات ص ۳۳
١٥ - مهر نصیر، مجمد شاه کهگه، لاهور، کراچی، ضیاءالقرآن پبلی کیشنز، می ۲۰۰۷ ض ۳٤.
١٦ - اسرار المشتاق، سید غلام معین الدین گیلانی، اسلام آباد ۱۹۹٥.
۱۷ - گولره شریف: قصبه ای آباد و پر جمعیت و پرجوش و خروش در دوازده میلی راولپندی پاکستان که مزیّن به آرامگاه خواجه سیّد پیر مهرعلی‌شاه گیلانی جدّ پیر نصیر گیلانی است و ظاهراً صفت شریف را از آن پیر روشن ضمیر دارد(پاکستان شناسی، دکتر تسبیحی ج ۲ ص۱۳۳).
۱۸ - دیوان حافظ ص ۳۲۹
۱۹ - مهر نصیر ص ۳۲-۳۱
۲۰ - آغوش حیرت، مهر نصیر پبلشر گولره ۱۱- اسلام آباد ، پاکستان

*****

سرپرست انجمن

گزارش هم اندیشی های علمی
انجمن ادبی فارسی
۱ – «بررسی فرهنگ نویسی فارسی در شبه قاره»

روز یکشنبه ۲۲ آذر ۱۳۸۸ هـ ش برابر با ۱۳ دسامبر ۲۰۰۹م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی « **بررسی فرهنگ نویسی فارسی در شبه قاره** » با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

در ضمن عرض خیرمقدم به ریاست محترم اجلاسیه جناب آقای ماشاء الله شاکری سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران ، مقاله نویسان، فارسیگویان و عموم حضار ارجمند افغانی ، ایرانی و پاکستانی ، سرپرست انجمن اعلام نمود که در مهر و آبان ماه تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره وتذکرة الشعرا نویسی فارسی در شبه قاره مورد بررسی قرار گرفته بود، این دفعه فرهنگ نویسی فارسی را در هفت مقالۀ مختلف مورد بررسی و مطالعه قرار خواهیم داد.

آن گاه هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط آقای عامر علی آغاز گردید. مقاله نویسان و سخنرانان این هم اندیشی مدرسان و پژوهشگران پاکستانی و افغانی از جمله خانم سیده تصور النساء مربّی گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین ، خانم وجیهه حفیظ مربّی فارسی دانشکدۀ دولتی فدرال کشمیر رود راولپندی ، خانم نازیه نواز مربّی فارسی دانشکدۀ دولتی فدرال جی تین اسلام آباد ، خانم رابعه کیانی مربّی فارسی دانشکدۀ دولتی فدرال ایف سیون تو ، اسلام آباد ، آقای لعل محمد مینگل مربی گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، اسلام آباد، آقای مظفر علی کشمیری استادیار گروه

درگذشت آقای دکتر وحید قریشی استاد برجسته

آقای دکتر وحید قریشی استاد متقاعد دانشگاه پنجاب که همزمان به تدریس تاریخ ، زبان و ادب فارسی و اردو به تالیف و نگارش دهها کتاب علمی ادبی و یک صد مقالۀ پژوهشی مبادرت ورزید، در تاریخ ۱۷ اکتبر ۲۰۰۹م در لاهور به سن ۸٤ سالگی بدرود حیات گفت. یکی از ویژگی های دکتر وحید قریشی فرا گرفتن زبان پهلوی با اکتساب فیض از محضر استاد ایرانی آقای پرفسور عباس مهرین شوشتری بوده که در حین مراجعت از شبه قاره در اواخر دهۀ ۱۹٤۰م پس از استقلال پاکستان سالی چند در دانشکدۀ خاورشناسی دانشگاه پنجاب به امر تدریس زبان و ادب فارسی اشتغال داشت ؛ آقای دکتر وحید قریشی در دهۀ ۱۹۸۰ به مدت چهار سال و نیم ریاست مقتدرۀ قومی زبان (فرهنگستان زبان ملی — اسلام آباد) را به عهده داشتند. جالب اینست که ایشان دومین رئیس فرهنگستان پس از تاسیس منصوب گردیده بود و اولی رئیس هم یکی از برجسته ترین مورخان و استادان تاریخ در شبه قاره ، آقای دکتر اشتیاق حسین قریشی وزیر اسبق آموزش و فرهنگ دولت فدرال بوده اند. پیش از انتصاب به مقتدره آقای دکتر وحید قریشی رئیس افتخاری اکادمی اقبال پاکستان لاهور با حفظ استادی دانشگاه و پس از تقاعد هم ایشان ریاست بزم اقبال را عهده دار گردیدند . تخصص آقای دکتر قریشی ، به غالب شناسی و اقبال شناسی دور می زد، ولی چنانچه بر علم و آگاهی دکتر وحیدقریشی مدارک دانشگاهی را بتوانیم گواه بیاوریم که همۀ شان در سنین بیست الی چهل سالگی بدست آورده بود، شامل کارشناسی ارشد زبان و ادب فارسی وتاریخ ، دکترای زبان و ادبیات فارسی و فوق دکتری در زبان و ادبیات اردو، از دانشگاه پنجاب بوده است. از آثار فارسی استاد وحید قریشی باید ، تصحیح شاهجهان نامه تألیف محمد صالح کنبوه در سه جلد لاهور ، ۱۹٦٦ — ۱۹۷۰م ، تصحیح تذکرۀ همیشه بهار از کشن چند اخلاص کراچی ۱۹۷۳، نامۀ عشق تألیف اندرجیت منشی لاهور ۱۹۵۹م ، دربار ملی به اشتراک شیخ محمد اکرام لاهور ۱۹٦۱م ، ارمغان ایران (مقالات منتخب از فصلنامۀ صحیفه) لاهور ۱۹۷۱م ، تصحیح ثواقب المناقب تألیف صداقت کنجاهی چاپ مجلۀ

فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی ، اسلام آباد، سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامۀ دانش و سرپرست انجمن ادبی فارسی، جناب آقای ماشاءالله شاکری سفیر محترم ج.ا.ایران بوده اند. فارسیگویان پاکستانی آقای جاوید اقبال قزلباش و آقای خاور نقوی سروده های موضوعی خود را ارایه دادند.

خانم وجیهه حفیظ در ضمن ارایۀ مقالۀ علمی با عنوان « **اهمّیت فرهنگ مدارالافاضل و شمّه ای از احوال مولفش** » یاد آور گردید که فرهنگ مدارالافاضل از تألیفات برجستۀ الله داد فیضی سرهندی فرزند علی شیر اسد العلماء ست که در دورۀ فرمانروائی اکبر شاه به سال ۱۰۰۱ هجری تألیف و مورد استفادۀ شایان فرهنگ نویسان چهار قرن اخیر می باشد . وی خدمتی ارزنده را که استاد فقید دکتر محمد باقر در تصحیح و تدوین و چاپ مدار الافاضل در چهار مجلد متحمّل گردیدند، تجلیل نمود.

خانم نازیه نواز در مقالۀ پژوهشی خود با عنوان « **ارزش علمی فرهنگ جهانگیری و مختصری دربارۀ مولفش** » ابراز داشت که میر جمال الدین حسین انجو این مهم ترین فرهنگ شعری را در چهارمین سال سلطنت جهانگیر شاه در ۱۰۱۷ هجری قمری به اتمام رسانده است . او شیرازی الاصل بود که از طریق دکن به دربار اکبر شاه و جهانگیر راه یافت تا ۱۰۳۰ هـ بقید حیات بود و در شهر آگرا بدرود حیات گفت .

خانم تصور النساء در مقالۀ تحقیقی خود با عنوان « **اهمیت و مختصّات فرهنگ آنندراج و شمّه ای دربارۀ مولفش** » خاطر نشان ساخت که فرهنگ آنندراج تألیف ارزندۀ منشی محمد بادشاه کتابی است قطور مشتمل بر ۳۱۰۷ صفحه و محتوی لغات فارسی عربی و ترکی است. وی از چندین لغت عمدۀ متقدم عربی و فارسی در تهیۀ لغت خود سود جسته است. محمد بادشاه فرهنگ خود را به نام مهاراجه آنندراج والی ویجی نگر (جنوب هند) « فرهنگ آنندراج»

. دانشکده خاورشناسی ۱۹۶۱م. استاد وحید قریشی مضافاً براین ، دهها مقاله علمی در مجله های علمی و ادبی وقت در نیم قرن اخیر منتشر نموده که دو سوم آن دربارهٔ زبان وادبیات فارسی ، رجال و شخصیت های ادبی فارسی اقبال شناسی و غالب شناسی بوده است. بی مناسب نیست تذکر داده شود که سمت استادی ایشان « غالب شناسی » بوده ولی تا سه سال ریاست دانشکدهٔ خاورشناسی ، و تا ده سال در دههٔ ۱۹۷۰ ریاست فوکیلته شرق شناسی را بعهده داشت. تا ده سال پیش معلمان و استادان فارسی دانشگاه پنجاب و دانشکده های عمده در این استان کسانی بودند که از محضر استاد وحید قریشی استفاده کرده بودند. در مسافرتهای خارج استاد فقید چین و هند بچشم خورد اما این قلم «ایران » را پیدا نکرد. البته استادان معظم ایرانی که به پاکستان سفر می کردند به آقای دکتر وحید قریشی دلبستگی خاصی پیدا می کردند.

آقای دکتر وحید قریشی در زمانهای مختلف مدیریت مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی ، مجلهٔ صحیفه و مجلهٔ اقبال ریویو را بعهده داشتند ، ایشان همچنین در دهه های مختلف عضویت شوراهای دانشگاهی ، کتابخانه های عمومی و تخصصی و سازمانهای عام المنفعه را عهده دار بوده است . در فعالیتهای پژوهشی برای چندین نفر به عنوان استاد راهنما منبع فیض بوده است . موضوع پایان نامهٔ دورهٔ دکتری زبان فارسی استاد قریشی « انشاء نویسی در ادبیات فارسی» و برای دورهٔ فوق دکتری « میر حسن کا زمانه » (عصر و دورهٔ میر حسن) (اردو) بوده است. فصلنامهٔ دانش مفتخر است که دکتر وحید قریشی با نشر دو مقاله با عنوان « احوال و آثار عبدی قیصر شاهی مترجم دیوان حافظ» (شماره پیاپی ۱۵) و «برخی جنبه های اجتماعی فلسفهٔ خودی» (شمارهٔ پیاپی ۵۱) با این مجله همکاری علمی داشته اند و مثل همیشه در سالهای اخیر هم از خوانندگان محترم این فصلنامه بودند و گاهی از دستخط خود مفتخر می داشتند. استاد قریشی در دایر کردن انجمن های ادبی و نشریهٔ پژوهشی علاقه خاصی نشان می داد. در دانشکدهٔ اسلامیه لاهور انجمن عربی و فارسی و در دانشکده خاورشناسی « حلقهٔ شیرانی» و مجلهٔ « تحقیق » به منظور ترویج ادبیات فارسی و عربی راه انداخت. ما ارتحال استاد فقید را به خانوادهٔ آن فقید سعید ، دانشگاهیان و شاگردان آن مرحوم و دوستداران شعر و ادب فارسی در دورهٔ معاصر تسلیت عرض می کنیم. از خداوند متعال آمرزش و مغفرت آن مرحوم را مسئلت نموده ، توفیق

نامیده است. کار تالیف در سال ۱۳۰۶ هجری قمری به اتمام رسید وبرای اولین دفعه در مطبع نولکشور در سه جلد چاپ و منتشر گردید.

خانم رابعه کیانی در مقالهٔ علمی خود با عنوان « **ارزش علمی و لغوی فرهنگ غیاث اللغات و مختصری در باب گردآورنده اش** » نخست متذکّر گردید که غیاث اللغات یکی از معروفترین و محبوب ترین فرهنگهای فارسی شبه قاره محسوب می گردد و پس از تألیف به سال ۱۲۶۴ هـ زیر نظر مولف محمد غیاث الدین رام پوری برای اولین دفعه زیر چاپ رفت و تاکنون حد اقل بیست دفعه منتشر گردیده. مولف اهل مصطفی آباد رام پور و در سال ۱۲۴۲ هجری قمری پس از ۱۴ سال پژوهش فرهنگ خود را به اتمام رسانیده بود. وی اشاره کرد که غیاث اللغات در تهران هم بچاپ رسیده و این لغت از مزیت و اعتبار و شواهد شعری و نثری - جز در موارد نادر - برکنار است.

آقای لعل محمد مینگل در مقالهٔ ادبی خود با عنوان «**محمد حسین تبریزی و فرهنگ برهان قاطع او**» خاطرنشان ساخت که این فرهنگ یکی از مقبول ترین فرهنگهای شبه قاره است که در سال ۱۰۶۲ هجری به اتمام رسید و به سلطان عبدالله قطب شاه پادشاه گولکنده معنون گردید. از حیث ترتیب حرف اول لغت گفتار وحرف دوم و سوم آن بیان را تشکیل ، می دهد. برهان قاطع علاوه بر شبه قاره در تهران هم چاپ و منتشر گردیده است.

آقای مظفر علی کشمیری در مقالهٔ تحقیقی خود با عنوان «**ارزش علمی ومختصّات فرهنگ مصطلحات الشعرا و شمه ای دربارهٔ مولفش**» نخست به اصل و ریشهٔ کلمات « فرهنگ » و «مصطلحات« پرداخت. آن گاه متذکر گردید که مولف آن وارسته سیالکوتی مل (م ۱۱۸۰ هـ ق) در حدود دو هزار اصطلاح فارسی را با استفاده از فرهنگهای معتبر ماقبل تهیه کرده بود که چاپ اول

شاگردان و شاگردان شان را جهت پیروی از الگوی آموزشی و پژوهشی استاد فقید آرزومندیم.

ارتحال دکتر وحید عشرت اقبال شناس ممتاز

اقبالشناس ممتاز و بنیانگذار تریبیون فلسفهٔ پاکستان آقای دکتر وحید عشرت ، در تاریخ ٦ مه ٢٠٠٩م در ٦٥ سالگی بدرود حیات گفت. بالغ بر دو دوجین اثر آقای دکتر عشرت به زبانهای اردو و انگلیسی بجای مانده که اغلب با ارتباط به افکار علامه اقبال و موضوع فلسفه که رشتهٔ اصلی مطالعه و تدریس او بوده است، بنگارش در آمده. برخی از آثار وی به فارسی برگردانده و در تهران منتشر شده است . زندگانی عملی خود را دکتر وحید عشرت در صحنهٔ روزنامه نویسی آغاز کرده بود ولی پس از چند سال در اکادمی اقبال پاکستان پیوسته تا مدتی به سمت معاون نیز فعالیت می کرد و در حدود دو دهه منشاء خدماتی ارزنده بوده است. پس از تقاعد مدتی در بخش اقبال شناسی دانشکدهٔ خاورشناسی با دانشنامهٔ اقبال همکاری داشت و در ضمن در دانشگاه کالج دولتی به دانشجویان فلسفه درس می داد. موضوعات برخی از آثار آن فقید سعید بشرح زیر است (ترجمه) نظرات اجتماعی علامه اقبال و خلیفه عبدالحکیم ، مطالعهٔ اقبال شناسی در پاکستان ، اقبال ٨٤ (مجموعهٔ مقالات) اقبال ٨٦ (مجموعهٔ مقالات) ، تجدید افکار اسلامی(ترجمهٔ خطبات اقبال به اردو) مطالعات اقبال شناسی ، افکار اقبال ، اقبال از دیدگاه جدید ، صد سال مطالعات اقبال ، تشکیل فرهنگ پاکستانی ، فلسفه چیست ؟ زمان ومکان ، فلسفهٔ وحدت الوجود ، فلسفهٔ خیر و شر ، فلسفهٔ جبر و قدر ، خدا – از دیدگاه فیلسوفان ، فلسفهٔ اجتماعی ، مقالات فلسفه ، تصور پاکستان اقبال ، نظریه و ادب : روح چیست ؟ ، سرنوشت آسیای مسلمان ، ادراک اقبال (تحلیل کتب مهم اقبالشناسی) مضافاً بر این ٢٥ مقاله به عنوان مدیر دانشنامهٔ اقبال برای آن شخصاً تألیف کرد. دکتر وحید عشرت در موضوعات مشابه فوق سه کتاب به انگلیسی هم تألیف و منتشر نمود.

آن در ۱۲۷۰ هـ ق در لکهنو انجام گرفت.وارسته، زادۀ سیالکوت شاگردِ میر محمد علی (م ۱۱۵۰ هـ. ق)، ساکنِ لاهور، ومدفون دیره غازی خانِ (پنجاب پاکستان)است. از سایر آثار وی جواب شافی یا رجم الشیاطین را می توان نام برد که متن آن برای اولین دفعه در فصلنامۀ دانش شمارۀ ۹۰ منتشر گردیده است. همچنین مطلع السعدین ، صفات کائنات یا عجائب و غرائب و جُنگ رنگارنگ نیز از آثار اوست.

در قسمت شعر خوانی آقایان جاوید اقبال قزلباش و خاور نقوی سروده های خود را عرضه داشتند.

در مقالۀ پژوهشی خود با عنوان « **فرهنگ نظام و مولّفش سید محمد علی داعی الاسلام**» سید مرتضی موسوی یادآور گردید که مولف فرهنگ نظام زادۀ لاریجان ایران است که در سنین جوانی به حج بیت الله مشرف و از همان جا رهسپار شبه قاره شده و پس از سه سال اقامت در بمبئی بقیۀ زندگانی را در شهر حیدرآباد دکن به عنوان استاد زبان و ادب فارسی در دانشکدۀ نظام بسر برد. چون با کسب موافقت دولت حیدرآباد تصمیم به تدوین و تألیف فرهنگ ضخیم پنج جلدی دارای ۲۴۶۹ صفحه به قطع رحلی که میان ۱۳۴۶ – ۱۳۵۸ هـ. ق در حیدرآباد دکن برای اولین دفعه و در ۱۳۶۲ هـ ش دومین دفعه چاپ عکسی آن در تهران انجام گردید- او مدت سه سال با مرخصی فرصت مطالعاتی در ایران بسر برد تا این که یک فرهنگ جامع فارسی به فارسی دارای حد اکثر لغات شعری، نثری و محاوره ای گرد آورد. فرهنگ نظام پس از تکمیل، بهترین کتاب فارسی قلمداد شد و از طرف دولت وقت ایران تقدیر نامه ای صادر و به سید محمد علی نشان علمی درجۀ یک اعطاء شد.

جناب آقای ماشاء الله شاکری سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران در خطابۀ ریاست از پژوهشهای علمی مقاله نویسان در

دکتر جاوید اقبال ، فرزند علامه اقبال (قاضی متقاعد دیوان عالی کشور) ابراز داشته اند : « دکتر وحید عشرت نویسندهٔ چیره دست فلسفه می باشد و به برکت آهنگ فلسفیانه مقالات ایشان در موضوع اقبال شناسی مورد توجه خاص است و احساس نو آوری و جهتی جدید بوجود می آید. مقالات ایشان در پاکستان ، ایران ، هند و بنگلادش بطبع رسیده . ترجمهٔ خطبات اقبال او در پاکستان و هند هر دو کشور به چاپ رسیده است...»

ما درگذشت چنین شخصیت وطن دوست ، اقبال پژوه و شارح فلسفه را به محافل علاقه مند به هرکجا که باشند، تسلیت عرض می کنیم . برای خانوادهٔ آن فقید سعید ، همکاران دوره های مختلف و شاگردان ، پایداری و صبوری را مسئلت داریم.

شاید برای اولین دفعه است که یادبودی از دو شخصیت از دست رفته در ماههای اخیر را در یک شمارهٔ فصلنامه داریم ، درج می کنیم. و اسم هر دو « وحید » بوده است. باید اذعان داشت در صحنهٔ کارهایی که آنها در زندگانی خویش انجام می‌دادند، در حوصلهٔ کلمه، خود را به مرحلهٔ «وحیدیت » ارتقاء داده بودند. برای چنین راهیان ابدیت گفته شده است :
شادم از زندگی خویش که کاری کردم !

مدیر فصلنامهٔ دانش

زمینهٔ فرهنگ نویسی فارسی قدردانی نمودند و یاد آور گردیدند که فرهنگهای فارسی تألیف شبه قاره از ناحیهٔ دانشمندان شبه قاره ای و ایرانی در طی قرون در این نواحی تدوین و گردآوری شده و این نشانگر تشویقها از مسئولان امر وقت و همچنین محیط علمی حکمفرما در قرنهای متمادی در این سرزمین می باشد. در پایان فرمایشات، سفیر محترم کراراً از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و سرپرست انجمن ادبی فارسی تمجید نمودند که در جلسات و همایشهای علمی موضوعات دقیق علمی را مورد بررسی و پژوهش های گسترده قرار می دهند.

پیش از اعلام پایان برنامه سرپرست انجمن جهت تشریف فرمایی مرتّب سفیر محترم تقریباً در کلیهٔ جلسات و همایشهای انجمن ادبی فارسی که یکی از عوامل تشویق مقاله نویسان و عموم حضار ارجمند است، ابراز امتنان نمود. همچنین از برادران افغانی، پاکستانی و ایرانی که با علاقه مندی ویژه در هم اندیشی ها شرف حضور پیدا می کنند ؛ سپاسگزاری کرد.

اعضای رایزنی فرهنگی سفارت ج.ایران ، پژوهشگران و استادان دانشگاه ملی زبانهای نوین ؛ دانشگاه بین المللی اسلامی و دانشکده های اسلام آباد و راولپندی ، علاقه مندان به ادب فارسی پاکستانی ایرانی وافغانی شهروند اسلام آباد و راولپندی، در این هم اندیشی علمی حضور داشتند. در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

۲ – «**بررسی تاریخ های سند به فارسی** »

روز یکشنبه ۲۰ دیماه ۱۳۸۸ هـ ش برابر با ۱۰ ژانویه۲۰۱۰ م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی « **بررسی تاریخ های سند به**

سرپرست انجمن

گزارش هم اندیشی علمی
انجمن ادبی فارسی
۱ - «**بررسی تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره**»

روز یکشنبه ۵ مهر ۱۳۸۸ هـ ش برابر با ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۹م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی « **بررسی تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره** » با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن به جناب آقای ماشاء الله شاکری سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران ریاست محترم اجلاسیه، جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی میهمان ویژه و اعضای هیئت رئیسه آقای دکتر میرزایی استاد مدعو ایرانی دانشگاه ملی زبانهای نوین ، آقای محمود امیر گل مسئول خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران وکلیهٔ حضار ارجمند از جمله مقاله نویسان و سخن سرایان محترم خیرمقدم عرض کرد.

مقاله نویسان و سخنرانان این هم اندیشی محققان و استادان پاکستانی ، ایرانی و افغانی از جمله آقای مظفر کشمیری ، استادیار دانشگاه بین المللی اسلامی ، خانم تصور النساء مربّی دانشگاه ملّی زبانهای نوین، دکتر مهدی حسینی مسئول کتابخانه گنج بخش مرکز، خانم رابعهٔ کیانی مربّی دانشکدهٔ دولتی دخترانه فدرال ایف سیون تو اسلام‌آباد، خانم حکیمه دسترنجی پژوهشگر ایرانی ، خانم امبر یاسمین مربی دانشگاه ملّی زبانهای نوین، آقای لعل محمد مینگل مربّی دانشگاه ملّی زبانهای نوین، سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامهٔ دانش و سرپرست انجمن ادبی فارسی ، جناب آقای سید مرتضی صاحب فصول میهمان ویژه و جناب آقای ماشاء

فارسی » با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن به جناب آقای ماشاء الله شاکری سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران ریاست محترم اجلاسیه ، جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی میهمان ویژه و کلیه حضار ارجمند از جمله مقاله نویسان و سخن سرایان محترم خیر مقدم عرض کرد.

مقاله نویسان و سخنرانان این هم اندیشی محققان و استادان پاکستانی ، ایرانی و افغانی از جمله خانم وجیهه حفیظ مربی گروه فارسی دانشکدهٔ دولتی فدرال راولپندی، دکتر مهدی حسینی مسئول کتابخانه گنج بخش مرکز ، آقای مظفر علی کشمیری استادیار گروه فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی ، خانم رابعه کیانی مربی گروه فارسی دانشکدهٔ دولتی فدرال ، ایف سیون تو اسلام آباد ، آقای لعل محمد مینگل مربی دانشگاه ملی زبانهای نوین، سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامهٔ دانش و سرپرست انجمن ادبی فارسی، جناب آقای سید مرتضی صاحب فصول میهمان ویژه و جناب آقای ماشاء الله شاکری ریاست محترم اجلاسیه بوده اند. فارسیگوی پاکستانی آقای خاور نقوی سرودهٔ خود را ارایه نمود.

خانم وجیهه حفیظ در ضمن ارایهٔ مقالهٔ پژوهشی به عنوان «**تاریخ مظهر شاهجهانی» و شمه ای از احوال مولفش** (یوسف میرک) و مصححش (پیر راشدی) سهم مولف تاریخ مظهر شاهجهانی را در زمینهٔ تاریخ نویسی فارسی در سند یاد آور گردید و همچنین نقش پیر راشدی را در احیای تاریخ وتذکره های فارسی ، مولفه در سند طی قرون تبیین نمود.

الله شاکری ریاست محترم اجلاسیه بوده اند. آقای خاور نقوی فارسیگوی پاکستانی سرودهٔ خود را ارایه نمود.

آقای مظفر کشمیری در ضمن ارایهٔ مقالهٔ علمی با عنوان « **سهم ابوالفضل علاّمی در تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره** » نخست به اصل وریشهٔ کلمهٔ « **تاریخ** » پرداخت . آن گاه سوابق تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره از اوائل تا قرن دهم هجری تبیین داشت. سپس شمه ای از احوال ابوالفضل و محتوا ومطالب تاریخ اکبر نامه را باز گفت .

در مقالهٔ تحقیقی **خانم تصور النساء** با عنوان « **احوال ملا عبدالحمید لاهوری و تاریخ بادشاه نامهٔ او** » ارزش تاریخی بادشاه نامهٔ ملا عبدالحمید درتعدادی از کتابهای تاریخی که در دورهٔ شاهجهان به سلک نگارش در آمده ، مورد بحث قرار گرفت.

آقای دکتر مهدی حسینی در مقالهٔ پژوهشی با عنوان « **زندگانی مولانا نظام الدین هروی و تاریخ طبقات اکبری وی** » نخست به سابقهٔ تاریخ نویسی فارسی از جمله در شبه قاره پرداخت آن گاه دربارهٔ احوال نظام الدین هروی و ویژگیهای تاریخ طبقات اکبری اطلاعات جالب و کافی بدست داد.

خانم رابعه کیانی در مقالهٔ علمی خود با عنوان « **احوال منهاج سراج جوزجانی معروف به لاهوری و ارزش تاریخی طبقات ناصری** » خاطر نشان کرد که طبقات ناصری که متن کامل آن در ۱۳۴۲ ش به همت دانشمند افغانی آقای عبدالحی حبیبی منتشر گشت از کتب مستند تاریخ شبه قاره در دورهٔ سلاطین بشمار می رود.

خانم حکیمهٔ دسترنجی در مقالهٔ پژوهشی با عنوان « **سیری در محتوای تاریخ فرشته و اسلوب آن**» غیر از معرفی نویسندهٔ تاریخ فرشته به عناوین فصول دوازده گانه تاریخ فرشته که اخیراً با ویرایشِ ناطق در ایران زیر چاپ است و دو جلد آن از چاپ درآمده و دو جلد دیگر نیز بزودی منتشر خواهد شد، پرداخت .

آن گاه آقای خاور نقوی ، سرودهٔ خود را عرضه داشت.

خانم امبر یاسمین در مقالهٔ خود با عنوان « **زندگانی میر معصوم بکهری و اهمیت تاریخ معصومی** » نخست به شرح احوال میر معصوم بکهری که دارای شخصیت چند بُعدی بود پرداخت. او غیر از

آقای دکتر مهدی حسینی در مقالهٔ علمی با عنوان « **ویژگیهای پژوهشی تاریخ بیگلار نامه» و مختصری دربارهٔ مولفش** (ادراکی بیگلاری) نخست به بررسی لغات تاریخ و بیگلار پرداخت ، آن گاه درعقب نمای دوره ای که بیگلارنامه دربارهٔ آن اطلاعاتی بدست می دهد، ویژگیهای تاریخ بیگلار نامه را برشمرد.

آقای مظفر کشمیری در مقالهٔ تحقیقی با عنوان « **ارزش علمی تاریخ طاهری» و شمه ای دربارهٔ مولفش** (سید محمد طاهر نسیانی تتوی) خاطر نشان ساخت که سه کتاب تاریخ سند به فارسی چچنامه ، تاریخ معصومی وتاریخ بیگلارنامه قبل از تاریخ طاهری به سلک نگارش درآمده بود و تاریخ طاهری ازاین که پس از آن ها تألیف گردیده، چهارمین کتاب مهم در موضوع تاریخ سند به شمار می رود.

خانم رابعه کیانی در مقالهٔ پژوهشی با عنوان « **ارزش تاریخی** تحفة **الکرام» ومختصری دربارهٔ مولفش** (میر علیشیر قانع تتوی) اذعان نمود که در ۳۴ اثر مختلف قانع تتوی که برخی از ان ها در دو قرن اخیر چاپ خورده و مورد استفادهٔ محققان می باشد ، تاریخ تحفة الکرام که با تصحیح و تحشیهٔ پیز راشدی منتشر گردیده در واقع فقط یک مجلد از سه مجلد تالیف تتوی است. از این که این مجلد اختصاص به تاریخ سند دارد، ناشر و مصحح آن را مرجح دانسته اند.

در این هنگام **آقای خاور نقوی** فارسیگوی پاکستانی سرودهٔ خود را عرضه داشت.

آقای لعل محمد مینگل در مقالهٔ تحقیقی با عنوان « **اهمیت علمی تاریخ تازهٔ نوای معارک » و شمه ای دربارهٔ احوال مولفش** (میرزا عطا محمد شکارپوری) تصریح نمود که تاریخ تازه نوای معارک در واقع تاریخ مشترک سند و افغانستان است. مولف در هر دو سر زمین دارای مسئولیتهای اداری در دستگاه های دولتی

نویسنده ، مورخ، معمار ابنیهٔ متعدد، از طرف اکبر شاه به دربار شاه عباس اول به عنوان سفیر اعزام گردید. تاریخ معصومی که قبلاً دو دفعه در شبه قاره منتشر شده بود اخیراً به صورت عکسی از نسخه دانشگاه پنجاب کراراً بچاپ رسیده است.

« **محمد قاسم فرشته و تاریخ او** » عنوان مقالهٔ علمی آقای سید مرتضی موسوی بود که در آن غیر از زندگانی محمد قاسم فرشته ، علاقهٔ عمیق وی به تاریخ نویسی، منابع تاریخی مورد استفادهٔ فرشته در ضمن تالیف کتاب « گلشن ابراهیمی » یا « نورس نامه » که بیشتر با نام « تاریخ فرشته » شناخته می شود، تبیین گردید. ناطق همچنین به حضور نسخه های خطی تاریخ فرشته در کتابخانه های معتبر جهان و به چاپهای ششگانه سنگی در یک قرن و نیم اخیر پرداخت.

جناب آقای صاحب فصول در گفتار پژوهشی خود با عنوان « **مروری بر اسامی و محتوای ۵۷۰ کتاب تاریخ شبه قاره به زبان فارسی** » یاد آور گردید که از تألیف کتبی با مطالب بعضاً تاریخی در شبه قاره از قرن پنجم هجری سراغ داریم و در این ضمن از دواوین ابوالفرج رونی، و مسعود سعد سلمان باید یاد کرد. اما اولین کتاب مستقل تاریخ که به زبان فارسی در شبه قاره به سلک نگارش در آمد ، **تاج المآثر** بود که در ۶۰۵ هجری قمری تالیف شد. ناطق تعداد دقیق کتابهای تاریخی را از لحاظ محتویات نظیر عمومی، سراسر شبه قاره ای ، مناطق و ایالات مختلف نظیر تاریخ بنگال ، میسور ، کرناتک ، کشمیر، سندھ و نیز تاریخ دوران های مختلف پادشاهان هند باز گفت . در این ضمن به خدماتی را که آقای سید حسام الدین راشدی مرحوم دراحیای فارسی از جمله تاریخ و تذکره انجام داد تمجید نمود و از محققان پاکستانی خواست که دنبالهٔ کارهایی علمی پیر راشدی را بدست گیرند. غیر ا ز احیای متون تاریخی فارسی که مرکز تحقیقات هم به تعداد کثیری در اختیار دارد، اگر بتوانند تراجم متون تاریخ را به اردو تهیه و بچاپ برسانند، بدون تردید خدمتی شایسته خواهد بود. ناطق در بخشی از سخنان

بوده ، در نتیجه اوضاع و احوال را برای العین مشاهده نموده و ضبط نموده است. وی همچنین سهم مصحح محترم کتاب استاد عبدالحی حبیبی افغانی و پیر راشدی فقید را در نشر این اثر مورد ستایش قرار داد.

آغاز و ارتقاء نگارش تاریخ های سند به فارسی و معرفی «تاریخ نصرت نامه ترخان» عنوان مقالهٔ علمی آقای **سید مرتضی موسوی** بود که در آن مختصری دربارهٔ کتابهای تاریخ سند به فارسی از چچنامه گرفته تا لب تاریخ سند از لحاظ زمان نگارش و همچنین از لحاظ نشر، اولین کتاب تاریخ سند چچنامه که در ۱۹۰۰م به طور چاپ سنگی و سپس در ۱۹۳۸م با تصحیح و تحشیهٔ دکتر عمر بن داود پوتا و آخرین کتاب منتشر شدهٔ تاریخ نصرت نامه تألیف میر محمد بن بایزید پورانی (م ۱۵۶۴م) که از لحاظ چاپ در ۲۰۰۰م با تصحیح و تحشیهٔ دکتر انصار زاهد خان در انتشارات موسسهٔ آسیای مرکزی و غربی دانشگاه کراچی منتشر شده است. وی خاطرنشان ساخت که تألیف نصرت نامهٔ ترخان ۴۰ سال پیش از تاریخ معصومی تکمیل شده بود اما نسخهٔ منحصر به فرد آن در کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علیگر در پردهٔ اخفا باقی مانده بود.

جناب آقای صاحب فصول در گفتار پژوهشی خود باعنوان **«مروری بر اسامی ۴۰ عنوان کتاب تاریخ سند به فارسی»** به معرفی اجمالی هر یک از آن ها پرداخته و نتیجه گیری نمودند که در هفت قرن اخیر فارسی نویسان سرزمین مهران یا سند کتابهای کثیری در موضوع تاریخ سند بزبان فارسی تألیف نموده اند ، که در مقایسه با تاریخ نویسی فارسی در مناطق مختلف جهان چشمگیر تلقّی می شود.

در ضمن خطابهٔ ریاست **جناب آقای ماشاء الله شاکری** سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران نیاز مبرم شناخت و شناسایی مورخان فارسی نویس شبه قاره بطور اعم و مورخان فارسی

خود گفت : ملتی که تاریخ خود را نمی داند مثل کودکی است که اصل و نسب خود را نمی شناسد و از آنان جدا افتاده است. بدون این ۵۷۰ عنوان کتاب، تاریخ شبه قاره برای مردم آن قابل شناسائی نیست. بنابراین لازم است که :

۱ – این کتب شناسائی و احیاء شده و در اختیار نسل نو قرار گیرد.

۲ – زبان فارسی به عنوان زبان علم تاریخ منطقه مورد اهتمام قرار گیرد.

۳ – کتب تاریخ مهم با سرعت برای دیگران ترجمه گردد.

در ضمن خطابهٔ ریاست ، **جناب آقای ماشاء الله شاکری** سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران خاطر نشان ساختند موقعی که در کشورهای باختری مطالعاتی دربارهٔ زبان و ادب فارسی صورت می گیرد آن را معمولاً مطالعات ایرانی و ایران شناسی می نامیم . اما اگر مطالعاتی در همین زمینه در پاکستان ، هند و بنگلادش صورت می گیرد در واقع این یک نوع خودشناسی قلمداد می شود. ایشان ابراز امیدواری کردند که مردم فرهنگ دوست کشورهای شبه قاره به هیچ وجه از پیش بُرد اهداف شناخت ملی خود غفلت نخواهند کرد. جناب آقای سفیر محترم از سطح علمی مقالات ارایه شده در هم اندیشی علمی تمجید نمودند.

اعضای رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران و خانهٔ فرهنگ راولپندی ، پژوهشگران و استادان دانشگاه های بین المللی اسلامی، ملی زبانهای نوین و دانشکده های اسلام آباد، علاقه مندان به ادب فارسی پاکستانی ، افغانی و ایرانی شهروند اسلام آباد و راولپندی در این هم اندیشی علمی حضور داشتند. گروه فیلمبرداری نمایندگی فرهنگی جهت تهیهٔ فیلم از این اجلاسیهٔ علمی اقداماتی معمول داشت. در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

نویس سرزمین سند را بطور اخص برای محافل و دوایر تاریخ شناس کشورهای منطقه باز گفتند. ریاست محترم هم اندیشی علمی همچنین مقاله های ارایه شده را حایز اطلاعات گسترده در مورد کتابهای تاریخ و مولفان آنان قلمداد کردند.

اعضای رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران و خانه فرهنگ ایران راولپندی، پژوهشگران واستادان دانشگاه های بین المللی اسلامی، ملی زبانهای نوین و دانشکده های اسلام آباد و راولپندی ، در این هم اندیشی علمی حضور داشتند. در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد .

۳ – « حضرت پیامبر اکرم (ص) ، امام حسین (ع) در شعر انقلاب اسلامی »

روز یکشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۸۸ برابر با ۷ فوریه ۲۰۱۰ م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی « **حضرت پیامبر اکرم (ص) ، امام حسین (ع) در شعر انقلاب اسلامی**» با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن به جناب آقای ماشاء الله شاکری سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران ، ریاست محترم اجلاسیه، جناب اقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی میهمان ویژه ، کلیهٔ حضار ارجمند از جمله مقاله نویسان و سخن سرایان گرامی خیرمقدم عرض کرد.

مقاله نویسان و سخنرانان این هم اندیشی استادان و محقّقان پاکستانی ، ایرانی و افغانی از جمله آقای مظفر کشمیری مربّی دانشگاه بین المللی اسلامی ، خانم نازیه نواز مربّی دانشکده

۲ - «بررسی تذکرة الشعراء نویسی فارسی در شبه قاره»

روز یکشنبه ۱۰ آبان ۱۳۸۸ هـ ش برابر با اول نوامبر ۲۰۰۹م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی « **بررسی تذکرة الشعراء نویسی فارسی در شبه قاره** » با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

در ضمن عرض خیرمقدم به ریاست محترم اجلاسیه جناب آقای صاحب فصول، مقاله نویسان و سخنسرایان حاضر، سرپرست انجمن ابراز داشت که در اجلاسیهٔ ماه قبل تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره مورد بررسی قرار گرفت. این دفعه تذکرة الشعرا نویسی را در هشت مقالهٔ مختلف مورد مطالعه قرار خواهیم داد. به امید خدا در ماه های آینده موضوعاتی از همین قبیل بدنبال خواهد آمد.

آن گاه هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. مقاله نویسان و سخنرانان این هم اندیشی، پژوهشگران و مدرّسان پاکستانی افغانی و ایرانی از جمله آقای دکتر مهدی حسینی مسئوول کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، خانم زاهده لودهی ، استادیار گروه فارسی دانشکدهٔ دولتی دخترانهٔ ستلائیت تاون راولپندی، خانم وجیهه حفیظ مربی زبان فارسی دانشکدهٔ دولتی فدرال دخترانه کشمیر رود راولپندی ، خانم نازیه نواز مربی زبان فارسی دانشکدهٔ دولتی فدرال دخترانه جی تین اسلام آباد ، خانم سیده تصور النسا، مربی زبان فارسی ، دانشگاه ملی زبانهای نوین اسلام آباد، آقای لعل محمد مینگل استادیار گروه فارسی از دانشگاه پیشین، سید مرتضی موسوی ، مدیر فصلنامهٔ دانش و سرپرست انجمن ادبی فارسی ، جناب آقای صاحب فصول ، رایزن محترم فرهنگی و سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بوده اند. آقای خاور نقوی فارسیگوی پاکستانی سرودهٔ خود را ارایه داد.

دولتی فدرال دخترانه جی تن اسلام آباد، خانم رابعه کیانی مربّی دانشکدهٔ دولتی فدرال دخترانه ایف سیون تو، دکتر مهدی حسینی مسئول کتابخانهٔ گنج بخش مرکز ، خانم امبر یاسمین مربّی دانشگاه ملی زبانهای نوین ، آقای لعل محمد مینگل مربّی همان دانشگاه ، سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامهٔ دانش و سرپرست انجمن ادبی فارسی ، جناب آقای سید مرتضی صاحب فصول میهمان ویژه بوده اند ؛ آقای خاور نقوی سرودهٔ خود را ارایه نمود.

آقای مظفر کشمیری در ضمن ارایهٔ مقاله پژوهشی باعنوان «**نعت حضرت ختمی مرتبت (ص) و منقبت امام حسین (ع) در اشعار سخن سرایان اصفهانی الاصل دورهٔ انقلاب**» نخست به اصل و ریشهٔ کلمات نعت و منقبت پرداخت . آن گاه عناصر نعتیه و منقبتی از چهارده شاعر اصفهانی دورهٔ انقلاب شاهد آورد.

خانم نازیه نواز در مقالهٔ تحقیقی با عنوان « **اندیشه های نعتیه وعقیدتی در شعر حسن علی محمدی، عزیز الله زیادی، محمد علی حضرتی و حسین اسرافیلی** » پس از معرفی مختصر سرایندگان فوق، منتخباتی از اندیشه های نعتیه و منقبتی سخنوران نامبرده از مجموعه های شعری شان، به طور نمونه هایی عرضه داشت.

خانم رابعه کیانی در مقالهٔ علمی با عنوان « **مضامین عقیدتی و منقبتی در گزیدهٔ مجموعه های شعری نصر الله مردانی، محمود شاهرخی، حسین اسرافیلی و موسوی گرمارودی**» پس از تبیین سوابق شعر عقیدتی و منقبتی در شعر فارسی نمونه هایی از سروده های چهار شاعر نامبرده را ارایه داد.

دکتر مهدی حسینی در مقالهٔ پژوهشی باعنوان « **ستایش عاشورا در شعر انقلاب اسلامی**» موضوع عاشورا را بررسی علمی نموده ، منتخباتی از شعر سخن سرایان دورهٔ انقلاب مثالهای گونه گونی تبیین و عرضه داشت.

آقای **دکتر سید مهدی حسینی** در ضمن ارایهٔ مقالهٔ پژوهشی باعنوان « **تذکرهٔ ریاض الشعرا و مولفش واله داغستانی** » نخست به سوابق تذکره نویسی مجملاً اشارت نمود. آن گاه به شرح زندگانی واله داغستانی و آثارش از جمله مختصّات تذکرهٔ ریاض الشعرا پرداخت.

خانم زاهده لودهی در مقالهٔ ادبی باعنوان « **تذکرهٔ همیشه بهار نوشتهٔ کشن چند اخلاص و مختصاتش** » بدواً به وقایع زندگانی کشن چند اخلاص که از تیرهٔ کهتری واهل دهلی بود، توجه داشت. آنوقت به مندرجات و مختصات تذکرهٔ همیشه بهار اشارت نموده، خاطر نشان ساخت که در این تذکره جمعاً احوال و نمونهٔ اشعار ۳۰۷ شاعر تبیین گردیده است. در مورد سبک نگارش باید دانست که در دیباچه مصنوع و گاهی مسجع است ولی شرح حال شعرا نسبتاً به زبان ساده تر می باشد.

خانم وجیهه حفیظ در مقالهٔ تحقیقی خود با عنوان « **تذکرة المعاصرین حزین لاهیجی و ویژگیهای آن** » در ابتداء به شرح حال حزین لاهیجی از جمله سفرهای متعدد وی در داخل و خارج ایران و اقامت طولانی ممتد وی در شبه قاره پرداخت. آن گاه وی به آثار گونه گون و کثیر حزین اشارت کرده به ویژگیهای تذکرة المعاصرین که شمار شاعرانش در حدود یک صد نفر که با۷۹ نفر از آنان شخصاً دیدارهایی داشته است واز طبقات مختلف جامعه اساساً شاعر ، عالم ، فاضل وبزرگ معاصر او بودند و در اواخر دورهٔ صفویه می زیسته اند، متذکر گردیده است.

خانم نازیه نواز در مقالهٔ علمی خود با عنوان « **تذکرهٔ کلمات الشعرای محمد افضل سرخوش ومحتویات آن** » ابراز داشت که محمد افضل سرخوش زادهٔ کشمیر و پروردهٔ سرهند و همچنین رفیق ناصر علی سرهندی محسوب می شود. این تذکره تالیفش در سال ۱۰۹۳ هـ ق گفته شده اما برخی وقایع تا ۱۱۱۵ هـ . ق در این تذکره آمده. در تذکرهٔ کلمات الشعراء مولف بیشتر احوال و نمونهٔ اشعار شاعران دورهٔ جهانگیر و اورنگ زیب که اکثر آنان با او معاصر بودند، آورده است.

در این مرحله **آقای خاور نقوی** سرودهٔ موضوعی خود را ارایه نمود.

خانم امبر یاسمین در مقالهٔ تحقیقی خود « **عناصر نعتیه و منقبتی در مجموعهٔ اشعار مرتضی امیری اسفندقه** » نخست شمه ای درباره احوال و آثار سراینده بیان داشت . آن گاه عناصر نعتیه و منقبتی را که در اصناف سخن غزل و مثنوی و سایر آن در اشعار امیری اسفندقه بررسی کرده بود به طور مثال مشروحاً تبیین داشت.

آقای لعل محمد مینگل در مقالهٔ ادبی با عنوان « **موضوعات نعت و منقبت در شعر مهرداد اوستا، سلمان هراتی ، محمود شاهرخی و سایر سخن سرایان امروز**» با تبیین شمه ای از احوال شان نمونه هایی از شعر نعتیه و منقبتی شاعران فوق را عرضه نمود.

سید مرتضی موسوی در مقالهٔ علمی باعنوان « **ثناء وستایش پنجتن در سروده های انقلاب اسلامی**» نخست به بررسی تحولات عمیق اجتماعی و ادبی در جامعهٔ ایرانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و بنیانگذاری جمهوری اسلامی پرداخت. آن گاه با شاهد آوردن اشعاری در موضوع فوق از مجموعه های شعری محمد کاظم کاظمی شاعر افغانی مقیم ایران ، مرتضی نوربخش ، محمود سنجری ، مشفق کاشانی ، سیمین دخت وحیدی و سایر سخن سرایان دورهٔ انقلاب اسلامی پرداخت.

جناب آقای صاحب فصول در گفتار علمی خود با عنوان «**استفاده از مضامین مرتبط با پیامبر اکرم وامام حسین در شعر انقلاب اسلامی** » پس از بررسی چهار چوب موضوع ، به تحلیل و تجزیهٔ ویژگی ها و سبک شعر انقلاب اسلامی بذل توجه نمود. در این ضمن علاوه بر بازگفتن سهم شاعران به قید حیات نسل قدیم نظیر استاد محمد حسین شهریار و مهر داد اوستا و همچنین شاعران نسل بعدی مثل دکتر قیصر امین پور، دکتر طاهرهٔ صفار زاده، سلمان

خانم تصور النساء در مقالهٔ تحقیقی خود با عنوان « **تذکرهٔ مجمع الشعرای جهانگیر شاهی و مولف آن قاطعی هروی** » خاطر نشان کرد که مولف مجمع الشعرا این تذکره را باالتزام دربارهٔ شاعران دورهٔ جهانگیر شاه به سلک نگارش در آورده . از ۱۵۱ شاعر تذکر هایی با ارتباط به وقایع زندگانی و نمونه شعر بمیان آمده که همهٔ شان از مداحان جهانگیر شاه بشمار می رفتند.

آقای لعل محمد مینگل در مقالهٔ ادبی با عنوان « **تذکرهٔ مقالات الشعرا آیینهٔ تمام نمای شعر فارسی در سند**» نخست به اهمیت مقالات الشعراء که حاوی احول و آثار بالغ برهفتصد شاعر که در طی قرون در سرزمین سند می زیسته اند، اشارت نمود. آن گاه به آثار متعدد دیگر میر علیشیر قانع تتوی تذکر نموده ، سهم و نقش دانشمند فقید پیر سید حسام الدین راشدی (م ۱۹۸۲م) در احیاء و نشر در حدود ۴۰ اثر فارسی با مقدمه، تصحیح و تحشیه تبیین داشت.

آنگاه **آقای خاور نقوی** سرودهٔ خود را عرضه داشت .

در مقالهٔ تحقیقی خود، **سید مرتضی موسوی** باعنوان «**تذکرهٔ مخزن الغرایب و مولفش احمد علی هاشمی سندیلوی** » بدواً خاطر نشان کرد که احمد علی یکی از نویسندگان انگشت شماری می باشد که مفصل ترین تذکرة الشعرا را تألیف وتحویل جامعهٔ علمی کرده است. در مخزن الغرایب از احوال و نمونهٔ اشعار ۳۱۴۸ شاعر از ابوسعید ابوالخیر و ملا آبی گرفته تا یوسف بیگ بخارایی اغلباً بترتیب الفبایی آورده ، اما از برخی شاعران در چند سطر متذکر گردیده ولی نمونهٔ اشعار وحشی بافقی را در ۷۷ صفحه و نمونه اشعار نظیری نیشابوری را در ۴۴ صفحه آورده است که نشانگر ذوق سلیم ویست. دکتر محمد باقر (م ۱۹۹۳م) استاد فقید دانشگاه پنجاب تذکره مخزن الغرائب را با مقدمه، تصحیح وتحشیه در پنج مجلد احیاء نمود که دو جلد اول آن دانشگاه پنجاب و سه جلد اخیر آن را مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با مقدمهٔ آقای دکتر رضا شعبانی مدیر وقت مرکز تحقیقات در ۴ – ۱۹۹۲ منتشر ساخته که خدمت بزرگ

هراتی و دهها سخن سرای دیگر را اسم برد که هر کدام در وجود آوردن اندیشه های شعر انقلاب در فرمهای مختلف شریک وسهیم بوده اند. ناطق همچنین خاطرنشان ساخت که سبک شعر فارسی دورهٔ انقلاب دارای ویژگی ها و سبک منفردی می باشد.

از این که اجلاسیه هم اندیشی علمی بیش از وقت معمول به طول انجامید و به علت اشتغال واجب دیگر ریاست محترم اجلاسیه در اواخر اجلاسیه مرخّص گردیده بودند به این دلیل از خطابهٔ ریاست صرفنظر گردید.

اعضای رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران ، خانهٔ فرهنگ ایران راولپندی ، استادان دانشگاه های بین المللی اسلامی و ملّی زبانهای نوین ، دانشکده های اسلام آباد ، علاقه مندان به ادب فارسی پاکستانی، افغانی و ایرانی شهروند اسلام آباد و راولپندی در این هم اندیشی علمی حضور داشتند که سه ساعت و نیم طول کشید . در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

*****

علمی و ادبی مصححین و ناشرین بشمار می رود. باید تذکر داد که تعداد صفحات چاپ شدهٔ پنج مجلد تذکرهٔ مخزن الغرائب در قطع بزرگ بالغ بر ۴۲۲۲ صفحه می باشد.

جناب **آقای صاحب فصول** در ضمن خطابهٔ ریاست گفتار پژوهشی باعنوان «**مروری بر عناوین ۲۱۲ تذکرهٔ فارسی پیرامون پارسی گویان شبه قاره**» تاریخ تذکرة الشعرا نویسی فارسی را از قرن هفتم هجری قمری تا قرن چهاردهم ، قرن به قرن مورد بررسی قرار دادند و خاطرنشان ساختند که اولین تذکرة الشعرا در ادب فارسی لباب الالباب تألیف محمد عوفی بوده و چنانکه پژوهشگران مختلف در هر مقاله ای که قرائت کردند تعداد شاعرانی که از آنها در تذکره های خود شرح حال ونمونه کلامی آورده شده ، می توان گفت که از مسعود سعد سلمان گرفته تا عصر علامه اقبال و همچنین در سه ربع قرن اخیر پس از خاموشی وی بالغ بر شش هزار فارسی سرا در شبه قاره شناخته شده اند. این وظیفه پژوهشگران جوان شبه قاره است که جهت حفظ و حراست میراث ادبی و فرهنگی خود کوشا باشند. ناطق در بخشی از سخنان خود فراوانی نگارش تذکره های فارسی شاعران پارسی گوی شبه قاره را بدین شرح برشمرد: قرن هفتم هجری ۱ عنوان کتاب، قرن دهم ۵ عنوان، قرن یازدهم ۱۶ عنوان، قرن دوازدهم ۵۶ عنوان، قرن سیزدهم ۵۸ عنوان و قرن چهاردهم ۲۱ عنوان. او افزود متأسفانه از سال ۱۲۷۴ هجری با آغاز استیلای امپراطوری انگلستان این روند کاهشی چشمگیر داشت که تاکنون کمابیش ادامه دارد .ریاست محترم اجلاسیه مساعی انجمن ادبی فارسی که در برگزاری همایشهای ماهانه مبذول می نماید، تمجید وقدر دانی نمودند.

اعضای رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران ، پژوهشگرن و استادان دانشگاه ملی زبانهای نوین ودانشکده های اسلام آباد و راولپندی ، علاقه مندان به ادب فارسی پاکستانی ، افغانی و ایرانی شهروند اسلام آباد و راولپندی در این هم اندیشی علمی حضور داشتند . در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

سید مرتضی موسوی

کتابهای تازه

۱ - اقبال ابتدایی دور تا ۱۹۰۴ (اردو) (اقبال دورهٔ ابتدایی)

تألیف خرم علی شفیق ، ناشر: اکادمی اقبال پاکستان ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، بها ۳۰۰ روپیه ، ۳۷۳ص.

در پیشگفتار مولف برنامهٔ نگارش و نشر زندگانی و آثار اقبال در پنج مجلد را فاش نموده . در این مجلد احوال ۲۷ سال اول زندگانی اقبال تبیین شده که در ۹ باب و از حواشی و کتابنامه عبارت است.

۲ - اقبال ایک مرد آفاقی (اردو)

نوشتهٔ راج موهن گاندهی به انگلیسی،ترجمهٔ یوسف کمال ناشر اکادمی اقبال حیدر آباد دکن ، قطع کوچک ، ٦٤ ص بها ۸۰ روپیه.

نویسنده نوهٔ پسری کرم چند گاندهی و نوهٔ دختری راج گوپال چاری از روزنامه نویسان و محققان بنام معاصر است که به انگلیسی کتابی با عنوان Understanding the Muslim Mind دربارهٔ شخصیتهایی که از ۱۸۵۷م (اولین مبارزه آزادیخواهی) ببعد بمنصّهٔ ظهور رسیدندو بابی که دربارهٔ اقبال در آن آمده را مترجم به اردو برگردانده که عنوانش از مصراعی از اقبال به اردو« سماسکانه دو عالم مین مرد آفاقی» (مرد آفاقی در دو جهان نمی توانست بگنجد) مستفاد گردیده . از این که به صورت مقاله نگاشته شده، مجملاً دارای احوال و افکار اقبال می باشد. موجب خوشوقتی است که در شهرهای مختلف هند سازمانهایی برای مطالعه افکار و فلسفهٔ اقبال کوشا می باشند.

۳ - اقبال تشکیلی دور (۱۹۰۵ - ۱۹۱۳م) اردو (دورهٔ سازندگی اقبال)

تألیف خرم علی شفیق، ناشر اکادمی اقبال پاکستان چاپ اول ، ۲۰۰۹م ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها = /۵۰۰ روپیه ، ٥٨٦ص.

سید مرتضی موسوی

کتابهای تازه

۱ - **اقبال در صحنۀ سیاست** (انگلیسی)

Iqbal in Politics by Dr Hafeez Malik

گرد آورنده دکتر حفیظ ملک

در صفحۀ اول کتاب مولّف صراحتاً تبیین نمود که از کتاب « زنده رود» شرح احوال علامه اقبال نوشتۀ دکتر جاوید اقبال برگردانده است. ناشر مظبوعات سنگ میل و اکادمی اقبال پاکستان لاهور ، ۲۰۰۹م ، ۳۱٦ ص.

فعالیت های علامه اقبال در سیاست مجلس قانونگزاری پنجاب و نهضت آزادیخواهی مسلمانان شبه قاره که خودش پیشقراول آن بوده ، وجنات شخصیت چند بُعدی او را برملا می سازد.

اینک نگاهی به مندرجات کتاب می اندازیم : (ترجمه)

پیشگفتار ، معرفی ، ۱ – تشریک در سیاست (استان) پنجاب ، ۲ – سیاست حضور در صحنۀ انتخابی و تجزیۀ حزب مسلم لیگ ، ۳ – بازسازی اندیشۀ اسلامی و مسافرت جنوب هند جهت ایراد خطابه ها ٤ – اهمیت خطبات اقبال ٥ – تصوّر مملکت اسلامی ٦ – عکس العمل هایی به خطبۀ اله آباد ۱۹۳۰ م ۷ – تدارکاتی برای گردهم آیی میز گرد لندن ، ۸ – مذاکرات کنفرانس میز گرد دیدارهایی از رُم ، مصر ، و فلسطین ، ۹ – گرداب سیاست هند ، ۱۰ – معضلات نمایندگی مشترک ، سنکیانگ، فلسطین و کشمیر ، ۱۱ – حزب مسلم لیگ در پنجاب و بحث ملیّت گرایی ۱۲ – سرمشقهای اسلامی ، ۱۳ – روزهای آخر. برای خوانندگان انگلیسی زبان علاقه مند به اقبال شناسی اطلاعات جالبی در این کتاب بچشم میخورد. دو موضوع کشمیر و فلسطین در دهۀ ۱۹٤۰م بصورت حاد در آمد، اما اقبال (م ۱۹۳۸م) دربارۀ آنها افکار و اندیشه هایی که داشت، اشاراتی به آن گردیده است.

۲ – **چشم اندازها :** سروده هایی متضمن نکات تاریخی اجتماعی و اخلاقی گزیدۀ اشعار محمد علی امامی نائینی ، ناشر انتشارات مگستان تهران ، چاپ اول ۱۳۸٤ ، تیراژ ۲۰۰۰ نسخه ، بها ۳۲۰۰ تومان ، ۳۹۹ ص.

در پی مقدمۀ مختصری، این مجموعۀ شعری در بخشهایی تهیه گردیده که بدینقرار است : مثنوی های تاریخی – اجتماعی بخش حکایات، بخش جهان ، بخش تأملات ، بخش گوناگون شامل ۱ – ادب ۲ – مدرسه ۳ – تبادرات ذهنی

مولف در جلد اول که قبلاً توسط همین ناشر چاپ گردیده بود زندگانی اقبال را میان ۱۸۷۷ تا ۱۹۰٤م تبیین نموده بود ، این کتاب را باید دومین جلد تلقی نمود که دارای ۹ باب ۳ ضمیمه / حاشیه و کتابنامه می باشد. در پایانِ اقتباسهایی مختصر از جلد سوم در شش صفحه درج شده است. یکی از اقبال شناسان معاصر این گونه شرح زندگانی شاعر متفکّر را اسلوب خاص گردآورنده تلقی کرده است.

۴ - اقبالیات اور قرۃ العین حیدر (اقبالشناسی و قرۃ العین حیدر) (اردو)

تألیف نسیم عباس چوهدری ، ناشر اکادمی اقبال پاکستان لاهور، چاپ اول، ۲۰۰۹م، شمارگان ۵۰۰ نسخه، بها ۱۵۰ روپیه ، ۲۷۹ص.

قرۃ العین حیدر نویسنده رُمان و داستان نویس بنام معاصر در ادب اردوست که پارسال در موطن خود بدرود حیات گفت . بقول گردآورنده ، نخست متن این کتاب را باعنوان « نفوذ اقبال در آثار قرۃ العین حیدر» برای رسالهٔ دورهٔ پیش دکتری دانشگاه تدوین کرده بود. این کتاب ابواب سه گانه ای با عنوان (ترجمه) مناسبات خانوادگی قرۃ العین حیدر و علامه اقبال ، دلبستگی قرۃ العین حیدر در اقبال شناسی ، نفوذ شاعر شرق بر ادبیهٔ شرق ، دیدار با او، در پایان بجای فهارس معمول سه گانه تنها به دادن کتابنامه اکتفا شده است.

۵ - چلچراغ (مجموعهٔ مقالات - اردو)

تألیف دکتر زاهد منیر عامر، دانشیار گروه آموزشی اردو دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور، ناشر دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب ، ۳۰٤ ص ، بها ۱۵۰ روپیه.

کتاب غیر از حرفی چند از رئیس دانشکده و پیشگفتار مولف دارای چهار باب با عنوان تحقیق و تجزیه ، اسلام و پاکستان، مطالعهٔ اقبال ، جهان دیگر که محتوی ۱٤ مقاله است که.در آن ها تاریخچهٔ مجمل اما جالب دانشکدهٔ خاورشناسی تبیین شده و سه مقاله دربارهٔ افکار شاعر متفکر با

٤ – نیایش هیچی و پوچی سزای عمر گران نیست. آقای نائینی در این مجموعه قطعات شعری موضوعی منتشر ساخته مثلاً برای خواجه نظام الملک چهار قطعهٔ سروده که اول نظام الملک دوم طلوع نظام الملک سوم اوج نظام المک و چهارم افول نظام الملک عنوان دارد. به موضوع « سعدی آموزگار قرون » بمناسبت هشتصدمین سال تولد قطعهٔ نغزی دارد که این گونه آغاز می شود:

قسم به حرمت شعر و قسم به حق هنر — که سعدیا به جهان هنر تویی سرور
شمامهٔ سخنت دلپذیر و روح فزاست — خود این نسیم ، نخیزد ز بوستان دگر
کسی که دل به گلستان و بوستان تو بست — دگر به هیچ بهشتی فرو نیارد سر
الی آخر ۲۷ بیت

۳ – **دیوان باهو** (فارسی)

بتحقیق و ترجمهٔ دکتر سلطان الطاف علی ، ناشر باهو پبلیکیشنز (مطبوعات باهو) لاهور / کویته ، شمارگان هزار نسخه، ۲۰۰۸م ، ۱۳۹ ص ، بها ۱۲۰ روپیه .

در فهرست مطالب پیشگفتار نوشتهٔ صاحبزاده سلطان حمید، مقدمه از مولف و گفتاری دربارهٔ دیوان غزل معری سلطان باهو بهترین نمونه (۳ – ۲۹) از آن پس ٥٤ غزل در ۱۰۸ صفحه طوری درج شده که غزلها صفحهٔ دست راست و ترجمه دست چپ جا گرفته ، هر غزل دارای پنج شش بیت است (صص ۳۰ – ۱۳۷) در آخر قطعه شعری با عنوان« باهو نامه» سرودهٔ دکتر محمد حسین تسبیحی (۱۳۸ – ۱۳۹) آورده شده . گردآورندهٔ محترم آثار متعددی در موضوع سلطان باهو از جمله پایان نامه مصوبّه از دانشگاه پنجاب چاپ و منتشر ساخته است.

٤ – **رسائل غنیمت** (فارسی) شامل رُقعات غنیمت و مناظره گل ونرگس . از محمد اکرم غنیمت کنجاهی، گردآوردهٔ دکتر عارف نوشاهی ناشر : مرکز تحقیق و تألیف المیر ترست لائبریری (کتابخانه موقوفهٔ المیر ، گجرات ، پاکستان . ۱۳۸۷ ش / ژانویه ۲۰۰۹م ، ۱۲۸ ص برای علاقه مندان و کتابخانه ها توزیع رایگان. اکادمی ادبی پنجابی مدتها قبل دیوان غنیمت کنجاهی را منتشر ساخته بود ، اینک متدرجاً رسائل منثور وی بهمّت ناشر در دست چاپ است گردآورندهٔ محترم دو پیشگفتار به اردو (مفصل) و فارسی (مختصر) درج نموده و کوششهایی که محقّقان و فارسی شناسان در

عنوان اقبال: هنرمند کنونی و تقاضای فن ، مسائل عصر حاضر و فکر اقبال ، تصور انقلابی اسلام و اقبال، شایستهٔ تذکّر است. در ضمن، اطلاعاتی، سودمند دربارهٔ شاعر ذولسانین و روزنامه نویس معروف مولانا ظفرعلی خان، علامه محمد اسد و مولانا ابوالحسن علی میان در مقاله های مختلف بدست می دهد . در بخش پایانی نامه هایی منتخب که از طرف شخصیتهای ملی و بین المللی به دکتر سید عبدالله رئیس اسبق دانشکدهٔ خاورشناسی ودایرة المعارف اسلامی دانشگاه پنجاب ، نوشته شده بود، منتشر گردیده است.

۶ - خاتم النبیین حضرت محمد مصطفی (ص) اردو

تألیف سید علی اکبر رضوی ، ناشر ادارهٔ ترویج علوم اسلامیه کراچی ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، ۲۰۰۸م ، هدیه ۲۵۰ روپیه، ٤۲۱ص.

در کتابهای شرح احوال و تاریخ، ابواب وفصول را نویسنده محترم به جزئیات امر متعلق نموده جداگانه مورد بحث قرار می دهد در نتیجه در کتاب حاضر هم ۱۱٦ عنوان (فصل) بمیان آمده. این اثر ایمانی و عقیدتی را به شخص شخیص حضرت خاتم النبیین (ص) منسوب و معنون کرده است. این کتاب که یکی از آخرین آثار اوست در خاتمه بخشی با عنوان « کتاب زندگی» دارد که در آن در شش صفحه گفتنی های کتاب زندگی را به صفحهٔ قرطاس منتقل ساخته، از خداوند آمرزش و مغفرت را درخواست کرده است. بگمانم پس از شرح زندگی شفیع المذنبین چه فرصتی بهتر از این برای این امرَ میسر می گشت! در خاتمه از ابیات دعائیه اقبال کمک جسته است:

گلستانی ز خاک من بر انگیز　　　نم چشمم بخون لاله آمیز
اگر شایان نیم تیغ علی (ع) را　　　نگهی ده چو شمشیر علی تیز

۷ - دیوان راجا موسوم به زُلف الهام (فارسی)

(شعر عرفانی فارسی مخدوم سید یوسف راجا معروف به راجو قتّال)

تحقیق و تدوین دکتر ارشاد شاکر اعوان، به اهتمام خانهٔ فرهنگ ایران

موضوع غنیمت انجام داده اند اجمالاً برشمرده است. از صص ۹۱ — ۱۲۸ تصاویر رقعات و منشأت هم شامل این مجموعه است. این مجموعه به خاطره های صادق علی دلاوری و دکتر محمد ظفر خان (م ۲۰۰۵م) که دربارهٔ غنیمت پژوهشهایی کرده بودند و غضنفر حسین میر(م ۱۹۹٦م) اهداء گردیده است.

۵ – **سرمهٔ اعتبار :** گزیدهٔ اشعار رئیس احمد نعمانی ، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران دهلی نو ، با مقدمهٔ «سر بانگ » و ویرایش علی رضا قزوه ، ۲۰۰۹ م ، ۱۸٦ ص اینک نگاهی بر مندرجات می اندازیم: حمد و نعت (۲۷ – ۳٦) غزل ها (۳۷ – ۱۳٤) غزل پاره ها (۱۳۵ – ۱٤۰) تعزیتها و تهنیتها (۱٤۱ – ۱۸۰) صلا و دعا (۱۸۱ – ۱۸٦).

چند بیت به طور نمونه :

نه هم خیال من این جا کسی نه هم سخنم — ز هندم و نتوان گفت هند را وطنم

به خویش گم شده ، افسرده ای شکسته دلی — همین نشانه بس است از پی شناختنم

****

زنجیر روایات جهان را بشکستم — بندی که به دل هست بریدن نتوانم

نی تن به قفس دارم و نی بال پریده — باز از در صیاد پریدن نتوانم

****

٦ – **سلطان عشق :** (فارسی / اردو) مجموعهٔ اشعار حضرت امیر خُرد کرمانی تدوین و ترجمه دکتر معین نظامی ، عظمی عزیز خان . ناشر: مسند (کرسی) حضرت سید علی هجویری دانشگاه پنجاب ، ۲۰۰۸م ، بها ۲۰۰ روپیه ، ۱۰۳ص.

در پیشگفتار به اردو تصریح شده که ابیات متفرق فارسی سید محمد مبارک علوی کرمانی (م ۷۷۰ هـ) با ترجمهٔ اردو در این کتاب گرد آورده شده . همچنین شرح احوال امیر خردکرمانی به قلم دکتر اسلم فرخی استاد متقاعد گروه اردو دانشگاه کراچی از ص ۱۷ تا ۵۲ که ملخّص شرح حال وی از کتاب دبستان نظام است، درج گردیده . امیر خُرد از فیض تربیت نظام الدین اولیاء (م ۷۲۵ هـ) و خواجه نصیر الدین محمود چراغ دهلوی (م ۷۵۷ هـ) و معاصر امیر خسرو و امیر حسن بوده است. در این مجموعه ۱۷۵ بیت فارسی امیر خُرد با ترجمهٔ اردو گردآوری شده است.

پیشاور، ناشر ایلیابکس راولپندی، چاپ اول ۲۰۰۹م، شمارگان ٦۰۰ نسخه، بها ۳۰۰ روپیه ۱٤۹ص.

شامل مقدمه و گزارش از جمله زندگانی و شجرهٔ نسب به اردو صص ۷ – ۲۳ ، ۳٤ غزل ، ۹ قطعه و ۱۲ مثنوی فارسی.

در شرح زندگانی سراینده گفته شده که سید یوسف راجا معاصر سلطان محمد تغلق بود که بدستور سلطان از دهلی به دکن منتقل گشت و در همان سامان بدرود حیات گفت. او پدر سید محمد حسینی بنده نواز گیسودراز مدفون در گلبرگه می باشد. در نزهة الخواهر سال وفات او ۷۳۱ هجری قمری درج است . در مورد ترتیب مجموعهٔ کنونی شعر عرفانی راجو قتّال تصریح گردیده که نسخهٔ کتابخانهٔ دیوان هند را نسخهٔ اساسی قرار داده است. بیتی چند به طور نمونه :

مطالع غزل ها

رویی که من بدیدم اندر جهان نگنجد — لذت جمال آن رو صورت بیان نگنجد

****

یک نور را خصلت چنین هم خود سما هم خود زمین
هم خود ملک هم آدمی در هر سنری سرّی به بین

نوری که لطیف است که از فهم نهانست
آن نور بهر وصف در این خلق عیانست

یکی از ویژگیهای غزلهای قتّال داشتن ابیاتی به تعداد بیش از حد معمول که اغلباً میان یازده تابیست و یک بیت است . سه مثنوی غیر از دوازده مثنوی که در بخش مثنویات آمده در لابلای غزلها درج گردیده است.

مطالع مثنوی

در آن دل که دردی نباشد ، عزیز — یقین دان که آن دل نگردد عزیز

خبر برد مجنون نزدیک یار — همیشه بود عاشقش بی قرار

نمونهٔ حمد :

التفات دل عشاق سوی حضرت تُست　　　جان مشتاق اسیر نظر رحمت تُست

در مدح نظام الدین اولیا:

قبلهٔ خسروان روی زمین　　　هفت کشور همیشه زیر نگین

۷ - هندوستان مین فارسی صحافت کی تاریخ (اردو)

[تاریخ روزنامه نویسی فارسی در هند (از جمله افغانستان و پاکستان]

تألیف دکتر اخلاق احمد آهن اُستادیار مرکز مطالعات فارسی و آسیای میانه ، دانشگاه ج ن ی دهلی نو ، ناشر ایجوکیشنل پبلشنگ هاوس - دهلی ٦ ، هند سال نشر ۲۰۰۸ م ، ۳۹۹ ص ، بها ۳۰۰ روپیه.

این اثر حاوی یک مقدمه و نُه فصل به شرح زیر است (ترجمه)

مقدمه صص ۱۵ - ۱۹ ، نقشهای آغازین روزنامه نویسی فارسی (۲۱ - ٤٦) ، روزنامه نویسی فارسی : ۱۸۲۳ تا ۱۸۵۷م ، (٤٧ - ١٤٨) روزنامه نویسی فارسی پس از ۱۸۵۷ م (١٤٩ - ٢١٤)، روزنامه های افغانی معاصر (٢١٥ - ٢٢٨) روزنامه‌ها و مجله‌های پاکستانی (٢٢٩ - ٢٤٢)، نقش روزنامه های فارسی در مبارزات آزادیخواهی (٢٤٣ - ٢٧٤) اهمیت تاریخی روزنامه های فارسی (٢٧٥ - ٢٩٦) اهمیت لسانی و ادبی روزنامه های فارسی (٢٩٧ - ٣١٧) علل انحطاط روزنامه نویسی فارسی و زبان و ادب در هند (٣١٩ - ٣٣٨) عکسهای روزنامه ها و تصویرها (صص ۱ تا ۲۲ لاتین) ضمیمه ۳۳۹ - ۳٦۰ کتابشناسی (۳٦١ - ۳۷۳) فهارس (۳۷۵ - ۳۹۹).

دربارهٔ مطبوعات فارسی زبان پاکستان ، مولّف در اواسط سال ۲۰۰۳م از این قلم خواستار اطلاعاتی دقیق گردید که به ایشان مجملاً فراهم گردید و در کتاب منعکس گردید اما تاکنون ۹۷ شماره از فصلنامهٔ دانش منتشر و توزیع گردیده و خود کتاب در ۲۰۰۸ م منتشر شده ولی با ارتباط به مطالب و نویسندگان دانش آخرین شماره که به آن اشاره شده ، شمارهٔ ۷۷ می باشد. از این که تألیف چنین کتاب بزبان اردو دربارهٔ روزنامه نویسی ، فارسی در شبه قاره بظاهر برای اولین دفعه انجام گرفته ، در خور تقدیر می باشد.

*****

مثنوی های این مجموعه از لحاظ تعداد ابیات نسبتاً مختصر و دارای ابیاتی میان ۱۵ تا ۲۱ بیت می باشد. توفیق بیشتر گردآورنده و مسئولان امر را از درگاه احدیّت خواهانیم.

۸ - علامه اقبال اور بلوچستان (علامه اقبال و بلوچستان) اردو

تألیف دکتر انعام الحق کوثر، ناشر اکادمی اقبال پاکستان، چاپ سوم، شمارگان ۵۰۰، بها ۳۰۰ روپیه ، ۲۹۴ص.

مولف محترم دارای آثار متعددی می باشد که در نیم قرن اخیر کراراً بزبانهای مخلف چاپ و منتشر گردیده است. مسافرتی که در حین حیات، علامه اقبال به بلوچستان کرده بود، از آن آغاز نموده هیأت های بلوچ که با اقبال دیدن کرده بودند و همچنین نویسندگان و سرایندگان بلوچستان که دربارهٔ اقبال به نثر و نظم آثار بوجود آوردند همه را اجمالاً در این کتاب آورده است. در آخر کتاب نامه نیز درج گردیده است.

۹ - علم اور مذهبی تجربه تحقیقی و توضیحی مطالعه (اردو)

(تجربهٔ مذهبی و علم : مطالعهٔ پژوهشی و تبیینی)

تألیف دکتر محمد آصف اعوان ناشر اکادمی اقبال پاکستان، چاپ اول ۲۰۰۸م ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، بها ۲۵۰ روپیه ، ۲۲۲ص.

خطبات اقبال که به زبان انگلیسی در شبه قاره ایراد شده بود به اردو و فارسی کراراً ترجمه و منتشر گردیده است. مولّف کتاب حاضر کوشیده است که خطبهٔ اول اقبال را در این کتاب مورد بحث قرار دهد. سه نفر اقبال شناس از هند و پاکستان در پیشگفتار های کوتاهی این اقدام علمی وی را تمجید نموده اند که شامل دکتر خواجه اکرام (دهلی نو) دکتر رفیع الدین هاشمی (لاهور) و دکتر وحید عشرت مرحوم می باشند.

نامه ها

۱۰ - فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ جامعهٔ جوادیه (بنارس - هند)
فارسی، نگارش سید جعفر حسینی اشکوری ناشر: مجمع ذخایر اسلامی - قم، ۱۳۸٦ ش، شمارگان ۱۵۰۰ جلد، ۱٦٦ص.

در این فهرست ۱۵۷ نسخهٔ خطی فارسی وعربی در موضوعات گونه گون موجود در کتابخانهٔ مزبور مجملاً هر کدام در حدود نیم صفحه شناسانده شده عکسهای برخی صفحات نسخه ها نیز گراور گردیده است. در آخر کتاب فهرست های ششگانه درج گردیده است.

۱۱ - فهرستواره نسخه های خطی خانقاه مجیبیه (پتنا - هند)
همراه بامقدمه ای مبسوط از سنگهای مزارات سلسله قادریه مجیبیه در باغ مجیبی - پتنا - فارسی

به کوشش سید صادق حسینی اشکوری ، ناشر مجمع ذخایر اسلامی - قم ، شمارگان ۱۵۰۰ جلد ، ۱۳۸٦ش.

گردآورندهٔ محترم در پیشگفتار فهرست های کتابخانه های مختلف دارای نسخ خطّی که توسط سازمان مجمع ذخایر اسلامی تهیهٔ و تدوین شده نام برده . ابتدای کتاب هم از تصویرهای سنگهای مزارات شده، از آن پس ۱۱۹۷ نسخه کتاب تفسیر ، حدیث ، فقه ، تصوف، شعر و ادب و سایر آن به صورت موضوعی جداگانه امّا به شیوهٔ جدول درج گردیده. در پایان هم فهرست الفبایی کتابها، مولّفین و اعلام آمده است.

۱۲ - کنز الاکتساب (رساله ای منظوم در فن مهر کنی و هنرهای وابسته)
سرودهٔ رحمتی بن عطاء الله (به سال ۱۰۵۷ق) ضمیمهٔ نامهٔ بهارستان

به کوشش دکتر عارف نوشاهی باهمکاری اقصی ازور، زیر نظر نادر مطلبی کاشانی ، ناشر کتابخانه ، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، ۱۳۸۷ش ، بها ۲۵۰۰۰ ریال ، ۷٦ ص.

در پیشگفتار (صص ۹ - ۱۲) به شرح حال مولّف ، به کنز الاکتساب رجال و نسخه های خطّی آن پرداخته شده ، متن صص ۲۷ - ٥٤ و پیوست ها

نمایانگر اسامی مشاهیر این رشته و گزیدهٔ مقالات فارسی و اردو می باشد. در پایان نمایه های چهارگانه درج شده است. این اثر به نکوداشت دکتر عبدالله جغتایی (م ۱٤۰۵هـ . ق) که در رشته های هنری و معماری تدریس و پژوهشهایی انجام داده، منتسب گردیده است.

۱۳ - محسن اسلام « حضرت ابوطالب ابن حضرت عبدالمطّلب » (اردو)

مولف سید علی اکبر رضوی، ناشر ادارهٔ ترویج علوم اسلامیه کراچی، ۲۰۰۸م ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، ۱۹۸ص.

مولّف محترم به موضوعاتی با ارتباط به اسلام شناسی ، تاریخ اسلام و شخصیت های خانوادهٔ عصمت و طهارت همچنین سفرنامه ، کتابهای متعددی در دههٔ اخیر منتشر نموده و سال گذشته هم از این جهان فانی رخت بربسته است . فهرست مطالب چهل بخشی شامل ادوار مختلف زندگانی عم گرامی حضرت ختمی مرتبت (ص) می باشد.در ابتداء چند منقبت از سرایندگان مختلف درج شده است. گردآورنده، این بیت معروف را سرنامه قرار داده است.

بعد از وفات تربت ما در زمین مجو   در سینه های مردم عارف مزار ماست

۱۴ - مولانا رومی اور ان کا پیغام Rumi and his Message

به سه زبان اردو ، فارسی ، و انگلیسی گردآورنده امتیاز احمد ، ۲۰۰۸م ، بها ۲۲۰ روپیه.

کتابخانهٔ عمومی خاورشناسی پتنا مجموعهٔ مقالاتی را که در سمینار فوق ارایه شده بود در ۱۱۰ صفحه انگلیسی و ۸۰ صفحه فارسی و اردو منتشر ساخته است. غیر از خطابه های خیر مقدم برگزارکنندگان ۱۵ مقالهٔ علمی در این همایش ارایه گردیده که دوتا از آن ها به فارسی بوده است.

پاسخ به نامه ها

اشاره:

ده ها نامهٔ مهرآمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه، بر حسب معمول طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که دوستان گرامی به ارزیابی مقاله های علمی پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده، توجّه می فرمایند، نشانگر درک اهمّیت میراث مشترک فرهنگی و ادبی کشورهای فارسی دان منطقه می باشد. نظر سنجی های مخلصانه و خالصانهٔ دوستداران دُور و نزدیک در بهبود سطح مطالب شماره های در دست تدوین مؤثر می افتد. اینک اقتباساتی چند از، چنین نامه های محبّت آمیز و پاسخ کوتاهی به هر یک از آنها:

۱ - جناب آقای سید صادق حسینی اشکوری ، رئیس مجمع ذخایر اسلامی - قم بذل عنایت کرده مرقوم فرموده اند:

« ضمن عرض ادب و احترام و اعلام وصول شمارهٔ ۹۵ مجلهٔ ارزشمند دانش مستدعی است با توجه به ارتباط آن مرکز با مراکز پژوهشی و ایران شناسی در سراسر شبه قاره ، مناسب است آن مجله در بخشی ویژه به مراکز ایرانشناسی و مراکز پژوهشی در حوزهٔ زبان فارسی در پاکستان - یا به طور اعم شبه قاره - بپردازد. چنانچه این مطلب به صورت مقاله ای تحلیلی با ارائهٔ آمارها و نوع عملکرد آن مراکز باشد برای برقراری ارتباط بین مراکز ایرانی با مراکز شبه قاره و تبادل فرهنگی فیمابین بسیار مفید خواهد بود.طبیعی است با توجه به تغییرات همیشگی در آدرسها و مدیریتها، مناسب است آخرین آمار با درج مشخصات تماس (لااقل ایمیل و سایت) حتماً قید شود.این درخواست از آنجا مطرح می شود که بنظر می رسد مجلهٔ شما پل ارتباطی مناسبی بین شبه قاره و ایران در حوزهٔ مطالعات فارسی برقرار کرده است.»

۱۵ – هند – ایرانی ادبیات : چند مطالعه (اردو) [ادبیات هند – ایرانی مطالعاتی چند]

مولف : کبیر احمد جائسی اُستاد متقاعد دانشگاه مقیم علیگر ناشر : قومی کونسل برای فروغ اردو زبان، دهلی نو هند ، (شورای ملی ترویج زبان اردو) شمارگان ۵۵۰ نسخه، ژانویه ۲۰۰۹م ، بها ۲۵۰ روپیه ، ۱۹۰ ص.

این کتاب در واقع مجموعهٔ مقالات مولف است که اغلب در موضوعاتی با ارتباط به ایران شناسی و زبان و ادب فارسی به اردو به نگارش در آورده برخی از آنها به شرح زیر است : (ترجمه) بیدل: شخصیت و محیط ، نگاهی به (کتاب) خیام از سید سلیمان ندوی ، عناصر ایرانی و پارسی در فرهنگ اسلامی شبه قاره ، دیوان حافظ هند، اهمیت مطالعهٔ فارسی در هند مستقل ، ترجمهٔ تفسیر قرآن ، نگاهی به انشای مومن ، تفسیر نویسی فارسی در هزارهٔ اول ، نامه های غیر چاپی جهانگیر و شاه عباس، باب پنجم گلستان ، مسأله زبان آذری . مولف در ۱۹۷۷م به عنوان عضو هیأت معلمان فارسی در تهران در همایشی شرکت جسته بود در آخر کتاب خاطرات آن سفر را با عنوان « ایران در نگاه من » در سی و پنج صفحه منضم ساخته است.

*****

از پیشنهاد ابتکاری جنابعالی بگرمی استقبال می کنیم. از کلیهٔ مراکز ایران شناسی و مراکز پژوهشی در حوزهٔ زبان فارسی در پاکستان یا به طور اعم در شبه قاره درخواست می کنیم که تاریخچهٔ علمی سازمانهای مربوطه را با اطلاعات کامل پروژه های پژوهشی و انتشاراتی به اضافه نشانی ایمیل وسایت برای ما ارسال بدارند تا در فصلنامهٔ دانش منعکس گردد.برخی از اطلاعات که دربارهٔ بعضی از چنین مراکز از دورا دور در دست است ممکن است مطابق خواسته های سازمان های مربوطه نباشد به این دلیل ما راساً نمی توانیم پیشقدم گردیم. از طرفی باوصف این که صدها کتابخانه ها ، دانشگاه ها و شخصیتهای وابسته به تدریس و آموزش در سطوح مختلف از سالها پیش در گیرندگان دانش قرار دارند اما اگر انتشارات و نشریه هایی هم داشته باشند، در مبادلهٔ آن کمتر بذل توجه می نمایند در حالیکه فصلنامهٔ دانش کتابهای تازه را مرتب معرفی می نماید. با این همه ما آمادگی خود را جهت نشر گزارش خدمات مراکز ایران شناسی و زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره اعلام می کنیم. در این ضمن درخواست داریم که مطالب ارسالی ترجیحاً به فارسی تدوین و تهیه گردد.

۲ - آقای حق نواز خان فارسی دوست گرامی از پیرزئی براه سامان بخش اتک التفات فرموده نوشته اند:

« شمارهٔ ۹۶ از فصلنامهٔ دانش را با تشکر و امتنان وصول داشتم. ازینکه زبان شیرین فارسی دوباره مورد عنایت دولت پاکستان شده است ، بسیار شادمان گشتم. خدا کند که این زبان شیرین رونق از دست داده را از سرِ نو پیدا کند و در دبیرستانها و دانشکده ها پسران و دختران مشغول تحصیلش شوند - زبان فارسی بهترین سرمایهٔ اخلاق و فرهنگ و تمدّن اسلام را در بردارد.

همهٔ مقالات فصلنامه بسیار مفید و پُراز معلومات است و بادقّت و زحمت بسیار نوشته شده است .علی الخصوص مقاله های آقایان محترم

نامه ها

، پرفسور دکتر رضا مصطفوی ، دکتر غلام ناصر مروت ، دکتر علی کمیل قزلباش ... را خواندم و مستفید شدم.
پاکستان موجوده مدتها تحت سلطهٔ ایران بوده و برای همین است که نفوذ فارسی در زبانهای سراسر پاکستان (به شمول گویش های محلی) موجود و مشهود و نمایان است. با این همه بنده می گویم که پشتو با گروه زبانهای هند جرمانی متعلق نیست بلکه زبان گروه زبانهای سامی می باشد. شادروان روشن خان با دلائل قطعی این را به اثبات کرده است. (رجوع کنید به تذکره : پتهانون کی اصلیت اور ان کی تاریخ – یکم جنوری ۱۹۸۰ : (روشن خان ایند کمپنی – تمباکو دیلرز – پهول چوک – جونا مارکیت – کراچی) و افغانون کی نسلی تاریخ – ۱۴ اگست ۱۹۸۱ (ناشر مذکوره) پشتو از زبانها می باشد که در برنامه ها و نرم افزارهای رایانه یی کار برد دارند.»

بعد از دو سه دهه غفلت از اهمیت زبان و ادب فارسی در تشکیل سیرت و کردار افراد و جامعه ، اگر ما بتوانیم مجدداً در شبکهٔ آموزشی دبیرستانی و دانشکده ای ، به احیاء و تقویت امکانات آموزشی زبان فارسی بپردازیم بدون شک در سالهای آینده حسن اثر خواهد داشت. فقط در ادب فارسی آموزش گردیده است:

میازار موری که دانه کش است — که جان دارد و جان شیرین خوش است

از یکی از فیزیکدانان معروف پاکستانی که شهرت جهانی دارد، چهارده سال پیش در مصاحبه ای پرسش کردند که چگونه است شما که اساساً علوم دان هستید و هزاران بیت اردو و فارسی حفظ دارید و در نوشتارها و گفتارهای خود بکار می برید؟ پاسخ داد فراگیری علوم آدم را علوم دان می کند ولی شعر و ادب است که آدم را انسان می سازد!

تا آنجایی که به بحث علمی راجع به زبان پشتو متعلق است از خوانندگان محترم دانش صدها نفر پشتودان و پشتو شناس می باشند، بهتر است

ما موضوع را به آنان واگذار کنیم . هر نظر علمی دریافتی را منعکس خواهیم کرد.

۳ – آقای دانش نبی بخش از تری میرواه خیرپور میرس (سند) ابراز محبت نموده نگاشته اند :

«غرض از مزاحم شدن اینکه ، اینجانب شماره ۹۵ از فصلنامهٔ « دانش» را دریافت نمودم، با جای دادن شعر اینجانب بعنوان « غافل مباش » و نامهٔ بنده همراه با پاسخ . سرفرازم نموده اید. در قبال این همه عنایت خدای کناد همیشه سربلند و سرفراز باشید.

باور بفرمائید بنده مجنونم و زبان پارسی لیلی من است همواره واژه ای از زبان پارسی و اسم کشور ایران برایم چونان پیراهن یوسف است.

چه خوب سروده است جناب آقای دکتر حداد عادل:

« فارسی را پاس میداریم زیرا گفته اند: قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری»

سلام بر تو ای زبان کهن!

......زبان تهذیب و تمدن!

...... زبان عزت و آبرو!

.... زبان استقلال و آزادی!

.... زبان انقلاب و مردانگی

.... زبان امام راحل و شهداء گرانقدر

ضمنا نوشتارهای خواهران ارجمند ، خانم محمدی بدر و خانم شگفته بنظر اینجانب از ممتازترین مقاله های این فصلنامه می باشد. آفرین به نویسندگان این مقاله ها».

فارسی دوستی امثال و نظایر شما درخور تقدیر است ما در صد و پنجاه سال اخیر که دورهٔ سلطهٔ زبان انگلیسی بود دو تن از برجسته ترین سخنور که داشتیم این گونه برای فارسی عقیده داشتند:

پاسخ به نامه ها

اشاره:

ده ها نامۀ مهرآمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه، بر حسب معمول طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که دوستان گرامی به ارزیابی مقاله های علمی پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده، توجّه می فرمایند، نشانگر درک اهمیّت میراث مشترک فرهنگی و ادبی کشورهای فارسی دان منطقه می باشد. نظر سنجی های مخلصانه و خالصانۀ دوستداران دُور و نزدیک در بهبود سطح مطالب شماره های در دست تدوین مؤثر می افتد. اینک اقتباساتی چند از، چنین نامه های محبّت آمیز و پاسخ کوتاهی به هر یک از آنها:

۱- جناب آقای ملک حق نوازخان فارسی دوست ساکن پیرزئی بخش اتک (پنجاب) در نامۀ مهر آمیز نوشته اند:

« بنده احترام و محبت و دعا را ابلاغ می دارم. شمارۀ ۹۷ از فصلنامۀ دانش را دریافت داشتم - ممنون و متشکّرم. مایۀ بسیار خوشوقتی و شادمانی و دلیل بر خوش قدمی دانش است که پا به بیست و پنجمین سال اشاعت می گذارد. بنا به گفتۀ آقای سردبیر « از این دوره دائرة المعارفی آراسته است». حق چنانست که در زمینۀ میراث فرهنگ فارسی خدمات بزرگ شایسته، انجام داده است.

اقدام شورای علمی دانش که شمارۀ یک صدمین به نکوداشت نسل حاضر از گذشتگانی که دانش از آثار و خدمات ایشان برخوردار شده است، اختصاص دهد، بسیار نیکو و قابل تبریک است.

ویژه شادروان قیصر امین پور، شاعر انقلاب اسلامی بسیار مفید است. مقاله نگاران گوشه های شعر و خصوصیات ابیات و شعر وی را روشن ساخته اند. بهتر می بود که مختصری از حالات زندگی وی هم اندراج می شد.

غالب:

فارسی بین تا به بینی نقشهای رنگ رنگ بگذر از مجموعهٔ اردو که بی رنگ من است

اقبال:

گرچه هندی در عذوبت شکر است طرز گفتار دری شیرین تر است

۴ – پرفسور محمد عبدالله ، استاد متقاعد مدرسهٔ عالیهٔ کلکته در نامه ای مرقوم داشتند:

«گرامی نامه مورخه ۲۵ شهریور ۱۳۸۸ / ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۹ م در هفته گذشته موصول شد . خیلی متشکرم.

شماره فصلنامه « دانش » ۹۳ – ۹۴ – ۹۵ که بمن ارسال کرده بودید در راه ضایع شد. ازین خبر بد دلم خیلی غمگین شد . حسب ارشاد عالی نامهٔ به ادارهٔ پست نوشته در این معامله استفسار خواهم کرد. این حادثه را هرگز فراموش نکنم چاره نیست. امید است که از شمارهٔ تازه محروم نباشم».

معمولاً در هر سه برج یک شمارهٔ جدید فصلنامه دانش به نشانی گیرندگان داخل و خارج کشور ارسال می‌گردد که در داخل در چند روز و در خارج ماه بعد بدست علاقه مندان می رسد. اشکال اساسی در این جاست که اغلب گیرندگان محترم اهمیت اعلام وصول را درک نمی کنند و اگر چنانچه ادارهٔ پست به برخی از نشانی ها بدلیلی دانش را تحویل ندهد ما از آن بی خبر می مانیم. امید است شمارهٔ ۹۶ که ماه قبل به پست داده شده تا به حال به جنابعالی رسیده باشد مشروط بر این که به اداره کل پست شهر در این ضمن هشدار لازم داده باشید.

۵ – خانم دکتر نکهت فاطمه استادیار مدعو جامعهٔ ملیه اسلامیه دهلی نو در ضمن اعلام وصول شمارهٔ ما قبل دانش نوشته اند:

«نسخه ای از شماره ۹۵ مجلهٔ دانش را دریافت کردم. از لطف و مهربانی جنابعالی بسیار متشکر و سپاسگزار هستم. تمام مقاله های ارزنده

مقالات آقایان دکتر محمد بقایی ماکان، دکتر امیر احمدیان و خانم محترمه دکتر صغری بانو شگفته را خواندم و خواندم و مستفید شدم. خدای تعالی همه ایشان را سلامت و شادمان نگهدارد!

توفیقات بیشتری برای همهٔ تان از خدای بزرگ متعال مسئلت می نمایم.

به هرکار بخت تو پیروز باد – همه روزگار تو نوروز باد»

از فارسی نویسان محقق و پژوهشگران ارجمند علاقه مند به دانش انتظار داریم که در اسرع وقت مقالاتی دربارهٔ یکی از سه زمینهٔ اعلام شده در پاسخ به نامه های شمارهٔ ۹۷ با مشاوره با مدیریت فصلنامه تدوین و به دفتر دانش ارسال بدارند. ما در حال حاضر کوشا هستیم که هرچه زودتر شمارهٔ بعدی را چاپ و منتشر نمائیم تا یکصدمین شمارهٔ مجلهٔ علمی پژوهشی را که نمایانگر بیست و پنجمین سال نشر مرتب خواهد بود، بمنصّهٔ شهود بیاوریم. ان شاء الله .

به عون الهی توانستیم قبل از دومین سالگرد خاموشی زنده یاد قیصرامین پور ویژه نامه‌ای تهیه و منتشر بنمائیم. در این ضمن از نویسندگان محترمی که در این زمینه همکاری کردند به ویژه آقای دکتر ایران زاده رئیس اسبق مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان صمیمانه سپاسگزاری می کنیم. تا آنجایی که به شرح احوال دکتر قیصر امین پور متعلق می شود، در لابلای مقاله های چاپ شده اشارتهایی درج شده که برای استاد دانشگاه دارای دکترای زبان وادب فارسی و سرایندهٔ معاصر بامضامین نو آور کفایت می کند، هر که صاحب آثار و منشاء اثر در زندگانی باشد ماندگار است وگرنه بقول سعدی:

زندگی پنج روز و شش باشد !

۲ – استاد حسین مسرت پژوهشگر گرانمایه بذل عنایت کرده از یزد مرقوم داشتند:

«از اینکه کماکان حقیر را در ردیف دریافت کنندگان نشریهٔ وزین و پُربار دانش قرار می دهید؛ بسیار خرسندم و به خود می بالم؛ زیرا گواه کوشش شما و دیگر پارسی زبانان آن دیار هستم؛ گواه تلاش کسانی که همواره دل در گرو رشد و شکوفایی زبان و ادب فارسی در قاره سان هندو

تحقیقی و علمی این مجله مورد استفاده قرار می گیرند. امیدوارم که آینده هم همین طور لطف می فرمایند».

ماه قبل شماره ۹۶ فصلنامه هم ارسال شده ، امید است تا بحال از لحاظ تان گذشته باشد. آخرین مقاله ای که ارسال داشته بودید در شمارهٔ مزبور منتشر گردیده . از فارسی نویسان محقق در کشورهای منطقه انتظار داریم که برای فصلنامهٔ دانش مقاله های علمی پژوهشی را مرتب تدوین نموده ارسال بدارند. در این ضمن خاطر نشان می سازیم برای تهیه مقالهٔ بعد، منتظر چاپ مقالهٔ قبل نباشند زیرا هر مقالهٔ دریافتی « بنوبهٔ چاپ » قرار می گیرد. اگر چنانچه نوشتاری در سطح مطلوب تدوین و تهیه گردیده باشد معمولاً مدیریت و شورای علمی در ضمن ارزیابی نظر موافق را اعلام می نماید.

۶ – آقای پرفسور غلام رسول جان ، استاد مرکز مطالعات آسیای مرکزی دانشگاه کشمیر از سری نگر در نامهٔ الکترونیکی مرقوم فرمودند (ترجمه)

« شمارهٔ ۹۵ فصلنامه دانش را دریافت نمودم ، بسیار ممنون و سپاسگزارم پس از مطالعهٔ کامل شمارهٔ حاضر نظرات خود را خواهم نوشت »

موجب خوشوقتی است که جنابعالی مرتب اعلام وصول فصلنامه راازطریق ایمیل می فرستید. امید است در نظر سنجی مطالب منتشره در فصلنامه هم به طور مرتب شریک و سهم خواهید گشت، زیرا این وظیفهٔ دسته جمعی فارسی شناسان منطقه بخصوص کشورهای شبه قاره است که در پیشبرد اهداف فصلنامهٔ فارسی زبان علمی پژوهشی که امسال بیست و پنجمین سال انتشار خود را می گذراند، همکاری فرمایند.

پاکستان دارند. بدین وسیله و با شادمانی ؛ رسید شمارهٔ ۹۶ آن وزین نامه را باز می گویم و چشم براه شماره های دیگر آن می مانم بدرود.»

با سپاس برای کلمات محبّت آمیز در همین اثناء شمارهٔ ۹۷ دانش بوسیلهٔ پست تقدیم گردیده . قرار است در بهار سال ۱۳۸۹ فصلنامه بمناسبت تکمیل بیست و پنجمین سال نشر دانش صدمین شماره را با موضوعات سه گانهٔ علمی تدوین بدهیم که در بخش پاسخ به نامه های شمارهٔ ۹۷ اعلام شده. جنابعالی که از سالها از « خوانندگان » مرتّب محلهٔ علمی پژوهشی می باشید. اگر دربارهٔ یکی از موضوعات مقالهٔ علمی تهیه و ایمیل فرمائید ، ان شاء الله استفاده خواهیم کرد.

۳ - خانم دکتر نکهت فاطمه ، استادیار دانشکدهٔ پی جی ممتاز از لکهنو (هند) ابراز لطف کرده ، نوشته اند:

«نسخه ای از فصلنامهٔ « دانش» شماره ۹۶ را دریافت کردم. وقتی که اسم خودم را در فهرست مطالب دیدم ، بسیار خرسند و شاد شدم. واقعا درست است که « صبر تلخ است، ولی بر شیرین دارد.» برای انتشار مقاله ام در خدمت تمام دست اندرکاران مجلهٔ «دانش» و به ویژه مدیریت محترم بسیار تشکر عرض مي کنم و از صمیم قلب پوزش می خواهم که با دیر وصول مجله را اعلام می دهم .

دیگر در خدمت جنابعالی عرض می شود که به فضل خداوند تعالی و از ادعیهٔ جنابعالی مرا دو ماه قبل در شهر لکهنو (هند) در یک دانشکده از حیث استادیار در زبان و ادبیات فارسی استخدام شده و حالا آدرس من عوض شده است. بدین سبب در اطلاع دادن وصولیابی مجله تأخیر شده است.

باردیگر برای چاپ مقاله و ارسال مجله از بن دندان در خدمت جنابعالی سپاسگزار هستم . و امیدوارم که آینده هم همین طور لطف می فرمایند.»

خوشحالیم از این که با ترفیع رُتبه برای تدریس تمام وقت زبان و ادب فارسی در دانشکده انتخاب و مشغول تدریس گردیده‌اید ، تبریکات ما را بپذیرید. شما که از سالها قبل به نویسندگی و پژوهش علمی دلبستگی از

۷ – آقای پرفسور دکتر نور الهدی استاد دانشگاه راجشاهی بنگلادش در نامه الکترونیکی نوشته اند : (ترجمه)

« باسلام به عرض می رساند که ما شماره های ۹۴ و ۹۵ فصلنامهٔ دانش را دریافت کرده ایم. برای این لطف شما سپاس عمیق خود را ابلاغ می نمایم»

امید است شمارهٔ ۹۶ که ماه قبل به پست داده شده تا به حال دست شما را بوسیده باشد. مقالهٔ ارسالی شما هم در آن چاپ گردیده است . امید است خود جنابعالی و استادان فارسی دانشگاه های کشورتان از این فرصت علمی استفاده خواهند کرد.

۸ – آقای دکتر عارف نوشاهی پژوهشگر و فهرست نگار برجستهٔ معاصر طی نامهٔ مهرآمیزی مرقوم داشتند:

« مجلهٔ وزین دانش شمارهٔ ۹۶ دریافت و موجب خوشوقتی شد، انتشار مجله نشانی آنست که مرکز هنوز فعال است ، امیدواریم شکوه مرکز برگردد. از همین حالا به فکر ویژه نامه صدمین شمارهٔ دانش باشید و یک شماره پر آب و تاب ارائه بدهید. موفق باشید».

صدمین شمارهٔ فصلنامه دانش نشانگر تکمیل بیست و پنجسال انتشار مرتب و متواتر فصلنامهٔ علمی پژوهشی و توزیع منظم آن در جهان فارسی خواهد بود. ما در نظر داریم که ویژه هایی بشرح زیر در این شماره بیاوریم:

۱ – معرفی « اولین» های زبان فارسی در شبه قاره، از قبیل: اولین تذکرة الشعراء فارسی، اولین فرهنگنامهٔ فارسی، اولین تاریخ فارسی و...،

۲ – احوال و آثار نویسندگانی که در این یکصد شماره تعداد قابل توجهی مقاله تقدیم دانش نموده و حال خود از میان ما به جهان باقی رخت بربسته اند، از قبیل زنده یادان: مرحوم دکتر محمد ریاض، دکتر محمد ظفر خان، پرفسور نذیر احمد، دکتر کلیم سهسرامی ، دکتر سید جعفر شهیدی، دکتر شمس الدین احمد و...

خود نشان داده اید، امیدواریم در آینده بیشتر وقت عزیز خود را به صحنهٔ تحقیق اختصاص خواهید داد .

۴ – آقای محمد شاه مربی فارسی از ننکانه صاحب (پنجاب) نوشته است:

«بعد از تسلیمات ، دانش شمارهٔ ۹۶ بهار دریافت کرده ام . بسیار تشکر که فهرست مطالب این مجله خیلی خوب و پُرارزش است. به خصوص « حکمت لقمان و اندرزهای وی از دیدگاه کتاب الهی و سنن اسلامی از پرفسور دکتر صغری بانو شگفته و فارسی نویسان و فارسی سرایان معاصر پاکستان در نیمهٔ دوم قرن چهاردهم هجری شمسی از سید مرتضی موسوی » و دیگر موضوع این مجله نیز خوب اند . این مجله «دانش» برای خوانندگان فارسی و دانشجویان زبان وادب فارسی و گسترش زبان و ادبیات فارسی خیلی جالب و سودمند است. الان امروزها من مربی فارسی هستم ولی من هم بسیار استفاده می کنم. برای شما و مرکز تحقیقات دعا از ته دل می کنم.»

از مربیان و معلمان زبان و ادب فارسی در دانشکده ها و دانشگاه های منطقه بویژه پاکستان که به فارسی نویسی و تهیّهٔ مقاله های علمی پژوهشی استعداد کافی و وافی داشته باشند ، خواهانیم که در مراحل بدوی شغل آموزش و تدریس فارسی به نویسندگی و پژوهش علمی روی بیاورند تا در مراحل بعدی بتوانند به استادیاری، دانشیاری و استادی ترفیع رتبه پیدا بکنند. فصلنامهٔ دانش دراین راستا مشوّق کسانی است که میخواهند قریحه های آفرینشی خود را بیازمایند.ضمناً هیچ کتاب ارسالی تان به دفتر فصلنامه نرسیده.

۵ – آقای محمد حمید مسئول بخش مجله های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه آزاد علامه اقبال در ضمن اعلام وصول شمارهٔ اخیر نوشته است.(ترجمه)

« باکمال خوشوقتی وصول شمارهٔ ۹۷ (تابستان ۲۰۰۹) فصلنامهٔ دانش بدین وسیله اعلام می گردد. این مجله مجموعهٔ مجلات کتابخانه را

بدیهی است نکوداشت یاد این عزیزان از دست رفته که هریک از گوشه ای از خاک ایران، هند، بنگلادش، پاکستان ، کشمیر و... برخاسته اند وظیفهٔ وجدانی و علمی همهٔ ماست.

۳ – بررسی مشترکات فرهنگی کشورهای حوزهٔ فارسی در زمینه های: ادب ، هنر ، رسوم، میراث، و...

اطمینان داریم که بدون مشارکت فعال جنابعالی که از همکاران قدیمی فصل نامه هستید و همکاری پژوهشگران جوانی که بدین کار تشویق می فرمائید، اجرای چنین طرحی با موفقیت همراه نخواهد شد. به همین خاطر درخواست می کنیم:

از این که ما موضوعات فوق را در شمارهٔ ۹۷ دانش به استحضار فارسی نویسان پژوهشگر کشورهای منطقه می رسانیم ، انتظار داریم که حد اکثر در دو سه ماه نه فقط نخست با ایمیل موضوع انتخابی را اعلام بنمایند و یا دریافت پاسخ مقالهٔ کامل را با اضافه یادداشتها ، کتابنامه وغیره ترجیحاً بوسیلهٔ ایمیل ارسال بدارند. فارسی نویسان کلیهٔ کشورهای جهان فارسی که از خوانندگان پر و پا قرص « دانش » هستند قطع نظر ازین که در سالهای قبل از نویسندگان «دانش» بودند یا خیر، می‌توانند برای ویژه نامه، مقاله هایی تهیه نمایند و ما صمیمانه از ایشان استقبال خواهیم کرد.

۹ – آقای ضیاء ملک بذل عنایت کرده از لاهور نوشتند (ترجمه)

« شمارهٔ ۹۵ دانش را با کمال امتنان دریافت نمودم که مظهر اخوّت اسلامی میان ایران و پاکستان طی قرون متمادی و در ازمنهٔ آتی است . بنظرم سعدی و اقبال از برجستگان ادب فارسی می باشند. غیر از مطالب منثور حتی قطعات شعری منتشره در دانش در فهم اسلام و قرآن کمک می کند»

صمیمانه سپاسگزاریم که جنابعالی نه فقط در اعلام وصول پیشقدم شدید بلکه در چند جمله نقدی بر مندرجات مجله هم فرموده اید. تلاش ما

غنی تر ساخته است . امید است در آینده هم اسم کتابخانه ما شامل گیرندگان مجلهٔ وزین خواهد بود. شایستهٔ تذکر است که عناوین مقالات منتشر شده جهت آگاهی عموم استفاده کنندگان کتابخانه در بولیتن دانشگاه به زبان انگلیسی منعکس گردیده است.»

از این که سروقت اعلام وصول مجله کردید سپاسگزاریم،آگاهی از اقدام تان جهت انعکاس فهرست مطالب شماره ۹۷ با استفاده از چکیده های انگلیسی موجب مزید خوشوقتی گردید. چنانچه به عنوان مبادله بولیتن دانشگاه تان را به کتابخانهٔ مرکز می فرستادید، برای آگاهی مراجعین سودمند می بود.

۶ – آقای فاتح کارد کلی سرکتابدار بنیاد مذهبی ترکیه ، مرکز مطالعات اسلامی ISAM از استانبول نوشته است (ترجمه)

«باکمال خوشوقتی کتابخانهٔ ما یک نسخه از فصلنامهٔ دانش شمارهٔ ۹۶ را دریافت نموده که جزیی از مبادلات علمی دو سازمان ما می باشند. امیدواریم چنین مبادلات و همکاری در آینده هم ادامه خواهد یافت».

اعلام وصول مرتب فصلنامهٔ دانش موجب تشکر است. نسخی از دائرة المعارف ارسالی را در سالهای اخیر دریافت نموده ایم و از این بابت امتنان عمیق مان را ابراز می داریم.

۷ – پرفسور دکتر محمد منور مسعودی رئیس بخش فارسی دانشگاه کشمیر از سرینگر مرقوم فرمودند:

« بعد از تسلیمات و ارادت صمیمانه عرض می کنم که فصلنامهٔ دانش (۹۶ بهار) دریافت شد. بی نهایت سپاسگزارم ! در این مجله همهٔ مقالات گرانقدر و پُرمغز گردآمده است. آرزومندم که این مجلهٔ تحقیقی دایم به پیروی زبان و ادب و تحقیقی را ادامه بدهد و ما را هم به افتخار دلبستگی و محضر خود مفتخر بسازد.»

باتشکر دو ماه قبل شمارهٔ ۹۷ هم تقدیم گردیده ، در سخن دانش و در بخش نامه ها راجع به موضوعاتی که در شمارهٔ تکمیل بیست و پنجمین

اینست که در حین ترویج فارسی نویسی و فارسی خوانی قلوب علاقه مندان را بهم نزدیک کنیم، چنانکه مولانا تعلیم فرموده :

تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی

همچنین باابراز مراتب امتنان، نامه های محبّت آمیز، پیام های الکترونیکی و گاهی مکرّر از خوانندگان ارجمند به شرح زیر به دفتر دانش رسید:

ایران :

ارومیه : دکتر رامین نیک روز مدیر کل خدمات علمی و فناوری ، اطلاعات دانشگاه ارومیه.

اصفهان : آقای حسن داداشی ارانی دانشگاه پیام نور استان اصفهان. مرکز تحقیقات امام امیر المومنین.

تبریز : دکتر محمد باقر بناء شریفیان رئیس کتابخانۀ مرکزی دانشگاه تبریز.

تهران : نرگس حسنی ، دکتر علی محمد موذنی مدیر گروه دانشنامه شبه قاره فرهنگستان زبان و ادب فارسی ، دکتر نرگس محمدی بدر، رئیس مرکز هم آهنگی و پذیرش بین المللی دانشگاه پیام نور تهران ، حسین غمیلو معاون پژوهشی پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، سیده زهره نصیری دانشگاه علامه طباطبایی ، دکتر علیرضا حاجیا نژاد رئیس کتابخانۀ دانشکدۀ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران ، آقای حسن سید عرب مدیر کتابخانه و مرکز اطلاع رسانی ، بنیاد دائرة المعارف اسلامی تهران ، آقای اکبر ایرانی رئیس مرکز پژوهش میراث مکتوب ، آقای محمد رضا نصیری دبیر فرهنگستان زبان و ادب فارسی ، کتابخانه حسینیۀ ارشاد بخش نشریات ، سید محمد مجتبی حسینی مدیر عامل موسسۀ کتابخانه وموزۀ ملی ملک .

زاهدان : دکتر محمد مهدی توسلی ، استاد تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان.

کرمان : دکتر سیدحمید رضا علوی استاد دانشگاه شهیدباهنر.

سال انتشار فصلنامه مورد توجه خواهد بود، اشاره گردیده. دکتر شمس الدین احمد فقید که اوائل انتشار فصلنامه همکاری داشت، می‌خواهیم در نکوداشت ایشان مقالهٔ علمی دربارهٔ زندگانی و آثار علمی شان در شمارهٔ فوق داشته باشیم. اگر جنابعالی خودتان کمر همّت ببندید و مطالبی به فارسی تهیّه کرده به word ایمیل کنید موجب تشکر خواهد بود. بدنیست اشاره شود که ٤٥ سال پیش ما هر دو هم دوره بوده ایم برخی از مطالب را می توان دربارهٔ ایشان تهیّه نمود ولی آنچه که در چهار دههٔ اخیر فقید سعید منشاء اثر بوده است جنابعالی بهتر می توانید تبیین نمایید.

۸ – آقای علی بابا تاج مربّی زبان فارسی دانشکدهٔ دولتی کویته از کویته نوشته اند:

«شمارهٔ دانش ۹۶ بهار را دریافت کردم از صمیم قلب سپاسگزارم. بدون شک مجلهٔ دانش برای تشنگان ادبیات پارسی وسیلهٔ بزرگی هست. به امید و آرزوهای بهترین که این منبع علم و دانش روز افزون پیشرفت خواهد کرد.»

برای کلمات تمجید آمیز تان سپاسگزاریم گاه گاهی قطعات شعر می فرستید و مورد استفاده هم قرار می گیرد. دانشکدهٔ دولتی کویته قبل از تاسیس دانشگاه بلوچستان دهها استاد ارشدی نظیر پرفسور کرار حسین ، دکتر عبدالحمید عرفانی ، دکتر انعام الحق کوثر و دکتر سلطان الطاف علی داشته است که بزبانهای انگلیسی فارسی و اردو دارای آثار گونه گون تحقیقی و ادبی بوده اند برای آغاز نویسندگی مرحلهٔ معلمی، مدرسی و مربی بهترین فرصت است . شایسته است وارد صحنه بشوید.

۹ – آقای محمد عاصم بت مدیر « ادبیات » از اکادمی ادبیات پاکستان اسلام آباد نوشته است (ترجمه)

« سپاسگزارم که نسخه ای از شمارهٔ ۹۷ فصلنامه دانش برای ما مرحمت کرده اید که دارای آگاهی های گونه گون است . در این ضمن در خور تذکّر است که چکیده های انگلیسی مقالات پژوهشی در واقع اطلاعات

مشهد : خانم طاهرهٔ مهاجرزاده کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی، آقای علی اکبر دستجردی ، کتابخانهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی.

پاکستان

اسلام آباد : جناب آقای افتخار عارف رئیس فرهنگستان زبان ملّی – اسلام آباد، سید فیاض علی کتابدار ارشد کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه بین المللی اسلامی ، محمد حامد مسئول بخش مجلات کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه علامه اقبال ، اقبال ایم شفیع رئیس انجمن یادگاری سرسید اسلام آباد

حیدرآباد : دکتر غلام محمد لاکهو استاد تاریخ دانشگاه سند جامشورو، مدیر موسسهٔ سند شناسی دانشگاه سند.

خیرپور سندھ : غلام قادر عباسی کتابدار کتابخانهٔ دانشگاه شاه عبداللطیف خیرپور.

کراچی : انصار احمد شیخ استادیار اردو، دانشکدهٔ دولتی سراج الدوله.

کویته : سید روح الله نقوی مربی گروه فارسی دانشگاه بلوچستان.

لاهور : آقای خادم علی جاوید کتابدار اکادمی اقبال پاکستان ، همراه باانتشارات اکادمی ، دکتر سلطان الطاف علی استاد متقاعد زبان فارسی دانشکدهٔ دولتی کویته ، آقای دکتر محمد سلیم اختر سر پژوهشگر متقاعد مرکز مطالعات تاریخی و فرهنگی – اسلام آباد ، محمد عرفان شجاع ناشران خاوران ، آقای عبدالعزیز خالد نویسندهٔ بنام ، چودهری محمد حنیف سرکتابدار دانشگاه پنجاب شهرک قائداعظم .

ملتان : کاشف ضیاء

نوشهره : سید فیروز شاه اثرگیلانی (اکبرپوره)

هند :

احمد آباد : پرفسور م. ج بمبی والا مدیر کتابخانهٔ پیر محمد شاه .

علیگرھ : دکتر رئیس احمد نعمانی

*****

مورد استفاده را برای خوانندگان مجله فراهم می نماید و روشنگر افکار آنان می باشد».

تشکر می کنیم که قول آغاز مبادلهٔ مجلهٔ خود را داوطلبانه داده اید. سالهای متمادی است که انتشارات مرکز از جمله فصلنامهٔ علمی پژوهشی دانش به ریاست اکادمی، به کتابخانه و سایر دست اندرکاران مرتّب ارسال می شد ولی غیر از اعلام وصول در کلمات معیّن هیچگاه به این موضوع بذل توجه نشده بود ، موفق باشید.

۱۰ - آقای اسماعیل اسماعیلی جانشین مدیر مسئول مجله حوزه، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی - قم بذل لطف فرموده از قم مرقوم داشتند:

« به استحضار می رساند که شماره ۹۶ (بهار ۸۸) مجلهٔ ارزشمند دانش عزّ وصول بخشید، این شماره نیز همانند شماره های پیشین بحمدلله بسیار خوب و حاوی مطالب ، مقالات و پژوهشهای سودمند و تأثیر گذار است. بویژه باید یاد کنم از مقالهٔ ارزشمند جناب آقای دکتر سید حسن عباس در مورد شرح و معرفی آثار و احوال مرحوم سنجر تهرانی که بسیار مفید و قابل تحسین است. بنده پیش از این در مورد این شاعر ایرانی چیزی ندیده بودم و برایم ناشناخته بود. خیلی لذت بردم با توجه به اینکه مرحوم سنجر از احفاد کریم خان زنده بود احتمالاً در دورهٔ قاجار که با قلع و قمع زندیه روی کار آمده بودند و تا مدت ها بقایا و بازمانده های حکومت زندیه را همچنان تعقیب می کردند ترجیح داده است جلای وطن کند و در خطه هندوستان متوطن شود. معرفی ادیبان و شاعران و دانشمندان فارسی زبان شبه قاره که مردم منطقه و علاقمندان به ادب و زبان فارسی اطلاعی در مورد آنها ندارند و نیز معرفی نسخه های خطی آثار فارسی که ممکن است در کتابخانه های عمومی، دانشگاهها ، مدرسه ها و مراکز علمی پژوهشی و حتی در خانهٔ بزرگان و فرهیختگان هند و پاکستان و افغانستان و بنگلادش و حتی سریلانکا وجود داشته باشد و تشنگان دانش و معرفت و علاقمندان به زبان و ادب فارسی از آن بی اطلاع باشند، کاری بس مهم و

چکیده مطالب

به انگلیسی

Abstracts of contents
In English

سودمند است که انتظار داریم همچون گذشته مورد توجه و اهتمام حضرتعالی و همکاران گرامی باشد.

از ظرفیت های خوب دانشگاه ها و حوزه های علمیه در ایران نیز می شود برای تحقیق و احیای آثار و آماده سازی برای چاپ و نشر آنها استفاده کرد.»

برای کلمات تشویق آمیز سپاسگزاریم . از همکاری ممتد نویسندگان پژوهشگر کشورهای منطقه از جمله ایران صمیمانه سپاسگزاریم. آفرینشهای پژوهشی را در موضوعات ابتکار آمیز بویژه از محققان جوان استقبال می کنیم.

۱۱ – آقای دکتر سید وحید اشرف از کاچوچاشریف بخش امبیدکرنگر – هند عنایتی کرده نوشته اند.

« مجله دانش شماره ۹۵ بوصول پیوست . بسیار متشکرم من قبلاً یک مقاله بعنوان « نظری بر تبحر علمی و ذوق ادبی سید اشرف جهانگیر سمنانی » برای چاپ در دانش فرستاده ام امید که بدست جنابعالی رسیده باشد.»

باتشکر مقالهٔ فوق در شمارهٔ ۹۷ « فصلنامه» منتشر گردیده حتماً از لحاظ تان گذشته است. ضمناً کتاب نامبرده متاسفانه در دفتر فصلنامه واصل نگردیده است.

۱۲ – خانم عصمت درانی مربی گروه آموزشی فارسی دانشگاه اسلامیهٔ بهاولپور طی نامهٔ گرامی نگاشته اند:

«شماره ۹۷ از فصلنامه « دانش» دریافت داشتم. مراتب امتنان و تشکر را بجا می آورم. سپاس گزارم که از لطف و عنایات و تشویق جناب عالی مقاله این هیچمدان در مجلهٔ انطباع پذیرفت. تمام مقاله های ارزنده تحقیقی و علمی این مجلهٔ مورد استفاده قرار می گیرند. مقاله های « شمع شبستان وجود از نگاه اقبال » از دکتر محمد بقائی ماکان و « احوال و آثار میر معصوم بکهری» از دکتر غلام محمد لاکهو، دارای اطلاعات جامعی بوده و روش تحقیق نویسندگان عالی و قابل ملاحظه است . ویژه نامه قیصر امین پور بر معلومات بنده افزوده است. بنده از مقالات آقای دکتر نعمت الله ایران زاده و دکتر مریم شریف نسب تحت تأثیر قرار گرفته ام . قسمت شعر

فارسی امروز باذوق وسلیقه خاص ترتیب داده شده است و منظومه های «خوب نیست» از دکتر رئیس احمد نعمانی ، و « دل زن» از خانم عمر النساء آشکارا جاذبیت خاص دارد.

مجلّه دانش واقعاً در ترویج و گسترش زبان فارسی نقش ارزشمندی را ایفا می نماید.»

باتشکر، بالا بردن سطح علمی پژوهشی مطالب مندرج بدون همکاری ممتد پژوهشگران فارسی نویس کشورهای منطقه میسر و مقدور نیست. در این راستا، دانشگاهیان فارسی نویس سهمی سنگین به دوش دارند مشروط براین که وارد این صحنه بشوند و دوام بیاورند!

همچنین باابراز مراتب امتنان، نامه های محبّت آمیز، پیام های الکترونیکی و گاهی مکرّر از خوانندگان ارجمند به شرح زیر به دفتر دانش رسید:

ایران:

اردبیل : آقای محمد یاوری مدیر گروه ادبیات دانشگاه محقّق اردبیلی،

اصفهان : آقای حسن داداشی ارانی دانشگاه پیام نور استان اصفهان، کتابخانه و مرکز تحقیقات امام امیر المومنین علی(ع).

تهران : آقای حسن سید عرب مدیر کتابخانه و مرکز اطلاع رسانی ، بنیاد دائرة المعارف اسلامی ، مسئول کتابخانه و اطلاع رسانی پژوهشکدهٔ علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی ، خانم نرگس حسنی ، خانم دکتر محمدی بدر، آقای هارون وهومن.

زاهدان : دکتر محمد مهدی توسلی ، گروه باستان شناسی و تاریخ ، دانشگاه سیستان و بلوچستان. ،خانم سمیرا نوفرستی ، معاونت کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد، دانشگاه سیستان و بلوچستان، دکتر حسن میش مست نهی رئیس کتابخانه و مرکز اسناد دانشگاه سیستان و بلوچستان.

قم : آقای دکتر غلام علی قاسمی ، معاون پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم.

its teachings in Persian prose and poetry. If we thoroughly study Persian language and literature we come to know that Persian language and mystics and poets are associated with each other in such a manner that they cannot be considered separately. This is the beauty and eloquence of Persian language which endowed a kind of mystical view and approach to most of the poets.

11 – Life and Persian Poetry of Khawaja Ghulam Fareed: A brief.

Ismat Durrani

Khawaja Fareed was famous for his Seraiki, Urdu, Punjabi and Persian Poetry in Bahawalpur region during 19th Century A.D. He was considered a complete Mystic, a practicing worshipper and a first rate poet of area. Although Khawaja Fareed has mostly composed in Seraiki language but his Persian poetry although lesser in volume, reflects deep influence of great masters Saadi and Hafiz.

Syed Murtaza Moosvi

9 – Life and Works of Mir Masoom Bhakkari.

Dr. Ghulam Mohammed Lakho

Tr. Dr. Anjum Hameed

Mir Mohammed Masoom (944 – 1014 A.H.) had a multi – dimensional personality i.e as a writer, historian, poet , Architect –cum- builder of historical monuments and for some time he was posted at the court of King Abbas I as Ambassador. History of Sindh generally Known as " Tarikh-e- Masoomi" has been published recently in the Sub- Continent for the third time, hence its writer's life and works have been given in this write up at length.

10 – Persian Mystic Works of Sindh during British Period.

Dr. Shafquat Jahan Khattak

As history shows, after Ghaznavid, Ghauri, Khilji , and Mughal dynasties, the English came and occupied this area. During this long foreign occupation, as , this area of present day Pakistan had lost its previous political entity, poets & writers preferred to migrate to Agra and Delhi . That was why, the splendour of this area decreased and there was no court available who might have encouraged the poets and writers. Although, at the critical juncture it was Sind Province which kept Persian language alive and nourished Persian poets and scholars on this land.Among them a large number of mystics can also be seen who served to promote.Persian Language. Those great mystic men were bound to impart

the banks of Jaxartes in Samarkand but in young age after pilgrimage to `Mecca, he settled down in Tabriz. It is certain that Kamal never praised any ruler in his poetry. Instead he discussed magnaminity, chastity, piety, virtue, mysticism and poor folks in his poetry . For a short period he stayed in Walyankuh and Saray and then returned to Tabriz . He used to live in a gifted garden and he was laid to rest after death at the same place. He used to correspond with Hafiz Shirazi and his goodwill ushers from some couplets. On the other hand, Maulana Jami has paid tribute to Kamal in Nafahaatul Ons. Maulana Maghrebi, Mohammed Mashriqi, Mohammed Ossar and Mohammed Kheyali were other contemporaries of Kamal in Azarbaijan. Mr. Aziz Daulatabadi had published Kamal's ***Divan*** after editing and adding a detailed foreword. The themes of his odes lead to the reader from worldly love to the factual love of Benefactor:

چشم اگر این است و ابرو این و ناز وغمزه این

الوداع ای زهد وتقوی الفراق ای عقل و دین

***

سیاه چشمست و مردم کش ، خراب غمزه اویم

از آن در عین هشیاری ، سخن مستانه می گویم

***

افتتاح سخن به که کند اهل کمال

به ثنای ملک الملک خدای متعال

یارب آن دم که به سیلاب اجل خانهٔ عمر

بپذیرد خلل و تن شود از غم چو هلال

worshippes the Allah by getting Holy Prophet's consent . Iqbal believes that Prophet of Islam is a unique one in the history. In his opinion, Holy Prophet wanted to discover the facts and in all spheres he had been weighing on intellectual basis. Hence he says: " Religious experience in Islam consist of inculcating attributes of Allah in the human beings". It this article selected couplets from Asrar-e- Khudi, Javed Nameh and Armoghan-e-Hijaz depicting the personality of the Holy Prophet have been widely quoted.

7 – Life and Thoughts of Rudaki.

Dr.Behram Amir Ahmedian

Rudaki was born in Transoxiana in the middle of the 3rd century A.H. He was most prominent poet of Samanid period. His most popular couplet:

بوی جوی مولیان آید همی　　　یاد یار مهربان آید همی

Stand testimony to the an immediate and immense influence of poetic expressions on the minds of the listener. But mostly Rudaki's poetry revolves around advices, counsels and admonitions:

زمانه پندی آزاد وار داد مرا　　　زمانه را چو نکو بنگری همه پنداست

8 – Kamal Khojandi: Prominent Poet and Mystic of Eighth Century A.H.

Prof. Dr. Sughra Bano Shagufta

Sheikh Kamaluddin Masood Khojandi, prominent poet and famous mystic of 8th century A.H. was born near

پاکستان

اسلام آباد : آقای افتخار عارف رئیس فرهنگستان زبان ملّی – اسلام آباد، محمد ای گلیابی مسئول بخش نشریه های ادواری کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه بین المللی اسلامی، سید حسن طاهر نقوی کتابدار موسسهٔ ملّی مطالعات پاکستان، دانشگاه قائداعظم ؛ میرزا ایم هادی مدیر اداری جامعهٔ الکوثر، محمد وارث بهتی کتابخانه ملی پاکستان ، حمیرا سلطانه کتابدار کتابخانهٔ انجمن یادگاری سرسید .
خیرپور سندهـ : غلام قادر عباسی کتابدار کتابخانهٔ دانشگاه شاه عبداللطیف خیرپور.
فیصل آباد: محمد اشفاق ، مسئول کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه جی سی فیصل آباد؛
لاهور : دکتر محمد اکرم اکرام ، دکتر خالده آفتاب، دکتر معین نظامی ، کتابخانهٔ دارالاصلاح سلفیه .
محمد آباد تحصیل صادق آباد: جناب سید انیس شاه جیلانی ، کتابخانهٔ مبارک.

تاجیکستان : دکتر لقمان بایمَت آف (دوشنبه)

ترکیه : دکتر نسدرتوسون دانشیار محترم (استنبول)

کشمیر : پرفسور غلام رسول جان مرکز مطالعات آسیای مرکزی دانشگاه کشمیر سرینگر.

هند :

احمد آباد : پرفسور م. ج بمبی والا مدیر کتابخانه و مرکز تحقیقاتی پیر محمد شاه .
بنارس : دکتر سید حسن عباس ، دانشیار گروه فارسی دانشگاه هندوی وارانسی.
حیدر آباد (دکن): آقای محمد ظهیر الدین ، رئیس اکادمی اقبال.

*****

of writer's objective hence vocabulary in the poetry become in vocal and lingual form and its major mainstay.

5 – " Time " in Poetry of Qaisar Aminpur: A Study.

Narges Hasani

Qaisar Aminpur is a poet critic and his poetry encompasses a kind of social criticism after composing "Aiena-ha-e-naagahan",therefore, a study seems imperative. One of the paths he pursues intentionally or unintentionally for his criticism pertain to the meaning of "Time". In this article direct or indirect references in three collections "Aienaha-e Naagahan," Golha hameh Aaftabgardanand" and Dastoor-e- Zaban-e- Ishq have been studied and classified . First "*Zaman*" and its synonyms have been introduced and described, then parameters like second, hour, various periods of life-infancy, childhood, youth, parts of the time-day , night week days, months , quarters and in the end interpretation of Qaisar to the past , present and future has been studied. In each of the part - while introducing the above , its usage and compound vocabularies of Qaisar have been surveyed. This study shows that Qaisar Aminpur was not agreeable to " *Zaman*" and its synonyms and while dealing this he has shown his disagreement.

6 – Holy Prophet " Shame-e-Shabistan- e – Wajood" from Iqbal's viewpoint.

Dr. Mohammed Baqaie Makan

Iqbal has an exalted place in the great thinkers, who consider Holy Prophet of Islam(S.A.S) a complete model for humanity. His attachment is upto the extent that he

چکیده مطالب

به انگلیسی

Abstracts of contents
In English

Revolution. Be ghaul-e-Parastu, Mesl-e- Chashman-e-Roód, Zohr-e- Rooz –e – Dahum, Bi bal Pareedam, Golha hameh Aaftabgardanand,Aaiena ha-e- Naagahan, Dastoor-e- Zaban-e- Ishq etc. are his major works. His familiarity with culture and Islamic studies resulted in reflection of religious allusions and similies in his poetry meant for youths and adults. Dr. Qaisar Aminpur breathed last in Aban 1386 (Nov. 2007)

4 - Weaving of Vocabulary in Qaisar's poetic Silk.

Dr. Zehra Parsapoor

Comprehending secret of poetry's beauty and quick acceptance, is comparable to the comprehension of beauty's secrecy and intricacy. Qaisar's poetry has attracted attention of large number of readers with different tastes. It has created a strong base in the contemporary literature's history and from various angles, One can analyse and apprise themes and topics of his poetry and even his own personality and beauty of his spirit can be discovered . An interested reader comes across to the fact that vocabularies are magically borne in his mind and one is not sure that such dictions are intentionally selected or is a revelation. We also have similar experience while reading heart provoking poetry of Hafiz and Nizami. In Qaisar's poetry, vocabulary and diction are inter woven by meaning and music and thus his poetry becomes delicate silk in which sentences, and themes are replaced by importance of the diction. Naturally when words and dictions serve sentence and sentences support themes and thought, It become a vehicle

major topics which he deals include the secret oriented death and martyrdom.

In the present article a bit of the spirit of Aminpur's thought is elaborated which is immensely influenced in the sphere of Sacred Defence's social culture , love of truth and spirituality, also sense of responsibility towards truth seeking righteous people . To achieve this objective to begin with poet's viewpoint on the meaning of death, martyrdom and martyr during and after war basic theme and the major topic in his poetry has been investigated. It can be said that Aminpur's Poetry particularly pertaining to Resistance Literature is reflective of the Poet's exalted thoughts describing death and martyrdom and his reader's minds has to ponder upon it.

3 – Religious Allusions in the Poetry of Qaisar Aminpur.

Dr. Maryam Sharif Nasab

Dr. Qaisar Aminpur, Poet, Writer and Professor at Tehran University was born on 2nd Ordibehisht 1338 AH (s) 22 – 4 – 1959 at Gaoned under administrative Control of Dezful. He studied upto Doctoral Studies in Persian language and literature. At a time when very few people used to take serious Children and Youth Literature he seriously entered this domain and with cooperation of some people with common thinking launched, " Sarosh – e- Naujawan" but he never ignored poetry meant for adults. Religious and revolutionary beliefs of Qaisar Aminpur came to light in collection of literary prose titled " Storm in Bracket"after successful culmination of Islamic

nation has its special tales which are adopted and derived from its history and myths. No doubt, myths are the collections of beliefs, traditions, cultures, and thoughts of people through centuries and ***millennium***. Folk tales also are among the richest cultural heritage of a people. In fact, among the stories, folk tales beat closer to the hearts of the people. India, like other countries, has its own stories which are written in form of both poem and prose. The most famous part of them are written in Persian, especially during Timurids dynasty (1526-1857 A.D.). The rulers of Timurids were the great patrons of Persian Language and Literature and under their attentions, many writers, poets and historiographers prefered to come to their courts and create their works. Therefore, many works were written in Persian. Dr. Tahera Siddiqui's book, Fiction Writing in Persian in the Sub-Continent During the Mughal Period, which has critically been discussed in this article, introduces and compiled about 167 sweet stories, which were written in Persian during Timurid Period. She has gathered these stories from manuscripts, then copied and edited. This article, while introduces this work, tries to evaluate it and critically discusses its method research, and writing of this work in Sub-Continent, and in the end compares it with an Iranian work, produced recently.

Syed Murtaza Moosvi

A Glimpse of Contents of this Issue

1 – Persian Treatises of Art of Cooking in the Sub-Continent.

Ali Reza Alauddini

Migration of Iranians to the Sub-Continent and their presence in the court of Mughals offered them an opportunity to get jobs, including Cooks of Iran origin who were attached to the Courts. Their art and style of Cooking created bulk of admirers in the society (Such foodstuff from those days is normally called Iranian Food) In this write-up a few of such Persian treatises on the subject have been introduced. Besides trade ties extisting between Iran and the Sub-Continent through sea route resulted in popularizing of some Indian foods in the people of South Iran.

2 – Basic themes of Death and Martyrdom in the Poetry of Qaisar Aminpur.

Dr. Neamatullah Iranzadeh
/ Ms Afsaneh Rahimiyan

Qaisar Aminpur is one of the prominent and dignified figures in contemporary Iranian literature. With his creative mind, good taste and subtle spirit, he contributed widely to Resistance poetry and indepth poetic portrayal of war and fight against the enemy. Aminpur is a religious social and revolutionary poet and in his works social and religious topics are mostly dealt with. From

states personality of Ali, whereas Maulana term Ameeral Momeneen Ali as pride for each Prophet and *Wali* hence how Maulana can avoid to deep influence of Such great personality in Mathnavi. As per Dr. Shaheedi while studying Mathnavi, we observe that Maulana has widely quoted Ali's words of wisdom. However to ensure brevity only five examples have been selected from each volume of Mathnavi.

11 - Different kinds of allusion in Hossein Monzavi and Simin Behbahani's lyrics.

Roqayyeh Kazemzadeh

One of the elements through which a poet can raise the effect of imagination is allusion. Hossein Monzavi and Behbahani are two of the contemporary lyricists who have made frequent use of allusions in their works, which, in turn, has led to enrichment of allusive imagery in their poems. These two lyricists, have enhanced fantasy in their poems by resorting to different kinds of allusion and by so doing have created novel meanings. Thus, what the current research aims at, is a probe into the varied kinds of allusion in the poems written by the above – mentioned lyricists.

12- Fiction Writing in Sub-Continent in Mughal Period, from historical point of view.

Dr. Muhammad Mehdi Tavassoli

Story-telling has a very long history among the world nations as well as in Indian Sub-Continent. Each

Note

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves – Editor.

8 – Ferdausi and Persian Language.

Dr. Syed Mohammed Akram Ikram

In this write-up at the outset a brief study has been made of extension of Islam in Iran and then role of Ferdausi has been surveyed through his composing eternal and lasting masterpiece – ***Shahnameh*** which even after the passage of eleven Centuries is still support and Safeguard the liberty loving feelings of Iranians and their national Identity. Ferdausi's famous line "I have enlivened ***Ajam*** through this Persian" conveys his thought provoking contribution towards homeland.

9 - The Status of "Silence" in Persian Literature.

Dr. Sayed Hameed Reza Alavi

The purpose of this article is to discover and investigate the real position of silence, and to describe its status in the literary texts. To confirm this fact that the Persian poets' viewpoints are consistent with the religious opinions, the position of silence in the Persian poetry and prose texts were studied. The Poetry of Attar Neishaburi, Moulavi, and Saeb Tabrizi has been mostly chosen for this purpose. The result of the research showed that the literary texts, confirming proper and timely speech or talking, have maintained a very special status for silence and have mentioned many large range effects for it.

10 – Influence of Nahjul Balagheh on Maulana's Mathnavi.

Dr. Mehdi Hossaini

Syed Mohammed Taqi Jaferi believes, Nahjul Balagheh is the second book which to some extent

DANESH

Quarterly Research Journal

Address:
IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES
House No.4, Street 47, Sector F-8/1
Islamabad 44000,PAKISTAN
Ph:2816074-2816076
Fax: 2816075
Email: daneshper@yahoo.com
http://ipips.ir

Malekushoara Bahar, Farrukhi Yazdi, Ali Akber Dehkhoda and Abol Qasem Lahuti, who have played pivotal role in awakening and promoting patriotic feelings in Iran's general masses. In this article specimen of their revolutionary patriotic poetry have been quoted.

7 – Homeland in " Arif Qazvini's" Poetry .

Mohammed Mehdi Naqipour

Without any doubt, historical, cultural, social manifestations are based in the people's own homeland and explain the depth of patriotism and their love to it. The same thing is widely seen in characteristics of Art and Literature, with their influence in various ages, and periods.

In Literature of Iran particularly poetry the subject of Motherland has an impact of the ancient history and civilization. These are treasures of feelings, art, thought and intellect . Such works reflect national spirit and epic and a defence of country's honour.

In the literature produced during Constitutional Movement, the poets have dealt with theme of motherland in its social and historical perspective and its wide reflection in their poetry is noteworthy.

In the poetry of famous poet of above period – Arif Qazvini- who was also referred by some circles as Iran's National Poet has reflected motherland widely in his works. In this writeup a survey is being made of theme of motherland in Arif Qazvini's poetry.

غزلی از حافظ شیرازی به خط آقای جواد بختیاری،
خوشنویس برجستهٔ معاصر ایران

Worldwide. In School of Oriental and African Studies, University of London and other Universities, Chairs of Persian Language and Literature are actively engaged in teaching and research. Some senior professors of last century include Dr. A.R.Nicholson, Sir Denison Ross, Prof, A-J Arberry and Prof. Edward. G. Browne. A number of scholars from various countries including Sub-Continent completed their doctoral studies in first half of 20th Century some of them are DR. Mohammed Baqer (Pakistan) DR. Hadi Hasan (India) DR. Andleeb Shadani (Bangladesh). They also served in their respective Universities for 3 to 4 decades as well. In Present day Pakistan a dozen Universities are imparting education in Persian from Diploma to Doctoral level in which oldest University Punjab – for last 139 years and youngest National University of Modern Languages, Islamabad – for 39 years. Research Works being produced since last one century and half, shall go a long way in extension of Iran Studies world over in years to come.

6 – Patriotic Feelings in Iran's Poetry of Constitutional Movement.

Ms. Amber Yasmeen

Constitutional Movement, has a liberal move to bring about a revolution, which set in at the closing years' of Naseruddin Shah Qajar's governance and continued till Qajar dynasty's fall. From prominent liberal and Patriot poets, we can enumerate Adibul Momalek Farahani, Iraj Mirza, Mirzadeh Ishqi, Naseem Shemal, Arif Qazvini Parveen Eitesami,

- Economy, the writing is 6,873, cms.
- Politics, the writing is 3,130, cms.

An overall view shows that more centimeters are used for Culture and Social affairs and the least concerns politics.

At the same time I tried to provide a sample of things which the Iranian people accepted concerning European culture.

4 – Hameedeh Banu Begum: Akber Shah's Mother.

Dr. Khalideh Aftab

Hameedeh Banu Begum, Mother of Akber Shah belongs to an Iran origin family settled in Sindh, who got into wedlock at the age of 14 with externed king Homayun, while passing through Sindh towards Iran. Jalaluddin Akber was born next year . She not only assisted Homayun in various manner but also counselled his son Akber on important matters of Statecraft as he ascended the throne on accidental demise of his father, when only 13 years of age. She spent more than a decade in Iran alongwith exiled Homayun and availed the facilities extended by Shah Tahmasp's regime. Hameedeh Banu Begum had played a pivotal role in resolving the conflict and misunderstanding between King Akber and Crown Prince Saleem.

5 - Role of Some Iranology and Persian Language Chairs of England and the Sub-Continent in extension of Iran Studies Worldwide.

Syed Murtaza Moosvi

The Iranology and Persian Language Chairs have played important role in extension of Iran Studies

to note that regarding contemporary rulers and actual distance between big cities have minutely been quoted. He has referred to justice and injustices of rulers and conditions of law and order of that period. We consider him a truthful tourist of his age and not a historian of high caliber .

3 - Cultural & Social Elements in the European Travels reports of Naser-eddin Shah Qajar.

Dr. Narges Mohammadi Badar

Azam Ghorbani.

At first the goal of this report is to familiarize people with Qajar Dynasty literature, then knowledge of Iranian culture and social, political, economical happenings, art and science during the Qajar Dynasty after becoming acquainted with European culture.

Travels reports are a treasure showing the history of the people and show social affairs such as clothing, food, marriage ... to religious affairs, politics and economy and it shows a good gathering of this information. The only reason this report is somewhat difficult is because the information is so wide and spread out. This researcher has tried to simplify everything. As a result, I have divided this report into seven sections according to frequent use so if we look at a tape measure, I can say I have measured them accordingly.

The divisions are as follows :

- Cultural and social, the writing is 27,818 centimeters.
- Language, the writing is 21,585 cms.
- Technology , the writing is 20,766, cms.
- Art , the writing is 14,126, cms.
- Women , the writing is 9,065, cms.

A Glimpse of Contents of this Issue

1 - Persian's Sun Shines near North Pole.

Dr. Arif Naushahi

Three books compiled and published by Mr. Ali Mohaddis, Iranian Librarian of University of Upsala's library – in fact consisting of 36 works- as hereunder

1. Gol-wa-Naurooz composed by Jalal Tabeeb Shirazi 2001.
2. Fifteen Literary Mystic Persian Poems in Persian and Arabic composed by 15 Iranian, Indian, Turkish and Arabic Poets, 2004.
3. Twenty Philosophical- Mystic texts in Persian and Arabic, 2008.

It is worth mentioning that texts edited and published by Mr. Ali Mohaddis, were earlier being kept as manuscripts, and Iranian Scholars who have researched in recent years had no knowledge about it. The topics being ***Fotuwwat, Qalanderi***, Debate ***Noqtavieh wa Huroofieh***, Indian Saints etc.

2 – Geographical and Historical Elements of Khorasan in Naser Khusrau's Travelogue.

Dr. Loqman Baimatov

Naser Khusrau's Travelogue contain various elements related directly or indirectly to Khorasan. Hence it consist geographic and historical information about Marve, Marve ar Rood, Jozhan, Shoorghan, Samangan, Taleqan, Neishabur, Sarakhs etc. Its closing end reflects Khorasan of 5th century A.H. It is interesting

Note

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves – Editor.

DANESH

Quarterly Research Journal

Address:

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

House No.4, Street 47, Sector F-8/1

Islamabad 44000,PAKISTAN

Ph:2816074-2816076

Fax: 2816075

Email: daneshper@yahoo.com

http://ipips.ir

دو بیت در موضوع عرفان به خطِ آقای محسن دائی نبی
خوشنویس ممتاز

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)

DANESH

Quarterly Research Journal
of the
IRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD

AUTUMN 2009
(SERIAL No. 98)

A Collecton of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent